

ایران

در زمان ساسانیان

تألیف

پروفسور آرتور کریستنسن

ترجمه

مرحوم شهید باقی

سرشناسه : کریستن سن، آرتور امانوئل، م ۱۹۴۵ - ۱۸۷۵

Christensen, Arthur Emanuel

عنوان و نام پدیدآور : ایران در زمان ساسانیان: تاریخ ایران ساسانی تا حمله عرب

و وضع دولت و ملت در زمان ساسانیان / تالیف آرتور کریستن سن؛ ترجمه رشید یاسمی

وضعیت ویراست : [ویرایش ۴]

مشخصات نشر : تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۸ .

مشخصات ظاهری : ۷۱۱ ص. مصور، نقشه

شابک : ۹۶۴-۳۴۶-۰۸۵-۱

قیمت : ۳۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی

یادداشت : فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا .

یادداشت : عنوان اصلی: L'Iran sous les Sassanides .

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع : ایران -- تاریخ -- ساسانیان، م ۶۵۱ - ۲۲۶

موضوع : ایران -- اوضاع اجتماعی -- پیش از اسلام

موضوع : تمدن ایرانی

شناسه افزوده : رشید یاسمی، غلامرضا، ۱۳۳۰ - ۱۲۷۴. مترجم

رده بندی کنگره : ۱۳۶۸ الف۹۴/DSR۴۰۳

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۳

شماره کتابشناسی ملی : ۶۸-۲۴۳۴ م



## فهرست مطالب

۹	مقدمه مترجم
۱۷	دبیاچه مؤلف چاپ اول
۲۲	دبیاچه مؤلف چاپ دوم
۲۴	فهرست اختصارات
	مقدمه
۲۹	<b>بخش اول - شمه‌ای از تمدن ایران قبل از ظهور ساسانیان</b>
۴۲	۱ - مأخذ ایرانی معاصر ساسانیان . ادبیات پهلوی
۹۷	۲ - روایات ساسانی، که در ادبیات عرب و ایران باقی است
۱۱۵	۳ - منابع یونانی و لاتینی
۱۲۵	۴ - منابع ارمنی
۱۲۴	۵ - منابع سریانی
۱۲۹	۶ - منابع چینی
۱۳۱	<b>فصل اول - تأسیس سلسله ساسانی</b>
	پارس در زمان سلوکیان و اشکانیان - بازرنگیان و خانواده ساسان -
	شورش باگگ و پسرانش - فتوحات اردشیر و انقراض سلسله اشکانی -
	کتیبه تاجگذاری اردشیر - شهر استخر - قصر و آتشکده فیروز آباد -
	دولت حیره و دولت غسانیان - شخصیت اردشیر - اردشیر در افسانه‌ها .
۱۳۸	<b>فصل دوم - تشکیلات دولت شاهنشاهی</b>
	صفات مختصه دولت ساسانی - طبقات سیاسی و اجتماعی ملت -
	تشکیلات اداری مرکزی - صدراعظم - دیانت - مالیه - صناعت
	و تجارت و شوارع - سپاه - وزراء و غیره - اداره ایالات .
۲۵۶	<b>فصل سوم - آیین زردشتی دین رسمی کشور</b>
	تأسیس شریعت رسمی - نگارش اوستا در زمان ساسانیان - تفاوت
	دین زردشتی عهد ساسانی با دین زردشتی بعد از ساسانیان - عقاید
	زروانیه - آتشکده‌ها - تقویم - اعیاد و جشنها - نجوم عامیانه .
۲۵۹	<b>فصل چهارم - مانی و کیش او</b>
	جلوس شاهپور اول - کتیبه تاجگذاری - مانی و آیین او - جامعه
	مانویان و تشکیلات آنان - انتشار عقاید مانی پس از مرگ او -
	صنایع مانویه .



- ۲۹۴ فصل پنجم - دولت شاهنشاهی شرق و دولت امپراطوری غرب  
تأسیسات اشکری دولت ساسانی - جنگهای اردشیر اول و شاهپور  
اول با روم - غلبه شاهپور بر فیصر و البربانوس - نقوش نصرت  
شاهپور اول - پالمور - سلطنت هرمزد اول و وهرام اول و وهرام  
دوم - نقوش آنها - سلطنت وهرام سوم و نرسه - نقش نرسه - جنگ  
مجدد با رومیان - سلطنت هرمزد دوم - شاهپوردوم و جنگ بزرگ -  
منتخبی از روایت آمیامانوس - شخصیت شاهپور دوم - سلطنت  
اردشیر دوم و شاهپور سوم و وهرام چهارم - نقوش اردشیر دوم  
و شاهپور دوم و سوم .
- ۳۵۴ فصل ششم - عیسویان ایران  
قدرت روز افزون روحانیون و اشراف درجه اول - اوج تمالی  
دیانت زردشتی - وضع یهود و نصاری در دولت شاهنشاهی ایران -  
تعقیب و آزار عیسویان در زمان شاهپور دوم - سلطنت یزدگرد اول  
و وهرام پنجم - ورزگگ فرمذارمهر نرسی و خانواده او - تعقیب  
مجدد عیسویان - یزدگرد دوم - امور ازمنستان - شهدای عیسوی  
سریانی و ایرانی - منازعه یعقوبیان با سطوریان - پیروز و ولش -  
هجوم هفتالیان - غلبه مذهب سطوری - تشکیلات قضایی دولت  
شاهنشاهی ایران - نظری بکتاب اعمال شهدای ایران :
- ۴۲۴ فصل هفتم - نهضت مزدکیه  
احوال اجتماعی ایرانیان در دوره ساسانی - طبقات جامعه -  
خانواده - حقوق مدنی - دوره اول پادشاهی کواذ اول - افکار  
انقلابی مزدکیان - اتحاد کواذ با مزدکیان - خلع و فرار کواذ -  
پادشاهی ژاماسپ - بازگشت کواذ - دوره دوم پادشاهی او - مسئله  
جانشینی پادشاه - قتل عام مزدکیان - مرگ کواذ .
- ۴۸۴ فصل هشتم - خسرو انوشروان  
تحکیم سلطنت - تجدید درجات اجتماعی - اصلاح مالیات -  
اصلاحات نظامی - جنگ با دولت بیزانس - هفتالیان و ترکان -  
تسخیر یمن - شخصیت کسری - شورش انوشگیزاد - توصیف  
پایتخت و قصور سلطنتی - تأسیسات کشوری - مراسم پادشاهنشاه -  
تشریفات دربار - امتیازات - القاب - سیباست - دوره بزرگ

تمدن ادبی و فلسفی - تعلیم و تربیت - علوم - طب - برزویه طبیب  
و ادیب - دیانت و فلسفه - نفوذ ادبی هند - «کلیانک و دمنگک» -  
ادبیات اخلاقی - انحطاط دیانت زردشتی - اوصاف مادی و معنوی  
ایران در عهد کسری .

۵۷۵ فصل نهم - آخرین سلطنت بزرگ

هرمزد چهارم نضال او - ادامه جنگ با روم شرقی - شورش  
و هرام چوبین - خلع هرمزد و قتل او - برتخت نشستن خسرو دوم -  
شاهی و هرام چوبین - جنگ داخلی - استمداد خسرو از قیصر -  
شکست و فرار و قتل و هرام چوبین - شورش و عصیان و ستمه -  
سلطنت خسرو دوم - جنگ دیگر با روم - اخلاق خسرو دوم -  
کاخ‌های سلطنتی (دستگرد، «قصر شیرین») - نفوس طاقستان -  
عجایب دستگاه خسرو - زنان او - نجمالات و ظرافت درباری -  
عطرها و خوراکیها - جامه‌های مزین - موسیقی - احوال مسیحیان -  
خلع و قتل خسرو و جلوس کواز دوم شیرویه .

۶۴۵ فصل دهم - انقراض دولت ساسانی

سلطنت کواز دوم شیرویه - پادشاهی اردشیر سوم - شهر وراز -  
خسرو سوم - بوزان - آزر میلدخت - هرمزد پنجم - خسرو چهارم -  
پیروز دوم - فرخ‌زاد خسرو - یزدگرد سوم ، که آخرین شهریار  
ساسانی است - انحلال دولت - شاهان خرد - سپاهباز ستم -  
هجوم اعراب - جنگ قادسیه - دردش کاوگک - تسخیر نیسفون -  
فتوحات دیگر عرب - فرار یزدگرد سوم و وفات او در مرو -  
اعتقاد او - ایران در عهد حکمرانی عرب .

۶۶۱ خاتمه

۶۶۷ ضمیمه اول - نگارش اوستا

۶۷۱ ضمیمه دوم - فهرست صاحبان مناصب عالی کشور

## فهرست تصاویر

۱۳۶	۱ - سکه‌های اردشیر
۱۴۰	۲ - نقش رستم مجلس شاه شدن اردشیر
۱۴۲	۳ - قصر فیروزآباد
۲۳۲	۴ - کوبید زردشت که روی سکه شاهان پارس نقش شده است (هیل ، فهرست مسکوکات یونانی در عربستان) (از عهد سلوکیان) و عراق و ایران
۲۳۴	۵ - آندران زردشتی
۲۳۵	۶ - کوبید زردشت
۲۴۴	۷ - انواع آندران‌هایی که در پشت سکه شاپور اول و وهرام پنجم مقرش است
۲۴۵	۸ - آنگاه اصفهان
۲۵۴	۹ - آتشکده شهر شاپور
۲۸۹	۱۰ - جام کلیمو
۲۹۰	۱۱ - نمونه نقاشی مانویان
۲۹۲	۱۲ - میناتور مانوی
۲۹۹	۱۳ - مکرر میناتور مانوی
۳۰۲	۱۴ - نقش برجسته عهد ساسانی
۳۱۰	۱۵ - قلعه محصور
۳۱۴	۱۶ - سکه شاپور اول
۴۱۵	۱۷ - مجلس پیروزی شاپور اول
۳۱۶	۱۸ - مجلس پیروزی شاپور اول
۳۱۷	۱۹ - سکه بهرام اول
۳۲۰	۲۰ - ارمزد مقام شاهی را بوهرام اول اعطا میکند
۳۲۲	۲۱ - سکه بهرام دوم
۳۲۳	۲۲ - مجلس پیروزی وهرام دوم
۳۲۴	۲۳ - مبارزه دوسوار
۳۲۵	۲۴ - سکه نرسی
۳۲۵	۲۵ - تاجگذاری نرسی

۳۲۷	۲۶- سکه هرمزد دوم
۳۲۸	۲۷- سکه شاپور دوم
۳۴۷	۲۸- شاپور دوم در شکار شیر
۳۴۹	۲۹- سکه بهرام چهارم
۳۵۰	۳۰- طاق بستان
۳۵۱	۳۱- کتیبه تاجگذاری اردشیر
۳۵۲	۳۲- شاپور دوم و شاپور سوم
۳۶۶	۳۳- سکه یزدگرد اول
۳۷۵	۳۴- سکه وهرام پنجم
۳۷۸	۳۵- قصر سروستان
۳۸۲	۳۶- سکه یزدگرد دوم
۳۸۹	۳۷- ایران نه بار کبندود دین شاپور
۳۹۱	۳۸- سکه پرویز
۴۵۱	۳۹- سکه گواز اول
۵۰۸	۴۰- نقشه شهر سلوکیه و تیسفون
۵۱۴	۴۱- قطعات نفوس تیسفون
۵۱۶	۴۲- طاق کسری
۵۲۶	۴۳- تصویر خسرو در جام
۵۲۷	۴۴- سکه خسرو اول
۵۸۱	۴۵- سکه خسرو دوم
۵۸۲	۴۶- سکه دستهم
۵۹۶	۴۷- غار دوم در طاق بستان
۵۹۷	۴۸- دو تصویر خسرو پرویز در طاق بستان
۶۱۰	۴۹- شکار گوزن خسرو دوم
۶۱۲	۵۰- شکار گراز از خسرو دوم
۶۲۲	۵۱- خسرو دوم در شکار
۶۲۵	۵۲- جام نقره
۶۲۶	۵۳- تنگ نقره
۶۲۷	۵۴- نای زن جام نقره
۶۴۹	۵۵- سکه یزدگرد سوم

## سراسر آغاز

ترجمه فارسی کتاب ایران در زمان ساسانیان تألیف ایران شناس دانمارکی کریستن سن، که سال ۱۳۱۷ بمقام دانشمند فقید رشید یاسمی انتشار یافت، از مدتی پیش نایاب شده بود و دسترسی بدان دشوار مینمود.

از آنجا که مؤلف، پس از انتشار چاپ اول ترجمه فارسی، کتاب خویش را با تجدید نظر کلی و اضافاتی چند در سال ۱۹۴۴ میلادی تجدید چاپ کرده بود، لازم بود در چاپ دوم ترجمه فارسی نیز تغییرات و اصلاحات مؤلف رعایت شود. این بود که چند تن از دوستان انجام این خدمت را از نویسنده این سطور خواستار شدند و اینک چاپ جدید ترجمه فارسی پس از مقابله با چاپ دوم نسخه اصلی بهمت کتابفروشی دنیای کتاب در دسترس عموم قرار میگیرد.

اما تغییرات و اضافات این چاپ نسبت به چاپ اول، یکی مطالبی است، که مترجم بملاحظات از ترجمه آن در آن زمان چشم پوشیده بود. از قبیل مطالبی در فصل مربوط به نهضت مزدکیه و غیره؛ دیگر مطالبی، که مؤلف با توجه با کشفیات جدید مربوط بدوره ساسانی، مانند کتیبه‌های شاپور اول در کعبه زردشت و شهر شاپور، و نیز کتب جدیدی، که درباره تاریخ و تمدن ایران ساسانی انتشار یافته است، از نو برشده تحریر آورده و به چاپ دوم کتاب خود افزوده است؛ مثلاً عقاید و افکار دینی، که با توجه بکتاب ادیان ایران قدیم نیبرگک دانشمند سوئدی در آن تغییر کلی صورت گرفته و نیز ضمیمه اول و دوم کتاب، که در طی آن تحقیقات بدیع و دلگشی در باب دین و تشکیلات سیاسی ایران عهد ساسانی بنظر میرسد. کلیه این مطالب از روی چاپ دوم نسخه اصلی ترجمه و در محل مربوط بدان قرار داده شد. همچنین مترجم بدلا بلی، که خود در مقدمه کتاب بذكر آن پرداخته است، در ترجمه حواشی قائل باختصار گردیده و حواشی را از برای صفحات بآخر کتاب برده بود. این حواشی بصورتی که در اصل بود، ترجمه شد و دوباره در پای صفحات قرار گرفت، تا استفاده از آن برای محققین آسانتر باشد. در چاپ پاره‌ای از اعلام و اسماء شایسته آن بود، که حروف معرب بکار رود، ولی این کار متأسفانه از لحاظ فنی چندان آسان نبود. ناگزیر به چاپ این قبیل اعلام و اسماء بحروف لاتین مبادرت شد. امید است این کتاب، بصورتی که اکنون از نظر خوانندگان میگذرد، جوانان وطن ما را سودمند افتد.

در اینجا از یادآوری این نکته ناگزیر است، که افتخار انجام این خدمت بتاریخ ایران برای همیشه از آن رشید یاسمی است و نویسنده این سطور جز تکمیل خدمت آن شادروان منظوری و بغیر از عنایت دوستان مشوقی نداشته و وظیفه خود میدانند در این مقام از دوستان خود بخصوص آقایان حسین ضرابی، محمد جواد مشکور، محمد دبیر سیاقی و ابراهیم رضائی تشکر نماید.

تهران - اسفندماه ۱۳۳۲

منوچهر امیرمکری

## مقدمه مترجم

از مختصات قرن اخیر توجه ایرانیان بتاریخ پر افتخار ادوار باستان است. این توجه، تاریخ قدیم را زندگی تازه بخشید و حقایق آن از پرده حدس و قیاس و حجاب شک و گمان بیرون آمد و جامعه یقین در پوشید. بیش از این هر روایتی که از شکوه و بزرگی ایران باستان میرفت، از بس با وضع ویرانی کشور منافات داشت. در ردیف افسانه شمرده می شد. کسی باور نمی کرد که در روزگار قدیم پیش ما وحدتی و مرکزیتی داشته و از وجود سپاهی سلحشور و نیرومند و مردانی مجرب و دانشمند برخوردار بوده بسر کوهی گردنکشان داخلی و قهر دشمنان خارجی نایل آمده باشد. زیرا که هیچ چیز از ایران حاضر مصدق عظمت ایران ماضی نبود. اما پیشرفت‌هایی که در قرن اخیر بتدریج حاصل شد کشور را از هر حیث بجائی رسانید که قصه داریوش و حکایت انوشیروان را دیگر کسی منکر نتواند شد باز دیگر ثابت شد که این آب و خاک مرد زای و هنر نسای است و هر چه از شوکت پیشینه نوشته اند، همه صحیح و مطابق با واقع است. چون بیگانگی و جدائی از میان ایران نو و ایران و ایران کهن برخاست، در حقیقت تاریخ قدیم سالنامه جدید شد و هر کسی در این زمان چهره خود را در آن آئینه کهن شناخت و خویشتن را با بیاکان سرافراز پیوسته یافت. پس مورخان دانا بنگارش تاریخ پرداختند و هر کس از جانبی در روشن کردن روایات متقدم و آشکار نمودن فضایل قوم ایرانی زحمت برد.

مرحوم حسن پیرنیا (مشیرالدوله) سالهای اخیر عمر را صرف نگارش تاریخ مفصل ایران کرد و از قدیمترین ادوار تا پایان عهد اشکانیان سرگذشت این کشور را مطابق روایات مورخان شرق و غرب و آثار مکتشفه باز نمود، لکن روزگار مجال نداد تا جلد چهارم تاریخ خویش را که مخصوص عهد ساسانیان بود بنگارش آورد و دوره قبل از اسلام را تمام کند. پس چنان شد که طالبان تاریخ روزگار پرافتخار ساسانی محروم ماندند.

نویسنده این سطور که سالی چند است بتدریس تاریخ در دانشکده ادبیات اشتغال دارد، نقص کار دانشجویان را بسبب این فقدان در نظر داشته پیوسته مترصد بود که بقدر مایه قلیل خود در تدارک این نقیصه بکوشد ولی جریان کارها و درسها و فراغ نبودن وسایل ضروری او را از انجام این خدمت باز میداشت. تا اینکه سال گذشته کتاب تاریخ ایران در زمان ساسانیان بقلم استاد جلیل وایران شناس نبیل پرفسور آرتور کریستن سن دانمارکی<sup>۱</sup> اسناد علم لغت ایرانی در دانشگاه کپنهاگ از طبع خارج شد. نظر به آگاهی کاملی که از تبحر آن استاد دقیق داشتم و در سفرهایی که بایران آمده بودند و نعمت صحبت ایشان دست میداد مکرر از این کتاب سخن رفته بود، میدانستم که قریب سی سال در تألیف آن رنج برده اند و تقریباً همه منابع قدیم و جدید را از یونانی و رومی و سریانی و اردنی و عربی خاصه کتابهایی که در دو قرن اخیر بخامه خاورشناسان و محققان آثار باستان نگارش رفته، از نظر انتقاد گذرانیده اند. پس نسخه ای از آن را بدست آوردم<sup>۲</sup> و دیدم الحق داد تحقیق و تتبع را داده اند. و جامع تر از این کتابی در تاریخ ساسانی نوشته نشده است خاصه آنکه مؤلف کیفیت مدنی آن زمان را مورد بحث قرار داده و گرد روایات و سرگذشتهای که در کتب دیگر مبسوطاً قید شده نگاشته است. چنانکه از تاریخ پادشاهان و جنگ و نگی ایام سلطنت آنان جز آن مقدار که نوالی روزگار و انتظام زمان را ضروری است یا یکی از شؤون تمدن را روشن می کند. چیزی نیآورده است. همه مباحث آن متوجه دین و فرهنگ و علم و هنر و عقاید است.

۱- تاریخ ساسانیان که بعداً در سال ۱۳۶۵ توسط دکتر محمدجواد مشکور نگاشته و

بنگارش در آمد توسط دنیای کتاب چاپ و منتشر شده است Art. Christensen

۲- این ترجمه از روی چاپ اول است که در ۱۹۳۶ کپنهاگ صورت گرفته است.

اجتماعی و مراتب درباری و مانند اینهاست. هنوز از خواندن این کتاب بهره‌داخته بودم که داعیه‌ای در باطن من پدید آمد و ترجمه آن وجهه‌ی همت قرار گرفت بسی در بیخ آمد که با وجود چنین خرمن مهیائی بخوشه چینی جدیدی دست برده شود و چون در نظر ظاهر بینان ترجمان دون مصنفی است، از قبول عنوان مترجم دامن همت بالا گرفته آید زیرا که در چشم حقیقت شناسان دو نکته مسلم است یکی آنکه ترجمه صحیح و مطابق، به از تألیف مزور و منافق. دیگر آنکه بیشتر مصنفات زمان ما ترجمه‌هایی است در لباس تألیف و اقتباسهائی است با هزار گونه تخریب. پس سود فرزندان کشور و معرفی زحمات مؤلف دانشور را بر حرسدی دواعی نفسانی ترجیح نهادم و بترجمه دست گشادم که دشوار آسان نمای و زحمت طاقت فرسای است.

اگر چه کارهای استاد کریستن سن هر يك درى شاهوار و اثرى شاهكار است ولى این کتاب واسطه‌ی المعقد سلسله‌ی تألیفات اوست و میتوان سبك آنرا سهل و مستمع شمرد زیرا که با وجود غور و فرو رفتن در اسناد قدیم و آثار گوناگون که لازمه‌ی این قبیل تحقیقات اساسی است. مؤلف محترم اندکی از حدود فصاحت و بلاغت و ابصار دقت خارج نشده است در موارد بسیار فحوض اختصار روایات معروف را که در دسترس هر کسی هست کنار گذاشته بدگر نکانی که تازگی دارد پرداخته است. از تازگیهای این کتاب آن است که مؤلف اعلام و اصطلاحات قدیم را عموماً بشکلی آورده است که در کتب اوستائی و پهلوی دیده یا قواعد زبانهای کهن چنان حکیم مکرده است. مانند وهرام (بهرام). وزرگک مهر (بزرگک مهر). اوهرمز (هرمز = اهورامزدا). میثرا (مهر). کواد (قباد). ابهرویسز (پرویسز). زاماسب (حاماسب). ویستهم (بستام). ویندوی (بندوی). خردای نامگک (خردای نامه). اسفندباد (اسفندیار). دیهر (دیبر). آمیدا (آمد = دیار بکر). آبهان (آبان) دودگک (دوده). گنزواد آورد (گنج باد آورد). راه اوزوژ بردگ (راه افزود بزدگ) و امثال آن. در ظاهر، این کار مؤلف بتفنی با علم فروشی شباهت دارد اما در حقیقت حاکی از اهتمام او در ضبط کلمات قدیم است و از این لحاظ هم کتاب او قبسینی خاص دارد. چون نگارنده امانت و زنده داری را از شرایط فن ترجمه میداند انحراف از طریق مؤلف را جایز نشمارد و آن کلمات را چنانکه بود بفارسی



نقل کرد. و در موارد مبهم صورت جدید آنها را در میان دو کمان قرارداد و گاهی بهمان صورت مانوس اکتفا نمود.

خاورشناسان برای کلمات شرقی رسم الخط‌های گوناگون پیش گرفته‌اند تا بوسیله حروف لاتین همه اصوات و حرکات الفاظ شرقی را بنمایانند، اگرچه با وجود کنگره‌هایی که تشکیل داده و بحث‌هایی که کرده‌اند، هنوز موافقت نام در باب بعض حروف حاصل نشده است، وای عموماً بوسیله ترکیب حروف یا افزودن علائم در زیر و روی حروف لاتین افاده مقصود کرده‌اند. اما ترکیب مثل K یا بجای (خ) و (ا) بجای (ذ) چنانکه در دیباچه مؤلف مذکور است. اما علائم اضافی را از قبیل نهادن خطوط کوچک افقی یا آکسان‌های مایل یا نقطه در بالا و زیر حروف برای نشان دادن مذبذلف با اشباع و معروف و مجهول در واو و یاء مثل : o برای واو و : a برای یاء و e برای الف ممدود. ما نیز در این ترجمه هر جا که نگارش کلمات بحروف لاتین لازم آمد تا سی بمؤلف کردیم با این تفاوت که چون در چاپخانه خطوط افقی برای بالای حروف موجود نبود یا آکسان گذاشتیم یا نقطه قرار دادیم<sup>۱</sup>.

مؤلف بجای بعض حروف اوستائی از حروف یونانی استفاده کرده بود مثل γ برای (غ یا گ) و δ برای (ذ) و β برای (ب) و χ برای (خ) ما نیز آن حروف را عیناً بکار بردیم همچنین گاهی در کلمات اوستائی کسرده را بصورت (e) معکوس (i) نموده بودند و نیز چنان کردیم.

در نقل بعض اسماء خارجی بحروف فارسی زدرتاً اختلافاتی واقع شده است مثلاً اندوسیت و هندوسیت<sup>۲</sup> و نولد که و نلد که<sup>۳</sup> و اشتاین و اشتین<sup>۴</sup> و شاندروشیدر<sup>۵</sup> و هپتالیان و هفتالیان (هیاطله)<sup>۶</sup> و آگاسیاس و اگاثیاس<sup>۷</sup> و نظایر آن کسی که بفهرست اعلام مراجعه مینماید باید اختلاف نظایر این کلمات را در نظر بگیرد.

۱- خواندگانی که باخط آلمانی آشنا باشند باید متوجه باشند که در اتحاد نقطه روی

حرف حکایت از مد و اشباع می‌کند ولی در خط آلمانی نباید دلالت بر کوتاهی حرکات دارد.

۲- Indo-Scythe

۳- Noeldeke

۴- Stein

۵- H. Schaefer

۶- Heptalites

۷- Aghathias

پس از شروع بترجمه از مؤلف محترم تقاضا شد که اگر نظر جدیدی دارند و اصلاحی را لازم میدانند مرقوم فرمایند اتفاقاً جواب ایشان وقتی رسید که چاپ متن قریب با تمام بود پس آن مطالب را در ضمن یادداشتهای الحاقی قرار دادیم. کتاب اصل دو ضمیمه داشت نخستین راجع بزمان کتابت اوستا بود مؤلف قول آبه ناو NIII را که مدعی است اوستا بعد از ساسانیان بنگارش درآمده، رد کرده بود ولی در نامه خود تقاضا نموده که این چند صفحه بکلی از ترجمه برداشته شود زیرا که آقای نیبرگت آن مسئله را از لحاظ دیگر مورد بحث قرار داده و مبحث قدری پیچیده تر شده محتاج بمطالعه بیشتری است ما نیز آن ضمیمه را حذف کردیم. در اثنای ترجمه هر قدر از لغات جدید فرهنگستان انتشار می پذیرفت بجای الفاظ سابق بکار برده شده مثل سازمان بجای تشکیلات و بازرسی بجای تفتیش. باید حد انده محترم این نکته را در نظر داشته اصطلاح قدیم را از جدید بازشناسد مثلاً شهرداران عهد ساسانی را باشهرداران جدید بمعنی رؤسای بلدیة و استان قدیم را با استان جدید و دبیران آن زمان را بادبیران بمعنی معلمان مدارس متوسطه و امثال آن اشتباه نفرماید.

در حقیقت مؤلف دانشمند چیزی از اصول مسائل تاریخی عهد ساسانی فرو نگذاشته و در فروغ هم هر چه ترك یا اختیار کرده است بنا بر حکمتی بوده و بر سابقه او نمیتوان ایرادی گرفت با وجود ایجازی که رعایت نموده است اگر کسی بخواهد بتمام مسائل تاریخی و روایات متضاد عهد ساسانی پی ببرد برای او کافی است که یادداشتهای آخر این کتاب رجوع نموده و از منابع مختلفه شرقی و غربی قدیم و جدید در باب هر مطلبی استحضار بیابد.

مؤلف نظر به همین ایجازی که در نظر داشته مسلماً بعض روایت را عمدتاً حذف یا مختصر کرده است و نباید آن ترك و تلخیص را بر نقص تتبع او حمل کرد پس ما حاضر ندستیم که چیزی بعنوان ملحقات بر این نسخه علاوه کنیم جز در بعض موارد که تحت عنوان چند توضیح در ترجمه مطالبی بر سبیل ایضاح آورده ایم تا ترجمه بهتر فهمیده شود.

مؤلف محترم یادداشتهای گرانبهائی در ذیل اکثر صفحات قید کرده بود که برای فضلا و متخصصان تاریخ سود بسیار داشت لکن عامه خوانندگان و دانشجویان

فایده از آن نمیبردند از طرفی حذف آنها شایسته نبود و از طرف دیگر گنجاندن در پای صفحات مزاجب ملال خوانندگان عادی میشد پس ما طریقی پیش گرفتیم که جامع هر دو نظر باشد یعنی یادداشتهای را با مختصر جرح و تعدیلی بمقتضای احوال خوانندگان ایرانی در آخر کتاب قرار دادیم. باین ترتیب اشخاصی که قصدشان مطالعه تاریخ است از کثرت یادداشتهای پای صفحه ملول نمیشوند و فضیلتی که مرادشان تحقیق است در آخر کتاب مطالب مفیده را خواهند یافت. نوع دیگر از یادداشتهای کتاب ارجاع بکتاب و مجلات اروپائی بود که اکثر آنها اصلاً در ایران وجود ندارد و در اروپا هم کماب است پس خواننده این کتاب سودی از آنها نمی‌توانست ببرد در این خصوص ما نام کتب و مؤلفان معروف را ذکر کردیم ولی از تکرار شماره صفحات و بندها و فقره‌های آن کتب خودداری نمودیم زیرا که اگر کسی واقعاً بتقدیری متتبع باشد که آن اسناد کمیاب را بدست بیاورد و در آنها غرور و بررسی کند البته مستقیماً باصل این کتاب هم میتواند دست بیابد و در آنجا صفحات و فقرات هر يك از مأخذها را دقیقاً پیدا کند. اما برای عموم خوانندگان عادی ذکر اعداد صفحه و بند و فقره ضرورت ندارد پس در عین اینکه متأسف هستیم که برخلاف سلیقه خود در یادداشتهای مؤلف مختصر جرح و تعدیل قائل شده‌ایم، مسروریم که از این راه برای خوانندگان کار را آسان کرده‌ایم و یقین است که مؤلف محترم و دانا یان بصیر دیگر این روش معتدل و مناسب با احوال را خواهند پسندید.

چون بعضی از کتب مکرر نام برده شده‌است مثل تاریخ طبری و غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی و کتاب التاج جاحظ و مروج الذهب و التنبيه والاشراف مسعودی و مؤلفات نرالد که و هر تسفلد و زاره آلمانی، ما ناچار شدیم که محض اختصار در یادداشتهای آخر کتاب رمزی برای نام هر يك قرار دهیم و برای اینکه عنوان کتب مستشرقین در زبان اصلی قید شده باشد عین فهرست اختصارات و علائم مؤلف را نقل نمودیم که جوینده از اشتباه برکنار باشد.

در این کتاب اصطلاحات باستانی بسیار است محض نمونه بعضی از آنها را در آخر کتاب بترتیب تهجی و با اشاره بصفحات نگاشتیم و لسی در متن خیالی پیش از آن میتوان یافت که برای طالبان مصطلحات قدیم سودمند افتد.

با اهتمامی که در طبع این کتاب از طرف مصحح و کارکنان چاپخانه مرعی

شد اغلاطی پیش آمد که در غلطنامه قید شده است امید است خواننده گرامی پاداش رنجی کسه در ترجمه و طبع این تاریخ برده است، ساعتی صرف تصحیح کتاب کرده پس از آن بمطالعه پردازد فهرست اعلام نیز باوجود دقتی که بعمل آمده است البته خالی از نقص نتواند بود چشم پوشی از این نقص ها برای کسی که با چاپ کتب سروکار دارد دشوار نیست .

وضیفة خود میدانم که از مساعدتهای اولیاء وزارت معارف سپاسگذاری کنم زیرا که این ترجمه در وزارت جناب آقای علی اصغر حکمت بوجود آمد و اینک در زمان جناب آقای اسمعیل مرآت کفیل محترم وزارت معارف صورت اتمام می پذیرد.

همچنین از همراهی دوستان فاضل خود آقایان یعقوب انوار شرازی و محسن جیانسوز و ابوالفتح انتظامی و خطیبی نوری متشکرم که در مراحل مختلف ترجمه و طبع از بذل لطف دریغ نکرده اند .

فاضل محترم آقای سلطانعلی سلطانی نماینده بهبهان در مجلس شورای ملی پس از طبع، اوراق این کتاب را مطالعه کرده نکاتی سودمند یاد آور شده اند با تشکر از اهتمام محققانه ایشان، بعضی از آنها در قسمت (چند توضیح در ترجمه) درج گردید .

توجهی که دوست ارجمند ما آقای محمود سپاسی مدیر چاپخانه رنگین و آقایان ابزیدی و پروانه و سایر کارداران این بنگاه آراسته در خربی و حسن جریان طبع مبذول داشته اند شایسته سپاس مخصوص است .

## دیباچه مؤلف چاپ اول

قریب سی سال از زمان نشر کتاب « شاهنشاهی ساسانیان » میگذرد. در این مدت بسی مواد تازه بدست آمده است، که نه تنها برای تحقیق و تتبع بیشتر در مباحث خاص تاریخ تمدن ساسانی، که موضوع آن کتاب بود، یعنی وضع مردم و دولت و دربار ساسانی مفید است، بلکه در مباحث دیگر نیز از قبیل صنعت و دیانت آن عصر مطالب گرانبهائی بدست میدهد. باین دلیل مصمم شدم بجای چاپ مجدد آن کتاب، که ناچار میبایستی تجدید نظر کلی در آن صورت میگرفت، بمطالعه تاریخ تمدن ساسانی از جمیع جهات پردازم و آنرا تا حدی که ممکن است موافق ترتیب ادوار تاریخی بیان نمایم. این طرح عاقبت بنگارش تاریخ عمومی ایران ساسانی منجر شد، که در آن تاریخ سیاسی آن عهد بمنزله‌ی چهار چوبی است، که درون آن زندگی مادی و معنوی - اوضاع و شرایط اجتماعی افکار دینی و آراه فلسفی - وضع صنایع و غیره به معروض نمایش درآمده است.

کیفیت سازمان اداری شاهنشاهی بالطبع ضمن شرح تأسیس این سلسله بیان گردید و شرح تحولاتی، که در این قسمت در طول عهد ساسانی رخ داده، بترتیب در مکان تاریخی خود قرار گرفت، از طرف دیگر برای اینکه کتاب خود را زنده تر و روشن تر کنم، اطلاعات و مطالب مربوط به بزرگ از مباحث تمدنی و اجتماعی را در فصلی آورده‌ام، که برای تفسیر و توضیح وقایع سیاسی با اوضاع عمومی موضوع

آن فصل مفید باشد. باین ترتیب وصف تشکیلات نظامی دوره اول عهد ساسانی در فصل پنجم قبل از بیان جنگ‌های ایران و روم صورت گرفته است و اطلاعات مربوط به محاکم و حقوق جنائی در فصل ششم به‌هنگام شرح آزار عیسویان و تعقیب آنان، تحقیقاتی راجع به مسائل خانواده و مالکیت آغاز فصل هفتم را تشکیل میدهد، که موضوع عمده‌اش «فتنه کمونیستی مزدک» است. وصف مختصری از پایتخت ایران را در آن عهد در فصل هشتم، که مخصوص شاهنشاهی خسرو اول است، قرار داده‌ام، چه در زمان سلطنت این شاهنشاه، که بانی انطاکیه جدید در جنب تیسفون و سلوکیه بود، پایتخت ایران به‌وسط و عظمت نهائی خود رسید. در همین فصل اطلاعاتی راجع به تشریفات دربار ذکر کرده‌ایم، زیرا بیشتر آنچه که مورخان ایرانی و عرب درباره این موضوع آورده‌اند، مربوط به دوره اخیر عهد ساسانی است، که با جلوس خسرو اول پس از فرونشاندن نهضت مزدک آغاز میشود. اما هرچه درباره شکوه و جلال دربار بوده، در فصلی آمده است، که مخصوص خسرو دوم معروف به پرویز است، زیرا هیچ‌یک از شهریاران ساسانی طرایف و ظرائف و جمال و جلال درباری را بیایه این پادشاه نرسانیده‌اند.

نسبت به سیاست خارجی ایران راه اختصار را پیموده‌ام و شرح حوادث جنگی را بکمترین مقدار ضروری تقلیل داده‌ام. اما اگر قصه جنگ شاپور دوم را با رومیان از این قاعده مستثنی ساخته‌ام، از آن سبب است، که ما در آثار امیانوس مارسلینوس<sup>۱</sup> روایت بی‌نظیر مردی را در دست داریم، که خود شاهد عینی وقایع بوده و با استادی و مهارت، شاه بزرگ و لشکرهای او و صحنه‌های پر جنب و جوش آن جنگ‌ها را از نو در برابر دیدگان ما زنده و مجسم میکند.

در مطاوی این کتاب خوانندگان گاهی قطعاتی از کتاب قدیم من موسوم به «شاهنشاهی ساسانیان» می‌یابند، که یا عیناً نقل گشته و یا در هنگام ضرورت مطالبی به آن افزوده شده و لغزشهای آن اصلاح گردیده است. در مواردی، که تغییر بزرگی

در عقاید تاریخی من رخ داده است، در متن یا حواشی تصریح کرده‌ام. در اینجا بخصوص به‌تغییری که در عقاید من در باب مناسبات بین مرزبانان و پاذگسپانان و اسپاهبندان پس از انتشار مقاله آقای «اشتاین»<sup>۱</sup> رخ داده و درباره آن در ضمیمه دوم کتاب بحث خواهد شد، متوجه می‌کنم. اما باید اعتراف کنم که این مسائل هنوز بدرجه وضوحی، که باید، نرسیده است. شرحی، که راجع به تاریخ سلطنت کواذ اول و مزدکیان نوشته‌ام نگارش مجدد قسمت دوم رساله‌ایست در این باب که بنام «سلطنت کواذ اول و کمونیسم مزدکی» جداگانه انتشار داده‌ام. بسی نکات از بخش نخستین آن رساله بر آن افزوده‌ام.

در اینجا باید بگویم، که نسخه خطی این کتاب سه سال پیش آماده طبع بود ولی انتشار آن به‌عللی، که مربوط به من نبود، بتأخیر افتاد. در خلال این احوال ناگزیر شدم چندین بار در فصل چهارم، که راجع به مانویه است، دست ببرم، زیرا که چندین کتاب معتبر در این خصوص در این مدت انتشار یافته است و از این گذشته متون مانوی، که اخیراً بزبان قبطی بدست آمده و هنوز جز قسمتی از آن در دسترس عامه قرار نگرفته است، ما را نوید، میدهد؛ که در آینده اطلاعات وسیعتری از این جنبش دینی حاصل کنیم.

برای اینکه این کتاب زیاد متفور نظر آن دسته از مورخانسی که مستشرق نیستند نباشد، از استعمال القبای «صوتی»<sup>۲</sup> احتراز جسته و برای ادای اصوات حروف مرکب از قبیل bh, dh, gh, th, kh, zh, sh, dj, tch را، که مانوس تر است، به کار برده‌ام. در این کتاب حروف صوتی فقط در چند کلمه و نام اوستائی پیش می‌آید و من در این مورد از شیوه کتابت دبیرین اهل فن تبعیت کرده‌ام. املاء کلمات و نامهای پهلوی را بحروف لاتین کمی ساده‌تر کرده‌ام و تا جائیکه میسر بود، تلفظ مرسوم در اواخر عهد ساسانیان را مأخذ قرار داده‌ام. اما در خصوص نام پهلوی خدای بزرگ زردشتیان، من آنرا برسم اکثر مورخان<sup>۳</sup> و هر مزدک<sup>۲</sup> نوشته‌ام، که

۱- E. Stein

۲- Phonetiqua

۳- Ohrmazd

نیم عالمانه و نیم عامیانه است و گویا تلفظ عامیانه‌ی آن هسرمزد<sup>۱</sup> بوده و بهمین شکل هم برای اسامی اشخاص بکار رفته است. از آنجا که اصوات (فونتیک) زبانهای ایرانی وسطی در دوره چهارصدساله سلطنت ساسانیان تغییرات و تحولات بسیاری یافته است، البته نقل آنها بخط لاتین از خط و خلیل لا اقل ظاهری محفوظ نتواند بود. در نقل اسامی فارسی و عربی از خط عربی به خط لاتین حروف نقطه دار بکار برده‌ام، ولی خواننده میتواند آنها را بدون رعایت علامت‌های مذکور بخواند. نامهای جغرافیایی معروف را بهمان صورت معمول فرانسوی آنها آورده‌ام. در مورد نقل مطالبی از مصنفان شرقی، هر گاه ترجمه خوبی از آنها به زبان فرانسه موجود بود، من تابع آن ترجمه شده‌ام، مگر در مواردی، که برای بعضی عبارات ترجمه صحیح‌تری را لازم شمرده‌ام. در نقل بعضی مطالب از نامه تنسر ترجمه دارمستتر<sup>۲</sup> گاهی قائل به تغییر شده‌ام و این در نتیجه مقابله کتاب دارمستتر با متن چاپ جدیدی است، که «مینوی» انتشار داده است.

در باب آثار صنعتی از ذکر همه منابعی، که میتوان بآنها رجوع کرد، خودداری کرده‌ام. در کتاب ارزان قیمت و خوش قطع آقای زاره<sup>۳</sup> بنام «صنایع ایران قدیم»<sup>۴</sup> که محتوی تصاویر زیبایی از مهمترین آثار صنعتی ایران باستان است، کلیه اطلاعات لازم را میتوان یافت.

از آقای ژئی استروپ<sup>۵</sup> که در مطالعه بعضی متون عربی مساعده‌تهای گرانبهای به من کرده است، تشکر میکنم و نیز از آکینیان نماز گزار دیر آباء مکی تاریست<sup>۶</sup> وین و کتابدار کتابخانه مکی تاریستها ممنون هستم، که یادداشت‌هایی در باب کتب و مورخان ارمنی برایم فرستاده‌اند.

همچنین از آقای «ف. زاره» سپاسگزارم، که اجازه نقل بعضی از تصاویر

۱- Hormizd

۲- Darmesteter

۳- Fr. Sarre

۴- Die Kunst ges alten Persien

۵- I. Ostlup

۶- Mechitarist



کتاب خود را لطف کرده‌اند.

در خاتمه از اوقاف « راسک - اورستد »، که از تأسیسات دولتی دانمارک است، باید اظهار امتنان نمایم، که بامساعدت مالی خود، طبع این کتاب را تسهیل کرده است.

آرتور کریستنسن

## دیباچه چاپ دوم

چون چاپ اول کتاب «ایران در زمان ساسانیان» چند سال است نایاب شده، چاپ دوم آنرا بصورتی، که اکنون از نظر خوانندگان میگذرد، آماده کردم. در این چاپ جدید کشفیات تازه مربوط بعهد ساسانی، که مهمترین آنها عبارت است از کتیبه کعبه زردشت و خرابه‌های شهر شاپور و کتیبه شاپور اول در آنجا، و نیز کتیبه، که از سال ۱۹۳۶ تا کنون در باب مباحث مختلف تمدن ساسانی انتشار یافته؛ مورد توجه قرار گرفته است.

همچنین از انتقاداتی، که بر کتاب من نوشته شد، بخصوص مقالات آقایان بیلی<sup>۱</sup> در «نشریه مدرسه زبانهای شرقی» و مینورسکی<sup>۲</sup> در «مجله انجمن همایونی آسیائی» سال ۱۹۳۹، صفحات ۸-۱۰۵ و اشتاین<sup>۳</sup> در جلد ۵۳ «موزئون»<sup>۴</sup> سال ۱۹۴۰، که هنگام قرائت نمونه‌های مطبوعه در دسامبر ۱۹۴۳ بدست من رسید، استفاده شایان بردم.

اندکی پس از انتشار چاپ اول «ایران در زمان ساسانیان»، کتاب آقای نیبرگ<sup>۵</sup> در باب ادیان ایران قدیم بزبان سوئدی انتشار یافت و کمی بعد ترجمه آلمانی آن نیز توسط آقای شدر<sup>۶</sup> در دسترس عموم قرار گرفت. این کتاب، هر چند

---

۱- Baily

۲- Minorski

۳- E. Stein

۴- Muscon

۵- Nyberg

۶- H. H. Schaeder

که درباره بعضی نکات آن گفتگو و بحث بسیار شده، حاوی نظریات تازه و بدیعی است و طرق جدیدی برای تحقیق و تتبع در ادیان ایران قدیم می‌گشاید. من با توجه به عقاید آقای «نیبرگ» در نظر اجمالی خود در باب پایه‌های دین زردشتی، که بخش سوم مقدمه کتاب را تشکیل میدهد، دست برده و آنرا اصلاح کرده‌ام. یادداشتها و مطالبی، که بر چاپ اول اضافه شده، در فصل‌های مربوط به خود قرار گرفته است.

بدینسان کتاب من اکنون با تغییراتی چند و اضافاتی بسیار دوباره انتشار مییابد. در خانمه تشکرات قلبی خود را به اوقاف کارلسبرگ، که با مساعدت مالی خود این چاپ جدید را میسر ساخت، تقدیم می‌دارم.

آرتور کریستنسن

## فهرست اختصارات

بطور کلی رجوع شود به بخش دوم از مقدمه کتاب حاضر، که مشتمل بر ذکر منابع عمده است. راجع به منابع مربوط به کیش مانی فصل چهارم کتاب را ببینید.  
اکینیان = نرسس اکینیان، الیزئوس و تاریخ او موسوم به جنگ ارمنستان (بزبان ارمنی و ترجمه خلاصه آن به آلمانی)، ۲ ج.

P. Nerses Akinian, Elisäus Vardapet und seine Geschichte des armenischen Krieges, I-II, Wien 1932 - 36.

آسمانی = آسمانی، کتابخانه شرقی کلمنتین واتیکان ۴ ج.

Assemani, Bibliotheca Orientalis Clementino-Vaticana, 1-4, Rome 1719 - 1728.

آثار = آثار ایران، نشریه سالیانه اداره باستان‌شناسی ایران، ج ۱-۳.

Athâre - Irân, I-III, Paris 1936 - 38.

اردمان، آتشکده = اردمان، آتشکده ایرانی.

K. L. Erdmann, Das iranische Feuerheiligtum, Leipzig 1941.

آتشکده، رک اردمان.

اینو سترانتزف = مطالعات ساسانی، بزبان روسی، سن پترزبورگ ۱۹۰۹.

Inostrantzev, Etudes sassanides.

بارتلمه، حقوق ساسانی = بارتولمه، درباب حقوق ساسانی، دفتر ۱ - ۴،  
گزارش آکادمی هیدلبرک.

Bartholomae, Zum sassanidischen Recht, I-V. Sitzung  
sberichte der Heidelberger Akademie, 1918, 1923, 1923.

بارتلمه، دادستان = بارتولمه، گفتار در باب يك كتاب حقوقی زمان، ساسانیان،  
گزارش آکادمی هیدلبرک.

Bartholomae, Uber ein sassanidisches Recht, sbuch,  
Sitzunds - berichte der Heidelberger Akademie, 1910.

بارتلمه، زن = بارتلمه، زن در حقوق ساسانی.

Bartholomae, Die Frau im sassanidischen Recht, Heidelb  
erg. 1924.

بارتلمه، فرهنگ = بارتولمه، فرهنگ ایران باستان.

Bartholomdae. Altiranisches wörterbuch, Strassb. 1904.

بولتن پاریس = بولتن انجمن زبانشناسی پاریس.

Bulletin de la Societe de Linaguistique de Paris.

بولتن شرقی = بولتن مدرسه مطالعات شرقی.

Bulletin of the School of Oriental Studies.

بیل = بیل، منابع بودائی در باب جهان مغرب، ۲ ج، چاپ لندن.

S. Beal, Buddhist Records of the Western world, I-II.  
Lornon 1906.

پابکولوی، رک هرتسفلد.

De bello Persico پرو کوپ = پرو کوپیوس، جنگ ایران.

پوپ، رک تاریخ صنایع.

تاج، رک جا حظ.

تاریخ باستان، رک هرتسفلد.

تاریخ صنایع = نظری به صنایع ایران، ناشر آرتور پوپ.

A Survey of Persian Art. ed. by Arthur Upham Pope,  
I-II. London, New - York, 1938-39.

تودایا، سورسخون = تاوادیا، سورسخون، نطق سرسفره بزبان فارسی  
میانہ مجدد انستیتیوی شرقی کاما، ۲۹ دسامبر ۱۹۳۵.

J. c. Tavadia, Sur Sakhvan, a Dinner Speech in Middle  
Persian, J. Cama or. Inst. 29. Dec. 1935.

تنبیه، رک مسعودی.

ثعالبی = ثعالبی، غرر اخبار ملوک الفرس، با ترجمه فرانسه آن از زوتن برک.

Histoire des rois des perses par Al - Thaâlibi, publ.  
et trad. par H. Zotenberg. Paris 1900.

جاحظ، تاج = جاحظ، کتاب التاج، چاپ قاهره ۱۹۱۴.

جغرافیون = مجموعه جغرافیون عرب، چاپ دخویه.

Bibliotheca Geographorum Arabicorum, ed de Goeje.

جنک ایران، رک پرو کوپپوس.

دارمستتر، زند اوستا = زند اوستا، سالنامه موزه کیمه ۲۱-۲۲ و ۲۴:

Darmesteter, Le Zend Avesta, Annales du Musee Guimet,  
1, 21, 22, et 24.

دروازد، رک هر تسفلد.

دیولافوا = دیولافوا، صنایع ایران باستان.

Dieulafoy. L' art antique de la Perse, Paris, 1884.

رتشتین = رتشتین، سلسله لحمیان حیره.

G. Rothstein, Die Dynastie der Lahmiden in al - Hira)  
Berlin 1899.

رسالات آکادمی پروس = رسالات آکادمی علوم پروس.

Abhandlungen der Prusischen Akademie der Wissenschaften.

رسالات شرقی = رسالات درباب معرفت مشرق زمین.

Abhandlungen für die Kunde des Morgenlandes.

رستووتزف = رستووتزف، شهرهای کاروانسی، ترجمه انگلیسی بقلم

تالبت ریس.

M. Rostovtzeff, (Caravan Cities) transl. by D. and T.

Talbot Rice. Oxford 1932.

زاره، صنایع = زاره، صنایع ایران قدیم.

Fr. Sarre, Die Kunst des alten Persien, Berlin 1910

زاره - هرتسفلد، نقوش برجسته = زارد - هرتسفلد، حجاریها و نقوش

برجسته ایران.

Fr. Sarre und E. Hertzfeld, Iranische Felsenreliefs,

Berlin 1910.

زارد - هرتسفلد، سفر = زارد - هرتسفلد، سفر باستان شناسی در نواحی دجله

و فرات، ج ۲.

Fr. Sarre und E. Hertzfeld, Archäologische Reise Euphrat und Tigrisgebiet, II, Berlin 1920.

زند اوستا، رك دارمستتر.

سورسخون، رك تاوادیا .

شهر شاپور = کتیبه شاپور اول در شهر شاپور.

فلاندن (و کست) = فلاندن و کست، مسافرت بایران، تصاویر ج (۱) و (۲).

E. Flandin et P. Cost, Voyage en Perse, Planches I—II.

Paris 1846.

فقه اللغة = اساس فقه اللغة ایرانی؛ ناشر گیگرو کوهن.

Grundriss der Iranischen philologie, herausgegeben Von W. Geiger und E. Kuhn, Strassb. 1895 - 1901.

فهرست = کتاب الفهرست، چاپ فلوگل، ج ۱ و ۲، لیبزیک ۷۲-۱۷۱۸.

طبری = تاریخ طبری، چاپ دخویه، ۱۰۴.

طبری - نلدکه = نلدکه، تاریخ ایرانیان و تازیان در زمان ساسانیان بروایت

تاریخ طبری.

Th. Nöldeke) Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sassaniden. Aus dem arabischen Chronik des Tabari, Leyden 1879.

کارنامه گگ = کارنامه ارتخشیر پاپکان، چاپ داراب دستور پشوتن سنجانا،

بمبئی ۹۶-۱۸۹۵ - کارنامه ارتخشیر پاپکان ترجمه نلدکه.

Geschichte des Artachshir i Pâpakân, übersetzt von Th. Oöldecke, Beiträge zur Kunde der indogermanischen Sprachen. IV.

کعبه زردشت = کتیبه شاپور اول بردیوار کعبه زردشت نقش رستم.

کریستنسن، ابرسام = کریستنسن، ابرسام و تنسر.

Christensen. Abarsâm et Tansar, Acta Orientalia' X, P. 43. sqq.

بوزرجمهر = داستان بوزرجمهر حکیم.

«La legende du sage Buzurjmihir, ibid. Vli, P. 81 sqq.

دیادداشت = تتبعات راجع به قدیمترین دوران کیش زردشتی

«Quelques notices sur les plus anciennes périodes du zoroastrisme, ibid, P. 81 sqq.

«تبعات زردشتی = تتبعات راجع به دین زردشتی در ایران قدیم.

«Etudes sur le zoroastrisme de la Perse antique, Det Kongelige Danske Videnskabernes Selskabs historisk-filolo-



giske Meddelelser, XV, 2 (1928).

«دمونولوژی = درباره دمونولوژی ایرانی»

«Essai sur la demonologie iranienne. D, Vid. Selsk. hist fil. Medd. XXVII, I.

«شاهان = افعال واقوال شاهان در روایات ایران قدیم»

«Les Gestes des rois dans les traditions de l' Iran antique. Universite de Paris, Conferenes Ratanbai Katrak, Paris 1936.

«شاهنشاهی = شاهنشاهی ساسانیان»

«Empire des Sassanides, Det Kongelige Danske Videnskabernes Selskabs Skrifter, 7. Raekke, historisk og filosofisk Afdeling. I. 1 (Copenhagen 1907).

«کواذ = سلطنت کواذ اول و کمونیسیم مزدکی»

«Le règne du roi Kawâdh I et le communisme mazdakite Det Kongelige Videnskabernes Selskabs historisk – filologiske Meddelelser, IX. 6 (1925).

«کیانیان»

«Chrisensen, Les Kyanides, ibid XIX. 2 (1931).

گزارش آکادمی دانمارک = گزارشهای تاریخی و زبان شناسی آکادمی

پادشاهی علوم و ادبیات دانمارک.

Det Kongelige Danske Videnskabernes Selskabs historisk – filologiske Meddelelser.

گزارش آکادمی پروس = گزارش جلسات آکادمی علوم پروس.

Sitzungsberichte der Preussischen Akademie der Wissenschaften.

گزارش باستان، رک هرتسفلد.

لابور = مسیحیت در ایران در زمان سلطنت سلسله ساسانی.

J- Labourt, Le christianisme dans l'empire perse sous la dynastie sassanide. Paris 1904.

لانگلو = مجموعه مورخان قدیم و جدید ارمنستان، که توسط لانگلو منتشر شده است. ۲ ج.

Collection des historiens anciens et modernes l'Armenie publié, par V. Langlois, I-II. Paris 1867-69.

مارکوآرت، ایرانشهر بروایت جغرافیای موسی خورنی.

J. Marquart, Erânshahr nach Geographie des Ps Moses Xorenaci. Berlin 1901 (Abhandlungen der Kön. Gesellschaft der Wissenschaften zu Göttingen, phil-hist. Klasse, Neue Folge, III, No. 2).

متون پهلوی، رکوست.

مجله انجمن آمریکائی = مجله انجمن شرقی آمریکا.

Journal of the American Oriental Society.

مجله انجمن بنگاله = مجله انجمن پادشاهی آسیائی بنگاله.

Journal of the Royal Asiatic Society of Bengal.

مجله انجمن پادشاهی = مجله انجمن پادشاهی آسیایی.

Journal of the Royal Asiatic Society.

Journal asiatique. مجله آسیائی

Revue de l'histoire des religions. مجله تاریخ ادیان.

مجله شرقی آلمان = مجله انجمن شرقی آلمان.

Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen-Gesellschaft

مجله شرقی وین = مجله شرق شناسی وین.

Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes.

مجله کاما = مجله انستیتوی شرقی کاما.

Journal of the K. R. Cama Oriental Institute.

مجله هندو ایران = مجله هند شناسی و ایران شناسی.

Zeitschrift für Indologie und Iranistik.

مردان، رگ ویکاندر.

مروج، رگ مسعودی.

مسعودی، تنبیه = مجموعه جغرافیون عرب، قسمت ۸ (کتاب التنبیه)، و نیز

ترجمه این کتب بفرانسه از «کارادوو».

Bibliotheca Geographorum Arabicorum, VIII (kitâbu, I-tanbih), I,ugd. Bat. 1896 - Macoudi. Le livre de l'avertissement et de la revision. trad. Par Carra de Vaux, Paris 1896.

مسعودی، مروج = مسعودی، مروج الذهب، متن عربی و ترجمه آن بفرانسه

توسط باریبه دومینار و پاوه دو کورتی.

Macoudi, Les prairies d'or (Muredlu, - dahab), texte et traduction, par C. Barbier de Meynard et Pavet de Courteille, I-IX. Paris 1861-77.

مطالعات ساسانی، رگ اینوسترانزف.

مقالات بتسن برگر = مقالات بتسن برگر در باب علم السنه هندوژرمی.

Bezenbergers Beiseäge zur Kunde der indogermanischen Sprachen.

مورگان = دومورگان، «اموریت علمی در ایران، تحقیقات باستان شناسی».

J. de Morgan, Mission scientifique en Perse. Recherches archeologiques. Paris 1900-1911.

مینو خرد = دادستانی مینو گئی خرد، کتاب پهلوی، رجوع شود به بخش

دوم مقدمه کتاب حاضر.

نریمان = نریمان، تأثیر ایران در ادبیات عرب چاپ بمبئی.

C. K. Nariman, Iranian Influence on Moslem Literature  
Bombay 1918.

نلدکه، برزویه = مقدمه برزویه از کتاب کلیله و دمنه، ترجمه آلمانی و تفسیر  
از نلدکه.

Burzôdes Einleitung zu dem Buche Kalila Wa Dimna,  
übersetzt und erläutert von Tk. Nöldeke. Strassb. 1912  
(Schriften der wissenschaftlichen Gesellschaft in Strassburg.  
12. Heft).

نلدکه، طبری = نلدکه، تاریخ ایرانیان و تازیان در زمان ساسانیان بروایت  
تاریخ طبری چاپ لندن ۱۸۷۹. هر جا به حواشی و ضمائم این کتاب استناد شده،  
«نلدکه، طبری» ذکر شده و هر جا مراد متن طبری بوده، با «طبری، نلدکه مشخص  
گردیده است.

Th. Nöldeke, Geschichte der Perser und Araber zur Zeit  
der Sasaniden. Aus der arabischen Chronik des Tabri, Leyden  
1879.

نیرنگ، دین = نیرک، ادیان ایران قدیم (بزبان سوئدی) و ترجمه آلمانی  
آن از شدر.

H. S. Nyberg, Die Religionen des alten Iran. Deutsch  
von H. H. Schaeder. Leipzig, 1938.

نهایت = نهایت العرب فی اخبار الفرس و العرب (برون: در مجله انجمن پادشاهی،  
سال ۱۹۰۰، ص ۱۹۵ و بعد).

وست = متون پهلوی، ترجمه انگلیسی از وست، ۵-۱، کتب مقدس مشرق  
زمین، ج ۵-۱۸-۲۴-۳۷-۴۷.

Pahlavi Texts translated by E. W. West, I-V' Sacred

Books of the East, II 5. 18, 24, 37. 47.

ویکاندر = اشتیگ ویکاندر، اجتماع مردان آریایی.

Stig Wikander, Der arische Männerbund, Lund 1938.

هرتسفلد، پایکولی، بنای یادبود و کتیبه‌هایی از اوایل دوره ساسانی، ج ۲.

Hertzfeld, Paikuli, Monument and Inscriptions of the Early History of Sasanian Empire, I-II, Berlin 1924.

هرتسفلد، تاریخ باستان = هرتسفلد، تاریخ باستان شناسی ایران.

Herizfeld, Archasological History of Iran. London 1935.

هرتسفلد، گزارش باستان = هرتسفلد، گزارش‌های باستان شناسی از ایران،

ج (۱) تا (۱۰).

Hertzfeld, Arohäologische Mitteilungen aus Iran: I-X. Berlin 1929-38.

هرتسفلد، دروازه = هرتسفلد، دروازه آسیا، چاپ برلین ۱۹۲۰.

Hertzfeld, Am Tore von Asien, Berlin 1920.

هومان = هوفمان، منتخباتی از کتاب سریانی اعمال شهدای ایران.

G. Hoffmann, Auszuge aus syrischen Akten persischer Märtyrer. Leipzig 1880 (Abhandlungen für Kunde des Morgenlandes, VII. 3).

هیون تسیانگ، رکبیل.

یادداشت‌های بنگاله = یادداشت‌های انجمن آسیائی بنگاله.

Memoirs of the Asiatic Society of Bengal.

یادداشت‌های زبان‌شناسی = یادداشت‌های انجمن زبان‌شناسی پاریس.

Mémoires de la Société de Linguistique de Paris.

یادنامه = یادنامه مودی.

Dr. Modi Memorial Volume, Bombay 1930.

یوستی = یوستی، نام‌نامه ایرانی.

Juusti, Iranisches Namenduch, Marburg 1895.

## مقدمه

# بخش اول

## شماره‌ای از تمدن ایران قبل از ظهور ساسانیان

### ۱ - تشکیلات اجتماعی و سیاسی دولت اشکانی

از زمان بسیار قدیم ایرانیان جامعه‌ی دودمانی تشکیل داده بودند، که از حیث تقسیمات ارضی مبتنی بر چهار قسمت بود، از اینقرار: خانه (نمان<sup>۱</sup> مان) - ده (ویس<sup>۲</sup>) - طایفه (زنتو<sup>۳</sup> - زند) - کشور (دهیو<sup>۴</sup>). قوم ایرانی خود را

۱- Nmana

۲- Vis

۳- Zantu

۴- Dahku در کاناها این چهار واحد را چنین نوشته‌اند: دمان - demâna -

ویس - vis - شویشتر - Skoithra - دهیو - dahyu (میه - A. Meillet، سه کنفرانس در باب گزادای اوستا. پاریس ۱۹۲۵، ص ۳۲)، و اعضای آنها طبق بنونیست E. Bevenist چنین ذکر شده خوئیتو Xvactu - . ورزنا vreyenâ - ، آئیری من airyaman: (دهیو -) زیرا این دودسته اسامی ظاهراً مربوط بیک سنخ تقسیمات ارضی و اجتماعی بوده است. (بنونیست طبقات اجتماعی بنا بر روایت اوستایی، مجله آسیایی ۱۹۲۲، ص ۱۲۴ وما بعد).

آریامینامید و اصطلاح نژادی و جغرافیائی ایران ( بایاه مجهول ) ، ایران کنونی مشتق از آن است.

در ایران غربی اساس و قاعده دودمانی جامعه تاحدی در زیر قشری که از تمدن بابلی اخذ و اقتباس شده بود، پنهان بود. شاهنشاهی هخامنشیان دنباله سلطنت‌های آشور و بابل و عیلام بشمار میرفت. روش دستگاه سیاسی این سلسله همان بود، که پادشاهان بابل و ماد داشتند و بعد در نتیجه کاردانی و کفایت و تدبیر سیاسی کوروش و داریوش بکمال رسید. اما تشکیلات دودمانی معذک از میان نرفته و در سرزمین مادها و نیز در پارس باقی بود. آثاری از آن در کتیبه مزار داریوش در نقش رستم پیداست، که در آن داریوش خود را از حیث نسب پسر ویشتاسب و از لحاظ دودمان هخامنشی و از جهة طایفه پارسی و از حیث ملت آریایی مینامد.<sup>۱</sup>

ایران هخامنشی هفت دودمان ممتاز داشت، که یکی از آنها نژاد سلطنتی بود. هرودت بخطر افته است، که امتیازات این دودمانها را اجسر شرکت آنها در قتل گئومات ( بردیای دروغی )<sup>۲</sup> ، میداند.

علاوه بر این حلقه از بزرگان نسبی در شاهنشاهی هخامنشی يك سلسله از گماردگان ( گمارده = گماشته یعنی مقطع و تیولدار ) نیز وجود داشتند. مثلاً در آسیای صغیر خاندانهای کهنی از امر تحت ریاست و فرمان شاهنشاه سلطنت میکردند ، ولی « شهربانان » در کار آنها نظارت مؤثری داشتند . از این گذشته شهنشاه گاهی گماردگان جدیدی ایجاد میکرد و بعضی از املاک خویش را بصورت موروثی با امتیازاتی بتملك آنان میداد. قدرت دودمانهای بزرگ در این عهد دیگر منحصرأ بدهکده‌های کوچکی (ویس) ، در پارس که از آن برخاسته بودند ،

۱- رن: گزارش که اندراس F. C. Andreas به سیزدهمین کنفره مستشرقین

داده است: ص ۹۶.



نیز مربوط بود. کسانی هم، که بدودمانهای بزرگ منسوب نبودند، از پارسی و مادی و حتی یونانیان تبعید شده از وطن، ممکن بود در اثر عطای شاهنشاه صاحب اراضی و عنوان «امارت» شوند. روابط این تیولداران باشهربانان برای ماچندان واضح نیست. همینقدر معلوم است، که کمابیش امتیازاتی داشته‌اند و ظاهراً گاهی از حق مصونیت بهره‌مند بوده‌اند، چنانکه میتوانسته‌اند مالیات رعایای خویش را پس از وصول بخود اختصاص دهند.<sup>۱</sup>

این بود منشاء ملوک الطوائف در ایران، اما این ترتیب هنوز در زمان هخامنشیان بسط و توسعه‌چندانی نیافته بود. اسکندر و سلوکیه‌ها، که وراثت سیاست هخامنشی بشمار می‌آیند. تغییری در اصول و اساس تشکیلات داریوش بزرگ ندادند. وقتی هم که اشکانیان بیاری و معاضدت بزرگان، که مانند خود آنها از قوم ایرانی شمالی داه<sup>۲</sup> بودند، با سر باز گیری و لشکر کشی نخست بر ولایت پارت چیره شده و پس از آن به تسخیر سراسر ایران پرداختند و دولت ایرانی جدیدی تشکیل دادند، باز اصول و سنن سیاسی عهد هخامنشی را حفظ کردند و شیوه هخامنشیان در مملکت داری متروک نشد. اما با وجود این دولت «پارت» دارای صفت خاصی است. بوسیله اشکانیان قدرت سلطنت از مغرب ایران بشمال این کشور انتقال یافت و مردم آنجا صفات ایرانی را پاکتر نگاه داشته بودند. بنابراین دولت اشکانی، با وجود رنگ یونانی که داشت، از حیث ایرانیت پاکتر از دولت هخامنشی بود. قریب دو قرن پایتخت شاهان اشکانی شهر صد دروازه<sup>۳</sup> واقع در ولایت پارت بود، تا اینکه تحولات تاریخی آنان را مجبور کرد، که پایتخت خود را به تیسفون در کنار

۱- داکمیر، تاریخ عهد قدیم Ed. Meyer, Geschichte des Altertums

ج ۳، ص ۶۱-۶۲ و کریستنسن، ایرانیان (مجموعه علم باستان شناسی)

Alth. Chrstenp, Die Iranier (Handbuch der Altertumswissenschaft, III, I, 3)

۲- DahA

۳- Hécatompylos

دجاه انتقال دهند. با تسلط ایرانیان شمالی بر سراسر کشور تشکیلات دودمانی قدیم هم‌جانی تازه گرفت. «تصور تسلسل دودمانی جاهه» تا قرون منمادی در جامعه زردشتی، حتی پس از انقراض ساسانیان حفظ شد در کتب پهلوی مکرر ذکر «فرماندهان» چهار گانه رفته است از اینقرار: رئیس‌خانه - رئیس ده - رئیس طایفه - رئیس کشور. در قطعاتی از متون مانوی، که در تورفان بدست آمده است، همین طبقه بندی کهن دیده میشود با این تفاوت، که در متون مزبور آنرا در باره موجودات ملکوتی بکار برده‌اند<sup>۱</sup> اما در حقیقت مدتی بود، که از چهار فرماندهی سابق الذکر دو فرماندهی اعلی و اخیر از میان رفته و دولت جانشین آنها شده بود و وظایف رئیس طایفه و رئیس کشور را انجام میداد. از زمان بسیار قدیم، رئیس طایفه و رئیس کشور بعنوان اجزاء لازم دستگاه تشکیلات دودمانی وجود داشتند، ولی وظیفه و اختیارات آنها، درست معلوم نبود و دستخوش تغییرات میشد. بهر حال این دو رئیس در برابر قدرت محلی، که در دست رؤسای دوره‌ها متمرکز بود، مقام قابل اعتنائی نداشتند مگر بطور استثناء در تشکیل مملکت مقام رئیس کشور را شاهنشاه خود بعهده گرفته، چنانکه سلاطین هخامنشی خود را در کتیبه‌های خورشخشايشی دهیونام<sup>۲</sup> یعنی «شاه ممالک» خوانده‌اند و شهر بانان که نماینده شاهنشاه بودند، جانشین رؤسای طایفه شدند. این ترتیب عینا در زمان اشکانیان هم باقی ماند، زیرا که تشکیلات هخامنشیان در این قسمت چنان استوار بود، که انقلابات روزگار نتوانست در ارکان آن رخنه‌ای پدید آورد. اما دورتبه سفالی دستگاه تشکیلات دودمانی، که محکمتر از دورتبه اعلی بودند، یعنی خانواده و رئیس آن (مانند) و دودمان و رئیس آن (ویس‌بند). بر جای خود باقی ماندند اشکانیان و رجالی که از آغاز کار با آنها یار شدند و بعد هم چشم و چراغ دولت پارت بشمار آمدند عینا مانند داریوش و

۱- Hécatompylos

۲- نطعات M. 472 و M. 473

۳- Khshâyathia dahyunâm

یارانش همه از رؤسای دوده‌های بزرگ بودند. دوره تکرار میکنیم که رؤسای دوده‌ها طبقه‌اعلای جامعه اشرافی را تشکیل میدادند؛ که اقتدارش مبتنی بر تملك اراضی موروثه بود. بنابراین مقدمات، همینکه دولت پارت بوجود آمد، اساس ملوک‌الطوایفی بر این اساس بسط و توسعه کامل یافت.

عده خاندانهای بزرگی، که در دوره اشکانیان مقام اول را داشتند، ظاهراً هفت بود<sup>۱</sup>. از میان آنها دو خاندان بعداز دودمان شاهی صاحب قدرت محسوب شدند: یکی خاندان سورن<sup>۲</sup> و دیگر خاندان قارن<sup>۳</sup>. شغل موروث سورنها تاجگذاری سلاطین بود. این عدد هفت گویا یادگاری از سنن عهد هخامنشی است. در این طبقه، یعنی نزد ویس‌بدان، مرکز ثقل دولت قرار داشت، که گماردگان (تیولداران) بزرگ و معتبر شاهنشاه بشمار می‌آمدند و اتباع خود را برای جنگ با دشمنان شاه و گاهی نیز برای درافتادن باخود او مسلح می‌ساختند. مثلاً سورن ده هزار سوار، که «همه از بندگان او بودند، بجنگ کراسوس برد»<sup>۴</sup>. از این مطلب چنین برمی‌آید، که در آنوقت کشاورزانی، که موظف بخدمت جنگی بودند، در تحت تسلط صاحبان مقتدر تیول و اقطاع بنوعی بندگی دچار بودند. اما در این طبقه بزرگان و طبقه کشاورزان يك صنف دیگر از اصلیزادگان و اساوره<sup>۵</sup> موجود بود،

۱- بنا بر روایت اوناپیوس (Eunapius) (چاپ دیندورف Dindorf، ص ۲۲۲)،

۲- Suren

ارشک راهفت مرد بتخت نشاندند و

۳- Kārin سورنی که کراسوس را مغلوب کرد، معروف است. تاسی توس در وقایع

سال ۳۲ میلادی یکی دیگر از رجال را بهمین نام اسم میبرد (سالنامه‌ها، کتاب ۶، بند ۴۲، مقایسه شود با هر تسفلد گزارش باستان. ج ۴، ص ۷۰ و بعد). شخصی بنام قارن در سال ۵۰ میلادی در جنگهای گوردروز و هر داد وارد بوده و اهمیت داشته است. (تاسی توس، کتاب ۱۲، بند ۱۲؛ هر تسفلد، گزارش باستان. ج ۶، ص ۶۴ و بعد).

۴- پلوتارخس، کتاب کراسوس، بند ۲۱ و نیز مقایسه شود با یوستینیوس، کتاب

۴۱، بند ۲.

۵- پارتها لشگری قریب پانزده هزار نفر بمقاتله انتوان بردن، که چهارصد تن از

آنها مردمان آزاد بودند یوستینیوس، کتاب ۴۱، بند ۲).

که آنها را اعیان درجه دوم باید خوانند. این اعیان مقداری زمین مالک بودند و ظاهراً مقصود از مانبدان همین طبقه متوسط بوده است. شباهتی، که میان این اوضاع و ترتیب ملوک الطوائفی اروپا در قرون وسطی دیده میشود، غالباً مورخان را متعجب کرده است. چه در جامعه ملوک الطوائف ایران و چه در اروپا این نکته مسلم است، که رابطه تیولداران بزرگ با رعایای خود خیلی محکمتر از رابطه ای بوده است، که شاهنشاه، که اعظم تیولداران بود، با تیولداران بزرگ داشته است. در این عهد مقام مرکز سلطنت کاملاً تابع طرز ملوک الطوائفی نبود و حق انحصاری خاندان اشکانی محسوب میشد، با این قید که لزوماً سلطنت از پدر به پسر نمیرسید. پس از مرگ پادشاه بزرگان جانشین او را بدله خواه خود معین میکردند، و اگر اختلافی میافتاد، شمشیر در میان حکم میشد. هر طایفه یکی از شاهزادگان اشکانی را اختیار کرده، برای رسانیدن او بمقام شاهنشاهی مجاهده مینمود.

درست معلوم نیست، که حکام ایالات چه ارتباطی با تیول و اقطاع داشته اند. احتمال میتوان داد، که تیولداران بزرگ غالباً بحکومت آن ایالاتی منصوب میشده اند که خود در آنجا دارای آب و خاک بوده اند. در هر حال حکومت های ولایات به افراد شش خاندان ممتاز و دودمان سلطنتی اختصاص داشته است. برای سنجش این حکام عهد اشکانی باشهربانان دوره هخامنشی گوئیم، که قلمرو حکام اشکانی خیلی کمتر از ساتراپی های هخامنشی بوده، ولی قدرت و استقلال حکام نسبت به شهربانان

۱ - شاید این تصادف و اتفاق صرف نبود، که ایالات پارت (یعنی سرزمینی، که منطبق با حوزه شهربان نشین هخامنشی بهمین نام است)، که نخستین مرکز اقتدار سلسله اشکانی بشمار میآمد، در آن زمان بیش از سایر قطعات ایران پاره پاره شده بود. بنا بر قول ایزیدور خاراکسی این ساتراپی به شش بخش تقسیم شده و شش حکومت داشت. یکی از آنها هیرکانی بود، که ظاهراً تیول موروث خاندان گیو بشمار میآمد، که یکی از فرزندان یا نوادگانش بنام گوردوز سلطنت رسید. این گیو ظاهراً منسوب یکی از بیوتات درجه اول مملکت بود. رکهرتسفلد، گزارش باستان، ج ۴، ص ۵۸.

بیشتر بوده است. چنین بنظر میرسد، که نه تنها ولاتی، که از تخمه شاهی انتخاب میشدند، عنوان شاه داشتند - چنانکه همیشه در ایران مرسوم بود - بلکه هر يك از ایالات هیجده گانه اشکانی را يك «پادشاهی» میخواندند.<sup>۱</sup> پس عجب نیست، که مورخان عرب دوره بین اسکندر و ساسانیان را عهد «ملوك الطوائف» خوانده اند و این کلمه ترجمه از لغت «کذگ خودای»<sup>۲</sup> پهلوی است، که بمعنی صاحب خانه یا والی می آمده است.

قدرت سیاسی تیولداران بزرگ در شورای اشرافی تجلی میکرد، که حدودی باختیارات شاهنشاه میگذاشت. یوستی نوس این مجلس شورای را «سنا» خوانده است<sup>۳</sup> و ما میدانیم، که سرداران و حکام از میان اعضاء این مجالس انتخاب میشده اند<sup>۴</sup> بنابراین حکومت و سرداری شغل موروث نبوده است. اعضاء سنا خود را خوبشاوندان شاهنشاه میخوانده اند و همه از خاندان سلطنت یا از افراد شش دودمان ممتاز دیگر بوده اند، زیرا که در میان سرداران پارتی بسیاری سورن و قارن نام داشته اند و نیز معلوم است، که این دو خانواده خود را از حیث نسب همدوش دودمان سلطنتی می شمرده اند. همچنین قراینی در دست است، که انجمن دیگری هم برپای بوده و آن را مجمع «دانایان و مغان» میتوان نامید. سلاطین اشکانی رأی آنان را در امور محل اعتناء قرار میدادند و ظاهراً در حوادث مهمه - وسیله فتوای دینی مداخلاتی

۱ - پلینیوس تاریخ طبیعی Naturalis Historiae (کتاب ۶، فصل ۲۶).

۲ - ابن اصطلاح در بندهش ایرانی (چاپ انکسار با ص ۲۱۴) و کازنامنگ دیده میشود؛ در کتاب باز تلمذ را جمع به اینچنینی های ایرانی متوسطه (Zur Kunde der mittel-iranischen Mundarten) ج ۳، ص ۳۵.

۳ - کتاب ۴۲؛ بند ۴، فقره ۱.

۴ - استرابو، کتاب ۱۱، فصل ۹؛ یوستی نوس؛ کتاب ۴۱، بند ۲. فقره ۲.

۵ - استرابو، کتاب ۱۱، فصل ۹.

مینموده‌اند.<sup>۱</sup> لکن چنین مینماید، که نفوذ این انجمن چندان قوتی نداشته و هرگز شنیده نشده است، که مجمع «دانیان و مغان» در سرنوشت سلطنت اشکانی تأثیری کرده باشند. قدرت آن فقط مشورتی بوده است برخلاف «مجلس سنا» که در کشور قوه حقیقی محسوب میشده است.

عده قلیلی از اشراف درجه اول، که عضو مجلس سنا بودند، حق اشتغال همه مقامات مهمه مثل مشاغل درباری و سایر کارهای عمومی را بخود اختصاص داده بودند. از این جا معلوم میشود، که نجبا و ملوک الطوائف در عین حال حائز مقامات درباری و قضائی نیز بوده‌اند. اطلاعات قلیلی، که راجع به تأسیسات و تشکیلات دولت پارت از منابع یونانی و رومی بدست می‌آید، با مطالبی، که مورخان ارمنی راجع به تشکیلات مملکت خود نقل کرده‌اند، تکمیل میشود. چون ارمنستان از سنه ۶۶ بعد از میلاد تحت تسلط شاخه‌ای از شجره سلاطین اشکانی قرار گرفت، از اینرو تشکیلات حکومت پارت در آن استقرار یافت. موسی خورنی این تغییرات را، که بفرمان او این پادشاه اشکانی ارمنستان موسوم به ولرشک<sup>۲</sup> رخ داده، به طریق جالب توجهی نقل کرده است.

این پادشاه نخست بترتیب و تنظیم دودمان سلطنتی پرداخت. رئیس خانواده باگراتونی، که مورخین او را از نژاد یهود دانسته‌اند، رسماً بریاست دودمان نصب

۱ - استرابو گوید: انتخاب شاهنشاه همیشه در این دو انجمن صورت می‌گرفت. بعقده من مفهوم آن اینست. که اول «شورای خویشاوندان» («سنا») پادشاه را معین میکرد و بعد این انتخاب در انجمن دانیان و مغان تأیید میگردیده است.

۲ - ولرشک Valarshak صورت ارمنی ولاگاز Volagase است با پساوند «ال». در واقع مؤسس سلسله اشکانی ارمنستان تیریدات برادر ولاگاز اول شاهنشاه پارت بوده است. تیریدات را در سال ۶۶ میلادی نرون امپراطور روم رسماً پادشاهی ارمنستان شناخت (نگاه کنید: مارکوارت، مجله انجمن شرقی آلمان، ج ۴۹، ص ۶۴۹). تاریخ موسی خورنی بوسیله لانگنوا بزبان فرانسه ترجمه و در مجموعه مورخان ارمنستان طبع و نشر شده است (ج ۲، ص ۸۲، بعد).

شد و حق نهادن تاج بر سر پادشاه<sup>۱</sup> و فرماندهی سواره نظام یافت و این دو مقام در خانواده او موروثی شد. و نیز از حقوق او این بود، که میتواندست دیهیمی با سرشته مروارید بدون طلا و جواهر دیگر در موقع ورود بدربار یا اطاق شاهی بر سر گذارد. ولرشك رئیس طایفه ممتاز دیگری را عهده دار نصب جواهرات سلطنتی بر لباس پادشاه قرارداد. طایفه ممتاز دیگری هم بود، که مستحفظین خاصه پادشاه، از آن اختیار میشدند. سایر مقامات از قبیل میرشکاری پادشاه و مباشرت انبار گندم و ریاست تشریفات و امانت خلوت و ریاست ساقیان و اداره امور قربانی و شغل بازداری و نگاهبانی اقامتگاه تابستانی و نگهداشتن رایت و علم در پیشاپیش پادشاه در روز جنگ، با فرادخانواده‌های دیگر تفویض شد. چنین پیدا است، که همه این طوایف و خانواده‌ها، در آن موقع از دودمان‌های درجه اول نبوده‌اند و ولرشك آنها را باین مقامات رسانید. زیرا که موسی صریحاً گوید، که رئیس ساقیان پادشاه بدرجه حکمرانی نخر<sup>۲</sup> رسید و متصدی حفظ اقامتگاه تابستانی «مانند اعضاء خانواده سلطنتی» شرف یافت.

ولرشك پس از آنکه دربار خویش را باین ترتیب منظم کرد، حکومتها و اقطاعات وسیع ببزرگان دولت عطا نمود. موسی و دیگر مورخان ارمنی در استعمال کلمات «امارت» (اقطاع) و «حکومت» (ایالت) دچار اشتباه بزرگ شده و یکی را بجای دیگری بکار برده‌اند. موسی مثلاً میگوید ولرشك به گبل<sup>۳</sup> (مباشر انبار گندم) و ابل<sup>۴</sup> (رئیس تشریفات و رئیس خلوت) قرائی بخشید، که بنام آن موسوم گردیده است

۱ - این امتیاز در ایران اشکانی مخص خانندان سورن بوده است.

۲ - نخر Nakharrar شکل ارمنی يك عنوان ایرانی است، که مادر ایران ساسانی آنرا بصورت نخوذار Nakhvadar باز می‌بایم. (آمیانونوس مارسلینوس، کتاب ۱۴، بند ۳، آنرا نهودارس Nohodares نوشتند و بملط اسم خاص بنداشته است). عنوان دیگری که از همین ریشه است نخوارنگ Nakhvaragh میباشد (بلهجه شمال غربی)، که بصورت نخویپر Nakhver و نخویپرنگ Nakhveragh (در لهجه جنوب غربی) نیز آمده است. دك بنو نپست در مجله مطالعات ارمنی، ج ۹، ص ۷-۶.

و بعد گوید حکومت گبلتان و ابلتان<sup>۱</sup> همین است. شکی نیست، که در اینجا کلمه «حکومت» (فخر و تیون<sup>۲</sup> بجای «امارت» (اقطاع) بکار رفته است. موسی در ضمن شمردن «مارت» و «اقطاعاتی» (نهیزتویون)<sup>۳</sup>، که ولرشک بزرگان ارمنی تفویض کرد، گوید، که خاندان گوچر والی (بدیشخ) شمال شدند، ولی این «ایالت» را «اقطاع» (نهیزتویون) مینامد<sup>۴</sup>. باری نمونه این اشتباه و اختلاط مورخان بسیار است و به هیچ طریق نمیتواند آنرا توجیه کرد، مگر آنکه فرض کنیم که بعضی از حکومت‌های ارمنستان موروثی بوده و رفته رفته بصورت «امارت» درآمده است و از این حیث ارمنستان از ایران پیش‌تر افتاده است<sup>۵</sup>. ظاهراً بدیشخ عنوان چهار مرزبانی بوده، که ولایات چهارگانه سرحدی را، که در چهار جهت کشور واقع بوده، حراست میکرده‌اند<sup>۶</sup>. معمولاً هر کس باین مقام میرسید، اقطاعات بزرگ در آن ناحیه باو عطا میشد. بنابر نوشته‌های موسی، مقام بدیشخ بزرگ قسمت جنوب غربی ارمنستان به شرشن<sup>۷</sup> از نحصانواده سنصر<sup>۸</sup> داده شد و این شخص علاوه بر مقام مزبور مالک

۱- لانگوا، ج ۲، ص ۸۳.

۲- nahhararut'iun

۳- nahapetut'iun

۴- ایضاً، ص ۸۴ نیهپت Nahapet و نخر رجاکی از دو منصب مختلف است.

۵- دك بنو نیست، ص ۷.

۵- به عقیده ما کلا Macler (چهار کنفرانس راجع به ارمنستان، پاریس ۱۹۳۲)

در ارمنستان وضع ملوک الطوائف در واقع وجود نداشت و در آنجا آیین تیولسرداری مرسوم نبود. آنچه که به عقیده او در تاریخ ارمنستان واقعیت دارد، خاندانهای بزرگ و رؤسای اعظم طوائف است و کار عمده پادشاهان ارمنی هم ایجاد توافق و راه آمدن با اینان بوده است.

۶- در باب بدیشخ‌های ارمنستان دك مارکووارت، ایران‌شهر، ص ۱۶۵ و بعد.

۷- به عقیده مارکووارت ایجاد بدیشخ‌های چهارگانه از کارهای تیگران بزرگ است.

۷- Sharashan

۸- Sanasar



شهرستان ارزن<sup>۱</sup> و مضافات آن و کوردستان توروس<sup>۲</sup> و سرتاسر کوئله سیری<sup>۳</sup> شد .  
از اینکه در تاریخ ساسانیان کلمه بدیشخ بصورت بدخش<sup>۴</sup> دیده میشود، چنین استنباط  
مینمائیم که منشأ این عنوان ایران بوده و ارمنستان آنرا از تشکیلات اشکانی  
اقتباس کرده است . بعلاوه در ایران تقسیم ولایات سرحدی بچهار سرزبانی  
بوده است<sup>۵</sup>.

کارهای دیگر هم راجع بامور دربار و دولت به ولرشک نسبت میدهند. وی  
قشون را بچندین طبقه تقسیم کرد و ساعات بار و تشکیل شوراهای و مواقع تفریح  
را در دربار معین کرد. دو خبر گزار نصب کرد، یکی مأموریت داشت، که شاه را  
کتاباً از کارهای نیکی، که باید انجام دهد، آگاه سازد و دیگری یادآوری کند، که  
کشیدن انتقام را بخاطر داشته باشد و نیز شخص نخستین موظف بود، که مواظبت  
کند مبادا پادشاه در حال غضب فرهانی خارج از عدالت صادر نماید و در هر وقت  
بایستی شاه را بعدالت و نوع دوستی راهبری کند<sup>۶</sup>. ولرشک قضاتی در شهرها و  
دهات برگماشت و «شهرنشینان را فرمان داد تا رتبه‌ای فوق رتبه روستائیان بگیرند  
و روستائیان را امر کرد، حرمت شهرنشینان را نگاهدارند و اینان را فرمود، که  
بر روستائیان کبر و غرور نفرروشند». باری تمام این تأسیسات و مقررات ارمنستان  
بدون شبهه تقلید از ایران بوده است.

فوستوس<sup>۸</sup> طریقه‌ای را که ارشک (اواسط قرن چهارم میلادی)، پس از دوره

۱- Arzn

۲- Taurus

۳- Colô - syrie

۴- bidhakhsh

۵- کنیه بابک، بی (هرتسفلد، پایکولی، ص ۱۵۶ - ۱۵۵).

۶- رتبه فصل دوم این ترجمه.

۷- رتبه نهایتاً از ب (برون، مجله پادشاهی، ۱۹۰۰، ص ۲۳۲) که گوید بخسرو

اول فرمود وزراء خود را، که اگر حکمی برخلاف انصاف صادر کنیم، دخالت کنید و نگذارید.

۸- لانگلو، ج ۱، ص ۲۳۶.

پر آشوب سابق، برای تجدید تشکیلات سلطنتی اختیار کرد، شرح میدهند و گویند، که این پادشاه برای ولایات سرحدی فرمانی تعیین کرد و ریاست عالی امور را به خانواده گنونی<sup>۱</sup> (همان خانواده‌ای که در عهد وارشک بدرجه حکومت رسیده و سمت سابق‌گیری پادشاه را یافته بود) واگذاشت و اداره امور لشکر را با همه متعلقانش به خانواده ممیکن<sup>۲</sup> سپرد. «اعضاء این دو خانواده و سایر طبقات اشراف مادون آنها، که عنوان حکومت یافته بودند، حق داشتند در حضور پادشاه برمسند جلوس کنند و علائم افتخاری بر سر بنهند. بطریق اولی رؤساء خاندانهای بزرگ، که عنوان حکمرانی داشتند، میتوانستند بقصر شاهی داخل گشته و در هنگام صرف طعام در میان مهمانان بر (نمصد) مسند بنشینند».

حال اگر این اطلاعات و نظایر آن را درست بسنجیم<sup>۳</sup> معلوم میشود، که مناصب و مشاغل باندازه مالکیت ارضی پیوستگی تام به خاندانها نداشته است. پادشاهان قوی الاراده میتوانستند از راه تصرف در مناصب و مشاغل بر نجبا و اعیان مملکت تسلط پیدا کنند. از طرف دیگر می بینیم، که گاهی بعضی اعیان در موقع جان دادن همه حقوق خود را، از طرف رئیس خود، بفرزند محول کرده، او را وارث شغل خود قرار میدادند<sup>۴</sup>. بسا اتفاق می افتاد، که او را و حکام باغی میشدند، ولی اگر از خانواده سلطنتی نبودند، با وجود کمال استقلال که می یافتند، نمیتوانستند عنوان پادشاهی بگیرند<sup>۵</sup>. هر وقت که پادشاه قدرت داشت، خانواده نجبائی را، که

## ۱- Cnuni

## ۲- Mamikon

۳- از جمله فهرست‌هایی، از ازمنه بعدی، در باره ترتیب مسندها برخوان پادشاه، که در «شرح زندگی نرسی پاك» (لانگلو، ج ۲، ص ۲۵) و در سند مسکو (ایضاً ج ۲، ص ۲۷ - ۲۶، حاشیه) آمده است.

۴- مانویل سردار کل (فوستوس بیزانسی، لانگلو، ج ۱، ص ۳۰۵).

۵- سنتروک Sanatruk که از اشکانیان بود، نام شاهی بخود نهاد، ولی بدیشخ اعظم موسوم به بکور Bakur که مانند او علم طغیان برافراشته بود، چون از دودمان شاهی نبود، نتوانست باو تاسی کند (موسی خورنی، لانگلو، ج ۲، ص ۱۳۵).

خطرناك ميديد<sup>۱</sup> قتل عام ميکرد و املاك واقطاعات آنان را خالصه سلطنتي مينمود.<sup>۲</sup> در ميان نجبا و امرا هم غالباً نزاع واقع ميشد. گاهي رئيس خواجه سرايان دربار بقدری اقتدار می یافت که نسبت بخانواده شهربانان نیز تعدی و تجاوز مينمود.<sup>۳</sup> در کتاب فوستوس بیزانسی<sup>۴</sup> عبارتی است، که این احوال را روشن میکند و وضع بزرگان را، که بيك اعتبار مأمور دولت و بيك اعتبار امير مستقل ولايات بوده اند، ذکر می نماید. و نیز از این کتاب استنباط می شود، که اساس لشگری قدرت آنان متکی باصول ملوك الطوايفی جامعه بوده است. خسرو دوم پادشاه ارمنستان در اواسط قرن چهارم میلادی<sup>۵</sup> با ایرانیان پنجه در افکند و چون میترسید، که در اثناء جنگ از طرف اعیان مملکت، مثل زمان سابق خیانتی صورت بگیرد، چنین فرمان داد: «بعد از این همه اعیان و حکام و صاحبان ولايات، که از هزار تا ده هزار تن سپاهی دارند، باید شخصاً در موکب پادشاه حاضر باشند و هیچیک از آنان حق ندارند در میان لشگر شامی اقامت گزینند». باین تدبیر خسرو تمام رؤسای دودمانهای باستانی را مجبور نمود، که لشگریان خود را وارد سپاه سلطنتی کنند. خسرو ریاست کل این سپاه را بدو تن از سرداران، که محل اعتماد او بودند، سپرد. قصد خسرو این بود، که ریشه ملوك الطوايفی را از ارمنستان برکند. ولی این تدبیر بی نتیجه ماند و بجائی نرسید. در زمان حیات او یکی از دوسر دار طرف اعتمادش، که واچه<sup>۶</sup> نام داشت همه حکام و افواج محلی آنها را گرد آورده، بجنگ ایرانیان برد،<sup>۷</sup> اکنون اگر عطف نظر بجانب تشکیلات دولت پارت در ایران بکنیم، می بینیم

۱- موسی، لانگلو، ج ۲، ص ۱۴۸.

۲- فوستوس بیزانسی، لانگلو، ج ۱، ص ۲۱۷.

۳- ایضاً، ج ۱، ص ۲۵۰.

۴- لانگلو، ج ۱، ص ۲۱۷.

۵- پیش از تجدید سازمان مملکت توسط ارشک.

۶- Vatché

۷- لانگلو، ج ۱، ص ۲۲۰.

آنچه مورخان یونان و روم قدیم در آن باب می‌نویسند، بی‌شبهت بتشکیلات دولت اشکانی ارمنستان نیست. از مختصات آن تضادی است، که در میان قدرت شاهنشاه با قدرت نجبای ملوک الطوائف، که در عین حال از عمال دولت هم بشمار می‌آمدند، موجود بود. نمونه کامل امراء دولت اشکانی «سورن» است، که خصم کراسوس رومی بود و پلوتارخس در حق او چنین مینویسد: «سورن در ثروت و بزرگی و افتخار بعد از شاهنشاه شخص اول ایران بسود. از حیث فضیلت و لیاقت سرآمد پارتیان بشمار می‌آمد. از لحاظ بلندی بالا و حسن اندام مانند نداشت. هنگام لشکر کشی هزار شتر بارونه او را میبرد و دو بیست ارابه مخصوص حمل همسران و همخوابگان او بود. هزار سوار زردپوش وعده بیشتری سرباز سبک اسلحه در رکاب او میرفت. زیرا او رویهم ده هزار سوار داشت، که قسمتی از گماردگان و قسمتی از بندگان او بودند.» در روز نبرد خود را می‌آراست و زینت میکرد و در پیشاپیش سپاه خود قرار میگرفت. «دلیری او بحدی مشهور بود، که با رجاهت زنانه او نمیساخت، زیرا که سورن بنا بر رسم مادها روی خود را غازه می‌بست و آرایش میکرد و گیسوان خود را بدو قسمت مینمود، اما سایر پسارت‌ها گیسوان را برسم سبک‌ها بلند و ژولیده میگذاشتند تا هیبتی وحشتناک داشته باشند!» سورن حرم خود را همراه میبرد و در عین جنگ شبهارا بعیش و نوش و شرابخواری و استماع موسیقی

۱- پلوتارخس، کراسوس، بند ۲۴ و ۲۱. مقصود پلوتارخس از «سایر پارتیان» انبوه لشکر سورن است؛ زیرا که ظرافت‌های مادی بیشک در طبقه اشراف رواج داشته است. در نقوش سکه‌ها پادشاهان پارت از مهر داد اول بعد باریش و موی مجعد دیده میشوند. ویوستی‌نوس در جایی که سخن از پارت‌هاست (کتاب ۴۱، بند ۲) چنین گوید: Vestis olim suimoris Posteaquam accessere opes, ut Medis perlucida et fluida.

راجع بزندگی پارت‌ها میتوان از پلینیوس (کتاب ۱۰، فصل ۵۰؛ کتاب ۱۱، فصل ۲۶؛ ۱۹، ۵۳ و کتاب ۱۲، فصل ۳؛ ۱۷ و کتاب ۱۴، فصل ۳؛ ۲۲) و ویوستی‌نوس (کتاب ۱۴۱، بند ۲) اطلاعات سودمندی بدست آورد.

و آواز و تفریح می گذرانید.<sup>۱</sup>

عاقبت شاه از قدرت سورن بر شک آمد و با وجود قدرتی، که داشت، بر او غلبه کرد، زیرا که شاه با هر يك از بزرگان، که در میافتاد - هر گاه بزرگان متحد نبودند بروی چیره میشد. اما اگر بزرگان یار میگشتند، غالباً او را خلع و دیگری را نصب مینمودند.

سلطنت اشکانیان، اگرچه هرگز بقدرت و ثبات سلطنت هخامنشی نرسید، ولی صورتاً حکومت آنان استبدادی بود. اختیارات شاهنشاه محدود بقانونی نبود و اگر بخت و اتفاق با او یار میشد و موانع را از میان بر میداشت، با کمال استبداد و خود سری فرمانروایی میکرد. ترس شاهنشاه مخصوصاً از افراد خانواده خود بود، زیرا که ایرانیان با احترام جلی و تقریباً مذهبی سلطنت را حق خاندان شاهنشاهی میدانستند و با بر این بزرگان جرأت نداشتند، قبل از یافتن يك مدعی سلطنت از تخمه اشکانی، علم مخالفت با شاه را برافرازند. بهمین جهت سلاطین اشکانی بیرحمانه افراد خاندان خود را میکشند. اما این تدبیر غالباً مفید نمی افتاد، زیرا که مردم ناراضی عاقبت کسی را، که از قتل عام جان بسلامت برده بود، می یافتند و او را در کشیدن انتقام مدد میکردند.

معمولاً کسی بشاهنشاه دسترسی نداشت.<sup>۱</sup> از جمله امتیازات شخص سلطان این بود، که دیهیمی<sup>۲</sup> بلند بر سر میگذاشت و بر تختی زرین میخفت. ارتبان سوم پادشاه

۱ - پلوتارخس، کراسوس، بند ۳۲.

۲ - تاسی توس (آنال: ۲: بند ۲).

Prompti aditus, obiva comitas, ignotae Partis virtues.

شبانزی که چندان قابل اعتماد نیست. نزد فلاویوس فیلوستر اوس (کتاب ۱: بند ۲۷) دیده میشوند. پیر خارجی که وارد یکی از بلاد میشد، مجسمه زرین پادشاه را میدادند و او را مکلف به رستش آن مینمودند. در اینجا مراد شهر بابل است.

۳ - آرایش موی سر هخامنشیان نیز چنین بوده است. در مواقع رسمی مهم پادشاه پارت بجای تاج دیهیمی کنگره دار هخامنشی دیهیمی مروارید نشان بر سر میگذاشت و آنرا هر دیان Herodien (کتاب ۶: بند ۲) «دیهیم مضاعف» نامیده است.

اشکانی، محض تجلیل یکی از شاهان اقطاعی موسوم به ایزات ادیابنی، بطور استثناء این امتیاز را باو عطا فرمود. در قصر سلطنتی تیسفون تختی از زر موجود بود، که در سال ۱۱۵ میلادی بدست تراژان قیصر روم افتاد. پادشاهان اشکانی، مانند هخامنشیان محل‌هایی بنام «فردوس» تعیین کرده بودند، که در آن شیرو خرس و بانگک برای شکار نگاه میداشتند.<sup>۱</sup> در نتیجه اهمیتی، که در دربارهای شرقی بحرم داده میشد، غالباً خواهی‌چهره سرایان در امور کشور نفوذی معتنا به داشتند.<sup>۲</sup> وقتی که شاهنشاه سفر میکرد، جماعتی کثیر از نیزه‌داران نگاهبان او بودند.<sup>۳</sup> بتقلید هخامنشیان، سلاطین اشکانی هم مقرر کرده بودند، که هر کس بحضور شاهنشاه شرفیاب میشود، باید هدایائی بگذارند.<sup>۴</sup> خزانه خاص شاهنشاه باختر این کشور یکی بود. در خزانه پادشاه خراج کشورها جمع میشد و ثروتی هنگفت در این گنج‌ها گرد می‌آمد.<sup>۵</sup>

## ۲ - اقوام شمال و شرق

کرج نشینهایی، که اسکندر کبیر وجانشینانش در شرق ایران تأسیس کرده بودند، تا فرنهای متمادی در این نواحی دور دست پناهگاه تمدن یونانی محسوب میشد. از اواسط قرن سوم قبل از میلاد دیودوتوس<sup>۶</sup> سلطنتی مستقل تشکیل داد، که شامل بلخ و سفد و مرو بود. در نیمه اول قرن دوم پیش از میلاد دمتریوس<sup>۷</sup> پسر اوتیدموس<sup>۸</sup> که تاج و تخت را غصب کرده بود، بتسخیر پنجاب لشکر برد و در هندوستان و افغانستان حکومت راند، ولی بلخ و ممالک مجاور آن بدست مردی اقراطیدس<sup>۹</sup>

۱ - فلاویوس فیلوستر اتوس، کتاب ۱، بند ۳۸.

۲ - نگاه کنید مثلاً تاسی توس، سالنامه‌ها ۴، بند ۳۱.

۳ - فلاویوس فیلوستر اتوس، کتاب ۱، بند ۳۳.

۴ - ایضاً: کتاب ۱، بند ۲۸ و سنکا Senecca، گفتار ۱۷.

۵ - فلاویوس فیلوستر اتوس، کتاب ۱، بند ۳۹.

۶ - Diodotos

۷ - Demetrios

۸ - Eutydemos

۹ - Eucratides

نام افتاد . این دو پادشاه بمنازعه برخاستند و هر يك در ایجاد کوچ نشینهای جدید یونانی سعی بلیغ نمودند ، ولی معذلك در اینوقت تمدنهای بومی از نو شروع به پیشرفت میکنند و اثرات آن در این دوره محسوس است. مثلاً سکههای یونانی و بلخی، که دمتربوس ضرب کرده، در يك جانب دارای خطوط هندی مرسوم بالقبای آریانی است، که از آرامی گرفته شده است و اقراطیدس مسکوکي رواج داد، که واحد آن يك واحد شرقی ایران است. در این هنگام دولتهای کوچک یونانی در دره کابل و پشاور و غیره تأسیس یافته بود. اندکی بعد دولتهای دره کابل و هندوستان مجتمع شده، دولتی بزرگ تشکیل دادند و در اواخر قرن دوم و اوایل قرن اول قبل از میلاد مناندر<sup>۱</sup> مشهور، که هندیان اورامیلیندا<sup>۲</sup> خوانند ، بر آن سلطنت میکرد این شهریار چون در هندوستان بتسخیر ممالکی چند کامیاب شد، دین بودا گرفت و در میان پیروان آن آیین شهرتی عظیم یافت.

در این زمان مهاجرت های بزرگ اقوام آسیای مرکزی شروع شده بود<sup>۳</sup> در نتیجه تاخت و تاز قبایل هون، که از اقوام ترك بودند و خونشان باخون مغولسی و چینی آمیخته بود، در ولایت کانسوی چین در نیمه اول قرن دوم قبل از میلاد ابتدا اقوامی، که باصطلاح چینیان یوهچی<sup>۴</sup> و ووسون<sup>۵</sup> نام دارند، بجنبش درآمدند ، بعد سایر طوایف هم شروع بحرکت کردند. پس از چندسال گروهی عظیم از قوم یوهچی که «یوهچی کبیر» نام دارند، در نواحی جیحون ساکن شدند و ما در این هنگام به نام نژادی تخار یا توغر در این ناحیه برخورد میکنیم. نکته مشکوک این است که آیا یوهچی و تخار قوم واحد بوده اند، یا یوهچیان پس از تسلط بر طایفه تخار بنام آنان خوانده شده اند، یا یوهچی لقب طبقه سلطنتی تخارها بوده است. قسمتی از این

۱- Menandre

۲- Milinda

۳- رك تحقیقات جدید هر ترفلد ، گزارش باستان ، ج ۴ ، ص ۱۳ و ما بعد.

۴- Yuetchi

۵- Wusun

قوم، که به زبان تخاری ( لهجه A ) تکلم می کرد، خود را ارسی<sup>۱</sup> مینامید. <sup>۲</sup> قبایل سکها پس از آنکه از دره فرغانه اخراج و طرد شدند، بایالات باختر و رنجج ( یا باصطلاح مورخان چینی کپین<sup>۳</sup> ) هجوم آوردند. زرننگ از آن پس سکستان نامیده شد و سیستان کنونی قسمتی از آنست. سکها یا هندوسکاییان در آنجا سلطنتی تأسیس کردند و از زمان شاهنشاهی مهرداد دوم ( ۸۸ - ۱۲۳ قبل از میلاد ) خراج گزار دولت اشکانی شدند. موئس<sup>۴</sup> نام پادشاه این طایفه، که در قرن اول قبل از میلاد حکومت میکرد، و پسرش ازس<sup>۵</sup> تسلط خود را بر ناحیه پنجاب بسط دادند.

در طی قرن اول قبل از میلاد يك شعبه از اشکانیان چانشین سلسله سکهای سکستان شدند<sup>۶</sup> و گوندفارس<sup>۷</sup> یا گوندفر<sup>۸</sup>، که از حدود سال بیستم میلادی بعد سلطنت یافت، از پادشاهان مقتدر این سلسله بود و ظاهراً شانه از زیر بار اطاعت اشکانیان خالی کرد. سکههایی بنام این شهریار در سیستان و هرات و فندهار حتی در پنجاب پیدا شده است. بنابر کتاب اعمال سن توماس، گویا این مبلغ مسیحی در عهد سلطنت گوندفارس بهندوستان سفر کرده است.

باوجود آشوبی، که بعلمت مهاجمات اقوام پدید آمد، ممالک شرقی ایران

#### ۱- Arsi

۲- شدر در مشرق زمین Morgnland ۲۸۱ ص ۸۸، یادداشت ۲ و نیز مقایسه شود با بیلی، بولتن شرقی ۸۰، ص ۸۸۳ و ما بعد و همچنین هارلون G. Haloun در مجله شرقی آلمان، ۱۹۳۷: ص ۲۴۴ و بعد و نیز متینگگ در بولتن شرقی، ۹: ص ۵۲۵ ( arsi = U-sun, Wusun، ص ۵۶۳ ).

#### ۳- Kipin

#### ۴- Maucs

#### ۵- Azés

۶- طبن قول هر تسفلد سلسله پارتی از دوره سورن بود. گزارش باستان، ج ۴،

ص ۷۰ و بعد.

#### ۷- Gundophares

#### ۸- Gundotarr



و نواحی مجاور آن آبادی و عمران فوق العاده داشت. جنگجویان چادر نشین ، وقتی که باین ناحیه میآمدند، درزندگی سکنه آن تغییر بسیاری وارد نمیگردید. حکومت محل بدست عده قلیلی از رؤسای طوایف بیگانه میافتاد، اما تمدن بومی در آن عده نفوذ میکرد. بهمین جهت آثار تمدن یونانی در طی قرون متمادی با آثار تمدن ایرانی و هندی مخلوط و آمیخته ماند و اقوام آرام این سرزمین در تحت تسلط حکومتهای پی در پی خارجی بتجارت خود مشغول بودند و از این راه سود بسیار بردند. کم اتفاق میافتاد ، که روابط تجاری قطع شود . امپراطوران چین، بجهت تسهیل تجارت با ممالک غربی آسیا، غالباً هیئتهائی از نمایندگان رسمی بممالک آسیای مرکزی میفرستادند.

درخوارزم از قرن دوم قبل از میلاد اقوام آئورس<sup>۱</sup> رامی بینیم، که نویسندگان چینی آنرا این تسی<sup>۲</sup> نوشته اند. در طی قرن بعد اقوام آئورس بحرکت درآمده ، رو بجانب غرب نهادند، یعنی همان راهی را پیش گرفتند، که سابقاً سکه ها و سمرتها گرفته بودند. بعد از نیمه اول سده نخستین پیش از میلاد نام آئورس محو شد و آنان الان<sup>۳</sup> خواندند و این کلمه همان لفظ آریا می باشد. که در لهجه شمال ایران باین صورت درآمده است. بعد از آنکه قبایل وحشی باروپا هجوم بردند، قسمتی از طایفه الان بسمت غرب مهاجرت کرد و از آن قسمت، که در جنوب روسیه باقی ماند، جز قوم اوست، که امروز در قفقاز ساکن است، اثر دیگری نمانده است .

کمی بعد از وفات گوندفارس، قندهار و پنجاب بدست يك سلسله از طایفه یودچی افتاد، که آنها را از نژاد سکه ها نیز میدانند و معروف به کوشانیان هستند. پادشاهان کوشان کوجوله کادفیزس<sup>۴</sup> و ویمه کادفیزس<sup>۵</sup> جانشین او تمام قلمرو یوهچیان و تخاریان را با قسمت اعظم مستملکات سکه ها بتصرف خویش درآوردند.

۱- Aorse

۲- Yen-tsai

۳- Alân (Alain)

۴- Kudiula-Kadtises

۵- Vima-Kadtises

عاقبت بعد از سال ۱۲۵ میلادی این کشور پادشاهی تعلق گرفت کانیسکا نام ، که در ادبیات بودایی شهرتی بکمال دارد و از مبلغین بزرگ و معتقدین مؤمن دیانت بودا بشمار است<sup>۲</sup> .

۲- برای اطلاع بیشتر منابع ذیل را ببینید :

### ۱- Kaniska

A, von Gutschmid, Gesch, Irans u. seiner Nachbarlander Tabingen 1888  
فون گوتشمید، تاریخ ایران و همسایگانش

Von Salles, Die Nachfolger Alexanders des Grossen in Baktrien und Indien, Berlin 1879  
فون سالت، حاشینان اسکندر بزرگ در باختر و هند  
percy Gardner, The Coins of the Greek and Scythic Kings of Bactra and India in the  
برسی گاردنر، سکه‌های سلاطین یونانی و سکاکی در باختر و هند

British Museum, London, 1885

وارویک روث ، فهرست مسکوکات پارت

Warwick wroth, Cat. of the Coins of Parthia, London 1903.

Droin, Monnaies des Grands Kouchans  
دروئن ، سکه‌های کوشانیان کبیر  
Rev. numism. 1896

هیرت، چین و مشرق رومی

F. Hirth, China and the Roman Orient, Leipzig, Munchen, 1885.

هر آنکه، مطالبی از منابع چینی برای شناختن اقوام ترک و سکه‌های آسیای مرکزی  
Franko, Beitrage auz chineschen Quellen zur Kenntnis der Turkvolker und Skythen Zentral asiens, (Abh. pr. Akad. I 1904)

A. Hermann, Die altern Seidenstrassen zwischen Ghina u. Syrien, Berlin 1910.  
هرمان، راه‌های قدیم ابریشم بین چین و شام

داب سون، تاریخ هندوستان معروف به کمبریج، ج ۱

E. I. Rapson, The Camdrige. History of India, Cambr. 1922.

## ۲ - عقاید و افکار دینی<sup>۱</sup>

دین قدیم آریاها برپرستش قوای طبیعت و عناصر و اجرام سماوی استوار بود. معذالك از زمان بسیار قدیم خدایان عمده طبیعت دارای خصوصیات اخلاقی و اجتماعی میشوند. چنین بنظر میرسد، که قبل از جدا شدن دوتیره هندی و ایرانی

→

استن کونو، مطالعه راجع به هند و سکاییها (گزارش اکادمی پروس) 'Sten Konow'  
Indoskythische Beiträge (Sitz. pr. Ak. 1916, p. 787.)

F. W. K. Muller, Toxri und Kuisan. Sitz. pr. Ak.

1918' p. 566.

مولر، تجاری و کوشان

استن کونو و وان ویک : عهد کتیبه‌های «خارستی» هندوستان and Sten Konow,

W.E. van Wijk, The Eras of the Indian Khaosthi

Inscriptions (AO, III, p. 52 sqq.)

استن کونو، یادداشت‌های راجع به تاریخ «هندوسکایی» Notes on Sten Konow,

Indo-Scythian Chronology. (Journal of Indian History ,

XII, nn. I)

تاریخ پادشاهان کوشان، که خیلی اسباب بحث و جدال شده است، ظاهراً بعد از تحقیق

علمای ذیل در کلیات روشن و ثابت گردیده است. استن کونو و وان ویک هر تسلفند، گزارش

باستان، ج ۴، بران ۱۹۳۲، ص ۱۱۶ - ۱ و پ. پللیو P. Pelliot، تخاریان و کوشانیان

Tokharien et Koutcheen مجله آسیائی، ۱۹۳۴، ص ۲۳ و بعد.

۱ - جدیدترین تألیف درباره عقاید و افکار دینی ایرانیان قدیم کتاب نیرنگ است

موسوم به «ادیان ایران قدیم»، که در این بخش اغلب بآن استناد شده است. اصل این کتاب

بزبان سوئدی است و شدر خاورشناس نامی آلمان آنرا بزبان آلمانی ترجمه کرده است

Nyberg, Die Religionen des alten. برای اطلاع بیشتر درباره عقاید دینی

ایرانیان قدیم به منابع ذیل مراجعه شود :

H. Lommel, Die Religion Zarathustras, Tubingen 1930

لومل، دین زردتشت

B. Geiger. Die Amesha Spentas, Sitzungsberichte گیلر، امشاسپندان

از یکدیگر، تفاوتی میان دو دسته از خدایان عمده آنها بوده است. یکدسته را دیوها<sup>۱</sup> میخواندند و در رأس آن خدای جنگجویی بنام ایندرا قرار داشت و دسته دیگر را اسورها (بایرانی : اهور) میگفته‌اند و سردسته آنها ورون<sup>۲</sup> و میترا<sup>۳</sup> بود اکثر دانشمندان بر آنند که مزداه ایرانیان که بمعنی «دانا» و بزرگترین اهورمیباشد، همان ورون قدیم است، که نام اصلیش در نزد اقوام ایرانی فراموش شده است. از لحظه ورود ایرانیان بعرصه تاریخ مابعدو شکل مختلف از مذهب ابتدائی آنها برخوردار میکنیم. یکدسته بر پرشش میترا (در متون ایسرانی : میترا) مشغولند، که در این هنگام در رأس دیوها قرار دارد و دسته دیگر، که خدای بزرگ آنها مزدا می باشد.

←

der Wiener Akademie 1916.

میه ، سه سخنرانی راجع به گائای اوستا

Ameillet Trnis Conferencs sur les Gashá de I 'Avesta,  
Paris 1925.

در باب یشنا رجوع کنید به ترجمه لومل.

Die Yashts des Avesta ubersetzt und eingeleitet von  
H. Lemmel.

در این باب دو مقاله بقلم «هرتل» یکی در «منابع و تحقیقات هندی و ایرانی» و دیگری جزو «رسالات آکادمی ساکس»، شایان دقت است. در آنجا نویسنده کلیه عقاید و نظریات خود را درباره «نیایش آتش»، که در جملات و عبارات مذهبی زردشتی یافته، بایشها تطبیق میکند:

J.Hertel, Indo-Iranische Quellen und Forschungen, Heft 7  
und Abhandlungen der saksischen Akademie Bd.XLI.NoVI

بنویست ورنو، ورترو ورتروغن.

E.Benveniste et L.Renou, Vrtra et Vrthragna, Paris 1934.

بیر که لاند : زردشت پیغمبر ایران.

H.Birrkeland, Zaratstra, Irans profet, Oslo 1943.

۱- daiva

۲- Varuna

۳- Mira

پرستندگان میثر<sup>۱</sup> (مهر) در نیایش او و خدایانی، که در گرد اویند، یشت‌ها را مسرایند و این همان سرودهایی است، که نمونه‌هایی چند از آن که، با اصول دین زردشتی تطبیق شده، در قسمت موسوم به «جدید» اوستا تا امروز برای ما محفوظ مانده است. از جمله این دسته خدایان یکی رشنو<sup>۲</sup> (یعنی راستی) و دیگری سروش<sup>۳</sup> (سروش بمعنای اطاعت) است. این نامها همچون غالب اسامی خدایان اوستایی مانند «مجردات مجسم» بنظر می‌آید. بادعای نیبرگ<sup>۴</sup> این خدایان در حقیقت نماینده و مظهر هیئت‌های اجتماعیه می‌باشند. بگمان اورشنوخدای «آزمایش دینی» (ور<sup>۵</sup>) و سروش خدای امت دیندار و آماده دفاع مهرپرست بود. اشی<sup>۶</sup> الاهی باروری و زناشوئی، به مؤمنین برکت در ازدواج و هر گونه سعادت‌آرزانی میداشت. دیگر از زمره خدایان ورثرغن<sup>۷</sup> (بهرام) خدای حمله و پیروزی - خدای جنگ و خورنه<sup>۸</sup> یافری، که جلال و اقبال شاهان بحق از اوست، می‌باشد و بسی خدایان کوچک دیگر پرستندگان مهر، هنگام قربانی جانوران برای خدایان، خود را با هوم<sup>۹</sup> (هوم پرست می‌کردند و آن مشروبی بود، که از فشرده گیاهی بهمین نام) (هوم نزد ایرانیان سم<sup>۱۰</sup> نزد هندیان) بدست می‌آمد. هوم بعنوان خدایی، که مؤمنین را در جذبیه مذهبی گردهم می‌آورد، پرستش می‌شد. اما اینکه نیبرگ<sup>۱۱</sup> می‌خواهد اردری سوزا اناهیتا<sup>۱۲</sup> (اردویسور بانو ناهید)،

۱ - نیبرگ، دین، فصل ۳.

۲ - Rashnu

۳ - Sraosha

۴ - دین، ص ۶۵ و مابعد و بخصوص فصل ۴.

۵ - Ordalie

۶ - Ashi

۷ - Verethraghna

۸ - Xvarenah

۹ - haoma

۱۰ - soma

۱۱ - دین، ص ۲۶۰ و مابعد.

۱۲ - Aredvlsura Anahita

الاهه آب‌ها و حاصلخیزی راخدای بزرگ فرقه مذهبی دیگری بداند و آنرا با رود سیحون تطبیق کند، بنظر من محل تردید و تأمل است .

چنین بنظر میرسد، که پرستش مزداه نیز مانند پرستش مهر در سراسر زمین محل سکونت ایرانیان مرسوم بود. زرتوشترا<sup>۱</sup> (زردشت) پیغمبر نیز از میان این دسته در نقطه‌ای از ایران شرقی ظهور کرد. زمان او بهر حال مقدم بر دوران هخامنشی است. زردشت با گائاهای خود، که نوعی موعظت نبوی بشعر است، آیین پرستش مزدا را اصلاح و آنرا بر پایه محکمی استوار کرد، که امروز بنام شریعت زردشتی معروف است؛ این پیغمبر در گائاهای بصورت مردی توانا و پارسا تجلی میکند، که در آرزوی درک حقیقت و مبارزه در راه آنست. وی براهنمایی آنچه، که در عالم جذب و مکاشفه و تفکر دریافت، بشدت با پرستش دیوها مخالفت آغاز کرد، که در طی مراسمی پر از شور و مستی با نوشیدن هوم صورت می‌گرفت. دیو از این پس اصطلاحی است، که برای پروردگاران «امت غیر مزداهی» (دیویستان) بکار می‌رود. زردشت در برابر این گروه دیوان خدای بزرگ: مزداه یا مزداه اهور یا اهور مزداه را قرارداد، که در نزد او خدای عشیره باملت خاصی نبود، بلکه آفریدگار نوع بشر بشمار میرفت. وی دیوها راخدایان دروغی و بدکاری می‌داند، که دشمن اهور مزداه هستند و تضاد و دشمنی این دودسته نزد او اندیشه جنگ و پیکار دو «گوهر» یا دو «خرد»ی را، که از آغاز آفرینش جهان وجود داشته‌اند، پدید آورد. این دو گوهر یکی سپنت مینیو<sup>۲</sup> یعنی گوهر یا خرد توانا، که نوعی تجلی ذات مزداه

#### ۱- Spenta Mainyu

#### ۲- Zarathushtra

۳- بیلی دریک تنبع بسیار مستندی (بولتن شرقی ۱۹۳۶، ص ۲۷۶ و ما بعد) لفظ

«سپنت» را با جمله «دارای قدرت مافوق الطبیعه» معنی میکند. در باب «مینیو» راست است که ترجمه آن بلفظ فرانسه «alprit» کاملاً رضایت بخش نیست، اما این کلمه را نمیتوان با يك کلمه مترادف درالسنه جدید تعریف کرد. «مینیو» شاید چیزی شبیه

«I, a pensee en action» باشد. رگ، نیبرگک، دین، ص ۱۰۲ و ۱۲۰ .

می‌باشد، و دیگری اک‌مینوی<sup>۱</sup>، یا چنانکه در قسمتهای جدید اوستا ذکر شده، اثر مینوی<sup>۲</sup> یعنی گوهر یا خرد بد کردار است.

در بین ممتازترین یاوران مزداه به شش ایزد برخورد میکنیم، که بعد از زردشت بدانها نام مشترك امش سپنت‌ها<sup>۳</sup> (امشاسپندان، «جاویدان توانا») نهاده‌اند، و آنها از اینقرارند: وهومنه<sup>۴</sup> (بهمن، «اندیشه نیک»)، اش<sup>۵</sup> (رت<sup>۶</sup> «نظم‌نیکو» یا «حقیقت»)، خشتر<sup>۷</sup> («تسلط»)، آرمیتی<sup>۸</sup> (تقریباً: «پاکی روح»)، هورواتات<sup>۹</sup> (خرداد، «کمال» یا «صحت»)، وامرتات<sup>۱۰</sup> (امرداد، «بیمرگی»). در رأس این شش «امشاسپند» باید سپنت‌مینوی را قرار داد و بدین ترتیب عده امشاسپندان هفت است. در گائاه‌ها هنوز این شش یا هفت امشاسپند دسته بخصوصی نیستند و همچنین در آنجا دو ایزد سروش و اشی را باز می‌یابیم که، سابقاً در گورد مهر بودند. در گائاه‌ها هنوز تا اندازه‌ای روابطی بین ایززدان و قوای طبیعت و عناصر دیده می‌شود، مثلاً آرمیتی ال‌اهه زمین است. نیر گگ، با اذعان به جنبه طبیعی این ایززدان، نامهای ظاهراً مجرد اینان را در گائاه‌ها و همچنین اسامی پروردگاران میثرایسی از قبیل سروش و رشنو و غیره را نشانه و مبین اعمال و تکالیف مادی و طبیعی بعضی فرق دینی و اجتماعی می‌داند<sup>۱۱</sup>، ولی در موقعی که سخن در تصریح و بیان این تکالیف است، بیانات وی گاهی بسیار درهم و آشفته میشود. وی منکر است، که پیروان گائاه‌ها، در زمان زردشت، صلاحیت تفکر در معنویات را داشته باشند و بدینسان نیر گگ در اینمورد دارای عقیده‌ایست کاملاً عکس

۱- Aka Mainyu

۲- Aera Mainyu

۳- Amesha Spenta

۴- Vohu Manah

۵- Asha

۶- Rta

۷- Xshathra

۸- Asmaiti

۹- Haurvatat

۱۰- Ameretat

عقیده لومل<sup>۱</sup>، که دین زردشت را یک رشته اندیشه‌های فلسفی میدانند. بیشک در نظریه نیبرگ<sup>۲</sup> تا اندازه‌ای حقیقت نهفته است. زردشت فیلسوف نبود، بل عارفی بود از یک امت و جامعه مزداه پرست و تابع سنن و آیین زندگی آنها، که در عالم سیر و تفکر رابطه عمیقی بین سرنوشت و تقدیر بشری و اراده خدایسی مشاهده میکرد و مناظر و جنبه‌های مختلف آن، که تشریح و تفسیرش امروز برای مادشوارست، بصورت سخنان روحانی پرشور و جذبه‌ای در اندیشه او نقش می‌بست و بر زبان او جاری می‌شد، ولی باید همیشه در نظر داشت، که ایرانیان زمان زردشت مردم بدوی و بی تمدنی نبودند، بلکه بالعکس پس از ورود باین آب و خاک وارث تمدن کهنی شدند، که اکتشافات آثار پیش از تاریخ این چند ساله گواه آنست و من گمان میکنم، که سخنان معنوی و روحانی نزد ایرانیان آن زمان با وسعت اجتماعی خود دارای ارزش اخلاقی و معنوی و فردی بوده است.

در حقیقت تصویر ایزدان در گائاها طرحی کلی و اجمالی بیش نیست، ولی برای ایرانیان آن زمان این صور اینقدر، که امروز بیرنگ و مبهم بنظر میرسند، نبوده‌اند. از افسانه‌ها و داستانهای کهنی، که باین تصاویر جان می‌بخشد، امروزه جزو وصف رنجها و شکوه روان گاونر (گوشورون - درینا ۲۹)، که یک افسانه قدیمی ایرانی است، که در قالب زردشتی ریخته شده، چیزی باقی نمانده است.

دئنا<sup>۳</sup> (دین) یک اصطلاح مذهبی بسیار مهم و اساسی است و بگمان من نیبرگ معمای این کلمه ظاهراً مبهم و متناقض را حل کرده است<sup>۴</sup> دئنان نخست بمعنای

۱- لومل، دین زردشت مطابق اوستا:

Die Religion Zarathustras nach dem Avesta dargestellt, -

Tubingen 1930.

۲- دین، ص ۱۱۴ و ما بعد.

۳- daena.

۴- دین، ص ۱۱۴ و پس از آن.



روان مجذوب مؤمن میباشد، سپس جمع روانهای مجذوب را گویند، یعنی جمعیتی که دارای يك آیین نیایش مشترك است، یسا بعبارت دیگر امت زردشتی، و منشاء مفهوم کلی کلمه دین در متون ایرانی وسطی نیز از همین جاست.

در گائاهها جهان نیک و جهان بد در برابر هم قرار دارند و همچنانکه هر چه از جهان نیک است در مفهوم کلی اش و باصفت اشون<sup>۱</sup> مشخص و متمایز میشود، عالم شر نیز با اصطلاح مؤنث دروج (دروغ) بیان میشود، که معنای آن «ویران کردن نظم نیک با حيله و تزویر و نادرستی» میباشد. دروغ گساهی بصورت عفریتهای تجسم می یابد و صفت آن درغونت<sup>۲</sup> میباشد. از جمله قوای شراشم<sup>۳</sup> (خشم) فعالترین آنهاست، ولی این دیو، که مردمان و جانوران را آزرده و میکشد، در گائاهها مانند قسمت جدید اوستا دشمن بخصوص سروش نیست. معذک حالت موازات قاطع و دقیق بین دو عالم خیر و شر، که از مشخصات متون اوستای جدید است، در گائاهها نیز اندک اندک ظاهر میشود. مثلاً چنانکه دروج در برابر اش قرار دارد. اک منه (آک منش، اندیشه بد) مقابل وهومنه قرار گرفته است و اکمینو یا اثر مینیه (خرد شریب، اهریمن) دشمن سپنت مینو (خرد توانا) میباشد. در اثر کوشش این دو گوهر یا دو خرد اصلی، کسه برادران توأمند، مخاصمه و رقابت در جهان آغاز شده است.

دین زردشت یکتاپرستی ناقص است: در این دین ایزدان بسیار وجود دارند ولی میتوان گفت، که همه آنها تجلیات ذات مزداد و درعین حال مجریان اراده اویند، که یگانه «خواست خدایی» است. ثنویت و دوگانگی این دین يك امر ظاهری بیش نیست، چه نبرد بین دو گوهر نیک و بد (دو اصل جهانی) به پیروزی گوهر نیک پایان خواهد یافت. در این نبرد عظیم انسان نیز تکلیفی خاص دارد، زیرا که با ایمان پاک و کوشش در راه پیشرفت حقایق مذهبی و اخلاق و بالاخره سعی در خدمت بقوای

۱- ashavan

۲- dreghvant

۳- Acshma

زندگی و غلبه بقوای مرگ، یعنی ترقی دادن تمدن مخصوصاً زراعت، بشر خود را در ردیف یاوران « خردنیک » قرار میدهد. در سه اصل « اندیشه نیک »، « گفتار نیک »، « کردار نیک » بیشک در اصل تکالیف دینی منظور نظر بوده است و لسی در هر حال این سه اصل محتوی جزئیات و جزئیات « ایده » اخلاقی است، که بعدها بتدریج تکامل یافت. جزای نیکان بهشت و تندرستی و بیمرگی و ساکن شدن در مقام مینوگان است، و کیفر بدکاران عذاب طولانی در مقام دروغان گذشته از بازخواستی که بلافاصله پس از مرگ از فرد خواهد شد، در گناها اشارتی می بینیم بیک بازخواست و داوری عام و نهائی بوسیله « روان و آتش »، یعنی روان مزدها و آزمون آتش ( آزمون فلز گداخته )، در روز شمار، و قتیکه آخرین نبرد بین لشکرهای دو گوهر نیک و بد با پیروزی مزدها پایان پذیرد.

بین اوستای معروف به « قدیم »، که گناها هسته و مغز آنرا تشکیل می دهد و « اوستای جدید » چه از لحاظ افکار دینی و چه از لحاظ مقام خدایان و ایزدان فرق بارزی موجود است، چون پس از زردشت روحانیون نتوانسته اند خدایان و ایزدانی را، که مقبول عامه مردم بودند، بکلی از میان ببرند، ناچار این ایزدان را در ردیف ایزدان مخصوص گناها قرار داده اند. یشتهای قدیم، که در ستایش ایزدانی چون میتر و اردوی سورا اناهیتا و ستاره تیشتری<sup>۱</sup> ( تیشتر که آنرا با شعرای یمانی<sup>۲</sup> یکی می دانند ) و رثرغن ( بهرام ) و خورنه ( فر، خره ) و فروشی ها<sup>۳</sup> ( فروهرها، فرشته های حافظ مؤمنین ) و غیره با افکار و عقاید زردشتی تطبیق شد و علاوه بر آن یشتهای جدیدی طبق آیین زردشت سرودند.

این عمل هنگامی صورت گرفت، که کیش زردشت هنوز محدود بنواحی شرقی ایران بود. بعدها این جنبش دینی سرزمین ماد را فرا گرفت و طبقه روحانیون آنجا یعنی « مغان » عاملین غیور و سرسخت و متمصب این کیش شدند. تاریخ

۱- Tishtrya

۲- Sirius

۳- Fravashi

زردشتی شدن سرزمین مساد بدرستی معلوم نیست، همینقدر می‌دانیم که در زمان داریوش و خشایارشا قوم ماد زردشتی بود، درحالی‌که پارس‌ها از یکنوع مزداه پرستی غیر زردشتی پیروی می‌کردند.<sup>۱</sup> از این پس سرزمین ماد مرکز دین زردشت بشمار آمد و این دین در تحولات بعدی خود تحت تأثیر افکار طبقه مغان ماد قرار گرفت و در نتیجه طراوت و تازگی خود را از دست داد و در قالب اصول فقهی خشک و خسته‌کننده‌ای درآمد. دستورهای دینی دقیق برای تنظیم جزئیات زندگی مؤمنین وضع شد و اینان ناگزیر می‌بایستی خود را از شر حملات عده کثیری شیاطین و عفاریت گوناگون، که دیو<sup>۲</sup> نام گرفتند، حفظ کنند. بداستان رستاخیز و روزشمار تفصیل و شاخ و برگ زیادی افزودند، که طبق آنها از نطفه مخفی زردشت تا سه هزار سال در هر هزاره يك منجی ظهور خواهد کرد و با ظهور آخرین منجی یعنی استوت ارت<sup>۳</sup> که «سوشیانت»<sup>۴</sup> یا منجی اصلی و اخص است، این دنیا پایان می‌پذیرد. در آن هنگام پس از نبرد بین دو جهان نیک و بد و آزمون فلز گداخته سعادت ابدی و تغییرناپذیر فرشو کرتی<sup>۵</sup> (تبدیل صورت) برقرار می‌شود.

کتاب موسوم به وندیداد (وی دیودات<sup>۶</sup> یعنی «قانون ضد دیوان») در چنین

۱- رك به تحقیقات جدیدی که من در رساله جدیدالانتشار خود مرسوم به «فصل

اول و وندیداد و تاریخ نخستین تیره‌های ایرانی»

«Le premier chapitre du Vendidad et l'histoire primitive des tributs iraniennes». (D. Vid. Slesk. hist-fil. Medd, XXIX.4.)

بیان کرده‌ام. بعقیده «نیرگ» نوعی از این امتزاج و اختلاط حتی در یکی از آخرین مراحل موعظت زردشت نیز دیده می‌شود.

۲- دین، ص ۳۳۶ و ما بعد، دمونولوژی، ص ۲۸ و ما بعد. درباره «منها» رك

بنو نیست. منها در ایران قدیم. Les Mages dans l'Ancien Iran. نشریه انجمن تبعات ایرانی، ۱۹۳۸.

۳- Astvat-ereta

۴- Saoshyant

۵- frashokereti

۶- Videaeva-data

محیطی نوشته شده است . این کتاب بزبان اوستایی است، که هر چند زبان مادها نبود، ولی در آنجا هم همچنان برای تألیفات دینی بکار میرفت . وندیداد مجموعه ایست از قواعد و دستورات دینی مخصوصاً راجع بانواع ناپاکیها و گناهان و وسایل و طرق تطهیر و توبه و استغفار. در این کتاب از انواع تعدی بموجودات اهورایی ( انسان و سگ و بیدستر) و طریقه رفتار با اجساد مردگان و غیره سخن میرود. طبق این کتاب مردگان را باید در دخمه نهاد و طعمه پرندگان ساخت<sup>۱</sup>، چه تدفین یا سوزاندن اجساد باعث آلائش عناصر میشود و باینجهت حرام است. و نیز مس مردگان و زنان حیضه باعث ناپاکی و نجاست است. از کتاب وندیداد اسامی عده کثیری از دیوها (دیوان) و دروجها ( دروگان ) که مؤنث می باشد ) و « پیری کاها »<sup>۲</sup> ( پریان - جادوان مؤنث ) بدست می آید ، که در زمره سپاه خرد شریراند.<sup>۳</sup>

چنین بنظر میرسد، که در کیش زردشتی شایع در ایران غربی<sup>۱</sup>، از اواخر عهد هخامنشی این عقیده رواج کلی یافته بود، که اهورمزده ( اورمزد ) و ائرمینیو ( اهرمن ) دو برادر همزاد و فرزندان زمان بیکرانه ( زروان<sup>۴</sup> ) هستند.<sup>۵</sup> یکی از

۱- آتکاباس ( کتاب دوم، بند ۲۳ و بعد ) صریحاً میگوید، که بدخمه نهادن مردگان از عادات ایرانیان عهد ساسانی بود . هیون تسیانک زوار بودایی چینی فقط اجمالاً تذکر میدهد، که ایرانیان غالباً اجساد مردگان خود را رها میکردند ( بیل، ۲ ، ص ۲۷۸ ) . اینوستراننزف رساله ای در باب رفتار ایرانیان قدیم با مردگان خود بروسی نوشته است و ترجمه انگلیسی آن توسط بوگدانو Bogdanov در « مجله انستیتوی شرقی جی کاما » منتشر شده . ( شماره ۳ ، ص ۱-۲۸ ) .

۲- Pairika

۳- دمونولوژی ، ص ۲۵ بید .

۴- Zurvan

۵- در فصل سوم .

فرق مزدیسنی، که نجوم کلدانی در آن نفوذ کلی کرده و نزد مجوس های آسیای صغیر<sup>۲</sup> تکامل یافته بود، منشاء آیین « مهرپرستی » است، که در امپراطوری رم توسعه بسیار یافت<sup>۳</sup>. در این آیین مهر را خدای آفتاب میدانستند.

مهرپرستان و همچنین سایر فرقی، که در اصول دیانت زردشت تغییر کلی داده و بدعت‌هایی نهاده بودند، عقاید و افکار زروانیه را قبول داشتند. بعضی از این فرقه‌ها اهرمن پرست بودند یعنی بعبادت ائرمینیو میپرداختند.

ایزدانی، که بر روی سکه‌های هندوسکایی دیده میشوند، معرف نوعی دیگر از آیین مزدلهی است، که تحت نفوذ عقاید و شرابع هندی، در ایران شرقی بوجود آمده بود و بعدها تحت الشعاع عقاید بودایی گردید.<sup>۴</sup>

#### ۱- Magusoen

۲- کومون، آخرالزمان بنا بر قول مجوسان غربی، مجله تاریخ ادیان، ۱۹۳۱،

ص ۲۹ و ما بعد.

F. Cumont, La fin du monde selon les msges occidentaux.

۳- کومون، « متون وابنیه منقش راجع باسراردین میترا » -

Textes of Monuments

figures relatifs aux Mysteres de Mithra ج ۱ و ۲، چاپ بروکسل

۹۹ - ۱۸۹۶ و نیز از همین مؤلف، « اسرار میترا » Les Mystere de Mithra

چاپ سوم: بروکسل ۱۹۱۳.

۴- شتاین، ایزدان زردشتی در روی مسکوکات هندوسکایی (مجموعه آثار بابل و شرق)

A. Stein, Zoroastrian Deities on Indo-Scythian coins'

Babylonian and Oriental Record, I, London 1886-87

Notes on Indo-scythian coin-legendt. وست، مطالعه در باب نقوش

مسکوکات هندوسکایی در همان مجموعه، ج ۲، چاپ لندن ۱۸۸۸، کریستنسن، مطالعات

زردشتی، ص ۳۶ و ما بعد.

در ایران غربی و بطور کلی در سراسر آسیای قدامی، افکار و تمدن یونانی موجب مزج مذاهب مختلفه شد. در خرابه‌های يك معبد زردشتی واقع در نزدیکی شهر پارسه، که کمی بعد از ویران شدن این شهر بدست اسکندر بنا شده، کتیبه‌هایی بزبان یونانی یافته‌اند، که در آن اهورمزده<sup>۱</sup> و میثر و اناهیتا بنامهای یونانی زویس ماگیستس<sup>۲</sup> و آپولون<sup>۳</sup> و آتنه<sup>۴</sup> ذکر شده‌اند<sup>۵</sup> خدایان بابلی و یونانی را با خدایان ایرانی تطبیق کرده‌اند، مثلاً اهورمزده را بابعل<sup>۶</sup> و میثر را باشمش<sup>۷</sup> اناهیتا را با ایشتر<sup>۸</sup> یکی دانسته‌اند. انتیوخوس اول<sup>۹</sup> پادشاه کماژن (از ۶۹ تا ۳۴ قبل از میلاد) مجسمه‌های بسیاری از «زویس - ارماسدس»<sup>۱۰</sup> (ارماسدس = اهورمزده، اورمزد) و «آپولون - میتراس (مهر) - هلیوس - هرمس»<sup>۱۱</sup> و «آرتاگنس (ورث‌غن = بهرام) - هراکلس - آرس»<sup>۱۲</sup> و ایزدی که آنرا «وطن من کماژن بسیار حاصلخیز» مینامد، برپا ساخت و مراسمی دائمی برای عبادت این خدایان یونانی و ایرانی مقرر فرمود. پادشاهان اشکانی لقب «قیل‌ه‌لن» (دوست یونانی) اختیار کردند و خود را پیرو آداب و فرهنگ یونان نشان میدادند.<sup>۱۳</sup> ولسی این یونانی مآبسی آنها بسیار سطحی بود و اکثر سلاطین این سلسله ظاهراً، در زیر پرده نازکی از

۱- Ahura Mazda

۲- Zeus magiststos

۳- Apollon

۴- Athene

۵- هر تسفلد، تاریخ باستان، ص ۴۴.

۶- Bel

۷- Shamash

۸- Ishtar

۹- Antiochos

۱۰- Zeus-Oromasdes

۱۱- Apollon-Mithras-Helios-Hermos

۱۲- Artagenes - Heracles - Arcs

۱۳- Unvala، ملاحظاتی در باب دین پارتیان، Observations on the

Religion of the Parthians، چاپ بمبئی ۱۹۲۵.

افکار خارجی، بدیانت زردشتی اعتقاد داشته‌اند. بنا بریک سنت پارسی جمع آوری و نگارش کتب مقدس زردشتی یکبار بفرمان یکی از پادشاهان اشکانسی موسوم به ولاگاز، که معلوم نیست ولاگاز اول (از ۵۱/۵۲ تا ۷۹/۸۰ میلادی) یا ولاگاز سوم (از ۱۴۸ تا ۱۹۱ میلادی) بوده: انجام گرفت.

\* \* \*

از زمانیکه بخت النصر یهود را باسارت برد، این طایفه در بابل و بین‌النهرین زیاد شده، رشته‌های مختلف تجارت و فلاح و صنعت را در دست گرفتند. در زمان اشکانیان یهود بسیار بودند خاصه در نهر دای (شمال بابل) و در سورا پوم بادینا<sup>۱</sup> و ماهوزه<sup>۲</sup> (سلوکیه). در پارس و ماد هم جماعتی از یهود اقامت داشتند.

این جماعت از قرون نخستین میلاد در تحت ریاست رش گالونا<sup>۳</sup> (رأس - الجالوت) صاحب تشکیلاتی شده بودند و شاهنشاه آنان را در زمره ملل متنوعه شناخته و تا حدی استقلال بخشیده بود. رش گالونا مالیات را جمع و قضات را عزل و نصب و سایر امور را اداره میکرد و قانون موسی و احادیث و اخبار یهود را تعلیم و ترویج می نمود. مدرسه مشهور «سورا» در آغاز قرن سوم میلادی تأسیس یافت و از آن تاریخ طایفه امورائیم<sup>۴</sup> (علماء یهود) بمطالعه و شرح علوم پرداخته اخبار و تعالیم مختلفه را، که امروز بنام تلمود معروف است فراهم آوردند.<sup>۵</sup>

\* \* \*

راجع بزمانی، که دین نصرا را وارد کشور پارت شده، اطلاعات ما بسیار

۱- pumbaditha

۲- Mahoze

۳- Reshgaluta

۴- Amoraim

۵- گرتس Gratz، تاریخ یهود Geschichte der Juden، چاپ ۴، ج ۳، ص ۳۰۰ و ما بعد، ج ۴، ص ۲۵۱ و ما بعد و ص ۳۲۹ بعد. نوی بوئر Neubauer، جغرافیای تلمود - raphie du Talmoud, Lageog ص ۴۳۶ و ۳۶۰ - ۳۵۶. لایور، مسیحیت در شاهنشاهی ایران، ص ۷ و ما بعد.

قلیل است<sup>۱</sup>. در قرن اول میلادی دین مسیح در سوریه و آسیای صغیر منتشر شده بود. در حدود سال ۱۰۰ بعد از میلاد جماعتی از مسیحیان در شرق دجله یعنی ناحیه اربل<sup>۲</sup> مسکن داشتند، ولی از انتشار این شریعت در نواحی مشرق اطلاعات صحیحی در دست نداریم.

بنا بر روایات مسیحیان «توماس مقدس» در کشور پارت بدعوت پرداخت و مطابق مندرجات کتاب مجعول «اعمال توماس»، توماس تا سرزمین هندوستان هم پیش رفته است ولی این کتاب را نمیتوان از اسناد معتبر تاریخی شناخت. بعد از اربل شهر کرکوک، که آنرا «کرخای بیت سلوخ» می خوانده اند، ظاهراً مرکز و ملجاء عیسویان در شرق بوده است. در نامه شهاده عیسوی ایران مسطور است که: «از زمان سلطنت بلاش تا سال بیستم پادشاهی شاپور بن اردشیر یعنی ۹۰ سال کرخامکانی مقدس بود و هیچ گیاه ناپاکی در آن نمی رست»<sup>۳</sup>. چون شاپور اول ساسانی پسر اردشیر در سنه ۲۴۱ بتخت نشسته، بنابراین مقصود از بلاش کس دیگری غیر از ولاگاز سوم اشکانی نیست، که از سال ۱۴۸ تا ۱۹۱ میلادی سلطنت کرده است. در هر حال عیسویان در عهد سلاطین اشکانی هیچ مداخله در امور سیاسی نداشته اند. در قرون بعد نامه جعل کردند موسوم به «مکتب آباء مغربی» و تاریخ آنرا آغاز قرن دوم میلادی قرار داده اند. بنا بر این سند جاثلیق شهر سلوکیه خود مختاری مطلق داشته و میتوانسته بمراسم مذهبی و تقدیس بطرکی خود نایل شود، بدون اینکه مجبور باشد بشهر انطاکیه برود. ولی حقیقت امر این است، که مقام کاتولیکوس (جاثلیق) در عهد اشکانیان وجود نداشته است.

۱- لاور، ص ۱۷-۹. زاخو Sachau، تاریخ اربل Die Chronik Arbel

رساله آکادمی پروس ۱۹۱۵. بود کیت F.C. Btrkitt تاریخ قدیم کمبریج

Ancient History The Cambridge، ج ۱۲، ص ۴۲۲ و ما بعد.

۲- زاخو، کتاب سابق الذکر. ص ۱۲ و ما بعد.

۳- هوفمان، ص ۴۶-۲۵.



\* \* \*

اختلاط اقوام و نژادهای آسیای قدامی، زمینه مساعدی برای امتزاج تمدن‌ها و دیانت‌های مختلف آماده می‌کرده، چنانکه دیدیم فلسفه یونان با شراب‌های شرقی آمیخته شده و نتایج گوناگون داد.<sup>۱</sup> از زمانهای قدیم عقاید ایرانی و سامی در نواحی آرامیان بین‌النهرین مخلوط گردیده بود. عنصر جدیدی، که در این داخل شد، عبادات اسرار آمیز مردم آسیای صغیر بود. افکار فلسفی یونان و نظریات کیمیاگران و افسونگران نیز در این معجون وارد گردید. معنویات و عوامل طبیعی، که معبود اقوام مزبور بود، با اسامی یونانی خوانده شد. اساطیر یونانی و بابلی و ایرانی بهم در آمیخت و اشخاص افسانه‌های شرقی در لباس خدایان یونانی پنهان گشت. اعتقاد بدو عالم جدا از یکدیگر، یکی عالم نیکی و دیگر بدی یا عالم نور و ظلمت و اعتقاد بیهشت و دوزخ و بوم‌الحساب و تجدید جهان و اعتقاد بارتباط نام و پیوند عام مابین افراد انسان و قوای ملکوتی، همه این معتقدات که مخصوص دین مزدایی ایران بود، داخل افکار دینی آسیای قدامی شد. این نکات را از مراسم مرموزی کشف می‌کنیم، که مریدان مطلع انجام می‌داده و مدعی بوده‌اند که بنا بر راهنمایی، که من جانب الله شده و سر آن در کتب مرموزه نگاشته شده، انسان می‌تواند با عبادات مخصوص و ضبط اسرار معین بمعبود خویش تقرب جوید. مندرجات این کتب، که جز دانایان شریعت کسی برمسوز آن آگاهی نداشت، مخلوطی بود از افکار مصری و ایرانی و کلدانی و یهودی.<sup>۲</sup> کتبی مجعول بنام

۱- دك گرسمان، تغییرات ادیان شرقی در اثر افکار یونانی .

H. Gressmann, Die Umwandlung der orientalischen Religionen unter dem Einfluss hellenischen Geistes, Sortrageder Bibliothek Warburg, 1926.

۲- دك بیده و کومون، مفه‌ای یونانی شده، ج ۲، I. Bidez et F. Cumont.

Les mages hellenisees I-II, Paris 1938

« زردشت مجوس » رواج داده شد<sup>۱</sup> و در بعضی نقاط، که « دین زردشت » آمیخته بسایر عقاید شده بود، زردشت را بصفت « منجی نوع بشر » می خواندند. مذاهب باطنی این دوره محدود به محدود محلی یا ملی معینی نبودند و ادعا می کرد که دین اصلی بشر نزد آنهاست و سایر شرایع عامه بطور ناقص بعضی از آن حقایق را دربردارند.<sup>۲</sup>

در قرن دوم میلادی مذهب گنوستیکی<sup>۳</sup> در کشور روم توسعه یافت<sup>۴</sup> بلاشک قبل از این تاریخ هم افکار گنوستیکی وجود داشته است، زیرا که در میان یهودان اسکندریه هم این افکار رایج بوده است، اما مبداء این مسلک در ظلمات ایام مختلفی است. از قرن دوم بعد « گنوستیک ها » برای تأیید اقوال خویش به کتب مقدس عیسوی استناد می جستند . مسلک بازیلید<sup>۵</sup> و مسلک والانتین<sup>۶</sup> و مسلک مرقیون<sup>۷</sup>

۱- ریک آلفاریک، خطوط مانویان، ج ۲، ص ۲۰۵ و مابعد. P. Alfarc, Les ecritures manicheennes, و نیز کتاب بیده و کومون، ج ۱، ص ۸۵ بعد .

۲- ریتزن اشتاین، ادیان مرموز یونانی، چاپ دوم، ص ۱۵ .

### ۳- Gnosticisme

۴- فریدلندر، مذهب گنوستیکی یهود قبل از مسیح Friedlawer oer

volchristliche jadishe Gnostlcismas Gottingen 1898

Reitzenstein, Die hellenitischen Mysterienreligionen.

بوسه، مسائل عمده مذهب گنوستیکی،

W. Bousset, Hauptprobleme der Gnosis,

Wottingen 1907

شولنس، استاد گنوستیکی.

W-Schulz, Dokumente der Gnosis, Wien 1915 .

F- Legge, Forerunners and Rivals of عیسویت

Christianity, Cambridge 1915 .

۵- Basilide

۶- Valentin

۷- Marcion

و تصوفی، که اوفیت‌ها و ناسن‌ها<sup>۲</sup> و الکزائیت‌ها<sup>۳</sup> آورده‌اند، نمونه از فرق گوناگون گنوستیکی می‌باشد، که در رسوم مذهبی و عقاید باهم اختلاف دارند<sup>۴</sup>، ولی معذک با وجود این اختلافات يك جریان فکری مشترکی در کلیه آنها مستتر است.

نخست باید «ثنویت» را مورد بحث قرار داد. ولی فرق است میان ثنویت

۱- Ophite

۲- Naassone

۳- Elchsaite

در روز، ظهور عیسویت از آیین گنوستیکی

A. Drews, Die Entstehung des Christentums  
aus dem Gnostizismus, Jena 1924 .

H. Leisegang, Die Gnosis, Leipzig 1924 . مذهب گنوستیکی .  
فون وزن دنک، انسان اول و روح بنا بر عقیده ایرانیان، ص ۱۱۱ و بعد

O.G. von Wesendonk , Jrmensch und Seele in der iranischen-  
Uber lieferung, Hannover 1924 .

E. de Faye, Gnostiques. ۱۹۲۵ پاریس، چاپ دوم،  
et gnosticisme.

مقاله شدر در مجله موسوم به « زمان باستان » Die Antike ، ج ۴ ، ص ۲۶۵-۲۲۶ .  
همچنین در مطالعات هارنک Harnack راجع ب مذهب مرقیون .

۴- در باب «ابن دیصان»، که در مشرق زمین دارای شهرت خاصی است درک به منابع ذیل:

مقالات فون وزن دنک تحت عنوان «ابن دیصان و مانی» Bardesanes und  
Acta در Orientalia Mani ، ج ۱۰ ، ص ۳۳۶ و ما بعد

مقاله شدر تحت عنوان ابن دیصان الرهایسی در روایات کلیسای یونانسی و سریانسی  
Bardesanes von Edessa in der Ueberlieferung der griechischen  
und der syrischen Kirche.

در مجله تاریخ کلیسا Zeitschr.f. Kirchengesch. سال ۱۹۳۲ ، ص ۲۱ و بعد .

مزدائی و دوپرستی گنوستیک‌ها: بنا بر اعتقاد مزدیسنان هر يك از در عالم مذکور دفعه هم معنوی است و هم مادی. ولی گنوستیس‌ها بالعکس عالم روح را عین عالم نور و جهان ماده را عین جهسان ظلمت می‌دانسته‌اند. نتیجه این قسم اعتقاد نسبت به عالم این شد، که بدبینی باصل خلقت رواج گرفت و پیروان این فکر بزهد و ترك مایل شدند.

بنا بر قول این طایفه، خدا در ماوراء عالم محسوس و حتی در آنسوی جهان معقول است. او پدری است که از نام و نشان و گمان برتر است و فکر بشری را بدامن کبریای او دسترس نیست. جهان بواسطه اشراقات دائمی<sup>۱</sup> یا که از ذات این خدای اصلی صادر میشود، بوجود می‌آید و مراتب این تجلیات نزولی است، یعنی هر يك از اشراقات نسبت بمقابل خود اخص است تا منتهی گردد به عالم مادی، که آخرین اشراق و ناپاک‌ترین تجلیات است. ولی در این جهان مادی شوقی هست، که او را بمبداه الهی باز پس میکشاند. ماده یعنی عالم جسمانی منزلگاه شر است. اما يك بارقه الهی، که در طبیعت انسان ودیعه است، راه نجات را باونشان میدهد و او را در حرکت صعودی، که از میان افلاك میکند، دستگیری نموده، به عالم نور می‌رساند. این بود اساس اعتقاد گنوستیک‌های متأخر راجع بنظام جهان «انسان» یا «انسان نخست» را وجودی نیم خدا میدانستند و ظاهراً این مفهوم را از اساطیر ایرانی گرفته بودند<sup>۲</sup>. بعضی از گنوستیک‌ها انسان نخست را آدم دانسته‌اند و بعضی او را مسیح ازلی گفته‌اند و طایفه‌ای بر آن بودند که حقیقت انسان نخست در آدم حلول کرده و پس از آن بصورت مسیح ظاهر شده است. اوست نخستین مولود خدای بزرگ، که در ماده نزول کرده و جان جهان محسوب است. او را نیم خدا و عقل و کلمه هم می‌گفتند. با ایجاد این انسان قوس نزول در ماده شروع شده

۱- eon

۲- در باب گیومرد، نخستین انسان، در فصل سوم این کتاب.

و بوسیله او نزاع و کوشش برای نجات صورت می گیرد. اما نجات میسر نیست مگر با عنایت الهی.

از این جاست که در همه کتب گنوستیک ظهور یک نفر رهاننده وعده داده شده است. و همین اعتقاد بود که گنوستیک‌ها را پیرو دین مسیح کرد، زیرا که منجی موعود را عیسی مسیح دانسته‌اند.

بعضی از فرق گنوستیک بر آنند، که عیسی خلاص کننده صوفیا از قید ماده است. مقصود از صوفیا عقل آسمانی است، که در ماده افتاده است. فرقه والانتینی معتقد بودند که میان خدای منجی موسوم به سوتر<sup>۱</sup> و صوفیا ازدواج و عروسی واقع شده است و بیاد این واقعه جشن مذهبی، که عبارت از عید حجله عروسان بود، می گرفتند. اساطیر و قصصی، که راجع بتکوین جهان ساخته شده، همه برای تعبیر و تأویل مراسم عبادتی بوده است. اجراء کنندگان این مراسم در طی انجام وظایف خود جدال عظیمی را، که همه آفرینش برای نجات خود در پیش دارند، برای العین مشاهده میکرده‌اند، که چگونه بوسیله معرفت رهایی میسر تواند شد و زنجیرهای ماده تواند گسیخت. عرفان علم حقیقی است نه علم فکری، دانشی است، که از راه قلب و بطریق کشف و شهود تحصیل میشود و طریق آن توجه بیاطن و مشاهده امور معنوی بنا چشم دل است، که انسان را صاحب معرفت عالی میکند و در نشأه جدیدی متولد میسازد. بنابراین قول شدر معرفت<sup>۲</sup> دانش حقیقی است، که بسبب حق بودنش انسان را نجات می بخشد.

اکثر گنوستیک‌ها، که از طریق آنها کم و بیش آگاهی داریم، از مردم ولایات شرقی ممالک روم بوده‌اند. یکی از فرقه‌های گنوستیک بین‌النهرین و بابل

۱- Soter

۲- gnosis صورت نخستین و ترکیب بعدی سیستم مانوی Urform und

Fortbildung des manischäischen Systems. ص ۱۲۱.

فرقه ماندائی<sup>۱</sup> است و دیگر فرقه که در کتب عرب آنها را مفتسله نامیده‌اند و یکی از مآخذ کیش مانوی محسوب است<sup>۲</sup>. عرب همه فرقه‌های گنوستیک مشرق را که افکارشان در زمان اسلام<sup>۳</sup> هم رواجی داشته است، بنام حنیف یا صائبون خوانده است<sup>۴</sup>.

\*\*\*

در دوره تسلط یونانیان دیانت بودایی در ولایات شرق ایران نفوذ یافت. پادشاه هند موسوم به آسو کا<sup>۵</sup>، که در حدود سال ۲۶۰ قبل از میلاد دین بودایی

۱- براندت W. Brandt، مذهب ماندائی Die mahäische Religion، لیبزبگه

۱۸۸۹.

پاليس S.A. Palis: مطالعه در باب ماندائیان (بزبان دانمارکی) Mandaeiske

Studier، کپنهاک ۱۹۱۹؛ ترجمه انگلیسی این کتاب کپنهاک ۱۹۲۶.

پترسون Peterson، عیسویت و کیش ماندائی Urchristentum und Man

Zeitschrift f.d. neutestamentliche däismus مجله تحقیق راجع با ناچیل

Wissenschaft ج ۲۷، ۱۹۲۸، ص ۵۵ به بعد.

چند متن ماندایی را براندو پو و نیون Pognon و لیدسبارسکی Lidzbrski و

ریتزن اشتاین مورد تحقیق قرار داده و منتشر کرده‌اند که به کتاب پاليس موسوم به Essay

on Mandraean Bibliography 1560-1930 لندن و کپنهاک ۱۹۲۳.

۲- الفهرست، چاپ فلوگل، ص ۳۴؛ مقایسه شود با فلوگل، مانئی، ص ۱۲۳ و ما بعد

و شدرد، صورت اصلی الخ، ص ۶۹.

۳- تصوف، که شدرد، تعالیم اسلامی راجع با انسان کامل Die islamische Lehre

vom vollkommenen Menschen، مجله شرقی آلمان، ج ۷۹ (۱۹۲۵)، ص

۱۹۲ و ما بعد.

۴- پدرسن A. Pedersen، صائبه The Sâbians در یک مجله مطالعات

شرقی که تقدیم پروفیسور برون شده است، کمبریج ۱۹۲۲، ص ۳۸۳ و ما بعد.

۵- Asoka

گرفته بود، دعائی بایالت گنداره (دره کابل) و باختر گسیل داشت. پادشاهی موسوم به اگانکل<sup>۱</sup> در ابالت رخج و زرنگت سلطنت داشته (حدود سال ۱۸۰ تا ۱۶۵)، سکه‌هایی ضرب کرد، که بر آن نقش بودایی دیده میشود. در اواسط قرن دوم قبل از میلاد اختلاف عقیده بوداییان شمال و بوداییان جنوب موجب تفرقه و ضعف آنان گردید. بوداییان جنوب، که خود را هینیان<sup>۲</sup> (کشتی کوچک) گویند، بیشتر باحکام و سنت بودا عمل میکردند، ولی بوداییان شمال، که خود را مهاییان<sup>۳</sup> (کشتی بزرگ) مینامند، از سایر ادیان هندی اقتباساتی کردند و عقاید عامیانه را استقبال نمودند. شریعت بودا بصورت مهاییان وارد ممالک مرکزی آسیا شد. سلطانی کانیسکانام انجمنی از دانایان گرد آورد و اصول مذهب مهاییان را تثبیت نمود و قوانین آن را مورد تجدید نظر قرار داد، بزبان سانسکریت تحریر کرد.

بوداییان در قرون نخستین میلادی در ولایت گنداره و بهارها<sup>۴</sup> (بهارها) یعنی صومعه‌های بسیار ساختند امروز در ویرانه‌های آن معابد نقوش برجسته‌های بسبک آمیخته یونانی و هندی یافته‌اند، که صحنه‌هایی از وقایع حیات بودا و صور بودیستو<sup>۵</sup>، بوداییان آینده و غیر ذلک، را مجسم می‌کند. صنعت گنداره در قرن چهارم باوج ترقی رسید<sup>۶</sup>. ظاهراً قدیمترین نقاشی بودایی، که بسبک آمیخته یونانی و هندی ساخته شده و در کاوشهای ترکستان چین اخیراً بدست آمده، متعلق بقرن

۱- Agathocle

۲- Hinayāna

۳- Mahāyāna

۴- Vihāra

۵- Bodhisattva

د- این کلمه همانست که در فارسی بر ذاسف شده است (مترجم).

۶- فوشه. صنعت یونانی و بودایی در گنداره، ج ۲۹۱، پاریس ۱۹۱۸-۱۹۰۵.

A. Foucher, L'art greco-bouddhique du Canara

سوم باشد<sup>۱</sup>.

در « بامیان » مغرب کابل مجسمه های عظیمی از بودا هست، که در کوه کنده اند. در طاقچه هایی که مقر این پیکرهاست، تصاویری دیده می شود، که سبک آنها با نقوش مکشوفه در آسیای مرکزی شباهت دارد و از جهاتی هم شبیه نقوش کتیبه های ساسانی عهد شاپور اول است<sup>۲</sup>.

از سفرنامه هیون تسیانگ معلوم می شود، که تا قرن هفتم میلادی صومعه های بودایی در ایران وجود داشته است و نیز بنابر روایت او از اتباع سایر دیانات هندی هم جماعتی مقیم ایالات شرقی ایران بوده اند<sup>۳</sup>.

#### ۴ - زبانهای عامه و زبانهای ادبی

آگاهی ما از زبانهای اشکانی و ساسانی، که آنها را اصطلاحاً « لغت متوسط ایران » می گویند، در نتیجه اکتشافاتی، که در ۲۵ سال اخیر در ترکستان چین

۱ - اشتاین، ویراندهای زیر ریگ ختن *Ssnd-buried Ruins of Khotan*.

لندن ۱۹۰۳؛ ایضاً همین مؤلف، ختن قدیم *Ancient Khotan*، ج ۲، اکسفورد ۱۹۰۷؛

ایضاً، ویراندهای دشت ختای *Ruins of Desert Cathay*، لندن ۱۹۱۲.

گرون ودل، آثار عتیق بودایی در ترکستان چین، بران ۱۹۱۲، *A. Grunwédel*.

*Altbudhistische Kultstätten in Chinesisch-Turkistan*.

*A. von Le Coq, Chotscho*. فون لوکوک، خوچو، برلن ۱۹۱۳.

۲ - الف وی گدار وهاکن، آثار عتیقه بوداییان در بامیان، پاریس - بروکسل ۱۹۲۸.

*A. et Y. Godard et Hackin, Les antiquites bouddhiques de -*

*Bâmiyân. Nouvelles recherches archeologiques* - کاوشهای جدید -

باستان شناسی در بامیان *a Bamiyan* تألیف هاکن بهمکاری ژئی - کارل، پاریس ۱۹۳۳.

هاکن، کارهای هیئت باستان شناسی فرانسوی در افغانستان *L. oeuvre de la Delegation*

*archeologique française en Afghanistan (1922-32)*، ج ۱، نوکویو ۱۹۳۳.

۲ - بیل، ج ۲، ص ۲۷۸.



صورت گرفته، بی اندازه وسیع شده است. چندین هیئت علمی، که بآن صفحات رفته اند، آثار بسیاری اعم از دینی و غیر دینی بدست آورده اند، که بلغات مختلفه نگارش یافته اند و تا زمان کشف آنها دانشمندان را از بسیاری از آن لغات آگاهی ناقصی بود و نسبت ببعضی هم بکلی بی اطلاع بودند.<sup>۱</sup>

قطعاتی، که این هیئت ها کشف کرده اند، جزء آثار ادبی بوداییان و مانویان و مسیحیان و بلغت سانسکریت و چینی تبتی و اوینغوری و پهلوی سکایی و تخاری نوشته شده است و هر يك را متخصصین مورد دقت و تحقیق قرار داده اند، ولی هنوز اکثر آن چاپ و منتشر نشده است.

قبل از کشفیات ترکستان چین، از زبانهای متوسط ایران فقط دو زبان معلوم بود، یکی پهلوی ساسانی، که در جنوب غربی ایران (پارس) متداول و زبان رسمی ساسانیان بشمار میرفته است؛ دیگر زبانی، که در بعضی کتیبه های پادشاهان اول ساسانی در کنار خطوط پهلوی سابق الذکر منقور است و در آغاز دانشمندان آنرا لغت کلدانی پهلوی<sup>۲</sup> می نامیدند، که چندان اسم مناسبی نبود. آندراس<sup>۳</sup> این لغت اخیر را پهلوی اشکانی، که زبان رسمی دربار پارت بوده، تشخیص داد. این هر دو

۱- هیئت های ذیل در ترکستان چین بکاوشهای باستان شناسی پرداخته اند.

از انگلستان: بریاست « اشتاین » در سالهای ۱۹۰۱ - ۱۹۰۰ و ۱۹۰۸ - ۱۹۰۶

از آلمان: بریاست « گرون ودل » و « هوث » Huth در ۱۹۰۳ - ۱۹۰۲، تحت

نظر « رفون لو کوك » در ۱۹۰۴، تحت نظر « گرون ودل » و « فون لو كوك » در ۱۹۰۶ -

۱۹۰۵، سرپرستی « فون لو كوك » و « بارتوس » Barsus ۱۹۱۴ - ۱۹۱۳.

از فرانسه: تحت نظر « پلیو » Pelliot در سالهای ۱۹۰۹ - ۱۹۰۶.

از روسیه: چندین هیئت علمی، که دوتای آن بریاست « دلدنبرگت »

d'Oldenburg بود ( آخرین آنها در سنه ۱۹۱۵ ).

از ژاپون: از سال ۱۹۱۰ بحد هم هیئت های متعددی از ژاپن در آنجا کار کردند.

۲- Chaldaeo-Pehlevi

۳- Andreas

زبان را با خطی که مشتق از الفبای آرامی است می‌نوشته‌اند باندوری تفاوت در اشکال حروف . آثار دینی زردشتیان عهد ساسانی را بلغت پهلوی ساسانی می‌نوشته‌اند، لکن آنچه امروز باقی است، استنساخی است، که بعد از انقراض ساسانیان کرده‌اند و غلط و اشتباه بسیار در آن راه دارد . بسیاری از حروف الفبای پهلوی را باقسام چند می‌توان خواند. از این جهت در قرائت آثار قدیم خوانندگان دچار خطا و تردید شده‌اند. بعلاوه خیلی از کلمات حتی از معانی معمول و متداول را با ایده او گرام‌های آرامی می‌نوشته‌اند، یعنی بجای بعضی کلمات در کتابت لغات آرامی می‌نشانند، ولی در خواندن فارسی آنرا بزبان میرانده‌اند. فقط بدنبال بعضی از ایده او گرام‌ها بخصوص در افعال مزید مؤخر ایرانی اضافه می‌کردند.

در ترکستان چین ناحیه تورفان قطعات بسیار از آثار دینی مانویان بدست آمد، که بخط سریانی موسوم به «استرانژلو»<sup>۲</sup> بدون ایده او گرام و هزارش، نوشته شده و همه کلمات آن بصورت ایرانی خالص است . آندرآس فوراً متوجه شد، که هر دو زبان پهلوی سابق‌الذکر در این قطعات هست. امانه مولر<sup>۳</sup> که اول کسی است، که ایرانی بودن این متون را ثابت نمود و نخستین تلخیص آنها را منتشر کرد<sup>۴</sup>، و نه زالمان<sup>۵</sup>، که تلخیصات مولر را مجدداً بخط عبری طبع نموده و فهرست لغاتی بر آن افزوده<sup>۶</sup>، دو زبان سابق‌الذکر را درست تشخیص نداده‌اند . اختلاف اصلی

۱- Ideogrammes

۲- Estranghelo

۳- F.W.K. Muller

۴- بنایای اوراق خطی تورفان، ج ۱. گزارش آکادمی پروس، ۱۹۰۴ و ج ۲: رسالات

آکادمی پروس، ۱۹۰۴. دو صفحه از يك كتاب سرود مانوی (مهرنامهگ) ، رسالات آکادمی پروس، ۱۹۱۳.

۵- C. Salemann

۶- نزیات، نامه بی. ج ۱. رسالات آکادمی پروس، پترزبورگ، ۱۹۰۸ و نیز کتاب دیگر

همین مؤلف موسوم به «مانیکائیکا» ( Manichaica I. V. ) ایضاً سن پترزبورگ

۱۹۱۳-۱۹۰۷.

این دوزبان پهلوی آندر آس<sup>۱</sup> معلوم کرده و بعد تدسکو<sup>۲</sup> آنرا با شرح و تفصیل بیشتری تأیید نموده است. زبان اشکانیان متعلق به لغت ایران مرکزی است، که فعلاً لهجه‌های ایالات ساحل بحر خزر و سمنانی و لحن‌های نواحی کاشان و اصفهان و لهجه گورانی و غیره از آن حکایت میکنند.

این دوزبان را، که معمولاً بنام لهجه شمالی یا شمال غربی و لهجه جنوب غربی می‌خوانند، امروز کاملاً مورد دقت قرار داده و از رموز صرف و نحوی و صوتی آنها آگاهی حاصل کرده‌اند. این اطلاع دقیق دانشمندان را موفق کرده است، که مقدار تأثیر زبان اشکانی را در پهلوی ساسانی معلوم کنند و معلوم است، که تأثیر زبان نشانه نفوذ تمدن اشکانی در تمدن ساسانی است. لغات بسیار، که مربوط به مفاهیم دینی و سیاسی و اجتماعی است یا اسم اسلحه و وسایل ارتباط و اصطلاحات پزشکی و عبارات عادی حتی بعضی افعال متداول، که در زبان ساسانیان و فارسی کهنی هم رواج دارد، صورت اشکانی خود را حفظ کرده‌اند<sup>۳</sup>. بسی از مستثنیاتی که در فونتیک فارسی هست و خلاف قاعده شمرده میشود، نتیجه نفوذ کلمات لهجه شمالی در لغت زبان جنوب غربی است، که بعد از طلوع ساسانیان زبان رسمی کشور گردید<sup>۴</sup>.

۱- در کتاب مان: تحقیقات کردی و فارسی، بخش ۱، مقدمه ص ۱۷۴ و ما بعد.

۲- P. Tedesco لهجه شناسی متون ایرانی غربی تورفان.

Dialectologie der Westiranischen Turfantexte.

۳- اتس عناصر زبان شمال ایران در کلام فردوسی، مجله هندشناسی و ایران شناسی،

ج ۴، ص ۲۵۱ و بعد W. Lenz, Die nordiranischen Elemente in der neupersischen Literatursprache bei Firdosi.

۴- بعقیده شدر (گنومون. Gnomon. ص ۹، ص ۳۵۸) «لهجه شمالی» متون تورفان.

همان زبان متداول مانویان خراسانی میباشد (ناحیه شمال شرقی شاهنشاهی ساسانی). مانویان پس از قتل پیشوای خود بخراسان پناهنده شدند تا از آزار و تعقیب در امان باشند و در این ناحیه زبان اشکانی بیش از نواحی غربی دوام یافته است.

مردم ایالات شرق بزرگانهای ایرانی دیگر تکلم میکرده‌اند. در ردیف قطعات مانوی مذکور، که بدوزبان پهلووی نوشته شده، در تورفان قطعاتی بدست آوردند، که آن‌در آس آنرا لغت سغدی تشخیص داد. وقتی، که قسمتهایی از عهد جدید (انجیل) بزربان سغدی کشف گردید، مطالعه و فهم قطعات مذکور آسان‌تر شد. بعد از چندی متن‌های بودایی بدست آمد، که بلغت سغدی قدیم نوشته شده بود و علماء دریافتند، که زبان سغدیان دارای چقدر اهمیت بوده است. فعلاً در ناحیه «یقنوب» پامیر لهجه‌ای متداول است، که از بقایای سغدی قدیم بشمار می‌آید. بنابراین گوئیو<sup>۱</sup> در آغاز تاریخ مسیحی «زبان سغدی در طول خطی متداول بود، که از دیوار چین تا سمرقند و تا مغرب امتداد داشت». زبان سغدی در مدت چند قرن در آسیای مرکزی لغت بین‌المللی بشمار میرفت و بتوسط این زبان بود که کتب مانوی و بودایی حتی در قبایل ترک هم نفوذ پیدا کرد.<sup>۲</sup>

علاوه بر این‌ها در حفاری ترکستان چین متونی از بوداییان بدست آمد، که بدو لغت، که تا آنروز از وجود آن اطلاع نداشتند، نوشته شده بود. امروز آن‌دو لغت راسکایی و تخاری می‌نامند.

### ۱- Gauthiot

۲- در باب زبان و ادبیات سغدی بمنابع ذیل مراجعه کنید:

موار، P. W. K. Muller بقایای آثار خطی Handschriften-Reste ج ۲.

ص ۹۶-۱۰۳ (مشمول بر قطعاتی از متون مانوی): از همین مؤلف، متون سغدی Soghdische

Texte ج ۱. رسالات آکادمی پروس ۱۹۱۳ (قطعاتی از انجیل)

گوئیو R. Gauthiot، يك ترجمه سغدی از وسترناتک- Une version sogh-

du Vessantara Jâtaka مجله آسیایی ۱۹۱۲؛ از همین مؤلف، سوئی برای

انکال لونگک Le Sutra du religieux Ongles - longs : یادداشت‌های زبان-

شناسی، ج ۱۷؛ ایضاً از همین مؤلف، تحقیق در باب صرف و نحو سغدی Essai de

Crammaire soghdienne ج ۱. پاریس ۲۳-۱۹۱۴، ج ۲. تألیف بنو نیست ۱۹۲۹.

سکایی زبان قوم هندوسکایی و از شعب زبانهای شرق ایران است، که امروز

→

گوتیو - پلیوس بنو نیست، سوترای خلل و معلولات Le Sutra des Gausces et des Effets ۲۰ ج. پاریس ۲۸ - ۱۹۲۰ .

یادداشتهای روزنبرگk F. Resenberg در زاپیسکی Zapiski، ج ۲۲ و در بولتن آکادمی علوم شوروی ۱۹۱۸ و ۱۹۲۰ و ۱۹۳۱ .

ریشات H. Reichelt بقایای آثار خطی سفدی در موزه بریتانیا Die sogdischen Handschriftenreste des Brit. Museums ج ۱ و ۲، هیدلبرگ ۱۹۲۸-۳۱

هانسن O. Hansen، در باب قسمت سفدی کتیبه سه زبانی کارابال گاسون Zur soghdischen Inschrift auf dem dreisprachigen Denkmal - von Karabalgasun. مجله انجمن فنلاندی و اوگری، ۱۹۳۰ .

مولر. متون سفدی. ج ۲، که بعد از فوت مولر توسط لنتس Lentz ضمن گزارش آکادمی پروس، در سال ۱۹۳۴، منتشر شده است.

تدسکو Tedesco، مجله هند و ایران، ۱۹۲۵، ص ۹۴ و ما بعد .

۱- راجع بزبان و ادبیات سکایی منابع ذیل را ببینید:

لویمان Leumann، لغت و ادبیات آریایی شمالی Zur nordarischen und Literatur Sprache، نشریه انجمن علمی اشتراسبورگ ۱۹۱۲ : ادبیات

بودایی بزبان آریایی شمالی و ترجمه آلمانی Nordarisch und Deutsch .  
Buddhistische Literatur، رسالات شرقی، ۱۹۲۰ : تعالیم منظومه بودایی بزبان آریایی شمالی (سکایی) Das nordarische Lehrgedicht des Buddhismus (sakische)، رسالات شرقی، ج ۲۰ : جزوه ۲-۱ .

ریشات . سالنامه هندوژرمنی Indogermantisches Jahrbuch : ۱۹۱۳ .  
ص ۲۰ و ما بعد .

استن کونو، قطعاتی از یک کتاب بودایی بزبان آریایی قدیم Fragments of a

←

لغت افغانی (پشتو) و چند لهجه پامیری مثل ساریکولی شوغنی و واخی و غیره از آن جمله اند اما لغت تخاری بنابر رأی مولروزیگک<sup>۱</sup> و زیگلینک<sup>۲</sup> و همچنین بنابر تأیید میه<sup>۳</sup> از جمله زبانهای هند و اروپایی است، اما آریایی نیست. از عجایب این است، که نخاری جزء دسته‌ای از زبانهای هند و اروپایی است، که آنها را طبقه

→

Buddhist work in the Ancient ArYan Language، یادداشت‌های بنگاله،  
 ۱۹۱۴؛ آذرخطی ختنی Khotanese Manuscripts در کتاب مورنلی R. Hoernle  
 موسوم به: Remains of Buddhist Literature Manuscripts، ج ۱، اکسفورد  
 ۱۹۱۶؛ مطالعات هند و سکایی Indoskytische Bditrage، گزارش آکادمی پروس،  
 Saka Version of the، اسلو ۱۹۲۹؛ مطالعات سکایی Saka Studies، اسلو  
 ۱۹۱۶، ص ۷۸۷ و ما بعد؛ ترجمه سکایی بدر کل پیکاسوترا Bhadrakalpikasutra  
 The Late Prof. Lenmann's Edition، مجله نروژی علم لغت -  
 ۱۹۳۲؛ يك متن جدید سکایی چاپ مرحوم پرفسور لویمان of a New Saka Text  
 Norshe Tidsskrift for Sprogvidenskab، ج ۷، ۱۹۳۴ و ج ۱۱، ۱۹۳۸؛  
 دوازده ورق از يك نسخه خطی سوورن پیکاسوترا بزبان سکایی ختنی Zwolf Blatter einer  
 Handschrift des Suvarnabhasutra in Khotan-Sakisch، گزارش  
 آکادمی پروس، ۱۹۳۵؛ يك لهجه جدید سکایی Ein neuer Saka-Dialekt، گزارش  
 آکادمی پروس، ۱۹۳۵؛ يك متن طبی بزبان ختنی A Medical Text in Khotanese  
 اسلو ۱۹۴۱ (از انتشارات آکادمی علوم نروژ، شماره ۴).

لودرس، موراهاى سکایی، گزارش آکادمی پروس ۱۹۱۹.

تدسکو، مجله هند و ایران، ۱۹۲۵، ص ۹۲ و ما بعد.

بیلی، آثار ختنی Hvatanica، ج ۳-۱، بولتن شرقی، ج ۷ و ۹. مقصود از زبان

« آریایی شمالی » nordarisch و « ختنی » Khotanese همان زبان سکایی میباشد.

۱- Sieg

۲- gnilgeis

۳- Meillet

کنتوم<sup>۱</sup> میخوانند و نزدیک بزبان ایتالی و کلتی<sup>۲</sup> است.<sup>۳</sup>  
 از میان لغات سامی از قدیم‌الایام زبان آرامی در سرترسر آسیای قدامی  
 رواج عام یافت، که در دیوان شاهنشاهان هخامنشی متداول بود و چون خط میخی،  
 جز برای نگارش کتیبه‌ها، در تحریرات دیگر بسهولت بکار نمی‌رفت، هخامنشیان خط  
 آرامی را گرفتند و حتی اسنادی را، که بلغت فارسی است، با آن خط نوشتند. منشاء  
 خط پهلوی و این رسم، که الفاظ آرامی را نوشته و معنی فارسی آنرا بر زبان  
 میرانده‌اند، از این‌جا برخاسته است.<sup>۴</sup>

## ۱-kentum

## ۲- Italo-celtique

۳- در باب زبان و ادبیات تخاری بکتاب و رسالات ذیل مراجعه کنید.

مولر: زبان تخاری Tokharisch: گزارش آکادمی پروس، ۱۹۰۷.

زیگ Siegling و زیگلینگ، Siegling، زبان تخاری، ایضاً گزارش آکادمی پروس

۱۹۰۸.

میه، زبان تخاری Le Thokharien، سائامه هندوژرنی ۱۹۱۳، ص ۱۲ و ما بعد.

سیلونلوی Sylvain Levi، اطعامات کوشانی Kuchean Fragments،

مجموعه آثار خطی هورنلی، ص ۳۵۷ و بعد.

زیگ و زیگلینگ، بقایای زبان تخاری Tokharche Sprachreste، برلن ۱۹۲۰.

هولگر پدرسن Holger Pedersen، طبقه‌بندی لهجه‌های هند و اروپائی

des dialectes Indo-europeens Le groupement

der indo-europaischen : تخاری از نظر مقایسه زبانهای هند و اروپایی

Sprachvergleichung Tocharisch vom Gesichtspunkt، گزارش

آکادمی دانمارک ۱۹۴۱.

۴- شدر، مطالعات ایرانی Iranische Beitrage، ج ۱، ها-ه Halle،

۱۹۳۰، آثار جمعیت علمای کونیگسبرگ - Königsberger Gelehrten Gesell.

schaft Schriften der، سال ششم، دفتر ۵؛ مسینا Messina، آرامی قدیم

L'aramaico antico، رم ۱۹۳۴.

در عهد ساسانیان زبان ادبی مسیحیانی، که از نژاد سامی بودند و در کشور ایران مسکن داشتند، سریانی بود که، منشاء آن شهر ادسا (الرها) است. مهاجرین یونانی که بفرمان اسکندر و جانشینانش در ممالک ایران اقامت گزیدند، تاملتی مدید حافظ لغت یونانی محسوب میشدند. پادشاهان اشکانی نسبت بزبان و ادبیات یونانی تعلق خاطر نشان میدادند، که مقداری از آن عمدی و ظاهری و برای رعایت «مد» بود. لقب فیلهلن (یونان دوست)، که میریادات اول (مهرداد) اختیار کرد، همه اخلافش آنرا بکاربردند و بعلاوه صفات یونانی دیگر نیز در مسکوکات خود ذکر میکردند مانند «انر گیتس» (نیکوکار) و «دیخایوس» (عادل). طرز مسکوکات اشکانی در دوره اول سلطنتشان بکلی یونانی بود. ارداول بعد از آنکه بر کراسوس غالب شد، فرمان داد تا با کشیدس اثر اورپید را بزبان یونانی نمایش دهند. چند کتیبه از شاهان اشکانی، که بزبان یونانی نوشته شده، هنوز باقی است. رفته رفته یونان مآبی ترک شد. مخصوصاً بعد از قرن اول میلادی، که گوئمی عهد تجدید حیات تمدن ایران است، اسلوب سکه‌ها از شیوه یونانی خارج و خط پهلوی در ردیف یونانی، که روز بروز غلط‌تر و بدتر میشد، نوشته شد. باوجود این استعمال زبان یونانی در بعضی قسمت‌های کشور ایران باقی ماند و نخستین شاهنشاهان سلسله ساسانی در ردیف دو نوع زبان پهلوی مذکور، تاملتی در بعضی کتیبه‌های خود، زبان و خط یونانی را بکار می‌برده‌اند.



## بخش دوم

### منابع تاریخ سیاسی و مدنی عهد ساسانیان

#### ۱- مآخذ ایرانی معاصر ساسانیان . ادبیات پهلوی

نخست باید دانست که مقداری کتیبه موجود است، که بعضی از آنها را کاملاً نمی‌توان خواند و بطور دقت نمی‌توان بر اجزای آنها اطلاع حاصل کرد. مفصلترین کتیبه‌های عهد ساسانی یکی نقوش پایکولی واقع در کردستان شمال قصر شیرین و دیگری کتیبه ایست: که در نقش رستم بر دیوار شرقی بنای مشهور به «کعبه زردشت» منقور است. کتیبه اول ر، که بدو زبان رسمی آن عهد یعنی پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی نوشته شده، در روی هر چهار ضلع یک برج مربعی رسم کرده‌اند. پیکر برجسته نرسی پادشاه ساسانی در هر چهار طرف برج مرسم بوده، اما برج خراب شده و جز قاعده آن برجای نیست. بیشتر سنگ‌هایی، که دارای خطوط بوده، از بین رفته و باقیمانده آنها در اراضی اطراف پراکنده گشته است. ترجمه بسیار ناقص از بعضی قطعات این کتیبه در ۱۸۶۸ بوسیله توماس در مجله انجمن پادشاهی آسیایی انتشار یافت و مأخذ آن رو نویسی بود، که سابقاً راولنسن نموده بود. بعد از آنکه آندراس توجه فضلار را بکتیبه پایکولی جلب کرد، هر تسفلد در ۱۹۱۱ بدیدار آن شتافت و در ۱۹۱۳ مجدداً با آن نواحی مسافرت کرد و عکس‌ها و قالب‌گیری‌هایی از قطعات موجوده سنگ برداشت. در ۱۹۱۴ مقدمه شرحی

از مندرجات این کتیبه رادر یادداشتهای آکادمی برلن منتشر کرد و در ۱۹۲۴ صورت اصلی نقوش پایکولی را با کتیبه‌های دیگر در دو مجلد بزرگ طبع نمود و ترجمه انگلیسی و شرح و توضیح کاملی با فهرستی جامع از لغات مندرجه بر آن افزود. جلد دوم این کتاب مخصوص عکسهای احجار مذکور است. مؤلف کوشیده است، که در اجزاه پراکنده این کتیبه نظمی قرار بدهد و باین ترتیب حتی الامکان صورت اصلی آنرا تجدید کند این کتاب حاوی اطلاعات بسیار سودمند است و انتشار این کتیبه با وجود شکستگی و پراکندگی موجب افزایش اطلاع مانسبت بدو زبان پهلوی سابق‌الذکر شده است.

کتیبه «کعبه زردشت»<sup>۱</sup>، که بزبان پهلوی ساسانی است، در سال ۱۹۳۶ توسط همیشه‌علمی انستیتوی شرقی شیگاکا گو به سرپرستی اریش شمیدت<sup>۲</sup> و توسط اشپرلینگ<sup>۳</sup> در مجله امریکائی زبان و ادبیات سامی<sup>۴</sup> بسال ۱۹۳۷ منتشر شده است.

تصویری از آن نیز در طی مقاله دیگری از همین نویسنده در مجله انجمن شرقی آلمان، ج ۹۱، ص ۲۵۶ و بعد، دیده میشود. اشپرلینگ این کتیبه را از نرسه دانسته است، ولی من بدلیل، که در گزارش تقدیمی خود به بیستمین کنگره مستشرقین (منعقد در سال ۱۹۳۸) بروکسل ذکر کرده‌ام، معتقد بودم، که بانی این کتیبه شاپور اول است این گزارش قرار بود بصورت مقاله‌ای در یادگارنامه ویلیمس چکسون در بمبئی طبع شود، ولی متأسفانه انتشار این کتاب بتعویق افتاد. بعد از آن آقای هنینگ<sup>۵</sup> در بولتن شرقی، ج ۹، ص ۸۴۹-۸۲۳ با دلایل قطعی همین مطلب را ثابت کرد در این کتیبه پس از ذکر عده‌ای از شهرهای سوریه، جنگهای شاپور اول با روم

۱- پایکولی، شرح بنا و کتیبه اوایل تاریخ شاهنشاهی ساسانیان، براسن ۱۹۲۴ و

همچنین رکه صنایع ایران بوب، I، ص ۵۶۸ و ما بعد.

۲- Erich F. Schmidt

۳- Sperling

۴- American Journal of Semitic Languages and Literature

۵- W. B. Henning

و اسارت والریانوس قیصر روم بیان نده است. این قسمت متأسفانه از گذشت زمان آسیب فراوان دیده، ولی آقای هنینگ آنرا با کمال دقت مورد مطالعه قرار داده است. در آخر کتیبه که بهتر محفوظ مانده و هنینگ بنقل بخشی از آن در مقاله فوق الذکر پرداخته است، شاپور اول بذکر آتشگاههایی، که برای خود و اعضای خاندان سلطنتی عده‌ای از بزرگان دولت تأسیس کرده، می‌پردازد.

### صورت کتیبه‌های ساسانی

کتیبه اردشیر اول در نقش رستم، که به زبان نوشته شده است (پهلوی ساسانی و پهلوی اشکانی و یونانی) و حکایت میکند که دو تصویر نقش برجسته یکی پادشاه اردشیر و دیگر خداوند او هر مزد است. هر تسفلد، پایکولی، ج ۱، ص ۸۴ و مابعد. عکس این نقش پایین‌تر در فصل اول بیاید.

کتیبه شاپور اول در نقش رجب، که به زبان مذکور نوشته شده است و نشان میدهد، که نقش متعلق بشاپور پسر اردشیر است. هر تسفلد، پایکولی، ج ۱ ص ۸۶، ج ۲، تصویر ۲۰۹ عکس آن در فصل چهارم بیاید.

کتیبه شاپور اول در حاجی آباد، که بدوزبان پهلوی ساسانی و پهلوی اشکانی نوشته شده و حکایت تیرانداختن پادشاه است. متن این کتیبه در آخر کتاب بندهش چاپ وسترگارد<sup>۱</sup> انتشار یافته، همچنین عین کتیبه و آخرین ترجمه آن در کتاب پایکولی، ج ۱ ص ۸۷-۸۹ مسطور است.

کتیبه بنای شاپور اول در شهر شاپور بدوزبان پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی رک گیرشمن<sup>۲</sup>، مجله صنایع آسیایی<sup>۳</sup>، دوره دهم، ص ۱۲۹-۱۲۳ و همچنین مقاله اولاف هانزن<sup>۴</sup> در مجله انجمن شرقی آلمان، دوره ۱۹۳۸، ص ۴۴۱ و بعد.

کتیبه پهلوی ساسانی از شاپور اول در «کعبه زردشت» نقش رستم، برای

۱- Westergaard

۲- Ghirshman

۳- Revue des arts asiatiques

۴- Olaf Hansen

توضیح بیشتر رجوع شود به مقاله اشپرلینگک در مجله امریکایی زبان و ادبیات سامی، دوره ۵۳، شماره ۲، ص ۱۴۲ - ۱۲۶، و نیز مقاله دیگر همین نویسنده در مجله انجمن شرقی آلمان، دوره ۹۱، ص ۵۸۲-۶۲۵ و مقاله هنینگک در بولتن شرقی، دوره ۹، ص ۸۲۹-۸۲۳.

کتیبه پهلوی ساسانی از موبد کرتیر هر مزد در نقش رجب. صاحب کتیبه شرحی از پارسایی خود و خدماتی، که بکشور ایران در عهد شاپور اول و هر مزد اول و هرام اول و هرام دوم نموده، بیان کرده است. هر تسفلد، پایکولی، ج ۱، ص ۹۲-۸۹.

کتیبه دیگر از همین شخص در بالای نقش برجسته شاپور اول در نقش رستم کنده شده، ولی خیلی ضایع گردیده است. هر تسفلد، پایکولی، ص ۹۳-۹۲، مقایسه شود با تاریخ باستان، ص ۱۰۱-۱۰۰.

کتیبه نرسی در پایکولی، که بدوزبان پهلوی نوشته شده و شرح جنک این پادشاه با و هرام سوم است و تفصیل اطاعت بزرگان را نسبت بشاهنشاهی بیان میکند. هر تسفلد، پایکولی ج ۱، ص ۱۱۹-۹۴.

کتیبه پهلوی ساسانی، که در روی نقش و هرام اول در شاپور فارس کنده شده و حاکی از اسامی و القاب شاه نرسی و پدر و جد اوست. هر تسفلد، پایکولی، ج ۱، ص ۱۲۰ (مقایسه شود با ص ۱۷۳ همانجا). صورت نقش مزبور در فصل پنجم چاپ شده است.

کتیبه پهلوی ساسانی شاپور سوم، که در سمت چپ کتیبه فوق واقع شده و حاوی نام و القاب شاپور سوم و پدر و جد اوست. هر تسفلد، پایکولی، ج ۱، ص ۱۲۲ صورت نقش در فصل پنجم بیاید.

کتیبه پهلوی ساسانی تخت جمشید، که در سال دوم سلطنت شاپور دوم نقش شده است هر تسفلد، پایکولی، ج ۱، ص ۱۲۱.

کتیبه دیگر، که بخط پهلوی ساسانی در تخت جمشید است، با مر دو تن از

بزرگان کشور بنام شاپور دوم ساخته شده است. هرتسفلد، پایکولی، ج ۱، ص ۱۲۲. کتیبه‌های متعدد کوچکی، که در دربندفرمان امراء آنجا ساخته شده و تاریخ آنها قرون اخیر عهد ساسانیان است. فیبرگ، سالنامه انجمن علمی آذربایجان، یادکوبه ۱۹۲۹ (بازبان روسی).

کتیبه‌هایی، که در کنیسه جهودان شهر دورا نقش شده است. برای اطلاع بیشتر رجوع کتیبه به پالیارو، کتیبه‌های پهلوی کنیسه دورا (کاوشهای دورا، مرحله ششم، نشریات دانشگاه بیل ۱۹۳۶).

A. Pagliaro, The Pehlevi Dipinti in the Dura Synagogae (Excavation at Dura Europos, 6th Season, Yale University - Press 1936).

\*\*\*

پاپیروس‌های پهلوی: پاپیروس‌های پهلوی در مجموعه پاپیروس موزه‌های دولتی برلن، ناشر اولاف هانزن (از نشریات آکادمی پروس ۱۹۳۷).

Papyri Die mittelpersischen PaPyri der Papyrussammlung des Staatlichen Museen zn Berlin, herausg. von Olaf Hansen. خطوط مهرهای ساسانی اسامی والقباب عده کثیری را نشان میدهد و مشتمل بر عبارات مختصر و بی‌تغییر است.<sup>۱</sup>

\*\*\*

سکه‌های پهلوی ساسانی برای تاریخ این عهد بسیار مهم است. از آنجا که سلاطین ساسانی هر يك تاج مخصوصی داشته‌اند، میتوانیم از روی این سکه‌ها در

---

۱- هرن در مجله شرقی آلمان، ج ۴۴، ص ۶۶۰ و مابعد؛ مهرهای ساسانی Sigelsteine Sassanidische، ناشر هرن و اشتاین درف Steindorf، برلن ۱۸۹۱. هرتسفلد، پایکولی، ص ۸۴ و بعد. تاریخ صنایع، ج ۱، ص ۸۱۵ - ۷۸۴، ص ج ۲، ص ۵۶ - ۲۵۵.

حجاری‌بهایی، که دارای خط نیستند؛ پادشاهان را بشناسیم.

ظاهراً مسکوکات عهد ساسانی دو قسم بوده‌است، یکی طلا و دیگری نقره، ولی میان قیمت طلا و نقره نسبت ثابتی موجود نبوده‌است. مسکوکات طلا (دینار) بندرت بدست می‌افتد. پادشاهان نخستین این سلسله گویا سکه طلائی داشته‌اند، که از حیث وزن، بسا سکه امپراطوران روم در آن عصر، کسه اوری<sup>۱</sup> نام داشته، مساوی بوده‌است. بعلاوه فعلاً پولهای طلائی از آن عهد در دست است، که از حیث بزرگی باهم اختلاف دارند. درهم نقره را همیشه تقریباً بیک وزن ضرب می‌کرده‌اند و آن وزن هم مأخوذ از درهم‌های فنیقی است، که آخرین پادشاهان اشکانی بتقلید آن‌سکه زده‌اند سنگینی این درهمها بین ۳/۶۵ و ۳/۹۴ گرام است. بطور کلی قیمت درهم ساسانی معادل ۰/۷۹ فرانک طلا بوده‌است. این دراهم برخلاف درهم‌های اشکانی پهن و نازک است. ستیر (ستاتر) ارزش چهار درهم داشته است. سکه‌های کوچک نقره هم ضرب می‌کرده‌اند از اینقرار: دیوبول<sup>۲</sup> (معادل نیم درهم) و اوبول یا دانگک (معادل یک ششم درهم) و «همیوبول» (معادل یک دوازدهم درهم). مقداری سکه مخلوط مس و قلع و سرب از عهد اردشیر اول و شاپور دوم باقی است. انواع سکه‌های مس، که قیمت مختلف داشته و گویا اساس آنها مأخذ نقره بوده، در دست است. کوچکترین پولی، که اسم آن بما رسیده، پشیز است. امراء و فرمانروایان شرق، ملقب به کوشان شاه، سکه‌هایی بتقلید مسکوکات شاهنشاهی ضرب کرده و صورت و نام و لقب خود را بر آن نگاشته‌اند.

در یک طرف درهم‌های ساسانی تمثال شاهنشاه و در طرف دیگر نقش آتشدان دیده میشود. بخط پهلوی نام و لقب شاهنشاه را در یک طرف نگاشته‌اند و غالباً در طرف دیگر هم باز اسم شاهنشاه تکرار میشود. گذشته ازین هر سکه دارای علامت و نشانی خاص است، که گاهی از حروف و گاهی از نقوش ترکیب گردیده

۱- Aurei

۲- diobole

است، گاهی هم سال سلطنت پادشاه را در آن قید کرده‌اند.<sup>۱</sup>

\*\*\*

منابع دین‌رسمی کشور ساسانی کتب مقدسه بوده است بزبان اوستایی، که مجموع آنرا اوستای ساسانی گویند و بیست و یک نسک بوده است. دیگر زند، که ترجمه متون اوستایی است با تفسیر و شرح بزبان پهلوی ساسانی<sup>۲</sup>. اوستای کنونی قسمت کوچکی از اوستای عهد ساسانی است<sup>۳</sup>. اما از ۲۱ نسک اوستا خلاصه در

۱- کتب جدید راجع بمسکوکات ساسانی بقرار ذیل است:

فردنجسی، مسکوکات ساسانی، بمبئی، ۱۹۲۴. D.I. paruch, Sasanian Coins. Furdonice واسمر، مسکوکات ساسانی در موزه ارمیتاژ، مجله مسکوکات، ۱۹۲۸، ص ۲۴۹ ببعده.

R. Vasmer, Sasanian Goins in the Ermitage, Numismatic - Chronicle, 1928.

مقاله ووندتستل Vundzettel بزبان روسی در کارهای دانشکده شرقی دانشگاه آسیای مرکزی تاشکند، ۱۹۲۷،

هرتسفلد، مسکوکات کوشان و ساسانی Kushano-Sasanian Coins (یادداشت‌های باستان‌شناسی هند Mem. of the Archeol. Survey of India، شماره ۳۸، سال ۱۹۳۰). مقایسه شود پایکولای، ص ۳۵ ببعده.

جی، الن I. Allan و نورر C. Trever در تاریخ صنایع ایران پوپ I.، ص ۸۳۰ - ۸۱۶ و IV، ص ۲۵۴-۲۵۱.

راجع باصطلاحات پهلوی رک فرهنگ پهلوی The Fashang i pahlavik، چاپ یونگر Junker، هایدلبرگ ۱۹۱۲. فصل ۳۰.

شایست نی شایست (چاپ تاواادیا، هامبورگ ۱۹۳۰، ص ۱۶ - ۱۴).

۲- در باب زند، رک شدر: مطالعات ایرانی، ص ۷۶ ببعده و کریستنسن کیانیان، ص ۳۷ و ماچد.

۳- رک فصل سوم کتاب حاضر.

جلد هشتم و نهم دینکرد، که کتابی است بزبان پهلوی، محفوظ است و از روی آن خلاصه مطالب بسیار مهم برای تاریخ تمدن ساسانیان بدست می آید. در این کتاب مکرر از دینکرد سخن خواهم راند<sup>۱</sup>. در این جا اسامی چند تن از مفسرین و شارحینی را، که در کتاب زند و سایر کتب دینی نام برده اند، بدهاشت میکنیم: ابرگ<sup>۲</sup>، ماه گشنسپ<sup>۳</sup>، گو گشنسپ، کی آذر بوزیسذ<sup>۴</sup>، سوشیانس<sup>۵</sup>، روشن<sup>۶</sup>، آذر هرمزد، آذرفر نیع نرسه<sup>۷</sup> میدو گماه<sup>۸</sup>، فرخ، افروغ<sup>۹</sup>، آزادمرد. ظاهراً اکثر این مفسرین در اواخر عهد ساسانیان میزیسته اند.

نقریباً همه کتب زردشتی، که دینی محض است و بزبان پهلوی باقی مانده است، در قرون بعد از انقراض ساسانیان تألیف و تصنیف یافته است. مخصوصاً در قرن نهم میلادی ( سوم هجری ) علماء دین زردشتی فعالیت فوق العاده در تحریر کتب بخرج داده اند. داذستان می نو گگ خرد که آنرا میتوان «تعالیم عقل آسمانی» یا «روح العقل» ترجمه کرد، گویا زمان تألیفش در اواخر عهد ساسانیان بوده است، ولی صورت فعلی آن متعلق بدوره بعد از این سلسله است<sup>۱۰</sup> اما کتاب اردای و براز

۱- آنچه از کتاب هشتم و نهم دینکرد آورده ایم، نقل از ترجمه انگلیسی وست است، مگر در مواردی، که این ترجمه را ناقص دانسته ایم. در این موارد به متن پهلوی چاپ سجانا استناد کرده ایم. در این چاپ کتاب هشتم و نهم دینکرد مجلدات ۱۹-۱۵ را تشکیل میدهند.

۲- Abharagh

۳- Mahgushnasp

۴- Kay-Adhur-bozedh

۵- Soshyans

۶- Roshn

۷- Adhur-Farnbagh-Nersch

۸- Modhoghmah

۹- Afrogh

۱۰- «اندر آس» متن پهلوی آنرا بصورت فاکسیمیله منتشر کرده است :

'The Book of the Mainyo-i-Khrad. Kiel. 1882. در بعد در جلد پنجم مجموعه  
Bibliothecae Universitatis Ha-منون اوستایی و پهلوی کتابخانه دانشگاه کپنهاک  
fniensis Codicet Avestici et Pahlavici در سال ۱۹۳۵ بطبع رسیده است.  
در بعضی هم چندین بار بچاپ رسیده و وست آنرا بد انگلیسی ترجمه کرده است.



( اردای ویرازنامگگ )، آنچه مسلم است، مضمون و مطالبش از دوره ساسانیان است. بعضی از تألیفاتی، که از روی مندرجات اوستای ساسانی وزند گرفته شده است، برای تاریخ تمدن ساسانی اهمیت فوق العاده دارد. مهمترین آنها دینکرد است<sup>۱</sup>، که سابقاً ذکر شد. دیگر بندهشن، که خلاصه قسمتی است از اوستای ساسانی وزند، که مربوط بتکوین جهان و تخصص و اساطیر و طبیعیات و غیره است<sup>۲</sup>.

۱- لفظ «ویراز» را سابقاً «ویراف» میخواندند. هوشنگ و هوگ، ارداویراف نامه: لندن و بمبئی ۱۸۷۲ (متن و ترجمه انگلیسی). Hoshang Haug, The Bock of Arda-Viraf: ترجمه فرانسه از «بارتلمی» Bartholmy, پاریس ۱۸۸۷. Arta Viraf-Namak ou Livre d'Arda Viraf.

دو نسخه قدیم از متن «اردای ویرازنامگگ» در کتابخانه دانشگاه کپنهاک موجود است، که چاپ عکسی آن در جلد ۲۹۱ مجموعه متون اوستایی و پهلوی این کتابخانه در سالهای ۳۲ - ۱۹۳۱ منتشر گردیده است.

۲- دینکرد، طبع پشوتن سنجانا، ج ۱۹-۱، بمبئی ۱۹۲۸-۱۸۷۴ (متن و ترجمه انگلیسی)، ایضاً طبع مادان، ج ۲۹۱، بمبئی ۱۹۱۱ (متن تنها)؛ چاپ عکسی چندقطعه از نسخه «K43» در جلد ۵۰۶ مجموعه متون اوستایی و پهلوی کتابخانه دانشگاه کپنهاک انتشار یافته است.

۳- از «بندهش» دونگارش موجود است، که بر حسب مکان استنساخ آنها، یکی را «بندهشن هندی» و دیگری را «بندهشن ایرانی» خوانند. نسخه هندی، که ماخص است، بسوسیله وسترگارد با چاپ عکسی در سال ۱۸۵۱ در کپنهاک منتشر شده است . . liber pehIvicus Bundesh. در این اواخر نیز در جلد اول مجموعه متون اوستایی و پهلوی کپنهاک نشر شده است. همچنین در سال ۱۸۶۸ در شهر لپزیگ با ترجمه آلمانی توسط یوستنی منتشر گردید. وست نیز آنرا به انگلیسی ترجمه و در مجموعه متون پهلوی خود جای داده است: اما «بندهشن ایرانی» را انکلسار! در بمبئی در سال ۱۹۰۸ چاپ نکس کرده است. مؤلف اصلی بندهشن از کتب عربی الفاظاتی نموده است، که کریستنن، کیانیان. ص ۴۴ و ما بعد.

اوستاوزند منابع حقوقی عهد ساسانیان بود. قسمتی از يك كتاب حقوقی عهد ، که ماذیگان‌ی هزار دادستان ( گزارش هزارفتوای قضایی) نام دارد، موجود است. این نسخه منحصر بفرد ، که مؤلفش فرخ مرد نامی است، مشتمل بر ۷۵ ورق است و امروز در « کتابخانه مانکچی لیمچی هوشنگ هاتاریا»<sup>۱</sup> است. ۵۵ ورق آنرا با يك مقدمه مودی<sup>۲</sup> طبع<sup>۳</sup> کرده و ۲۰ ورق دیگر را نیز انکلساریا بصورت چاپ، عکسی (فاکسیمیله) در سال ۱۹۱۳ منتشر کرده است. بارتلمه و پالیار و قطعاتی از این کتاب را، که بسبب فقدان مواد لازمه و طبیعت مطالب بسیار مشکل است، بآلمانی و ایتالیائی ترجمه و با اصل آن و توضیحات زبان‌شناسی و قضایی چاپ کرده‌اند.<sup>۴</sup> در این ماذیگان، اسامی چند تن از قضات دوره ساسانی با نظر قضایی و فتوای هر يك قید شده است از اینقرار:

وهرام، داذ فرخ، سیاوش، پسانویه‌ی آزاد مردان<sup>۵</sup>، پسانویه‌ی برز آذر فر نبغان، ویه پناه، که شاغل مقام عالی مگوگان اندرزبند<sup>۶</sup> بود<sup>۷</sup>، خودای بود<sup>۸</sup> دبیر، وای باوار<sup>۹</sup>

۱- Manockli Limli Hoshang Hataria Library

۲- Modi

۳- « ماذیگان‌ی هزار دادستان »، چاپ عکسی، بمبئی ۱۹۰۱ .

۴- بارتلمه، دادستان ؛ حقوق ساسانی ؛ زن (دک فهرست اختصارات) هم‌چنین دک به کتاب حاضر فصل ششم و هفتم و مقالات پالیار و در باب همین موضوع در مجله مطالعات شرقی رم

A. Pagliaro . L'anticares nel diritto sasanidico, Riv. d. studi Orientali, XV.

P. 275 sqq، چاپ متن کامل دادستان و ترجمه انگلیسی آن توسط بلسار، بمبئی ۱۹۳۷ .

S. J. Balsara. The Laws of the Ancient Persians.

۵- Pueanveh Azadkmsrdaan

۶- Maghughan andarzbsd

۷- « مغان اندرزبند »، دک به فصل دوم کتاب حاضر .

۸- Khvadhaybh

۹- Vayayavar

راذهرمز، وهرام شاذ، یوانیم<sup>۱</sup>، ویه هر مزد<sup>۲</sup>، ژاماسپ ماهان داد. و غیره .  
 دستوران<sup>۳</sup> گویا اسم کتابی قضایی بوده، که یک مرتبه در این تألیف ذکر آن  
 رفته است. یک مجموعه قضایی از عهد ساسانیان، که در آغاز بزبان پهلوی بوده  
 و اکثر منابع با مادبگان هزار دادستان یکی است، فعلا بزبان سریانی موجود است.  
 این نسخه در قرن هشتم میلادی بوسیله رئیس نصارای ایران عیشوبخت تألیف یا  
 ترجمه شده است. اما مترجم عیسوی مزبور قواعد حقوقی ایران را تغییر داده است،  
 تا با اوضاع و احوال همکیشان او مناسب تر باشد<sup>۴</sup>.

در قرن اخیر سلطنت ساسانیان، مقدار زیادی کتب اخلاقی نظری و عملی  
 بنام اندرز و پندنامگک نوشته شده، که قواعد اخلاقی و کلمات حکیمانه را بزرگان  
 تاریخی را افسانه‌ای سابق نسبت داده‌اند. از این نوع کتب رساله‌هایی فعلا باقی  
 است که تألیف آن بعد از انقراض ساسانیان بوده، مثلا اندرز اوشنردانا، که از  
 اشخاص افسانه‌ای قدیم است، و اندرز خسرو کواذان (خسرو پسر قباد) و اندر آذربند  
 مهر سپندان، که بزرگگ موبدان عصر شاپور دوم بوده است، و پندنامه زردشت پسر  
 آذربند اندرزی نیز از وزرگمهر (بزرگمهر) باقی است. وزرگمهر بنا بروایت  
 نویسندگان ایران و عرب وزیر دانای خسرو اول بوده و قصه‌هایی، که باین شخص  
 افسانه‌ای نسبت داده‌اند و گویا بتقلید افسانه باستانی اخیقر<sup>۵</sup> نوشته شده، در قرون  
 وسطی اسلامی محل توجه عام بوده است. با احتمال قوی این شخص مشهور

۱- Yuvanyim

۲- Veh Hormizd

۳- Dssivaran

۴- این کتاب را زاخو با ترجمه آلمانی آن بطبع رسانده است. زاخو، کتب حقوقی

سریانی Syrische Rechtsbucher، ج ۳، برلن ۱۹۱۴. با بارتلمه، زن در حقوق

ساسانی، ص ۵.

۵- Ahiqar

و مرموز، که نام او را ملحق بقصه ورود شطرنج بایران کرده‌اند<sup>۱</sup>، همان برزویه طبیب است<sup>۲</sup>، که در فصل هشتم از او سخن خواهیم رانند. ظاهراً اندرز وزرگمهر در قرن نهم میلادی (دوم هجری) تألیف شده است، ولی نصایحی که از زبان بزرگمهر نقل کرده، قسمتی مأخوذ از مقدمه کلیله و دمنه است، که برزویه آنرا از کتاب پنجاهتتره<sup>۳</sup> سانسکریت ترجمه نموده، و قسمتی اقتباس از اندرز های قدیمتر است<sup>۴</sup>.

شرح‌های دلپسند از خوشگذرانی و تفریح طبقات عالیه عهد ساسانیان در رساله پهلوی موسوم به خسروی کواذان و ریندگی (خسروپسر قباد و یک غلام) دیده میشود. در این باب رجوع نمایید بفصل نهم این کتاب.

قصه‌های تاریخی مختصر را در آن عهد خیلی می‌پسندیده‌اند. متن بعضی از این‌رمان‌ها، که از تاریخ ساسانیان حکایت می‌کند و در آخرین قرن سلطنت این دودمان تألیف یافته، موجود است، ولی نگارش آن از قرون بعد از انقراض ساسانی

۱- مازیگان‌ی چترنگک، پایین را به بینید. این حکایت را فردوسی و ثعالبی و دیگران نیز آورده‌اند.

۲- کریستنسن، بزرگمهر، ج ۸، ص ۸۱ و مابعد.

### ۳- Pancatautra

۴- متن پهلوی اندرزها را جاماسپ اسانا (متون پهلوی، ج ۲؛ بمبئی ۱۹۱۳) بطبع رسانده است؛ پندنامه‌های و زرگمهر، اندرزی آذربند مهر سپندان و اندرزی خسروی کواذان را بیشترن سنجانا در گنج شایگان (بمبئی ۱۸۸۵) طبع کرده است، پندنامه‌های زردشت را فریمان Freiman منتشر کرده است (مجله شرقی وین، ج ۲۰، سال ۱۹۰۶). اندرز او شردانا را دهبورد بمبئی بسال ۱۹۳۰ چاپ کرد. در باب ارتباط متون سنجانا با متن های چاپ جاماسپ اسانا در فریمان مجله شرقی وین، مدخل و کریستنسن، *Acta Orie nalia*، ج ۱۸، ص ۸۱، یادداشت ۳.

۵- متن پهلوی شاه خسرو و ریندکوی، ترجمه و طبع اونوالا، پاریس ۱۹۲۱.

است ، مانند کارنامگی اردشیری پساپکان و مازبگانی چترنگک ( قصه سازی شطرنج )<sup>۱</sup>.

شرح های مختصری راجع به بنای شهرهای ایران در کتاب شهرستانهای ایران شهر هست<sup>۲</sup>.

در خصوص ادبیات مانویان رجوع شود بفصل چهارم این کتاب.

## ۲- روایات ساسانی که در ادبیات عرب و ایران باقی است

چنانکه در زمان هخامنشیان مرسوم بود ، دربار ساسانیان نیز سالنامه های رسمی داشت<sup>۳</sup>. تصور می رود که مؤلف یا مؤلفان خودای نامگک از مندرجات این سالنامه ها استفاده کرده اند. خودای نامگک در آخر عهد ساسانیان و شاید در زمان یزدگرد سوم تدوین شده است<sup>۴</sup>. نلدکه ثابت کرده است<sup>۵</sup>، که این تاریخ پهلوی مأخذ

۱- کارنامگک چندین بار در بمبئی بطبع رسیده است. ترجمه آلمانی آنرا نلدکه در

مطالعات در باب السنه هندوژرمنی Beiträge zur Kunde der Indogermanischen Sprachen ج ۴، جای داده است. مازبگان چترنگک در متون پهلوی جاماسب اسانا چاپ شده است و همین متن با ترجمه انگلیسی آن در گنج شایگان پشتون سنجانامندرج است. مقایسه شود با کریستنسن، شاهان، فصل ۲.

۲- مار کواردت، فهرست کرسیهای ایالات ایران شهر A Catalogue of the provincial Capitals of Eranshahr. (Anal octaor ۱۹۳۱م. چاپ مسینا، روم ۱۹۳۱م.)  
 3) Oriëntaische Literaturzeitung مقایسه شود با ناوادیا در مجله ادبیات شرقی Orientalische Literaturzeitung ۱۹۲۶، ص ۸۸۳ و ۸۸۴ بعد.

۳- انگائیش، کتاب ۲، بند ۲۷ و کتاب ۴، بند ۳۰-۲۷؛ تئوفیلاکتوس، کتاب ۳، بند ۱۸.

۴- مطالب آینده را با اضافات و تغییراتی چند از کتاب خود موسوم به سلطنت کواذ اول نقل کرده ام.

۵- نلدکه طبری، مدخل، ص XIV و مابعد، و فقه اللغة، II، ص ۱۴۱ و مابعد.

عمده تواریخ عربی و فارسی است، که از سرگذشت ایران قبل از اسلام سخن می‌راند. عنوان این کتاب را، که پهلوی است، به عربی سیرملوک العجم یا سیرالملوک نوشته‌اند و در فارسی آن را به شاهنامه ترجمه کرده‌اند. از جمله ترجمه‌های عربی کتاب خودای نامگ یکی آن است که ابن المقفع نموده است. ابن المقفع از ایرانیان زردشتی است که بدین اسلام در آمد و در حدود سال ۷۶۰ میلادی بدرود زندگی گفت، از جمله نویسندگان بسیار فعال و متبحر است، کتب دیگر هم از زبان پهلوی به عربی نقل کرده است. متأسفانه هم اصل خودای نامگ پهلوی هم ترجمه ابن المقفع از دست رفته. همچنین ترجمه‌ها و اقتباس‌های دیگر، که بوسیله نویسندگان بعد از ابن المقفع از این کتاب شده است و حمزه اصفهانی بوجود آنها اشاره میکند، بکلی مفقود الاثر است ( کتاب حمزه در سال ۹۶۱ میلادی تألیف شده است ) .

باعتماد نلد که سیرالملوک ابن المقفع نخستین ترجمه مستقیم خودای نامگ بوده و باقی مترجمینی، که حمزه ذکر میکند، از او اخذ مطلب کرده‌اند و مأخذ روایت فردوسی در شاهنامه، که حکایت پادشاهان و پهلوانان باستانی است، ترجمه دیگری است، که مستقلاً بزبان فارسی بوده و ارتباطی با کتاب ابن المقفع نداشته است. اما بعد از آنکه دانشمند روسی بارون روزن این مطلب را مجدداً در رساله روسی خود موسوم به ترجمه‌های عربی خودای نامگ ( ۱۸۹۵ ) مورد بحث قرار داد، نظر نلد که محل تردید قرار گرفت. تحقیقات دقیقه روزن را می‌توان بطریق ذیل خلاصه کرد: منابعی که حمزه اصفهانی و سایر مورخان عرب در ردیف کتاب ابن المقفع قلمداد کرده‌اند، اگرچه احتمالاً همه آنها بعد از ابن المقفع نوشته شده است، اما لازم نیست که عموماً قطعاً مندرجات خود را از کتاب او گرفته باشند. فقط بعضی از مؤلفان مذکور تا اندازه از ترجمه او استفاده کرده‌اند. در میان منابع مزبور کتبی هم وجود داشته، که مستقیماً از اصل پهلوی نقل شده باشد. و با اینکه آوازه ابن المقفع رفته رفته نام سایر مترجمان را تحت الشعاع قرار داده است، هیچ

دلیلی نداریم، که در زمان حمزه اصفهانی ترجمه او را بر سایر کتب مزبور ترجیح داده باشند. منابعی که حمزه اصفهانی در دست داشته، بنا بر تشخیص خود او سه نوع منقسم تواند شد: ۱- مترجمان یعنی ابن المقفع و محمد بن الجهم البرمکی و زادویه بن شاهویه الاصفهانی، که متن خودای نامگ را تا اندازه از روی صحت نقل کرده بودند؛ ولی در ترجمه آنها حذف و اختصار و اجرای سلیقه شخصی راه داشته است. ۲- مترجمانی، که مؤلف و خوشه‌چین بوده‌اند، مانند محمد بن مطیار الاصفهانی و هشام بن قاسم الاصفهانی و قایع تاریخی و افسانه‌ای را از کتب دیگر پهلوی نیز اقتباس و در کتابهای خود وارد نموده‌اند. ۳- مصنفان مانند موسی بن عیسی الکسروی و بهرام بن مردانشاه موبد ترجمه‌های مختلف خودای نامگ را بایکدیگر مقایسه و بعضی نکات را از سایر کتب گرفته و قصه‌هایی نیز برای توفیق دادن منابع و رفع تضاد مآخذ خود اختراع کرده‌اند و مقصود آنها از این تدابیر آن بوده، که حتی الامکان صورت اصلی متن قدیم را بانتظام آورند و خوب میتوان حدس زد که نتیجه آن چیست. بنا بر قول حمزه یکی از این مصنفان، که موبد بهرام نام داشته، بیش از ۲۰ نسخه عربی خودای نامگ را محل آزمایش قرار داده است و دیگری بنام الکسروی<sup>۱</sup>، که روزن نمونه چند از انتقادات عجیب تاریخی او ذکر کرده، بعد از تفحص بسیار حتی دو متن را از ترجمه‌های خودای نامگ موافق و مطابق بایکدیگر نیافته است.<sup>۲</sup> بیرونی و بلعمی و دیگر مورخان نام چند تن دیگر از مترجمان

۱ - بنا بر عبارتی که در تاریخ حمزه (طبع گوتوالد Gottwald، ص ۲۱، ترجمه ص ۱۴) هست، الکسروی دو نسخه از سیر الملوك در دست داشته است، یکی بزرگ و یکی کوچک، که از لحاظ کروئولوژی باهم تفاوت داشته‌اند.

۲ - در باب خودای نامگ مقایسه شود با مقدمه محمد نظام الدین بر جوامع الحکایات عوفی (لندن ۱۹۴۹، سلسله اوقاف گیپ)، ص ۸۵ و بعد همچنین گابریلی در باب ابن المقفع F. Gabrieli'

L. opera di Idn al-Muqaffa, Rivista degli Studi Orientali, XIII (1932) ص ۲۰۸ و ما بعد.

و مؤلفان سلف را، که در ترجمه و اقتباس از خودای نامگ رنج برده اند، ذکر میکنند. از جمله انتقادات روزن بحثی است، که در باب مقدمهٔ نسخهٔ جدید شاهنامه فردوسی کرده است. معروف است که مأخذ عمدهٔ فردوسی در نظم شاهنامه ترجمه منشور خودای نامگ پهلوی بوده و این ترجمه ارتباطی بانسخ عربی سیرالملوک نداشته است. این نظر را فضلا از مطالعه مقدمهٔ شاهنامهٔ مزبور یافته اند. روزن باقید احتیاط چنین گوید، که مأخذ عمده شاهنامه فردوسی کتابی فارسی است مأخوذ از همان منابع عربی، که سایر مورخان، که فعلا آثارشان در دست است، آن منابع را بکار برده اند.

چنانکه نلد که در شروعی، که بر ترجمه تاریخ طبری قسمت ساسانیان نوشته، مکرر اثبات کرده است، در کتاب خودای نامگ بیشتر قضاوتهایی، که نسبت بخصال و اعمال پادشاهان ساسانی شده، بنا بر سلیقه و میل طبقهٔ عالیه نجبا و روحانیون زردشتی است.

متأسفانه مورخان عرب و ایرانی، که کتابشان در دست ما است، جز در بعضی موارد مأخذ مستقیم خود را ذکر نمی کنند، ازین جهت ما نمی توانیم بگوئیم کتاب هر یک از آنها مأخوذ از کدام ترجمه یا تألیف قدیم است.

تصور میرود پس از مرگ یزدگرد سوم، علماء زردشتی ملحقاتی، که حاکی از وقایع ایام اخیر سلسله ساسانیان است، بر اصل خودای نامگ پهلوی افزوده اند. در هر حال خودای نامگ اصلی تا مرگ خسرو پرویز بیشتر نیامده، ولی آثار مورخان عرب و ایرانی مشتمل بر روایات ایرانی است، که از مرگ خسرو پرویز تا انجام کار یزدگرد را حکایت می کند، با این تفاوت، که در روایات اخیر اختلاف قول بسیار است و همین تباین روایت حاکی از آن است، که منبع واحدی نداشته اند. حال بوصف کتاب پهلوی دیگر پردازیم، که آن نیز مشتمل بر تاریخ



ساسانیان بوده و بقلم ابن المقفع ترجمه شده است. این کتاب آیین نامگ<sup>۱</sup> نام داشت. مسعودی گوید:<sup>۲</sup>

« این کتاب مرکب از چند ۵-۷ هزار صفحه بود و نسخه کاهل آن جز در نزد موبدان و سایر اشخاص صاحب قدرت بدست نمی آمد ». آیین نامگ خصوصیات تشکیلات دولت و جامعه ایران را قبل از عهد ساسانیان و در عصر شاهنشاهی این سلسله دربرداشته و قواعد فن جهاننداری را ذکر میکرده است . نام این کتاب در تاریخ ثعالبی<sup>۳</sup> آمده و همچنین در عبون الاخبار ابن قتیبه<sup>۴</sup> مکرر ذکر شده است. آثار مندرجات آنرا در نامه تنسرو کتاب حمزه<sup>۵</sup> و جوامع الحکایات عوفی<sup>۶</sup> یافته اند. آیین نامگ با آیین نامگها ( بنا بر تعدد آن ) اطلاعاتی راجع به ورزش های پسندیده مثل تیراندازی و گوی بازی و شرح چگونگی نظیر و تفأل،

۱- مقایسه کنید با آیینگ ayanagh. تلفظ قدیمی تر آذوینگک adhsnagn ،  
 درک نیبرگک. رساله پهلوی Hilfsbuch des pchlevi ، ج ۲ ، ص ۴ ، آندراس و بار،  
 بقاریای یک ترجمه پهلوی Bruchstucke einer Pchlevi Uebersetzung .  
 der Psalmen Andreas-Barr ، گزارش آکادمی پروس ، ۱۹۳۳ : ص ۱۱۷ .

۲- التنبیه . جغرافیون ، ج ۸ ص ۱۰۴ ؛ ترجمه کارا دوو ، ص ۱۴۹ .

۳- چاپ زتنبرگک ، ص ۱۴ .

۴- نریمان ، نفوذ ایرانیان در ادبیات اسلامی ، ج ۱ ، بمبئی ۱۹۱۸ ( ضمیمه

۷ ) . ص ۱۶۴ ، ۱۶۷ Iranian Influences on Meslem Literature .  
 Narimau ؛ اینومستراتزف ، مطالعات ساسانی . ص ۴۱ و بعد (رساله راجع به جنگک) .

۵- مار کوارت ، ایرانشهر ، ص ۴۷ ، یادداشت ۱ ؛ هرتسفلد ، پایکولی ، ص ۴۶ .

۶- دیباچه محمد نظام الدین بر جوامع الحکایات عوفی ، ص ۵۵ و بعد .

که از ملاحظه پرش مرغان استنباط میشود و امثال آن، در برداشته است.<sup>۱</sup> گاهنامگک یا فهرست رجال ساسانی، که در آن نام و منصب همه بزرگان ایرانی بترتیب مقامی، کسه داشته‌اند، ثبت بوده<sup>۲</sup>، جزوهای از آیین نامگک بشمار میآمده است. ظاهر مطالبی، که یعقوبی<sup>۳</sup> و مسعودی<sup>۴</sup> و جاحظ در کتاب التاج<sup>۵</sup> در باب طبقات و درجات دربار ساسانی نقل کرده‌اند، مأخوذ از هناهنگک‌های قدیم است. یکی از مهمترین اسنادی، که راجع بتشکیلات عهد ساسانی در دست ما مانده است «نامه تنسر پادشاه طبرستان» است. تنسر شخصی تاریخی بوده. اوست که آیین زردشتی را در زمان اردشیر اول تجدید کرد<sup>۶</sup>. متن این نامه را نخست دارمستر در مجله آسیایی<sup>۷</sup> (سال ۱۸۹۴)، جلد اول، صفحه ۲۰۰ و ما بعد با ترجمه در صفحه ۵۰۲ و ما بعد) طبع کرد و اخیرا هم آقای مجتبی مینوی آن را در طهران بسال ۱۹۳۳ تجدید چاپ نموده. دارمستر دو نسخه از نامه تنسر را در دست داشته، ولی

۱- روزن. اطلاعات گوناگون راجع باسیا مستخرجه از مجله آکادمی امپراطوری علوم سن پترزبورغ، ج ۱۳، ص ۷۷۷ - ۷۵۵. Melanges asiatiques tires de l' Acad. Imp. des Sciences de St. Petersburg. V. Rosen, du Bull.  
الفهرست، ص ۳۱۵، اینوستراتزف، مطالعات ساسانی، ص ۱۲؛ ترجمه انگلیسی در کتاب نریمان، نفوذ ایرانیان الخ. ص ۲۹؛ گابریلی Gabrieli، مجله مطالعات شرقی ایتالیا، ج ۱۳، ص ۲۱۳ و ما بعد.

۲- مسعودی، التنبیه، ص ۱۰۴؛ ترجمه کارادوو، ص ۱۴۹.

۳- چاپ هوتسما Houtsma، ج ۱، ص ۲۰۲.

۴- مروج، ۲، ص ۱۵۳، التنبیه، ص ۱۰۳؛ ترجمه کارادوو، ص ۱۴۷ و بعد.

۵- چاپ قاهره، ص ۲۲ و بعد. راجع باین کتاب جاحظ در مقاله گابریلی

در مجله مطالعات شرقی ایتالیا، ج ۱۱، ص ۲۹۲ و بعد.

۶- در پایین تر، فصل سوم.

نسخه مینوی از آنها پنجاه سال قدیمتر و در بعضی موارد کاملتر بوده است. این نامه، که در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار مندرج است، ترجمه فارسی است از نسخه عربی، که ابن المقفع از اصل پهلوی ترجمه کرده بود و اکنون هم اصل و هم ترجمه عربی مفقوداً اثر است.

یکی از قطعات نسخه عربی ابن المقفع را مسعودی<sup>۱</sup> و قطعه دیگر را بیرونی<sup>۲</sup> نقل کرده‌اند و در کتاب فارسنامه<sup>۳</sup> نیز پاره‌ای از این نامه منقول است، که بمنزله ذیل مندرجات تاریخ ابن اسفندیار بشمار می‌آید. نامه تنسر حاوی مطالب تاریخی و سیاسی و اخلاقی است و بصورت مکاتبه، که مابین هیربد بزرگ تنسر و پادشاه طبرستان شده است، هم آن پادشاه را، که در اطاعت نمودن از اردشیر مردد و از اوضاع سلطنت جدید بی اطلاع بوده، باطاعت خوانده و هم مردم زمان را در مباحث مذکور تعلیم داده است. در واقع از جنس اندرزهایی است، که در عهد خسروان می‌نگاشته‌اند و تاریخ نگارش این نامه هم زمان خسرو اول است نه عصر اردشیر بابکان.

در نامه تنسر آمده است، که اردشیر مجازات از دین برگشتگان را تخفیف داد. «چه در روزگار پیشین هر که از دین برگشتی حالا عاجلاً قتل و سیاست فرمودندی شهنشاه فرمود، که چنین کس را بحبس بازدارند و علماً بمدت یکسال بهر وقت او را خوانند و نصیحت کنند و ادله و براهین بر او عرض دارند و شبهه را زایل کنند، اگر بتوبه و انابت و استغفار باز آید، خلاص دهند و اگر اصرار و استکبار او را بر استبدار دارد بعد از آن قتل فرمایند». اما در حقیقت سختگیر بهایی، که نسبت بمرتدان مرسوم شد، ممکن نیست قبل از آنکه اردشیر دین زردشتی را آیین رسمی دولتی کرد، معمول بوده باشد. بالعکس تخفیف‌هایی که ذکر می‌کند، مربوط بزمان‌های بعد بوده، که انصاف و انسانیت جلوه بیشتری یافته و برای آنکه این تغییر نظر دیانتی را بنیان مینی بدهند،

۱- التنبیه، ص ۹۷؛ ترجمه کارادوو، ص ۱۴۲.

۲- کتاب‌الهند، چاپ زاخو، ص ۵۳؛ ترجمه از هم او، ص ۱۰۹.

۳- کریستنسن، ابرسام و تنسو، AO: ج ۱۰، ص ۵۵-۵۰.

آنها منتسب باردشیر مؤسس سلسله ساسانی می‌گردد، و همین نکته در باب تخفیف مجازات‌های مربوط بگناهانی، که نسبت بشاه (دولت) و نسبت بمردمان دیگر مرتکب شده‌اند و در نامه تنسر درج است، صدق می‌کند. از میان پادشاهان این سلسله نسبت خسرو اول در باب وسعت مشرب و مسامحه در عقاید دینی و رعایت انصاف و حقوق انسانیت شهرتی بسزا دارد.

حال نکته دیگر را، که مسئله جانشینی پادشاه است، محل دقت قرار دهیم، که در نسخه‌دار مستتر (صفحه ۲۲۷ و ۲۲۸ و مابعد ۵۳۳ و ۵۴۳ و مابعد) مندرج است. بنا بر مندرجات این نامه اردشیر در اختیار جانشین خود میلی نداشت، زیرا که می‌ترسید قصد هلاک او کند، از این سبب انتخاب جانشین را به ترتیب ذیل قرارداد: پادشاه در نامه‌های سر به مهر جز اندرزها و پندهایی بموبد بزرگ و فرمانده کل لشکر و دبیر بزرگ چیزی ننوشت و مقرر کرد، که پس از مرگ او اشخاص مذکور جانشین وی را از میان شاهزادگان خاندان شاهی اختیار کنند. اگر میان این بزرگان اختلافی واقع شود رای مؤبد بزرگ قاطع خواهد بود: «اما اردشیر این معنی سنت نکرد که بعد او کسی را، ولی عهد نکنند و ختم نفرمود الا آنست که آگاهی داد از آنکه چنین باید» و گفت: «تواند بود که روز گاری آید متفاوت رأی ما و صلاح روی دیگر دارد». تردیدی، که مادر این روایت داریم، مبتنی بر چند اصل است، یکی آنکه وضع چنین قاعده بهیچوجه شایسته یک پادشاه سیاسی صاحب تدبیری چون اردشیر نیست، دیگر آنکه بنا بر قول طبری، که تابع اسناد رسمی عهد ساسانیان است، اردشیر و شاپور اول و شاپور دوم جانشینان خود را شخصاً معین کرده‌اند. اما در زمانی، که فاصله عهد اردشیر دوم و کواذ اول است، غالباً انتخاب پادشاه بزرگان بوده است. بنا بر این ترتیبی که تنسر ذکر کرده، در این دوره متداول بوده است. بعلاوه این نکته که تنسر گوید اردشیر فرمود قانون من قطعی نیست دیگران می‌توانند به مقتضای احوال آنها تبدیل کنند، حکایت می‌کند که نامه تنسر در زمانی نوشته شده، که آن قاعده اگرچه منسوخ بوده، ولی یاد آن در اذهان ثباتی داشته

است. پس نامه تنسر متعلق بعهدی است که پادشاهان مجدداً اختیار تعیین جانشین خود را در زمان حیات بدست آورده‌اند، یعنی دوره‌ای که فاصله سلطنت کواذ اول و هرمزد چهارم بوده است.

در نامه تنسر (چاپ دارمستر، ص ۲۱۰ و ص ۵۱۳، چاپ مینوی، ص ۹) باردشیر نسبت داده شده، که گوید: «هیچ آفریده را (غیر از شاهان زبردست)، که نه از اهل بیت ما باشد، شاه نمی‌باید خواند، جز آن جماعت که اصحاب ثغورند: آلان و ناحیت مغرب و خوارزم و کابل». مقصود از «صاحب ثغور آلان» بی‌شبهه یکی از چهار مرزبانی است، که خسرو اول نصب کرد و او را این امتیاز داد، که بر سر بر زرین نشیند و مقام او بطور استثناء باولادش نیز انتقال می‌یافت. این مرزبانان را پادشاهان صاحب تخت (ملوک‌السریر) نیز می‌گفته‌اند (مأخوذ از نه‌ایة‌الارب در مجله انجمن همایونی آسبایی، سال ۱۹۰۰، صفحه ۲۲۶).

و نیز از مطالب جغرافیائی، که در نامه تنسر آمده است، می‌توان تاریخ نگارش آنرا بهتر تعیین کرد. مثلاً نام بردن از ترکان و تعداد نقاط سرحدی «جوی بلخ تا آخر بلاد آذر بایگان و ارمنیه فارس و فرات و خاک عرب تا عمان و مکران و از آنجا تا کابل و تخارستان». از این رو نامه تنسر بعد از فتوحات انوشیروان در نواحی شرق و قلع و قمع هپتالیان و پیش از تسخیر یمن برشته تحریر آمده است، یعنی بین سنوات ۵۵۷ و ۵۷۰ میلادی<sup>۱</sup>.

مارکوارت از راه‌های دیگر بهمین نتیجه که ما رسیده‌ایم، رسیده است و او گوید، که نامه تنسر رساله جعلی است، که در زمان خسرو اول نگاشته‌اند<sup>۲</sup>. از فروض مارکوارت این است، که در نامه مزبور حاکم کرمان را بجای آنکه

۱- شمالی گوید (ص ۶۰۶) که خسرو اول «مخصوصاً شرح اعمال اردشیر اول را مطالعه می‌کرد و آن را سرمشق اعمال خود قرار میداد». همین مطلب را در طبری (ص ۸۹۸، تلذک، ص ۱۶۵) و فارسنامه ابن‌البلخی (ص ۸۸) می‌بینیم.

۲- ابرانشهر، ص ۴۸، یادداشت ۱.

مطابق تواریخ موجوده و لخش بنویسد، قابوس نوشته است و این همان کاوس (کیوس) برادر خسرو اول است، که بجای پادشاه کرمان، که در عهد اردشیر بوده، مذکور شده است.<sup>۱</sup>

در سیاست نامه نظام الملک<sup>۲</sup> عباراتی از کتاب موسوم به پیشینگان نامگ (کتاب پیشینگان) نقل شده است.

گذشته از این کتابی بنام تاج نامگ داشته اند، حاوی صورت نطقها و دستورها و فرمانهای سلاطین و نظایر آن فعلا دشوار است، که بگوییم در این مجموعه چند سند تاریخی مندرج بوده است. نام کتاب تاج نامگ در فهرست ابن الندیم<sup>۳</sup> مذکور و نقلهایی از آن در عیون الاخبار ابن قتیبه مسطور است. بعضی از این عبارات منسوب به پادشاهی است، که نام ایشان ذکر نشده، و بعضی استخراج از اندرز خسرو پرویز است، که گویند خطاب بفرزندان و دبیران و گنجوران و حاجبان خویش کرده است. ذکری که طبری از نامه های سلاطین میکند (مثل نامه شاپور سوم بحکام ایالات و نامه بهرام چهار به سران سپاه و نامه خسرو اول پادگوسپان آذربایجان)، ظاهراً مأخوذ از تاج نامگ است.

چنین پیدا است، که کتابهای خاصی هم بنام تاج نامگ موجود بوده است، زیرا که در الفهرست (ص ۱۱۸، سطر ۲۸) اسم يك تاج نامه مذکور شده، که حاوی شرح اقوال و افعال انوشیروان (خسرو اول) بوده و ابن المتفیع آنرا ترجمه کرده است. یکی گابریلی بر آن است، که تاج نامگ منحصر بنرد بوده و عبارت اقوال و افعال انوشیروان الحاقی است.<sup>۴</sup>

۱- ایضاً ص ۳۰. و یادداشت ۲. راجع به نامه تنسر رگ گابریلی: مجله مطالعات

شرقیه، ج ۱۳، ص ۲۱۷ ببعد و کربسنسن: شاهان، ص ۸۳-۹۰.

۲- سیاست نامه، چاپ شفر، متن، ص ۱۹؛ ترجمه، ص ۱۲.

۳- چاپ فلوگلی، ص ۳۰۵، سطر ۱۱.

۴- گابریلی، مجله مطالعات شرقیه، ج ۱۳، ص ۲۱۵ و بعد.

در سال ۹۱۵/۱۶ میلادی، مسعودی<sup>۱</sup> در استخر پیش یکی از بزرگان فارس «کتاب دیگر دیده‌است حاوی اغلب علوم ایرانیان با شرح تواریخ و ابنیه و مدت سلطنت پادشاهان» و بعلاوه تصویر شاهنشاهان ساسانی را نیز در برداشته است. «رسم چنان بود که در روز وفات هر شهریاری تصویر او را میکشیدند چه پسر چه جوان - و جامه رسمی و تاج و هیئت محاسن و نشانه‌های چهره او را در آن نقش نشان میدادند». آنگاه تصویر را در گنج شاهی می‌سپردند «تا سیمای پادشاه مرده از خاطر آیندگان نرود». اگر شاه در لباس جنگی مصور میشد، او را ایستاده می‌کشیدند. و اگر در حال رسیدگی بامور کشور کشیده می‌شد، وی را نشسته نقش میکردند. در این نقوش پادشاه را در میان بزرگان و زبردستان در گاه چنان می‌کشیدند، که وقایع مهمه ایام دولت او از آن مستفاد می‌گشت.

هم مسعودی گوید؛ که این کتاب را از روی نسخه نقل کرده‌اند، که در گنج پادشاهان ایران در نیمه ماه جمادی‌الثانیه ۱۱۳ (۷۸۱ بعد از میلاد) بدست آمد. این کتاب را بامر هشام بن عبدالملک بن مروان از پهلوی بعربی ترجمه کرده بودند و نقوش آنرا با الوانی محیرالعقول (که امروز بدست نمی‌آید) مانند محلول طلا و نقره و مس مذاب رنگ آمیزی نموده بودند و هم او گوید «از بس اوراق این کتاب زیبا بود، و در ساختن آن دقت کرده بودند، که من درست ندانستم از کاغذ بود یا از پوست». ظاهراً حمزه اصفهانی در شرحی، که از سیمای صورت هر یک از سلاطین ساسانی داده‌است، استنادش باین کتاب بوده‌است. البته تصویرهایی، که از پادشاهان بدست آمده، همه اصیل و موافق طبیعت نبوده‌است<sup>۲</sup>، زیرا که علی‌الظاهر این رسم، یعنی کشیدن صورت سلاطین در روز وفات، در اثناء دوره ساسانیان متداول شده‌است و برای تکمیل دوره تصاویر ناچهار صورت پادشاهان سلف را از روی خیال و حدس و قیاس ساخته و بنقوش موجود افزوده‌اند. پس

۱- النبییه، جغرافیون، ج ۸، ص ۱۰۶؛ ترجمه کارادوو، ص ۱۵۰ و بعد.

۲- مقایسه کنید هر تسفلد، گزارش باستان، ج ۹، ص ۱۰۳.

اگر نسبت بصورت پادشاهان نخستین ساسانی مشكوك باشيم، دليلی در دست نیست، که شرحی را، که از هیئت و سیمای سلاطین اخیر آن سلسله نگاشته‌اند، قبول نکنیم. لباس و سلاح و هیئت افراد این پادشاهان بقدری مطابق با حجاری‌ها و ظروف نقره عهد ساسانی است که نمیتوان گفت نقوش مذکور را بعد از انقراض ساسانیان جعل و اختراع کرده‌اند.

بعقید گوتشمید<sup>۱</sup> این کتاب همان تاج نامه بوده است و اینوسترانتزف<sup>۲</sup> و بعدها شدرا<sup>۳</sup> نیز این عقیده را، که بسیار محتمل بنظر میرسد، پذیرفته‌اند. سخنانی، که روایات عربی و فارسی هنگام برتخت نشستن به شاهان ساسانی نسبت داده‌اند، بعقیده اینوسترانتزف مأخوذ از این کتاب است.

استخری گوید<sup>۴</sup> که در ناحیه شاپور نقش پادشاهان و بزرگان فارس و موبدان و سایر مردان را بر کوزه‌ها رسم کرده‌اند و نیز گوید که تصویر این اشخاص و شرح اعمال و تاریخ دولت آنان را در کتابهایی درج کرده و بنگاهانایی سپرده بودند، که در قلعه شیر ناحیه ارجان مقام داشتند. اینوسترانتزف<sup>۵</sup> این گفته را نیز با تاج نامه مربوط میداند.

نام عده کثیری از کتب پهلوی، که به عربی ترجمه شده است، در الفهرست دیده میشود مخصوصاً صفحه ۳۰۵ و صفحات ۱۶ - ۳۱۵. نام برخی از این کتب در تواریخ دیگر هم مذکور است. بعضی از آنها جزء سلسله اندرزهاست<sup>۶</sup> و بعضی

۱- رسالات مختصر Kleine Schriften، ج ۳، ص ۴۵ و بعد ر ص ۱۵۰ و بعد.

۲- مطالعات ساسانی، ص ۳۱-۲۷؛ نریمان، ص ۷۲-۶۷. و نیز اضافات نریمان

را ببینید، ص ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷.

۳- سالنامه مجموعه‌های هنری پروس، d. preuss. Kunstsammlungen.

lahrb. ج ۵۷، سال ۱۹۳۶، ص ۲۳۱ و بعد.

۴- جغرافیون، ج ۱، ص ۱۵۰.

۵- Inostrantzev

۶- شرح اندرزها را در چند صفحه قبل ببینید.



قصه تاریخی محسوب میشود. ولی چون از اکثر آنها جز نامی باقی نیست، بتحقیق نمی توان گفت هر کتابی از کدام قسم بوده است.

از جمله افسانه‌های عامه پهلوی، که مشتمل بر موضوعاتی از تاریخ عهد ساسانیان بوده و ترجمه عربی<sup>۱</sup> هم داشته است، یکی مزدک نامگ است و دیگر و هرام چوبین نامگ .

مزدک نامگ قصه‌ای است راجع بمزدک معروف، که در زمان کواذ اول قیام کرد. ابن المقفع آنرا به عربی ترجمه کرد و 'لاحقی' شاعر آنرا بنظم آورد (الفهرست ۱۱۸/۲۷ و ۱۶۳/۱۰). حمزه نیز اسمی ازین کتاب می برد. (ص ۴۱)، در نهایت هم مذکور است (برون، ص ۲۱۶). برای اینکه بهمه مندرجات، این افسانه واقف شویم باید عباراتی را، که در سیاست نامه نظام الملک<sup>۲</sup> و در یک روایت پارسی<sup>۳</sup> منقول است، مخلوط کنیم. ثعالبی و فردوسی و بیرونی و صاحب فارسنامه و مؤلف مجمل التواریخ<sup>۴</sup> در مطالبی، که ذکر کرده اند، باین کتاب نظر داشته اند.

و هرام چوبین نامگ سر گذشت سردار معروف است، که جباة بن سالم آنرا به عربی ترجمه کرد (الفهرست ۱۰۵/۱۰). کلیات این قصه را می توان از روایات مورخان عرب و فردوسی بدست آورد.<sup>۵</sup>

۱- رک رساله این جانب در باب داستانهای تاریخی ایرانیان قدیم بزبان دانمارکی از نشریات دانشگاه کپنهاگ (۱۹۳۵) Heitedalingning og Fortaellingslittera, turhos Iranerne i Oldtiden, همچنین شاهان، فصل دوم و سوم.

۲- فصل ۴۵ جاب شفر و فصل ۴۴ ترجمه آن .

۳- داراب هرمزیار . روایات، ج ۲، ص ۲۳۰-۲۱۴ .

۴- رک : نلدکسه . طبری : ص ۴۵۵ و بعد : کسریستنن : سلطنت کواذ: ص ۴۴ بعد و دو روایت از داستان مزدک در یادنامه مودی، ص ۳۲۱ و ما بعد.

۵- نلدکسه ، طبری ، ص ۴۷۴ و ما بعد . کسریستنن : زمان بهرام چوبین

Romanen om Bahram Tschobin.

Studier fra Sprog og Oldtidforskning, no. 75.

منابع عمده تاریخ ساسانیان، که از کتب موجوده مورخان عربی و ایرانی بدست می آید، از اینقرار است: قدیمترین و مهمترین تألیفات عبارتند از: تاریخ یعقوبی (نصف اخیر قرن نهم میلادی)<sup>۱</sup> و تاریخ ابن قتیبه (متوفی بسال ۸۸۹)<sup>۲</sup>؛ در کتاب عبون الاخبار ابن قتیبه هم مطالب مهم راجع بتاریخ عهد ساسانیان مسطور است.<sup>۳</sup> دیگر کتاب اخبار الطوال دینوری (متوفی بسال ۸۹۵)<sup>۴</sup>، دیگر تاریخ طبری (متوفی بسال ۹۲۳)<sup>۵</sup> دیگر تاریخ اوتیکیوس<sup>۶</sup> (سعیدین بطریق پیشوای مسیحیان اسکندریه متوفی بسال ۹۴۰)<sup>۷</sup>، دیگر مروج الذهب مسعودی (متوفی در حدود ۹۵۶)<sup>۸</sup> و کتاب التنبیه و الاشراف همین مؤلف دیگر تاریخ حمزه اصفهانی، که در سال ۹۶۱ تألیف شده است<sup>۹</sup>، دیگر تاریخ فارسی بلعمی<sup>۱۰</sup> که در ۹۶۳ از طبری نقل شده است دیگر

۱- تاریخ یعقوبی، چاپ هوتسما، ۱۸۸۳.

۲- ابن قتیبه، چاپ ووستنفلد Wustenfeld، گوتینگن ۱۸۵۰.

۳- چاپ بروکلمان Brockelmänn، ج ۴-۱، برلن ۱۹۰۸-۱۹۰۰؛ چاپ

قاهره، ج ۴-۱، ۳۰۰-۱۹۲۵.

۴- چاپ گیرکاس، لیدن ۱۸۸۸ و دیباچه و اختلاف نسخ و فهرست این کتاب از

کراچکووسکی Kratchkovsky، لیدن ۱۹۱۲.

۵- چاپ دخویه، سری ۱، ج ۲: ترجمه آلمانی توسط نلدکه موسوم به «تاریخ

ایرانیان و تازبان الخ»، چاپ لیبزینگ ۱۸۷۹.

#### ۶- Eutychius

۷- چاپ بوکوک Poccoche، ج ۲۹۱، ۵۹-۱۶۵۸. (با ترجمه آن بزبان لاتین)؛

چاپ جدید توسط شخو، بیرعت ۱۹۰۹-۱۹۰۶.

۸- چاپ و ترجمه باریه دوبینارد؛ مخصوصاً نلدکه به ج ۲ (چاپ دوم، پاریس ۱۹۱۴).

۹- چاپ دخویه، جغرافیون، ج ۸، لیدن ۱۸۹۴، ترجمه فرانسه از کارادوو،

پاریس ۱۸۹۶.

۱۰- چاپ گوتوالد Gollwald، ج ۲۹۱، سن پترسبورغ و لیبزینگ ۴۸-۱۸۴۴

(با ترجمه بزبان لاتین).

۱۱- متن بطبع نرسیده: ترجمه زتبرنگ H. Zotenberg، مخصوصاً نلدکه به ج ۲

(پاریس ۱۸۶۹).

تاریخ مطهر بن طاهر المقدیسی که در ۹۶۶ تألیف گردیده است<sup>۱</sup> و دیگر شاهنامه فردوسی<sup>۲</sup> (متوفی در حدود ۱۰۲۰). مندرجات این حماسه ملی ایران برای فهم چگونگی تمدن ساسانیان بسیار مفید و مهم است، حتی قسمت‌هایی از شاهنامه، که حاکی از ادوار افسانه‌ای مقدم بر زردشت است، انعکاسی از اوضاع عهد ساسانیان محسوب میشود؛ زیرا که مأخذ اصلی فردوسی در نظم شاهنامه متعلق به آن عهد است. دیگر غرر اخبار الملوك ثعالبی (متوفی بسال ۱۰۳۸)<sup>۳</sup> دیگر نهایت‌الارباب فی اخبار الفرس و العرب، که کتابی عربی و مؤلف آن مجهول و ظاهراً در نیمه نخستین قرن یازدهم میلادی تدوین شده است<sup>۴</sup>. دیگر فارس نامه فارسی که در اوایل قرن دوازدهم بقلم مؤلفی که اورا ابن البلخی میخوانند نگاشته شده است<sup>۵</sup>. دیگر مجمل‌التواریخ و القصص که کتاب فارسی دیگری است و مؤلفش گمنام است و در سال ۱۱۲۶ میلادی تألیف گردیده است<sup>۶</sup>. مطالبی، که راجع بتاریخ ساسانیان در کتاب پهلوی موسوم به بندهشن می‌بینیم، مستخرج از ترجمه‌ها و تبدیلاتی است که عرب‌ها از متن خودای نامگ کرده‌اند<sup>۷</sup>.

کتب ابن مسکویه و ابن الاثیر و مورخان جدیدتر مثل ابوالفدا و حمدالله

- ۱- چاپ و ترجمه کنمان هوار Cl. Huart. مخصوصاً ج ۳، پاریس ۱۹۰۳.
- ۲- چاپ مهل با ترجمه فرانسه، ج ۵ تا ۷، پاریس ۷۸-۱۸۶۶. ترجمه (که جزاگانه بطبع رسیده)، ج ۵ تا ۷، پاریس ۸۷-۱۸۷۷. چاپ تهران ۱۳۱۴، ج ۷ تا ۹. ترجمه انگلیسی توسط ا.جی. وارنر و ای. وارنر، ج ۶ تا ۹، لندن ۱۹۲۵-۱۹۱۲.
- ۳- چاپ و ترجمه زنتیرگگ، پاریس ۱۹۰۰.
- ۴- تلخیص و انتخاب برون در مجله انجمن همایونی آسیایی، سال ۱۹۰۰، ص ۱۹۵ و ما بعد (مقایسه شود با همین مجله، سال ۱۸۹۹، ص ۵۱ تا ۵۳).
- ۵- چاپ لسرانج و نیکلسون، لندن ۱۹۲۱ (سلسله اوقاف کبب، دوره جدید).
- ۶- ترجمه و چاپ مهل در مجله آسیایی، سری سوم، ج ۱۱، ۱۳۰۲، ۱۴، و سری چهارم، ج ۱.
- ۷- رک کریستنسن، کیانیان، ص ۴۹ تا ۱۹۵۱ بعد.

مستوفی قزوینی (تاریخ گزیده) و میرخواند و غیره از حیث اهمیت بپایه کتب سابقه الذکر نمی‌رسند، زیرا که در خصوص تاریخ ساسانیان چندان چیزی، که اضافه بر کتب اقدمین باشد، دربر ندارند.

در باب ارتباط منابع عمده عربی و فارسی بایکدیگر ما خوانندگان را رجوع می‌کنیم بمقدمه کتاب «تاریخ ایرانیان و تازیان» تألیف نلد که، که بواسطه یادداشتها و توضیحات زیادی که دارد، واجد اهمیت خاصی است. همچنین رجوع شود بدیباچه که زتنبرگ<sup>۱</sup> بر چاپی، که از کتاب ثعالبی کرده، نوشته است نیز مراجعه شود بتحقیقاتی، که من در کتاب خود موسوم به «کواذ اول و مزدک»<sup>۲</sup> نموده‌ام، و مقالاتی، که در باب بوزرج شهر حکیم و ابرسام و تنسر<sup>۳</sup> نوشته‌ام. بنا بر رأی نلد که (کتاب سابق الذکر، مقدمه، ص ۲۱۱) اوتی کیوس<sup>۴</sup> و ابن قتیبه در تواریخ خود از ترجمه ابن المقفع از خودای نامگت پیروی و اقتباس کرده‌اند<sup>۵</sup>. طبری جداگانه مطالبی را، که در این خصوص یافته است، بدون ذکر مأخذ نقل نموده و نکاتی به تناسب مقام در باب تاریخ دولت عربی حمیره در آن داخل کرده است. بلعمی، پس از مزح کردن مطالب طبری نلته چند، که از مأخذ دیگر گرفته، در آن وارد نموده است. فارس نامه نیز، که بطور کلی تابع روایات طبری است، نکاتی که از جای دیگر اخذ کرده، افزوده است. کتاب حمزه، که خلاصه بیش نیست، حاوی مطالب بسیاری است، که از ترجمه‌ها و تحریف‌های عربی خودای نامگت اتخاذ کرده است. مجمل التواریخ مبتنی بر تألیفات حمزه اصفهانی است و علاوه بر کتاب مختصری، که از حمزه در دست است، صاحب مجمل سایر مؤلفات آن مورخ را، که فعلا

۱- Zotenberg

۲- گزارش آکادمی دانمارک.

۳- Acta Orientalia، ج ۱۰ و ۸.

۴- Eutychius

۵- مقایسه شود با گابریلی، مجله مطالعات شرقیه، ج ۱۳، ص ۲۰۹ و ما بعد.

اثری از آن باقی نیست، در پیش نظر داشته است. دینوری از راه نسخه‌مستقلی از خودای نامگک استفاده کرده است و مندرجات نه‌ایة‌الارب همان است، که دینوری آورده باقدری تفصیل، و از این دو حال خارج نیست، یا صاحب‌نهایه‌منبع اصلی خود را کتاب دینوری قرار داده بوده است، یا کتاب او و کتاب دینوری هر دو مأخوذ از منبع مشترکی بودند. روایات دیگری، که باز از خودای نامگک گرفته شده، در کتابهای یعقوبی و مسعودی و کتاب مختصر مطهر و فردوسی و ثعالبی دیده میشود. سرچشمه اطلاعات فردوسی و ثعالبی یکی بوده است. در اکثر روایاتی، که مؤلفان مذکور از خودای نامگک نقل کرده‌اند، مطالبی از سایر مأخذ پهلوی مثل آیین نامگک و گاهنامگک و تاجنامگک و اندرزها و رمان‌های عامیانه گرفته و داخل نمودند.

سرچشمه مشترکی که فردوسی و ثعالبی از آن بهره‌مند شده‌اند، خود حاوی اقتباساتی از اندرزها و رمانهای عامیانه ساسانیان بوده است و فردوسی مخصوصاً از این دو سرچشمه اخیر استفاده بسیار کرده است.

اطلاعات بسیار مهم، که مأخوذ از روایات مختلف عهد ساسانیان است، بعد و فور در کتب منسوب به جاحظ (متوفی در ۸۶۹ میلادی) آمده است، مخصوصاً در کتاب التاج<sup>۱</sup>، که انتساب آنرا به جاحظ رشر<sup>۲</sup> تردید کرده است و بنظر ما این تردید صحیح نیست. در هر حال کتاب التاج ناقل روایات صحیحة قدیم است. تألیف دیگر بنام کتاب الدحاسن والساوی<sup>۳</sup> است، که محتملاً انتسابش به جاحظ

۱- چاپ قاهره (توسط احمد زکی پاشا) ۱۹۱۴: مقایسه شود با کاپریلی در مجله مطالعات مترقیه: دوره ۱۱ (زم ۱۹۲۸)، ص ۲۹۲ و ما بعد.

۲- Rescher ترجمه دابی از آثار جاحظ. چاپ اشتوتگارت ۱۹۳۱: ص ۲۶۳ و ما بعد.

Excerpte und Uebersetzungen an Schriften des Gâhiz.

۳- چاپ فان فلوتن Van Vloten. لیدن ۱۸۹۸: ترجمه آلمانی رشر، ج ۱

مخدوش است مفاتیح العلوم خوارزمی (که در حدود ۹۷۶ تألیف شده)<sup>۱</sup> و آثار الباقیه بیرونی (متوفی بسال ۱۰۴۸)<sup>۲</sup> و سیاستنامه نظام الملک، که در ۹۳ - ۱۰۹۲ تألیف شده<sup>۳</sup>، همچنین حاوی روایات عدیده از عهد ساسانیان هستند.

در سلسله کتبی، که موسوم به ادب است و ظاهراً بتقلید اندرزهای ساسانی رواج گرفته است، می توان نکات و حکایات بسیار یافت و گرد آورد. از جمله این نوع کتب علاوه بر کتاب المحاسن سابق الذکر، یکی کتاب الاذکیاء (عربی) ابن-الجوزی است (متوفی در ۱۲۰۰)<sup>۴</sup>، دیگر مرزباننامه (فارسی) سعدالدین وراوینی است، که در فاصله سال ۱۲۱۰ و ۱۲۲۵ تدوین یافته است<sup>۵</sup>. در کتب جغرافیون عرب هم نکات پراکنده بسیار است، مثل کتب ابن خردادبه (قرن نهم) و ابن الفقیه الهمدانی (متوفی در آغاز قرن دهم) و استخری و ابن حوقل (قرن دهم)<sup>۶</sup> و یاقوت (متوفی در ۱۲۲۹)<sup>۷</sup>. همچنین میتوان بعضی وقایع محلی را از کتاب تاریخ

→

(اسلامبول ۱۹۲۶) و ج ۲ (اشتوتگارت ۱۹۲۲). مقایسه شود با کتاب بیخنی بهمین اسم (نیمه اول قرن دهم)، چاپ شوالی Schwally (گینسن Glessen ۱۹۰۲)، فهرست ازشر (اشتوتگارت ۱۹۲۳).

۱- چاپ فان فلورتن، لیدن ۱۸۹۵. او نوالات، ترجمه منتخبی از مفاتیح العلوم الخوارزمی، مجله کاما ۱۹۲۸.

۲- چاپ زاخو، لپزیگ ۱۸۷۸، ترجمه آن بزبان انگلیسی از همین شخص، لندن ۱۸۷۹.

۳- چاپ شفر (پاریس ۱۸۹۲) و ترجمه فرانسه آن توسط همین شخص.

۴- ترجمه دشر Rescher، گالاته ۱۹۲۵.

۵- چاپ قزوینی، لیدن ۱۹۰۹ (سلسله انتشارات اوقاف گیب ۸).

۶- جغرافیون، چاپ دخویه، ج ۵ و ۶ و ۷.

۷- چاپ وستفالد، ج ۶-۱، لپزیگ ۱۸۶۶؛ ترجمه مختصر فرانسه توسط باریبه

دومینار (فرهنگک جغرافیایی)، پاریس ۱۸۶۱.

طبرستان ابن اسفندیار (تألیف شده در ۱۲۱۶) و تاریخ مازندران سید ظهیرالدین المرعشی (تألیف شده در حدود ۱۴۷۶) اقتباس نمود. در خصوص فرقه‌های مذهبی عهد ساسانیان، سرچشمه مهم کتاب ملل و نحل شهرستانی است (متوفی در ۱۱۵۳)<sup>۲</sup>، که از آیین زردشتی و مانوی و مزدکی سخن میراند. همچنین نکات مختصری راجع به فرقه‌های دینی آن عهد از بیان الادیان ابوالمعالی، که فارسی است و در ۱۰۹۲ تحریر شده است<sup>۳</sup>، میتوان بدست آورد. نکته چند در باب دین ایرانیان باستان در کتاب فارسی موسوم به تبصرة العوام هست، که در نصف اول قرن سیزدهم میلادی نوشته شده و منتسب به سید مرتضی بن داعی حسنی رازی است. در خصوص حمله عرب به کشور ایران منبع درجه اولی در دست داریم موسوم به فتوح البلدان بلاذری (متوفی در ۸۹۲)<sup>۴</sup>. نصف اول این کتاب، که بقلم رشرفاً آلمانی ترجمه شده است، مشتمل بر نکاتی است، که بمناسبتی راجع بحوادث تاریخی ایران از قرن پنجم تا قرن هفتم میلادی ذکر نموده است.

#### ۴- منابع یونانی و لاتینی

دیون کاسیوس (متوفی در حدود ۲۳۵ میلادی) در تاریخ روم خود، که تا

- ۱- ترجمه مختصر آن بانگلیسی توسط برون، لیدن ۱۹۰۵ (سلسله اوقاف کیپ ۲).
- ۲- تاریخ طبرستان ظهیرالدین مرعشی، چاپ درن B. Dorn، سن پترسبورغ ۱۸۵۰.
- ۳- چاپ کودتن Cureton، ج ۱، لندن ۱۸۴۶، تجدید چاپ در ۱۹۲۳. ترجمه آلمانی هاریو کر Haarbrucker، ج ۱، هاله ۱۸۵۰.
- ۴- در جلد اول (ص ۱۳۲ و ما بعد) منتخبات متون فارسی شهر بچاپ رسیده است. فصل دوم آنرا پیزی I. pizzi باینالیایی ترجمه کرده است. کریستنن تمام کتاب را بدانمارکی ترجمه نموده. ترجمه کامل اینالیایی توسط گابریلی. در انتقادات کریستنن در «جهان شرق»، ۱۹۱۱، ص ۲۰۵ و ما بعد.
- ۵- چاپ دخویه. لیدن ۱۸۶۶.
- ۶- بخش اول، لپیژیک ۱۹۱۷، و بخش دوم، اشتونگارت ۱۹۲۳.

۷- Dion Cussius

سال ۲۲۹ میرسد، شرحی از تشکیل دولت ساسانی نوشته است .

کیفیت تغییر سلسله سلطنتی ایران و حوادث متعلقه بآن به تفصیل در تاریخ روم تألیف هرودیانوس<sup>۱</sup> (متوفی در ۲۴۰ میلادی) مسطور است.

اما راجع بدوره اول عهد ساسانیان اطلاعاتی از قسمت‌های موجوده تاریخ دکزی پوس آتنی<sup>۲</sup> ( نیمه دوم قرن سوم میلادی ) و در تاریخ قیصران روم تألیف تربلیوس پولیو<sup>۳</sup>، که در عهد دیو کلسین<sup>۴</sup> میزیسته، دیده میشود. لاکتانتیوس فیرمیانوس<sup>۵</sup>، که معاصر مورخ سابق‌الذکر بود و بدین نصارا در آمد، تاریخی مبالغه آمیز راجع بخشونتهای شاپور اول نسبت بوالریانوس امپراطور روم، که بدست ایرانیان اسیر شد، نگاشته است. اشاراتی بتاریخ عهد ساسانیان در تاریخ اورلیوس<sup>۶</sup>، که فلاویوس وپس کوس<sup>۷</sup> در حدود ۳۰۰ بعد از میلاد آنرا تألیف کرده است. و همچنین مطالبی در تاریخ اوسیبوس قیصری<sup>۸</sup> (متوفی در ۳۴۰) و در کتاب روفینوس<sup>۹</sup>، که متمم تاریخ روحانیون اوسیبوس را تا سنه ۳۹۵ نوشته است و در تاریخ قیصران تصنیف اورلیوس ویکتور<sup>۱۰</sup> (قرن چهارم میلادی)، که بسال ۳۶۰ ختم میشود، و در کتاب اوناپیوس<sup>۱۱</sup> حکیم افلاطونی جدید ( متوفی در حدود ۴۱۵)، که شرح وقایع سالهای ۲۷۰ تا ۴۰۴ میلادی است، بطور پراکنده دیده می‌شود. تمام این مؤلفین از تاریخ ایران آنچه را، که راجع بروابط ایران و روم بسوده، ضبط کرده‌اند.

بسرای تفصیل جنگهای شاپور بسا رومیان منبع عمده تاریخ آمیانوس

۱- Herodianus

۲- Dexippos

۳- Trebellius Pollio

۴- Diocletien

۵- Lactantius Firmianus

۶- Aurelius

۷- Flavius Vopiscus

۸- Eusebius

۹- Rufiinus

۱۰- Aurelius Victor

۱۱- Euvapius



مارسلینوس است، که از مجلدات آن فقط از جلد ۱۴ تا ۲۱ باقی مانده، مشتمل بر ذکر وقایع سالهای ۳۵۳ و ۳۷۸ است. چون آمیانوس در لشکر کشی های روم باسیا در ۳۶۳ شخصاً حاضر بوده تفصیل این مجادلات را نگاشته و اطلاعات بسیار مهمی در خصوص ایران و ایرانیان بر آن افزوده است. مورخ رومی دیگر که در لشکر کشی ۳۶۳ میلادی حاضر بوده، اوتروپیوس<sup>۱</sup> مؤلف تاریخ ملخص روم است. مواعظ و مراسلات نویسنده مشرک به لیبانیوس<sup>۲</sup> متوفی در ۳۹۳ و تاریخ کشیش موسوم به سوپلیسیوس سوریوس<sup>۳</sup> (متوفی در فاصله ۴۲۰ و ۴۲۵) همچنین در باب روابط روم و ایران حاوی مطالب مفیده هستند.

یکی از علماء دینی مسیحیان بنام تئودور مویسوستی<sup>۴</sup> (متوفی در ۴۲۸) عبارت جالب توجهی راجع بآیین زروان پرستی زردشتیان ذکر میکند و فوتیوس خلاصه آن عبارت را نقل کرده است<sup>۵</sup>. تئودوره<sup>۶</sup>، که اسقف کورس<sup>۷</sup> بوده و در حدود سنه ۴۶۰ میلادی فوت شده و در مجادلات و مباحثات دینی نصف اول قرن پنجم فعالیتی نشان داده، تاریخ روحانیون سالهای ۳۲۴-۳۲۹ را به رشته تحریر در آورده است. در اینجا مناسب است، که نام يك سلسله کتب یونانی، که موضوع آنها تاریخ روحانیون و حاوی مطالبی راجع بمجادلات مذهبی فرقه های نصاری شرق و مشتمل بر تاریخ جنگهای سیاسی و دینی دو کشور بزرگ ایران و روم است، ذکر شود. مثلاً کتاب سقراط اسکولاستکوس<sup>۸</sup> (متوفی در ۴۴۰) و کتاب سوزومن<sup>۹</sup> (نیمه اول قرن پنجم) و کتاب اواگریوس<sup>۱۰</sup>، که پس از ۶۰۰ میلادی

۱- Eutropios

۲- Libanius

۳- Suplicius Severus

۴- Theodoret of Mopsuestia

۵- پایین تر فصل سوم را به بینید.

۶- Theodoret

۷- Kyros

۸- Sokrates Scholastikos

۹- Sozomenes

۱۰- Euagrius

وفات یافته و تاریخ اوروسیوس<sup>۱</sup> موسوم به رد کفار (قرن پنجم)، که بعنوان دفاع و تبلیغ نوشته شده و حاوی تاریخ عالم تا سنه ۴۱۷ است و تاریخ قیصران روم (تا سال ۴۱۰)، که زوسیموس<sup>۲</sup> مشرک نوشته است (در اواخر قرن چهارم). بعضی اطلاعات هم در باب تاریخ پیروز ساسانی از کتاب پریسکوس<sup>۳</sup> (قرن پنجم) بدست توان آورد.

پروکوپوس قیصری<sup>۴</sup>، که در لشکر کشی‌های بلیساریوس همراه او بوده و یکی از نویسندگان درجه اول بشمار است، کتابی که راجع به جنگ با ایرانیان نوشته، مخصوصاً از منابع عمده تاریخ ایران در زمان شاهنشاهی کواذول و خسرو اول است و نکات مهم راجع باوضاع داخلی و تشکیلات دولتی ایران در بردارد. پطرس پاتربسیوس<sup>۵</sup>، که از جانب دربار بیزانس بحضور خسرو اول به سفارت سیاسی فرستاده شد و عامل مصالحه ۵۶۲ گردید، یک سفرنامه تاریخی نوشته است (گزارش سفارتها<sup>۶</sup>، که قطعاتی از آن باقی مانده است.

آگاتیاس اسکولاستیکوس<sup>۷</sup> (متوفی بسال ۵۸۲) دنباله تاریخ پروکوپوس را گرفته است. تاریخ حیات یوستی نیانوس، که او نوشته، برای تبیین احوال ایران اهمیت خاص دارد، زیرا که از جمله منابع مختلفی، که داشته، بقول خودش مجموعه سالنامه‌های رسمی مخازن دولتی تیسفون بوده است. در آن زمان مترجمی بوده سر جیوس نام، که خسرو اول او را دانشمندترین مترجمان دو کشور میدانسته است. این سر جیوس بنا به خواهش آگاتیاس از نگاهبانان مخازن سلطنتی خواسته است، که سالنامه‌های رسمی را با و نشان بدهند. پس از تحصیل اجازه، نام شاهنشاهان ایران و مدت سلطنت و کارهای مهم آنان را یادداشت نموده، بزبان یونانی ترجمه و با آگاتیاس

۱- Orosius

۲- Zosimos

۳- Priskos

۴- Prokopios

۵- Petrus Patricius

۶- de legat-ionibus

۷- Agathias Schblastikos

تقدیم کرده است. علاوه بر اینها آگائياس در یادداشت‌های خود، که راجع بتاریخ ساسانیان نوشته، از منابع دیگر نیز استفاده نموده است. مثلاً شرحی که راجع به نسب اردشیر و سرگذشت ایام جوانی او نگاشته، تحقیقاً از روایات عامه مأخوذ است. شرحی که در باب دین زردشتی تحریر کرده، خالی از اشتباه نیست، ولی مشتعل بر نکات معتبر و سودمند است. تاریخ مالالاس<sup>۱</sup> (متوفی در حدود ۵۷۸) حاوی اطلاعات مفیدی در خصوص فرقه مزدکی است.

تاریخ سنوات ۵۵۸ تا ۵۸۲ را مناندروس پروتکتور<sup>۲</sup> (نیمه دوم قرن ششم) ذکر کرده است. برای سنوات ۵۸۲ تا ۶۰۲ تاریخی از ثوفیلاکتوس سیموکاتا<sup>۳</sup> (قرن هفتم) در دست داریم، که در باب تشکیلات ایران مشتمل بر مطالب مهمه است. تاریخ ایام سلطنت سلاطین ساسانی، که سونکلوس<sup>۴</sup> (بعد از ۸۱۰) تألیف کرده، مأخوذ از یادداشت‌های آگائياس است<sup>۵</sup>. برای زمان خسرو دوم و جانشینان او در تاریخ ثوفانس<sup>۶</sup> (متوفی در حدود ۸۱۷) و در کتابی که آنرا کرونیگون پاسکاله<sup>۷</sup> (قرن نهم) میخوانند، نکات مهمه مندرج است. مطالبی در باب عهد ساسانیان می‌توان از کتب نویسندگان متأخر بیزانسی بدست آورد مثل کتاب نیکفروس<sup>۸</sup>، که در سالهای ۸۰۶ تا ۸۱۵ بطریق قسطنطنیه بوده، و کتاب‌های کدرنوس<sup>۹</sup> (قرن یازدهم) و زوناراس<sup>۱۰</sup> (متوفی بعد از ۱۱۱۸).

ویلیامس جکسن<sup>۱۱</sup> و ث. کلن<sup>۱۲</sup> از نویسندگان یونانی و رومی عصر ساسانیان

۱- Malalas

۲- Menandros Protector

۳- Theophilactus Simokatta

۴- Synkellos

۵- دك به نلد كه طبری، ص. ۴۰.

۶- Theophanes

۷- Chronicon Paschale

۸- Nikphorose

۹- Kedrenos

۱۰ - Zonaras

۱۱- زردشت پیغمبر ایران قدیم. The prophet of Ancient Iran.

Zororster چاپ جدید، نیویورک ۱۹۱۹، ص ۲۲۲ و بعد.

مطالبی در خصوص دیانت ایرانیان استخراج کرده‌اند و شرودفو کس<sup>۱۲</sup> آنها را نقل بانگلیسی نموده است.<sup>۱</sup>

### ۴- منابع ارمنی

تاریخ ارمنستان در عهد ساسانیان کاملاً با تاریخ شاهنشاهی ایران پیوسته است. از این جهت در تواریخ مورخان ارمنی آن عصر نه تنها مطالب بسیار مهم راجع بر گذشت سلاطین ایران بدست می‌آید، بلکه کیفیت ارتباط ایران و ارمنستان از آنها مستفاد می‌گردد. همچنین نکات و تفصیل بیشمار در خصوص تشکیلات کشوری و دینی و تمدنی ایران عهد ساسانیان در آن کتب مندرج است.<sup>۲</sup>

کتابی منسوب به آگاثانجلوس<sup>۳</sup> راجع بتاریخ تیریدات پادشاه

۱۲- تاریخ دیانت ایران، ص ۶۹ و ما بعد.

Fontes historiae Religionis Persicae, Bonnae, 1920.

۱- Sherwood Fox

۱- مطالب موجود در ادبیات یونانی و لاتینی راجع بزردشت و دین او، مجله کاما، شماره ۱۴، ص ۸۱ و بعد.

Passages in Creek and Litnraturo relating  
to Zoroaster and Zoroastrisme.

راجع بمنابع یونانی و لاتینی در باب کیش مانی فصل چهارم را به بینید.

۲- پاتکانیان، تاریخ ساسانیان بنا بر اطلاعات مورخان ارمنی (بزبان روسی)؛ ترجمه فرانسو آن بلام - پرودم (E. Prud'homme)، پاریس ۱۸۶۶ (مستخرج از مجله آسیائی ۱۸۶۶).

Patkanian, Essai d'une histotre de la dynastie des  
Satsanides d'aPres les renseignements fournis par let  
historiens armeniens.

مهمترین آثار مورخان ارمنی را مکی تاریست‌ها چاپ و منتشر کرده‌اند.

۳- Agathangelos

ارمنستان و دعوت‌های سن گر گوار<sup>۱</sup> ملقب بروشنی بخش و الهام‌کننده در دست است. ازین کتاب يك نسخه بزبان یونانی و يك نسخه بزبان ارمنی موجود است و مشتمل بر چند بخش است، که در آغاز هر يك قسمتی مستقل، بوده، ولی بعد از سال ۴۵۶ آنهارا بهم پیوسته‌اند.<sup>۲</sup> قصه‌ها و روایتهای افسانه‌آمیز در باب ظهور و مسیحیت در ارمنستان و نکاتی چند در خصوص دوره اول سلطنت ساسانیان در این کتاب مندرج است.<sup>۳</sup> يك کتاب کهن دیگر، که مؤلفش نامعلوم و عنوانش سرگذشت نرمس پاك<sup>۴</sup> است، در این باب قابل مراجعه است. تاریخ ولایتی از ارمنستان موسوم به تارون<sup>۵</sup>، که تألیف زنوب<sup>۶</sup> اسقف سربانی است، از زمان سن گر گوار<sup>۷</sup> سابق‌الذکر حکایت می‌کند. اما صحت و اعتبار آن مشکوک است. دنباله آن را ابوحنای می‌مکونی<sup>۸</sup> نوشته است.

تاریخ ارمنستان تألیف فوستوس بیزانسی<sup>۹</sup>، که در نیمه اول قرن پنجم

#### ۱- Saint - Grègoire

۲- يك كوئشميد، Kleine Schriften ج ۴، ص ۳۹۴ و بعد. كتاب اگانانك

Agathanse ارمنی را نر مکررتیچیان G. Ter - Mkrtitschian و کانایانس S. Kanaycauc با انتقادات علمی بچاپ رسانیده‌اند (نمایش ۱۹۰۹).

۳- دو لاگارد P. de Lagarde (گو تینگن ۱۸۸۷) متن یونانی آنرا چاپ کرده و متن ارمنی آن در ونیز بسال ۱۸۶۲ نشر یافته و ترجمه فرانسوی آن در مجموعه مورخان ارمنی لانگلوآ بچاپ رسیده است. مقایسه شود با پیترس: Analecta Bollandiana ج ۱۰، ص ۲۰.

۴- Sain Nerses چاپ ونیز ۱۸۵۳، ترجمه فرانسه در مجموعه لانگلوآ، ج ۲، ص ۲۱ و بعد.

#### ۵- Taraun

#### ۶- Zenob

۷- چاپ ونیز ۱۸۳۲، ترجمه فرانسه مجموعه لانگلوآ، ج ۱، ص ۳۳۷ و ما بعد.

۸- چاپ ونیز ۱۸۳۲، ترجمه فرانسه لانگلوآ، ج ۲، ص ۳۶۱، بعد.

#### ۹- Faustus

تألیف شده و تقریباً احوال سالهای ۳۲۰ را تا ۳۸۵ در بردارد<sup>۱</sup>، از لحاظ تاریخ ایران در قرن چهارم میلادی کتاب نسبتاً معتبری است.

از نیک کولب<sup>۲</sup> در مابین سنوات ۴۴۵ و ۴۴۸ کتاب خود را، که موسوم به «ردبر فرقه‌ها» است، تألیف کرده و مشتمل بر مطالبی راجع بآراء زردشتیان آن عصر است.<sup>۳</sup>

تاریخ ارمنستان لازار فارپی<sup>۴</sup>، که در سال ۵۰۴ نوشته شده<sup>۵</sup>، مشتمل بر وقایع سالهای ۳۸۸ تا ۴۸۵ می‌باشد. لازار مورخی عالی‌مقام است، که رعایت بیطرفی را نیز نموده<sup>۶</sup>. بعکس کتاب «تاریخ وردن و جنگگ ارمنیان» (وقایع سالهای ۴۵۱ - ۴۳۹) تألیف الیزه وارداپت، که ظاهراً در نیمه اول قرن هفتم می‌زیسته<sup>۷</sup>، چندان قابل

۱- چاپ ونیز ۱۸۳۲ و ۱۸۸۹، سن پتار سبورغ ۱۸۸۳ (چاپ بازنگاریان؛ ترجمه فرانسه، لانگلو، ج ۱، ص ۲۰۲ به بعد. ترجمه آلمانی لوئر M. Lauer، تحت عنوان Des Faustus von Byzanz Geschichte Armeniens؛ کلی ۱۸۷۹؛ مقایسه شود با پینرس، تلخیص بولتن ادبی آکادمی پادشاهی بلژیک، سری پنجم، ج ۱۷ (۱۹۳۱)، ص ۱۶ به بعد.

#### ۲- Eznik de Kolb

۳- چاپ ونیز ۱۹۱۴ (تجدید طبع چاپ ۱۸۲۶)؛ ترجمه فرانسه توسط لووایان دوفلور و ال لایلان (پاریس ۱۸۵۳) و تلخیص آن در مجموع عدلانگلو، ج ۲، ص ۳۷۵ به بعد. ترجمه آلمانی توسط شمید J. M. Schmid تحت عنوان Eznik wider die Sekten، وین ۱۹۰۰. مقایسه کنید با کتاب ماریه L. Mariès در باره از نیک کولبی Le De Deo d' Eznik de Kolb، پاریس ۱۹۲۳.

#### ۲- Lazar de Pharp

۵- اکینیان، ج ۱، ص ۳۷۴.  
 ۶- چاپ ونیز ۱۸۷۳، چاپ تفلیس ۱۹۰۴ (بتصحیح و تحشیه تر مکررتیچیان و ما اخصاسیان)؛ لانگلو، ج ۳- ص ۲۵۹ به بعد.  
 ۷- اکینیان، ص ۳۷۲.

اعتنا نیست و از روی کمال تعصب نوشته شده<sup>۱</sup>.

تاریخ لشکر کشی های هرقل بایران تألیف سبتوس<sup>۲</sup> باختصار وقایع ایران را از زمان پیروز تا سال ۵۵۹ ذکر کرده و راجع به ۵۰ سال اخیر عهد ساسانیان و آغاز تسلط عرب مفصلتر نوشته است<sup>۳</sup>.

تاریخ ارمنستان منسوب به موسی خورنی<sup>۴</sup> تألیفی است، که ظاهراً در قرن نهم میلادی شده، و از دوره ساسانیان مطالب سودمند و مفصل در بردارد<sup>۵</sup>. از ملحقات تاریخ موسی شرحی اجمالی است در باب ممالک قلمرو ساسانیان، که حائز اهمیت فوق العاده است. آخرین چاپ این مبحث جغرافیایی موسی خورنی همان است، که مار کوارت با ترجمه آلمانی همراه تألیف خود موسوم به «ایران شهر بنا بر روایت موسی خورنی»<sup>۶</sup> منتشر کرده است. شرح و تفسیر و انتقادات بسیار مفصل و مبحث های تاریخی و تیوگرافی، که نویسنده آلمانی مذکور باین کتاب افزوده است، آنرا برای مطالعه کنندگان تاریخ دوره ساسانی مخزن ضروری

۱- چاپ ونیز، ۱۸۵۹؛ چاپ میکائیل پرتراکال Michael P' orthugal، ۱۹۰۳.

لانگلو، ج ۲، ص ۱۷۷ و بعد، اکتینیان، ص ۳۷ و بعد.

#### ۲- Sébeos

۳- چاپ پانکانیان، سن پترسبورگ ۱۸۷۹؛ ترجمه ماکلر F. Macler پاریس

۱۹۰۴.

#### ۴- Moses Xorenaci

۵- چاپ ونیز ۱۸۶۵، چاپ انتقادی توسط ابلیان M. Abelian و هاراطونیان

S. Haruthiunian تالیف: لانگلو، ج ۲، ص ۵۳ و ما بعد. راجع به مسئله زمان حیات موسی

دروغی را، مارکوارت تحقیقات ایرانی Untersuchungen von Iran، ج ۲، ص

۲۳۵، و کولازیکا Caucasia، سال ۱۹۳۰، ص ۷۷-۱۰؛ و اکتینیان در مجله شرق شناسی

وین، ۱۹۳۰، ص ۲۰۴ و بعد. ماکلر Mlaker، ارمنیکا Armenica، ۱۹۲۶، ص ۱۲۲؛

مجله شرقی وین ۱۹۳۵، ص ۶۸-۲۶۷.

#### ۶- Drânschahr nach Geographie des Ps. Moses Xorenai

و مرجعی لازم ساخته است .  
 از تواریخی که برای سرگذشت عهد ساسانیان در درجه دوم اهمیت است،  
 باید کتاب هجوم عرب تألیف لووند<sup>۱</sup> ( گوند<sup>۲</sup> قرن هشتم ) را نام برد. همچنین  
 تواریخ متأخر از او مثل تاریخ ارمنستان طوماس آرتسرونی<sup>۳</sup> ( قرن دهم )<sup>۴</sup> و  
 تاریخ آلبانها تصنیف موسی کالانکواسی<sup>۵</sup> ( قرن دهم ) و تاریخ ارمنستان آسولیک<sup>۶</sup>  
 ( قرن یازدهم ) و ترجمه ارمنی تاریخ میشل سربانی<sup>۷</sup> ( قرن دوازدهم ) و امثال آن.  
 پاتکانیان<sup>۸</sup> در کتاب خود مندرجات همه این کتب را مورد استفاده قرار  
 داده است.

#### ۵- منابع سریانی

کتبی که مسیحیان بزبان سریانی نوشته‌اند ، از مآخذ مهمه تاریخ دولت  
 ساسانی بشمار است. نخست باید از چند تاریخ نام برد، که لااقل چهار عدد آنها  
 را معاصرین ساسانیان نوشته‌اند. از اینقراره:  
 تاریخ استی لیتس دروغی<sup>۹</sup> کتابی است، که در حدود سال ۵۰۷ میلادی  
 تألیف شده و حاکی از وقایع ۴۹۴ تا ۵۰۶ است، و بخطا آنرا باستیلیتس نسبت

۱- Levond

۲- Ghévond

۳- Thomas Artsruni

۴- ترجمه در مجموعه مورخان ارمنی بروسه Brosset, Collection d' his

toriens arméniens سن پترسبورغ ۱۸۷۲.

۵- Kalankvaci

۶- Aalok

۷- Michel le Syrien ۸- patkanian

۹- Pseudo-Ssylites متن تاریخ یوشع استی لیتس با ترجمه آن توسط

رایت ۱۷. ۱۷۱۸۸۲ The Chronicle of Joshua she Stylyse

مقایسه شود با کریستنسن، کواذ بخش ۱، ص ۵ وما بعد.



دادداند<sup>۱</sup>. این کتاب یکی از منابع عمده تاریخ نیمه اول عهدسلطنت کواذاول است و در فصول مقدماتی آن خلاصه زمان مقدم بر قباد را، یعنی از جلوس پیروز ببعده، ذکر میکند.

تاریخ ادسا، که قدری بعد از ۵۴۰ بتألیف آمده، شامل وقایع زمانی است که از ۱۳۲ قبل از میلاد تا ۵۴۰ بعد از مسیح را فرامیگیرد<sup>۲</sup>. از جمله منابع این کتاب يك تاریخ از ایران بوده، که فعلا موجود نیست.

تاریخ اربل، که از نیمه قرن ششم است، تاریخ مسیحیت این ایالت را از قرن دوم تا حدود سال ۵۵۰ میلادی روایت می کند. بنابر رأی پول پیترس<sup>۳</sup> اعتبار این کتاب خیلی مشکوک است، ولی بعقبده مسینا این نظر فقط درباره قسمت آخر کتاب صحیح است، که موضوع آن ذکر آزار مسیحیان توسط شاپور دوم و وقایع بعد از آن است<sup>۴</sup>.

۱- ريك به مقاله آبه نو L' Abbé Nau در Suppl. de Porient chrétien

۱۸۹۷ و کتاب دو ال Duval موضوع بداد ریات سریانی Littellatue sylique، چاپ دوم، ص ۱۸۸.

۲- هالبر. تحقیقات درباره تاریخ الرها، متن سریانی و ترجمه آن آلمانی در

مجموعه «متون و تحقیقات» کپهارد و هارناک، ج ۹، بخش ۱ (لینزینگ ۱۸۹۲)

L. Hallier, Untersuchungen über die Ederrenische Chronik mit dem syrischen Text und einer Uebersetzung. «Texte und Untersuchungen» von Gebhardt und Harnack. توسط گیدی Guici؛ ترجمه لاتینی آن در مجموعه کتب مقدس مسیحی مشرق Corpus scriptorum christianorum orientalium, Script.

Syr. ser. III, t. IV, Pars I

۳- P. Paul Peeters

۴- مینگانا Mingana؛ منابع سریانی Sources Syriaques، ج ۱، ص

تاریخ اجمالی موسوم به بی نام گویدی<sup>۱</sup> قدری بعد از سال ۶۷۰ نوشته شده است و از روی منبع معتبری، که داشته حوادث تاریخ ایران را بعد از مرگ هرمزد چهارم، که در ۵۹۰ واقع شد، شرح داده و سوانح بعد از آن سال را، که خود بیچشم دیده تا بعد از انقراض دولت ساسانی برشته تحریر کشیده است.

تاریخ الیاس نصیبینی، که در سال ۱۰۰۸ میلادی نوشته شده، در مقدمه خود جدولی دارد، که شامل سنوات عهد پادشاهان ساسانی نیز هست. این کتاب رالامی<sup>۶</sup> طبع کرده است.<sup>۲</sup> نسخه سریانی آن با ترجمه لاتینی باهتمام بروکس<sup>۳</sup> و شابوت<sup>۴</sup> چاپ گردیده است.<sup>۵</sup>

→

رسالات Die Chronik von Arbel تاریخ اربل، زاخو، ۱۵۹-۱؛ A. Harnack، شماره ۶، هارناک، ماموریت و انتشار مسیحیت، ۱۹۱۵، آکادمی پروس. Die Mission und Ausbreitung des Christentums. چاپ چهارم، ج ۲ (لیزیگ ۱۹۲۴): ص ۶۸۳ و بعد؛ پیترس P. Peeters شهید ادیابن Analecta «Passionaire d' Adiabene» در Bollandiana ج ۴۳، ص ۲۶۳ و ۳۰۲ و ما بعد، مسینا در Orientalia، ج ۶، ص ۲۳۳ و بعد. (م ۱۹۳۷).

۱- P. Anonyme de Guidi این تاریخ را کیدی در مجموعه هشتمین انجمن بین‌المللی مستشرقین در استکهلم (۱۸۸۹) چاپ کرده است و نلدکه آنرا با ترجمه و تفسیر و انتقادات در گزارشهای آکادمی امپراطوری اطریش وین، قسمت تاریخ و فن‌الغه (۱۸۹۳): ج ۱۲۸ انتشار داده است؛ چاپ جدید در مجموعه کتب مقدس، مسیحیان مشرق، متون سریانی، سری ۳ جلد ۴.

۲- الیاس نصیبینی و تاریخ او Elie de Nisibe et sa chronologie

بروکس، ۱۸۸۳.

۳- Brooks

۴- Chabot

۵- تاریخ الیاس مطران نصیبینی، ۲ جلد (مجموعه کتب مقدس مسیحیان مشرق،

متون سریانی، سری ۳، ج ۷۸) Eliae Metropolitanis Nisibeni Opus chronologicum

دیگر از تواریخ مهمه کتاب میشل سریانی بطریق انطاکیه ( ۱۱۶۶-۱۱۹۹ ) است.<sup>۱</sup>

گریگور بوریس بارهبرائوس<sup>۲</sup> (ابوالفرج)، که در سال ۱۲۸۶ فوت شده، صاحب دو تاریخ است. یکی تاریخ سوریه<sup>۳</sup> دیگر تاریخ روحانیت<sup>۴</sup> کتاب میشل - سریانی یکی از منابع بسیار معتبر او محسوب میشود<sup>۵</sup>. تاریخ عربی یا رهبرائوس<sup>۶</sup> نسخه جدیدی است از تاریخ سوریه سابق الذکر.

برای تاریخ نصرانیت در ایران عهد ساسانی باید رجوع بکتاب ذین نمود: فتاوی انجمنها<sup>۷</sup>، کتاب حکام تألیف طوماس مرگائی، کسه در ۸۴۰ نوشته شده است<sup>۸</sup>، از روابط فرقه نستوری با پادشاهان ایران بحث میکند و تاریخ عهد هرقل و خسرو دوم را شرح میدهد. دیگر ترجمه احوال بطریقهای نستوری ماریهای اول<sup>۹</sup>

۱ - ناشر و مترجم فرانسه شاپو J. B. Chabot ، ۴ جلد ، پاریس ۱۹۱۰ -

۱۸۹۹ .

۲-Grigorus Barhebraeus                      ۳- Chronicon Syriacum

۴- Chronicon ecclesiasticum

۵- تاریخ سوریه رابجان انتشار داده است (پاریس ۱۸۹۰)، تاریخ روحانیت را

ابولوس Abbeloos ولای Lamy در ۳ جلد در اوون (بلژیک) در سالهای ۶۷-۱۸۷۲ منتشر کرده اند.

۶- ملخص تاریخ سلسلهها Histoire abregée des dynasties ، چاپ

سالیانی P. Salhani ، بیروت ۱۸۹۰ .

۷- لاگارد، آثار فقهی سریانیان، وین ۱۸۵۶ . p. de Lagarde, Reliquiae

Juris ecclesiastici syriace.

۸- کتاب حکام The Book of Governors ، متن سریانی و ترجمه انگلیسی

والیس بوج در ۲ جلد، لندن ۱۸۹۳ .

۹- Mârabhâ

و سبیشوع<sup>۱</sup> و دنحا<sup>۲</sup> و یهبلاهای ثالث<sup>۳</sup> و شرح زندگی ربن هر مزد<sup>۴</sup>.  
 کتب اعمال شهدای ایران<sup>۵</sup> نه تنها برای دانستن آزار و تعقیب عیسویان  
 ایران، بلکه برای تمدن ساسانیان بطور کلی از منابع بسیار معتبر محسوب میشوند.  
 از جمله کتب دینی سریانیان، که وضع عیسویان ایران را در عهد ساسانی  
 روشن می کند، باید رساله تبیینیه افراآت<sup>۶</sup> را نام برد<sup>۷</sup>، که ترجمه و اقتباس مجموعه  
 قوانین ساسانیان است بزبان سریانی (رجوع شود بصفحه این کتاب).  
 همچنین چند کتاب رد و اثبات وجدال قلمی از این زمان باقی است، که مارا

## ۱- Sâdricho

## ۲- Denha

۳- Yahbalâhâ III بجان Bddjan ، تاریخ مریله و سه بطریق دیگر و غیره  
 Histoire de Mar Yabalaha et trois autres patriaaches etc  
 پاریس ۱۸۹۵.

۴- تاریخ ربن هر مزد ایرانی The History of Rabban Hormizd the  
 Persian ، متن سریانی و ترجمه انگلیسی و الیس بوج Vallis Budge ، ج ۱ و ۲ (کتب  
 سامی اوزاک، ج ۹-۱۱، Luzac's Semitic Series).

۵- اعمال شهدای مقدس Acta Sanctorum Martyrum ، چاپ آسمانی،  
 ج ۱، ۱۷۴۸؛ بجان، اعمال شهیدان و مقدسان Acta Martyrum et Sanctorum  
 ج ۲ و ۴، پاریس ۱۸۹۱ و ۱۸۹۴. هو فمان، اعمال شهدای ایران، لپزیگ ۱۸۸۰.

این کتاب دارای ضمایم بسیار مفید است. برون O. Braun ، منتخبی از اعمال  
 شهدای ایران مونیخ ۱۹۱۵. نیز مقایسه شود با پول پیترس Paul Peeters در  
 Analecta Bollandiana ، ج ۴۳، ص ۳۰۴-۲۶۱ و جلد ۴۹، ص ۲۱-۵.

## ۶-Afraât

۷- چاپ پاریس Parisot در مجموعه سریانی Patrologia syriaca ، ج ۱  
 (پاریس ۱۸۹۴)؛ ترجمه آلمانی از برت Bert در «متون و تحقیقات» «Texie und  
 Untersuchungen» گبهاردت Cebhardt و هارناک Harnak ، ج ۲ ، لپزیگ  
 ۱۸۸۸.

از افکار و عقاید دینی آن عهد در ایران و آسیای غربی واقف می‌کند از قبیل: محاربه قلمی آذرهرمزد و اناهید باموبدان موبدان، که مسلماً از عصر ساسانی است، و جلد یازدهم شروع تئوردور بار کونای<sup>۲</sup>، که ظاهراً در حدود سال ۸۰۰ تألیف شده، آراء گنوستیک‌ها را باختصار و عقاید زردشتیان و انویان را بتفصیل بیان می‌کند.<sup>۳</sup> تفصیل دیگری راجع بمانویه در ترجمه سریانی یکصد و بیست و سومین رساله تبیینیه سور انطاکی<sup>۴</sup> بدست توان آورد. مؤلف این کتاب، که اصل آن از بین رفته<sup>۵</sup>، سور است، که از ۵۱۲ تا ۵۱۸ بطریق انطاکیه بوده است.

#### ۶- منابع چینی

در سفر نامه یکی از زوار بودایی چین موسوم به هیوئن تسانگ (هوان تسانگ) ، که در سنه ۶۲۹ - ۶۳۰ مسافرت نموده، یادداشت کوتاهی راجع بایران آن زمان مسطور است. ولسی باید دانست، که سیاح مزبور شخصاً ایران را ندیده و فقط مسموعات خود را درباره این کشور و ساکنین آن یسارداشت

۱- ندکه، مناقشات سریانیان علیه دین ایران: Syrische Polemik gegen die

persische Religion در جشن نامدرت Festgruss an R. v. Roth ، ص

۳۵ و بعد.

۲- Theodore bar Konai

۳- پونیون، کمیته‌های ماندائی جامهای خواربیر (پاریس ۱۸۹۸): ص ۲۳۲-۱۰۵

۴- H. Pognon, Inscriptions mandaites des Coupes de Khouabir  
Recherches sur le manicheisme کومون، تحقیقات در باب مذهب مانوی

بروکسل ۱۹۰۸، ص ۸۰-۱؛ بنویست، جهان شرق، ۱۹۳۲، ص ۲۱۵-۱۷۰.

۴- Sevère

۵- کومون، تحقیقات مانوی، ص ۱۷۲-۸۳.

کرده است<sup>۱</sup>.

نلد که در ملحقات کتاب خود موسوم به «تاریخ ایرانیان و تازیان» (صفحه ۴۰۰ و مابعد) جدول آغاز و انجام سلطنت پادشاهان ساسانی را بر طبق مآخذ شرقی و غربی و مسکوکات قدیم ترتیب داده و پس از آن شجره نسب ساسانیان را افزوده است و هرتسفلد بعد از وقوف بر مندرجات کتیبه پایکولی<sup>۲</sup> بعضی از قسمت‌های آنرا اصلاح کرده است.

---

۱- بیل، ص ۲۶۹ - ۲۷۷ مقایسه شود با شدر: ایرانیکا (رسالات انجمن علمی گوتینگن)، Irahica (Abh. d. Ges. d. wiss. zu Göttingen, ۱۹۳۴) ص ۵۴. phil. hist. Kass, 1934).

۲- هرتسفلد، پایکولی، ص ۵۱. راجع به تقویم دوره ساسانی پایین‌تر فصل سوم

# فصل اول

## تأسیس سلسله ساسانی

پارس در زمان سلوکیان و اشکانیان - بازرنگیان و خانواده ساسان - شورش پابگک و پسرانش - فتوحات اردشیر و انقراض سلسله اشکانی - کتیبه تاجگذاری اردشیر - شهر استخر - قصر و آتشکده فیروز آباد - دولت حیره و دولت غسانیان - شخصیت اردشیر - اردشیر در افسانه‌ها.

از تاریخ ایالت پارس در زمان سلوکیان و اشکانیان اطلاع بسیار کمی در دست است. سکه‌هایی، که در پارس کشف شده‌اند، نام چند تن از پادشاهان را معرفی میکنند.

- 
- ۱- در تاریخ قدیم معروف بدکمبریج The Cambridge Ancient History، ج ۱۲ من بطور اجمال شرحی در باب تمدن ایران در قرون اول عیند ساسانی بیان کرده‌ام.
  - ۲- لوی، مجله شرقی آلمان، ج ۲۱، ص ۴۳۰ و ما بعد؛ مردتمان Mordtmann، مجله سکه‌شناسی Zeitschrift fur Numismatik، ج ۴، ص ۱۵۲ و ما بعد، ج ۷، ص ۴۰ و ما بعد؛ گوتمید: تاریخ ایران و همسایگانیش، ص ۱۵۷ و ما بعد؛ یوستی در فقه اللغة، II، ص ۴۸۶ و ما بعد؛ آلوت دولانوی Allte de la Fuye، مطالعه در باب مسکوکات پارس، مجله آسیایی، ۱۹۰۶، ص ۵۷۷ و ما بعد؛ مورگان: گزارش اجلاس آکادمی

ولی نمی‌توان توالی سلطنت آنان را بطور تحقیق معین نمود. بعضی از این سلاطین همانم پادشاهان هخامنشی بوده‌اند (مثل ارتخشتر<sup>۱</sup> = ارتاگزرسس<sup>۲</sup>، داریو<sup>۳</sup> = داریوش) و بعضی از آنان نام خود را از افسانه‌های باستانی اقتباس کرده‌اند (مثل منوچهر<sup>۴</sup> که مقتبس از منوش چهر<sup>۵</sup> پادشاه داستانی مذکور در یکی از یشت‌های اوستاست). اسامی و تصاویری بر این سکه‌ها نقش شده از بقای آداب و رسوم باستانی در ایالت پارس که مهد سلطنت هخامنشیان بشمار است، حکایت می‌نماید.

در عهد پادشاهی سلوکی‌ها (قرن سوم ق. م.) در ایالت پارس چهار شهریار حکمرانی می‌کرده‌اند، که آنان را فرترک یعنی والی میخوانده‌اند.<sup>۶</sup> اینان دسته اول از شاهان پارس هستند. سکه‌هایی که از این والیان بجای مانده در یکطرف صورت صاحب سکه را با عبارتی بخط آرامی نشان میدهد و در جانب دیگر آن تمثال پادشاه دیده می‌شود، که بر تختی نشسته و به پرچمی می‌نگردد. این پرچم شبیه راینی

→

موسوژیه Academie des Inscr. et Belles-Lettres، ۱۹۲۰، ص ۱۳۴ وما بعد؛ G.F.Hill، فهرست مسکوکات یونانی در عربستان و عراق و ایران، of Arabia - Mesopotamia and Persia Cat. of Greek Coins، لندن ۱۹۲۲؛ هر تسفلد، پایکولی، ص ۶۸ وما بعد.

۱- Artakhshatr

۲- Artaxerxe

۳- Daryav

۴- Manutchitr

۵- Manushtchithra

۶- fratataka

۷- آندراس این کلمه را چنین خوانده است (فرترکا) ، Epigraphik

Ephermis für Semitische، ج ۴، ص ۲۱۳؛ میه‌بنو نیست، صرف و نحو فرس قدیم، ص ۱۵۹؛ ایلمس ۱۷۰ Eilers، نامهای کارداران ایرانی طبق کتیبه‌های میخی - in der Keilschriftlichen Ueberlieferung Iranische

Beamtnamen، ج ۱، ص ۱۱۹ هر تسفلد این کلمه را فرت‌دار fratadara می‌نگرد. (دین، ص ۲۰۶) فرت‌دار fratadara خوانده‌است.



است، که در موزائیک معروف «جنگ اسکندر و دارا» ترسیم کرده‌اند.<sup>۱</sup> در بعضی سکه‌ها پادشاه در برابر آتشگاه یا معبدی ایستاده و همان پرچم در نزدیک او دیده میشود. در سکه وات فرزات اول<sup>۲</sup> تصویر اوزهرمزد بابل گشاده در روی آتشدان رسم شده است. یکی از این والیان وهوبرز<sup>۳</sup> نام داشته است، که گویا همان ابرزس<sup>۴</sup> باشد، که مقدونیان ساخلوی پارس را قتل عام کرد (قرن سوم ق. م.)<sup>۵</sup> دسته دوم از شهریاران پارس، که در قرن دوم ق. م. حکمرانی کرده‌اند و مانند سلاطین سلسله‌های بعد لقب شاهی داشته‌اند، همچنین سکه‌هایی بیادگار گذاشته‌اند در مسکوکات این سلاطین، که دو نفر بوده‌اند، نقش معبد و پرچم سابق الذکر ترسیم شده است با این اختلاف، که در بالای پرچم تصویر مرغی (که گویا عقاب است) دیده میشود، اما دسته سوم شاهان پارس، که سه نفر بوده‌اند و در قرن اول ق. م. سلطنت میرانده‌اند، همچنین سکه‌هایی دارند، که تصویر شاه را در حال عبادت در برابر آتشدانی نشان میدهند. سکه‌های دسته چهارم شاهان پارس<sup>۶</sup> (بین قرن اول ق. م. و آغاز قرن سوم بعد از میلاد) نیز اغلب شاه را در حالتی نشان میدهند، که دست راست را دراز کرده و در مقابلش هلالی و ستاره ترسیم شده است.

\* \* \*

شورش و اختلالی، که در آغاز قرن سوم میلادی در ایالت پارس حکمفرما بود، انحطاط قدرت اشکانیان را در آن عهد آشکار میسازد.<sup>۱</sup> ظاهراً هر شهری، که

۱- راجع به درفش کاویان، پانین تر فصل دهم را ببینید.

۲- Vaftradhat

۳- Vahuburz

۴- Oberzos

۵- گوتشمید، تاریخ ایران الخ، ص ۲۸؛ هرنگاند. پایکولی، ص ۶۹.  
 ۶- مردم پارس از خود پادشاهانی داشتند. اما این شاهان دارای قدرتی نبودند، زیرا تابع شاهان پارت بودند (استرابو، کتاب ۱۵: فصل ۳: فقره ۳ و فصل ۳: فقره ۲۴۰).  
 ۷- تقریباً در حدود سال ۱۹۶ میلادی و آغاز چهارم شورش بسیار خطرناکی را در فارس فرو نشانند. در آن قسمت از تاریخ دبانتی آدیابن، که مارکوارت در کتاب خود بنام فهرست مراکز ایالات ایران شهر (چاپ مسینا)، ص ۹۳-۹۲، ترجمه کرده است.

تا اندازه قابل اعتناء بسوده، پادشاه کوچکی داشته است . مهمترین این امارات کوچک شهر استخر بود، که پایتخت پادشاهان باستانی پارس محسوب میگردید. در این تاریخ شهر استخر بدست گوچهر از سلسله بازرنگیان افتاد.<sup>۱</sup> این شخص گویا از ساله همان گوچهر باشد، که در قرن اول میلادی برادر خرد ارتخستر نام را بقتل آورد.<sup>۲</sup> همچنین در گویانان (ناحیه دارابگرد) و در کونوس(?) و لورویر(?) سلسلهها کوچکسی از شاهان محلی وجود داشتند. قرائت صحیح این اسامی جغرافیایی که طبری نقل کرده<sup>۳</sup>، میسر نشد ولی از عبارات طبری معلوم میشود، که این نامهارا از منابع صحیحه نقل کرده است.

ساسان که مردی از دودمان نجبا بود، با زنی از خانواده بازرنگی، که نامش ظاهراً دینگ بود، وصلت کرد.<sup>۴</sup> ساسان در معبد آناهید (آناهیتا) در شهر استخر سمت ریاست داشت.<sup>۵</sup> پس از او پسرش بابگک جانشین شد و روابط خود را با بازرنگیها مغتنم شمرد، یکی از پسران خود را که اردشیر ( ارتخستر ) نام داشت، در دارا بگرد<sup>۶</sup> بمقام عالی نظامی ارگبند<sup>۶</sup> رسانید. تقریباً بعد از سال ۲۱۲ میلادی اردشیر چند تن از ملوک پارس را مغلوب و هلاک کرد و مقام آنان را صاحب شد. مقارن این احوال بابگک بر گوچهر شاه، که خوبشاوند او بود، شورید و مکان گوچهر را، که معروف به کاخ سفید<sup>۷</sup> بود، بتصرف آورد و گوچهر را کشته، خود براریکه

۱- ویکتور (مردان، ص ۶ - ۱۰۵) کلمه وازرننگی Vazrang را عنوان امرای پارس می داند .

۲- نک بوستی . نام نامه . کلمه گئوجیتر Gaocithra .

۳- جنب دخویه ، ص ۸۱۵ ؛ نک که ، ص ۶ .

۴- کتیبه کعبه زردشت .

۵- کازنامه در نسب اردشیر باخدای نامه و کتیبه های اردشیر و شاپور اختلاف دارد ( مقایسه شود با آگاتیاس ) .

۶- Argabadh

۷- شهر نسا در شمال شبراز .

سلطنت نشست.

البته اردشیر مایل بود، که پادشاه سرتاسر ایالت پارس شود، ولی پابگگ از قصد پسر جادطلب خود هر اسان شده، نامه بحضور شاهنشاه اردوان (اردوان پنجم) طالبید، که تاج گوجیهر را بسرفرزند ارشد خویش شاپور گذارد.

شاهنشاه در پاسخ نوشت، که او پابگگ و پسرش اردشیر را باغی می‌شناسد. پابگگ اندکی بعد از این واقعه بدرود حیات گفت و شاپور بجای او نشست. میان او و برادرش اردشیر نزاع در گرفت. اتفاقاً شاپور بطور ناگهانی وفات یافت و سبب را چنین نوشته‌اند، که هنگام حمله بدارا بگردد، شاپور در خانه ویرانه فرود آمد غفله سنگی از سقف جدا شد و او را از پای در آورد. برادران دیگر تخت و تاج را ب اردشیر تقدیم کردند و بدینسان او در سال ۲۰۸ میلادی شاد شد.<sup>۱</sup> اردشیر چندی بعد برای جلوگیری از خیانت و طغیان برادران فرمان داد، که همه آنان را بقتل آوردند. اردشیر بعد از آنکه طغیان دارا بگردد را فرو نشانید، باستحکام مبانی قدرت خویش پرداخت و ایالت کرمان، که در جوار کشور او بود، مسخر و پادشاه آنجا موسوم به ولخش<sup>۲</sup> را اسیر کرد. سواحل خلیج فارس جزو قلمرو آن شهریار جهانگشا گردید. گویند در این ناحیه سلطانی بوده، که مردم او را چون خدایسی می‌پرستیده‌اند. و وی بدست اردشیر از پای در آمد. اردشیر بعد از بسط قدرت خود در تمام پارس و کرمان، که دنباله جغرافیائی<sup>۳</sup> آن بشمار می‌آید، فرمان داد تا در گور (فیروز آباد کنونی) قصری و آتشکده‌ای بر آوردند و یکی از فرزندان خود را، که هم اردشیر نام داشت، والی کرمان کرد.

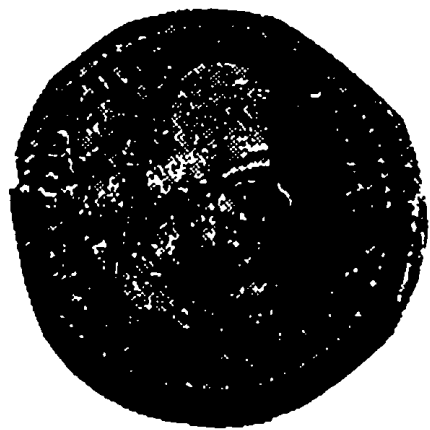
عاقبت میان اردشیر و شاهنشاه اشکانی جنگ در گرفت. اردوان پادشاه اهواز

۱- این تاریخ در کتیبه شهر شاپور ذکر شده است. در ملاحظات کریستن در مقاله گیرشمن، مجله صنایع آسیایی، ج ۱۰، شماره ۳، ص ۱۲۸-۱۲۷ مقایسه کنید بالوی، اورینتالیا ۱۹۴۱، ص ۴۹.

(خوزستان) را فرمان داد، که بجنگ اردشیر شتافته، او را مغلولاً بتیسفون فرستد. اردشیر مهلت نداد. بعد از آنکه شاذشاهپور شهریار اصفهان را مغلوب و هلاک کرد، رربه جانب اهواز نهاد و شهریار آنجا را کاملاً مغلوب و کشور او را بقلمرو خود ملحق نمود. آنگاه ولایت کوچک میشان<sup>۱</sup> را، که در مصب شط دجله و ساحل خلیج فارس بود، بتصرف آورد. این ولایت در دست اعرابی بود، که از عمان آمده بودند و پیشرو طوایف عربی محسوب میشوند، که درست در آغاز سلطنت ساسانیان ناحیه حیره را در مغرب فرات فرو گرفتند. آخر الامر نبرد بزرگی میان اردشیر و شاهنشاه اشکانی، که خود فرماندهی لشکر را داشت، در جلگه هورمزدقان، که تعیین موقع جغرافیایی آن میسر نیست<sup>۲</sup>، واقع شد. بنا بر روایات عهد ساسانیان اردوان بدست اردشیر کشته شد و اردشیر سر خصم را لگد کوب کرد. این کار وحشیانه



ب



الف

شکل ۱ - سکه‌های اردشیر اول، الف - بسبک اشکانی، ب - بسبک جدید.  
(موزه ملی کپنهاک)

### ۱ - Mesene

۲ - سال ۲۲۴ میلادی رسماً آغاز تریخ دوره ساسانی است. رگ نوبی، اورینتالیا، ۱۹۲۱: ص ۱۰۴ و بعد. نتی زاده (Acta Orientalia، ۱۸: ص ۲۶۷ و مابعد) در تعیین تاریخ سلاطین اول سلسله ساسانی بطور کلی با علمای دیگر کمی اختلاف دارد.

گویا حقیقت نداشته باشد و منشاء آن ظاهراً نقوش برجسته نقش رستم است (که بعد خواهد آمد). پس از این نبرد، که در روز ۲۸ آوریل ۲۲۴ رخ داد. اردشیر فاتحانه وارد تیسفون شد و ایالت بابل را باطاعت خود آورده، جانشین اشکانیان گردید.<sup>۱</sup>

وی رسماً در سال ۲۲۶ میلادی تاجگذاری و عنوان شاه شاهان ایران را اختیار کرد.

بنابر روایات موجوده اردشیر دختر<sup>۲</sup> یا دختر عموی اردوان<sup>۳</sup> با برادرزاده فرخان پسر اردوان را بنکاح خویش در آورد. آنچه مورخان عرب و ایرانی در باب این ازدواج نقل کرده‌اند، شبیه افسانه است، معذک هر تسفلد معتقد است، که این مزاجت حقیقت واقع شده است، زیرا که اردشیر میخواست بوسیله وصلت با خانواده اشکانی، اساس دولت خود را استوار کند.<sup>۴</sup> اما من بدو دلیل نسبت بصحت این روایت ظنین هستم. یکی اختلاف آرابی، که درجه قرابت زوجه اردشیر نسبت به اردوان هست، دیگر آنکه مقصود مورخان عرب و ایران از ذکر این ازدواج، اثبات این نکته است، که چون مادر شاهپور پسر اردشیر از سلسله سابق بوده، پس شاهپور حقاً جانشین اشکانیان بشمار می‌رود. اما در واقع قبل از آنکه اردشیر بتخت نشیند، شاهپور بحد بلوغ رسیده بود و این مطلب از یکی از روایات نخستین طبری مستفاد می‌شود، که گوید شاهپور در «نبرد هرمزدقان» شرکت جست (طبری، ص ۸۱۹، نلدکه، ص ۱۴). سلسله این روایت ظاهراً بکتاب خودای نامگ میرسد، در صورتیکه روایت عروسی اردشیر با یکی از بانوان اشکانی و تولد شاهپور از او،

۱- طبری، ص ۸۱۳ و ما بعد، نلدکه، ص ۱ و بعد؛ گوتشمید؛ تاریخ ایران،

ص ۱۵۹ تا ۱۶۳.

۲- طبری، ص ۸۲۳، نلدکه، ص ۲۶؛ فارس نامه، ص ۵۹.

۳- نهاییه، بردین، ص ۲۱۸.

۴- پایکولی، ص ۴۰.

که در ضمن نوشته‌های طبری دیده می‌شود<sup>۱</sup>، ماخوذ از یکی از افسانه‌های عامیانه است<sup>۲</sup>. در سالهای بعد پس از آنکه اردشیر شهر مستحکم هتره<sup>۳</sup> را مدتی محاصره کرد و نتیجه حاصل نشد، بتسخیر کشور ماد و شهر همسدان پرداخت و باذربایجان و ارمنستان حمله برد و اگر چه در آغاز موفق بفتح نشد، ولی گویا بعد این دو کشور را بتصرف آورده است. ممالک سکستان و ابرشهر (خراسان فعلی) و مرو و خوارزم و بلخ را متصرف شد و باین ترتیب قدرت خود را بر نواحی شرق بسط داد. بموجب روایت طبری، که هر تسفلد صحت آنرا تصدیق می‌کند<sup>۴</sup>، پادشاه کوشان، که دره کابل و پنجاب را در دست داشت. و پادشاهان طوران و مکرران (ناحیه فعلی قزدار در جنوب کوبته و مکران واقع در سواحل خلیج عمان و اقیانوس هند) سفرایی بحضور اردشیر فرستادند و او را بشاهنشاهی شناختند. سلطنت او در آن تاریخ شامل ایران فعلی و افغانستان و بلوچستان و صحرای مرو و خبوه بود حد شمالی بسط جیحون میرسید و حد غربی بآخر بابل و عراق. شاهزادگان خانواده سلطنتی، که پی در پی حکومت خراسان یافتند، لقب کوشان شاد گرفتند. اردشیر در سال ۳۲۸ میلادی بشهر «دورا» حمله برد<sup>۵</sup>.

گفتیم که اردشیر رسماً در سال ۲۲۶ میلادی تاج شاهنشاهی ایران را بر سر گذاشت ولی درست نمی‌دانیم این تشریفات در کجا انجام یافته است.

۱- رابک ۸۵، ج ۱۰، ص ۴۵ - ۴۴.

۲- بعقیده هر تسفلد، اینکه در کارنامه آمده است: که اردشیر در درگاه اردوان تربیت یافت. خالی از حقیقت تاریخی نیست و با اعتقاد او در اینموقع اردشیر جوان دختر اردوان را گرفت و پس از قلیل مدتی شاپور از این وصلت بوجود آمد. اما نص کارنامه نگ و سایر اسناد دلالت بر این دارد، که ازدواج اردشیر بعد از قتل اردوان صورت گرفته است.

۳- Hatra

۴- پایکولی، ص ۳۶ و بعد، و نیز ص ۵ - ۲۰۴.

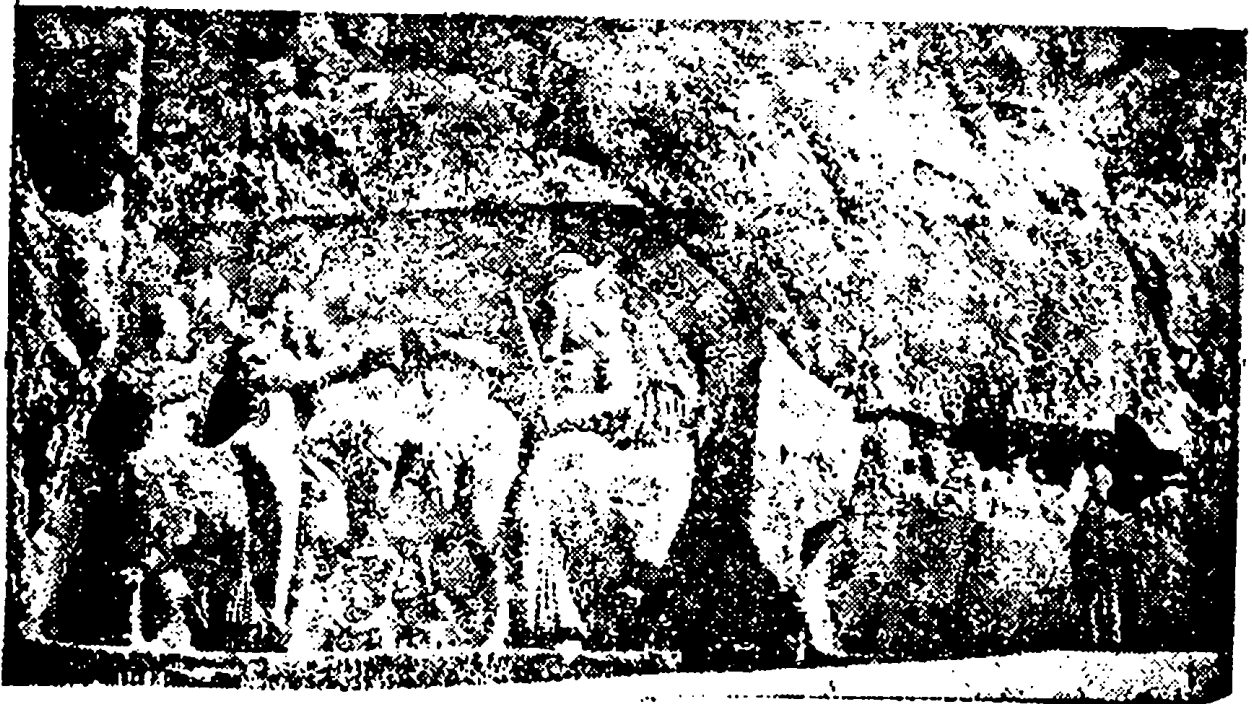
۵- رستوتزف، شهرهای کاروانی (اکسفورد ۱۹۳۲)، ص ۱۱۶.

بر طبق عقیده زاره احتمال می‌رود، که مؤسس سلسله ساسانیان این تاجگذاری را در مسقط الرأس خود پارس انجام داده باشد، یعنی یا در معبد اناهیتا (ناهید) واقع در شهر استخر، که روزگاری جدا و ساسان موبد بزرگ آن بود و در همانجا چهارصد سال بعد از اردشیر، زیرا که اردشیر، آخرین شاهنشاه ساسانی نیز تاج بر سر نهاد. و یا در تنگه نقش رجب نزدیک استخر، زیرا که اردشیر و شاپور در این نقطه نقش جلوس خود را در سنگ حجاری کردند.

مجلس «گمان اورمزد اردشیر را بشاهنشاهی» در دو محل دیده میشود یکی در نقش رجب و دیگری در نقش رستم کنار دخمه‌های سلاطین هخامنشی. بنا بر احتمال زاره کتیبه نقش رجب زماناً مقدم بر نقش رستم است. مجلس نقش رجب درست حفظ نشده و بسی از جزئیات آن در اثر فساد و تجزیه سنگ محو گردیده و درست شناخته نمی‌شود. اورمزد (اهورمزده) حلقه سلطنتی را در دست راست گرفته و عصای پادشاهی را با دست چپ، و هر دو علامت شاهی را بشاهنشاه عطا میکند. شاه آن حلقه را با دست راست گرفته و دست چپ را برافراشته، انگشت سبابه را بنشانه احترام و اطاعت بطرف جلو دراز کرده است. خدا تاج زرین کنگره‌دار بر سر دارد و شاه در این مجلس برجسته بهمان وضعی، که در سکه‌های اوایل سلطنت دارد دیده میشود. ریشی دراز و مربع شکل و گیسوانی کوتاه دارد. خدا و شاه و سایر اشخاص آن نقش پیاداند. زاره در فاصله خدا و شاه صورت دو طفل را تشخیص داده است.

یکی از خواجه سرایان مگس پرانی در بالای سر شاه نگاهداشته و خود در پشت سر ایستاده است. یکی از اعبان که ریش دارد دست راست خود را به علامت احترام چنانکه ذکر کردیم، بلند کرده است. در پشت سر اورمزد دو تصویر هست که گویا تصویر بانوان است. این بانوان در کنار و در زیر قبه‌ای شبیه بچتر قرار دارند و پشت باورمزد کرده‌اند. بعقیده زاره این دو بانو از خاندان سلطنتی هستند

و جداگانه در قصر سلطنتی یادز آتشکده مراسم احترام رانسبت بشاه بهجامی آورند.



شکل ۲ - نقش رستم : اورهرمزد مقام شاهنشاهی را باردشیر عطا میکند.  
(دیولافوا صنعت باستانی ایران)

مجلس برجسته نقش رستم خیلی بهتر از نقش رجب محفوظ مانده است (شکل ۲) در این نقش اورهرمزد و شاد سوار اسب هستند. جثه اسبان به نسبت سواران کوچکتر از حد طبیعی است. هر یک از اسبان دستی را بلند کرده و به پیش قدم بر میدارد. اورهرمزد در این جا هم مثل نقش رجب عصای پادشاهی را بدست چپ گرفته و حلقه سلطنتی را که مزین بنوارهای چین دار است، بادست راست بجانب شاه دراز میکند. شاه حلقه را بادست راست گرفته و بادست چپ مراسم احترام را بترتیبی، که ذکر شد، بجا میآورد. کلاه اردشیر مدور است و در آن گردن پوشی است بشکل گوی، که پارچه نازکی آن را پوشیده است. این زینت عجیب

۱- زاره - هرتسفلد، نقوش برجسته، ص ۹۴ و بعد و تصویر ۱۲؛ دیولافوا،



در نقش‌ها و سکه‌های ساسانی مکرر دیده شده است.<sup>۱</sup> فقط در بعضی مسکوکات اوایل سلطنت اردشیر ابن علامت نیست و در آنجا شاهنشاه را با افسر بلنداشکازیان رسم کرده‌اند. گیسوان بلند و منظم اردشیر حلقه‌وار بردوش او ریخته است، انتهای ریش اردشیر باریک شده در حلقه فرو رفته است و قسمتی از ریش از زیر آن حلقه نمایان است. پادشاه گردن‌بند مرواریدی آویخته و لباده آستین‌داری پوشیده که بپوشش چسبیده است. نوارهای پهن چین‌خورده بکلاه او اتصال دارد و دنباله نوارها به پشت سر او افتاده است.

اورمزد تاجی کنگره‌دار بر سر نهاده است و گیسوان مجعدش از بالای سر و میان تاج پدید است. حلقه‌های گیسو و ریش دراز و مربع او همیشگی بسیار عتیق دارد، لکن از جهت لباس‌چندان با شاه متفاوت نیست. او نیز نوارهای چین‌خورده دارد، که از تاجش آویخته است. زین و برنگ اسبان یکسان است. فقط لوحی، که در قسمت مقدم زین شاه نهاده‌اند، منقش بر شیران برجسته است. اما زین اسب اورمزد دارای نقش گل است. در میان پاهای این اسبان گوی سبکی بشکل گلابی-نمایان است، که آنرا به وسیله زنجیری از پهلو اسب آویخته‌اند و این گوی در اکثر نقوش برجسته ساسانی در کنار زین اسبان نقش شده است. در پشت سر شاه خواجه‌سرایی ابستاده، که کلاهی نمادی با علامت مخصوص بر سردارد و مگس‌پرانی را برافراشته است. مردی که کلاه خودی بر سردارد، زیر پای اسب شاه بر زمین افتاده و احتمال می‌رود که تصویر اردوان باشد، که ظاهراً عربان است. موی سر و ریشش از هم گسسته و سرماری چند از میان گیسوانش آشکار است.

این تصویر گویا اهریمن یا یکی دیگر از ارواح خبیثه را نشان میدهد، که

۱- این گوی در حقیقت یک نوع آرایش گیسوان (یا کلاه گیس) است، که ز بالای دینیم بیرون آمده و هر تسفلد آنسرا Κορυμβος نامیده است و آن اغلب از پارچه ابریشمی، که مروارید یا جواهر نشان است، پوشیده شده. (هر تسفلد: گسزارش باستان،

اورهرمزد اورا پامال سم ستور کرده است. نخطوطی بزبان یونانی و پهلوی ساسانی بر اسب شاه نفر شده است، که گوید، این سوار پرستنده مزدا اردشیر الهی شاهنشاد



شکل ۳ قصر فیروزآباد  
( دیولافوا ، صنعت باستانی ایران )

ایران و از نژاد ایزدان پسر پابگگ شاد است و کتیبه دیگر بهمان زبانها خدارا، که اوهرمزد است، معرفی می کند (قسمت یونانی اورا از ژوس نوشته است)<sup>۲</sup>.

۱- دیولافوا، ۷ ، تصویر ۱۲ ؛ زاره - هرتسفلد ، نقوش برجسته ، ص ۶۷ و بعد و تصویر ۵ ؛ تاریخ صنایع پوپ IV 154 A. کتیبه‌ها را هرتسفلد در کتاب پایکولسی نقل کرده است ، نقش برجستهای. که در کوه نزدیک سلماس آذربایجان دیده میشود ، به عقیده اغلب محققین مربوط به عصر اردشیر است . در آنجا دو نفر سوار مشاهده میشود ، که هر دو لباس شاهان ساسانی پوشیده اند ، نوارهای لباسشان آویخته و کبری منسوج از بالای سرشان نمایان است و دست بر شمشیر دارند. سوار دست چپ دارای ریش است و ظاهراً از سوار دست راست ، که مو ندارد ، پیرتر است. در جلوی هر یک از سواران یک نفر پیاده دیده

اولین پادشاهان سلسله ساسانی را علاقه طبیعی نسبت بولایت پارس مسقط الرأس خود بود و از این جهت نفوس خود را در صخره‌های حوالی استخر کنداند. اما علاوه بر مسئله حب وطن این انتخاب سبب دیگر هم داشت و آن تذکر عهد پرافتخار دولت هخامنشی بود، که قبور شهریارانش در صخره نقش رستم قرار دارد. استخر شهری مستحکم و دارای حصارهای متین بود و چون وارث شهر قدیم پارسه محسوب میشد، که ویرانه آن حکایت از مجد و عظمت گذشته میکرد، آن جا را ساسانیان کرسی مقدس و محترم دودمان خود ساختند. ظاهراً مؤسس سلسله ساسانی گاهی در شهر گور (فیروز آباد کنونی) که جنوبی‌تر از استخر واقع

میشود، که متوجه اوست. ایمان هریت Lehmann-Haupt گمان می‌کند، که آثار محو شده يك کتیبه پهلوی را در روی جامه یکی از آن دو پیاده تشخیص داده است. بعقیده زاده، که ایمان هریت بعقل آن پرداخته است، کتیبه محتمل است مربوط بآردشیر اول و پسرش شاپور باشد، که مورد ستایش ارمینیان شده‌اند. رک جکسون، ایران در گذشته و حال Persia Past and present، ص ۸۰ و بعد؛ ایمان هریت، ارمینیان در گذشته و حال Armenien einst und jetzt، ج ۱، ص ۳۱۶ و ما بعد و ۵۳۵: هر تسلد، پایکولی، ص ۳۱.

۱- از اینکه در روایات و حماسه ملی مطالب بسیار کمی راجع بزمان هخامنشی باقیمانده، معلوم میشود، که جزئیات تاریخی آن دوره حتی در آغاز عهد ساسانی هم فراموش بوده است. رک کریستنسن، کیانیان، ص ۱۴۶ و ما بعد.

۲- راجع باستخر رک شوارتز P. Schwarz، ایران در قرون وسطی Iranim Mittelalter، ج ۱، لپیژگ ۱۸۹۶، ص ۱۳ و بعد. بموجب کتاب پهلوی شیرستانهای ایران شهر این شهر را یکی از پادشاهان اشکانی موسوم بآردوان بنا کرده است. مصنفان ایرانی و عرب بنای آنرا بشاهان مختلف تاریخ داستانسی نسبت میدهند. رک مارکوارت، فهرست کرسیهای ایالات ایران شهر، ص ۹۱ و ما بعد.

و دارای باغها و گلستان‌های بسیار بود، مقام میکرد و آنجا را اردشیر خوره<sup>۱</sup> (فراردشیر) نامید.

در روزگار جوانی قصری در این مکان ساخته بود، که آثار ویرانه آن هنوز پدیدار است (شکل ۳) تالار ورود و تالارهای چنین را بوسیله طاق چرخ‌پوشیده بودند؛ دیوارهای خارج پنجره نداشت، اما دارای ستونهای برجسته و طاق‌نما بود<sup>۲</sup>. در آن شهر اردشیر آتشکده بنا کرد، که آثارش هنوز نمایان است.



پنج قرن و نیم پس از سقوط دولت هخامنشی، پارسیان همه اقوام ایرانی را مجدداً در تحت قسدرت خویش آورده، شاهنشاهی جدیدی در شرق تأسیس کردند، که با امپراطوری روم پهلو میزد. تمدن ساسانی اگرچه دنباله تمدن اشکانی بود، ولی مجدد و مکمل آن محسوب میشود. بقای رسوم عهد اشکانی از آشناری نمایان است؛ کما در لغت دوره ساسانی باقی گذاشته است، زیرا که لهجه ایالت پارس؛ یعنی ایرانی جنوب غربی؛ که زبان رسمی دولت شاهنشاهی جدید گردید و مقام زبان ایرانی شمال غرب را، که در دربار اشکانی متداول بود، احراز کرد، مقدار کثیری از لغات و اصطلاحات مختلفه از سلف خود عاریه نمود<sup>۳</sup>. بعلاوه پادشاهان ساسانی در قرن سوم میلادی هنوز در کتیبه‌های خود زبان پهلوی اشکانی را با زبان پهلوی ساسانی توأمآ بکار میبردند.

### ۱- Ardasher-Hhvarreh

۲- هر تسفلد در کتاب زاره - هر تسفلد، نقوش برجسته، ص ۱۲۸ و بعد، و مجله شرقی آلمان ۱۹۲۶، ص ۲۵۴؛ صنایع پوپ، IV، ص ۴۷-۱۴۶؛ اردمان، آتشکده، ص ۴۶ و بعد. دیولانوا (صنایع ایران قدیم، ج ۴، ص ۲ و بعد) بنظر کاخ فیروزآباد را مربوط بدوره هخامنشی میدانند.

اما ایالت پارس و پایتخت آن استخر شایستگی اقامت شاهنشاه را نداشت. در اثر حوادث تاریخی بین‌النهرین مرکز شاهنشاهی مشرق شده بود. سلوکیه و تیسفون وارث نقش سیاسی بابل عتیق شدند، چنانکه در زمان اسلام این میراث بغداد انتقال یافت. امادولت بزرگ مغربی یعنی روم تقریباً در پشت دروازه های پایتخت ایران بود. شهر تیسفون خارج از متن حقیقی کشور ایران و واقع در اراضی آرامیان بود و نواحی عرب نشین از پشت دیوارهای شهر «وه اردشیر» شروع میشد (وه اردشیر: سلوکیه جدید شهری بود، که اردشیر بجای سلوکیه عتیق، که در سنه ۱۶۵ بدست آویدبوس کاسیوس سردار رومی ویران شد، بنانهاد). در ماوراء فرات در محلی، که این نقطه بجانب دجله متمایل شده بماصله ۵۰ کیلومتری آن میرسد، امارنی عربی در این زمان تشکیل شد بنام حیره، که تابع دولت شاهنشاهی ایران بود و حصار محسوب میشد، که ایران را از تاخت و تاز بدویان چادر نشین محفوظ میداشت. در شمال بادیه الشام دولتی عربی دیگری بنام غسانیان وجود داشت، که خراجگزار و متحد رومیان بود.



منابعی که در دست داریم، بما اجازه نمیدهد، که کاملاً در شخصیت اردشیر تعمق کنیم مورخان مشرق زمین در توصیف اخلاق و صفات شخصی مهارتی ندارند. تعریفی که میکند نوعی و صنفی است. چندتن از سلاطینی که محبوب مورخان ساسانی بوده اند و نویسندگان عرب و ایران اطلاعات خود را از کتب آن مورخان اخذ کرده اند، در نظر ما پادشاهانی پرهیزکار و نیرومند و قوی الاراده جلوه میکنند،

۱- رتشتین. سلسله احمیان در الحیره، برابن ۱۸۹۹.

G. Rotstein. Die Dynastie der Lahmidin in al - Hira

الیندر. سلاطین کندی. لوند ۱۹۲۷ G. Olander. The Kings of Kinda

۲- نلدکه، غسانیان، رسالات آکادمی علوم برابن ۱۸۸۷.

Die Ghassânischen Fürsten aus dem Haute Galna' s.

که هم خویش را صرف توسعه و ترقی مادی و معنوی کشور شاهنشاهی کرده و نصایح و اندرزهای بسیار بیادگار گذاشته‌اند. اردشیر نیز در زمره این سلاطین محبوب است، نصایح و حکم فراوان از او نقل کرده‌اند.<sup>۱</sup> بعلاوه اعمال شاهنشاه گواه لیاقت نظامی و قدرت نفسانی و تدبیر سیاسی اوست و نیز از کارهای او پی میبریم، که زندگی اشخاص در نظر او قدرت نداشته‌است. در ظرف چند سال بادستی محکم اجزاء پراکنده کشور اشکانی را شیرازه بست و آن مملکت منشئت را بواحدی مستحکم مبدل ساخت و حتی بعضی از نواحی شرق را هم، که از اشکانیان فرمان نمیبردند، باطاعت آورد و چنان تشکیلاتی درسیاست و دیانت آماده کرد، که بیش از چهارصد سال دوام یافت. مورخان مشرق هر وقت بخواهند در توصیف و تمجید پادشاهی داد سخن بدهند، بنای بلاد و حفر ترعه‌ها و سایر اعمال عام‌المنفعه را باو منتسب میکنند. در مورد اردشیر چه از کتب مورخان مزبور و چه از نام شهرهایی، که با کلمه اردشیر ترکیب گردیده، معلوم میشود، که این شاهنشاه در این باب نیز فعالیت و اهتمام بسیار بخرج میداده‌است. از جمله شهر سلوکیه، که اردشیر آنرا مجدداً بنا نهاده، و اردشیر خواند و اردشیر خوره و ریو اردشیر و رام اردشیر، که هر سه در پارس بودند، از بناهای اوست. دیگر شهر باستانی مسن<sup>۲</sup> (کرخای میشان) که بنام استرآباد اردشیر مجدداً آبادی یافت. دیگر شهر و هشت آباد اردشیر، که در آغاز اسلام بنام بصره آبادی از سر گرفت و غیره<sup>۳</sup>.

بمرور زمان سرگذشت این شهر بار صورت افسانه بخود گرفته است. در افسانه کوچکی، که بنام کارنامگی اردشیری پابکان<sup>۴</sup> معروف و شرح اعمال و افعال اردشیر در آن مندرج است، مطالبی دیده میشود، که متعلق بحکایت کوروش کبیر

۱- کریستنسن، شاهان، فصل سوم.

۲- Mesene

۳- طبری، ۸۲۰، نلدکه، ص ۱۹ و بعد؛ شدر و حسن البصری، اسلام، ج ۱۲، ص ۳۱.

۴- دك بالانر، ص ۷۷.

است<sup>۱</sup>. حتی کشتن اردشیر ازدها رامقتبس از قصه مردوک خدای ملی بابلیان قدیم است. مردوک بادی وحشتناک برانگیخت تا در دهان عفریت عظیم موسوم به تیامت فرو رفت و آن دشمن خدایان را از پادر آورد. اردشیر در کشتن ازدهای هفتان بخت فلز گداخته در کام آن ریخت، تا بحالتی فجیع هلاک شد.

---

۱- گوتشمید، مجله شرقی آلمان، ج ۳۲، ص ۵۸۶ و بعد.

## فصل دوم

### تشکیلات دولت شاهنشاهی

صفات مخصه دولت ساسانی - طبقات سیاسی و اجتماعی ملت - تشکیلات اداری مرکزی - صدراعظم - دیانت - مالیه - صناعت و تجارت و شوارع - سپاه - وزراء و غیره - اداره ایالات .

مورخان روم کاملاً اهمیت تغییری را، که در نتیجه تأسیس سلسله جدید در ایران رخ داد، درك نکرده‌اند. دیون و هرودیانس فیروزی اردشیر را براردوان بطریق اختصار نقل کرده‌اند. رومیان ملاحظه نمودند، که دولت جدید از دولت سابق مقتدرتر و در نتیجه برای سرحدات شرقی روم خطرناک‌تر است، اما امیدانستند، که این دولت با دولت سابق تفاوت اساسی پیدا کرده است. در واقع دولت ساسانی آخرین مرحله يك سلسله تحولات طولانی بود، که در زمان اشکانیان در زیر قشری از تمدن یونانی سیر کرده و باین پایه رسیده بود. عناصر تمدن یونان قسمتی از تشکیلات ایرانی طرد شد و قسمتی مجذوب شد و با تغییر شکل داد. و هنگامی که اردشیر زمام حکومت را بدست گرفت، کشور ایران برای نخستین بار صورت وجدانی ملی یافت و بیش از پیش آثار مخصه این صورت در اجزای حیات اجتماعی



و معنوی ملت ظاهر شد.

بنابراین، تغییر سلسله سلاطین فقط یک حادثه سیاسی نبود، بلکه نشانه پیدایش روح جدیدی در شاهنشاهی ایران بشمار آمد. دو چیز موجب امتیاز دولت ساسانی از دولت متقدم است: یکی تمرکز قوا و استوار، دیگر ایجاد دین رسمی. اگر عمل نخستین را بازگشت به سنتهای زمان داریوش کبیر بشماریم، عمل دوم راحقاً باید از مبتکرات ساسانیان بدانیم. اما این ابتکار هم نتیجه تکامل کند سیری بود، که در این وقت پابدایره تحقق نهاد، چنانکه سیزده قرن بعد تشکیل مذهب رسمی تشیع نیز بهمین نحو نتیجه تحولات بسیار بود.

در مدت چهار قرن، که دولت اردشیر دوام یافت، شرایط زندگانی عمومی و اداری کشور<sup>۱</sup> دستخوش تغییرات مختلف شد، اما در کلیات و اصول همان بنای اداری و اجتماعی، که مؤسس سلسله پی افکند پا بکمال رسانید، تا پایان عهد ساسانیان بربک حال باقی ماند.

در اوستای جدید جامعه ایرانی را سه طبقه تقسیم کرده اند، یکی روحانیون (آثرون<sup>۲</sup>)، دیگر جنگیان (رث ایشتر<sup>۳</sup>)، دیگر کشاورزان (واستریوفشوپنت<sup>۴</sup>). این طبقه بندی از تقسیمات اجتماعی بسیار قدیم است. فقط یسک عبارت در اوستا (بسنای ۱۹، فقره ۱۷) موجود است، که از طبقه رابعی نام می برد و آن طبقه صنعتگران (هویتی<sup>۵</sup>) است.

چون نوبت ساسانیان رسید، تشکیلات جدید در جامعه پیدا شد، که آن نیز مبتنی بر چهار طبقه بود. تفاوت این شد، که طبقه سوم را دبیران قرار دادند و

۱- ما این تغییرات را بترتیب بمناسبت آن باحوادث تاریخی ذکر خواهیم نمود.

۲- āthraavan

۳- rathaeshtar

۴- vāstryo fshuyant مقایسه شود با مقاله بنویست موسوم به طبقات

اجتماعی در روایات اوستایی، مجله آسیایی ۱۹۳۲، ص ۱۱۷ و بعد.

۵-Huiti

کشاورزان و صنعتگران را در رتبه چهارم گذاشتند . بنابراین چون طبقه بندی اجتماعی را باین نحو با اوضاع سیاسی زمان تطبیق کردند، طبقات اربعه ذیل پیدا شد: ۱- روحانیان ( آسروان<sup>۱</sup> )، ۲- جنگیان ( ارتیشاران<sup>۲</sup> )، ۳- مستخدمین ادارات (دبیران<sup>۳</sup>)، ۴- توده ملت ( روستاییان یا و استریوشان<sup>۴</sup> ) و صنعتگران و شهریان یا هتخشان<sup>۵</sup> .

۱- asravân

۲- artorhtârân

۳- dibherân

۴- västryoskân

۵- hutukkskân در نامه تنسر، دارمستر، ص ۲۱۴ و ۱۸ - ۵۱۷، مینوی، ص ۱۲. دارمستر گوید: شاید محسوب داشتن دبیران بعنوان طبقه سوم ناشی از اشتباه مترجمان ایرانی و عرب بوده است، ولی این عقیده صحیح نیست، زیرا کسه وجود طبقه مخصوص دبیران در عبارت دیگر همین نامه تنسر تأیید شده است (دارمستر، ص ۲۱۵ و ۵۲۰، مینوی، ص ۱۴)، که گوید: « وهریک از سران اعضاء اربعه را فرمود، که اگر در یکی از ابناء مهنه اثر رشد و خیر یابند و مامون باشد بر دین یا صاحب بطش و قوت و شجاعت یا با فضل و حفظ و فطنت و شایستگی بر ما عرض دارند تا حکم آن فرماییم»، صفت حفظ و فطنت خاص دبیران بوده است. این نکته کاملاً موافق است با عملی، که قبل از کواذ اول و خسرو اول مجری بوده است، یعنی سه شخص در انتخاب پادشاه صاحب اختیار بوده اند موبد، بزرگ و سپهبد و رئیس دبیران و این سه تن رؤسای سه طبقه نخستین بوده اند، (نامه تنسر، دارمستر، ص ۲۳۹ و بعد، مینوی، ص ۳۸ و ما بعد). در کتاب مسودی (التنبیه، ص ۱۰۳) فهرستی از مامورین عالی مقام دولت مذکور است و در آن پس از نام وزیر کمپور مذار یا وزیر اعظم صاحبان منصب ذیل شمرده میشوند: ۱- موبد ( رئیس روحانیان ) ، ۲- سپاهبذ ( رئیس سپاه و طبقه جنگیان )، ۳- دبیربذ ( رئیس دبیران )، ۴- هتخشبذ ( رئیس صنعتگران و پیشه‌وران )، که و استریوشبذ ( رئیس کشاورزان ) نیز نامیده شده و این کاملاً مندرجات نامه تنسر را تأیید میکند. بنا بر کتاب التاج جاحظ (چاپ قاهره، ص ۲۵) اردشیر اول ملت را بچهار طبقه تقسیم فرمود: ۱- سوارانی که از نژاد شاهی بودند، ۲- روحانیان و مستحفظین آتشکده‌ها ( هیربذان )، ۳- پزشکان و دبیران و اختر ماران ، ۴- کشاورزان و پیشه‌وران .

هریک از این طبقات بچند دسته تقسیم میشد. طبقه روحانیان مشتمل بوده است بر: قضات (دادور<sup>۱</sup>)، و علماء دینی (پست‌تسرین و متعددترین مرتبه این علماء صنف مغان بوده، پس از مغان موبدان و هیربذان و سایر اصناف روحانی، که هر یک شغلی و وظیفه خاصی داشتند)، دیگر از شعب طبقه روحانی دستوران و معلمان بوده‌اند و این صنف اخیر را مغان اندرزبذ می‌گفته‌اند. اما طبقه جنگیان مشتمل بر دو صنف سوار و پیاده بوده است، که وظایف مختلف داشتند. اصنافی، که در طبقه مستخدمین ادارات تشخیص داده شده، از این قرار است: منشیان، نویسندگان احکام محاکم و نویسندگان اجازه نامه و قراردادهای مورخان و پزشکان و منجمان نیز جزء این طبقه بشمار بوده‌اند. طبقه توده هم مرکب از اصناف و شعبی بود مثل تجار و فلاخان و سوداگران و سایر پیشه‌وران.

هریک از این طبقات رئیسی داشت، رئیس روحانیان موبدان موبذ، رئیس جنگیان ابران سپادبذ<sup>۲</sup>، رئیس دبیران، ابران دبیربذ<sup>۳</sup> (یا باصطلاح دیگر دبیران-مهشت<sup>۴</sup>، رئیس طبقه چهارم را و استریوشان سالار<sup>۵</sup> (یا باصطلاح دیگر و استریوش بذ یا هتخشبذ) می‌گفتند. هر رئیس یکنفر بازرس در تحت در اختیار داشت، که مأمور سرشماری طبقه بود. بازرس دیگر موظف بود، که بدرآمد هر فردی از افراد طبقه<sup>۵</sup> رسیدگی کند و نیز یکنفر آموزگار (اندرزبذ) در اختیار او بود «تا هر کس را از اوان کودکی علمی یا پیشه بیاموزد و او را بتحصیل معاش قادر کند»<sup>۶</sup>. در ازمنه نخستین عهد ساسانیان، یک تقسیم اجتماعی دیگر وجود داشته، که بی‌شبهه از بقایای عهد اشکانیان بوده است. نام این طبقات را در کتیبه حاجی آباد،

۱- dadhvar

۲- Eran-spahdabh

۳- Eran-dibherbadh

۴- dibheran-mahisht

۱- نامه تنسر، همانجا.

۵- در چاپ مینوی لفظ «دغل» بجای «دخل» آمده است.

۶- نامه تنسر، دار مستتر، ص ۱۸ - ۲۱۷ و ۵۲۲، و مینوی، ص ۱۵۰.

کسه بدو زبان نوشته شده، می بینیم. شاپور در آن سنگ نبشته کیفیت تیراندازی خود را با حضور شهرداران (امراء دولت) و واسپوهران (مقصود رؤساء یا بطور کلی افراد خاندانهای بزرگ) و وزرگان (بزرگان) و آزان<sup>۱</sup> شرح میدهد.

۱- شهرداران (املاء تاریخی آن شهرداران Shatrdârân است و در اواخر عهد ساسانیان شاید تلفظ آن شهریاران بوده) و واسپوهران vaspuhrân از ترکیبات پهلوی اشکانی میباشد. واسپوهر، کسه ایده او گرام آرامی آن بریتا bar - baita است، تحریفی است (بیلی، بولتن شرقی، ۱۹۳۳، ص ۷۵) از لفظ ویس پوهر به معنی «پسر طایفه». مقایسه شود با لفظ «ویس پتی» vispati و «ویس بد» visbadh<sup>۱</sup> ص ۳۱ و ما بعد. در زمان هخامنشی هم این لفظ فوق دیده میشود (پاپیروسهای آرامی الفانین). در زبان ارمنی هم کلمه ویس پوهر هست و هم کلمه واسپوهر و هر دو در آن لغت دخیل هستند و این در صورتی است، که لفظ سپوه sepuh ارمنی واقعاً ویس پوهر ایرانی باشد. اما کلمه واسپوهر در ترکیب کلمه و سپورکان Varpurakân، که نام یکی از ایالات است؛ دیده میشود (تلدکه، خبری، ص ۵۰۱؛ بنویست مجله تبغات ارمنی، ج ۹، ص ۱۰-۹؛ مقایسه شود با هرتسفلد، پایکولای، لغت نامه شماره ۱۶۵، ۲۲۵ و ۳۰۰). از این گذشته درباره دو لفظ و اسپوهر و «واسپوهر» بحث بسیار کرده اند، در این باب در هرتسفلد، گزارش باستان، ج ۷، ص ۱۸ و بعد و بخصوص مقاله شدر (تحت عنوان «یک لقب پرتوی در زبان سغدی» Ein parthischer Titel im Soghdischen Iraniau and Indian Sfudies presented to Sir George Grierson در بولتن شرقی، ج ۸، ص ۳-۲، ۱۹۳۶، ص ۷۳۷ و بعد. آقای شدر در این مقاله ثابت میکنند، که هر دو کلمه که پهلوی اشکانی میباشد، در تمام دوره اشکانی و ساسانی وجود داشته اند و مراد از کلمه ویس پوهر («پسر طایفه») پسر ویس پتی vispati یا ویس بد visbadh<sup>۱</sup> (رئیس طایفه) نبوده است، بلکه این لفظ دارای ارزش اجتماعی بیشتری شده بود و شاهزادگان خانواده شاهی را بدان مینامیدند. اما لفظ واسپوهر در مورد اعضای طبقه نژادگان و نجبای درجه اول بکار میرفت. معذک در متن پهلوی سوریسخون (ترجمه ناوادیا، مجله شرقی ۲۹، ۱۹۳۵) بی شک لفظ پسوی و

در این صورت فقط طبقات ممتاز ذکر شده است و نمیتوان از روی یقین معلوم کرد، که چه نسبتی بین این صورت و طبقه‌بندی اجتماعی سابق‌الذکر بوده است. آنچه مسلم است ترتیب مذکور همیشه ثابت نمی‌مانده است. خلاصه باید گفت ترتیب مقامات و طبقات امری بسیار پیچیده و تاریک است.

تخالف و تعارض ظاهری، که در تقسیمات اجتماعی و سیاسی ملت دیده میشود، نسبت مستقیم دارد با میراثی. که از اشکانیان ساسانیان رسیده و آن میراث عبارت بود از تراحم دو مسلک مخصوص، یکی ملوک الطوائفی و دیگر حکومت مطلقه دیوانی. اگر کسی بخواهد حقیقت تحولات اجتماعی و سیاسی ایران را از

→

اسپوهر همچنانکه ناوادیا دریافته است، بمعنای «ولیعهد» بکاررفته است. تغییریکه آقای شدر در این مورد پیشنهاد کرده است، اینستکه و اسپوهر در اینجا لقب نیست؛ ستایش و توصیف است و مراد از آن «فرزند والا گهر» *der hochadeliche Sohn* شاهنشاه است، که در عبارت ماقبل ازونام برده‌اند. اما این تعبیر این سؤال را بلا جواب میگذارد: که چرا بر «ولیعهد» پس‌ی و اسپوهر (فرزند والا گهر *der hochadeliche Sohn*) نام نهاده‌اند نه پس‌ی ویس‌پوهر (شهزاده پسر *der prinzliche Sohn*)؟

بهر حال لفظ «ویس‌پوهر» بشکل ایرانی خود، یعنی بی آنکه در پس آمده و گرام آرامی نهفته باشد، فقط در متون مانوی نورفان دیده میشود. آقای شدر بر آنست، که این کلمه را در زبان سغدی با تغییر مختصری بصورت ویس‌پوس *Vispus* باز یافته است، ولی هنینگ (رسالات آکادمی پروس، ۱۹۳۷، کتاب دعای مانوی، ص ۷۳) بر این ادعا خرده گرفته است. از طرف دیگر باید دانست، که متون مانوی لغات و اصطلاحات را بصورت مصطلح در آغاز دوره ساسانی نشان میدهند و در آن زمان فرقی، که اشکانیان بین دو لفظ ویس‌پوهر و واس‌پوهر میگذاشتند، هنوز از یاد نرفته بود، ولی ظاهر آنست که از موارد استعمال لفظ ویس‌پوهر در ادبیات پهلوی اواخر دوره ساسانی در دست نداریم. باین جهت من گمان میکنم، که قبل از پایان این دوره لفظ ویس‌پوهر فراموش شده و اصطلاح و اسپوهر جای آنرا گرفته بود.

عهد اردشیر تازمان کسرایان دریابد، باید تراحم این دو جزء را در نظر بگیرد، از طرفی اسلوب ملوک الطوائف و از جانبی حکومت مطلقه دیوانی.

### شهرداران

در دولت ساسانی افراد طبقه اول را بلقب شاهی میخواندند و از این جهت پادشاهان را شاهنشاه میگفتند. این طبقه مرکب بود از امرای تیولداری، که در اکناف کشور فرمانروایی میکردند، دیگر شاهان کوچکی، که خود را بدپناه شاهنشاه ایران کشیده بودند و شاهنشاه در عوض شاهی را در دودمان آنها موروثی کرده بود؛ مشروط بر آنکه پیوسته سپاه خود را در اختیار سرور و مخدوم خود بگذارند و گویا از جمله شرایط، دادن خراج هم بوده است. در نامه تنسر این عبارت از قول اردشیر نقل شده است: «هر که باطاعت پیش ما آید تا برجاده مطاوعت مستقیم باشد نام شاهی از او نیفکنیم:»<sup>۱</sup>. امراء عرب حیره نیز<sup>۲</sup> از این شاهان بوده اند. آمیانوس در ضمن تعداد ملتزمین رکاب شاهپور دوم از شاهان خیونیان<sup>۳</sup> و البانیان<sup>۴</sup> نام برده است.<sup>۵</sup> در بین النهرین پادشاهی پولر نام<sup>۶</sup> (?) مطیع شاهپور بود، که فرزندانش نام ایرانی داشتند.<sup>۷</sup> کلمه ساتراپ، که در کتیبه پایکولی دیده میشود، ظاهراً اشاره به

۱- دارمستر، ص ۲۱۰ و ۵۱۳، میثری، ص ۹.

۲- بحرین از زمان شاهپور دوم جزو ایران بود و ملوک حیره یکنفر امیر عرب از جانب خود در آنجا می گماشته اند. لا اقل در قرون اخیر عهد ساسانی یکی از عمال عالی مقام ایران ناظر ابن امیر بوده است (رتشتین، ص ۱۳۱ و بعد).

۳- Chionites

۴- Albans

۵- کتاب ۱۸، بند ۶، فقره ۲۲.

۶- Pular

۷- هوفمان، ص ۱۰.

کسترپ<sup>۱</sup> سکهاست<sup>۲</sup>. مرزبانان ارمنستان و گرجستان ابتدا لقب بیدخش<sup>۳</sup> (بدشخ)<sup>۴</sup> را<sup>۵</sup> کمافی السابق نگاهداشتند، ولی در سنه ۴۳۰ میلادی ارمنستان یکی از ایالات دولت شاهنشاهی ایران شد و حکومت آنرا بیکنفر مرزبان محول کردند.

ساسانیان تقسیمات سابق کشور را، بچهار قسمت مطابق جهات اربعه، بحال خود باقی گذاشتند. بهر حال از آغاز قرن پنجم می بینیم، که فرمانفرمایان این ایالات را مرزبان می گفته اند. این چهار مرزبان در مرتبه قرین خانواده های سلطنتی مذکور بودند و مثل آنان لقب و عنوان شاهی داشتند<sup>۶</sup>.

حکامی، که از خانواده ساسانی بودند، همین امتیازات را داشتند. از قدیم الایام عادت بر این جاری بود، که پسران پادشاه بحکومت نصب میشده اند، علی الخصوص شاهزادگانی، که احتمال میرفت روزی براریکه سلطنت نشینند، مجبور بودند با قبول فرمانفرمایی ایالات، خود را برای حرفه پادشاهی مهیا و آماده کنند. دوبرادر شاپور اول، اردشیر و فیروز نام، بترتیب بحکومت کرمان و کوشان گماشته شدند، شخص اخیر لقب «پادشاه بزرگ کوشان»<sup>۷</sup> داشت در میان شاهنشاهان ساسانی شاپور اول و هرمزد اول و وهرام اول و وهرام دوم پیش از جلوس بحکومت

### ۱- Ksatrapa

۲- هرتسفلد. پایکولی، لغت نامه، شماره ۷۰۶.

### ۳- bidhakhsh

### ۴- bdeashkh

۵- بالاتر ص ۳۷ - ۳۵ را به بینید و نیز مقایسه شود با اشکال مختلف کلمه پادشاه در زبانهای گرجی و یونانی و سریانی (آندر آس). هرتسفلد، پایکولی، لغت نامه شماره ۷۸۱ و ۲۱۴.

۶- راجع بمرزبانان دك به فصل اداره ایالات ایران.

۷- پیروز Peroz، دك هرتسفلد، پایکولی، لغت شماره ۸۱۱. در یکی از قطعات

مانویه نام برادر سوم شاپور مهرشاه، که پادشاه میشان بوده، ذکر شده است (NI.47).

خراسان و پادشاهی کوشان داشتند.<sup>۱</sup> هرمزداول ( هرمزد اردشیر ) نیز حکومت ارمنستان داشت ( شاه بزرگ ارمنیان ) . بهرام اول بالقب ( گیلان شاه ) بر گیلان حکومت میکرد. از پسران شاپور اول نرسه ( شاه آتی ) حکمران سیستان ( سکانشاه ) و شاپور حاکم میشان ( میشان شاه ) بود<sup>۲</sup> و همچنین وهرام سوم حاکم سیستان ( سکانشاه ) بود و اردشیر دوم والی ادیابن<sup>۳</sup> و وهرام چهارم فرمانفرمای کرمان بود و لقب کرمانشاه داشت. هرمزد سوم نیز حاکم سیستان شد و عنوان سکانشاه یافت<sup>۴</sup>. بزرگان و قتیکه خواستند. وهرام پنجم را از حق پادشاهی محروم کنند، این بهانه را پیش کشیدند، که چون هنوز فرمانفرمایی ایالتی نیافته است، لیاقت او معلوم نیست<sup>۵</sup>. اما سیاست شاهنشاه اقتضا نمیکرد، که مقامات عالیه فوق رابطور موروث باین شاهزادگان واگذارد<sup>۶</sup>، زیرا که شاهنشاه میخواست، که هر طور منافع مملکت اقتضا کند، آن فرمانفرمایان را تغییر و تبدیل بدهد. برای این شاهزادگان و مرزبانان عنوان شاهی لقبی بیش نبود و تنها این فایده را داشت، که آنها را در صف نخستین طبقات عالیه اجتماع قرار میداد.

۱- هرتسفلد، پابکولی (ص ۴۱، ۴۵، ۴۷، ۴۸) و سکه های کوشانی و ساسانی در

«دفاتر باستان شناسی هند» Mamoirs of the Archeolog. Survey of India شماره ۳۸.

۲- کعبه زردشت، سطر ۲۳ - ۲۲، هنینگ در بولتن شرقی، ج ۹، ص ۸۴۶

و بعد.

### ۳- Adiabae

۴- هرتسفلد در اوقات پابکولی ( شماره ۶۳۲ ) عناوین دیگری را که با کلمه شاه

ترکیب شده، ذکر نموده است. زن شاه را بانیشن bānbishn می نامیدند؛ مثلاً در کتیبه کعبه زردشت ( سطر ۲۹ ) ملکه ای بنام میشان بانیشن ذکر شده است.

۵- طبری، ص ۸۵۸، نلدکه، ص ۹۱.

۶- نامه نسر، دارمستر، ص ۲۱۰ و ۵۱۳، مینوی، ص ۱۰.



شاهزادگان مکلف بودند: که «جمله بدر گاه بنوبت ملازم باشند» و تکالیف خود را بجا آورند<sup>۱</sup>، اما نیایستی در آنجا شغل معینی داشته باشند، زیرا که بنا بر مندرجات نامه تنسر «اگر مرتبه جویی کنند بمنازعات وجدال وقیل و قال افتند حشمت ایشان بشود و بچشم‌ها حقیر گردند.»

### واسپوهران

ساسانیان اصول ملوک‌الطوایفی را از اشکانیان میراث یافتند. بهمین جهت در شاهنشاهی جدیدی، که اردشیر تأسیس کرد، در مرتبه دوم از حیث درجات و مراتب، طبقه مقتدر رؤسای طوایف را باز می‌یابیم و در رأس آنان هفت دودمان ممتاز قرار دارند<sup>۲</sup>. از این هفت دودمان، لااقل سه خانواده در عهد اشکانیان حائز این مقام عالی و ممتاز شده‌اند:

کارن<sup>۳</sup> سورن<sup>۴</sup> و اسپاهبذ<sup>۵</sup>، که همه از نژاد اشکانیان بودند و لقب پهلوی<sup>۶</sup>، یعنی «پارت» داشتند. انتساب بسلسله اشکانسی را علامت امتیاز میدانستند و از این رو بود، که از میان سایر دودمانهای ممتاز عهد ساسانیان بعضی اهتمام داشتند، که

۱- نامه تنسر، دارمستر، ص ۲۱۰ و ۵۱۳، مینوی، ص ۱۰. باید بخاطر داشت،

که شهرداران در موقع تشریفات رسمی تیراندازی شاپور اول حضور داشته‌اند.

۲- نگاه کنید نلد که، طبری، ص ۴۳۷. اعضاء این هفت خاندان ممتاز ایران حق

داشتند تاج بر سر نهند و از حیث نسب هم‌رتبه شاهان بودند؛ فقط تاج آنان از تاج شاهنشاهان ساسانی کوچکتر بود (بلمعی، زنتیرگ، ج ۳، ص ۴۴۸).

۳- Kârin اکنون می‌دانیم، که صورت صحیح این نام Kârin است (که به

زردشت، سطر ۲۸ و ۳۰)، نه کارین Kâren، مقایسه شود با ییلی، بولتن شرقی، ج

۹، ص ۲۳۲.

۴- Suren

۵- Aspahbadh

۶- Pshlav

خود را بتخمه اشکانی منسوب کنند، مثل دودمان‌های اسپندیاز<sup>۱</sup> (اسفندیار) و مهران<sup>۲</sup>.

### ۱- SPandiyadh

۲- بنا بر روایت موسی خورنی ارشویر Arshavir شاه پارتیان، که همان فرهاد چهارم است سه پسر داشت: اردشس Ardashes، کارن، و سورن، و دختری بنام کشم Koshm (نام اخیر، بنا بر عقیده مارکوارت، همان ایالت کومش Komish است، که باینصورت درآمده، نگاه کنید مجله شرقی آلمان، ج ۴۹، ص ۶۳۹). پسر ارشد جسانشین پدر شد (بنا بر این همان فرهاد پنجم است)، دو پسر دیگر سرسلسله دودمان‌هایی شدند، که بدین نامها معروفند: دختر ارشویر «سردار کل ایرانیان» را بشوهری اختیار کرد و اعتبار این زن و شوهر اسپهپت پهلوی Aspahapet Pahlav نام گرفتند. اسپهپت همان اسپاذینی spâdhaqati قدیم است، که پهلوی سپاهبد spâbbadh (تلفظ اسپاهبد spâbbadh) میشود. همین کلمه را در زبان ارمنی بصورت سپریت sparapet بعاریت گرفتند. این کلمه نامی بوده که سردار لشکر را بدان میخواندند، و در قرن پنجم هم باینک همزه اضافی بصورت اسپریت asparapet نزد لازار فریبی و غیره دیده میشود (آندر آس). اسپهپت نزد پروکوپیوس بصورت اسپیدس Aspebedes، نزد فوئیوس بصورت: اسپیدس Aspenedes دیده میشود و تئوفانس آنرا بشکل اسپتیوس Aspethios آورده است. تئوفیلکتوس (کتاب ۴، بند ۳، فقره ۵) از شخصی بنام اسپیدس Aspabedes اسم میبرد، که خوبشاوند خسرو دوم و پدر و ندوی و دستم بود؛ همچنین مقایسه شود بانلد که، ص ۲۷۳، یادداشت ۱. این است آنچه که نزد مورخان بوزنطی دیده میشود. از این گذشته فقط نزدیک نویسنده مذهبی موشوم به کوریل Kyrill باین کلمه بصورت اسپتیوس Asqebethos برخورد میکنیم. کلمه اسپیر سریانی محققاً در اثر اشتباه کاتبان باینصورت درآمده و در اصل اسپید Aspabad بوده است، که همان اسپاهبد Aspâbbadh باشد. اسپیر جز در داستان بولیانوس، که توسط هوفمان انتشار یافته است، در جای دیگری دیده نشد. (آندر آس). طبری اسپاهبد را در زمزمه هفت دودمان ممتاز می شمارد (نگاه کنید به تصحیحی، که مارکوارت از متن کرده است، مجله شرقی آلمان، ج ۴۹، ص ۶۳۵). باید دانست که این روایت موسی خورنی تاریخی نیست؛ میدانیم، که سورن

خاندان ساسانی نخستین دودمان از دودمانهای هفنگانه محسوب میشد.<sup>۱</sup>  
 پنج دودمان ممتاز دیگر را نام چنین بوده است.  
 کارن پهلوی؛ سورن پهلوی<sup>۲</sup>، اسپاهبند پهلوی، اسپندباز، مهران و دودمان هفتمین  
 گویا زبک<sup>۳</sup> بوده است<sup>۴</sup>. بنابر روایت طبری (نلدکه، ص ۴۳۷)، کارن در حوالی

→

دشمن کراسوس بود و لشکر کشتی کراسوس بایران در زمان سلطنت پسر و سلف فرهاد  
 چهارم صورت گرفت. ولی بهر حال ثابت شده است، که این سه خاندان مدتها قبل از  
 ظهور ساسانیان از نیولداران و امرای بزرگ بوده اند. انتساب خانواده اسپندبازباشکانیان  
 محققاً بعدها جعل شده است، یعنی اوقاتی که تاریخ حقیقی اشکانیان از خاطره ها محو شده  
 بود؛ در سلسله نسب یکی از افراد این خاندان (مهر نرسه، نگاه کنید طبری، ص ۶۹ -  
 ۸۶۸؛ نلدکه، ص ۱۰۱) بنام دارا (داربوش سوم) و پسرش کی اشک برمیخوریم (یعنی  
 ارشک، که عنوان پادشاهان باستانی کوی Kavi یا کی را بدان افزوده اند) و سپس چند  
 نام دیگر دیده میشود، که تعلق بخاندان اشکانی نداشته اند (کلمه سی سنبروه  
 Sisanabruh تحریفی است از سنتروک Sanatruk و به مشابهت کلمه ماقبل آن، که  
 سپس بد Sispadh بوده، باینصورت در آمده به علاوه شجره نسب سوخرای فارسی، که  
 در طبری، ص ۷۸ - ۸۷۷، نلدکه، ص ۲۸ - هست، همچنین علایمی دارد، که میتوان گفت  
 در ازمنه بعد تنظیم یافته است و بالنسبه جدید است و باین قیاس میتوانیم بگوییم، که انتساب  
 خاندان مهران نیز باشکانیان معمول است. بدون شك قول مارکوارت صحیح است، که  
 گوید، که منشاء میلاد پهلوان داستانی، یکی از شاهزادگان با شاهان اشکانی، که مپرداز  
 نام داشته اند، میرسد، اما از این نکته نباید چنین نتیجه گرفت. که انتساب خانواده مهران  
 بگرگین پسر میلاد دلالت بر تعلق آن خانواده یکی از مپردازهای تاریخی دارد.

۱- شاهزاده پیروز، برادر شاپور اول، اداسپوهری ساسانگان میخوانده اند،

ردک هر تسنلد، پایکولی، ص ۴۹ و ۴۵.

۲- در کتاب فوستوس یزانیسی بن دوسوزن برمیخوریم، که پارسینگ لقب داشته اند

و ظاهراً متعلق بشبه صغرای سورن پهلوی بوده اند.

### ۳- Zik

۴- بنا بر روایت مناندرس. زیح Zihh یکی از مقامات بسیار عالی ایرانیان بوده است

نهایند (در سرزمین ماد)، سورن در سیستان، اسپندیاز در اطراف ری، و اسپاهبند در دهستان گرگان اقامت داشته‌اند. از طرف دیگر میدانیم، که سوخر<sup>۱</sup> از تخته‌کارن و مسقط الرأسش بلوک اردشیر خورده واقع در پارس بوده است (طبری، ص ۸۷۳ و ۸۷۷، نلدکه، ص ۲۱۰ و ۱۳۶)؛ نیز میدانیم، که روی نزدیک ری و دیهی نزدیک نیشابور بنام سورن موسوم بوده است؛ و هم میدانیم، که مهر نرسه، از خاندان اسپندیاز اهل قریه آبروان<sup>۲</sup> واقع در دشت بارین<sup>۳</sup> محال اردشیر خورده واقع در پارس بوده است، و این قریه و قریه ژیره<sup>۴</sup> را در بلوک مجاور، یعنی ناحیه شاپور، از اجدادش ارث برد (طبری، ص ۸۷۰، نلدکه، ص ۱۱۱). از اعضاء خانواده مهران، و هرام چوبین (طبری، ص ۹۹۲، نلدکه، ص ۲۷۰) و پیران گشنسپ گریگوریوس (هوفمان، ص ۸۷) از مردم ری بوده‌اند، و لسی رودخانه مهران در ایالت پارس نیز منسوب

→

(مجموعهٔ مورخان بیزانسی، Corp. script. Byz.، ج ۱، ص ۳۷۴) اما باید دانست، که معمولاً مورخان بیزانسی نام خانوادگی ایرانیان را با القاب و عناوین آنان اشتباه می‌کرده‌اند مثلاً زسیموس سورن را از Arkhe می‌خواند و پروکوپئوس چنین پنداشته است، که مهران مقامی بالقی است و گوید که پیروز سردار سپاه بمقام میرانس Mirranes رسیده. هوشمان (دستور ارمنی ج ۱، ص ۴۱) گوید که لفظ زیك Zik نزد فوستوس بیزانس، و زکس Zekas نزد آگاتانجلوس را این دو مولف نام خانوادگی پنداشته‌اند و لقب مخصوص زیك مورد بحث را اضافه کرده‌اند. زیك و کارن (زکس Zekas و کارنس Karinas نزد آگاتانجلوس) دوتن از سرداران بزرگ شاپوردوم بوده‌اند، و غیر از کولاسس Cylaces و ارتسایانس Artabanes هستند، که آمینوس ذکر کرده است (نگاه کنید مارکوارت فیلولوکوس، ج ۵۵، ص ۲۱۳ و بعد. برای شناختن افراد معلوم خاندان زیك نام نامه یوستی را به بینید و نیز مقایسه شود با گزارش باستان ج ۴، ص ۵۷.

۱- Sokhral

۲- abruvan

۳- Dasht- f- Baren

۴- Gireh

باین دودمان است (نلدکسه، طبری ص ۱۴۰) <sup>۱</sup>. از همه این مطالب چنین نتیجه میگیریم، که املاک و اسپوهران در سراسر کشور ایران پراکنده بوده، مخصوصاً در مادوپارت، که مهد دولت اشکانی محسوب میشود، و در ایالت پارس، که منشاء دودمان ساسانی است. املاک خاندانهای مزبور، در این ایالات نزدیک بهم قرار داشت و تشکیل اقطاع وسیع و تیولات یک کاسه در آنجا ممکن نبود. ظاهراً همین نکته یکی از علل عمدهای بوده است، که بتدریج تیولداران بزرگ را در طی دوره ساسانی مجبور کرد، تا در زمره نجبا و اشراف درباری درآمدند و تاحدی وضع ملوک الطوائف را از دست دادند. اما تا زمانی که جامعه قدیم باقی بود، و اسپوهران علاقه و انتساب باستانی خود را بادیه (ویس) نگاهداشتهاند؛ مثلاً هر وقت مورخان از منشاء یکی از اسپوهران نام برده‌اند، غالباً اسم قریه‌ای را ذکر کرده‌اند. ظاهراً نجبای درجه اول ملوک الطوائف منحصر بهفت دودمان سابق الذکر نبوده‌اند. فوستوس بیزانسی <sup>۲</sup> اسم سرداری را ذکر کرده است دماوند <sup>۳</sup> نام، از

۱- راجع باعضاء خاندان کارن و سورن و مهران، رک یادداشت‌های نلدکه، طبری ص ۲۸-۱۲۷، ۳۹-۴۳۸ و ۴۰-۱۳۹، راجع بسورن رک هرتسفلد؛ پایکولی، لغت‌نامه، شماره ۷۱۵، یوستی این اسامی را تکمیل کرده است (نام نامه کلمات کارن، Karen، سورن Suren، میثران Mithrâna). راجع به اسپاهبذ رک یوستی، کلمه اسپادینی Spâdapati، و هرتسفلد، پایکولی، لغات، شماره ۷۲۷. راجع باسپندیاذ (که در فارسی جدید بلفظ اسفندیار خوانده‌اند) رک نلدکه، ص ۳۹ بملاوه مقایسه شود با مارکوارت مجله شرقی آلمان، ۴۹، ص ۳۳ و مابعد، و ایران‌شهر: ص ۷۱، و هرتسفلد، گزارش باستان، ج ۴؛ ص ۶۴ و مابعد، هرزدان، سردار معروف یزدگرد سوم، یکی از هفت خاندان تعلق داشت، ولی نمیدانم که بکدام، مادرش از مردم خوزستان بوده و فرمانروایی این ایالت، که مشتمل بر هفتاد شهر بود، در خاندان اوموروثی بود (طبری، ص ۲۵۳۸ و ۲۵۴۳، یلمعی، زتیرگگ، ص ۴۴۷ و مابعد).

۲- لانگوا؛ ج ۱، ص ۲۶۲.

خانواده کارسگان<sup>۱</sup>. بسیاری از نامهای خانوادگی، که معنی به « آن » میشود، ظاهراً نام خانواده‌های صاحب اقطاع یا شعب آنها است، ولی من حیث المجموع آن قسمتی از مملکت، که بعنوان تیول و اقطاع در دست نجبای درجه اول بود، نسبت به آنچه که مستقیماً تابع دولت بود و بوسیله حکام شاهی اداره میشد، وسعت چندانی نداشت.

ما اطلاعات صحیحی در باب امتیازات صاحبان تیول و اقطاع نداریم، مثلاً نمیدانیم آیا حکام شاهی نسبت باقطاعی، که در قلمرو آنها واقع میشده، اختیاراتی داشته‌اند یا نه، و نیز نمیدانیم، که مصونیت کلی یا جزئی شامل اقطاع میشده است یا نه. قدر متقن آنکه رعایای این املاک مالیات خود را بصاحب اقطاع یا بدولت یا بهر دو میداده‌اند و در تحت فرماندهی صاحب اقطاع مجبور بانجام خدمات نظامی بوده‌اند.

در عهد ساسانیان، مجدداً بآن عادت باستانی برمیخوریم، که بعضی مشاغل و مناصب ارثاً بر رؤسای هفت دودمان نخستین میرسیده است. ثوفیلاکتوس (کتاب ۳، بند ۸) این مناصب موروثی را چنین شرح میدهد: « خانوادہ‌ای که ارتبیدس<sup>۲</sup> نام دارد، دارای امتیاز شاهی و عهده‌دار نهادن تاج بر سر شاهنشاه است؛ خانوادہ دیگر هست، که نظارت امور لشگری را متکفل است؛ و خانوادہ دیگر مسئول کارهای کشوری است؛ خانوادہ‌ای هست، که کار او حکمیت در حق اشخاصی است، که بر سر چیزی باهم نزاع میکنند؛ خانوادہ پنجم فرمانده سوار نظام؛ و خانوادہ ششم مأمور وصول مالیات رعیت و حفظ خزانه سلطنت است؛ و خانوادہ هفتم مواظب اسلحه و مهمات لشگر است.

ارتبیدس<sup>۲</sup> تحریفی است از ارگبیدس<sup>۴</sup>، که همان ارگبذ<sup>۵</sup> یا هرگبذ<sup>۶</sup> باشد.

۱- Kausaghn

۲- Artabides

۴- Argabides

۶- Hargobadh

۳- Artabides

۵- Argabadh

ار گبذ یا هر گبذ در اصل معنی فرمانده يك قلعه مستحکم را داشته<sup>۱</sup> و بعد عنوان يك منصب لشگری بسیار مهمی شده است. اردشیر بابکان دارای این عنوان بود و چون پیدشاهی رسید، لقب ار گبذ مخصوص خانواده سلطنتی گردید و عالی ترین منصب لشگری بشمار رفت<sup>۲</sup>.

— اما از شش منصب دیگر، که تئو فیلاکتوس نام برده است، سه منصب کشوری و سه لشگری است؛ مناصب لشگری عبارتند از ریاست امور لشگری<sup>۳</sup>

۱- نلدکه، طبری، ص ۵، یادداشت ۳۰۱؛ هرتسفلد، پایکولسی، لغت نامه، شماره ۴۱۶. حدس یوستی رامینی بر اینکه عنوان فوق از کلمه ارک مشتق شده، بار تلمه پذیرفته است. ( در باب معرفت زبانهای ایرانی میانه *mtteliranischen Mundarten* - Zur Kenntnis der ج ۱، ص ۱۶)، ولی هرتسفلد آنرا مورد تردید قرار داده است. ۲- ابرسام در زمان اردشیر اول ار گبذ بود ( طبری، ص ۸۲۳؛ نلدکه، ص ۲۷، تصحیح مار کوارت، رک هرتسفلد، پایکولسی، لغت نامه شماره ۴۱۶ و کریستنسن در *AO*، ج ۱۰، ص ۴۲ و بعد). مهر شاهپور در عهد یزدگرد اول دارای همین عنوان بوده است (لابور، ص ۹۷).

۳- « ناظر امور لشگری ایران » همان ایران سپاهبذ بوده - در کتاب « شاهنشاهی ساسانیان ص ۲۷ نیز این شخص را با ایران سپاهبذ یکی دانسته ام ولی معذک بگوید بنظر میرسد، که ریاست کل قوای جنگی ایران یا وزارت جنگ بطور ادنی باشخاص تعلق یافته باشد. میتوان چنین حدس زد که در اینجا مقصود يك مقام نظامی محدودتری است مثلا مقام گنارنگ *Kanarang* ( پرو کوپیوس کتاب اول، بند ۶: کاتارگس، که آنرا معادل استراتگوس *Strathegos* ییزانسی دانسته است. میشل سریانی آنرا کنترل *qanaraq* ضبط کرده. ترجمه شاپور، ج ۲، ص ۱۵۸ بروایت پرو کوپ این مقام در بعضی خانوادهها موروثی بوده است. کنارنگ عنوان مخصوص مرزبان ابرشهر (که کرسی آن نیشاپور بود) بوده است، که پیوسته در معرض هجوم قبایل وحشی قرار داشته (مار کوارت، ایران شهر ص ۷۵-۷۴؛ هرتسفلد، گزارش باستان، ج ۲، ص ۱۱۰). در عهد یزدگرد سوم و هجوم تازیان مرزبان طوس را کنارنگ میخواندند (ثمالی، چاپ زنتبرگ، ص ۶۴۳ و بلادزی، چاپ دخویه، ص ۴۰۵، سطر ۷، که در آنجا این کلمه غلط چاپ شده). صاحبان فرهنگ فارسی جدید کنارنگ را بمعنی حاکم ولایت نوشته اند.

و سردری سوار نظام<sup>۱</sup> و مدیریت مخازن و انبارها (ایران انبار گبذ<sup>۲</sup>) و این منصب اخیر همان است، که تئوفیلاکتوس آنرا مخصوص خاندان هفتم قلمداد کرد. اما مناصب کشوری نیز از این قرارند: رئیس امور کشور، که معلوم نیست چه مقامی بوده است. دیگر قاضی که حکمیت نیز می کرده است. سوم رئیس وصول مالیات و بازرسی خزائن سلطنتی<sup>۴</sup> باید دانست، که مطالب تئوفیلاکتوس مربوط به آخرین

۱- اینکه در « شاهنشاهی ساسانیان » ص ۲۷: صاحب این شغل را اسپند نوشته‌ام،

مسلم نیست. بیشتر احتمال دارد، که عنوانی شبیه به اسپوایند با اسواربند باشد.

## ۲- Eran-ambaraghbadadh

۳- رنک نلد که، طبری، ص ۴۴۴؛ هر تسفلد؛ پایکولی، اذات؛ شماره ۶۶.

۴- گمان ندارم که شغل اخیر همان «مدیر کل خراج» (واستریوشان سالار) باشد. طبری (نلد که، ص ۱۱۰) در مورد مشاغل بزرگی که مهر نرسی وزیر بسه فرزند خود داد در حق ماه گشنسپ فرزند دوم او گوید: در تمام مدت سلطنت و هرام پنجم صاحب شغل واستریوشان سالاری بود. اگر این شغل ارثی میبود، لازم می‌آید که ماه گشنسپ مذکور فرزند ارشد باشد. البته می‌توان چنین پنداشت، که طبری اشتباهی کرده است. (در جای دیگر طبری، نلد که، ص ۱۱۲، اسامی فرزندان مذکور را بترتیب دیگر ذکر کرده و ماه گشنسپ آخر آنان است).

اما اگر بگوئیم، که ماه گشنسپ در حقیقت ارشد اولاد بوده و ارثاً بمقام واستریوشان سالاری رسیده است، لازم می‌آید، که مهر نرسه و پدرش ورازگک نیز قبلاً همین مقام را داشته باشند، لکن دینوری (چاپ گیر کاس، ص ۵۷) اسم شخصی موسوم به گشنسپ آذار را ذکر کرده، که او را وزیر بزرگ خراج « نامیده است و معنی آن بیشک واستریوشان سالار است. چون گشنسپ آذار طبق دینوری بعد از وفات یزدگرد اول یعنی زمان مهر نرسی این شغل را داشته، پس مهر نرسی دارای آن مقام نبوده است. حال اگر فرضاً قول دینوری را بکلی ترک کنیم، اشکال باقیست، زیرا که در این صورت ماه گشنسپ در زمان حیات پدر خود صاحب مقام موروث خانوادگی گردیده است و مسلماً چنین فرضی خالی از صحت است. شاید بتوانیم بگوئیم که مقصود شغل دیگر نیست، که آنرا واسپوهرفان آمار کار یعنی



دوره سلطنت ساسانی است. تشخیص اینکه هر يك از مناصب مذکور متعلق بکدام خانواده بوده، امری دشوار است. میدانیم که منصب ار گبذ بخاندان ساسانی تعلق داشته است و چون اسامی سورن و مهران غالباً در میان سرداران لشکر ایران دیده می‌شود، شاید بتوان گفت، که دو منصب لشگری دیگر تعلق باین دو دودمان داشته است، ولی برای اثبات این احتمال محتاج بدلائل روشن‌تر هستیم. در باب تعلق مناصب کشوری به خانواده‌ها هیچ اطلاعی در دست نداریم.

اگر درست ملاحظه کنیم، با اینکه مناصب و مشاغل ارثی مقامات بسیار مهمی بشمار می‌آمده‌اند، لکن آنها را نباید بالاترین و مهمترین مقامات موجود دانست. زیرا که هرگز نمیتوان گفت، که مقامات عالیه دولت از قبیل صدارت عظمی و فرماندهی تمام افواج شاهنشاهی و نظایر آن موروث بوده و شاهنشاه در انتخاب این عمال و مستشاران مهم اختیاری نداشته و برای عزل یکی از صاحبان مناصب مذکور راهی جز او و گماشتن پسر ارشد بجای پدر نداشته است. چنین ترتیبی هرگز باطرز حکومت مطلقه ساسانیان سازش پیدا نمی‌کرده است و در اندک مدتی دولت را باقرض میکشانده است. در دولت ساسانی مناصب موروثی مقامات

→

« مستوفی خراج ایالت و اسپوهرگان » میخوانده‌اند. در منابع ارمنی ذکری از این عامل عالی‌مقام رفته و در بعضی موارد گفته‌اند، که خراج اصفهان در خانه این شخص جمع میشده است ( هوبشمان، دستور زبان ارمنی، ج ۱، ص ۱۷۸). هر تسفلد چنین مدعی است، که **واسپوهر** بمعنای اخص عنوان «ولیعهد» است و اصفهان را معمولاً بدولیعهد می‌سپردند و **واسپوهرگان** را نام رسمی این ایالت میدانند. گزارش باستان، ج ۷، ص ۱۸ و بعد.

۱- در امارت عربی حیره مقام وزیر (ردف) در خانواده یربوع موروث بود است. و این مقام بهاداش صرف نظر کردن این خانواده از سلطنت حیره بآنان تعلق گرفته است. ( بنا بر روایت جوهری، رك انگر Enger در مجله شرقی آلمان، دوره ۱۳، ص ۲۴۰ و نیز دشتین ص ۱۱۲ و ۱۳۳) این ترتیب اسلوب اداری ایرانیان است، که بحد افسراط رسیده است و جز در کشور کوچکی مثل حیره که در تحت نظارت و حمایت دولتی عظیم واقع بود، اجرای آن ممکن نمیشده است.

افتخاری بشمارمبآمده، که علامت امتیاز و تشخیص هفت خانواده اول بوده است<sup>۱</sup>. این خانواده‌ها اگر قدرتی داشته‌اند منوط بچند چیز بوده، یکی عایداتی کسه از اقطاع خود حاصل میکرده‌اند؛ دیگر علاقه مستحکم ملوک الطوائفی بود، که در میان رؤسای این دودمان‌ها و رعایای اقطاع از قدیم‌الایام وجود داشت (این قسمت مخصوصاً درباره دوره مقدم بر کواذ و خسرو اول بیشتر صدق میکند). دیگر از اسباب اقتدار آنها سهولت شرفیابی بحضور شاهنشاه بود و این تفریب که داشتند، آنانرا بیشتر مهبای وصول بمقامات دولتی میگرد.

مدتها بعد از سقوط ساسانیان و انقراض جامعه باستانی و اسپوهران در ایالت پارس باقی ماندند. ابن حوقل در قرن دهم میلادی چنین مینویسد: «در پارس در میان مردمان رسم و عادت‌ی نیکو جاری است و آن احترام اعضاء خانواده‌های کهن (اهل البیوتات - و اسپوهران) است. در این ولایت دودمانهای ممتاز رامی‌ستایند. بعضی از این دودمان‌ها از قدیم‌الایام تا این زمان ریاست دیوانها را دارند. (مقصود شعب ادارات است)<sup>۱</sup>. مسعودی نیز از اهل البیوتات پارس نام می‌برد.

۱- ممکن است رسمی را، که پادشاهان هخامنشی داشته‌اند، در عهد ساسانیان هم باقی بوده باشد، این رسم که شاهنشاه مرجعاً از خانواده سلطنتی یا شش دودمان ممتاز دیگر زن اختیار میکرده است. مادر خسرو دوم از خاندان اسپاهبذ و خواهر وستیم ووندوی بود (نلدکه، ص ۲۷۳) اما در هر حال این قاعده استثنا داشته است. یزدگرد اول دختر رأس‌الجالوت جهودان را گرفت. خسرو اول دختر خاقان ترك و خسرو دوم شاهزادخانم رومی را بحباله نکاح در آورد. از طرف دیگر شاهزاده خانمهای ساسانی با افراد شش دودمان دیگر میتوانستند شوهر کنند. دلیل آن اسم یکی از خواهرهای خسرو دوم است، که اورا مهران میگفتند (نلدکه، ص ۱۴۰). بوحنای میکونی نام سرداری را ذکر کرده و ختننگ Vakh tang نام و برادرش سورن، کسه هر دو خالوی خسرو دوم بوده‌اند (لانگلو، ج ۱، ص ۳۷۰ و بعد ۳۷۳).

۲- جغرافیون عرب، ج ۲، ص ۲۰۷ و ما بعد.

## وزرگان

در تاریخ ساسانی، که در کتاب طبری قسمتی از آن برای ما مانده، در هر صفحه بنام «بزرگان و نژادگان» مصادف می‌شویم. هر وقت که شاهنشاهی بتخت مینشست، بزرگان و نجبا برای عرض تهنیت و استماع نطقی، که پادشاهان علی‌الرسم در آغاز سلطنت خود ایراد می‌کردند، جمع می‌شدند. همین «بزرگان» بودند، که اردشیر دوم را خلع و شاپور سوم را مقتول کردند.<sup>۱</sup> بعضی از همین «بزرگان و نجبا» مصمم شدند، که اعقاب یزدگرد اول را از سلطنت محروم گردانند<sup>۲</sup> و در مذاکراتی که راجع پیدایش جدید بامندر امیر عرب بعمل آمد، همین «بزرگان و نجبا» دخیل بودند.<sup>۳</sup> در طبری گاهی بجای «بزرگان و نژادگان» کلمات «العظما و الاشراف» که به معنی بزرگان و رجال ممتاز است، آمده است.<sup>۴</sup> اصطلاحات عربی اهل البیوتات (نژادگان) العظماء (بزرگان)، و الاشراف (رجال ممتاز) ترجمه ادبی کلمات پهلوی و اسپوهران و آذنان و زرگان است.<sup>۵</sup> گاهی فقط نام «بزرگان» مذکور شده است.<sup>۶</sup> از آن جا که بزرگان در عهد ساسانیان دارای اعتبار و اهمیت بوده‌اند و نامشان در

۱- طبری، ص ۸۴۶، نلد که، ص ۷۰ و ۷۱.

۲- صبری، ص ۸۵۸، نلد که، ص ۹۱.

۳- ایضاً ص ۸۵۰ و بعد، نلد که، ص ۹۲، ۹۳، ۹۴ و غیره.

۴- صبری، ص ۸۳۵، ۸۷۱، ۸۸۳ - نلد که ص ۵۰، ۱۱۳، ۱۳۳.

۵- نلد که طبری، ص ۷۱، یادداشت ۱. راجع به اهل البیوتات مقایسه شود

با ترکیب پر بیتان *bar-baitā-n*، که ایده او گرام و اسپوهران است. از جمله

ترکیبات مشابه نزد طبری یکی عنوان *الوجوه و العظما* میباشد (ص ۹۹۶، نلد که،

ص ۲۸۲).

۶- طبری، ص ۸۳۴، ۸۴۶، ۱۰۴۵، ۱۰۶۱، نلد که ص ۴۸، ۶۹، ۳۶۱، ۳۸۶.

ردیف نژادگان تیولدار آمده است، شکسی نمی ماند، که مقصود از بزرگان، صاحب منصبان بزرگ دولت و عالیترین نمایندگان ادارات بوده است. بنابراین عنوان «وزرگان» شامل وزراء و رؤسای ادارات نیز می شده است.<sup>۱</sup>

### آزادان

هنوز وسعت و درجه شمول این عنوان کاملاً معلوم نشده است. احتمال می رود، که «آزادان» در اصل نامی بوده باشد، که فاتحان آریایی در مقابل بومیان مغلوب اختیار کرده بوده اند. مسلماً نژادهای درجه‌های مخلوط شده اند و در اثر این اختلاط نژادی عده‌ای از خانواده‌های آریایی آزاد به طبقه روستایان مملوک و عبید یا شهریان کم اهمیت تنزل یافته اند. اسباب و علل دیگر مثل جنگ و استقرار و تقسیم اراضی و نظایر آن باین تحول و تنزل مدد داده است. از خانواده‌های آریایی که نسبتاً خالص مانده اند، بعضی جزء طبقه «واسپوهران» شده اند، که جماعتی قلیل ولی مقتدر بوده اند و گروهی جزء طبقات نجبای درجه دوم، که عده آنها در زمان ساسانیان معنی به است، قرار گرفته اند. این طبقه در سراسر کشور منتشر بوده و مستخدمین زیر دست ایالات و ولایات از میان این طبقه اختیار می شده اند. ظاهراً همین طایفه نام «آزادان» را برای خود حفظ کرده بودند.

گویا «اسواران» را که گل سر سبد لشکر ساسانیان بشمارند، باید از این طبقه دانست. یعقوبی<sup>۲</sup> به مناسبت ذکر درجات عهد یزدگرد اول (اوایل قرن پنجم)<sup>۳</sup> گوید افسران لشکر را اسواران می خواندند. احتمال می رود که اغلب اسواران در زمان صلح در املاک خود زیسته و مشغول زراعت و اداره امور رعایای خویش بوده اند.

۱- نک به پایین تر قسمت تشکیلات مرکزی.

۲- چاپ هوتسما، ج ۱، ص ۲۰۲.

۳- نک فصل چهارم و ضمیمه دوم کتاب.

قوم ایرانی، که از قدیم‌ترین ایام بصفات فروسیت و ذوق سواری معروف بوده است البته طبقه اسواران را بعد از نجباء درجه اول، که عده قلیلی بودند، بر سایر طبقات مقدم میدانسته است و چنانکه بعداً خواهیم دید عنوان اسواران رفته رفته حائز اعتبار اجتماعی مهمی گردید.<sup>۱</sup>

از طرف دیگر طبقات نجبای درجه دوم، که آنان را کذگک خردایان<sup>۲</sup> (کدخدایان) و دیهکانان<sup>۳</sup> (دهقانان = رؤسای قریه)<sup>۴</sup> می‌گفته‌اند، اقتدارشان منوط باین بود، که اداره امور محلی ارثاً بآنها میرسیده است. دهقانان بمنزله چرخهای ضروری دولت بوده‌اند. اگرچه هنگام حوادث عظیم تاریخی تظاهری نمی‌کردند، لکن از جهت اینکه بنیان استوار کشور و تاز و بود دولت محسوب شده‌اند، آنان را باید دارای اهمیت فوق‌العاده دانست. دهقانان پنج صنف بوده‌اند، که بجامعه‌های مختلف متمایز می‌شده‌اند.<sup>۵</sup> بنابر تعریفی که در مجمل‌التواریخ می‌بینیم، دهقان «رئیس و مالک اراضی و قری» بوده است<sup>۶</sup>، اما غالباً اراضی مزروعی

#### ۱- فصل هشتم .

۲- رک هر تسفلد، بایکولی، لغات شماره ۵۷۰ - ۵۶۷ و نیز مقایسه شود با کتاب بارتلمه در باب زبانهای ایرانی میانه، ج ۳، ص ۳۴ و بند. این کلمه که نام طبقه اجتماعی و سیاسی است، با اصطلاح عقین همان بند، که در کتب مذهبی ذکر شده، یکی است (رک به ص ۳۱ کتاب حاضر و در باب کذگک خودای، که عنوان شاهزادگان عصر اشکانی بوده بالاتر ص ۳۳ را به بینید).

#### ۴- déhkanan      ۴-Kadhagh-Khvadhâyân

۵- چنین بنظر می‌آید، که لفظ «دیهکان» dehkan در اواخر عهدساسانی کلبت یافته و تا از منته اسلامی مصطلح بوده است. طبقه دیهکانان را به و بگرد Voghard برادر هوشنگ شاه داسستانی نسبت داده‌اند (کریستن، نخستین انسان و نخستین پادشاه در تاریخ داسستانی ایرانیان ج ۱، ص ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۹).

۶- مسعودی، مروج، ج ۲، ص ۲۴۱.

۷- رک بهل ترجمه شاهنامه، ج ۱، مقدمه، ص ۷.

که ارثا دهقانان میرسید، چندان وسعتی نداشت، چنانکه از این لحاظ در اکثر نقاط شخص دهقان با سایر آحاد رعیت یکسان بود و دهقان کشاورز درجه اول در دبه خود محسوب میگردید.<sup>۱</sup> پس دهقان در مقابل زارعین دارای آن موقع و مقامی، که نجای ملاک داشته‌اند، نبوده‌است. از لحاظ دیگر میتوان دهقانان را نماینده دولت در میان رعیت خالصه گفت، وظیفه عمده او در این صورت وصول مالیات بوده‌است. نظر باطلاعات محلی، که دهقانان از اوضاع زمین و نفوذ رعایا داشتند، دولت ایران موفق میشد، که با وجود لم یزرع بودن اغلب نقاط کشور، مصارف فوق العاده جنگها و هزینه گزاف دولتی را تحمل نماید و از عهده بر آید. پس از فتح عرب نیز با وجود خشونت، که فاتحین در اخذ مالیات بخرج میدادند، مادام که با دهقانان متحد نشدند، نتوانستند عایدات خود را بمیزانی برسانند که شاهنشاهان ساسانی رسانده بودند.<sup>۲</sup>

## تشکیلات مرکزی

### وزیر اعظم

رئیس تشکیلات مرکزی وزیر بزرگ بود، که در آغاز هزاربذلقب داشت. در عهد هخامنشیان هزارپتی<sup>۳</sup> (بیونانی: خیلبارخوس، که در ابتداء رئیس فوج هزار نفری مستحفظ بود) بمقام نخستین شخص کشور رسید و پادشاه بدست او

۱- نلدک، طبری، ص ۴۴۰.

۲- فان فلوتن، گزارش آکادمی پادشاهی علوم. Vloten. Verhand. d. koninkl.

Akad van Westerschappen van Amsterdam ۱۸۹۲، ص ۱۳ و بعد.

۳- Hazarapati

امور مملکت را تمشیت میداد<sup>۱</sup>. این نام در زمان سلطنت اشکانیان باقی ماند و بعهد ساسانیان رسید. آرامنه وزیر اعظم ایران راهزریت درن اریتس<sup>۲</sup> خوانده‌اند و در نامه، که به مهر نرسه صدر اعظم یزدگرد دوم نوشته‌اند، او را «هزارپت ایران و انیران» گفته‌اند<sup>۳</sup> و همین وزیر وقتی، که با رمنیان نامه نوشته بود، خود را «وزرگگ فرمذار»<sup>۴</sup>

### ۱- Chiliarchus qui secundum gradum imperii tenebat

( نپوس Nepos : کنون Conon فصل سوم ) . در زمان اسکندر ، هفسی تیون Hephaisition ، و بعد پردیکاس perdiccas این عنوان را داشت. آنتی پاتر AntiPatre در زمان نیابت سلطنت پلیس پسر خون pblysparchon کاساندر assandre را بمقام خلیبارخوس رسانید. بنابر روایت دیودور ( کتاب ۱۸ ، بند ۴۸ ) در پادشاهان ایران خلیبارخوس حائز رتبه اول بوده‌است ( رك مارکوارت ، مینوبوگوس ، ج ۵۵ : ص ۲۲۷ و بعد .

و کلمه Chiliarchos در دائرةالمعارف « پولی ویسوا » - cyklopadiepauly - (Wissowa Realen) عنوان هزارپد در کتیبه پایکولی نیز دیده میشود ( هر تسفند ، پایکولی ، لغات ، شماره ۳۸۲ ) و نیز مقایسه شود با « سورسخون » چاپ تاوادیا در مجله کما ، ۲۹ : ص ۶۷ و ۷۸-۸۸ .

### ۲- Ariats Hazarapet dran

۳- به مشابهت عنوان شاهنشاه : « شاهنشاه ایران و انیران ».

۳- صورت صحیح این کلمه ظاهراً طبق کتیبه کعبه زردشت و کتیبه فیروزآباد ( که ذکر آن باین تر بیاید ) فرمذار Framadhér است نه فرمذار Framhar . معذک در متن سورسخون فرمذار نوشته شده. بارمنی وزرگگ فرمذار را وزرگگ هرم [آن] تر hrama [na] tar Vzurg خوانده‌اند ( هویشمان ، دستور ارمنی ، ص ۸۳-۱۸۲ ) . معنی این کلمه « فرماندار بزرگگ » است ( رك ، هر تسفند ، پایکولی ، لغات شماره ۵۳۵ ) .

کلمه فرمذار اگر تنها ذکر شود بمعنی فرمانده و ناظر می‌آید و در اصطلاح روحانیان زردشتی بیکی از مقامات بزرگگ اطلاق می‌شده، ولی مراد از آن معلوم نیست. ( وست ، متون پهلوی ، ج ۱ ، ص ۱۴۵ و ج ۲ ، ص ۱۵۲ و ۲۸۶ ) .

ایران و انبران»<sup>۱</sup> معرفی کرده بود. از مندرجات تاریخ طبری (نلدکسه، ص ۱۱۱) استنباط میشود، که این کلمه عنوان رسمی وزیر بزرگ بوده و عباراتی از یعقوبی و مسعودی نیز دیده شده، حاکی از اینکه وزیر بزرگ را تا پایان عهد ساسانیان وزرگ فرمذار میخوانده‌اند. عنوان دیگر وزیر در اندرزبند<sup>۲</sup> بود، که بمعنی مستشار دربار است.

از جمله کسانی که باین مقام شامخ رسیده‌اند، نام ابرسام در زمان اردشیر اول<sup>۳</sup> و نام خسرو یزدگرد در عهد یزدگرد اول<sup>۴</sup> و نام مهر نرسه ملقب به هزاربندگگ در دوره یزدگرد اول و هرام پنجم<sup>۵</sup> و نام سورن پهلو در عهد بهرام پنجم<sup>۶</sup> بر ما معلوم است.

اطلاعات قبلی راجع بصلاحت و اقتدار وزرگ فرمذار در دست است. حاجت بگفتن نیست، که وظیفه او اداره کردن کشور در تحت نظارت پادشاه بود، ولی اکثر نیز امور را بنابر رای خود انجام میداده است و از این گذشته هنگامیکه پادشاه در سفریسا در جنگ بود، وزیر اعظم نسایب السلطنه هم محسوب میشده

۱- الیزه، لانگوا، ج ۲، ص ۱۹۰ و ۱۹۲.

۲- رک به ضمیمه دوم و نیز مقایسه شود با هر تسفلد، پایکوالی، لغات، شماره ۱۰۰ در اندرزبند= اندرزبند تیسفون.

۳- طبری، ص ۸۱۶، نلدکسه، ص ۹، کریستنس AD، ج ۱۰، ص ۴۳ و بعد.

ابرسام در عین حال ارگبند نیز بوده است، بنابراین بخانواده ساسانیان تعلق داشته. آفای گیرشمن ضمن نامه خود بناریخ ۳ ژویه ۱۹۴۰ با کمال لطف رونوشت کتیبه‌ای را، که در فیروزآباد یافته‌اند و از ابرسام و زرگگ فرمذار است، برای من فرستاده‌اند. موضوع کتیبه ساختمان پلی است.

۴- لایور، ص ۹۷.

۵- طبری، ص ۸۴۹ و ۸۶۸ و بعد، نلدکسه، ص ۷۵ و بعد و ۱۰۸ بعد.

۶- لازار فارپی، لانگوا، ج ۲، ص ۲۷۰.



است<sup>۱</sup>. مذاکرات سیاسی تکلیف او بود، حتی میتوانست عنداللزوم فرماندهی هم داشته باشد<sup>۲</sup>. خلاصه کلام آنکه چون مشاور خاص شاهنشاه بود، همه شئون کشور را در دست داشت و در هر باب میتوانست مداخله کند<sup>۳</sup>. قاعده بهترین وزیر گگ فرمداز بایستی شخصی باشد دارای خرد کامل و رفتار بی نقص، که در هر باب سرآمد اقران<sup>۴</sup> و جامع خصال حمیده و صاحب احتیاط و تدبیر وافر و دارای عقل نظری و عملی کافی<sup>۵</sup> باشد، تا چون سر و کارش با پادشاهی عیاش و نکسو هیده خصال افتد، بتواند وی را بر راه راست هدایت کند<sup>۶</sup>.

علاوه بر آنچه ذکر شد، منصب وزارت اعظم، که خلفا برقرار کردند و در میان همه دول اسلامی متداول گردید، تقلید مستقیم از منصب وزیر گگ فرمداز ساسانیان بوده است<sup>۷</sup>، از این سبب تحقیقاتی، که دانشمندان عرب در اصول سیاست کرده‌اند و آنچه در باب مقام و منصب وزیر بزرگگ اسلامی گفته‌اند، عموماً در حق وزیر گگ فرمداز عهد ساسانی معتبر و صحیح است.

ماوردی گوید: وزیر اعظم از حیث قدرت باشخص خلیفه برابر بود و برای اینکه اطاعت خود را نسبت بخلیفه ظاهر کند از اقدامات خود او را مستحضر و آگاه میکرد. خلیفه هم بسهم خود همه کارهای وزیر خود را بازرسی می نمود و اقتدار وزیر اعظم فقط از سه جهت محدود بود. نخست آنکه: وزیر اعظم حق تعیین جانشین خود را نداشت. دوم اینکه: نمی توانست باستصواب مردمان از کار کناره کند، زیرا که عزل

۱- طبری، ص ۸۶۶ و بعد، نلدکه، ص ۲۰۶.

۲- طبری، ۸۶۸ و نلدکه، ص ۱۰۸.

۳- در طول قرن ششم از قدرت وزیر گگ فرمداز کاسته شده، رک ضمیمه دوم.

۴- طبری، ص ۸۴۹. نلدکه، ص ۷۶.

۵- نمونه آن بزرگگ پیر میباشد. رک کریستنسن، AO، ج ۸، ص ۸۱ و بعد.

۶- طبری، ص ۸۴۹، نلدکه ص ۷۶.

۷- انگر در مجله شرقی آلمان، ج ۱۳، ص ۲۴۰.

و نصب او با سلطان بود و ربطی بمردم نداشت. سوم آنکه، بدون اجازه مخصوص پادشاه نمی‌توانست کسی را، که پادشاه بامری گماشته، عزل و بجای او کسی را نصب نماید<sup>۱</sup>. از این سه نکته، نکته دوم مسلماً متعلق بعهد خلفا است، زیرا که اصول خلافت مبتنی بر حکومت عامه و دموکراسی بوده است. پس روابط خلفا با وزیر اعظم عیناً همان ارتباط شاهنشاه ساسانی باوزرگگ فرمذار است، مگر در خصوص نکته دوم، که مورد ندارد، چنانکه مذکور شد. در کتاب عربی موسوم به «دستورالوزراء» چنین نوشته شده است: «پادشاهان ایران بیش از هر سلطانی وزراء خویش را محترم می‌شمردند و میگفتند وزیر مرتب کننده امور ما و زیور ملك ما و زبان ماست. وزیر سلاخی است که حاضر و آماده داریم تا خصم مارادر ممالك بعیده هلاک کند»<sup>۲</sup>.

## دین

مغان در اصل قبیله از قوم ماد بودند، که مقام روحانیت منحصرأ بآنان تعلق داشته است. آنگاه که شریعت زردشت بر نواحی غرب و جنوب ایران یعنی ماد و پارس مستولی شد، مغان پیشوایان دینت جدید شدند. در کتاب اوستا نام طبقه روحانی را بهمان عنوان قدیمی، که داشته‌اند، یعنی آثرون<sup>۳</sup> می‌بینیم، اما در عهد اشکانیان و ساسانیان معمولاً این طایفه را مغان می‌خواندند. در این زمان هم افراد این طایفه خود را از يك ریشه میدانستند و مردم هم به ایشان چون طبقه خاصی نگریسته و از يك قبیله میشناختند، که تکالیفشان عبادت خدایان و اجرای اعمال دینی بود<sup>۴</sup>.

۱- انگر، مجله شرقی آلمان ج ۱۳، ص ۲۴۲.

۲- ایضاً ۱۴۰.

۳- athravan

۴- رك كريستنسن، ابرانیان ص ۲۷۹ و ما بعد.

در زمان ساسانیان روحانیان و نجبای ملوک الطوائف قرین و هم‌دوش یکدیگر بودند. و معمولاً در ادوار ضعف و انحطاط دولت برای مخالفت با پادشاه‌هم‌دست میشدند ولی جز در این ادوار، این دو طایفه از هم جدا مانده، هر یک از طریق سیر تکاملی خود را ادامه میداد. آنچه اطلاع دارم اینست که از دودمان نجبای بزرگ ساسانی هیچ فردی بمقام موبدان موبد نرسیده است.<sup>۱</sup> همیشه روسای روحانیون، از میان طبقه مغان انتخاب میشده‌اند و این طبقه هم بمرور زمان خیلی زیادتر شده بود<sup>۲</sup> و باستناد تاریخ افسانه آمیزی، که داشتند، برای خود شجره نسب پرافتخاری ترتیب میدادند، که از حیث قدمت و شرافت با خاندانهای بزرگ پهلوی میزد. ساسانیان نسب خود را بسلاطین هخامنشی و کوی وشتاسپ<sup>۳</sup> (کی گشتاسب)، که حامی زردشت بود، میرساندند و اغلب دودمانهای بزرگ هم بواسطه اشکانیان نسب خود را بوشتاسپ می‌پیوستند. اما موبدان مدعی بودند، که نسب آنان بشاهنشاه داستانی ایرانمنوش چیتر<sup>۴</sup> (منوچهر) از سلسله پادشاهان افسانه‌ای پرذات<sup>۵</sup> (پیشدادیان) میرسد، که خیلی مقدم بر عهد وشتاسپ بوده است.<sup>۶</sup>

همیشه روحانیون با دخالتی، که در امور عرفی میکردند، آن امور را جنبه مقدس و رنگ دیناتی می‌بخشیدند. این طایفه در کلید مواردی، که در زندگانی افراد پیش می‌آمد

آمیانونس ماریونوس، کتاب ۲۳، بند ۶ فقره ۳۴.

۱- مذکور است، که زروان داد *Zurvan dadh* پسر مهر نرسه (از خاندان

سپندیاد) بمقام «میر بذان هیر بند» رسید.

۲- نظیر سلسله بزرگ سادات نزد شیعیان.

۳- Kavi Vishtaspa

۴- Manush-tchihra

۵- paradhata

۶- فصل ۳۳ ترجمه وست: ص ۲۳۷ بندهشن ایرانی (چاپ انکلساریا). بنا بر

شجره‌النسبی، که در طبری مذکور است (ص ۷۸-۸۷۷، نلدکه، ص ۲۸-۱۲۷) خاندان کارن

نیز همین منوچهر را نیای بزرگ خود می‌شمرد.

حق مداخله داشتند و میتوان گفت، که هر فردی من المهدالی اللحد در تحت نظارت و سرپرستی روحانیون بود. «عموم مردمان مغان را مقدس شمرده احترام میکردند. امور عامه خالق بر طبق نصایح و موافق پیش‌بینی مغان ترتیب و تمشیت میگرفت و مخصوصاً در دعاوی اشخاص دقت میکردند و بانهایت مواظبت جریان وقایع را مد نظر گرفته، فتوی میدادند و ظاهراً هیچ‌چیزی را مردمان درست و قانونی نمیدانستند، مگر آنکه بتصدیق منعی رسیده باشد»<sup>۱</sup>

اسباب قدرت روحانیون فقط این نبود، که از جانب دولت حق قضاوت داشتند و ثبت ولادت و عروسی و تظہیر و قربانی و غیره با آن بود، بلکه علت عمده اقتدار آنان داشتن املاک و ضیاع و عقار و ثروت هنگفت بود، که از راه جرائم دینی و عشریه و صدقات عاید آنان میشد. در عمل این طایفه استقلال تام داشتند و میتوان گفت که دولتی در دولت تشکیل داده بودند. حتی در زمان شاپور دوم کشور ماد و خصوصاً ایالت آذربایجان (آذربایجان) را کشور مغان می‌شمردند. در آن نواحی املاک حاصل خیز و بی‌الاقات و ابنیه عالی داشتند، که دیوار و حصاری حافظ آن نبود<sup>۲</sup> و مغان بنا بر قواعد و رسوم خاص خود میزیستند<sup>۳</sup>. رؤسای بزرگ این طایفه بیشک دارای املاک بسیار بودند.

روحانیون زردشتی سلسله مراتبی داشتند، که بسیار منظم بود، اما اطلاع مفصلی از آن نداریم. مغان (که آن را مگوان<sup>۴</sup> یا مگسگان<sup>۵</sup> نوشته‌اند) طبقه بزرگ روحانیون فرودست را تشکیل میدادند. ظاهراً رئیس معابد بزرگ را

۱- کتاب دوم، بند ۲۶.

۲- حافظ بزرگان دین مقام معنوی و روحانی آنان بود.

۳- آریانوس، کتاب ۲۳، بند ۶، فقره ۳۵.

بلقب مغان مغ میخوانده‌اند ( و مگوان مگو<sup>۱</sup> ) یا مگو مگوان<sup>۲</sup> نوشته‌اند<sup>۳</sup> . از این طبقه بالاتر طبقه موبدان «مگوپت‌ها»<sup>۴</sup> بود<sup>۵</sup> . سرزمین ایران از حیث دین بمناطق مختلف تقسیم میشد . هر ناحیه را موبدی بود .

چندین سنگ قیمتی بدست آمده‌است، که صورت و نام موبدان بر آنها منقوش است، از جمله یکی پابگگ<sup>۶</sup> ( موبد خسرو شاذهر مزد )، دیگر و بند شاهپور<sup>۷</sup> ( موبد اردشیر خوره )، دیگر فرخ شاهپور ( موبد ایران خوره شاهپور ) ، دیگر بافرگگ<sup>۸</sup> ( موبد میشان )<sup>۹</sup> .

رئیس همه موبدان، که منزلت پاپ زردشتیان داشت، و بدان موبد بود . اولین دفعه که ما نام چنین صاحب مقامی را می‌شنویم، آنجایی است، که اردشیر شخصی را، که ظاهراً ماهداذ<sup>۱۰</sup> نام داشته، بمقام موبدان موبدی نصب کرده است . شاید این مقام پیش از اردشیر هم بوده است، لکن اهمیت آن از وقتی بالا گرفت ، که دین مزدیسنی در کشور ایران صورت رسمی یافت .

پس از این شخص نام چندتن از موبدان موبدهای بزرگ رادر دست داریم،

## ۱- maguan

## ۲- mnguan

۳- مهرهای « بافرگگ » Bafarragh و کواذ، که اولی مغان مغ آتش آذرگشنسب بود ( راجع به آتش فصل سوم را ببینید )، هر تسفلد ، پایکولی، ص ۸۲ .

## ۴- magupat

۵- مورخان یونانی و رومی، مغان و موبدان را یکسان « ماگوس » Magus خوانده‌اند . بمکس نزد مورخان ایرانی و عرب کلمه موبد را مسامحه در مورد کلیه مقامات دیانتی روحانیون پارسی استعمال کرده‌اند .

## ۶- pabhagh

## ۷- Vedh-Shahpuhr

۸- هر تسفلد، پایکولی، ص ۸۱-۷۹ .

۹- طبری، ص ۸۱۶، نلدکه، ص ۹ ( بهر Pahr ) ؛ رک کریستنسن، AJ، ج ۱۰ ،

ص ۴۹ - ۵۰ .

یکی بهگک و دیگر جانشین او آذربندی مهرسپندان، که در عهد شاپوردوم میزیسته است. بعد از او مهروراز و مهراگاویند<sup>۱</sup> و مهر شاهپور، که در عهد وهرام پنجم بوده، و دیگر آزادشاذ، که در زمان خسرو اول این مقام را داشته است<sup>۲</sup>.

ریاست عالی همه امور روحانی باموبدان موبند بود، که در جمیع مسائل نظری دین و اصول و فروع عملی آن فتوی میداد و سیاست روحانی را در دست داشت.

بی شبهه موبدان موبند حق عزل و نصب مأمورین روحانی را دارا بوده، ولی بنا بر ظواهر امور شخص او را پادشاه باین مقام نصب میکردند. از اختیارات او یکی آن است، که اگر در بعضی نواحی نسبت بدین رسمی کشتی رنغمه مخالفتی برمیخواست و بنا بر رسم زمان محکمه خاصی برای تحقیق و تفتیش امر دایر میشد، شخص او نیز در آن محاکمه دخالت تام می یافت<sup>۳</sup>. شاه در جمیع مواردی، که با مذهب تماس داشت<sup>۴</sup>، رای موبدان موبند را میخواست. این شخص، از آنجا که هادی معنوی و مشاور روحانی سلطان بود، در تمام شئون کشور نفوذ فوق العاده داشت<sup>۵</sup>.

تشریفات مذهبی، که مستلزم اطلاع و تجربه مخصوص بود، در معابد بوسیله

۱- بندهشن، وست، فصل ۳۳، چاپ انکلساریا، ص ۲۳۶.

۲- برون، منتخب اعمال شهدای ایران، ص ۲۱۳.

۳- رك فصل ششم.

۴- مثلاً رك طبری، ص ۹۶۵، نلدکه، ص ۲۵۰.

۵- راجع بمقام وست موبدان بطور کلی رجوع شود به شاهنامه فردوسی. مقایسه شود. بانهایه، ص ۲۴۰ و ۲۲۷، که طبق آن موبدان موبند وصیت نامه شاه متونی را باز نموده، در مقابل پسر و جانشین او میخواندند. راجع بمقامی که موبدان موبند در موقع انتخاب پادشاه در بعضی از ادوار داشته رك فصل ششم. موبدان موبند اعتراف شنو پادشاه محسوب میشود، طبری، ص ۷۶۲، نلدکه، ص ۹۷.

هیربذان اجراء می‌شد. هیربذ همان است، که در اوستا ایشرپیتی<sup>۱</sup> خوانده شده است. خوارزمی<sup>۲</sup> معنی لفظ هیربذ را «خادم آتش» گفته است. طبری حکایت میکند، که خسرو دوم آتشکده‌هایی بنا کرد و دوازده هزار هیربذ برای «زمزمه» ادعیه و سرودن اغانی در آن آتشکده‌ها برگماشت<sup>۳</sup>. شرافت مقام هیربذان را همین بس، که هنگام تسلط عرب بر ایالت پارس، در قرن هفتم، یک نفر هیربذ در آن جا فرمانفرما بود و ریاست مذهبی رانیز در عهده داشت<sup>۴</sup>.

در بعضی ادوار عهدساسانی رئیس کل هیربذان، هیربذان، بعد از موبذ بزرگ، در رتبه اول قرار داشته است<sup>۵</sup>. یکی از هیربذان معروف تنسراست، که در تأسیس و تشکیل دین رسمی زردشتی با اردشیر بابکان همدست بود<sup>۶</sup>. دیگر زروان داد پسر مهر نرسه است، که «پدر اورا نامزد امور مذهبی و قضایی کرده بود»<sup>۷</sup>. ازین عبارت طبری استنباط میشود، که انجام بعضی امور قضایی هم از وظایف هیربذان بوده است. مسعودی صراحة گوید<sup>۸</sup>، که هیربذان بسمت قاضی فتاوی صادر میکردند.

### ۱- æthrapaiti

- ۲- مفاتیح العلوم، چاپ فان فلو تن، ص ۱۱۶؛ اونوالا، مجله کاما ۱۹۲۸، ص ۴ و ۱۳۰.
- ۳- طبری، ص ۴۲-۱۰۴۱، نلد که، ص ۳۵۳. محققاً در این عدد اغران گویبی شده.
- یعقوبی (چاپ هوتسما، ج ۱، ص ۲۰۲) کلمه هیربذ را «حافظ آتش» معنی می‌کند. در نهایتاً (ص ۲۲۸) آمده است، که هیربذان میربذ بشاه اطلاع داد، که آتش مقدس خاموش شد (پایین تر را ببینید).
- ۴- در فصل سوم، جزئیات راجع با آتشکده و عبادت ذکر شده است.
- ۵- نگاه کنید بضمیمه دوم.
- ۶- دینکرد، چاپ پشوتن سنجانا، ج ۹، ص ۴۵ و ۴۵۶، ترجمه، ص ۵۷۸ و ۵۶۹.
- کریستنسن، AO، ج ۱۰، ص ۴۷-۴۵ و نیز مقایسه شود با فصل سوم کتاب حاضر.
- ۷- طبری، ص ۸۶۹، نلد که، ص ۱۱۰.
- ۸- مروج، ج ۲، ص ۱۵۶.

دیگر از مأمورین عالی رتبت روحانی، که نمیتوانیم حدود وظایف آنان را تعیین کنیم، وردبذ<sup>۱</sup> (استاد عمل)<sup>۲</sup>. دیگر دستور<sup>۳</sup> است، که ظاهراً متخصص در مسائل مذهبی و مباحث معقول و مشاوره قضایی بوده است، که مسائل معضلمشکوک را باور جوع میکرده اند<sup>۴</sup>.

مغان اندرزبند (مگوگان اندرزبند) «آموزگار مغان» یکی از عناوین موبدان موبد بوده است<sup>۵</sup>.

روحانیون در روابط خود با جامعه و وظایف متعدد و مختلف داشته اند از قبیل: اجراء احکام طهارت و اصغاء اعترافات گناهکاران و عفو و بخشایش آنان و تعیین میزان کفارات و جرائم و انجام دادن تشریفات عادی هنگام ولادت و بستن کستیگ (کمر بند مقدس) و عروسی و تشییع جنازه<sup>۶</sup> و اعیاد مذهبی. اگر در نظر بگیریم، که دیانت زردشتی در کوچکترین حوادث و وقایع دخالت داشته و هر فردی در مدت شبانه روز بر اثر اندکسی غفلت دستخوش گناه و گرفتار پلیدی و نجاست می شده است، آنوقت آشکار میگردد، که روحانیون طبقه بیکاری نبوده اند و

### ۱- Vardabadh

۲- بنویست: مجله مطالعات ارمنی، ج ۹، ص ۱۰. در کعبه زردشت نیز نام يك

وردبذ مذکور است.

### ۳- Dastvar

۴- اردشیر اول برای تدوین اوستا تمام دستورات و موبدان ممالک را جمع نمود. گاهی کلمه دستور بطور اعم برای تمام افراد روحانیون زردشتی بکار رفته است.

۵- «سورسخون»: تاوادیبا، مجله کاما، ۲۸، ص ۶۶ و نیز نگاه کنید به البزه، هوبشمان، دستور زبان ارمنی: ج ۱، ص ۹۹ و هوفمان، ص ۵۱-۵۰. و به پناه، مگوگان اندرزبند، رك مقدمه، ص ۷۵. مقام مسی مغان، که در هنگام حمله عسرب در دباوند بوده و هم چنان تا یک قرن و نیم بعد از هجرت باقی ماند، مقامیست که در اواخر عهد ساسانیان وضع شده است (مار کوازت، ایران شهر، ص ۱۲۸).

۶- راجع بنهادن اموات در دخمه هازک به ص ۵۲ کتاب حاضر.



هریک ازین طبقه که ارثاً ثروتی نداشت، بهسولت میتوانست از راه مشاغل مختلفه خود توانگر شود.<sup>۱</sup>

روزی چهاربار بایستی آفتاب را ستایش و مادو آب را نیایش نمود. هنگام خواب و برخاستن و شستشو و بستن کمر بند و خوردن غذا و قضای حاجت و زدن عطسه و چیدن ناخن و گیسو و فروختن چراغ و امثال آن بایستی هر کسی دعایی مخصوص تلاوت کند. آتش اجاق هرگز بایستی خاموش شود و نور آفتاب بایستی بر آتش بتابد و آب با آتش بایستی ملاقات نماید و ظروف فلزی بایستی زنگه بزند، زیرا که فلزات مقدس بودند. اشخاصی که بجسد میت و بدن زن حایض یا زنی که تازه وضع حمل کرده مخصوصاً اگر طفل مرده از او بوجود آمده باشد - دست میزدند، بایستی در حق آنها تشریفاتی اجراء کنند، که بسی خستگی آور و پرزحمت بود.

اردای ویراز<sup>۲</sup>، که از اولیاء دین زردشتی است، هنگام مشاهده جهنم در میان معذبین: مثل قاتل و لواط و کافر و جانی، افسردی را هم دید، که بسبب استحمام در آب گرم و آلودن آتش و آب باشیام پلید و سخن گفتن در حین تناول طعام و گریستن بر اموات و راه رفتن بدون کفش، در ردیف سایر گناهکاران، معذب بودند.

در باب مقامات روحانیون تفصیلی در کتاب هیر بدستان (قانون نامه روحانیون) و کتاب نیرنگستان (رساله عملی در باب اجراء مراسم دینی) مذکور است. این دو کتاب دو قسمت از هوسپارم نسک است، که از فصول گمشده اوستای ساسانی

۱- دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۲۰، فقره ۴۴.

میباشد<sup>۱</sup>. از جمله چیزهایی، که در هیربذستان شرح داده‌اند، وظایف آن روحانی است، که برای اجرای تکالیف دینی بدهات و قصبات اعزام می‌شود و بیان کارهایی است، که آن روحانی در مدت غیبت خود برای تأمین کشت و زرع خویش باید بکند و همچنین ترتیب استخدام زنی یا کودکی است، که معاونت در اجرای مراسم دینی نماید. در قسمت دیگر از هوسپارم نسک مسئله مزدی، که باید برای تعلیم یک نفر زئوتر<sup>۲</sup> (رئیس مراسم آتشکده)<sup>۳</sup> و سایر اعمال روحانی<sup>۴</sup> داد، بحث شده است. زارعین هردهی مکلف بوده‌اند، که لوازم روحانی مأمور آنجا را تهیه و آماده کنند<sup>۵</sup>. روحانیون نه فقط مأمور اجرای تشریفات مذهبی بودند، بلکه هدایت معنوی قوم و تهذیب نفوس نیز بعهدہ آنان بود. تعلیمات بطور کلی اعم از ابتدائی یا عالی بدست روحانیون اداره می‌شد، زیرا که فقط این طایفه همه رشته‌های علوم زمان را در دست داشتند. علاوه بر کتب مقدسه و تفاسیر آن، ظاهراً کتب بسیار در الهیات و قضائیات منتشر بوده است. الیزه نام یک نفر موبد «رئیس مغان» را ذکر کرده است<sup>۶</sup>، که بسبب احاطه بر علوم معقول بلقب افتخاری همگگ دین (یعنی «کسی که

۱- خلاصه آن در دینکرد، کتاب ۸، فصل ۲۸ آورده شده و یک قسمتی از آندوهنوز موجود است. نیرنگستان، چاپ عکسی داداب دستور «لوتن سنجانا، بمبئی ۱۸۹۴؛ ترجمه انگلیسی بلسارا. ائیرپستان و نیرنگستان Aerpastan and Nirangastan، بمبئی ۱۹۱۵. نیرنگستان بتصحیح و تحشیه آناتول واگ Anatol Waag (تحقیقات ایرانی، ج ۲). لپزیگگ ۱۹۴۱.

## ۲- Zaotar

۳- برای آگاهی از جزئیات راجع به بادت پایین تر فصل سوم را ببینید.

۴- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۳۱، فقره ۲۰.

۵- دینکرد، کتاب ۹، فصل ۴۱، فقره ۱۶. بنابر مندرجات ورشتمان سرنسک

Varrhtmansarask، که کتاب دیگر است از اوستای ساسانی.

۶- لانگلو، ج ۲، ص ۲۳۰.

تمام احکام دین را میداند» ( ملقب شده بود. موبد مذکور پنج قانون نامه ذیل را، که حاوی کلیه آئین مغان است، خسوانده بود از اینقرار: انپرتک'اش<sup>۱</sup> و آیزپیت<sup>۲</sup> و پهلویگت<sup>۳</sup> («قانون نامه [پهلوی]» و پارسینگ دین («دین پارسى»)) و علاوه بر اینها رسوم (مخصوص) موبدان را هم میدانست

در فصل ششم این کتاب از مشاغل قضایی روحانیون بحث خواهیم کرد

### مالیه

شخصی، که او را واستریوشان سالار میخواندند « رئیس مالیات ارضی » بود<sup>۵</sup>. لفظ واستریوشان سالار یا واستریوش بد بمعنی رئیس فلاحان است. مالیات ارضی بیشتر تحمیل فلاحان میشد، و چون میزان خراج را از روی حاصلخیزی زمین و خوبی و بدی محصول هر بلو کسی تشخیص میدادند، مسلماً واستریوشان سالار مأمور بوده است، که در باب محصول و زمین و آبیاری و سایر امور فلاحی مراقبت کند. ظاهراً واستریوشان سالار ریاست اداره مالیه را داشته است و تصور میرود، که علاوه بر خراج املاک، وصول باج شخصی هم بعهده او بوده، زیرا که لقب هتخشبند (« رئیس صنعتگران ») یعنی رئیس همه مردمانی، که کار دستی انجام

#### ۱- Anpartk'ash

۲- در زیر اینصورت ارمنی ظاهراً کلمه پهلوی امبردگیش ambard-kesh مخفی است که معنی آن تقریباً « مجموعه کامل عقاید دینانی » است.

#### ۳- Bozpayit

۴- پهلوی بزپیت bazpatit بمعنی اعتراف گناهان. اعتراف گناهان: که در عهد ساسانیان معمول شد، بدعتی بود، که ظاهراً بتقلید ادیان خارجی (عیسوی؟، مانوی؟) شیوع یافت، در این باب پتازونی R. Pettzoni در یادگار نامه مودی، ص ۳۳۷ و ما بعد.

۵- طبری، ص ۸۶۹، نلد که، ص ۱۱۰. مقایسه شود با هرتسفلد، پایکولی، انت نامه،

شماره ۲۷۴.

میدهند، مثل غلامان و دهقانان و تاجران و غیره، نیز داشته است. باری شخص و استریوشان سالار هم وزیر مالیه و هم وزیر فلاحت و صناعت و تجارت بوده است. از رجالی، که به مقام و استریوشان سالار رسیده اند، یکی قبل از جلوس و هرام پنجم بوده موسوم به گشنسپ آزار<sup>۱</sup>، دیگر ماد گشنسپ پسر مهر نرسه<sup>۲</sup>، دیگر یزدین، که نصرانی بوده و در عهد خسرو دوم میزیسته است<sup>۳</sup>. از جمله مأمورین عالی رتبه مالیه آمارکاران مختلف، یعنی مأمورین وصول و رؤسای محاسبات را باید ذکر کرد شخصی که دارای مقام ابرار آماکار بوده، طی دوره معینی از این عهد قائم مقام و نایب وزرگ فرمذار میشده است<sup>۴</sup>، اما وظایف او را در برابر و استریوشان سالار درست نمیدانیم چه بوده است. یکی دیگر از عمال بزرگ مالیه در آماکار (رئیس محاسبات دربار یا اقامتگاه شاهنشاهی) است<sup>۵</sup>. دیگر واسپوهرگان آماکار (مأمور وصول عایدات ایالت واسپوهرگان)<sup>۶</sup>، دیگر شهریو آماکار<sup>۷</sup> (کسه املاء تاریخی آن، شتریو آماکار است یعنی رئیس محاسبات شهر بان = ساتراپ = والی)<sup>۸</sup>، که ظاهراً بکنفر مأمور ایالتی بوده است. دیگر آذرباذگان آماکار (مأمور وصول در ایالت آذربایجان)<sup>۹</sup>.

۱- دینوری، ص ۵۷.

۲- طبری، ص ۸۶۹، نلدکه، ص ۱۱۰.

۳- طبری، ص ۱۰۶۰، نلدکه، ص ۳۸۳.

۴- رک اوآخر ضمیمه دوم این کتاب.

۵- هر نفلد، پایکولی، ص ۸۱-۸۰.

۶- تالوتر ص ۱۲۸، یادداشت ۷ را به بیند.

۷- shahrpav amarkar

۸- پایکولی، لغت شماره ۴۳۸.

۹- پاخوموف pachomov و نیبرگ در مجله انجمن علمی آذربایجان، ص

خزانه‌دار سلطنتی گویا لقب گنجور<sup>۱</sup> داشته است. به عقیده آقای هرتسفلد نگهبان مسکوکات دارای لقب گهبذ<sup>۲</sup> بوده است.

مهمترین در آمد دولتی خراج ارضی و باج شخصی بود<sup>۳</sup>. باج شخصی بدین طریق وصول میشد، که مبلغ وصولی را دفعه در اول سال تعیین میکردند و مأمورین این مبلغ را بهترین اسلوب، که ممکن بود، در میان مودیان توزیع مینمودند. توزیع خراج ارضی در میان رعایا باین ترتیب بود، که پس از تقویم محصول هر بلوکی، به نسبت حاصلخیزی زمین از يك ششم الی يك سوم حاصل را دولت میگرفت<sup>۴</sup>،

معذک مأمورین وصول در هنگام توزیع خراج و وصول آن اجحافات بسیار میکردند و چون مطابق این روش سال بسال در آمد دولت تغییر مینپذیرفت، ممکن نبود پیشاپیش وضع مالیه را معلوم و مصارف را تخمین نمود. علاوه بر این بازرسی آن هم اشکال فراوان داشت و اکثر نتیجه این میشد، که چون جنگی فرامیرسید، پول در خزانه نبود، آنوقت وضع خراجهای فوق العاده ضرور میشد و این قبیل خراجهای فوق العاده تقریباً بطریق انحصار بر ایالات ثروتمند غربی، خاصه ایالت بابل، تحمیل میگردد.

۱- کعبه زردشت: سطر ۳۳، هوشمان: صرف و نحو ارمنی: ج ۱، ص ۱۲۶. بزبان پارسی باستان آنرا گمز بر gantzabara میخوانند که به ایلرس، نامهای کارداران:، ص ۱۲۳.

۲- پایکولی؛ لغت نامه؛ شماره ۲۴۷.

۳- لغت پہاوی مالیات ارضی خراجك Kharagh بوده ( کلمه عربی خراج از آنجا آمده ). ظاهراً این کلمه در زمان هخامنشیان از زبان آرامی گرفته شد. رک کنبد به مقاله هنینگ تحت عنوان: « خراج عربی Arabisch harag » Orientalia ۴؛ ۱۹۳۵، ص ۹۳ - ۲۹۱.

۴- یا صبق دینوری (ص ۷۲) از یکمشر تا نضت محصول؛ دوری یا نزدیکی بشهر را هم بحساب میآوردند.

در کتب اشارات بسیار هست، که پادشاهان هنگام جلوس، رعایا را از بقایای مالیاتی دوره سلف خود معاف میکردند و این خراج بخشی برای شاه جدید وسیله جلب قلوب عامه بود. و هرام پنجم چون بر تخت نشست فرمان داد، که از مالیاتهای معوقه، که میزان آن بهفتاد ملیون درهم بالغ میشد، صرف نظر کنند و مالیات ارضی سال جلوس او را هم يك ثلث تخفیف دهند<sup>۱</sup>. فیروز در ایام قحط و غلامت را عموماً از ادای خراج ارضی و باج شخصی و مالیاتهای مخصوص خیریه و بیگار و سایر تحمیلات و عوارض معاف کرد<sup>۲</sup>.

علاوه بر مالیات رسم بود، که هدایایی هم بنام آیین میگردفتند. از این جمله است، نحفه‌هایی، که در عید نوروز و مهرگان جبراً اخذ میشد<sup>۳</sup> تصور می‌کنم در اقلام عیدات دولت قلمی، که مخصوص درآمد املاک خالصه سلطنتی و حقوق خاصه شاهی بوده، از همه بیشتر اهمیت داشته است. یکی از جمله حقوق شاهی معادن طلای فارانزیون<sup>۴</sup> در ایالت پرس ارمنی<sup>۵</sup> بوده است<sup>۶</sup>. غنائم جنگی نیز از جمله عواید غیر منظم بود. خسرو دوم در ضمن تهاجری، که بمناسبت غنائم جنگ کرده، گوید، زروسیم و همه قسم گوهر و مفرغ و پولاد و ابریشم و اطلس و پارچه‌های زربفت و چاربا و سلاح و زن و کودک و مرد اسیر « بدست آمد<sup>۷</sup>.

۱- طبری، ص ۸۶۶، نلد که، ص ۱۰۵.

۲- طبری، ص ۸۷۴، نلد که، ص ۱۲۲.

۳- رك فان فلوتن، تحقیق در باب تسلط عرب (گزارش آکادمی پادشاهی علوم هند، آمستردام ۱۸۹۲) ص ۹. رسم هدایا و پیشکش تا زمانهای اخیر هم متداول بوده، رك گرز، ایران و گمریفیلد. J. Grechfield تشکیلات دولت ایران. Staates. Die Verfassung des persischen، بران ۱۹۰۴. ص ۳۴۶. راجع بچشن‌های نوروز و مهرگان رك فصل سوم کتاب حاضر.

۴- pharangion

۵- pesasmenic

۶- پروکوپوس، جنگ ایران، کتاب اول، بند ۱۵.

۷- رك فصل نهم.

از شرایط صلح خسرو اول و یوستی نیاوس قیصر روم، در سال ۵۶۱، چنین استنباط می‌شود، که در آن وقت عوارض گمرکی نیز معمول بوده است، ماده سوم عهدنامه مزبور چنین مقرر می‌داشت، که تجار ایرانی و رومی، همچنانکه از اعصار قدیم تا آن تاریخ بسوداگری مشغول بوده‌اند، از آن پس هم می‌توانند بتجارت هر قسم متاع بپردازند. اما کالای آنان باید از دوائر معمولی گمرک بگذرد. در ماده چهارم آن عهدنامه مقرر شد، که نمایندگان و رسولان رسمی هر یک از معاهدین در سرزمین طرف دیگر حق استفاده از اسبان چاپار دارند و می‌توانند بلا مانع و بی پرداخت عوارض گمرک تمام اجناسی را، که همراه دارند وارد خاک دیگری بنمایند.<sup>۱</sup>

مصارف دولت بیشتر عبارت بود از هزینه جنگ، و مخارج دربار و حقوق مستخدمین و سایر مصارفی، که برای گردانیدن چرخ دولت و انجام امور عام‌المنفعه و آبادانی کشور و بنا و تعمیرات و ترعه و غیره ضرورت پیدامی‌کرد، اما در خصوص امور عام‌المنفعه غالباً (و شاید هم همیشه) مالیات‌های فوق‌العاده نیز از مردم ابالتی، که آن امور بنفع آنان تمام می‌شد، می‌گرفتند. دولت علاوه بر بخشیدن مالیات، گاهی هم مستقیماً وجه نقد میان فقرا تقسیم می‌کرد، مثلاً و هرام پنجم و پیروز<sup>۲</sup> چنین عطایسی کرده‌اند. و هرام پنجم زر و سیم بسیار بخشید و عطایای او نه فقط به بینوایان رسید، بلکه نجبا و اشراف نیز معادل بیست ملیون درهم دریافت کرده‌اند وجه امور خیریه، که از خزانة پرداخته میشد، ظاهراً بسیار نبوده است: پادشاهان ایران عادت داشته‌اند، که تا می‌توانند، گنج خود را از زر و سیم و اشیاء گرانبها توانگر سازند.

۱- نک لوی گری Louis H. Gray در یادگارنامه مودی، ص ۱۴۹. مقایسه شود

با استقلال گمرکی ایران تألیف رضا صفی‌نیا، تهران ۱۳۰۷ شمسی، ص ۹۹ تا ۱۰۲.

۲- طبری، ص ۸۶۶ و ۸۷۳، نلد که، ص ۱۰۵ و ۱۱۰.

بنا بر روایت مؤلفان ارمنی، در موقع جلوس پادشاه، همه مسکوکات خزانه را گداخته و با تمثال شاه نو ضرب می‌کردند. اسنادی نیز که در گنج‌ها ضبط بوده، پس از تغییرات ضروری، که در آن بعمل می‌آمد، بنام شاهنشاه جدید رو نویس میشد.<sup>۱</sup>

## صناعت و تجارت و شوارع

هیونن تسیانگ سیاح مشهور چینی، که در آغاز قرن هفتم میلادی اوضاع ممالک مغرب آسیا را شرح داده است، محصولات صنعتی ایران را بطور خلاصه چنین بیان می‌کند.

« محصولات عمده این کشور طلا و نقره و مس و بلور کوهی و مروارید نادرالوجود و مواد گرانبهای دیگر است. صنعتگران این ملک پارچه‌های ابریشمی و پشمی و قالی و چیزهای دیگر می‌بافند<sup>۲</sup>، مسلماً صنعت پارچه‌بافی یکی از صنایع مهمه ایران بوده است.

برای وارد کردن سایر رشته‌های صنعتی در کشور و برای کشت و زرع در صحاری لم‌بزرع، از قدیم‌الایام عادت بر این جاری بود، که اسیران جنگ را بچند گروه تقسیم کرده در قسمت‌های مختلف کشور ساکن می‌نمودند، بدین طریق داریوش اول بسیاری از مردم ارتری را بخوزستان کوچانید<sup>۳</sup> و ارداسیران رومی را در حوالی مرو جای‌گزین ساخت شاهپور اول نیز اسرای رومی را در گندی‌شاپور سکونت داد و در آنجا از مهارت رومیان در کار مهندسی استفاده کرده و بند معروف

۱- پانکانیان، مجله آسیائی، ۱۸۶۶. شماره ۱: ص ۱۱۳.

۲- بیل، اسناد بودایی راجع به عالم غربی، ج ۲: ص ۲۷۸.

۳- رک هرودت، کتاب ششم، بند ۱۱۹ و فلاویوس فیلوستر اوس، کتاب اول، بند ۲۴.



«قیصر» را بر آورد<sup>۱</sup>. شاپور دوم اسیرانی را که در شهر آمد<sup>۲</sup> دستگیر کرده بود، بین شوش و شوشتر و سایر بلاد اهواز جای داد و این مردم انواع جدید ابریشم باقی را در آنجا رواج دادند<sup>۳</sup>. بیشتر اوقات این قبیل اماکن، که بوسیله اسرا آباد می‌شد، بزودی راه خرابی می‌سپرد، ولی گاهی هم دوام و ثبات می‌یافت<sup>۴</sup>.

تجارت خشکی در طرق و شوارع کاروان‌رو قدیم صورت می‌گرفت. شاهزاده بزرگ از تیسفون در کنار دجله، که پایتخت بود، شروع می‌شد و از حلوان و کنگاور بهمدان می‌رسید. در همدان شوارع مختلف منشعب می‌شد، یکی بسمت جنوب از خوزستان و فارس گذشته به خلیج می‌پیوست دیگری بری می‌رفت و از آنجا راه‌هایی از کوه‌های گیلان و البرز گذشته به بحر خزر منتهی می‌شد، یا از راه خراسان و دره کابل به هندوستان اتصال می‌یافت. راهی هم از ترکستان و حوضه تاریم به چین می‌پیوست. از لحاظ ارتباط با دولت روم شهر نصیبین مرکز مهمی بشمار می‌رفت. از جمله شرایط صلحی، که در سال ۲۹۸ دیو کلسین<sup>۵</sup> به نرسه پیشنهاد کرد، یکی این بود که شهر نصیبین باید، (تنها) نقطه ارتباط دولتین باشد، لکن نرسه این مسأله را نپذیرفت. در زمان آمین مارسلن همه ساله در اوائل سپتامبر بازار بزرگی در شهر بنه<sup>۶</sup> واقع در نزدیکی ساحل شرقی فرات متنوع می‌شد، که متاع چین و کالای هند<sup>۷</sup> در آنجا فراهم می‌آمد. در سال ۴۱۰ بموجب فرمان قیصران روم هونوریوس<sup>۸</sup>

۱- نلدکه، طبری، ص ۳۳، یادداشت ۲.

۲- Amida

۳- مودی، مروج، ج ۲، ص ۱۸۶.

۴- اسپنگل Spiegel معرفت دوره باستان‌شناسی ایران Altertumskunde

Eranische، ج ۳، ص ۶۶.

۵- Diocletich

۶- Batne

۷- آمیانوس مارسلینوس، کتاب ۱۶، بند ۳، فتره ۳.

۸- Honorrius

نئودوزیوس صغیر بلادی، که مبادله تجارتی با ایران در آنجا جایز بود، چنین معین شد: در ناحیه شرق درجانب دجله شهر نصیبین، در غرب در سمت فرات شهر کالی نیک<sup>۱</sup>، در شمال ناحیه ارمنستان شهر ارتکز اتا<sup>۲</sup>. آدو شهر نصیبین و سنجار، پس از آنکه خالی السکنه شد، بموجب صلحنامه ۳۶۳ بر زمین و گذار گردید<sup>۴</sup>.

تجارت دریایی تا اندازه‌ای حائز اهمیت بود، اردشیر اول پس از آن که بر مسن و خاراسن<sup>۵</sup> دست یافت، در عمران بنادر قدیم و ایجاد بندرگاه‌های جدید سعی جمیل کرد. رینو<sup>۶</sup> گوید: «ایرانیان و اعرابی، که دولت از روی تدبیر در میان ایرانیان جای میداد، رفته رفته نیروی دریایی معتنا بهی تشکیل دادند. با کشتی‌های رومی و حبشی بود، لکن بعد صاحب اختیار آن دریاها شدند و نفوذیکه ایرانیان در دریا حاصل کردند، یکی از عللی بود، که قدرت و شهرت روم را در دریاهای شرق متزلزل و بکلی خاموش کرد»<sup>۷</sup>. در سال ۵۲۳ پادشاه حبشه، برای اینکه با ساکنان حجاز جنگ کند، هفتصد کشتی سبک راه انداخت و ششصد سفینه ایرانی و رومی را به یاری خود حرکت داد. محصولات هند و جزیره سرانندیب را کشتی‌های حبشه برای رومیان می‌آوردند<sup>۸</sup>.

## ۱- Callinique

## ۲- Artaxata

۳- رینو، روابط سیاسی و تجارتی امپراطوری روم با آسیای شرقی، پاریس ۵۸۶۳،

ص ۲۶۷ و ما بعد. Relations politiques et commerciales de Tenpire.

Reinaud romain avec LAsie orientale.

۴- آمین مارسلن، کتاب ۲۵، بند ۷، فقره ۱۱.

## ۵- Kharacene

## ۶- Reinand

۷- رینو، ص ۲۴۱، نیز مقایسه شود با ص ۲۹۲ همین کتاب. راجع با مسارات

مسن: خاراسن در رسالات انستیتوی فرانسه، Inscript. et Belles-Lettres

XXIVb Acad. des، ص ۱۵۵ و بعد؛ همچنین شدر و حسن البصری، اسلام، ۱۴،

ص ۱۱ و ما بعد.

۸- رینو، روابط سیاسی او تجاری و غیره، ص ۲۶۹ و بعد.

مهمترین کالایی، که بصورت تو انزبت از ایران میگذشت، ابریشم بود<sup>۱</sup>، اما چون ایرانیان مقدار بسیاری از ابریشم را که وارد کردند، بخریدند پس میدادند، قادر بردند که محصولات خویش را بهر قیمتی بخواهند بممالک مغرب زمین بفروشند. از قرن ششم بعد اهالی بیزانس بغرس درخت توت و تربیت کرم ابریشم موفق شدند و تا اندازه‌ای از وارد کردن ابریشم خارجی بی‌نیاز گردیدند. ترکان بتحریرک اتباع سعیدی خود کوشش‌ها کردند، تا از خسرو اول اجازه عبور دادن ابریشم خود را از خاک ایران حاصل کنند، اما نتیجه نبخشید<sup>۲</sup>.

از چیزهایی که چین از ایران می‌خرید، یکی و سمه معروف ایرانی بود، که قیمت گزاف میدادند و ملکه چین هر سال مقداری برای مصرف شخصی خود ابتیاع می‌نمود<sup>۳</sup>. قالی‌های بابلسی نیز طالب بسیار داشت<sup>۴</sup>. احجار قیمتی طبیعی و مصنوعی شام و مرجان و مروارید بحر احمر و منسوجات شام و مصر و مواد مخدره آسیای قدیمی از جانب ایران بچین فرستاده میشد<sup>۵</sup>.

اما راجع بتشکیلات چاپارخانه (پست)، خلفا آنرا بصورتی از ایران تقلید کردند، که چندان با تشکیلات عهد هخامنشی، که در کتب مورخان یونانی ضبط است، تفاوتی نداشت، پس یقین می‌توان نمود، که در عهد ساسانیان هم بطور کلی همین تشکیلات وجود داشته است.

اداره چاپار مختص کارهای دولت بود و با مردم سروکاری نداشت وفایده

۱- مقایسه شود با یوستی، فقدالغه، II، ص ۲۷۷، یادداشت ۱.

۲- هرنسفلد، دروازه آسیا، ص ۱۲۲؛ شدر، ایرانیکا (رسالات انجمن علمی کونینکن

۱۹۳۴)، ص ۴۱ و بعد.

۳- هیرت، Hirt، مطالعات چینی، Chiresische Studien، ص ۲۳۵ و بعد.

۴- هیرت، چین و روم شرقی، ص ۲۵۳.

۵- ایضاً، ص ۲۷۹-۲۳۴.

آن اساساً این بود، که میان مرکز و ولایات ارتباط سریع و منظمی برقرار کند. اداره چاپار اشیاء و اشخاص و مراسلات را از شاهراه‌های معمور و مهیا حرکت میداد، و بهمین جهت در منازل بین راه به نسبت اهمیت آنها عده‌ای ملازم و اسب نگاه میداشت<sup>۱</sup>. گویا در آن زمان قاصد سوار و شاحار پیاده وجود داشته است. چنین معلوم میشود، که شاطرها مخصوص ولایات ایرانی نشین بوده‌اند؛ چون فاصله منازل در این ولایات خیلی کمتر از فاصله منازل در سوریه و نواحی عرب نشین بوده است و چاپاری نواحی اخیر را غالباً بعهد قاصد شترسوار واگذار می کرده‌اند<sup>۲</sup>.

عنوان «وازابد» (بازار بد = رئیس بازار) در کتیبه کعبه زردشت (سطر ۳۴)

دیده میشود.

۱- بغداد سپانیک Baghdespanigh «(اسبی) که متعلق به چاپار سواره پادشاهی بوده»، کتاب خسرو و غلامش، چاپ اونوالا، بند ۹۹ و یادداشت ناشر.

۲- کرمر. تاریخ تمدن شرق، ج ۱، ص ۹۶-۱۹۵. Kulturgesch. d. Orients. Krem er نمیتوان بطور تحقیق معین کرد، که آیا مدیران پست مانند زمان خلفا مکلف بوده‌اند، در امور ولایات مراقبت نموده، بدربار گزارش بدهند یا خیر. مراقبتی نظیر این، که تا اندازه مخفی بوده، در بعضی ادوار از وظایف رؤسای محاکم صلح محسوب میشده است، ولی بعید نیست، که بصورت‌های دیگر هم مراقبت‌های سری در امور معمول بوده باشد. ایران از زمانهای بسیار قدیم دایره جاسوسی بسیار منظمی داشته است. بنا بر نامه تنسر بزرگان در عهد خسرو اول سنگینی باز مراقبت‌های خفیه را احساس میکردند. عین عبارت چنین است: «اما دیگری که نبستی شه‌نشاہ منهبان و جو اسپس بر گماشت بر اهل ممالک مردم جمله از این هر اسانند و متحیر شدند، از این معنی اهل برائت و سلامت را هیچ خوف نیست، که عیون منوی پادشاه را تا مصلح و ملاح و تقی و دامن و عالم و دین و زاهد در دنیا نبود، نشاید گماشت؛ تا آنچه عرض دارد از تثبیت و یقین باشد». از این عبارت معلوم میشود که دولت خواسته است تأسیس این دایره را بنحو خوبی جلوه دهد. اما اصطلاح عیون پادشاه بمعنی چشم‌های پادشاه، که بر این جاسوسان اطلاق می شده، خیلی قدیم است و در زمان هخامنشیان هم معمول بوده است. (نامه تنسر، دارمستر، ص ۲۲۶ و ۵۳۲).

## سپاه

تازمان خسرو اول سپاه ایران در زیر فرماندهی یکنفر سردار بزرگ موسوم به ایران سپاهبند<sup>۱</sup> بود<sup>۲</sup>. این سردار اختیار آتش بمراتب بیشتر از یک نفر ژنرال فعلی بود. وی در عین حال وزیر جنگ و فرمانده کل نیرو محسوب می شد و در عقد صلح اختیار وافی داشت.

از اینکه سردار مذکور عضو دایره کوچک مشاوران شاهنشاه بود، چنین بر می آید، که تشکیلات و اداره کل سپاه کشور را در عهده داشته و بعنوان وزیر جنگ کارهای ادارات جنگی را تمشیت می داده است. معذک باید بخاطر داشت، که اختیارات و زرگت فرمذار محدود نبود و همواره میتوانست در کارهای لشگری دخالت کند و شخص شاهنشاه نیز در امور وزارت جنگ، که از ادارات مهم دولت بوده، غالباً مداخله مستقیم میکرد. اغلب سلاطین ساسانی علاقه شدید بجنگ داشته و در اعمال نظامی شرکت می جستند، از این جهت میتوان فرض کرد، که ایران سپاهبند در زمان پادشاهانی، که خود طبع سلحشوری داشته اند، چندان قدرت و استقلالی دارا نبوده است.

اما در خصوص سرداران دوره اول عهد ساسانی، نمی توان گفت کدام یک مقام ایران سپاهبند داشته اند. در کتب می بینم، که گاهی فرماندهان بعضی نواحی ایران را هم سپاهبند می گفته اند<sup>۳</sup>. و ظاهراً شاهنشاه کنار نگان و مرزبانان و غیره را

### ۱- Eran-Spahbadh

۲- تمام این عنوان در کار نامگ، بخش ۱۰، فقره ۷ موجود است، نلدکه، مقالات بتسن برگر، ۲، ص ۶۱.

۳- در بعضی کتب «تاریخی چندین بار صحبت از سپاهبند سواد (بین النهرین) بمیان می آید. و ستهم پس از مرگ یزدگرد اول (دینوری، ص ۵۷)، و شاهپوههر، پسر وهرام، در زمان گواذاول (نهایه، ص ۲۲۶) دارای این مقام بوده اند. نگاه کنید به ضمیمه دوم.

هم برای لشکر کشی معین می کرده است. مورخان بیزانسی و ارمنی و سریانی و غیره بندرت اطلاعات روشنی در باب القاب سرداران ایران بما میدهند. گاهی بعضی از اعمال دولت، که شغل آنها کمتر بانظام مناسبت داشته، بسرداری لشکر نصب می شده اند، مثلاً از جمله سرداران ایرانی، که فوستوس بیزانسی در تاریخچه جنگهای شاپور دوم بسا ارمنستان شمرده است<sup>۱</sup> نام دبیران دبیر و رئیس تشریفات دربار و مباشر کل ارزاق هم مذکور است.

در کتب مؤلفان بیزانسی مخصوصاً امثله متعدد می توان یافت، حاکی از اینکه بعضی سرداران (سپاهبدها یا ایران سپاهبدها) از جانب شاهنشاه مأمور مذاکره در عقد صلح میشده اند. چنانکه سورن مأمور مذاکره با یوستی نیانوس قیصر روم شد<sup>۲</sup> و سیاوش ارتیشتاران سالار<sup>۳</sup>. و سپاهبذ ماهبوذ<sup>۴</sup> بجانب سرحد رهسپار شده اند، که داخل مذاکره آشتی شوند<sup>۵</sup> مهرروس<sup>۶</sup>، که مهارت و زبردستی او در نصیحت و مشورت و امور جنگی مورد تصدیق آگاثیاس است<sup>۷</sup>، از جانب ایران نزد قیصر یوستی نیانوس گسیل شد. بنابر تاریخ منسوب به استی لیتس<sup>۸</sup> سپاهبذ بیشتر جنبه سیاسی داشته و اعمال جنگی را مرزبانان اجراء میکردند<sup>۹</sup>. از امتیازات سپاهبذان این بود، که هنگام دخول ایشان بخیمه گاه شاپور زده می شد<sup>۱۰</sup>.

۱- لانگارا، ج ۱، ص ۲۵۹ و بعد.

۲- آمین مارسلن، کتاب ۲۵، بند ۷، فقره ۴.

۳- پایین تر را ببینید.

۴- پروکوپوس، جنگ ایران، کتاب اول، بند ۱۱.

۵- Mahbodh

۶- Mermeroes

۷- ۲۲۲.

۸- ترجمه ریت، ص ۷۴ و غیره.

۹- راجع به تغییراتی که بدست خسرو اول در تشکیلات مملکتی انجام گرفت و منجر به منسوخ کردن مقام ایران سپاهبذ و تعیین چهار سپاهبذ شد، به فصل هشتم رجوع کنید.

۱۰- پانکانیان، مجله آسیایی ۱۸۶۶، ص ۱۱۲.

۱۱- طبری، ص ۸۶۹، نلدکه، ص ۱۱۱.

در کتاب کارنامگک ( ۱۳/۳ ) نام یکن از ارتیشاران سالارها ( یعنی فرمانده جنگجویان ) ذکر شده است. این لقب را در قرن پنجم میلادی یکی از پسران مهرنر سه موسوم به کاردار داشته است<sup>۱</sup> و بعد در زمان کواد اول سیاوش باین مقام رسیده است. طبری گوید: ارتیشاران سالار «بالا تر از سپاهبند و تقریباً هم رتبه ارگبند بوده است». از زمان کواد اول بعد این لقب در منابع تاریخی مادیده نمیشود و از قراین چنین بر میآید، که ارتیشاران سالار لقب دیگر ایران سپاهبند بوده و خسرو اول جانشین کواد آن منصب و مقام را منسوخ فرمود. هر چند پرو کوپیوس گوید، که سیاوش اولین و آخرین شخصی بود، که لقب ارتیشاران سالار یافت و کواد بعد از قتل آن شخص سانی مقام عنوان و مقام او را هم لغو و نسخ کرد، اما بگفته اودرین باب اعتمادی نتوان داشت، زیرا که قسمت نخستین این خبر یعنی اولیت سیاوش درین مرتبه صحیح نیست، چه پسر مهرنر سه قبل از سیاوش حائز این مقام شده بود، بنابراین قسمت دوم هم قابل اعتماد نتواند بود.

رئیس مستحفظین سلطنتی را پشتیگک بان سالار<sup>۲</sup> میگفته اند. قسمت هایی از پیاده نظام (پایگان) بفرماندهی رئیس خود (پایگان سالار) در تحت اختیار حکام ایالات بوده و کار امنیه و میر غضب (دژخیم) و غیره را میکرده اند<sup>۳</sup> و نیز برای محافظت دهات در بعضی از نواحی کشور بکدسته تیرانداز بریاست یکنفر تیربند<sup>۴</sup> مأموریت می یافته اند. در پایتخت سربازان افواج مستحفظ غالباً بسمت دژخیم مجرمین را سیاست میکرده اند<sup>۵</sup>. آموزگار اسواران (مؤدب اساوره)، که از مأمورین عالی رتبه بود، بایستی

۱- طبری، ص ۸۶۹، نلدکه: ص ۱۱۱.

۲- کارنامگک، بخش ۱۰، فقره ۷؛ نلدکه، مقامات بنسن برگر، ۱۷، ص ۶۲-۶۱.

۳- نلدکه، طبری، ص ۴۴۸.

۴- هوفمان، ص ۶۱.

۵- طبری، ص ۱۰۴۳، نلدکه، ص ۳۵۶. در اوایل دوره عباسیان رئیس قزوین خلیفه

سمت دژخیم زانیز داشته است. (کرمر، تاریخ تمدن شرق، ج ۱، ص ۱۹۰)

بشهرها و دهات برود، تا مردم جنگجو را به تکالیف جنگی و نظامات مختلفه لشگری آگاه کند<sup>۱</sup>.

در فصل پنجم و هشتم این کتاب تفصیل بیشتری راجع بوضع نظام مذکور است.

### دبیران و سایر عمال اداره مرکزی

نفوذی که دبیران<sup>۲</sup> در کشور ایران داشته‌اند، بسیار جالب توجه است: ایرانیان همیشه آراستگی صورت ظاهر امور را مهم می‌شمرده‌اند. اسناد رسمی و نامه‌های خصوصی همیشه می‌بایست بصورت مصنوع و سبک مقرر تحریر گردد. در این نامه‌ها نقل قول بزرگان و نصایح اخلاقی و پندهای دینی و اشعار و معنیات لطیفه و امثال آن وارد میشد و مجموعه بسیار ظریفی تشکیل میداد، همان عبارت پردازی و نویسندگی را در طرز استعمال کلمات کاملاً رعایت مینمودند. همان عبارت پردازی و تصنیفات ادبی، که در اغلب کتب پهلوی و در اکثر بیانات پادشاهان هنگام جلوس می‌بینیم<sup>۳</sup>، در مکاتباتی، که زمامداران بزرگ دولت ساسانی فیما بین خودشان یا با دول خارجی میکرده‌اند، آشکار است.

نظامی عروضی در چهارمقاله گوید<sup>۴</sup>، «پیش از این در میان ملوک عصر و جبابره روزگار پیش چون پیشدادیان و کیان و اکاسره و خلفا رسمی بوده است

۱- نامه تنر، دارمستر، ص ۲۱۸ و ۵۲۲؛ مینوی، ص ۱۵ و ۱۶.

۲- هر تسفلد، پایکولی، لغت نامه، شماره ۲۶۴؛ مقایسه شود با کتاب شدر موسوم به

Esra der Schreiber ( Beiträge zur historischen Theologie, 5,

Tubingen 1930)؛ ص ۳۹ و بعد، بخصوص ص ۴۸-۴۷.

۳- طبری و فردوسی و ثعالبی.

۴- چاپ برون؛ ص ۲۴، ترجمه همین شخص، ص ۲۵ و بعد.



که مفاخرت و مبارزات بعدل و فضل کردند و هر رسولی، که فرستادندی از حکم و رموز و لغز مسائل با او همراه کردند و درین حالت پادشاه محتاج شدی بارباب عقل و تمیز و اصحاب رای و تدبیر و چند مجلس در آن نشستندی و برخاستندی، تا آنگاه که آن جوابها بریک وجه قرار گرفت و آن لغز و رموز ظاهر و هویدا شدی... پس از این مقدمات نتیجه آن همی آید، که دبیر عاقل و فاضل مهین جمالی است از تجمل پادشاه و بهین رفعتی است از ترفع پادشاهی»<sup>۱</sup>.

دبیرخانه دول اسلامی نیز مانند صدارت عظمی تقلید کاملی از ساسانیان است و وضعی که، نظامی عروضی در قرن دوازدهم میلادی از دبیرخانه عهد خود می‌کند، بطور کلی با تکلیف و وظایف دبیران زمان ساسانیان تطبیق تواند شد. نظامی عروضی گوید: «دبیری صناعتی است مشتمل بر قیاسات خطابی و بلاغی منتفع در مخاطباتی که در میان است بر سبیل محاورت و مشاورت و مسامحت در مدح و ذم و حیل و استعساف و اغراء و بزرگ گردانیدن اعمال و خرد گردانیدن اعمال و ساختن و جوهر و ذر و عتاب و احکام و ثائق و اذکار سوابق و ظاهر گردانیدن ترتیب و نظام سخن در هر واقعه تا بر وجه اولی و اخیری ادا کرده آید پس دبیر باید که کریم الاصل شریف العرض دقیق النظر عمیق الفکر ثاقب الرای باشد و از ادب و ثمرات آن قسم اکبر و حظ وافر نصیب او رسیده باشد و از قیاسات منطقی بعید و بیگانه نباشد و مراتب ایناه زمانه شناسد و مقادیر اهل روزگار داند و بحطام دنیوی و مزخرفات آن مشغول نباشد»<sup>۲</sup>.

زبردست ترین منشیان و بهترین خطاطان در دربار استخدام میشدند و سایرین را بحکام ولایات می‌سپردند<sup>۳</sup>.

۱- ایضاً ص ۲۵، ترجمه، ص ۲۷ و نیز رک ابن قتیبه، عیون الاخبار، چاپ قاهره، ج ۱

ص ۴۲ و بعد..

۲- ایضاً، ص ۱۲، ترجمه، ۱۲ و بعد.

۳- فردوسی، چاپ مهل، ج ۵، ص ۳۵۸، بیت ۳۲۲ و بعد.

پس دبیران سیاستمداران حقیقی بشمار میرفتند، همه قسم اسناد را ترتیب میدادند و مکاتبات دولت را در دست می‌گرفتند. فرمان‌های سلطنتی را انشاء و ثبت میکردند و جزه جمع‌هزینه‌ها را مرتب می‌نمودند و محاسبات دولت را اداره میکردند. در مکاتبه با دشمنان و معارضان پادشاه بایستی بمقتضای مقام گاهی عادلانه و مسالمت آمیز چیز بنویسند و زمانی بتهدید و تخویف پردازند. اما اگر در مصافی خصم برتری می‌یافت، حیات دبیران برباد میرفت، چنانکه شاهپور پسر اردشیر اول داد بنداذ<sup>۱</sup> منشی آخرین پادشاه اشکانی را بدست خود هلاک کرد، زیرا که از جانب پادشاه خود نامه اهانت آمیز باردشیر نوشته بود<sup>۲</sup>.

رئیس طبقه دبیران ایران دبیربند یا دبیران مهشت نامیده میشد، که گاهی نام او در زمره مقربان پادشاه ذکر شده<sup>۳</sup> و پادشاه احیاناً مأموریت‌های سیاسی هم بساو محول میکرد است<sup>۴</sup>.

خوارزمی دبیران دولتی را چنین می‌شمارد<sup>۵</sup>: ۱- داددبیر (دبیر عدلیه)،

۱- طبری، ص ۱۰۶، نلدکه، ص ۲۴۲؛ خسرو اول یکنفر دبیر را که «صاحب نسب و لیاقت و قابلیت» بوده است، مأمور نگاهداری فهرست سپاهیان و مأمور عرض سپاه کرده بود.

## ۲- Dadhbundadh

۳- طبری، ص ۸۱۹، نلدکه، ص ۱۴.

۴- کارنامک، بخش ۱۰، فقره ۷؛ نلدکه، مقالات بتسن برگر، ۱۷، ص ۶۲؛ مقایسه شود با نلدکه، طبری، ص ۴۴۴.

۵- کارنامک همانجا، نهاییه، ص ۲۳۲: یزدگرد، رئیس دبیران. در نهاییه (ص ۳۴۱) صحبت از شخصی می‌شود، که مقام دبیربند و فرمانداری پایتخت را توأمأ داشته است. نمی‌شود تشخیص داد، که آیا یوانویبه Yuvanoe «رئیس دیوان رشایل» یزدگرد اول (طبری، ص ۸۵۹، نلدکه ص ۹۲) مقام ایران دبیربند داشته است، یا فقط رئیس یکی از شعب دبیرخانه بوده است.

۶- هرتسفلد، پایکولی، فهرست لغات، شماره ۴۲۹ و اونولا، ترجمه عباراتی از

مفاتیح‌العلوم الخوارزمی، مجله‌کاما ۱۹۲۸، ص ۱۶-۱۷۵.

۲- شهر آمار دبیر (دبیر عواید دولت شاهنشاهی) ، ۳- کذگ آمار دبیر (دبیر عایدات دربار سلطنتی) ، ۴- گنج آمار دبیر (دبیر خزانه) ، ۵- آخور آمار دبیر ( دبیر اصطبل شاهی) ، ۶- آتش آمار دبیر (دبیر عایدات آتشکده‌ها) ، ۷- روانگان دبیر ( دبیر امور خیریه)<sup>۱</sup> .

یک نفر دبیر امور عرب نیز در دربار شاهنشاه ایران بود، که سمت مترجمی هم داشت و مزد و حقوق او را اعراب حیره بجنس می‌پرداختند.<sup>۲</sup>

در کارنامه‌گ در ردیف ملتزمان رکاب شاهنشاه در موقع شکار، مثل موبدان موبد و ایران سپاهبند و دبیران مهشت و پشتیگ بان سالار، نام اندرزبند و اسپوهرگان (معلم و اسپوهران) هم ذکر شده است<sup>۳</sup> . علاوه بر دراندرزبند (رئیس تشکیلات دربار)، که گویا یکی از القاب وزرگ فرمذار بوده است<sup>۴</sup>، مغان اندرزبند (معلم

۱- مقایسه شود با شدر، Esra der Sedretber، ص ۴۷ و بعد .

۲- یعنی دبیر اموری که مربوط بروان است. طبق وقتنامه‌ها و غیره کارهای خیریه را برای روح ( پدروان padd ruvan ) انجام میدادند.

در باب مدبر یادبیر امور خیریه نگاه کنید دینوری، ص ۵۷ و مقایسه شود با بنونبست، مطالعات شرق شناسی Etudes d'orientalismes، که از طرف موزدگیمه بیادریموند لینوسیه Raymonde Linossier چاپ و منتشر شده، ۷، ص ۱۵۸. آندرا آس-هنینگ، ادبیات مانوی بزبانهای ایرانی میانه Mitteliranische Manichaica، ج ۲، (گزارش آکادمی پروس، ۱۹۳۲)، ص ۳۱۷، یادداشت ۲.

شدر، ایرانیکا، ج ۱ ( رسالات انجمن علمی گوتینگن ۱۹۳۴)، ص ۱۹۳۸؛ هنینگ، بولتن شرقی، دوره ۹، ص ۸۴۷.

۳- رتشتین، ص ۱۳۰.

۴- بخش ۱۰، فقره ۷؛ نلدکه، مقالات بتسن برگسر، ۱۷، ص ۶۲-۶۱ بطریق ذیل میخواند: اندرزبندی اسپوارگان، اما واسپوهرگان بنظر مرجع میآید، مقایسه شود با لغات پایکولی، شماره ۱۰۹.

۵- نك ضمیمه دوم.

مغها) و سگستان اندرزبند (معلم مامور سیستان)<sup>۱</sup> را نیز می‌شناسیم. دو مأمور بزرگ دیگر نیز بود، یکی مهرداد سلطنتی<sup>۲</sup> و دیگر رئیس اداره اطلاعات<sup>۳</sup>. «نگاهبانان سالنامه های سلطنتی» هم گویا مقامی بلند داشته‌اند<sup>۴</sup>.

غالباً طبری کلمات «وزیران و دبیران» را چنان بکار میبرد، که گویی دو دسته از وزرگان (بزرگان) هستند، که قابم مقام یکدیگر می‌شده‌اند. برای مثال این عبارت طبری را ذکر می‌کنیم، که گوید گاهی همه وزیران و دبیران هنگام جلوس شاهنشاه جدید تغیر و تبدیل می‌یافته‌اند (طبری، ص ۸۳۶، نلد که، ص ۵۳).

هیئت وزراء و عمال درجه اول دولت دستخوش تغیر و تحول می‌شده‌اند. گاهی در تعداد وزراء و در مشاغل آنان تبدیلی حاصل می‌گشته است. کلمه پهلوی، که حاکی از این طبقه باشد بر ما مجهول است<sup>۵</sup>، ولی اشخاصی که، همواره جزء این طبقه به حساب می‌آمده‌اند از اینقرارند: وزرگ فرمذار، موبدان موبد، ایران سپاهبند، ایران دبیربند، و استراییوش بند. در بعضی ادوار هیربندان هیربند (رئیس کل آتشکده‌ها) نیز عضو هیئت وزراء بوده و ممکن است در

۱- هر تسفند، پایکولی، لغت‌نامه، شماره ۱۰۱ و ۱۹۴ و ۷۲۳.

۲- مقایسه شود با مقدمه ابن خلدون، Not. prolegomenes d'lon Khaldun, et Extr. XVII, p.53, XX, p.91. Les

۳- نهاییه، ص ۲۳۵.

۴- در باب عمال عالمقام دربار شاهنشاهی و درباریان بطور کلی در فصل هشتم کتاب حاضر.

۵- نلد که نخست تصور کرده بود (طبری، ص ۴۴۴، یادداشت ۳)، که وزرا عموماً لقب وزیر بغداد داشته‌اند، دانشمند مرحوم در نامه‌ای، که باینجانب نوشته گوید از این عقیده عدول کرده‌ام. کلمه گزیرپت *gezirpat*، که در تلمود آمده، عنوان یکی از صاحب‌منصبان پاپس بوده.

قرون آخر دوره ساسانی استبد<sup>۱</sup> (رئیس تشریفات)<sup>۲</sup> هم در زمره انسان بشمار آمده باشد<sup>۳</sup>.

## تشکیلات ایالات

حکام ایالات، ساتراپها یا مرزبانان، نیز از مستخدمین عالی مقام دولت محسوب می‌شده‌اند<sup>۴</sup>. در ردیف مرزبان - شهرداران، که لقب شاه داشته‌اند، مرزبانان فروتر

### ۱- astabdh

۲- نام یکنفر استبد در سال ۵۰۲ و ۵۰۳ ذکر شده است (کتاب منسوب به استیپایوس، ریت) مقایسه شود با مارکوارت، ایران‌شهر، ص ۱۲۸، یادداشت ۴.  
۳- رک ضمیمه دوم.

۴- کلمه شهربان Shahrabnan (شترپان Shatrapan)، که در یکی از عبارات آسیب دیده کتیبه پایکولی دیده می‌شود، (بند ۳۰، چاپ هرتسفلد، مقایسه شود با فهرست لغات، شماره ۹۷۸) ظاهراً نام قدیم مرزبانان بوده. مقایسه شود با لقب سابق الذکر شهرپو آمارگار (شهرپو داشترو مینوشتنند و در زبان پهلوی اشکانی خشرپو. Khshatrpav آمده). قطعاً در دوره اول ساسانیان حکام ایالات را شهربان یا بدخش bidhakhsh (بتخش bitakhsh هرتسفلد پایکولی، لغت شماره ۲۱۴) گفته‌اند، لفظ مرزبان بعدها متداول شده، چه این لفظ در کتیبه‌های آغاز دوره ساسانیان دیده نمی‌شود، حتی در کتیبه کعبه زردشت هم که در آن نام و عنوان بسیاری از حکام دولت ذکر شده است، از این عنوان اثری نیست. و نیز در قطعات باقیمانده کتیبه پایکولی برخلاف انتظار بنظر نرسیده است. گمان می‌کنم برای اولین بار این عنوان در زمان بهرام پنجم (۲۳۸-۴۲۰) بنظر می‌رسد در آن عهد بود که یکنفر مرزبان بحکومت ارمنستان گماشته شد و نرسه برادرشاه عنوان و مقام مرزبان کوشان گرفت، یعنی حکمران ولایات سرحدی کوشان (مارکوارت، ایران‌شهر، ص ۵۲). در کتیبه کعبه زردشت عناوین والی و القاب دیگری، که با شاه ترکیب شده، دیده می‌شود (ارمنان شاه، مروشاه، کرمان شاه، سکان شاه و غیره و نیز رک به ص ۱۲۲ کتاب حاضر). همچنین عناوین دیگری که به خودای ختم می‌شود مذکور است. عنوان بعضی از شهربانان منجمله شهربان همدان (اهمدان شهر، سطر ۲۲) و گد Gadhe یا اصفهان (گدی شهر Gadhe-shahrabh، سطر ۲۲) و حکمران نیریز (نگریچ شهر، سطر ۳۴) آمده است. همچنین عنوان بدخش نیز در آن کتیبه مذکور است.

نیز برده‌اند، که بر ولایات داخلی فرمانروایی میکرده‌اند.<sup>۱</sup>

آمیانس اغلب ولایاتی را، که در زمان او تحت حکمرانی بدخش‌ها و پادشاهان جزء و ساتراپها اداره میشد، نام برده است<sup>۲</sup> (بدخش علاوه بر حکومت، ریاست اسواران ولایتی را هم عهده‌دار بوده است). اسامی ایالات ایران بنا بر روایت او از این قرار بوده است: آشور، خوزستان، ماد، پارس، پارت، کرمان بزرگ، هیرکانی (گرگان)، مرو، بلخ، سفد، سکستان، ولایت سک‌های ماوراء آمودون، سربکا، هرات، ولایت پاروپا نیزادها، زرنگ، رخج، گدروزی. علاوه بر این ایالات بزرگ، ولایات کوچکتری هم بوده، که ذکر نام آنها را بی‌حاصل دانسته است. این قلمدادی که آمیانس کرده است، جز در مورد سربکا، که گویا مبالغه آمیز است، درست بنظر می‌آید دولت شاهنشاهی ساسانیان در قرون سوم و چهارم از سمت شمال و مشرق توسعه بسیار داشته و بر طبق تفحصات آقای هر تسفلد<sup>۳</sup>، پس از فتوحات و هرام دوم، که در ۲۸۴ میلادی واقع شد، کشور ساسانیان در مشرق ایران کنونی شامل ممالک ذیل بود: گرگان (هیرکانی) و تمام خراسان<sup>۴</sup>، که در آن زمان بسی وسیع‌تر از

۱- رنک بالانر ص ۱۲۲.

۲- کتاب ۲۳، بند ۶، فقره ۱۴.

۳- پایکولی، ص ۴۳.

۴- هر تسفلد حدود خراسان را در عهد ساسانیان معلوم کرده است (پایکولی، ص ۳۷) از این قرار: دروازه‌های کاسپین نزدیک ری، کوه‌های البرز، گوشه جنوب شرقی بحر خزر، دره اترک، خطی مطابق راه آهن ماوراء خزر تا لطف آباد، خطی که از صحرای تجند و مرو گذشته و در زیر کرکی بجیحون میرسد. موافق مسکوکات سکایی - ساسانی، که بدست آمده، این خط سرحدی از قلل سلسله جبال حصار گذشته به پامیر میرسیده و از آنجا بسمت جنوب مایل گشته و بامتداد قطعه از جیحون، که بدخششان را در میان گرفته، سیر کرده بقله هندوکش میرسیده است. از آن نقطه خط سرحدی بسمت مغرب برگشته و در امتداد سلسله هندوکش و ملحقات آن بجنوب هرات رسیده و در ناحیه جنوب ترشیز و خاف قهستان (کوهستان) را قطع کرده، باز بدروازه‌های کاسپین می‌پیوسته است.

امروز بود، جزء ایران محسوب می‌شد و گویا خوارزم و سغد و سگستان، که حدود آن خیلی وسعت داشت با ایالت مکوران و توران نیز ضمیمه آن بوده است. از طرفی هم ممالک ناحیه وسطای رودسند و مصب‌های آن شط کچه<sup>۱</sup> و کاثیاوار<sup>۲</sup> و مالوا<sup>۳</sup> و ایالات ماوراء این ممالک جزء قلمرو ساسانی بشمار بوده است، مگر دره کابل و پنجاب، که بکوشانیان تعلق داشته است<sup>۴</sup>.

نلد که<sup>۵</sup> باستناد بعض منابع عربی گوید، که ایالات ذیل هر يك تحت فرمانروایی یکنفر مرزبان بوده است: ارمنستان (بعداز ۴۳۰)، بیت آرامائی، پارس، کرمان، سپاهان، آذربایجان، طبرستان، زرننگ، بحرین، هرات، مرو، سرخس، نیشابور (نیوشاهپور = ابرشهر)، طوس. بعضی از این ولایات وسعت زیادی نداشته و رویهمرفته گویا ساتراپ‌نشین‌های عهد ساسانی هم مانند زمان هخامنشیان دارای حدود ثابتی نبوده است. شاهنشاه بر حسب اقتضا مرزبانان را با ایالات و ولایات میفرستاده و بنا بر مصالح وقت حدود حکمرانی آنان را بزرگ و کوچک میکرده است. ظاهراً در اغلب موارد جنبه لشگری مرزبانان بر جنبه کشوری آنان رجحان داشته است، زیرا نظر بتمرکزشدیدی، که دولت ساسانی دارا بود، کارهای کشوری را مأمورین جزء (شهریک<sup>۶</sup> و دیهیک<sup>۷</sup> اداره میکرده‌اند. در زمان جنگ مرزبانان، غالباً مانند سرداران دیگر در زیر فرمان سپاهبذان بوده‌اند<sup>۸</sup>.

در اوایل قرن پنجم میلادی یکنفر پاژکوسپان تحت فرماندهی سپاهبذ قرار داشت. در زمان بهرام پنجم یزدگشنسپ پاژکوسپانی داشت<sup>۹</sup>.

۱- Katchh

۲- Kathiavar

۳- Malva

۴- هر تسفلد؛ پایکولی، ص ۴۷.

۵- طبری، ص ۴۴۶.

۶- shahrigh

۷- dchigh

۸- استیلیتس دروغی، ریت، ص ۶۱.

۹- رك ضمیمه دوم.

مرزبانان از میان نجبا درجه اول انتخاب میشده‌اند.<sup>۱</sup> گاهی در کتب ذکر شده است، که فلان مرزبان قصری در پایتخت داشت.<sup>۲</sup> از علائم مخصوصه افتخارات مرزبان یکی آن بود که تختی سیمین<sup>۳</sup> باو عطا شده باشد، و مرزبان - شهردار فرمانفرمای ایالت الان و خزر حق داشت، که بر تختی زرین بنشیند.<sup>۴</sup> مرزبان ابر شهر ملقب به کنارنگ بوده است.<sup>۵</sup>

ایالات را با جزائی چند تقسیم کرده، هر يك را يك استان<sup>۶</sup> می گفته‌اند. حاکم يك استان را استاندار میخوانده‌اند. نام استاندار کشکر و استاندار میشان در کتب مذکور است.<sup>۷</sup> در نصیبین مردی بابای<sup>۸</sup> نام، که از دودمان سلطنتی بود، «افتخاراً برای امنیت سرحد»<sup>۹</sup> سمت استانداری یافت. ظاهراً استانداران، که مثل مرزبانان قوه نظامی هم در اختیار نمود داشته‌اند،<sup>۱۰</sup> در اصل مباشر املاک سلطنتی

۱- يك نفر سوزن نام در زمان خسرو اول مرزبان ارمنستان شد (پاتکانیان، مجله آسیایی ۱۸۶۶، ص ۱۸۳). شاهپور وراز، که در عهد نرسه مرزبان آذربایجان بود، یکی از اشراف درجه اول محسوب میشده (فوستوس بیزانسی، لانگلو، ج ۱، ص ۲۲۹). شهرین از دوده مهران مرزبان بیت درائی و ناحیه Cosseens بود (هوفمان، ص ۶۹). پیران گشنسپ، از همین دودمان، مرزبان گرزان واران و فرمانده چندین هزار سوار بود (ایضاً ص ۷۹-۸۷). وهریز؛ که ظاهراً از خاندان ساسانی بوده (نلدکه، طبری، ص ۲۲۳-۲۲۴)، پس از آنکه یمن بتصرف خسرو اول نوشیروان درآمد، مرزبان آنجا شد.

۲- نهاییه، ص ۲۵۲.

۳- طبری، ص ۸۶۴، نلدکه، ص ۱۰۲.

۴- نهاییه، ص ۲۲۷.

۵- بالاتر، ص ۱۲۸، یادداشت ۲ را ببینید.

۶- Istan

۷- مقایسه شود باهنینگک، مجله هند و ایران، ۱۹۳۳، ص ۲۲۴ و بعد.

۸- Babhai

۹- هوفمان، ص ۹۳.

۱۰- نلدکه، طبری، ص ۲۴۸.



بوده‌اند<sup>۱</sup> و احتمال می‌رود، که این سمت را همواره دارا بسوده باشند، حتی وقتی هم که حکومت نظامی ایالتی از ایالات بآنان رجوع می‌شد، اگر در آن محل از املاک سلطنتی چیزی بود، مباشرت و اداره آن را هم بعهدہ داشتند<sup>۲</sup>.

تقسیم ایالات به بخش‌ها فقط از جهت مقتضیات اداری بوده‌است. نلد که گوید که هر یک از بخشهای کسوجک (که آن را شهروکرسی آن را شهرستان می‌گفته‌اند<sup>۳</sup>. در تحت حکومت یکنفر شهریگک بود و این شهریگک را از میان دهقانان اختیار مینمودند<sup>۴</sup>. در رأس دبه و مزارع تابع آن (روستاگک = رستاق) یکنفر دبهیگک قرار داشت<sup>۵</sup>.

۱- در زبان ارمنی کلمه استان Ostan در آغاز اطلاق میشده است. بروایت یا

شهری، که تعلق پادشاه داشت (هوشمان، صرف و نحو ارمنی، ج ۱، ص ۲۱۵) و افواج ساخلوی استان را استانیگک می‌گفتند.

۲- بعقیده اشتاین (سائنامه‌های بیزانسی و یونانی جدید، ص ۵۹، یادداشت ۲)

عنوان حکمران استانهای مهم دار dar بوده است و نیز بعقیده او عامل غیر مذهبی، که دارای عنوان رف باشد (نلد که، طبری: ص ۴۸-۴۴۷) هرگز وجود نداشته.

۳- نلد که، طبری، ص ۴۴۶، هوفمان، ص ۲۳۹. باید در نظر داشت، که در متون

پهلوی کلمه شهر ظاهراً همیشه بمعنی «مملکت شاهنشاهی» بود و القابیکه جزء نخستین آن کلمه شهر است، همواره حاکی از عمال بلند مقامی بوده، که بر همه کشور حکم آنان نفاذ داشته است.

۴- شهریگک را به عربی رئیس الکووره ترجمه کرده‌اند (یعقوبی، چاپ هوتسماج ۱

ص ۲۰۳). در عراق شهریگک‌ها یکی از طبقات آزادان بوده‌اند، که فوق دبهکانان محسوب

می‌گشته‌اند (مروج، ج ۲، ص ۲۴۰. مقایسه شود با نلد که، طبری، ص ۴۴۶). بنا بر روایت

نهایه، خسرو دوم تقسیمات جدیدی معمول داشت و کشور را به ۳۵ واحد اداری تقسیم

نمود (برون، ص ۲۲۳).

۵- هوفمان، ص ۲۳۹. ظاهراً دبهیگک = دبه سالار است (پلادزی، دک

نلد که، طبری، ص ۴۴۱).

# فصل سوم

## آیین زردشتی دین رسمی کشور

تأسیس شریعت رسمی - نگارش اوستا در زمان ساسانیان - تفاوت دین زردشتی عهد ساسانی با دین زردشتی بعد از ساسانیان - عقاید زروانیه - آتشکده‌ها - تقویم - اعیاد و جشنها - نجوم عامیانه.

ساسانیان از ابتداء پارو حانیون زردشتی متحد شدند و این رابطه محبت در میان دین و دولت تا آخر عهد آنان استحکام داشت.

بنابروایت پارسیان<sup>۱</sup>، اردشیر اول پس از جلوس هیربدان هیربد تنسر را فرمان داد، که متون پراکنده اوستای عهد اشکانی را جمع و تألیف کند، تا آنرا کتاب رسمی و قانونی قرار دهند<sup>۲</sup>. شاهپور اول پسر اردشیر چون بشاهی نشست،

---

۱ - دو روایتی، که در کتاب سوم و چهارم دینکرد مسطور است، اهمیت خاصی دارد. اما نکات راجع باوستای هخامنشی محققاً مجهول است. بانی مطالب این دو روایت ظاهراً تاحدی آمیخته با افسانه است. مقایسه شود با ضمیمه اول این کتاب.

۲ - دینکرد، کتاب سوم، چاپ پشوتن سنجانا، ج ۹، متن ص ۴۵۰، ترجمه ۵۶۹. وست، متون پهلوی، ج ۲ مقدمه ص [XXX]؛ ایضاً کتاب چهارم، پشوتن سنجانا، ج ۹، متن ص ۴۵۶، ترجمه ص ۵۷۸، وست، ج ۲، ص ۴۱۴؛ اردای و پسر از نامگ بخش ۱،

کتاب علمی راجع بطب و نجوم و حکمت را از هندی و یونانی و سایر السنه گرفته، به کتاب دینی الحاق نمود. اما بلاشک این روایت بدین صورت صحیح نیست و بعقل درست تر می آید، که بگوییم کتبی، که الحاق کردند، نتیجه قریب دانشمندان ایرانی بوده، که در تحت تأثیر نفوذ یونانی نگاشته بودند، اما نفوذ هند در آن آثار ظاهر آدر از منته متأخر رسوخ کرده است.

بفرمان شاهپور رونوشتی از اوستای تنسر در معبد آذر گشنسپ در شیز<sup>۱</sup> نهادند، اما مجادلات و اختلافات مذهبی پایان نرسید و شاهپور دوم برای ختم این گفتگوها مجمعی بریاست اذربدی مهر سپندان، که موبد بزرگ بود، تشکیل داد. این انجمن متن صحیح و قطعی اوستا را تصویب کرد و آن را به بیست و یک نساک یا کتاب تقسیم نمود، که معادل عدد کلمات دعای مقدس یثاهاو ویربو<sup>۲</sup> باشد. بنابراین آذربد برای اثبات اینکه اوستای مذکور باین صورت نص صحیح است، خود را بمرض امتحان (ور = <sup>۲</sup>) آتش در آورده رخصت داد، تا فلز گداخته بر سینه اور یزند.

بنابراین اوستای ساسانی، که قسمت کوچکی از آن فعلا باقی است و خلاصه قسمت های مفقود آنرا در کتاب هشتم و نهم دینکرد، که در قرن نهم میلادی بزبان پهلوی نوشته شده، می بینیم<sup>۳</sup>، نه تنها مشتمل بر احکام دینی بوده، بلکه حکم دایره - المعارف بزرگی داشته، که در آن علوم مختلف مندرج بوده است. علم مبداء و معاد و اساطیر اولین و نجوم و علم تکوین و امور عامه و طبیعی و فقهیه و حکمت عملیه عهد ساسانی همه بر اساس ۲۱ نساک اوستا استوار بوده است. بسیاری از متون، که

۱- گنجی شیزگان یا گنجی شیزبگان یعنی گنزک در ناحیه شیز آذر بایجان، رک مارکواریت- مسینا، فهرست، ص ۱۰۸ و بعد. راجع بمعبد آذر گشنسپ در گنزک پایین تر را به بینید.

۲- yatha ahu vairyo

۳- ordalie

۴- رک بالاتر ص ۷۴-۷۵.

بزبان اوستایی نوشته شده، ظاهراً اثر قلم اشخاصی است، که در تدوین اوستای ساسانی دست داشته‌اند و نیز احتمال می‌توان داد، که قبل از تدوین اوستای ساسانی، بعضی از کتب مزبور بزبان پهلوی موجود بوده و در آن تاریخ بزبان اوستایی نقل و در کتاب مقدس درج گردیده باشد.

خلاصه نسک‌های اوستا، که در دینکرد دیده میشود، از حیث تفصیل بسیار مختلف است. دینکرد اطلاعات مبسوطی راجع بنسک‌های حقوقی بدست میدهد، ولی نسک‌هایی را که مربوط بعلم مبداء و معاد و تکوین است، در چند کلمه خلاصه می‌کند.

گاهی شخص بفکر می‌افتد، که چرا قسمت بیشتر اوستای ساسانی، در ازمنه اسلامی نابود شده است. میدانم، که مسلمانان زردشتیان را اهل کتاب می‌شمرده‌اند، بنابراین نابود شدن کتب مقدس آن طایفه را نمیتوان بتعصب اسلامیان منسوب کرد و چنانکه دیدیم بیشتر قسمت‌های اوستای ساسانی در قرن نهم میلادی هنوز موجود بوده، یا لااقل ترجمه پهلوی آنها بانضمام تفسیر معروف بزند را در دست داشته‌اند. مسلماً صعوبت زندگانی مادی، که در آن تاریخ گریبان گیر زردشتیان شده بود، مجال نمیداد که نسل بعد نسل این مجموعه بزرگ مقدس را رونویس کنند و از اینجا بی‌میریم، که چرا نسک‌های حقوقی و نظایر آن در طاق نسیان مانده است، زیرا که در آن زمان دولت زردشتی وجود نداشت و نسک‌های حقوقی بیفایده و خالی از اهمیت و اعتبار می‌نمود. اما چرا نسک‌هایی را، که شامل علم مبداء و معاد و تکوین و سایر علوم اساسی بود، حفظ نکردند؟ قرآینی در دست داریم، که از روی آن میتوان گفت شریعت زردشتی در قرن نخستین تسلط عرب تاحدی اصلاح شده و تغییر پیدا کرده است و زردشتیان خود مایل بوده‌اند، که بعضی از افسانه‌ها و اساطیر عامی و بعضی از اعتقاداتی را که، در فصول اوستا ثبت شده بود، حذف

کنند. راجع باین مطلب در آخر فصل هشتم این کتاب تفصیلی خواهیم آورد.<sup>۱</sup> در هر حال اگر قواعد مذهبی اوستای کنونی و کتب الهیات پهلوی را، که فعلاً در دست است، باقطعات پراکنده و اشارات مختصری، که راجع بدین ایرانیان عهد ساسانی در آثار مؤلفان خارجی (از بیزانسی و سریانی و ارمنی) موجود است، مقایسه و مطابقت کنیم، اختلافات عجیبی می بینیم و این اختلافات بیشتر مربوط بقصص و اساطیر و علم تکوین است.

در مطالعه روایاتی که از منابع نصرانی در دست است، بیش از هر چیز یک نکته جلب توجه میکند و آن مقام فائق است، که خورشید در آیین مزدیسنی ساسانیان دارا بوده است. یزدگرد دوم باین عبارت سو گند یاد میکند:

« قسم بافتاب. خدای بزرگ، که از پرتو خویش جهان را منور و از حرارت خود جمیع کائنات را گرم کرده است»<sup>۲</sup>. و این پادشاه سه چهار بار سو گند آفتاب را تکرار کرده است<sup>۳</sup> وقتی که روحانیون عیسوی را بتربک آیین خود واداشتند، شرط کردند که بجای معبود سابق خود خورشید را بپرستند و این نکته در رسائل شهدای سریانی بکرات تصریح شده است. شاهپور دوم به سیمون بر صبعی<sup>۴</sup> قول داد، که برجان او ببخشاید، بشرط آنکه آفتاب را ستایش کند<sup>۵</sup>. در زمانیکه بامر یزدگرد

۱- بعقیده نیرنگ (دین، ص ۱۴-۸-۲۹ و ۴۲۶) اوستا در مدارس دینی همیشه سینه به سینه حفظ میشده و تدوین قوانین اوستایی در اثر رقابت ادیان خارجی (دین یهود، مسیحی، بخصوص مانوی) صورت گرفته است، که دارای کتب مقدس بوده اند، ولی این اوستای مدون عملاً هرگز اهمیتی نداشته است و بهمین علت هم بعدها بعضی نسکهای ساسانی فراموش شده.

۲- الیزه؛ لانگلو، ج ۲، ص ۱۹۷.

۳- ایضاً، ص ۱۹۸.

۴- Barsabbae

۵- لایور، ص ۶۵؛ مقایسه شود با سزومن Sozomene، کتاب ۲، بند ۹، فقره ۵،

که شرور فوکس در مجله کاما، شماره ۱۴، ص ۱۰۲ بنقل آن پرداخته است.

دوم عیسویان ارمنی تعقیب میشدند، لئونس<sup>۱</sup> کشیش عیسوی به تن شاهپور رئیس محکمه مذهبی چنین گفت: «در ابتداء تو ستایش خورشید را بما تحمیل کردی و حال مدعی هستی، که این تحمیل بنا بر فرمان شاهنشاه بوده است و تو بیانگگ بلند خورشید را خواندی و اورا باین طریق ستایش کردی»<sup>۲</sup>. در موقع دیگر «خورشید را باین ترتیب ستایش کردند، که چند قربانی با اجرای مراسم مجوسی تقدیم نمودند»<sup>۳</sup> بنا بر روایت پرو کوپیوس (جنگگ ایران، کتاب اول، بند ۳) از احکام مغان این بود، که شمس طالع را باید ستایش کرد.

حالا به بینیم این خدای خورشید کیست؟ در کتابهای اوستایی یکی از ایزدان هور<sup>۴</sup> (هور، خور)، یا هورخشیت<sup>۵</sup> (خورشید، که بمعنی خور قادر و قاهر است) نام دارد، اما گویا هیچوقت مقام چندان مهمی نداشته است. پس در حقیقت مغان عهد ساسانی، اگر آفتاب را می پرستیدند، مرادشان هور نبوده، بلکه مهر راستایش میکرده‌اند و این مهر همان میثر است، که در پشت‌های عتیق ذکر شده است و همان است، که بابلیان آنرا با شمس، خدای آفتاب خودشان، یکی دانسته‌اند و مهر پرستان مغرب از آن<sup>۶</sup> ساخته بودند<sup>۷</sup>.

الیزه عبارت ذیل را از زبان رئیس خلوت پادشاه ایران نقل میکند: «شما نمیتوانید از پرستش خورشید امتناع بورزید، زیرا که خورشید از پرتو خود عالم را روشن میکند و با گرمی خویش غذای انسان و حیوان را میرساند و بسبب خوان نعمت بیدریغی، که گسترده و سخای شاملی که دارد، اورا خدای مهر نام داده‌اند.

۱- Leonce

۲- الیزه: لانگلو، ج ۲، ص ۲۳۷.

۳- ایضاً ص ۹۹۱.

۴- Hvar

۵- Hvar-Khshaeta

۶- Sol invictus

۷- کومون، اسرار میثرا، چاپ سوم، ص ۱۱ و ۸۶.

زیرا که در ذات او نه مکر و نزویر است و نه جهل و غفلت<sup>۱</sup>. مهر خدایی قادر است و پسر خدا و یاور دلیر خدایان هفتگانه است<sup>۲</sup>.

در نقش اردشیر دوم، که در اطاق بستان<sup>۳</sup>، اورهرمزد حلقه سلطنت پادشاه عطا میکنند. در پشت سر شاه مهر ایستاده است و از انوار اشعه، که بر گرد سرش هاله بسته، شناخته میشود. يك مهر ساسانی هم در موزه برلن محفوظ است<sup>۴</sup>، که روی آن اسم صاحب مهر بخط پهلوی نقر شده است. نام او هومهر (نوشته شده: هومیترا) است و بمناسبت این نام هیکل نیم تنه مهر را با هاله نورانی در گرد سر نقش کرده و اراده آفتاب را، که دو اسب بالدار میکشند، طرح ریخته است. در نقوش قدیم یونانی اراده آفتاب را، که دو اسب بالدار میکشند. طرح ریخته است. در نقوش قدیم یونانی اراده آفتاب را، چهار اسب میبرد<sup>۵</sup>، لکن در نقشی، که بر مهر مزبور هست و همچنین در پارچه<sup>۶</sup>، که در موزه سنکان تتر<sup>۷</sup> بروکسل دیده می شود، آن اراده را فقط دو اسب میکشد. چون این پارچه از روی نمونه عهد ساسانی یافته شده<sup>۸</sup>، معلوم میشود، که در آن زمان بجای چهار اسب نقش دو اسب را متداول کرده بودند<sup>۹</sup>.

نصوص متعدده اوستا ثابت میکنند، که پرستش عناصر طبیعی از اصول دینانت زردشتی بوده، چنانکه میدانیم زردشتیان کمال مواظبت را مرعی میداشته اند، که آب و آتش و خاك را آلوده نکنند. مؤلفان خارجی هم این مطلب را تأیید کرده اند.

۱- لانگلو، ج ۲، ص ۲۲۷.

۲- یعنی امش سپنتها (پهلوی امهر سپندان). الیزه، لانگلو، ج ۲، ص ۱۹۶. در باب

نسبت مهر با آفتاب رك نیبرگک، دین، ص ۳۸۵ و بعد.

۳- رك پایین تر، اواخر فصل پنجم.

۴- هر تسفلد، سالنامه مجموعه های آثار هنری پروس، ج ۴۱، جزوه ۲، ص ۱۰۸.

۵- مقایسه شود بانیبرگک، مجله آسیایی ۱۹۳۱، ص ۹۱ و ما بعد.

۶- Cinquantenaire

۷- هر تسفلد، همانجا، ص ۱۰۶.

آگائیس گوید (۲/۲۴): «ایرانیان احترام آب را بیش از هر چیز واجب می‌شمردند، چنانکه حتی صورت خود را در آب نمی‌شستند و جز برای آشامیدن آب دادن به نباتات باین عنصر مقدس دست نمی‌زدند». در کتاب وندیداد شرح مبسوطی راجع به آب و تأثیر آن در تطهیر مندرج است. فقط چیزی، که در تطهیر مؤثرتر از آب محسوب می‌شد، بول گاو بود.

اما آتش در این آیین خیلی مهمتر از سایر عناصر بوده است.<sup>۱</sup> اوستا آتش را پنج نوع می‌شمارد و نام آنها در یسنای ۱۷ و ۱۱ مذکور و در تفسیر پهلوی آن یسنا مندرج است و در کتاب بندهشن نیز اسامی این آتش‌ها با مختصر اشتباهی نقل شده است. آن آتشها از این قرارند: برزسوه<sup>۲</sup>، که آتش معابد (که آنرا آتش و هرام

۱- هر تل در يك سلسله مقالاتی، که تحت عنوان «منابع و تحقیقات هند و ایرانی» نوشته است بخصوص در جزوه ششم آن موسوم به «تعالیم آتش نزد آریایی‌ها» آتش پرستی هندیان و ایرانیان قدیم را خواسته است اثبات کند. کوشش او بر اینست، که ثابت کند، که تقریباً همه اصطلاحات دینانی زردشتیان و حتی اصطلاحات حکمت عملی معموله آنان، که در زبان فرس قدیم هست، درست فهمیده نشده و در واقع همه آنها مربوط به پرستش آتش است و ایرانیان عنصر آتش را در عالم صغیر و کبیر نافذ میدانستند. بعقیده ما آنچه هر تل گوید، خالی از حقیقتی نیست، اما تاویلی که ایشان از متون اوستایی کرده‌اند، بنظر ما خیلی محدود می‌آید و قسمتی از آن بی‌مطالعه است. اگرچه تاوادیا در تأیید قول هر تل دلایل و حجتهایی از کتب پهلوی استخراج کرده و در اثبات آن کوشیده است. تحول در عقاید و افکار دینی ایرانیان، که قبل از زردشت شروع شده و بعد در اثر اصطلاحات این پیشوا قوت جدیدی گرفت، بعد از او هم ادامه داشته است و در اثر تماس با اعتقادات مردم غیر ایرانی آسیای قدیمی تدریجاً مفاهیم جدیدی با اصطلاحات دینی عتیق افزوده شد. در باب عقاید تاوادیا در تأیید گفته‌های هر تل يك بمطالعات هند و ایرانی تقدیم به ویلهلم گبگر *Studia Indo-Iranica, Ehrengabe fur Wilhelm Geiger*، ص ۲۳۷ و بعد.



میگفته‌اند) و آتشی است که در استعمالات عادی بکار میرود، و هوفریان<sup>۱</sup> یعنی آتشی، که در جسم مردم و جانوران است، اوروازشت<sup>۲</sup> آتشی که در نباتات پنهان است، وازشت<sup>۳</sup> آتشی، که در ابر است، در ابر است، یعنی صاعقه، سپنشت<sup>۴</sup> آتشی که در بهشت در حضور اهورمزدا میسوزد. ظاهراً شکوه و اقبالی، که پیوسته همراه شاهنشاهان حقیقی آریایی بوده، یعنی خورنه<sup>۵</sup>، که در زبان پهلوی خور<sup>۶</sup> و در فارسی فر شده است، مظهر ناسوتی این نوع پنجم از آتش بوده است.<sup>۷</sup>

آتش مشخص و مجسم را، که در اوستا آتسر<sup>۸</sup> و در زبان فارسی متوسط آذر<sup>۹</sup> میباشد، اکثر پسر اهورمزدا خوانده شده. عیسویان گاهی آتش مقدس زردشتیان را دختر اهورمزدا نامیده‌اند، چنانکه هوشونام کشیش عیسوی که از روی خشم آتش یکی از آتشکده‌ها را خاموش کرد، گفته است: «نه آن خانه خانه خدا، نه آن آتش دختر خدا بود، بلکه دختری بود دستخوش هوس شاهان و گدایان!»<sup>۱۰</sup> اما احتمال میرود، که اعتقاد باینکه آتش دختر اهورامزداست، از جمله تغییراتی باشد، که نزد ارمنیان زردشتی صورت گرفته است، زیرا که در آثار عامیانه ارمنه،

۱- Vohufryana

۲- Urvazishta

۳- Vazishta

۴- Spenishta

۵- Xvarenah

۶- Khvarr

۷- دارمستر، زد - اوستا، ج ۱، ص ۱۵۱ و بعد. هر تل، آتش پرستی آریاییها، [،

ص ۱۶ و آتش شاهی و آتش پیروزی در اوستا

Die awestischen Herrschafts - und Siegesfeuer

( رسالات آکادمی ساکس، ۱۹۳۱).

۸- atar

۹- Adhur

۱- هوفمان، ص ۳۵.

هنوز هم آتش مجسم را موجودی مؤنث می‌شمارند<sup>۳</sup>. آگائیاس (۲/۲۵) از مقدس بودن آتش در نزد ایرانیان سخن‌ها رانده است. در آن قسمت از اوستای ساسانی، که فعلا مفقودالثر است، مطالب بسیار راجع بآتش الهی و نعمای حاصله از آن و تکالیف انسان نسبت بآتش مندرج بوده است<sup>۴</sup>.

در علم مبداء و معاد و علم تکوین، که اجزاء مهمه آن در یشت‌های عتیق موجود است، دانشمندان متأخر بسطی داده و اصول آنرا چنان کلینت بخشیده‌اند، که شامل عمر جهان میشود<sup>۵</sup>.

بنابر اصول مزبور، عمر دنیا بالغ بر ۱۲۰۰۰ سال است، در سه هزار سال نخستین عالم اوهرمز (یا عالم روشنی) و اهریمن (یا عالم تاریکی) در جوار یکدیگر آرام میزیسته‌اند. این دو عالم از سه جانب نامتناهی بوده، فقط از جانب چهارم بیکدیگر محدود میشده‌اند. دنیای روشن در بالا و عالم ظلمانی در زیر قرار داشته و مساوی فاصله آنها بوده است. مخلوقات اوهرمز در این سه هزار سال در حمال امکانی (مینو گیها)<sup>۶</sup> بودند. سپس اهریمن نور را دیده در صدد نابود کردنش برآمد.

اوهرمز، که از آینده آگاهی داشت مصافی بمدت ۹۰۰۰ سال با وی طرح افکند اهریمن، که فقط از ماضی آگاه، رضا داد. آنگاه اوهرمز باو پیشگویی کرد، که این جدال با شکست عالم ظلمت خاتمه خواهد یافت. از استماع این خبر

۱- ابگیان، اعتقادات عامیانه ارمنیان *Der armenische Volksglaube*

Abeghian, لپیژینگ، ۱۸۹۹، ص ۶۷.

۲- مثلاً *رك* به دینکرد، کتاب نهم، فصل ۳۵، فقره ۱۱، فصل ۵۷، فقره ۱۵-۱۲،

فصل ۵۸، فقره ۲۱.

۳- وست روایات بندهشن و زندگی و همن یشت (زند بهمن یشت) و قسمت‌هایی

از زاد سپرم را در متون پهلوی خود، ج ۱، ترجمه کرده است. راجع به بندهشن *رك* به ص ۷۵، یادداشت ۱ کتاب حاضر و نیز کریستنسن، کیانیان، ص ۴۴ و مابعد.

اهریمن سخت متوحش شد و مجدداً بعالم تاریکی درافناد و سه هزار سال در آنجا بیحرکت بماند. اوهرمزد در این فرصت دست بآفرینش جهان زد و چون کار خلقت پایان رسید، گاوی را بیافرید، که موسوم بگاو نخستین است. پس آنگاه انسانی بزرگ خلق کرد بنام گیومرد<sup>۱</sup> ( بزبان اوستایی گئی مرتن<sup>۲</sup> معنی حیات مائت = کیومرث) که نمونه نوع بشر بود.

آنگاه اهریمن بآفریدگان اوهرمزد حمله برد و عناصر را بیالود و حشرات و هوام ضاره را بیافرید، اوهرمزد در پیش آسمان خندقی کند. اهریمن مکرر حمله کرد و عاقبت گاو و گیومرد را بکشت، اما از تخمه گیومرد که در دل خاک نهفته بود، چهل سال بعد گیاهی رست، که اولین زوج آدمی با اسم مشیگک<sup>۳</sup> و مشیانگک<sup>۴</sup> از آن بیرون آمد. دوره آمیزش نور و ظلمت، که آنرا گمیزش گویند، شروع شد. انسان در این جنگ خیر و شر، به نسبت اعمال نیک یا بد خود، از باران نور یا از اعوان ظلمت شمرده میشود. آنکه در راه راست قدم برداشته باشد، پس از مرگ باسانی از پل چینوت<sup>۵</sup> عبور کرده وارد بهشت میشود و این پل برای بدکاران بنازکی دم شمشیر میرسد، بقسمی، که گناهکار بجهنم میافتد و عذابی شایستی گناه خود می بیند. کسانی که اعمال نیک و بدشان مساوی است، در عالم همیستگان<sup>۶</sup> یا برزخ<sup>۷</sup> خواهند ماند، که نه کیفری در آنجا هست نه پاداشی. سه هزار سال پس از ظهور انسان، زردشت برای تعلیم خلائق و هدایت آنان بدین بهی ظهور کرد. در موقع ظهور او بیش از

۱- Gayomard

۲- Gaya maretan

۳- Mashpagh

۴- Mashyanagh

۵- Tchinvat

۶- Hamnstaghan

۷- برای اشتقاق این لغت رگ به مقاله نیبرگ در مطالعات شرقی، که بافتخار

دستور جی صاحب الخ در سال ۱۹۳۴ در اکسفورد بچاپ رسیده است. ص ۳۴۶.

سه هزار سال از عمر دنیا باقی نمانده بود.

در آخر هر هزار سال از ذریه زردشت، که در دریاچه‌ای پنهان است، بکنفر منجی با سومیانس<sup>۱</sup> (دراوستا؛ سوشیانت) بطور خارق‌العاده قدم بمالم هستی مینهد. در وقت تولد آخرین منجی که سوشیانس خاص باشد، جنگگ قطعی بین خیر و شر در میگردد. دلیران و دیوان داستانی مجدداً برای نبرد دنیا می‌آیند و عاقبت همه مردگان برخیزند و ستاره دنباله‌دار موسوم به گوچهر<sup>۲</sup> بر زمین افتد و زمین مشتعل گردد، بقسمی که همه معادن و فلزات گداخته شوند و چون سیل سوزان جاری گردند، جمله آدمیان از زندگان و مردگانی، که زنده شده‌اند، باید از این سیل بگذرند و آن سیل برای نیکان چون شیر گرم و ملایم خواهد شد. مردمان پس از این امتحان ظاهر شده بی‌هشت درآیند. بعد از آخرین مبارزه که خسدايان بادبان کنند، جنود اهریمن شکسته شود و اهریمن الی الابد در ظلمات فرورود، زمین صاف و مسطح گردد و جهان پاکیزه و مطهر شده، بی‌شایبه کدورتی ابدالابد بماند. این حالت را فرشکرد<sup>۳</sup> گویند، که بمعنی تصفیه و تجدید است (دراوستایی فرشو کرتی<sup>۴</sup>).

نیبرگ در چند مقاله مندرج در مجله آسیایی (شماره اول سنه ۱۹۲۹، ص ۱۹۳ و ما بعد و شماره دوم، ۱۹۳۱، صفحه ۱ و ما بعد و ۱۹۳۳ و ما بعد) با دقت نظر فوق‌العاده مطالب و اشارات پراکنده‌ای، که در فصل نخستین کتاب بندهشن راجع بتکوین عالم هست بیرون کشیده و تنظیم کرده است<sup>۵</sup>. از جمله ثابت میکند، که در فصل اول

#### ۱- Soshyans

#### ۲- Gotchihr

۳- معنی این اصطلاح دینی تبدیل صورت Transfiguratoin است (شدر، صورت اصلی الخ، ص ۱۱۴). مقایسه شود با لومل، مجله ایران و هند، ج ۱، ص ۲۹ و بعد؛ یونکر Worter und gachen، ۱۲، ص ۱۳۲ و ما بعد؛ نیبرگ، مجله آسیایی ۱۹۳۱، ص ۸۶ و ما بعد.

#### ۴- Frashkard

#### ۵- Frashokereti

۶- در قسمت اول این سلسله مقالات مؤلف فصل اول و سوم بندهشن و چند قسمت

کتاب بوندهشن معروف به «بندهشن ایرانی»<sup>۱</sup>، عبارات مفصلی داخل شده است، که متعلق بعقاید زروانیه است. ولی در بعضی قسمت‌های آن تصرفاتی بقلم یکنفر غیر زروانی بعمل آمده است. عبارتی که در این فصل گنجانیده‌اند، گویا در متن اصلی بندهشن، که هر دو نسخه فعلی بندهشن از آن گرفته شده، موجود بوده است، زیرا که در نسخه «بوندهشن هندی» هم آثاری از آن دیده میشود.<sup>۲</sup>

اما راجع بآیین زروانیان مختصری در مقدمه<sup>۳</sup> این کتاب نگاشته‌ایم؛ اکنون مفصلتر از آن سخن میرانیم.

در یکی از عبارات گائاما (بسنای ۳۰۳) گوهر نیکی و گوهر بدی را باین عبارت نام برده‌اند: «دو گوهر قدیم همزاد، که توآمان اعظم نام دارند». بنابراین عبارت ظاهر چنین است که زردشت باصلی اقدم، که پدر این دو گوهر بوده، عقیده داشته است<sup>۴</sup>. بر طبق روایتی که از یکی از شاگردان ارسطو<sup>۵</sup> موسوم به اودموس رودیوس<sup>۶</sup> در دست است، معلوم میشود، که در زمان هخامنشیان راجع باین خدای

→

از مینوگی خرد و قطعه از يك متن سریانی را (که ظاهراً متعلق بههد ساسانیان است) بخط لاتین عیناً نقل کرده و ترجمه آنرا نیز آورده است (نگاه کنید نیبرگ، ج ۲، ص ۸۵).

۱- دو باب دوتگارش بندهشن بالاتر ص ۷۵، یادداشت را ببینید.

۲- در متن نیبرگ عباراتی هست، که من بطرز دیگر تعبیر میکنم. ولی این اختلاف

مربوط بکلیات مطالب او نیست.

۳- ص ۵۲. نگاه کنید بنویست، دین ایرانی The Persian Religion، فصل ۲

و مجله آسیایی، ۱۹۲۹، ص ۲۸۷ و بعد، تحقیقات نیبرگ، که ذکر آن گذشت، و مقاله‌ای

از شدر در مجله ادبیات آلمانی Deutsche Litesaturzeitung، ۱۹۳۲، ص

۲۱۱۳ و مابعد.

۴- نیبرگ تعبیر دیگری کرده است (دین، ص ۱۰۲ و مابعد.

۵- د: ماسیوس، de primis principiis، ج ۱، ص ۳۲۲.

۶- Eudemos Rhodlos

نخستین، اختلاف عقیده بسیار بوده است و موجب مباحثات و مناقشات بسیار در الهیات و نجوم میشده است، زیرا که جماعتی آن خدای واحد قدیم را مکان (بزبان اوستایی ثوش)<sup>۱</sup> و جماعتی زمان (زرون<sup>۲</sup> به پهلوی)<sup>۳</sup> میدانسته اند. عقیده دسته اخیر پیش برده<sup>۴</sup> و آیین زروان پرستی را پیروان میترابول کردند در کنیه آنتیوخوس اول پادشاه کماژن، که در مقدمه این کتاب ذکر می از آن بمیان آمد و بعداً نیز خواهد آمد، نام زرون اکرن<sup>۵</sup> (« زمان بیکران و نامتناهی») را بلفظ یونانی خرونوش آپروس<sup>۶</sup> نوشته اند.

مانی که در زمان نخستین پادشاهان ساسانی بدعوت برخاست، چون میخواست گفتار خود را با اعتقاد زردشتیان زمان خویش موافق کند، خدای اعلی را زروان نامید.

دلیل اینکه آیین مزدیسنی در زمان ساسانیان بصورت زروان پرستی بوده، این است، که نه تنها کلمه زروان در آن عهد بانام اشخاص بسیار ترکیب شده است<sup>۷</sup>، بلکه يك دسته از عبارات مورخان یونانی و ارمنی و سریانی<sup>۸</sup> مؤید این مدعاست،

۱- Thvasha

۲- Zrya

۳- Zervan یا Zurvan

۴- بنا بر عقیده نیرنگ (دین، ص ۳۸۸)، مغان ماد قبل از گ-رویدن بدین زردشت

زروان پرست بوده اند.

۵- Zrvan akarana

۶- Khsonos Apeirns

۷- وزن دنك، چگونگی تعالیم زردشت

Wesendonh, Das wesen der Lehre

Zarathustros

لیپزیگ ۱۹۲۷، ص ۱۹.

۸- کریستنسن، تحقیقات درباره مذهب زردشت در ایران قدیم، ص ۴۷ و بعد نیرنگ،

دین، ص ۳۸۰ و بعد. دومناس، بولتن شرقی، ج ۷، ص ۵۸۷ و ما بعد. درباره متون ایرانی

راجع به زروان رک تسنر Zaehner، زروانیکا Zurvanika، ۳-۱، بولتن شرقی، ج ۹،

ص ۲۰۳ و بعد و ۵۷۳ و بعد و ۸۷۱ و بعد.

که قدیمترین آنان تئودور مویسوستی (حدود ۴۲۸ - ۳۶۰ میلادی) است. کتاب تئودور مذکور از میان رفته است، لکن فوتیوس<sup>۱</sup> مقدار قلیلی از آن استخراج نموده<sup>۲</sup> و در دست است. فوتیوس چنین گوید: «تئودور در کتاب خود عقیده ناپسند ایرانیان را که زارادس<sup>۳</sup> (زردشت) آورده است، شرح میدهد. مقصود اعتقاد به زاروام<sup>۴</sup> (زروان) است، که زردشت او را خدای همه جهان شناخته و او را با قضا و قدر<sup>۵</sup> یکی دانسته است. زاروام قربانی کرد، تاهورمیسداس<sup>۶</sup> (اورمزد) از او بوجود بیاید و هورمیسداس بوجود آمد، ولی شیطان هم مقارن آن حال از او تولد یافت...» مؤلفان ارمنی عیسوی مذهب به از نیک<sup>۷</sup> (قرن پنجم)<sup>۸</sup> و الیزه<sup>۹</sup> و ماربهای بطریق<sup>۱۰</sup> (قرن ششم) و دونفر نویسنده سریانی موسوم به آذرهرمزد و اناهبند، که با موبد بسزرگ زردشتی (در قرن پنجم یا بعد از آن)<sup>۱۱</sup> مباحثه و مجادله قلمی داشته‌اند، و تئودور بارکنائی<sup>۱۲</sup> سریانی<sup>۱۳</sup> و مؤلف گمنامی، که کتاب او را نیبرگ<sup>۱۴</sup>

۱- Photios

۳- کتاب ۸۱.

۲- Zarades

۴- Zarouam

۵- Tykhel

۶- Hormisdas

۷- Eznik

۸- لانگلو، ج ۲، ص ۳۷۵.

۹- Elisee لانگلو، ج ۲، ص ۱۹۰. در باب «فرمان مهرنرسه» مطالبی در کتاب

الیزه هست، که شرح آن پایین‌تر در فصل ششم بیاید.

۱۰- Marabha زاخو، کتب حقوقی سریانی، ۳، ص ۲۶۵.

۱۱- نلد که، مجادلات قلمی سریانیان بر علیه مذهب ایرانیان، ص ۳۴ و بعد.

۱۲- پونیرن، کتیبه‌های ماندائی جامهای خسروابیر، ص ۱۰۵ و ما بعد. بنویست،

جهان شرقی ۱۹۳۴، ص ۱۷۰ و بعد.

۱۳- Theodore bar Konar

۱۴- I، ص ۲۳۸ و بعد.

از سریانی ترجمه و طبع کرده است، و کتاب یوحنا بر پنکایی<sup>۱</sup> (قرن هفتم) که توسط مناس<sup>۲</sup> کشف شده است<sup>۳</sup>، همه راجع بقصه زروان اشاراتی دارند که در این جا خلاصه میشود:

زروان خدای اصیل قدیم، قربانی‌ها کرد شاید فرزندی بیابد و او را اوهرمزد بنامد. بعد از هزار سال قربانی دادن، از مؤثر بودن قربانی‌های خود بشک افتاد، عاقبت دو پسر در بطن او موجود شد<sup>۴</sup>، یکی اوهرمزد، که قربانی‌ها بنام او کرده بود، دیگری اهریمن، که زاده شک و تردید او بود. زروان پادشاهی عالم را بکسی وعده داد، که اول بحضور او بیاید. پس اهریمن پیکر پدر خویش<sup>۵</sup> را بشکافت و در مقابل او ظاهر شد. زروان پرسید: «کیستی؟». اهریمن در پاسخ گفت: «منم پسر تو». زروان گفت: «پسر من معطر و نورانی است و تو متعفن و ظلمانی هستی». در این اثنا اوهرمزد با پیکری معطر و نورانی پدیدار شد. زروان او را بر زندگی شناخت و باو گفت: «تا امروز من از برای تو قربانی‌ها کرده‌ام، ازین پس تو باید برای من قربانی کنی». اهریمن پدر را بوعده، که داده بود، متذکر کرد، که پادشاهی عالم را بکسی میدهد، که اول حاضر شود. زروان گفت نه هزار سال ترا حق سلطنت دادم<sup>۶</sup>، اما پس از انقضای این مدت، اوهرمزد باید تنها پادشاهی کند.

و اما راجع به عمر آفرینش، اختلافاتی در منابع ما موجود است. گاهی طول آن را ۹۰۰۰ و گاهی ۱۲۰۰۰ سال گفته‌اند، بنویست گوید<sup>۷</sup>، که ۹۰۰۰ سال عقیده زروانیان و ۱۲۰۰۰ سال اعتقاد مزدیسنان غیر زروانی است. نیرگک بر خلاف عقیده

۱- Yohannan bar penkaye

۲- Menasce

۳- بولتن شرقی، ج ۹، ص ۵۸۷ و بعد.

۴- یا در بطن زنش خوشیزگک ( بنا بر عقیده اناهیذ).

۵- یا بطن مادرش را بنا بر عقیده اناهیذ.

۶- بنا بر تعبیر نیرگک اوهرمزد همیشه سرور اهریمن بوده است (۲، ص ۷۳).

۷- دین ایران بنا بر کتب معتبر یونانی، فصل چهارم.



دارد<sup>۱</sup>، که عمر جهان بنا بر رأی زروانیان ۱۲۰۰۰ و بنا بر اعتقاد مزدیسنان غیر زروانی ۹۰۰۰ است، اگرچه در کتاب بندهشن تصریح به ۱۲۰۰۰ سال، حتی در قسمت‌های غیر زروانی آن دیده می‌شود. بنظر من اختلاف در عدد سنوات حاکی از اختلافات این دو فرقه نیست، سبب این تفاوت آن است، که چه زروانیان و چه مزدیسنان گاهی سه هزار سال آغاز جهان را، که کائنات در حال امکانی و جنینی بوده، بحساب می‌آورند و گاهی نمی‌آورند. در تمام روایات اعم از زروانی و غیر زروانی مدت جنگ را ۹۰۰۰ سال گفته‌اند و در این اختلافی نیست. اما اینکه در تواریخ از نیک‌والیزه آمده است، که زروان قبل از تولد اهریمن و او هر مزد هزار سال قربانی داد، دلیل اینست که زروانیان قبل از ۹۰۰۰ سال بازیک مدتی از عمر جهان قائل بوده‌اند.

پس معلوم می‌شود، که مزدیسنان عهد ساسانی در خصوص آفرینش بیشتر تابع عقاید زروانیه بوده‌اند. در افسانه‌ای که مؤلفین مسیحی آورده‌اند، تفصیل این اعتقاد را می‌بینیم ولی شکل عامیانه و درشت آن را نقل کرده‌اند. اما از آنچه متعلق بالهیات زروانیه است، اگر بخواهیم اطلاع وافی بیابیم باید بافتنای نیر گگ، بکتاب پهلوی خاصه کتاب بندهشن مراجعه کنیم. در نسخه ایرانی این کتاب مطالبی از زروانیه مذکور است. کتاب مینوگی خرد<sup>۲</sup> هم متعلق بفرقه زروانیه است، اما در باب تکرین عالم چندان بحثی نمی‌کند<sup>۳</sup>. چنانکه گفتیم در آغاز کار جهان بحسالت مینو گیها یعنی امکانی بود. در این دوره فقط زروان یا زمان یا قضا وجود بالفعل داشت. بموجب

۱- ۲، ص ۲۳۲ و ما بعد.

## ۲- Menoghe Khardh

۳- عقاید زروانیه راجع بافرینش در کتاب دیگری، که در اصل بزبان پهلوی بوده و امروز ترجمه فارسی آن در دست است، نیز بیان شده، این همان کتابست، که آنرا علمای اسلام میگویند، رک و ست، فقه‌الافقه، ص ۱۲۳؛ چاپ بلوشه Blochet در مجله تاریخ ادیان، ج ۳۷، ص ۴۰ و ما بعد و نیز مقایسه شود با کتاب متون خطی زند Zendhandschriften تألیف بارتمه، ص ۱۵۲ و بعد.

روایت شهرستانی<sup>۱</sup>، زروانیه ادعای کنند، که نور اصلی، اشخاصی نورانی و ربانی ابداع کرد و بزرگترین آنها زروان نام داشت. شرحی را که در بعضی روایات سریانی مثل اقوال تئودور بار کنائی و آذرهرمزد و مؤلف گمنام<sup>۲</sup> سابق الذکر می بینیم، می توان با این قول شهرستانی تطبیق کرد از اینقرار، که زردشتیان در ازاء چهار عنصر، باصول اربعه ذیل معتقد بوده اند<sup>۳</sup>. اشوکار<sup>۴</sup>، فرشوکار<sup>۵</sup>، زروکار<sup>۶</sup>، زروان<sup>۷</sup>. آخرین این چهار اصل پدر اورمزد (واهرمن) بوده است. مورخ گمنام مذکور گوید آنکه اورمزد را بوجود آورد، فرشوکار بود. نیبرگ با تکاء تحقیقات مهمسه شدر<sup>۸</sup> ثابت می کند، که زروان را خدای چهار صورت میدانسته اند. بیان مطلب آن است، که پیروان این آیین اعتقاد داشته اند، که زروان در سه مظهر از اسم و صفت خود تجلی میکند و ذات او نیز از اربع آن سه مظهر میشود، پس يك ذات در چهار صورت متجلی است و این تجلی چهار گانه هم متعدد و مکرر است<sup>۹</sup>. زروان در این تریباعت بدو اعتبار متجلی است: گاهی از حیث ارتباط با فلک و گاهی از جهت ارتباط با قضا و قدر در بعضی روایات این دو اعتبار را با هم ترکیب کرده اند. بعقیده نیبرگ يك شکل دیگر هم هست، که مؤلفین سریانی سابق الذکر نقل کرده اند و باید بر این تریباعت افزود و آن شکل را باید تریبوع ارضی زروانیه نام نهاد یا تریبوع درجات حیاط گفت از اینقرار:

۱- چاپ کورتن، ص ۱۸۳، ترجمه هار بروشر، ج ۱، ص ۲۷۷.

۲- یونیون، ص ۱۶۲؛ نلدکه، جدال قلمی سریانیان، ص ۳۶-۳۵؛ نیبرگ، ج ۱، ص ۲۱-۲۴۰.

۳- تئودور بر کونائی، نگاه کنید نیبرگ، ج ۲، ص ۸۵.

۴- Ashoqar

۵- Frashoqar

۶- Zaroqar

۷- Zurvan

۸- صورت اصلی الخ، ص ۱۳۵ و مابعد.

۹- ج ۲، ص ۱۰۸.

۱- اشوکار (در عوض ارشوکار) که «بمعنی بخشنده قوت رجولیت» است.  
 ۲- فرشوکار به معنی «درخشان کننده». ۳- زروکار یعنی «کسی که پیر میگرداند».  
 مقصود از تجلی زروان باین سه صورت آن است، که ذات زروان جامع حالات سه گانه صباوت و کهولت و شیخوخت است.<sup>۱</sup>

باعبار دیگر هم زروان بدو صورت تجلی میکند، گاهی او را زروان اکنار گگ گویند یعنی زمان سرمدی و نامتناهی و بی کناره و گاهی زروان دیرنگ خودای<sup>۲</sup> خوانند یعنی زمان طویل التسلط، که حاکم بر دوره دوازده هزار ساله عمر آفرینش است.<sup>۳</sup>

در افسانه‌های عامیانه عهد باستان، زروان را موجودی «نرماده» تصور میکرده‌اند ولی در روایت تازه‌تری آمده است، که زروان زنی داشت خوشبخت گگ<sup>۴</sup> نام، که نیبر گگ آنرا مصغر کلمه «خوش» میدانند بمعنی زیبا یا خوب، و بی شک در این رأی مصاب است.<sup>۵</sup> از زروان (با از ازدواج او با خوشبخت گگ) دو فرزند توام بوجود آمد، که

۱- نیبر گگ، ۲، ص ۸۶ و ۱۰۷ و مابعد. مقایسه شود با بنونبست در بنونبست ورنو، ورنرغن (پاریس ۱۹۳۲)، ص ۶۴ و مابعد، و مجله جهان شرق، ۱۹۳۳، ص ۱۷۶ و مابعد.

در این مطالب نیبر گگ بعدها تغییراتی داده و مدعی است (دین، ص ۳۸۳) که الفبا *ارشوکار arshokara*، *فرشوکار farshokara*، و *سرشوکار marshokara* (این لقب آخری همان زروکار *zarokara* در تثلیث زروانیه است) در پشت ۱۴، فقره ۲۸ در مورد ورنرغن بکار رفته و در اصل از آن او بوده است و بعدها معانی آنها را در مورد زروان بکار برده‌اند، که بمقیده نیبر گگ ببعضی جهات معادل مادی ورنرغن در ایران شرقی است.

۳- ایضاً، ج ۲، ص ۱۱۰.

#### ۲- Khvashizagh

۵- در یکی از قطعات مانوی بزبان سنندی (مؤار، بقایای آثار خطی، ۲، ص ۱۰۱)

اهریمن و اوهرمز، یا خرد و پلید و خرد مقدس، یا ظلمت و نور، باشد. اهریمن، که پیش از برادر بدنیا آمد، حکمران جهان شد، و اوهرمز برای تحصیل سلطنت مجبور شد با او از در نزاع بهمیان آید<sup>۲</sup>. این نکته قابل ملاحظه است، که اعتقاد زروانیه راجع بتقدم و اولیت اهریمن یا اصل بدی و شر، بر اوهرمز، ناشی از بدبینی است، که نظیر عقیده گنوستیک هاست<sup>۴</sup>. و با اصل آیین زردشتی، که در گائاهها آشکار است، تباین دارد. قدما سعی کرده اند، که بطرق مختلف و تعبیرات گوناگون از تباین و اختلاف این دو عقیده بکاهند، مثلاً گاهی اهرمن را در دوره تسلط خود تابع اوهرمز شمرده<sup>۵</sup> و گاهی فرمانروایی اهرمن را بسه هزار سال نخستین دوره جنگ محدود کرده اند. بنا بر اعتقاد عامه ی زروانیه، اهریمن سه هزار سال فرمانروایی کرد و در سه هزار سال بعد، قدرت او مساوی قدرت اوهرمز بود و عاقبت اوهرمز بر اهریمن تفوق یافت و این عهدی است، که از ظهور زردشت شروع و با آخرین نبرد قطعی، که اهرمن الی الابد مغلوب میگردد، خاتمه می یابد: در این وقت است که «تبدیل» شروع میشود. در فصل اول بندهشن، عقیده مزدیسنان غیر زروانی در باب این مطلب اساسی بطریق ذیل ذکر شده است: «اوهرمز بعلم از لی میدانست،

→

و (۱۰۴) «مادر زندگان» زن پادشاه روشنایی (زروان) و مادر انسان نخستین (اوهرمز) بنام رام راتوخ Ramratnkh «شادی بخش» ذکر شده است. نگاه کنید، بنویست، جهان شرق ۱۹۳۲، ص ۱۸۳ و مابعد.

۱- بیکار دو برادر همزاد، نیبرگ، ۲، ص ۱۱۱ و مابعد؛ مقایسه شود با کریستنسن مقاله بزبان دانمارکی درباره داستانهای ۲ برادر و ۳ برادر، که در مورد اصل و منشاء ملل و طوایف آمده است، در مطالعات دانمارکی Danske Studier، ۱۹۱۶، ص ۶۹ و مابعد.

۲- نیبرگ، ۲، ص ۷۹ و مابعد.

۳- در هر حال تعبیری که نیبرگ از متن از نیک در این مورد کرده است، بنظر من صائب نمی آید.

که از این نه هزار سال « سه هزار سال را تنها و بی مدعی سلطنت خواهد کرد و در سه هزار سال بعد، که دوره آمیزش است، مشیت او مشیت اهریمن منقأ جریان خواهد یافت و عاقبت در جنگ اجیر، قدرت خرد خبیث را بکلی سلب خواهد نمود»<sup>۱</sup> (جلد اول کتاب نیبر گگ، ص ۲۱۰ و جلد دوم، ص ۲۳۲).

چنانکه دیدیم از زمان هخامنشیان در باب مبدا اصلی آفرینش دو عقیده مختلف وجود داشته است، بعضی این مبدا را زمان (زروان) میدانسته اند و جماعتی این مبدا را مکان نوش<sup>۲</sup> میگفته اند. نیبر گگ، با دلایل استوار، این مطلب را ثابت میکند، که نوش مرادف ویو<sup>۳</sup> است، که در پهلوی وای<sup>۴</sup> گویند بمعنی هوا (جو) و گوید در اوستای کنونی آثاری از اعتقاد طرفداران « وای »، که رقبای زروانیان محسوب میشده اند، باقی مانده است.<sup>۵</sup>

۱- در باب این مطلب بحث بسیار کرده اند، که روایاتی، که مورخین در باب دین ایرانیان قدیم نقل کرده اند، مثلاً روایت نئوپمپوس، که پلوتارخس بنقل آن پرداخته است (رك بنونیست، دین ایرانی، ص ۶۹ و مابعد، و مجله آسیائی، ۱۹۲۹، ص ۲۸۷ و مابعد، نیبر گگ، ص ۲۲۲ و مابعد) مربوط بمزداپرستی است یا عقاید زروانیه. بمقیده من مزداپرستی دو دین متمایز از هم نیستند. عقاید زروانیه عبادتست از نظر خاصی درباره آفرینش، که نتیجه بینش مخصوصی درباره زندگی میباشد و این نظر در مزداپرستی و مهرپرستی و عقاید مانویه میتواند وجود داشته باشد. در هر حال يك مزداپرستی زروانی و يك مزداپرستی غیر زروانی وجود داشته است (رك بمقاله من در جهان مشرق ۱۹۳۱، ص ۳۲ و مابعد و نیز ملاحظات بنونیست درباره این موضوع در همان نشریه ۱۹۳۲، ص ۲۰۶ و مابعد).

۲- Thvasha

۳- vayu

۴- vay

۵- نیبر گگ، ص ۲، ص ۳-۴، ۱۰۳، ۱۹۹ و مابعد. در باب خدای وای در داستانهای زردشتی مقایسه شود با کریستنسن، کیانیان، ص ۹۲-۹۱: در این اواخر ویکاندر Wikander در کتاب خود موسوم به « ویو » Vayu این خدا را مورد بحث قرار داده است، ج ۱، اوپر سال، ۱۹۲۱.

آیین زروانی، که بعداً ذکر خواهد شد<sup>۱</sup>، پس از انقراض ساسانیان، متروک گشت و مؤلفین کتب پهلوی، که در زمان اسلام بنقل روایات دینی پرداخته‌اند، در محو کردن آثار زروانیه سعی بلیغ نموده‌اند، ولی بکلی آنرا از میان نبرده‌اند. مؤلفین عیسوی اشاره باساطیر دیگر کرده‌اند، که در عهد ساسانی متداول بوده‌است. مثلاً تولد اجرام سماوی را منسوب به ازدواج اوهرمزد با مادر یا خواهران یا دخترانش دانسته‌اند<sup>۲</sup>. ظاهراً میترا از ازدواج اوهرمزد با مادر خودش تولد یافت، که زوجه زروان باشد<sup>۳</sup>.

ثودور بار کونائسی پس از ذکر افسانه زروانیه راجع بولادت اوهرمزد و اهریمن و سایر مخلوقات<sup>۴</sup>، که از آن دو بترتیب وجود یافته‌اند، چنین گوید: «وقتی که اوهرمزد به نیکان زن داد، زنان گریختند و نزد شیطان (اهریمن) شدند. چون اوهرمزد نیکان را آرامش و سعادت بخشید، شیطان نیز زنان را سعادتمند گردانید. شیطان بزنان اجازه داد، که هرچه خواهند از او بطلبند، اوهرمزد ترسید، که مبادا زنان طالب آمیزش بانیکان کنند و از این امر نیکان را گزند برسد و به قوتی گرفتار آیند؛ پس تدبیری اندیشید و خدایی نرسا<sup>۵</sup> نام را بیافرید، که جوانی پانزده ساله شد<sup>۶</sup>»

۱- دك اوآخر فصل هشتم.

۲- ماربها، زاخو، قوانین سریانی، ۳: ص ۲۶۵. جزئیات ذکر نشده. راجع بمقدس بودن ازدواج بین اقوام نزدیک پائین تر فصل هفتم را به بینید.

۳- الیزه، لانگلو، ۲، ص ۱۹۳. بنا بر عبارت دیگر (ص ۱۹۴) مهر «از مادری در میان مردمان» تولد یافته است.

۴- پونیون، کتیبه‌ها ماندائی الخ، ص ۱۶۳ و مابعد. بنویست، جهان شرقی ۱۹۳۲

ص ۱۸۵. Narsa - ۵

۶- راجع است به نیریوسنگ Neryosang، که در اوستا آنرا Nairyosaeha میخوانند. وی رسول خدایان بوده است. کسی است که جهان را به پیش میراند. از ایزدانست که قبولی عامه داشته و در کتب پهلوی نام او بسیار ذکر شده است. دك کریستنسن کیانیان، ص ۱۰۲۹۸، ۵۸، ۱۰۲۹۸؛ کومون، تحقیقات درباره مانویت، ص ۶۱ و بعد.

و او را برهنه بدنبال شیطان گماشت، تا زنان او را به بینند و فریفته شوند و وصل او را از شیطان بخواهند. زنان دستها بسوی شیطان دراز کردند و گفتند، شیطان، ای پدرما، خدای نرسا را بما عطا کن<sup>۱</sup>. در این افسانه مطلبی، که بزنان نسبت داده‌اند، چیزی است؛ که در آیین زردشتی خیلی غریب و شگفت‌انگیز است، ولی از جهت اصل بدینی، که در آن است، بنا بر رأی نیبرگ<sup>۲</sup>، کاملاً موافق آراه زروانیه است<sup>۳</sup>. سپس تئودور افسانه‌های ایرانی دیگر می‌آورد، که عیاراتش بسیار مبهم است از این قبیل: زمین دوشیزه جوانی بود، که نامزدی داشت پریسگک<sup>۴</sup> نام آتش صاحب عقل بود و باشخصی مصاحبت داشت گونرپ<sup>۵</sup> نام بمعنی «رطوبت جنگلها» پریسگک گاهی بصورت کبوتر و زمانی مورچه و وقتی سک پیرتجلی میکرد. کوم<sup>۶</sup> گاهی خوک دریائی<sup>۷</sup> و زمانی خروس بود و از پریسگک پذیرائی میکرد<sup>۸</sup> کیکو آوز<sup>۹</sup> قوچ کوهستانی بود و با شاخ با آسمان ضربت میزد. زمین شخصی گوگی<sup>۱۰</sup> نام آسمان را تهدید کردند، که او را خواهند بلعید<sup>۱۱</sup>.

۱- همین موضوع در داستان آفرینش مانویان دیده میشود. فصل چهارم را به بینید.

۲- در مقاله بنویست تحت عنوان «روایت تئودور بار کونائی راجع بدین زردشت»

(جهان شرقی ۱۹۳۲) راجع به طبیعت شیطانی زن با اعتقاد زروانیه بحثی همین شده است.

۳- parisag

۴- Gounrap

۵- Koum

۶- dauphin

۷- نزد بنویست چنین است. پونیون آنرا «می بلعد» ترجمه کرده است.

۸- Kikoaouz

۹- Gougi

۱۰- بنویست در مقاله سابق الذکر این متن مشکل را چنین تفسیر کرده است: ظاهراً

مطالبی که تئودور روایت کرده، مربوط به چهر دادنسک است و اشاره می‌کند بقصص و روایاتی، که در منابع تاریخ داستانی ایرانیان وجود دارد. پریسگک همین فراسیاگک Erasiyagh (در اوستا Fraerasyan، نزد فردوسی افراسیاب) است. کوم خدای هوم (در پهلوی و فارسی هوم) می‌باشد و کیکو آوز همان کیکاوس است. گونرپ صورت

در یکی از اعمال شهدای سریانی (تاریخ سابها)<sup>۱</sup> آمده است، که یکی از موبدان خدایان خود را چنین شماره میکرد: «ژئوس، کروئوس، آپولون، بدوخ<sup>۲</sup> و خدایان دیگر». پیداست که این هم از تریبغات زروانیان است. ژئوس و کروئوس و آپولون همان اوهرمزد و زروان و میثرا هستند، ولی باید دید، که مقصود از بدوخ کیست. صورت پهلوی این کلمه ظاهراً بیدخت است به معنی «دختر خدا» یا «دختر خدایان»، زیرا که بی<sup>۳</sup> معادل بځ<sup>۴</sup> در پارسی قدیم است. در عبارت دیگر از کتاب اعمال شهدان نام این الاهی بلفظی سریانی ذکر شده، که به معنی «ملکه آسمان» است.<sup>۵</sup> در کتیبه سابق الذکر آنتیوخوس اول پادشاه کماژن (۳۴-۶۹ ق.م)، که در نمرود داغ است، نام چهارخدا ذکر شده است:

۱. ژئوس - اوهرمزد، ۲. آپولون - میثرا - هلیوس - هرمس - ۳. ورتراغن - هراکلس - آرس، ۴. «میهن من کماژن بسیار حاصلخیز». شدر ثابت کرده است<sup>۶</sup>، که مقصود از خدایان چهارگانه فوق زروان است، که در همان کتیبه نام او را بخط یونانی کروئوس آپروس نوشته اند و این تریب معادل تریب دیگر است، که زروانیان ایران داشته اند، که جزو اخیر آن دین مزدیسنا است. بنابراین مقدمه، اگر این تریب را با تریبی، که در تاریخ سابها مذکور بود، مقایسه کنیم و فرض نماییم، که در آنجا زروان جسانشین ورتراغن شده باشد، درین صورت، بیدخت

—>

غلطی است از گرشاسب (دراوستا کرساسب) اما گوگی بعقیده بنونیست، ذیویست که مانویان آنرا کونی (اوستایی: کوندی) میخواندند. راجع بتفصیل این مطالب رک بدیانات مؤلف مذکور، که ظاهراً کلید رمز را یافته است.

۱- هوفمان ص ۷۲.

۲- Bedokh

۳- bc

۴- бага

۵- هوفمان، ص ۱۳۰.

۶- صورت اصلی و ترکیب بعدی سیستم مانوی، ص ۱۳۸ و مابعد، مقایسه شود

با نیبرگک، ۲، ص ۴۹ و ۱۲۶.



«دختر خدا» مطابق با دین مزدیسن خواهد بود.

در همان نامه اعمال شهیدان، نام الاهی دیگری برده شده موسوم به ننا<sup>۱</sup> یا ننائی<sup>۲</sup>، که ایرانی الاصل نیست و ظاهراً او را با ناهینا یکی دانسته اند<sup>۳</sup>. در سکه های هندو سکایی هم، نقش این الاهی دیده میشود<sup>۴</sup>. یکی از عبارات این نامه شهیدان حاکی است، که شاهپوردوم سردار خود موسوم به معین<sup>۵</sup>، که او را مظنون بمسیحیت میدانست و واقعاً هم مسیحی شده بود، فرمان داد، که خورشید (مهر) و ماه و آتش و خدای مقتدر بل<sup>۶</sup> و نبهو<sup>۷</sup> را ستایش کند<sup>۸</sup>. این دو خدای که ذکر کردیم، از خدایان معروف بابل هستند و چنین گمان میرود، که نویسنده نامه اعمال شهیدان آنان را اشتبهاً جزو خدایان ایران شمرده است. اتفاقاً تئوفیلاکتوس هم مهر و بل را دو تن از خدایان پارس می شمارد. در این خصوص میتوان به کتیبه آرامسی عربسون، که در کاپادوکیه کشف شده و ظاهراً از قرن دوم قبل از میلاد است، رجوع کرد.

شدر<sup>۹</sup> در ضمن وصف کتیبه آنتیوخوس اول پادشاه کماژن ما را باین کتیبه متوجه کرده است و گوید: این کتیبه حاکی از ورود دیانت ایران بولایت کاپادوکیه است و این امر را بدین طریق نمایانده اند، که خدای محلی بل دین مزدیسن را، که دختری بود، بعقد خود در آورد. ما نمیدانیم، که تاچه حدی فرقه زروانیه زردشتی

۱- Nana

۲- Nanai

۳- هوفمان، ص ۴۹، مقایسه شود باص ۱۳۰ و بعد؛ وزن دنك، تصور جهانی ایرانیان

Das Weltbild der Iranier، مونیخ ۱۹۳۳، ص ۱۴۶-۱۴۵ و یادداشت ۷۱۰.

۴- ريك بالاتر ص ۵۳.

۵- Muain

۶- Bel

۷- Nabho

۸- هوفمان ص ۲۹.

۹- صورت اصلی و ترکیب بعدی سیستم مانوی؛ ص ۱۳۷، مقایسه شود بانیر گک؛

تحت تأثیر مذاهب مختلفه آرامی واقع شده است؛ قدر متقن آنکه، پارسیان، بعد از انقراض ساسانیان، نه از بیدخت خبری دارند؛ نه از خدایان دیگر مثل نئاسی و بل ونبهو نامی برده‌اند.

در خاتمه این شرح مختصری، که از دیانت رسمی ساسانیان نگاشتیم، لازم است، که رأی صائب و مهم نیبرگ را<sup>۱</sup> ذکر کنیم. ماه زردشتیان سی روز داشته و هر روزی بنام خدایی بوده است. در آخر فصل اول کتاب بندهشن نام این سی روز درج شده در فصل سوم همان کتاب قاعده هست، که بموجب آن سی روز ماه را باید بچهار دسته تقسیم کرد از اینقرار:

۱- اوهرمز	۲- آذر	۳- مهر	۴- دین
وهمن	آبان	سروش	ارد
اردوهشت	خور	رشن	اشتاذ
شهریور	ماه	فروردین	اسمان
سپندارمذ	تیر	ورهران	زامداز
خورداد	گوش	رام	مهر سپند
امرداذ	دزو	واذ	انگران
دزو		دزو	

مقصود از کلمه دزو<sup>۲</sup>، که در آخر سه ستون اول دیده میشود، اورمزد است (در اوستانی دزوه<sup>۳</sup> بمعنای خالق است). در ستون اول، اوهرمزد و شش امهرسپند<sup>۴</sup> (امش شپنت<sup>۵</sup>) آمده است<sup>۶</sup>، که اوهرمزد هم در اول و هم در آخر آن ستون (بصورت

۱- I، ص ۱۲۸ و مابعد.

۲- Dadhv

۳- dadhvah

۴- Amahrspand

۵- Amsha Spe nta

۶- وهومن VohuManah، اش وهشت Asha Vahishfa («بهترین راستی»)،

خشنرویری Khshathra Vairya («تسلط خصواستی»)، شپنت ارمینی Armaiti

Spenta، هورواتات Haurvatat و امرنات Ameretat (دک بالانتر ص ۴۸).

دذو) قرار گرفته است. رأی نیبر گگ<sup>۱</sup> این است که «باقی ستونها هم باید بهمین نهج منظم شده باشد، که در آغاز ستون نام خدای خلاق و دردنبال و قوای خلاقه او ذکر شود و در آخر همه نام دذو بیاید، که خلاصه همه اسماء و صفات است. من معتقدم، که در ستون دوم هم دذو خلاصه فعالیت آذر است و در ستون سوم هم خلاصه فعالیت مهر است و همچنین در ستون چهارم، خلاصه فعالیت دین بیان میشود. فرقی که دارد این است، که ستون چهارم منتهی به دذو نمیشود، زیرا که در آخر آن نام انگران (انوارنا مناهمی) آمده است، که آفریده و مخلوق نیستند.» پس بعقیده نیبر گگ، اوهرمزد و سه دذو، عبارتند از: اوهرمزد، آذر (آتش)، مهر (میشر)، دین (دین مزدیسن)، «لکن احتمال قوی میرود، که مقصود انگران همان زروان - اکرن باشد، که مزدیسنان باینصورت آورده اند<sup>۲</sup>، پس ماه زردشنیان آبون<sup>۳</sup> را نشان میدهند، که در چهار خدا تجلی نموده است: اوهرمزد، آذر، مهر، دین و قوای خلاقه هر يك از آن خدایان»<sup>۴</sup>. و نیز نیبر گگ گوید: «این جدول درست قرینه اسامی خدایانی است که در کتیبه آنتیوخوس آمده است، یعنی اوهرمزد و مهر و وهران و خدای دیگر، که ما آنرا با دین مزدیسن یکی پنداشته ایم. فقط یکی از این اسامی با نامهای تقویمی اختلاف دارد و آن وهران است، که در تقویم بجای آن آذر را قید کرده اند. این اختلاف نیز ظاهری است و در نفس الامر تبانی بین آنها نیست، چه وهران رابطه بسیار خاصی با آتش دارد»، این بود رأی نیبر گگ بدلائلی که درین باب آورده، میتوان این دلیل را هم افزود، که آتش معابد را آتش وهران (یا وهرام بزبان پهلوی متأخر) میگفته اند<sup>۵</sup>.

۱- [I]، ص ۱۳۰ - ۱۲۹.

۲- یعنی غیر زروانی.

۳- Aion

۴- [I]، ص ۱۳۰.

۵- دکپائین تر. مقایسه شود با بنونیست، ورتز و ورتزغن، ص ۷۲.

استقراء نیبر گگ در تقویم زردشتیان، مؤید گفتار نویسنده گان سریانی و ارمنی است، که گویند خدایان اعظم عهد ساسانی عبارتند از: زروان و اوهرمز و خورشید (مهر یا میثرا) و آتش (آذر) و بیدخت یا (دین مزدیسن) و این خدای اخیر تشخیص و تعیین دیانت زردشت محسوب میشود.

\* \* \*

چنانکه دیدیم، جد اردشیر اول ریاست معبد اناهیتای استخر را دارا بود و دودمان ساسانیان همواره علاوه خصاصی باین معبد داشته‌اند. پس معلوم میشود، آتشکده‌هایی بوده، که هر يك بخدایی معین اختصاص داشته‌است. اما باید دانست، که بطور کلی همه خدایان را در همه آتشکده‌ها ستایش می‌کرده‌اند. شکل بنای آتشکده‌ها در هر جا یکسان بوده: آتشدان در وسط معبد قرار داشته و پیوسته آذر مقدس در آن میسوخته است. معمولاً هر آتشکده هشت در گاه و چند اطاق هشت گوشه داشته است. نمونه از این بنا هم اکنون در شهر یزد پدیدار است، که از آتشکده‌های باستانی بود و در زمان فتح اسلامیان بمسجد تبدیل یافته است.<sup>۱</sup>

مسعودی و صف‌خرابه آتشکده قدیم استخر را، که در زمان او معروف بمسجد سلیمان بوده، چنین بیان میکند: «من این مسجد را دیده‌ام، تقریباً در يك فرسنگی شهر استخر واقع است، بنایی زیبا و معبدی باشکوه است. در آنجا ستونهایی از سنگ يك پارچه با قطر و ارتفاع حیرت بخش دیدم، که بر فراز آن اشکال عجیب از اسب و سایر حیوانات غریبه نصب بود، که هم از حیث شکل و هم از لحاظ عظمت، شخص را بحیرت می‌افکند. در گرد بنا خندق وسیع و حصاری از سنگ‌های عظیم کشیده بودند، مستور از نقوش برجسته بسیار ماهرانه. اهالی آن ناحیه این صور را از پیمبران سلف می‌پندارند.»

در نقوش برجسته قبور سلطنتی هخامنشیان در نقش رستم آتشدان‌هایی دیده

۱- رك او نوالا در مجله آسورشناسی، ج ۲۵، پاریس ۱۹۲۸، ص ۸۷.

۲- مروج، ۴، ص ۷۶-۷۷.

میشود، که بر فراز آن آتش مقدس در اشتعال است. شکل آنها ظاهر تقلیدی از معابد سایر اقوام آسیای غربی است. در اصل میزی بوده، که قربانی را روی آن می نهاده‌اند. در آتشدان عظیم، که بريك سکوی صیقلی قرار دارد، در صخره های نقش رستم از سنك يك پارچه تراشیده شده است؛ قسمت فوقانی آن، که دندانه‌دار است، ظاهراً متکی بچهار ستون میباشد، که بطور برجسته در سنگ نقوش کرده‌اند. اما برای نگاهداری آتش ازلی ضرورت داشت، که بنایی بسازند، که آنرا از عوامل طبیعی حفظ کند.

کم کم در شریعت زردشت این قاعده مقرر شد، که آفتاب بر آتش نتابد و بنا بر این سبك جدیدی در ساختمان آتشکده معمول شد: اطاقی مطلقاً ناریك در وسط بنا میساختند، که آتشدان در آن قرار داشت. بعضی بر آنند، که ساختمان سنگی، که در برابر قبور سلاطین هخامنشی در نقش رستم دیده میشود، نمونه ایست از این آتشکده‌ها و فعلاً آن بنا را ایرانیان «کعبه زردشت» میخوانند. در پشت سکه امرای پارس (ش ۴) که خراجگزار سلوکیها بودند، صورت این آتشکده دیده میشود. در



شکل ۴- کعبه زردشت که روی سکه شاهان پارس نقش شده است (از عهد سلوکیان)  
(هیل، فهرست مسکوکات یونانی در عربستان و عراق و ایران)

۱- زاره بر این عقیده است (صنایع ایران قدیم، ص ۱۵)، دیگران آنرا مقبره میدانند. به عقیده اسپرلینگ (مجله آمریکائی زبان و ادبیات سامی ۱۹۳۷، ص ۱۴۰)، کعبه زردشت، که در سال ۱۹۳۶ میلادی کتیبه پهلوی شاپور اول را در آنجا کشف کرده‌اند، همان مبد ناهید مشهور استخر است، ولی خود کتیبه این نظر را تأیید نمیکند. این بنا در پشت بعضی سکه‌های فرتوک‌های قبل از دوره ساسانی دیده میشود. (سکل ۴. رک اردمان، آتشکده‌های ایران، ص ۳۲۵۲).

سکه مزبور سه عدد آتشدان، که معمولاً در میان آتشکده جای دارد، در بالای آتشکده نقش کرده‌اند. در سمت چپ شخصی در حال عبادت و در جانب راست پرچمی دیده میشود. جزئیات آتشدان در سکه‌های اردشیر اول بهتر نمایان است. آتشدان را طوری قرار داده‌اند، که یک سه‌پایه فلزی در روی آن واقع شده و آتش مقدس در حال اشتعال در بالای سه‌پایه نمودار است (ش ۵).



شکل ۵ - آتشدان زردشتی در پشت یکی از سکه‌های اردشیر اول  
( موزه ملی کپنهاگ )

اما در سکه‌های شاهپور اول آن سه‌پایه از بین رفته و آتشدان بصورت ستونی بزرگ و چهار ضلعی ساخته شده است<sup>۱</sup>. در دو طرف آتشدان دو تن با عصایانیزه بلند ایستاده‌اند و این نوع آتشدان در سکه‌های شاهان ساسانی بعد از شاهپور بدون تغییر دیده میشود. گاهی شکل سری، که گویا از آذر (خدای آتش) باشد از میان شعله‌ها نمایان است<sup>۲</sup> (ش ۶)، غالباً در حاشیه سکه‌های پادشاهان نخستین ساسانی تا بزدگرد دوم کلمه «آتش...» دیده می‌شود، که اسم پادشاه صاحب سکه در دنباله کلمه آتش بجای مضاف الیه ضرب شده است.

از کتیبه شهر شاهپور، که در آن ذکر وقایع سلطنت اردشیر اول و شاهپور اول

۱ - مقایسه شود با مهری، که تصویر آن در کتاب پایکولی، ص ۷۷ چاپ شده است.

۲ - مقایسه کنید با زاره - هر تسفلد، نقوش برجسته، ص ۹۱ - ۸۹.



کعبه زردشت



الف



ج



ب

شکل ۶- انواع آتشدانهایی که در پشت سکه شاپور اول (الف) و وهرام پنجم (ب و ج) منقوش است (مجموعه مؤلف)

از مبداء «آتش» این دو پادشاه بحساب آمده است، شرح این مطلب برای ما روشن میشود. هر پادشاه ساسانی در طی مراسم تاجگذاری خود آتشی وقف میکرد، که نشان و «سمبل» سلطنت او محسوب میشد.

علاوه بر آتش شاهی آتشیهای مختلف دیگری هم وجود داشت: از جمله آتش خانه و آتشیهای معابد محلی، که آتش آذران و آتش وهران (وهرام = بهرام) نامیده

۱- کریستنسن در مقاله گیرشمن، مجله صنایع آسیائی، ۱۰، ص ۱۲۷.



میشد. چنین بنظر میرسد، که در اواخر عهد ساسانی آتش آذران آتش دهکده های کوچک و آتش وهرام از آن نقاط بزرگتر بود<sup>۱</sup>. تفصیلی در باب مراسم «نیایش آتش» مخلوط به چند قصه در سوذگر، که یکی از نسکهای اوستای ساسانی است، مسطور است<sup>۲</sup>. آتشکده پراز بوی کندر و سایر مواد معطره بود. یکنفر روحانی برای اینکه از نفس خود آتش رانیا لاید، دهان بندید، که بزبان اوستایی بی تی دان<sup>۳</sup> (پنام) گویند بسته و آتش را با قطعات چوبی، که با مراسم مذهبی تطهیر شده بسود، مشتعل نگاه میداشت این چوب غالباً از نباتی موسوم به هدای ای پتا<sup>۴</sup> بود. باری آن روحانی دم بدم بوسیله دسته چوبی، که برس<sup>۵</sup> ( برس ) میخواندند و مطابق آداب خاص بریده و تهیه میشد، آتش را بهم میزد و مشتعل میکرد و ادعیه معینی را زمزمه میکرد. سپس روحانیون هوم<sup>۶</sup> نثار میکردند؛ در اثنای تلاوت ادعیه مقدسه بسا سرودن قسمتهای اوستا، روحانیون شاخه نبات هوم را پس از تطهیر در هاون میگویدند. اجرای این امر مستلزم تشریفات طولانی و پیچیده بود، که بایستی دقیقاً مطابق دستور العمل انجام شود؛ بعد از تهیه هوم، آنرا نثار میکردند. زلوتر<sup>۷</sup> بعضی از متون اوستارا با تشریفات گوناگون و با استعمال برس تلاوت می نمود. هر یک از هفت نفر رتو<sup>۸</sup>، که معاونین او بودند، وظیفه خاصی داشتند، یکی از آنها موسوم به هاوانان<sup>۹</sup> هوم

۱- راجع باین آتشها و عاداتی که طبق آنها آتش خانه به آتش آذران و آتش آذران

به آتش بهرام برده میشد در آوادیا در آرشیو عام ادیان Religionswissenschaft

Archiv sur ۳۶، ص ۲۶۵ و بعد و نیز مقایسه شود بسا بنویست؛ ورتو و ورتو رغن

( پاریس ۱۹۳۴ )، ص ۷۲ و ۳۹.

۲- دینکرد کتاب ۹، فصل ۱۲.

۳- paitidana

۴- Hadhanaepata

۵- Baresma

۶- Haoma

۷- Zaoatar

۸- Ratu

۹- Havanen

را میفشرد؛ دیگری موسوم به آتروخش<sup>۱</sup> مواظب آتش بود و بازئوتردر خواندن دعا همراهی میکرد؛ دیگری بنام فربرتر<sup>۲</sup> هیزم میآورد و بر آتش مینهاد؛ دیگری ملقب ابرت<sup>۳</sup> آب میآورد. دیگری بنام آسنتر<sup>۴</sup> هوم را صاف میکرد، دیگری باسم ریش و شکر<sup>۵</sup> هوم را با شیر میآمیخت<sup>۶</sup>؛ شخص هفتم، که سروش اورز<sup>۷</sup> (سروشاورز) نام داشت. مراقبت اعمال سایرین بود و به علاوه تکالیفی هم در خارج معبد داشت، زیرا که بایستی مواظب انتظامات روحانی باشد.

در آتشکده‌ها روحانیون ادعیه مقرر پنج گانه روز و تمام اعمال مذهبی را بجا میآوردند، خصوصاً هنگام اعیاد ششگانه سال، که گاهان بار (گاهنبار، گهنبار) نامیده میشد و در فصول معین انجام میگرفتید، جشن جنبه باشکره میگردید. اشخاصی، که در زمره روحانیون نبودند، همچنین در آتشکده‌ها راداشتند و مکلف بودند بآن مقام رفته دعای آتش نیایش «نیایش آتش» را بخوانند<sup>۸</sup>. مردم معتقد بودند، که هر کس در روز سه بار بآتشکده برود و دعای آتش نیایش را بخواند، صاحب ثروت و فضیلت میشود<sup>۹</sup>. منظره اطاقهای تاریک، که آتش در آتشدان افروخته بود و آلات فلزی در پهلوی آتش میدرخشید و ظرفها و هاونها و انبرها و برسمدان (آلتی بشکل هلال ماهرو، برای نگاهداری برسم) در آنجا قرار داشت و آواز

۱- atravakhsh

۲- Fraberétar

۳- aberet

۴- asnatar

۵- raethwishkara

۶- هوم مخلوطی است از شیر و عصاره گیاه موسوم به هذانی پنا hadhanaepata

و برای نوشیدن به موجودات الهی نثار میشده است. قربانی را هیزم myazda

می نامیدند و ظاهراً عبارت بود از گوشت و چربی یا کره.

۷- Sraoshavarez

۸- نیایش پنجم از اوستای کنونی.

۹- پند نامگی زردشت (مجله شرقی وین ۲۰)، بند ۳۶.

طولانی روحانیون، که گاهسی بصدای بلند ولحن دلکش و گاهی با آهنگ پست زمزمه میکردند و صورت ادعیه را با اندازه دفعاتی که برای هر وقت مقرر بود، تلاوت مینمودند، حضار و مؤمنان را مبهوت میکرد و بحال جذبه می افکند.

از آتشکده‌های کشور، سه آتشکده محل ستایش مخصوص بود، که در آنها سه آتش بزرگ قرار داشت: یکی آذر فرنبغ<sup>۱</sup>، دیگر آذر گشنسپ، و دیگر آذر برزین مهر. بموجب داستان کهنی، که در کتاب بندهشن<sup>۲</sup> مذکور است، در زمان پادشاه داستانی تخمورب<sup>۳</sup> (طهمورث) نام، جماعتی سوار گاو داستانی موسوم به سرشوغ<sup>۴</sup> شده، از کشور خونیرس<sup>۵</sup> بشش کشور دیگر سفر کردند و از نوع بشر جز باین وسیله کسی نمیتوانست بآن شش اقلیم برود. یعنی در میان اقیانوس چنین اتفاقی افتاد، که باد سه آتشی را، که بر پشت گاو روشن بود به آب افکند، اما آتش‌ها مانند سه موجود زنده در مکان سابق خود بر پشت گاو [مجدداً] رویدند و هوا را روشن کردند « - یم<sup>۶</sup> (جم)، که جانشین تخمورب شد، بر فراز کوه نخورومند<sup>۷</sup> در

۱- فرنبغ شاید املاء تاریخی یا نگارش تحریف شده فروغ بـغ Farrugnbagh باشد. شکل سریانی این کلمه یعنی آذر فروا Adhurfarrwa ( هوفمان ص ۲۸۳ ) ظاهراً ماخوذ از آذر فرنبغ است.

بیلی ( بولتن شرقی، دوره نهم، ص ۲۳۲ ) باقی ماندن - رن- رادر کلمه فرنبغ با کلمه فارسی برنا burna مقایسه میکند، که در فارسی باستان اپرنایو aprnayu بوده است.  
۲- فصل هفدهم، وست، متون پهلوی، ۱، ص ۶۲ و بعد؛ ص ۱۲۴، سطر ۵ بعد از چاپ انکلساریا.

## ۲- Takhmorubh

۴- Sarsaogli صورت اصلی این نام مشکوک است.

۵- Koshvar Khvaniras بنا بر افسانه آفرینش، جهان نه هفت کشور تقسیم میشود و فقط در کشور مرکزی، که موسوم به خونیرس می باشد، بشر سکنی دارد.

## ۶- yim

## ۷- Khvarromand

خوارزم آتشکده بنا کرد و آتش فرنیغ را در آن جای داد. ما بطور محقق نمیدانیم، که این سه آتش از چه زمانی معروف شده‌اند. هوفمان<sup>۱</sup> حدس زده است، که آتش جاودانی شهر آساک<sup>۲</sup> در ایالت استائوون<sup>۳</sup>، که ارشک مؤسس سلسله اشکانی در حضور آن بتخت شاهنشاهی نشست<sup>۴</sup>، نسبتی با آتش آذربرزین مهر دارد، زیرا مکان این آتش در عهد ساسانیان نزدیک شهر آساک بوده است. بنا بر روایت روحانیون زردشتی، این سه آتش سه طبقه از طبقات اجتماعی ایران متعلق بوده و موافق قصص داستانی سه فرزند زردشت هر یک مؤسس یکی از طبقات مذکور بوده‌اند. آذر فرنیغ آتش طبقه روحانی؛ آذر گشنسپ آتش طبقه جنگیان یا آتش پادشاه و آذربرزین مهر آتش طبقه کشاورزان. در عهد ساسانیان مکان این سه آتش معلوم است و بنا بر روایات متداوله، شهر یاران داستانی قبل از عهد هخامنشی این سه آتش را در آن مکان‌ها قرار داده بودند.

آذر فرنیغ یا آتش روحانیان، مطابق بندهشن هندی، در کسوه رشن<sup>۵</sup> در کابلستان (ایالت کابل) بوده است، اما احتمال میرود، که این اشتباه از جانب نساج واقع شده باشد بندهشن ایرانی عبارتی دیگر دارد که متأسفانه قرائت آن بسیار مشکوک است. ویلیمز<sup>۶</sup> جکسن<sup>۷</sup> آنرا چنین خوانده است: «کسوه درخشان کسواروند در بلوک کار». کسواروند را بمعنی بخار آلود گرفته است و می‌خواهد ثابت کند، که مقصود شهر کاریان ایالت فارس است، که در نیمه راه بین بندر سیراف و دارا بجزر بوده است و در آنجا امروز هم آثار ویرانه معبد قدیمی پدیدار

۱- هوفمان، ص ۲۹۱.

۲- Asaak

۳- Astaouone

۴- ایزیدور خاراکسی.

۵- Roshn

۶- تعیین محل آذر فرنیغ The Location of Farnbagh Fire، مجله شرقی

امریکا ۱۹۲۱، ص ۸۱ و بعد.

۷- Williams Jackson

است. ظاهراً آتش مقدس را بوسیله يك منبع نفتی<sup>۱</sup> افروخته نگاه میداشته‌اند. بموجب روایت مسعودی<sup>۲</sup>، این معبد را آذرجوی میخوانده‌اند بمعنی، نهر آتش و مسلماً این همان آتشکده است که در تاریخ بیرونی بنام آذرخورا<sup>۳</sup> مذکور است. از طرف دیگر هر تسفلد<sup>۴</sup>، از عبارت سابق‌الذکر بندهشن ایرانی، چنین استنباط کرده است، که آتش فرنیخ در ناحیه کنارنگان واقع بوده است و ناحیه کنارنگان را جلگه نیشابور میداند<sup>۵</sup>. بعقیده من، با ملاحظه عباراتی، که جکسن از نویسندگان عرب در تأیید رای خود ذکر کرده، بسیار معقول است، که مکان آذر فرنیخ را کاریان بدانیم. هنوز تا قرن دهم میلادی آتش سایر آتشکده‌ها را، از آتشکده کاریان میبرده‌اند<sup>۶</sup>، زیرا از عهد باستان عادت بر این جاری بود، که آتش معابد کم اهمیت را بوسیله آتش سه آتشکده بزرگ تجدید میکردند<sup>۷</sup>.

۱- مقایسه شود با کتاب ستاک Stach موسوم به ۶ ماه در ایران in Persia Six Months نیویورک ۱۸۸۲، ص ۱۱۸ و بعد.  
۲- مروج، ۴، ص ۷۵ و ما بعد.

۳- Adhur - Khvarrn چاپ زاخو ص ۲۸۸، ترجمه همین شخص ص ۲۱۵ و بعد، آذرخو را Adhur Khvarra شاید بجای آذرخورا Adhur Khvarwa استعمال شده خور و فر (فرن) در صورت از يك کلمه هستند، یعنی کلمه اوستایی خورنه khvarenah مقایسه شود با ص ۱۶۷.

۴- یادنامه مودی، ص ۲۰۱؛ گزارش باستان، ج ۱، ص ۱۸۲ و بعد.

۵- بالاتر ص ۱۲۸، یادداشت ۲ را به بینید و نیز ص ۱۶۰ را.

۶- مقدسی، چاپ دخویه، ج ۳، ۴۲۷.

۷- بنابر يك روایت داستانی ( بندهشن ) گشتاسب شاه داستانی حامی زردشت آتش فرنیخ را از خوارزم بمکانی، که در موقع تألیف آن کتاب این آتش در آنجا بوده برده است. در منابع عربی درباره نقل آتش کاریان دو روایت مختلف دیده میشود. عده‌ای این عمل را به گشتاسب و عده دیگر به خسرو اول نسبت میدهند. بهر حال چنین گمان می‌رود که آتش فرنیخ از اوایل عصر ساسانی در آخرین محل خود قرار داشته‌است.

آذر گشنسپ یا آتش سلطنتی، در گنجك (شیز) واقع در آذربایجان بود. جکسن گوید این آتشکده در جایی برپا بود، که اکنون خرابه‌های تخت سلیمان معروف هست و فاصله آن از ارومیه (رضائیه) و همدان یکی است.<sup>۱</sup> پادشاهان ساسانی در ایام سختی بزیارت این معبد میشتافتند و زر و مال و ملک و غلام در آنجا نذر میکردند. و هرام پنجم سنگهای قیمتی تاجی را، که از خاقان و زرش گرفته بود<sup>۲</sup>، باین آتشکده فرستاد. خسرو اول نیز نظیر این راعطا نمود. خسرو دوم نذر کرد، که اگر موفق بمغلوب نمودن و هرام چوبین بشود، زینت‌های زر و هدیه‌های سیم بآتشکده آذر گشنسپ بفرستد و بوعده خویش وفا کرد. در قرن دهم میلادی، مسعودی<sup>۳</sup> بعبارت ذیل ویرانه‌های آن معبد را وصف میکند: «امروز در آن شهر (شیز) آثار عجیبی از ابنیه و نقوش گوناگون هست، که کرات سماوی و ماه و ستارگان و عوالم بروبحر و اراضی مسکون و نباتات و حیوانات و سایر عجایب را نشان میدهد. شاهنشاهان آتشکده در این شهر داشتند، که در عهد همه سلسله‌های ایران مقدس و محترم بود. این آتشکده را آذرخوش<sup>۴</sup> می‌گفتند. آذر بزبان عجم «آتش» و خوش «نیکو» است. شاهنشاهان ایران هنگام رسیدن پادشاهی با کمال احترام پیاده بزیارت این معبد میرفتند و نذرها میکردند و هدیه و خواسته بسیار بآنجا میبردند<sup>۵</sup>. خلاصه،

۱- ایران در گذشته و حال، ص ۱۴۳ - ۱۲۴ مجله شرقی امریکا، ۱۹۲۱، ص ۸۲؛

مقایسه شود با اردمان، آتشکده، ص ۴۹.

۲- طبری، ۸۶۵ و ۸۶۶، نلدکه، ص ۱۰۲، ۱۰۴. اردشیر اول سردشمنانی را که

در جنگ کشته بود، بمعبد اناهینا واقع در استخر فرستاد، در سال ۳۴۰ هم سرعیسویان را، که محکوم باعدام شده بودند، در همین محل آویختند.

۳- التنبیه، ص ۹۵، ترجمه کارادوو، ص ۱۳۷.

۴- نام دیگر آذر گشنسپ.

۵- ابن خرداداذ به نیز این مطلب را، که پادشاهان ساسانی پس از بتخت نشستن پیاده

از تیسفون بزیارت آذر گشنسپ میرفتند، ذکر کرده است (جغرافیون، ج ۶، ص ۱۲۰،

ترجمه، ص ۹۱).

این آتشکده علامت اتحاد و یگانگی دین و دولت بود و نمونه (سمبل) دولت ساسانیان بشمار میرفت، که بواسطه اتحاد بادبانت قوت گرفت. برخلاف اشکانیان که هر یک از ملوک الطوائف و شهر بانان معبدی مخصوص خویش داشت. در این باب عبارتی در نامه تنسرهست<sup>۱</sup>، که با احتمال قریب بیقین مأخوذ از حقایق تاریخی است: ملوک طوائف هر یک برای خویش آتشگاه ساخته و آنهمه بدعت بود که بی فرمان شاهان قدیم نهادند شهنشاه باطل گردانید و بامواضع اول نقل فرمود، ولی این ادعا که ایجاد آتش شاهی واحد توسط ساسانیان برقراری مجدد اوضاع زمان دارا (داریوش) بود، ساختگی است و پایه تاریخی ندارد<sup>۲</sup>.

آذر برزین مهر یا آتشکده کشاورزان، در مشرق مملکت، در کوههای ربوند شمال غربی نیشابور، واقع بود. لازار فاربی قریه ربوند را قریه مغان می نامد<sup>۳</sup>. باعتبار جکسن، مکان این آتشکده در قریه مهر بوده است، که در سر راه خراسان بیک فاصله از میان دشت و سبزوار قرار دارد<sup>۴</sup>.

این سه آتشکده عظیم محل ستایش مخصوص بود و بیش از سایر زیارتگاهها زینت و ثروت داشت؛ لکن بسیاری از معابد درجه دوم هم طرف احترام بوده است، خاصه آنها، که بیکی از دلیران دستانی یا خود زردشت، نسبت داشت: مانند معبد طوس و معبد نیشابور و معابد ارجان فارس و کرکوی سیستان و کویسه<sup>۵</sup> بین فارس و اصفهان<sup>۶</sup>.

۱- دارمستر، ص ۲۲۵ و ۵۳۰ و ما بعد؛ مینوی، ص ۲۲.

۲- در کتابخانه ملی پاریس مبری هست، که صورت و نام شخصی موسوم به بافرگه را، که مغان مغ آذر گنسیب بوده است، بر آن حک کرده اند (بایگولی، ص ۸۲).

۳- لانگلو، ج ۲، ص ۳۱۵؛ هوفمان، ص ۲۹۰.

۴- از قسطنطنیه تا زادگاه عمر خیام From Constantinopel to the Home of Omar Khayyam، ص ۱۷ - ۲۱۱؛ مجله شرقی آمریکا، ۱۹۲۱، ص ۸۲.

۵- Kuvisa

۶- شهرستانی، چاپ کورتن، ص ۱۹۷؛ ترجمه هاربروشر، ج ۱، ص ۲۹۸.

در تواریخ بسی از آتشکده‌های جبال را، که سرزمین ماد قدیم باشد، نام برده‌اند، از آنجمله آتشکده قزوین؛ و شیروان، نزدیک ری، و کومش است (که شاید همان شهر صدرروازه<sup>۱</sup> اشکانیان باشد<sup>۲</sup>).

کاوشهای علمی، که گیرشمن از سال ۱۹۳۵ در شهر شاپور انجام داد، منتهی بکشف آتشکده‌ای شد، که ظاهراً از زمان شاپور اول است<sup>۳</sup>.

در سالهای اخیر در بسیاری از ویرانه‌های آتشکده‌های ایران تحقیقات علمی صورت گرفته است، از آنجمله در معبد اردشیر اول در فیروز آباد - دیگر آتشکده‌هایی که در قصر شیرین (سهراب خانقین - کرمانشاه) وجود داشته و آتشگاه جیره در ناحیه شاپور و آتشکده نزدیک قم (قلعه دختر) و غیره. معمولاً عبارت از بنای



شکل ۷- آتشگاه اصفهان

### ۱- Hecatompylos

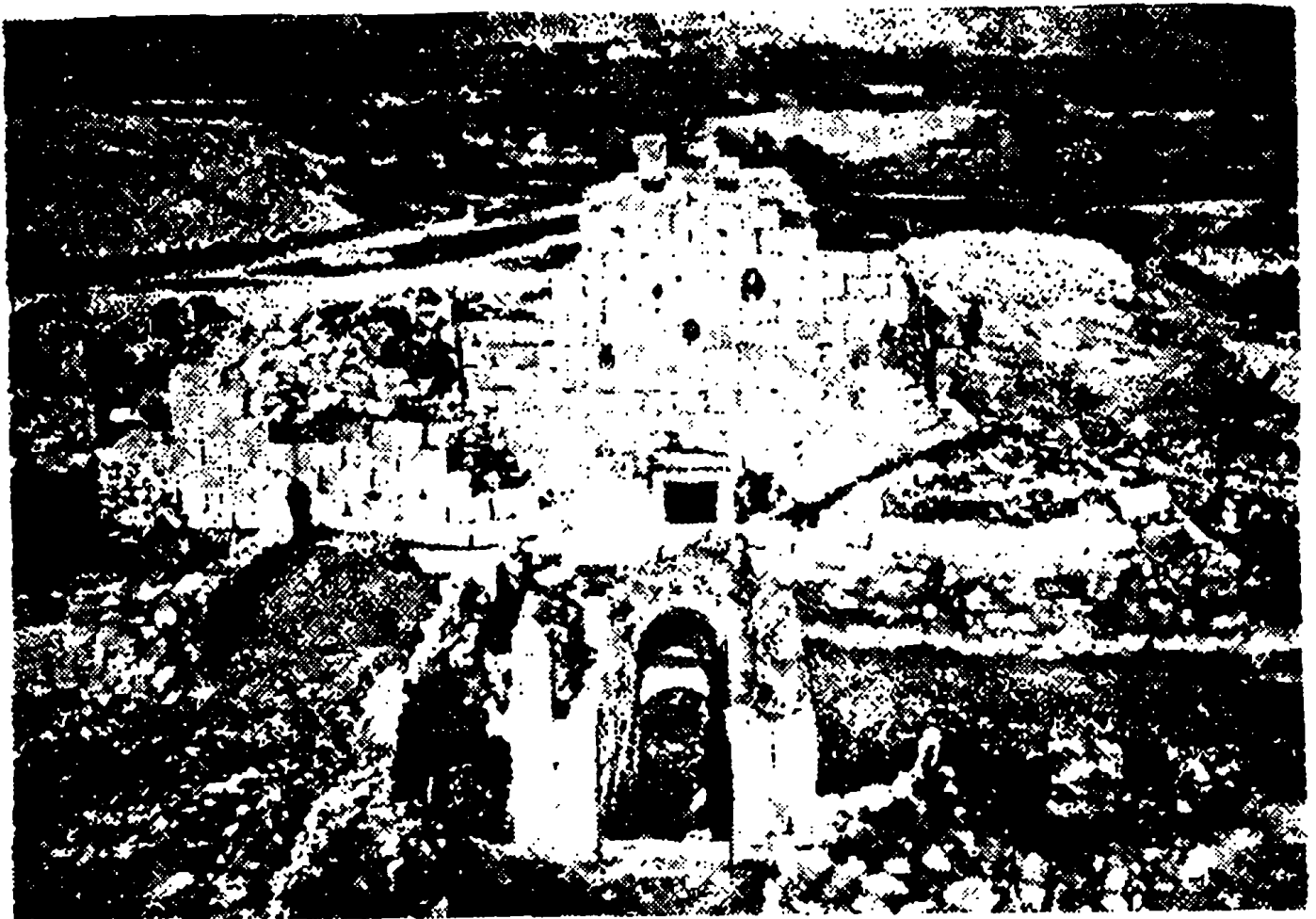
۲- فهرست کامل در کتاب شوارتز، ایران در قرون وسطی، ص ۸۳۷. ذکر آتشیهای بهرامی، که اردشیر تأسیس کرد در کارنامگ، بخش ۴، فقره ۸ و ۲۹. در بندهشن ایرانی (انکلساریا، ص ۱۲۸، سطر ۱۱-۷) از آتش کومش سخن رفته است؛ نگاه کنید مارکوارت مسینا، فهرست، ص ۵۶.

۳- مجله صنایع آسیایی، ج ۱۰، ص ۱۱۷، و مابعد و ج ۱۲، ص ۹۲، و مابعد.



گنبدداری (چهارطاق) بوده، که ابنیه اضافی دیگر در گرد آن وجود داشت و غالباً دارای باغی نیز بوده است.<sup>۱</sup>

در بالای تپهٔ نزدیک اصفهان نیز، ویرانه آتشگاهی دیده میشود، که بسیار معروف است (ش ۷).<sup>۲</sup>



آتشکده شهر شاپور

( سال و گیرشمن، مجله صنایع آسیایسی، ۱۰، تصویر ۴۰ )

- ۱- معبدی، که در کوه خواجه سیستان یافته‌اند، از عهد اشکانیان است. در هر تسفند تاریخ باستان، ص ۷۶ و مابعد؛ اردمان، آتشکده، ص ۳۵ و مابعد.
- ۲- شرح وضع فعلی ویرانه‌ها در کتاب جکسن، ایران در گذشته و حال، ص ۲۵۲ و مابعد. بقایای آتشکده در زیر خرابه‌هایی از آثار اسلامی پنهان است. در آثار ایران، ج ۲، ص ۵-۱۶۴، ج ۳، ص ۶۱-۶۰. جلد سوم آثار ایران مختص آتشکده‌های ایران است. در صنایع پوپ، ۱، ص ۵۵۰ و مابعد روینر Reuther شرح سودمندی راجع بمعابد آورده است.

جشن‌های سالیانه عهد ساسانیان<sup>۱</sup> عموماً دارای صورت دهقانی و روستایی بوده و در اصل با امور کشاورزی بستگی داشته است. چون دین رسمی ساسانیان این اعیاد را پذیرفته بود، هنگام اجرای جشن از یک طرف مراسم مذهبی صورت می‌گرفت و از طرف دیگر تشریفات و اعمال خاصی انجام می‌شد. مبداء این اعمال اخیر، اعتقاد بسحر و جادو بوده، اما رفته رفته مبدل بمراسم عادی گشته، تفریحات عامیانه نیز از هر قبیل در آن وارد شده بود. چنانکه رسم عوام الناس است و محققان رسوم عامیانه ملل بخوبی از آن اطلاع دارند، اکثر این جشن‌های سالیانه را مردمان با یکی از حوادث تاریخ داستانی مربوط می‌کرده‌اند. مثلاً فلان عید را یادگار فلان واقعه میدانستند، که در عهد جمشید یا فریدون یا پهلوانی داستانی رخ داده بود.

سال زردشتیان دوازده ماه دارد، که هر یک را نام یکی از ایزدان بزرگ

نهاده‌اند و ترتیب آنها از این قرار است:

( Eravashi	( فروشی‌ها	Fravardin	۱- فروردین
( Asha Vahishta	( اش و هشت	Urdvahiht	۲- اردو هشت
( Haurvatat	( هورواتات	Khvaradh	۳- خرداد
( Tishtrya	( تشری	Tir	۴- تیر
( Ameretat	( امرتات	Amurdadh	۵- امرداد
( Khshathra Vairya	( خشثرویری	Shahrevar	۶- شهریور
( Kithra	( میثر	Mihr	۷- مهر
( Anahita	( « آبه‌ا » ، اناهیتا	Abhan	۸- آبان
( Atar	( آتر ، آتش	Adhur	۹- آذر
( Ohrmazd	( خالق ، اوهرمزد	Dadhv	۱۰- دذر
( Vohu Manah	( وهومنه	Vahman	۱۱- وهمن
( Speuta armati	( اسپنت ارمیتی	Spandarmadh	۱۲- اسپندارمذ

۱- نیبرگک ، متون راجع به تقویم مزدیسنی H. S. Nykbeg, Texte um

mazdyasnischen Kalender, Upsala Univesitets Arsskrift 1934

هر ماه را سی روز است، کسه نام آنها نیز مأخوذ از اسامی ایزدان است. هفت روز اول ماه بترتیب بنام اوهرمزد و شش امهو سپندان نامیده می‌شود<sup>۱</sup>. بعد از ماه آخر پنج روز اندرگاه، خمهسه مسترقه، بر ۳۶ روز سال اضافه می‌کردند و هر يك از این پنج روز را بنام یکی از گائاهای پنجگانه میخواندند. اعیاد فصول سال را گاهانبار می‌گفته‌اند، که عده آنها شش بوده و هر يك پنج روز امتداد داشته است. در این ایام بر طبق احکام مقرر به بعضی مراسم<sup>۲</sup> را اجراء و گوسفند قربانی می‌کرده‌اند. اسامی اوستایی گاهانبارها از این قرار است<sup>۳</sup>.

۱- میدیوی زرمی	Maidhyoi - zaremaya	( در ماه اردیبهشت )
۲- میدیوی شم	Maidhyoi - sham	( در ماه تیر )
۳- پینش هپی	Paitish - hahya	( در ماه شهریور )
۴- ایاثرم	Ayathrima	( در ماه مهر )
۵- میدیایری	Maidhyairya	( در ماه دی )
۶- همسپت مئیدی	Hâmaspathmaedaya	

گاهانبار ششم یا همسپت مئیدی، که در پنج روز اندرگاه (خمهسه مسترقه) واقع می‌شد، در آغاز عید اموات بوده و ده شبانه روز امتداد داشت، در پشت سیزدهم اوستا (فروردین یشت، بند ۴۹-۵۲) مذکور است، که در موقع همسپت مئیدی، روشی‌ها یا ارواح مؤمنین در مدت ده شب بمسکن مردم نزدیک می‌شوند و تقاضای صدقه و قربانی دارند، بهمین سبب است، کسه این «روز اموات» را فروردیگان

۱- بالاتر ص ۱۸۱ را به بینید. عقیده دانشمندان بر آنست، که تقسیم ماه به هفته در ایران باستان معمول نبود (رک گینگر، تمدن ایران شرقی در عهد باستان Kultur - im Altertum Ostiranische؛ ص ۳۱۶). اما ما، چنانکه شرح آن بیاید، بقرائینی برمیخوریم، مبنی بر اینکه در گاه شماری عهد ساسانی هفته وجود داشته است.

۲- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۷، فقره ۱-۳.

۳- بیرونی نام گاهانبارها را بلهجه خوارزمی آورده است (آثارالباقیه، ص ۳۸-۲۳۷، ترجمه زاخو ص ۲۲۵)، اما ترتیب آن با ترتیب اوستایی فرق دارد.

یا عید فروشی‌ها (فروشی در زبان فارسی متوسط فروهر<sup>۱</sup> یا فروردیگک<sup>۲</sup> گفته شده است) می‌نامیدند.

بیرونی گوید<sup>۳</sup>: در آن ایام، ورودی برج اموات (دخمه)<sup>۴</sup> غذا می‌نهادند و بر بام منازل مشروباتی می‌گذاشتند تا فروشی مردگان، که در این موع بطور نامرئی در میان اعضاء خانواده خود حضور می‌یافتند، از آن تناول کنند و نیز مقداری را سن دود میکردند، زیرا که بزعم آنان بوی آن مطبوع مردگان است.

برای تطبیق سال دینی با سال نجومی، هر دو بیست سال، یکماه در سال میافزودند و در چنین سالی پنج روز اندر گاه را در آخر ماه اضافی قرار میدادند. اما بقول بیرونی، بعامل مختلفه، که رخ میداد، گاهی بعد از طی ۲۴۰ سال دو ماه اضافی الحاق میکردند. چنانکه در زمان سلطنت یزدگرد (۵۲۰-۳۹۹ میلادی) بعد از ماه آبان دو ماه زاید را داخل کردند و از آن زمان هر ساله پنج روز اضافی را بین ماه آبان و ماه آذر میگذاشتند، اما در دوره بعد که بایستی مجدداً یکماه بر سال بیفزایند، غفلت کردند و سال ناقص ماند<sup>۵</sup>.

ظاهراً در عهد قدیم پیش از ساسانیان، سال از مهرماه شروع می‌شده و عید مهرگان که جشن پاییزی است، در آن اوقات اول سال بشمار میرفته است<sup>۶</sup>، اما از علائمی که در تقویم هست، میتوان حدس زد، که در روزگار بعد، وقتی که آغاز سال را در ابتدای فصل بهار قرار دادند، یکسال با ماه دذو (ماه اوهرمزد)<sup>۷</sup> شروع شده است.

## ۱- Fravahr

## ۲- Fravardigh

۳- آثار الباقیه، ص ۲۲۲، ترجمه، ص ۴۱۰.

۴- در باب دخمه‌ها درک بالاتر ص ۵۲.

۵- بیرونی، آثار الباقیه، ص ۳۳ و ۳۵، ترجمه، ص ۳۸ و ۳۹ - ۵۵.

۶- مقایسه شود با آندراس - هنینگ «متون مانوی بزبان‌های ایرانی میانه»

(گزارش آکادمی پروس ۱۹۳۲)، ص ۱۸۹، یادداشت ۱.

۷- کریستنسن، نخستین انسان و نخستین شاه در تاریخ داستانی ایرانیان، ص ۱۷۵ و ما بعد.

بعقیدهٔ نیرگک<sup>۱</sup> در زمان ساسانیان سه نوع تقویم وجود داشت از اینقرار :

۱- تقویم قمری، که در آن هر سال قمری ۳۵۵ یا ۳۵۳ روز داشت و هر ماه مرکب از شش هفته پنج روزه بود. این یک نوع تقویم روستایی و معمول مانویان غیر ایرانی بود.

۲- تقویم کشوری و رسمی شمسی، که روز و هیژ گیه<sup>۲</sup> میخواندند و دارای ۱۲ ماه سی روزه باضافه پنج روز خمسه مسترقه (پنجه دزدیده) بود. در این تقویم ربع روز (شش ساعت) علاوه بر ۳۶۵ روز را رعایت نمیکردند، بقسمی که سال در هر چهار سال یکروز عقب میافتاد.

۳- تقویم دینی، که آنرا و هیژ گیه<sup>۳</sup> می نامیدند. این تقویم هم براساس سال شمسی بود (دارای ۱۲ ماه و پنجه دزدیده و یک ماه اضافی در هر ۱۲۰ سال). خمسه مسترقه، که در تقاویم (۲) و (۳) پس از ماه آخر سال قرار میگرفت، در تقویم کشوری در تمام ماههای سال میگشت، زیرا سال کشوری کوتاه تر از سال نجومی بود.

تاریخ بعضی اعیاد، که بیرونی شرح داده است، با حوادث طبیعی فصول مربوطه متضاد است و از اینجا معلوم میشود چند قسم سال شماری متداول بوده و در حساب افزایش ایام زائده بی نظمی واقع میشده است. بیرونی ترتیب ایام اضافی تقویم روحانی را بیان میکند، ولی در عمل فقط به سال کشوری آشناست<sup>۴</sup>. مثلاً

۱- نیرگک، متون راجع به تقویم مزدیسنی، ص ۸۳ و بعد، مقایسه شود با هیگنس لشکرکشی قیصر موریکیوس با ایران persian War of the Emperor Maurice Higgins, The فصل اول در تاریخ مختصر تقویم ایرانی عهد ساسانیان؛ هیلدگارد لوی Hildegarde Lewy، تقویم ایرانی، اورینتالیا، دوره ۱۰، جزوه ۱-۲ (۱۹۴۱). حسن تقی زاده مجله انجمن شرقی آلمان ۱۹۳۷، ص ۷۹-۵۸۳. و بولتن شرقی، دوره ۹، ص ۱۲۵ و بعد و AO دوره ۲۸، ص ۳۱۱-۲۵۸ و گاه شماری در ایران قدیم تهران ۱۳۱۷.

۲- roz-vihezaghih

۳- Vihozaghih

۴- نیرگک، ص ۸۶.

دو عید موسوم باذر جشن را بیرونی از اعیاد زمستانی شمرده است، ولی موافق تقویم دینی، که اول فروردین ماه را مطابق اعتدال ربیعی قرار داده، آذر جشن اول با ۲۱ ماه اوت (تابستان) و آذر جشن دوم، با ۲۴ نوامبر مصادف میشود.<sup>۱</sup>

در میان اعیاد، آنکه بیشتر قبول عام داشت، چنانکه امروز نیز دارد، نوروز بود، که آنرا نو گروز<sup>۲</sup> می‌گفتند. این جشن در آغاز سال بود و در سال دینی بلافاصله بعد از عید فروردیگان می‌آمد<sup>۳</sup>. بموجب روایت دینکرد<sup>۴</sup>، هر پادشاهی در این روز فرخنده رعیت ممالک خویش را قرین شادی و خرمی میکرد و در این عید کسانی که کار میکرده‌اند، دست از کار کشیده باستراحت و شادمانی می‌پرداخته‌اند. یکی از کتب پهلوی<sup>۵</sup> نسبة جدید، همه حوادث گذشته و آینده را، که در نوروز واقع شده و خواهد شد، شرح میدهد. یعنی از روزی که اوهرمزد جهان را بیافرید و ایام فرخنده‌ای که در تاریخ داستانی مذکور است، تا پایان عمر عالم در آن آمده است. غیر از بیرونی<sup>۶</sup> چندین از مورخان عرب و ایرانی عید نوروز را توصیف کرده‌اند و شعرایی مانند فردوسی و منوچهری در اشعار خود آنرا ستوده‌اند. نوروز عید

۱- کریستنسن، نخستین انسان الخ، ص ۱۷۹ و بعد و نیز مارکوارت در یادنامه مودی، ص ۷۱۱ و بعد.

#### ۲- Noghroz

۳- در دوره اسلامی نوروز را در آغاز بهار پیوسته جشن می‌گرفتند، ولی این روز در تقویم قمری عربی متغیر بود. در عصر حاضر سال شمسی رسماً دوباره برقرار گردید و نامهای باستانی ماهها دوباره رواج گرفت.

۴- کتاب سوم، چاپ پشوتن سنجانا، ج ۹، ص ۴۴۷، ترجمه، ص ۵۶۳.

۵- متون پهلوی جاماسب اسانا، ج ۲، ص ۱۰۲ و بعد. تجدید چاپ و ترجمه توسط مارکوارت، یادنامه مودی، ص ۷۴۲ و بعد.

۶- آثار الباقیه، ص ۲۱۵ و بعد، ترجمه، ص ۱۹۹ و بعد.

۷- دو قسمت از کتاب المحاسن را اهرلیش Ehrlich در یادنامه مودی، ص ۹۵

بهاری است و آثاری از گمونا<sup>۱</sup>، که جشن بابلیان بود، در آن باقی است. در این روز مالیات‌های وصول شده را به حضور شاه عرضه می‌داشتند و شاه بعزل و نصب حکام می‌پرداخت. و نیز در نوروز سکه نو میزدند و آتشکده‌ها را پاک و طاهر می‌کردند و امثال این...<sup>۲</sup>. عید نوروز شش روز متوالی دوام داشت و در این ۶ روز سلاطین ساسانی بارعام میدادند و نجبای بزرگ و اعضاء خاندان خسود را بترتیب منظم می‌پذیرفتند و به حضار عیدی میدادند روز ششم عید را سلاطین بسرای خود و محرمان درگاه جشن می‌گرفتند. فی الواقع در روز اول و روز ششم نوروز، همه قسم مراسم متداوله ملی اجراء میشد<sup>۳</sup>. در روز اول مردم صبح بسیار زود برخاسته، بکنار نهرها و قناتها رفته شستشو می‌کردند و بیکدیگر آب می‌پاشیدند و شیرینی تعارف می‌کردند. صبح پیش از آنکه کلامی ادا کنند، شکر می‌خورند یا سه مرتبه غسل می‌ایسبند و برای حفظ بدن از ناخوشیها و بدبختیها روغن بتن می‌مالیدند و خود را با سه قطعه موم دود میدادند.

اما سایر اعیاد، ما بذکر مهمترین آنها اکتفا می‌کنیم<sup>۴</sup>: در هر ماه روزی که

→

بعهد آورده است. قسمت اول را اینوسترانتزاف بروسی ترجمه کرده و در تحقیقات خود راجع بنوروز وارد نموده است (مطالعات ساسانی: ص ۸۲ و بعد) و همان را مازندی بفارسی ترجمه کرده و ترجمه انگلیسی و تازیچه عید نوروز را نیز بقلم نریمان بآن منضم ساخته و در رساله ارمان نوروز (ضمیمه مجله ایران لیگک بمبئی) بطبع رسانده است. یکی از ضمائم جلد دوم کتاب اینجانب موسوم به نخستین انسان الخ (ص ۱۳۸ و مابعد) مختص نوروز است.

۱- Zagnuk

۲- جاحظ، تاج، ص ۱۴۶.

۳- امروز مخصوصاً روز اول و سیزدهم فروردین را جشن می‌گیرند و روز اخیر

پایان عید نوروز است.

۴- مقایسه شود با نیبرگک، متون راجع به تفویم مزدیسنی، ص ۴۸ و بعد.

اسمش با نام ماه مطابق میشد، عید می‌گرفتند. مثلاً روز تیر، که ۱۳ تیسر ماه بود، جشن تیرگان گرفته میشد. در آن روز آب تنی می‌کردند و گندم و میوه می‌بختند<sup>۱</sup>. عید آذر جشن اول، در هفتم شهریور (شهریور روز از شهریور ماه) بود. آذر جشن، عید آتش‌خانه محسوب میشد. در داخل خانه‌ها، آتش‌های بزرگ می‌افروختند و درستایش خدا و شکر نعم او سعی بلیغ می‌کردند. مردمان گرد هم فراهم آمده غذا می‌بختند و تفریح می‌کردند. ظاهراً این عید فقط در بعض نواحی ایران معمول بوده است<sup>۲</sup>.

مهرگان یا عید مهر، که در ۱۶ مهرماه (روز مهر از ماه مهر) واقع میشد، عیدی بسیار بزرگ بشمار میرفت. چنانکه گفتیم در قدیم الایام این عید روز اول سال بوده و آثار مبداء سال بودن، در مراسم این جشن هنوز باقی مانده است. عید مهرگان هم مثل عید نوروز، بیادگار حوادثی، که در آغاز آفرینش جهان رخ داده و بیاد وقایعی که در تاریخ داستانی مذکور است، وضع شده بود. در این روز پادشاهان ایران تاجی بر سر می‌نهادند، که صورت آفتاب، در میان چرخ‌گردان، بر آن منقوش بود. هنگام طلوع آفتاب، یکی از سپاهیان، در حیاط قصر سلطنتی ایستاده فریاد میزد: «ای فرشتگان<sup>۳</sup> به عالم فرود آید و شیاطین و بدکاران را بسزید و از دنیا برانید!». در روز مهرگان، خوردن انار و استنشام گلاب را اسباب صیانت از بدبختی میدانستند<sup>۴</sup>.

در اول ماه آذر، عید «وهار جشن» یعنی «عید بهار» بود، زیرا که در عهد خسروان، (یعنی در زمانی که تقویم‌ها مختل شده بود) اول آذر ماه با آغاز فصل بهار مصادف میشد در ازمنه اسلامی این عید را «خروج الکوسج» می‌گفتند. مردی

۱- آثار اربابا قیبه ص ۲۲۰، ترجمه ۶- ۲۰۵.

۲- ایضاً ص ۲۲۲- ۲۲۱، ترجمه، ص ۲۰۷.

۳- اصطلاح بهلوی آن یزدان (بزت) و یا شاید امهر سپندان (مش سبنت) بوده.

۴- آثار اربابا قیبه، ص ۲۳- ۲۲۲، ترجمه ۸- ۲۰۷.



را بر قاطری نشانده بگردش میبردند، آن مرد خود را با بادزنی باد میزد، تا شادمانی خود را از خاتمه یافتن فصل شتا و نزدیک شدن گرما بدان وسیله آشکار کند.<sup>۱</sup>  
(و یصیح بالفارسیه گرما، گرما) (مروج الذهب).

چند روز بعد از وهارجشن، در آذرروز، از آذر ماه (که روز نهم بسود) آذر جشن دوم پیش میآید. در آنوقت خود را با آتش گرم میگردند « زیرا که آذر ماه آخرین ماه زمستان است و در اواخر این فصل سرما سخت تر و شدیدتر از همه اوقات سال است»<sup>۲</sup>.

روز اول ماه دذو (دی) را، که در حساب سال شماری عتیق<sup>۳</sup> عید بوده، « خرم روز » میگفته اند، در خرم روز شاهنشاه از تخت بزیر میآید، لباس سفید می پوشید و در چمنی برفرش های سفید می نشست و بارعام میداد. هر کسی میتواند بحضور او درآید. آنگاه شاهنشاه با عموم کشاورزان، خصوصاً دهقانان، سخن میگفت و با آنان میخورد و میآشامید. شاه در آن روز چنین میگفت: من امروز چون یکی از شما هستم و با شما برادرم، زیرا که قوام جهان بآبادی است، که در دست شماست و قوام آبادی پادشاه است، هیچکس از این دو از دیگری بی نیاز نتواند بود».

در جشن سیرسور، که روز ۱۴ دیماه بود، مردمان بخوردن سیر و آشامیدن شراب میپرداختند و سبزی را با گوشت میپختند، تا دفع آفات شیطانی کند و امراض حاصله از نفوذ دیوان را برطرف نماید.<sup>۴</sup>

۱- بیرونی، ص ۲۲۵، ترجمه ص ۲۱۱. مقایسه شود با مسعودی، مروج، ج ۳، ص

۴۱۳. بعد، که در آن مصنف جشن را توصیف و تفریحات عامه را، آن طوری، که در زمان

خودش مرسوم برده، شرح داده است.

۲- بیرونی، ص ترجمه ۲۲۵، ص ۲۱۱.

۳- رك ص ۱۹۵ و بعد کتاب حاضر.

۴- آثار الباقیه. ص ۲۲۵، ترجمه، ص ۲۱۱-۱۲.

روز ۱۵ دذو، معمول بود، که صورت انسانی را از خمیر یا گِل سرخ میساختند و بر فراز درگاه می نهادند.

روز شانزدهم دذو، عیدی می گرفتند، که دو نام داشت و فعلاً تلفظ آنها درست معلوم نیست، یکی از این دو اسم گویا نامی مرکب است، که جزء نخستین آن لفظ گاواست. اصل این جشن منسوب بافسانه فریدون (فریدون) پادشاه داستانی



شکل ۸- جام کلیمو

(هرتسفلد، سالنامه مجموعه های آثار هنری پروس، جلد ۴۱)

است. در روز ۱۶ دذو، فریدون بر گاوی سوار شد. و این شبی است، که گاوی که کشنده اراده ماه است، ظهور نمود و «این گاوی است نورانی، که شاخهایش از

زرو قوائمش از سیم است، ساعتی آشکار می شود و ناپدید می گردد. هر کس در ساعت ظهور در او نظر کند، دعایش مستجاب خواهد بود و گویند در این شب بر گوه بزرگ صورت گاوی سفید پدیدار شود و اگر محصول آن سال خوب باشد: دو بار نعره بر آورد و (اگر خشکسال باشد) یکبار فسر یاد کند.<sup>۱</sup> در این عبارت قصه اراده ماه، که بک گاو آنرا می کشد جالب توجه است، در موزه هرمتاژ<sup>۲</sup> لنین گراد، جام نقره از عهد ساسانیان باقی است، که آنرا جام کلیموا<sup>۳</sup> نامند. در این جام نقش خدای ماد دیده می شود، که بر تختی نشسته و اطراف او را هلالی احاطه کرده است. در زیر آن اراده است، که چهار گاو آنرا می کشد (ش ۸).<sup>۴</sup>

روز دهم بهمن، عید مشهور سزگگ (سده) بوده، که جشن خاص آتش است و غالباً در کتب مورخان ایران و عرب، ذکر آن آمده است.<sup>۵</sup> این عید را گاهی بهوشنگگ اولین پادشاه سلسله داستانی پیشدادی، و گاهی به بیوراسپ ظالم پادهاگگ (که فردوسی اورا ضحاک می نامد) نسبت داده اند، که انسانی از دهافش بود و بدست فریدون اسیر شد.

بنابر روایت بیرونی<sup>۶</sup> ایرانیان «در شب سزگگ دود برمی انگیزند، تا دفع مضرات کند. افروختن و شعله ور گردانیدن آتش در این شب و راندن حیوانات وحشی و پرانیدن مرغان در میان شعله و نوشیدن شراب و تفریح نمودن در گرد

۱- در اینجا در متن آثار الباقیه نقضی هست (بیرونی، ص ۲۲۶، ترجمه، ص ۱۳ -

۲۱۲). در این عبارت، که ذکر شد، راجع بر رسم گاه شماری قدیم، که ماه دذر را اول سال حساب میکردند دیده میشود (رک بالاتر ص، ۱۰).

۲- Hermitage

۳- Klimova

۴- هرتمفلد وست خسرو Der Thron des Khosru، سالنامه مجموعه‌های

آثار هنری پروس Jahrbuch der preussischen Kunazammlungen، ج

۴۱، ص ۱۲۴ و ۱۲۵؛ تاریخ صنایع پوپ، B، IV، ۲۰۷.

۵- کر بستن، انسان نخستین الخ، ۱، ص ۱۴ - ۲۱۳.

۶- ص ۲۷ - ۲۲۶، ترجمه ص ۱۴ - ۲۱۳.

آتش، جزء رسوم پادشاهان شده است».

روز ۳۰ و همن ماه، که جشن آبریزگان (آبریزان) بود، مردم آب‌پاشی میکردند و بوسیله این عمل، که منشاء آن ساحری بود، میخواستند باران بیاید. بیرونی مبداء این جشن را بتاریخ داستانی قبل از هخامنشیان مربوط نمی‌کند، بلکه یکی از حوادث عهد ساسانیان مربوط می‌نماید، از اینقرار، که میگفتند در زمان پیروز مدتی مدید خشکسالی پیش آمد. شاه زیارت آذرخوره (آذر فرنبخ) رفت و دعا کرد، تا آن آفت را خدای تعالی دور گرداند<sup>۱</sup>

روز اسپندارمذ (پنجمین روز از ماه اسپندارمذ) را عید زنان میخواندند و آنرا مزدگیران میگفتند. در این روز مردان تحفه‌ها بزنان عطا میکردند. در آن روز کشکس و گرد ناردان خشکگ میخوردند و بآن وسیله نیش عقرب را دفع میگردند.

برای مصون ماندن از این خزندگان، در فاصله طلوع فجر و بر آمدن آفتاب دعایی را بر سه رقعہ نوشته از سه دیوار خانه می‌آویختند و يك دیوار را آزاد میگذاشتند، که عقرب از آنجا بگریزد و بدرود<sup>۲</sup>.

روز نوزدهم اسپندارمذ را «عید آبها و نهرهای جاری» میخواندند و گلاب و عطر در نهر می‌ریختند<sup>۳</sup>.

گائیاس (۲۲۴) گوید: در ایران عیدی است بنام جشن «ملاکت موجودات ضاره». در این روز، که بقول او بزرگترین اعیاد ایرانیان است، مردمان خزندگان

۱- بیرونی، ۲۹ - ۲۲۸، ترجمه ص ۱۶ - ۲۱۵. بنا بر روایت دمشقی (ترجمه مهرن Mehren ص ۴۰۵) در عهد پیروز در نوروز پس از خشکسال بارندگی شد. اما باید دانست، که در این عبارت پیروز را بجای یم (جم)، که از سلاطین افسانه قدیم است، گذاشته‌اند (روایت قدیمتر در کتاب بیرونی مسطور است).

۲- بیرونی، ص ۲۲۹. ترجمه ص ۲۱۶.

۳- ایضاً ص ۲۳۰، ترجمه ص ۲۱۷.

وحشرات مرزیه را می‌کشتند و کشته آنها را برای اثبات ثوابکاری خود بموبدان نشان میدادند. ما در منابع دیگر از این جشن اثری نیافته‌ایم، اما معلوم است، که هلاک کردن حیوانات موزیه، که از مخلوقات اهریمنند، در دین مزدیسنی ثوابی عظیم بوده است و در بعضی موارد یک نفر توبه کار بایستی عده معینی از این جانوران موزی را بقتل رساند.<sup>۱</sup>

از هنرهای مغان تفال بود، چون با آتش مقدس مینگریستند، از آینده خبر میدادند<sup>۲</sup> و بوسیله حسابهای نجومی زایجه طالع می‌گرفتند. در کارنامگ، اردشیر و اردوان پیوسته بهنگام سختی با دانایان و معبران و ستاره شماران مشورت میکنند.<sup>۳</sup> از این گذشته يك نجوم عامیانه نیز وجود داشت. بیرونی<sup>۴</sup> فهرستی از ایام سعد و نحس سال تنظیم کرده است بنام جدول الاختیارات و در آن احکام دیدن مار را نیز بنام (روية الحیبه) معین نموده است. معتقد بوده‌اند که دیدن مار در هر روزی از ایام ماه ناآثیری می‌بخشد مثل ناخوشی و مرگ یا مفارقت یکی از اهل خانه یا وصول منفعتی از طرف اهل شهر یا تحصیل نام و شهرتی یا پیش آمدن سفر پر سودی یا تهمت و تنبیه و سیاستی و مانند اینها<sup>۵</sup>. روزهای تقارن و تفال سیارگان مخصوصاً از ایام منحوسه بشمار میرفت.

(۱) نگاه کنید به وندیداد، فرکرد ۱۴، فقره ۶ - ۵.

(۲) آگاثیاس، کتاب دوم، ۲۵.

(۳) فالنامه‌های بسیاری در شهر دورا یافته‌اند. رک رستونزف، شهرهای کاروانی،

ص ۲۵۷ و نیز دورا و صنایع آن Dura Europos and its Art، ص ۶۱-۶۰.

(۴) ص ۳۲-۲۳۱، ترجمه ص ۲۱۸.

(۵) مقایسه شود با کتاب رزبرگتک در باب ادبیات پارسی، سن پترسبورگ ۱۹۰۹،

ص ۴۹، شماره ۱۸، مآرنامه (بشعر). - Fr. Rosenberg, Notices de litterat-

ure parsie

بلعمی<sup>۱</sup> نام يك كتابی برده مشتمل بر تفأل‌هایی، که ایرانیان در جنگها میزده‌اند و عبارتی چند از آن نقل کرده است<sup>۲</sup>.

---

(۱) ترجمه زنتبرگ، ج ۲، ص ۳۲۲.

(۲) در کتابی، که اینوسترانزف بزبان روسی نوشته است، از روی منابع عربی راجع بدتفل و خرافات دوره ساسانی بحث کرده است.

## فصل چهارم

### مانی و کیش او

جلوس شاهپور اول - کتیبه تاجگذاری - مانسی و آیین او - جامعه مانویان و تشکیلات آنان - انتشار عقاید مانی پس از مرگ او - صنایع مانویه. مؤسس سلسله ساسانی در سال ۲۴۱، بدرود زندگی گفت. حجاری نقش رجب، که حاکی از جلوس پسر او شاهپور اول است، پادشاه را در حالی نشان میدهد، که حاکم سلطنتی را از دست خدای بزرگ او هر مزد میگیرد. این تصویر بتقلید مجلس جلوس اردشیر در نقش رستم ساخته شده است. در اینجا هم پادشاه و خدا سوار اسب هستند و لباس آنان در هر دو جا یکسان است، فقط اختلاف در این است، که در کتیبه شاهپور خدا در سمت چپ و پادشاه در جانب راست واقع شده و شخصی که در کتیبه اردشیر بر زمین افتاده است، در نقش شاهپور موجود نیست. صورت پادشاه خیلی ضایع شده و جزئیات آن تشخیص داده نمیشود. او هر مزد تاج کنگره دار بر سر دارد، که از بالای آن گیسوان مجعدش نمایان است. نوارهای پهنی، که بتاج بسته است، از جانب پشت سر آویخته. جبهه او بوسیله شمشه، که در پیش سینه است، بسته شده و این تکمه در زیر گردن بند مرواریدی قرار دارد. شلوار در بالای ران دارای چین های ظریفی است. گردن و سینه اسب را با الواح مدور، که

بصورت زنجیری است، زینت داده‌اند و گوی مستطیل سابق‌الذکر، در برابر پاهای اسب نمایان است<sup>۱</sup>. نقوش برجسته دیگری در نقش رجب شاهپور را بر اسب نشان می‌دهد، که بزرگان دولت شاهنشاهی بدنبال اویند<sup>۲</sup>.

تاجگذاری رسمی شاهپور در سال ۲۴۲ صورت گرفت<sup>۳</sup>. بنا بر روایت ابن‌الندیم نخستین خطبه مانی<sup>۴</sup> در روز جلوس شاهپور، یعنی یکشنبه اول نisan، که آفتاب

۱- زاره - هر آسفند، نقوش برجسته، ص ۹۷ و تصویر.

۲- نقوش برجسته، ص ۹۲ و تصویر ۱۱؛ تاریخ صنایع پوپ، B. IV، ۱۵۲.

۳- شهر شاهپور، مجله آسیایی، دوره ۱۵، ص ۱۲۷. بنا بر يك سنت باستانی تاجگذاری در نخستین نوروز پس از جلوس شاه انجام می‌یافت. (نگاه کنید: شدر، گنومون نهم، ص ۳۵۸).

۴- برای تحقیق بیشتر درباره مانی و کیش او میتوان بمنابع ذیل رجوع کرد: از جمله منابع قدیمه راجع بمانویه مهمترین همه رساله‌های جدای است، که مؤلفان عیسوی نوشته‌اند، مخصوصاً رسالات تیتوس بسترایی Titus de Bostra و سنت-اگوستین Saint Augustin و رساله موسوم به Acta Archelai و دعا‌های استعاره که بزبانهای یونانی و لاتینی نوشته شده و مانویانی را که از دین خود برمیگشتند. مجبور بملات و تکرار آنها می‌کردند، رساله در فلسفه افلاطونی جدید تألیف اسکندر لو-کوپولیسی، دیگر صدوسی سومین رساله تینیه سریانیان تألیف سورنظاکی و کتاب کشیش سریانی موسوم به تئودور برکونائی. مطالب این کتاب و شرح مبسوطی که در فهرست ابن‌الندیم مندرج است، فهرستها منبع عمده تحقیقات راجع بقایید مانویه در خصوص مبدأ آفرینش بوده است، کتب عربی دیگر هم مخصوصاً آثار الناقید بیرونی حاوی مطالب مفید است - در قرون جدید عقاید مانویه را نخست غلامایی مورد تحقیق قرار دادند، که موضوع بحث آنها تاریخ دیانت مسیح بود از اینقراد :

یوسوبو، تاریخ انتقادی مانی و مانویت

I. de Beausobre, Histoire critique

de Manichee et du Manichaeisme. (Amst. 1734 - 39) پور، دیانت

مانوی (Das manichaeische Religionssystem (1831, Neudruck Got-

tingen 1928) C. Baur. فلیگل خلاصه الفهرست را با شرح مبسوط و ترجمه

آلمانی آن در رساله موسوم به «مانی و تعلیمات و آثارش» منتشر کرد.

G. Flugel, Mani, Seine Lehre und seine Schriften, 1862. گلسر



دربرج حمل قرارداشت، ایرادشده. اگر بتوان این روایت را قبول کرد، تاریخ هر

→

در ۱۸۸۹. رساله جدیدی تحت عنوان «مانی و تحقیقات درباره دیانت او» نوشت ولی  
نا تمام ماند.

K. Kessler, Mani, Forschungber die manichaeische Religion I. بعد در ۱۹۰۸ گومن تحقیقی درباب مبدأ آفرینش جهان باعتماد مانویه نگاشت و آنرا  
«تحقیق در باب مانویت» «Recherches sur le manichaeisme» نام نهاد، مبنای  
تحقیق او خلاصه کتاب تئودور برکونائی بود، که ده سال قبل از آن توسط پوئیون بچاپ  
رسیده بود (ضمیمه کتاب «کتیبه‌های ماندائی جامه‌های خوابیر») - در قرن بیستم هیئت‌های  
بزرگ علمی آلمانی و فرانسوی و انگلیسی و غیره در ترکستان چین عده زیادی از قطعات  
مانوی را بزبانهای بهلوی (کنجه شمالی و جنوب غربی) و سغدی و یقوری و چینی بدست  
آوردند، کسه قسمت بزرگی از آنها طبع و نشر شده است. مهمترین انتشارات جدید  
عبارتست از: هولر، بقایای آثار خطی بخط استرانجلو مکشوفه در تورفان، ج ۱ و ۲،  
گزارش و رساله آکادمی پروس ۱۹۰۴ F. W. K. Muller - Schrift aus Turfan  
Handschriften - Reste in Estranghelo؛ ورقی از يك كتاب سرود مانوی،  
گزارش آکادمی پروس Ein Doppelblatt auseinem manichaischena  
Hymnenbuch؛ زالمان، مطالعات مانویه Manichaeische Studien  
از رسالات آکادمی سن پترسبورغ ۱۹۰۸. و مانیکائیکا Mauichaica در ۵ جزوه (بولتن  
آکادمی سن پترسبورغ ۱۳ - ۱۹۰۷)، دیگر رسالاتی از آندراس تحت عنوان آثار  
مانوی بلنت ایرانی متوسط، که توسط هنینگک پس از مرگ آندراس در ۳ قسمت  
انتشار یافته است (گزارش آکادمی پروس ۱۹۳۲، ۱۹۳۳، ۱۹۳۴) I - III aus dem  
, herausgegeben von W. Henning Mitteliranische Manichaica,  
Nachlass von F. C. Andreas هنینگک، يك سرود مانوی درباره آفرینش  
(Gottl. Nachr. 1934). Ein manichaischer Kosmogonischer  
Hymnus؛ از همین مؤلف، تولد و پیدایش انسان نخستین مانوی (ibid. 1933)  
Geburt und Entstehung des manichaischen Urmenschen ایضاً  
همین مؤلف، يك كتاب هنوخ مانوی Ein manichaisches Henochbuch  
(گزارش آکادمی پروس ۱۹۳۴)؛ دیگر، يك كتاب دعا و اعتراف مانوی -  
und Beichtbuch Ein manichaisches Bet- از رسالات آکادمی پروس  
۱۹۳۶. فون لوكوك آثار مانوی ترکی خوچو در سه جزوه (رسالات آکادمی پروس

←

→  
 Manichaica aus Chotscho. A. von Le Coq, (۱۹۱۱، ۱۹۱۹، ۱۹۲۲)؛  
 Turkische؛ اشتاین، خوشنونت ترکی مکشفه در تون هوانگک (مجله پادشاهی ۱۹۱۱) -  
 Huang Dr. Stein, 'Turkish Khuassuanif from Tun  
 en Chine Chvannes (مجله آسیایی ۱۹۱۱)؛  
 el pelliot, Un traite manicheen retrove  
 توسط مرار ولوکوک و بانگک W. Bang و پلبو منتشر شده است.

در رسالات آکادمی پروس ۱۹۲۶ و Waldschmidt ولنتس  
 Lenz يك تومار چینی را، که مشتمل بر سرودهای مانوی و قطعات پهلوی و سندی بود،  
 با تفسیراتی راجع بمقام عیسی در دین مانوی منتشر ساخته اند (Manichaismus  
 Die Stellung Jesu im و نیز همین دو نفر در سال ۱۹۳۳ رساله بمنوان عقاید  
 مانوی در متون چینی و ایرانی - Manis) (Manis und iranischen Texten)  
 chaische Dogmatik aus chinesichen انتشار داده اند. ریترن اشتاین  
 R. Reitzenstein در چند کتاب خود مسائل مانویه را مورد بحث فرار داده است  
 (Das mandaische Herrn der Grosse, 1918 : Das iranische  
 Erlösungsmysterium, 1921) و چند قطعه از آثار مانوی را، که بزبان پهلوی  
 شمالی است و تا آنوقت طبع نشده است.

و آندراس ترجمه کرده، بطبع رسانیده است.

از جمله تحقیقات سالهای اخیر کتب ذیل را باید نام برد.

الفاریک P. Alfarc خطوط مانویه Les ecritures manicheennes  
 در ۲ جلد ۱۹ - ۱۹۱۸؛ دیگر مقالات متعدد ویلیمز جکسن در مجله پادشاهی و مجله  
 شرقی امریکا در باب نکات ناریک عقاید مانویه و «تحقیقات در باب مانویت»  
 Researches in Manichacism از همین مولف (نیویورک ۱۹۳۲). که در آن  
 منون مهمه مورد تحقیق و تشریح قرار گرفته است ریترن اشتاین و شدور، مطالعات در  
 باب مزج و اختلاط عقاید در عهد قدیم (Studien zum antiken Synkretismus)  
 مطالعات کتابخانه واربورگ ۱۹۲۶.

وزن دنگ، استعمال بعضی اسامی ایزدان ایرانی در دیانت مانوی (AO، ۷،  
 ص ۱۱۴ و بعد). در سالهای اخیر مقدار زیادی پاپیروس در مصر بدست آمد حاوی قطعاتی  
 از آثار مانویه بزبان قبطی، مخصوصاً قسمت اعظم ترجمه کتاب موسوم به «کفلایه» و  
 نمونههایی از این قطعات بزبان آلمانی توسط کارل شمیدت Karl Schmidt و

دو واقعه مطابق بیستم مارس ۲۴۲ میشود. اما مانی در کتاب کفلايه گوید در عهد سلطنت اردشیر اول سفری بهند کرده و مردم را بدین خویش خوانده است و چون

→

پولو تسکی H. I. Polotsky در کتابی تحت عنوان «کشف آثار مانوی در مصر» Ein Mani - Fund in Egypten ترجمه و جزو رسالات آکادمی پروس ۱۹۳۲ منتشر شد و نکات مجهولای را درباره زندگی و شریعت مانی روشن نمود. قسمتی از این قطعات، که کارل شمیدت در قاهره کشف کرد، فعلا در برلن است، قسمت دیگر که چستر بییتی Chester Beatty در فیوم خریداری کرد، در لندن می باشد مقایسه شود با شدر در کنومون (۱۹۳۳) ص ۳۷۷ و مابعد و فون سله G. v. Selle در G. v. Selle 'gelehrt' Anz. (نامه دانشوران گوتینگن) ۱۹۳۵، ص ۱۸۲ و بعد. هوگو ایبشر Hugo Ibscher با مهارت فوق العاده موفق شده است، که از میان قطعات آثار مانویه بزبان قبطی مجموعه چستر بییتی، که بسیار آشفته بود، ۹۶ صفحه را استخراج کند. این صفحات، که تا اندازه ضایع شده مشتمل بر يك سلسله خطب و مواعظ است، که شاگردان مانی نگاشته اند و بیشتر آنها از قرن سوم میلادی است. این متون با ترجمه آلمانی آن تحت عنوان Manichaische Homilien توسط پولو تسکی و ایبشر در ۱۹۳۴ در اشتوتگارت چاپ و منتشر شده است ( آثار خطی مانوی مجموعه چستر بییتی جلد اول ). این قطعات واجد اهمیت تاریخی فوق العاده است و از جمله تفصیل گرانبایسی در باب محکومیت و اعدام مانی در بردارد ( از اینجا معلوم میشود، که مانی در تمام عهد سلطنت شاپور اول در تحت حمایت این شاهنشاه بوده و جانشین او هر مزد اول هم از مانی حمایت میکرده است) و دیگر از مطالب مهمه آن تعقیب مانویان است در عهد و هرام دوم و سیاست و اعدام سی سینیوس (سیس) جانشین مانی و خلیفه شدن اینایوس.

دیگر از انتشارات جدید در باب مانویه کتب ذیل میباشد.

آثار خطی مانوی موزه های دولتی برلن، ناشر کارل شمیدت، جلد اول کفلايه جزوه ۱-۴، اشتوتگارت ۱۹۳۵.

پولو تسکی در پولی ویسوا Pauly Wissowa, Supple. 6, ص ۲۷۲-۲۴۱ ( اشتوتگارت ۱۹۳۵ ).

شدر، مانویت طبق اکتشافات و تحقیقات جدید Der Manichaismus nach neuen Funden und Forschungen, Morgenland, Heft 28.

۱- شمیدت - پولو تسکی، کشف آثار مانوی، ص ۴۷ و بعد.

خبر مرگ اردشیر و جلوس شاهپور را شنیده، بایران باز گشته، درخوزستان بحضور شاهپور بار یافته است.<sup>۱</sup>

مانی از نجبای ایران بوده، بنابراین روایات موجوده، مادرش از خاندان شاهان اشکانی بود، که هنگام تولد مانی سلطنت ایران داشتند و ممکن است فاتک پدر مانی نیز از همین دودمان باشد.<sup>۲</sup> این فاتک از مردم همدان بود، بیابل مهاجرت کرد، در قریه‌ای در مرکز ولایت میشان<sup>۳</sup> مسکن گزید و با طایفه مغتسله، که یکی از فرق گنوستیک است و در آن تاریخ در نواحی بین فرات و دجله ساکن بود، آمیزش نمود.<sup>۴</sup> در اینجا مانی در سال ۲۱۵ یا ۲۱۶ متولد شد. در طفولیت به آیین مغتسله تربیت یافت، اما بعد چون از ادیان زمان خود مانند دین زردشتی و عیسوی<sup>۵</sup> و مذاهب گنوستیکها خصوصاً مساک ابن دیصان<sup>۶</sup> و مرقیون آگاه شد، کیش مغتسله را انکار کرد. مانی چندبار مکاشفاتی یافت و مالکی بنام صاحب و قرین اسرار عالم و حقایق الهی را باو عرضه کرد، پس آنگاه سفری بهند کرد و در طی آن بدعوت پرداخت و پس از مراجعت بایران، در اینجا نیز بدعوت خویش ادامه داد. و خود را فارقلیط، که مسیح ظهور او را خبر داده بود، معرفی کرد.<sup>۷</sup> مانی گوید « در هر زمانی

- ۱- مقایسه شود با شدر، گنومن ۹، ص ۳۴۹ و بعقیده شدر مقصود از هندوستان اراضی سند و قندهار است، که بشاهنشاهی ساسانیان تعلق داشته.
- ۲- زک: شدر، صورت اصلی انخ، ص ۶۹ - ۶۸، یادداشت ۴.
- ۳- شدر - حسن البصری، اسلام ۱۴، ص ۲۳.
- ۴- زک بالاتر ص ۶۵.
- ۵- ترجمه سریانی انجیل در حدود سال ۲۵۵ میلادی موجود بود. (بول رالفس Rahlfs زک بکتاب والدشمیدت - لنتس، ص ۳۴).
- ۶- راجع بنفوذ ابن دیصان در عقیده مانی زک بتفحصات وزندک (AD، ج ۱۰، ص ۳۲۷ و مابعد) و شدر (مجله تاریخ کاپسا ۱۹۳۱، ص ۲۱ بعد).
- ۷- فهرست: فلوکل، مانی، ص ۵۱ و ۸۵. در کفلایه (شمینت - پولوتسکی، کشف آثار مانوی، ص ۵۳) این فرشته را «فارقلیط زنده» نامیده‌اند، مقایسه شود با شدر، گنومون ۹، ص ۳۵۲ - ۳۵۱.

انبیاء؛ حکمت و حقیقت را از جانب خدا بمردم عرضه کرده‌اند، گاهی در هندوستان بوسیله پیغمبری بودا نام و گاهی در ایران بواسطه زردشت و زمانی در مغرب زمین بوسیله عیسی، عاقبت منکه مانی پیغمبر خدای حق هستم، مأمور نشر حقایق در سرزمین بابل گشتم<sup>۱</sup>. و نیز در سرودی، که بزبان پهلوی اشکانی سروده، گوید: «من از بابل زمین آمده‌ام تا ندای دعوت را در همه جهان پراکنده کنم»<sup>۱</sup>. مانند بهاء در قرن نوزدهم میلادی، مانی هم مدعی بود، که برای اصلاح و تکمیل ادیان قبلی آمده و خاتم پیغمبران است.

مانی در باب مبداء آفرینش می‌گفت<sup>۲</sup> در آغاز دو اصل وجود داشته یکی نیک و دیگری بد، خدا و هیولا<sup>۳</sup> یا روشنائی و تاریکی. نخستین پدر عظمت یا سروشاو<sup>۴</sup> بود؛ که غالباً بنام زروان خوانده شده است<sup>۵</sup>. او در ارض نور قرار دارد، که اثر نور بر آن محیط است و روح اعظم در آن نافذ و پنج مقام این خدای نخستین یا بعبارت دیگر پنج ائون<sup>۶</sup> و در عین حال پنج تجاسی پدر<sup>۷</sup> عبارتند از: ادراك،

۱- عبارتی است، که بیرونی در آثار الباقیه (ص ۲۵۷، ترجمه، ص ۱۹۵) از مقدمه کتاب مانی موسوم به شاهپورگان نقل کرده است. مقایسه شود با شمیدت - پولونسکی، ص ۴۱ و بعد و ص ۵۴ و ما بعد؛ هنینگ، کتاب هنوخ، ص ۲۷ و ما بعد؛ شدر، گنومون ۹: ص ۹، ص ۳۵۴ و ما بعد.

۲- قطعه 4 a 11.

۳- مخصوصاً به منابع ذیل رك: کومون، تحقیقات و غیره؛ فلوگل، مانی؛ آندر آس- هنینگ، مانی‌کائیکا، ج ۱ (متون قطعه I 111، ۲۶۵) و ج ۳؛ شدر، صورت الخ، ص ۸۸ و ما بعد؛ جکسن، تحقیقات در باره مانویت؛ هنینگ، يك سرود مانوی در باب آفرینش؛ شمیدت - پولونسکی کشف آثار مانوی در مصر، ص ۶۲ و ما بعد؛ پولونسکی در پولی وی سودا.

۴- Byle

۵- Sroshav

۶- بالاتر ص ۱۷۱ و ما بعد را نگاه کنید.

۷- eon

۸- کومون، ص ۱۵؛ والدشمیدت - لئسن، مقام عیسی، ص ۴۲.

عقل، فکر، تأمل، اراده . خدای ظلمت هم پنج عنصر ظلمانی دارد، که بنا بر یکی از عقاید باستانی رایج در بین انهرین<sup>۱</sup>، بر روی یکدیگر قرار داشته اند و پنج عالم سلطان ظلمات را تشکیل میداده اند از اینقرار: دخان یا مه، آتش مخرب، باد مهلك، آب گل آلود، ظلمات مانی به تبعیت زردشتیان گوید، قلمرو این دو خالق از يك جانب بهم پیوسته و از سه طرف دیگر بیکرانه است.

پادشاه ظلمات چون نور را مشاهده کرد، با همه قوای خود بر آن حمله برد. پدر عظمت برای دفاع از کشور خود نخستین مخلوق را بیافرید: «ما در حیات» یا «مادر زندگان» را، که گاهی رام راتوخ<sup>۲</sup> مینامند، پدید آورد<sup>۳</sup> و او انسان نخستین را، که گاهی اوهرمزد<sup>۴</sup> (اوهرمزد)<sup>۵</sup> نیز میخوانند، از خود ساطع کرد. پدر عظمت و مادر زندگان و انسان نخستین تثلیث او اند (پدر، مادر، فرزند)<sup>۶</sup>. پس انسان نخستین پنج فرزند بیافرید، که پنج عنصر نورانی در مقابل پنج عنصر ظلمانی هستند، از اینقرار: ائیر صافی و نسیم و روشنائی و آب و آتش تطهیر کننده، که آنان را بنام پنج مهر سپند<sup>۸</sup> موسوم کرده اند. آنگاه انسان نخستین آن پنج عنصر را چون زره بر تن راست کرد و به نبرد پادشاه ظلمات، که او نیز خود را با پنج

۱- کومون، ص ۱۲.

## ۲- Ramratukh

۳- مقایسه شود با ص ۱۷۶ این ترجمه یادداشت ۱.

## ۴- Ohrmazd

## ۵- Ohrmizd

۶- راجع بانسان نخستین در مذهب گنوستیکها بالاتر ص ۵۸ را ببینید. از اینکه پدر عظمت زروان نام داشته و انسان نخستین اوهرمزد معلوم میشود، که مانی با آن جنبه از شریعت زردشتی آشنایی داشته، که آلوده با اعتقادات زروانیه بوده است. رك شدر صورت اصلی الخ، ص ۱۴۴ و همچنین هنینگ تولد، ص ۳۱۵.

۷- آندر آس - هنینگ، ۲، ص ۳۲۴، یادداشت ۷.

۸- Mahrspand امهرسپندان رك ص ۴۷ و ۱۶۶، یادداشت ۲ این ترجمه

و نیز آندر آس - هنینگ ۲، ص ۳۲۲، والدشمیدت - لنتس، عقاید مانویه، ص ۵۶۸.

عنصر تاریک مسلح کرده بود، فرود آمد. چون انسان نخستین دشمن را زورمند دید، عناصر نورانی خویش را با او وا گذاشت تا ببلعد. «همچنان انسانیکه دشمنی دارد و زهر قاتل در نان شیرینی آمیخته باو میدهد»<sup>۱</sup>. پنج عنصر نورانی با پنج عنصر ظلمانی آمیخته و این عناصر پنجگانه فعلی را، که صفات خیر و شر در آنها آمیخته است، بوجود آوردند. پس از آن انسان نخستین، که خسته و رنجور بود، هفت بار پدر را بیاری خویش بخواند. پدر برای نجات او بآفرینش دیگر پرداخت: دوست روشنایی یا نریسف<sup>۲</sup> ظاهر شد و او بان اعظم (معمار با سازنده بزرگ) را بدید آورد و وی نیز بنوبت خود روح زنده یا روح الحیة را از خود متجلی ساخت (ابن روح زنده را مانویان مغرب زمین<sup>۳</sup> گویند و با عقل یکی دانند و بلغت جنوب غربی آن را مهریزد «ایزد میثر» می خواندند) و این تثلیث دوم است<sup>۴</sup>. روح زنده پنج فرزند بیاورد از اینقرار: زینت شکوه، پادشاه شرافت، آدم نورانی، پادشاه افتخار، حامل<sup>۵</sup> پس باتفاق پنج فرزند خود بطبقات ظلمات فرورفت و فریادی چون شمشیر بر زنده بر کشید و انسان نخستین را نجات داد<sup>۶</sup>. بعد روح زنده،

(۱) نئودر بر کونائی، کومون، ص ۱۸. این اعتقاد یادگار است از داستان مردوک و تیامت؛ مقایسه شود با بالاتر ص ۱۱۶؛ هنینگ، تولد الخ، ص ۳۵۷.  
(۲) Narisaf در لهجه شمال، سغدیان او را نریشنگ Narishankh گویند. این همان Nairyosacha مذکور در اوستا است. مقایسه شود با ص ۱۷۸ این ترجمه یادداشت ۲.

### 3 Spiritus Vivens

(۴) زک برساله جکسن در باب داستان آفرینش نزد مانویان تحت عنوان:

The «Second Evocation» in the Manichaean System of Cosmogoy. در ضمیمه مجله پادشاهی ۱۹۲۴، ص ۱۳۷ و ما بعد. همچنین تحقیقات در باب مانویت از همین مؤلف، ص ۲۷۱ و بعد.

### 5- Omophoros

(۶) «فریاد» روح زنده و «جواب» نخستین انسان را تشخیص داده و دو تن از ایزدان شمرده اند: یکی بنام خسرو شتنگی دیگر بسدواختنگ رک سدر. Synkr

فرزندان خود را فرمان داد، که ارکان دولت ظلمات را بکشند و پوست برکنند و مادر حیات از پوست آنان آسمانها را بساخت و جسد آنان را بر زمین تاریکی در ارض ظلمت افکند و از گوشت آنها خاك را بیافرید و کوهها از استخوان آنها ساخته شد. این روایت مأخوذ از يك افسانه قدیم است، که در روایات زرتشتی نیز آثارش پیدا است.<sup>۱</sup> عالم، که از اجساد پلید دیوان ساخته شده، مشتمل برده فلک و هشت زمین است و هر فلک را دوازده دروازه است.<sup>۲</sup> زینت شکوه. افلاک را افراشته نگاه میدارد و حامل زمین را بردوش خویش برداشته است (و این شبیه است به اطلس در اساطیر یونان). پادشاه شرافت در وسط نشسته و خدایان محافظ را فرمان میدهد.

بعد روح زنده هیئات فریبده خود را بفرزندان ظلمات نشن داده، در آنها هوسهای شهوانی بر میانگیزد.<sup>۳</sup> باین تدبیر قسمتی از نوری را که بلعبده اند، رهسا میکنند. از این ذرات نور آفتاب و ماه ستارگان را میآفریند. پس آنگاه وی از هوا و آب و آتش سه کوره (چرخ) میسازد و پادشاه افتخار آنها بر فراز زمین وامیدارد تا نگذارند زهرارکان ظلمت بر مساکن موجودات الهی فروریزد.

پدر برای اینکه کاملاً وسایل محافظت فراهم آید، پیامبر را که سومین رسول<sup>۴</sup> نیز گویند، بیافرید این پیامبر را بالقاب مختلف میخوانند، گاهی خدای عالم نور (رشن شهر یزد) و گاهی نریسه<sup>۵</sup> و گاهی بلهجه شمالی و به زبان سفدی ایزد میثر

→  
Studien z. antiken ۲۶۳ و بعد؛ شمیدت - پولاوتسکی، کشف آثار مانوی،  
ص ۷۶؛ بعد، والدشمیدت - لنتس عقاید مانوی، ص ۵۷۵ و ۶۰۶.

(۱) کریستنسن، انسان نخستین، ج ۱، ص ۳۴ و بعد.

(۲) در عبارتی از قطعه بلهجه جنوب غربی چهار زمین آمده است. آندرآس -

هنینگک، ۱، ص ۱۷۷.

(۳) مقایسه شود با داستان مزداهی در ص ۱۷۸ این کتاب.

4- Legatus Tertius

(۵) Narisch نریسه در لهجه جنوب غربی همان Nairyosaeha اوستایی

است رک ص ۱۷۸، یادداشت ۲ کتاب حاضر.



(مهریزد، مشی بقی<sup>۱</sup> گفته‌اند. با خلق شدن این پیامبر، سلسله خدایان هفتگانه تکمیل گردید. این هفت ایزد را با هفت امشاسپندان مسز دیسنی می‌توان مطابق دانست، بعلاوه عقیده بخدایان هفتگانه، که مرکب از دو تثلیث و یک خدای واحد باشد، در نزد کلدانیان عهد مانی رواج داشته است<sup>۲</sup>. از پیامبر دوازده دختر نورانی متولد شد<sup>۳</sup> از اینقرار: سلطنت، حکمت، نصرت، اعتقاد، طهارت، حقیقت، ایمان، صبر، صدق، احسان، عدل، و نور. پیامبر خود نیز در واقع به منزله «بتول نورانی اخص» است<sup>۴</sup>. پیامبر در آفتاب منزل کرده<sup>۵</sup> و «سفاین» نور را، که نیرین باشند، بحرکت می‌آورد. ذرات نور، که از اختلاط بسا ماده رهایی می‌یابد، بوسیله ستون شکوه بسفاین نقل میشوند. اختران و خورشید و ماه و بروج دستگاهی هستند، که عمل آنها بیرون آوردن ذرات نور از میان ظلمات و نقل آنها بفلک روشنایی است. بفرمان پیامبر «سه چرخ» به حرکت می‌آید. بان اعظم زمینی جدید و زندانی برای دیوان می‌سازد. باین طریق حرکات منظم جهان شروع میگردد. پس پیامبر نجر به ای را، که سابقاً روح زنده کرده بود، تکرار میکند، یعنی هیئات زیبای خود را بارکان ظلمات، که در بالای آسمان بسته زنجیر هستند، آشکار میکند. باین ترتیب، که

(۱) Mishebhaghe چنانکه پیش دیده‌ایم در لهجه جنوب غربی ایزد مهر = روح زنده میباشد.

(۲) کومون، ص ۳۴.

(۳) مقایسه شود با بروج دوازده گانه کومون، ص ۳۶.

(۴) در بعضی از قطعات، که بلهجه شمالی و سغدی است، می‌بینیم، که در زمانهای بعد دوره سوم آفرینش مانند دو دوره مقدم بر آن انبساط یافته و موجد تثلیثی شده است از اینقرار: عیسی، بتول نورانی و منوهمید بزرتگ (شدر، مطالعات الخ، ص ۲۴۳ و ما بعد؛ منوهمید = Manuhmedh = noys میباشد). در لهجه جنوب غربی سومین شخص از این تثلیث و همین نام دارد و این همان وهومند گاناها ای اوستا است. (آندر آس هنینگ، ۲، ص ۳۲۸، یادداشت ۱).

(۵) ایزد مهر، خدای آفتاب؛ رذوالدشمبدت - لنتس، عقاید مانوی الخ، ص ۵۳۹

و بعد.

بارکان نر، خود را بصورت زنی زیبا نشان میدهد و بارکان ماده خود را بهیئت جوانی ظریف جلوه گر میسازد<sup>۱</sup>. از کان درعین جوشش شهوانی ذرات نوریرا، که بلعیده اند، بزیر انداخته و در همان حال «گناه» نیز از آنها ترشح کرده بزمین میریزد. بلك نیمه از این ماده ظلمانی در مکان مرطوب (دریا) افتاده و از آن عفربتی پیدا میشود، که آدم نورانی آنرا مغلوب و منهزم میکند، نیمه دیگر از آن مواد ظلمانی، که درخشکی افتاده، پنج درخت بوجود میآورد، که مبداء همه رستنیهای عالم است. ارکان ماده، که طبیعه آستن بسودند، چون جمال پیامبر را میبیند، سقط جنین میکنند و جنینهای آنها موسوم به مزن<sup>۲</sup> و آسربشتار<sup>۳</sup> بزمین افتاده و از آنها جانوران خاکی و دریایی و هوایی پیدا میشود. از اینقرار حیوانات و نباتات از دیوان پدید بوجود آمده اند<sup>۴</sup>. پس از آن دو عفزیت نر و ماده<sup>۵</sup> موسوم به اشقلون<sup>۶</sup> و نمربیل<sup>۷</sup> بنا بر روایت سربانیان، اولاد دیوان دیگر را می بلعند، تا ذرات نور آنها را بدست آورند و سپس پسری گیمرد<sup>۸</sup> نام و دختری مردیانگک<sup>۹</sup> نام میزایند. این پسر و دختر، که اصلاً از نژاد عفربت هستند، آدم و حوا نام مییابند و پدر و مادر نوع انسان محسوبند. مخصوصاً در گیمرد (آدم) آخرین ذرات نور که دیوان نگاهداشته

(۱) رك كومون: ص ۵۴ و مابعد.

(۲) Mazan مقایسه شود بسا دیوهای مازنی در اوستا و دیوان مازندران در افساندهای تازه تر (فردوسی و دیگران).

(۳) مزن و آسربشتار، رك آندرآس - هنینگ، ۱ ص ۱۸۲ و مابعد.

(۴) طبق روایت قطعه 260 III F<sup>۲</sup>، که بوسیله آندرا آس - هنینگ چاپ شده.

آمده است: که پیدایش نباتات و حیوانات قبل از خلقت عالم جدید بوده است. مقایسه شود با هنینگ، يك سرود مانوی، ص ۲۱۷ و بعد.

(۵) آندرآس - هنینگ، ۱ ص ۱۹۵.

6- Ashahaqlon

7- Namrael

(۸) Gehmurd گیرمرد قصه تکوین مزدایی، رك ص ۱۶۹ این کتاب.

(۹) Murdiyanagh شکل دیگر نام میشانگک زردشپان، رك بالانر ص ۱۶۹.

بودند، جمع میگردد به عبارت آخری روح الهی در پیکری پلید محبوس میماند<sup>۱</sup>. آنگاه عیسی نورانی، «عالم عقل» (خرذیشهر) مأمور می شود، که گهمرد (آدم) را از خواب برانگیخته و او را از احوال جهان و سرشت مخصوص خود و سرنوشتی که دارد، آگاه کند<sup>۲</sup>. این عیسی نورانی را «پدر» خلق نکرده است، بلکه خدایان درجه دوم او را آفریده اند (از قبیل پیامبر، مادر حیات، انسان نخستین، روح زنده). بنابراین کومون<sup>۳</sup>؛ «مانویان را در این باب تمثیلی عجیب است، چه گویند: شهادت مسیح نمونه ایست از رنج جوهر الهی، که در مواد عالم منتشر است و «هر روز متولد شده، رنج میکشد و میمیرد» (اودیوس<sup>۴</sup>، دوفید<sup>۵</sup>، ۳۴) و این جوهر الهی در شاخه های درآمده، معلق میگردد و شبیه آن وجود مطلوب است<sup>۶</sup> و در میوه و سبزیها حلول کند. بر سر سفره ها آید (ایضاً)<sup>۷</sup> و در اجزاء غذاها بکار رود و در این صورت او را مانویان «عیسی بردبار» میخوانند. آدم در هنگام بینوایی فریاد بر آورد: «نفرین بر خالق بدن من، که جانم را زندانی کرده است و نفرین بر طاغیان، که مرا بگلامی انداخته اند»<sup>۸</sup>. عاقبت آدم نجات یافته وارد بهشت میگردد<sup>۹</sup>.

این شرحی که ما از عقاید مانویه در باب تکوین جهان ذکر نمودیم، مأخوذ از منابع سریانی و عرب است، که از روی مندرجات قطعات پهلوی تورفان آنرا تکمیل نموده ایم. در کتاب کفلیه<sup>۱۰</sup> نهرست کامل خدایان مسطور است و مشتمل بر

(۱) کومون، ص ۴۶.

(۲) در يك قطعه (S 9) اوهرمزد، که انسان اول است، بجای عیسی دارای این

سمت است (رك هنینگ، يك سرود مانوی، ص ۲۲۲).

(۳) ص ۴۸.

4- Evodius.

5- De fide.

6- August. contr. Faust XX. 2

7- XX 13

(۸) تئودور، کومون، ص ۴۹.

(۹) هنینگ، همان کتاب، ص ۲۲۴ و ۲۲۵.

(۱۰) شمیدت - پولوتسکی، ص ۶۲ و ما بعد.

پنج پدر است، که هر يك در طبقه قرار دارند و هر طبقه مرکب از سه شخص است .

شدر با توجه با آخرین تحقیقات علما (مخصوصاً پولوتسکی<sup>۱</sup> در دایرة المعارف پولی وی سوا)<sup>۲</sup> فهرست ذیل را از ایزدان روشنائی ترتیب داده است<sup>۳</sup> :  
کشور روشنائی:

پدر عظمت

اثیر نور و پنج تجلی پدر عظمت (پنج ائون)<sup>۴</sup>

ارض نور و پنج عنصر نورانی (روان زنده)

نخستین دوره آفرینش:

مادر زندگان (تبدیل روح اعظم)

انسان نخستین (با پنج عنصر نورانی، که چون پسران یا جامه‌های اویند)

دومین دوره آفرینش:

دوست انوار

بان اعظم یا سازنده بزرگ

روح الحیات با پنج ایزدان باورش

اندیشه زندگی (که از «فریاد» روح الحیاة و «پاسخ» انسان نخستین پدیدد

آمده)

سومین دوره آفرینش:

الف - یاوران آفتاب

رسول (سوم)

۱۲ بتول نورانی

ستون شکوه

1- Polotsky

2- Pauly - Wissowa

4- con

(۳) مشرق زمین: ۲۸. ص ۱۰۹.

## ب - باوران ماه

عیسی نورانی و (عیسی کودك)<sup>۱</sup>

دوشیزه روشنایی (بتول نورانی اخص)

نفس نورانی<sup>۲</sup>

این دستگاه آفرینش با پرده‌ای از معاد و آخر الزمان تکمیل میشود<sup>۳</sup>. پس از روز شمار، که عیسی چون داور عادل ظهور میکند (اقتباس از سنت مسیحی)، دو ملکی، که حامل و نگهدارنده زمین و آسمانند، بار خود را می‌افکنند. هر چیز خراب میشود و از این تشویش عمومی عناصر و مواد شعله‌هایی برآمده سراسر عالم را می‌سوزاند. در این عذاب عام، که ۱۴۶۸ سال دوام می‌یابد<sup>۴</sup>، تمام ذرات نور، که استخراج آن از ماده ممکن باشد، بیرون کشیده میشوند. قسمت کوچکی از نور الی‌الابد در ماده اسیر می‌ماند، اما این حال موجب کدورت خدایان نخواهد شد، زیرا که طبیعت آنان باغم سازش ندارد و جز بهجت و سرور چیزی ادراک نمی‌کنند<sup>۵</sup>.

۱- عیسی کودك جانشین عیسی نورانی بود و بوسیله او پدید آمده بود (رك مشرق زمین ۳۸، ص ۱۵۷).

۲- = منوهمید، شدر، گنومون ۹، ص ۳۵۶ و بعد.

۳- پس از مرگ «برگزیدگان» داخل بهشت میشوند، اما مؤمنین پست‌تر از آنها که هنوز از علائق مادی منزّه نشده‌اند، بار دیگر بر حسب اختلاف احوالی که دارند، تحت شرایط مختلفی باین عالم باز می‌گردند. گناهکاران بجهنم می‌روند.

۴- راجع به تعداد این سالها سعی کرده‌اند، که از راههای مختلف وجه حلی برای آن بیابند. این عدد بی‌شک نتیجه حسابهای نجومی و اختر شماری است. رك اگدن J. Ogden در یادنامه مودی، ص ۱۵۲ و بعد.

۵- قطعه لهجه شمالی، ترجمه آندرآس در کتاب ریتزن اشتاین Reitzenstein موسوم به: کتاب ماندائی پدر عظمت madaische Buck des Herrn der Grosse Das، ص ۲۷.

سدی محکم میان دو عالم کشیده می‌شود و عالم نور ابدالاباد در آرامش و صلح می‌ماند<sup>۱</sup>.

نمی‌توان انکار کرد، که عقاید مانی در باب آفرینش و سرانجام جهان‌داری اصل و منشا گنوستیکی است.

مانی از راه مساک گنوستیکی ابن‌دیسان<sup>۲</sup> سنن و روایات عیسوی را پذیرفته و بر شدت ثنویت آن بسی افزوده‌است.

در عین حال وی از نفوذ مرقیون و گنوستیکهای دیگر بر کنار نمانده‌است و نیز «در عقاید و افکارش آثاری از فلسفه یونانی عامیانه آن زمان دیده می‌شود، ولی این آراء و افکار هم توسط عیسویان گنوستیک باورسیده‌است. مانی در حقیقت «آخرین نماینده یونانیت بابلی است، که در اصول با تمدن یونانی سوریه و مصر هم‌زمان خود فرقی نداشت»<sup>۳</sup>.

اشکالی که در توجیه این منابع مختلف راجع بمذهب مانی داریم، اینست که منابع مزبور، هر یک مراحل مختلفی از تحول و تکامل عقاید مانی را در نواحی مختلف نشان می‌دهد و از این گذشته مانویه در میان اهل هر دینی رنگ خاصی باقوال خود میداده‌اند. مانی می‌خواست دینی جهانگیر و عام تشریح کند و از این جهت متعمداً آراء خود را با عقاید ملل متنوع وفق داده و اصطلاحات آنان را بکار برده‌است<sup>۴</sup>. می‌توان گفت سربانی زبان مادری مانی است، اما بزبان ایرانی هم رسالاتی نگاشته‌است.

۱- الفهرست، فلوگل، مانی، ص ۱۵۱ و ۷۱؛ شهرستانی، چاپ کوردتن (Cureton)، ص ۱۹۱ و ۱۹۲، ترجمه‌ها ربروشر Haarbrucher، ص ۲۸۹ و ۲۹۰، بنا بر مطالب کتاب شاهپور هان، که قطعاتی از آن کشف شده. (موار، آثار خطی، ج ۲، ص ۱۹ و بعد).

۲- رکشدر در «مجله تاریخ کلیسا» Zeitschr. für Kirchengeschichte، ج ۵۱ (سال ۱۹۳۲)، ص ۲۱ تا ۷۴.

۳- مقاله شدر در شرق زمین Morgenland، ج ۲۸، ص ۱۵۰-۹۲.

۴- شمیدت - پولوتسکی، ص ۵۹ و مابعد.

کتاب «شاهپور گان» (شاپور گان) که از این پس مورد سخن قرارش خواهیم داد و دیگر کتب او، بلغت جنوب غربی ایران، یعنی پهلوی ساسانی؟ نگاشته شده. سرودهایی از مانی در دست است بزبان شمال، یعنی پهلوی اشکانی. مانی و پیروانش برای آن که مستمعین ایرانی بهتر بمطالب آنها پی ببرند، چنانکه گفتیم نام بعضی ایزدان مزدیسنی را عاریت کرده بودند<sup>۱</sup> و در سلسله اساطیر خویش سرگذشت پهلوانان داستانی ایران را مثل فریدون و غیره وارد کرده اند. مانویه بسی از آراء خود را بزردشت نسبت داده اند<sup>۲</sup>. همچنین اسم ملائکه را چون گبریل، رفائیل، میکائیل. سرائیل، برسیموس<sup>۳</sup> و غیره را از لغت سریانی اقتباس کرده اند. مقصود از یعقوب، که در بعضی آثار مانویه در ردیف ملائکه فوق ذکر شده، ظاهراً همان یعقوب تورات است<sup>۴</sup> و او را با نریمان (در لغت اوستایی نیرمنه)<sup>۵</sup>، که لقب گرشاسب<sup>۶</sup> پهلوان داستانی ایران است، یکی دانسته اند<sup>۷</sup>. در رسالاتی که مانویه بزبانهای جنوب غربی و شمالی و لغت سغدی نوشته اند، اسامی اساطیری مختلف بکار برده اند. عقاید نصارا همچنین تأثیری عمیق در آیین مانی کرده است، مثلاً پدر عظمت

۱- چنین پیدا است، که مانی خود نیز در عقایدی که نسبت بدین زردشتی اظهار کرده، تابع روایات غربی بوده است. رک شدر، گنومون ۹، ص ۳۵۴، هنینگ، کتاب هنوخ، ص ۲۷ و ما بعد.

۲- «سرود زردشت» بلهجه شمالی، ترجمه آندر آس. این سرود در کتاب ریتزن اشتاین موسوم به مذاهب مرموز یونانی ischen Mysterienreligionen - Die hellenist، ص ۱۲۶ و بعد بطابع رسیده است؛ آندر آس. هنینگ ۳، ص ۸۷۲.

۳- رک پترسن peterson در مجله علوم دینیه - Theologische Literatur

zeitung: ۲۶ ماه مه ۱۹۲۸، ص ۲۴۲.

۴- Bar Simus

۵- مقایسه شود با کریستنسن، کیانیان، ص ۹۹ بعد و ص ۱۲۹ و ما بعد.

۶- Nairemanah

۷- Keresaspa

۸- رک هنینگ، OLZ ۱۹۳۴، ص ۵ و ما بعد.

و انسان اول و مادر زندگانی را، که نخستین تثلیث مانویه هستند، در ازاء اب و ابن و روح القدس قرار داده‌اند.<sup>۱</sup> عباراتی از اناجیل عیسویان در قطعات کتب مانوی دیده می‌شود. عیسی در آیین مانی مقامی عالی دارد، اما چون اطلاعات ما کامل نیست، نمیتوانیم بتحقیق آن مقام را معین کنیم. آنچه معلوم است عیسی مانویان، آن عیسی نیست که یهود بدار آویختند. مانی شهادت مسیح را ظاهری میداند و بعنوان نشانه اسارت روح نورانی در عالم اسفل<sup>۲</sup> تلقی میکند. باعتقاد مانی عیسی حقیقی موجودی است الهی، که از عالم نور برای تعلیم آدم و هدایت او بصراط مستقیم فرستاده شد. عیسی راهنمای ارواح است بجانب جهان نور<sup>۳</sup>. چنانکه بوسه<sup>۴</sup> در خصوص سایر گنوستیکها گفته است، مانی افکار قدما را، که راجع بنجات داشته‌اند، بعیسی نسبت داده است، ولی این انتساب سطحی و مصنوعی نیست، بلکه مانی اصل نجات را، که در مذهب عیسوی آمده است، تعبیر نموده و با آیین خود وفق داده است.<sup>۵</sup>

ظاهراً مانی عقیده تناسخ<sup>۶</sup> را از هندیان خاصه بوداییان گرفته است. اما

۱- راجع بمبحث ارتباطی که بین تثلیث عیسویان با عقاید مانی درباره خدایان سه گانه که اب و ام و ابن هستند، وجود دارد و مورد بحث دیتلف زیلسن Ditlef Zilsdn واقع شده، در اینجا چیزی اظهار نمیدارم. دیتلف زیلسن، تثلیث از نظر تاریخ ادیان کپنهاک ۱۹۹۲.

Der dseieinige Noss in 'religionshistoritcher Beleuchtung.

۲- والدشمیدت - لنتس، مقام عیسی، ص ۲۴ و ما بعد.

۳- ایضاً ص ۶۱ و بعد.

۴- Bousset

۵- والدشمیت - لنتس، مقام عیسی، ص ۷۷ در باب مقام عیسی در دین مانی مقایسه شود با شدر، صورت اصلی الخ، ص ۱۵۵ و ما بعد، آن-در آس - هنینگک، ۲، ص ۳۱۲ و ما بعد.

۶- در باب اطلاعات مانسی از دین بودایی رک شدر، مشرق زمین ۲۸، ص ۹۵، یادداشت ۱.



محققین<sup>۱</sup>، در باب محل این عقیده در مجموع آراء مانی، اختلاف دارند. جکسن، که در این مسئله بتفصیل بحث کرده است، چنین گوید: ما حق داریم معتقد باشیم، که مانی شخصاً اعتقاد بتناسخ را یکی از ارکان تعلیمات دینی خویش قرار داده و میگفته است، که مستمین سست اعتقاد و سایر گناهکاران بکیفر اعمال خود خواهند رسید و آن کیفر عبارت از يك قسم بازگشت باین عالم است، ولی خواص قوم از آن معاف هستند. اما بعقیده وزن دنك<sup>۲</sup> این بازگشت بعالم مربوط بافراد سماعون نیست، بلکه نوری، که در آنها مختفی است، باید آنقدر به این جهان بازگردد، که عاقبت در عالم نور فانی شود. باری کیش مانی بعد از او در آسیای مرکزی، که قبلاً دین بودایی در آن استقرار یافته بود، انتشار یافت و با این محیط جدید هم سازش گرفت. رساله چینی که از مانویان باقی است، انشایی دارد، که بکلی بسبک بودایی است<sup>۳</sup>.

جامعه مانوی مرکب از پنج طبقه بود، معادل پنج تجلی پدر عظمت، از اینقرار: طبقه اول ۱۲ نفر رسول (بپهلوی فریستگان)<sup>۴</sup>، طبقه دوم ۷۲ تن اسقف (بپهلوی اسپسگان)<sup>۵</sup>؛ طبقه سوم ۳۶۰ تن شیوخ (بپهلوی مهشتگان)<sup>۶</sup>، طبقه چهارم برگزیدگان (بپهلوی وزیدگان)<sup>۷</sup> و طبقه پنجم سماعون (بپهلوی نیوشگان)<sup>۸</sup>. عده افراد ایندو دسته اخیر حدی نداشت<sup>۹</sup> و این دو طبقه بیشتر از سایرین در کتب مانویه نام برده

۱- دالدشمیدت - انتس، مقام عیسی؛ جکسن مجله شرقی امریکا ج ۴۵، ص ۲۴۶،

و بعد؛ وزن دنك، AO، ج ۸، ص ۱۷۸؛ آندر آس - هنینگ ۲، ص ۳۱۰.

۲- Wesendonk

۳- شاون و پلیو، مجله آسیایی، ۱۹۱۱، ص ۶۱۷-۴۹۹.

۴- frestaghan

۵- ispasaghan

۶- mahishtaghan

۷- vizidhaghan

۸- niyoshaghan

۹- این طبقه بندی پنجگانه مانویان مصنوعی است. در باب شرح طبقه بندی جامعه

شده‌اند. نیوشگان عبارت از توده مؤمنان بودند، یعنی آنانکه طاقت تعالیم دشوار طبقه برگزیدگان را نداشتند.

حکمت عملی مانویه مبتنی بر قواعدی چند بود، مخصوصاً قاعده «هفت مهر»، چهار مهر مربوط با امور معنوی و اعتقادی و سه مهر متعلق بعمل و کردار اشخاص بود. سه مهر اخیر از این قرار است: مهر دهان (احتراز از ادای سخنان کفرآمیز و ناپاک)، مهر دست (اجتناب از عمل پاپی که برای انوار زبان آوراست) و مهر دل (پرهیز از شهوات و آرزوهای پلید)<sup>۱</sup>. این مهرهای عملی نسبت بطبقه برگزیدگان و طبقه سماعون، حکم مختلف داشت. برگزیدگان نبایستی پیشه‌ای اختیار کنند، که موجب زیان عناصر شود. یادری اموری بر آیند، که اسباب ثروت و آسایش مادی گردد. خوردن گوشت حیوانات و آزار رسانیدن بذرات نور، که در نباتات پنهان است، بوسیله چیدن گیاهها ممنوع بود. شراب را نیز حرام میپنداشتند. بیش از غذای یکروز و لباس یکسال از مال دنیا نبایستی داشته باشند. بایستی بی‌زن زندگانی نمایند<sup>۲</sup> و برای نشر پاکی و طرز معاش بی‌آلایش،

دینی مانی اختلافاتی موجود است؛ رنشدن، ایرانیکا (رسالات انجمن علوم گونینگن ۱۹۳۴)، ص ۱۲ و بعد، مقایسه شود با والدشمیدت - لنتس، عقاید مانوی ص ۵۱۹ و ما بعد و ۵۹۲ و بعد، آندر آس - هنینگ، ۲، ص ۳۲۳ و بعد؛ در باب بعضی از القاب بزرگان شریعت مانوی در مقاله گوتیو در مجله آسیایی ۱۹۱۱، ص ۲ و ۵۹ و ما بعد و بنویست، مطالعات شرق شناسی، که بوسیله موزه گیمد ببادکار ریموند لینسیه بطبع رسیده است، قسمت ۵ (۱۹۳۲)، ص ۱۵۵ و ما بعد، هنینگ، کتاب دعا و اعتراف، ص ۲۴.

۱- راجع بمهرهای هفتگانه در مقاله جکسن درج ۴۱ مجله شرقی امریکا، ص ۶۸ و تحقیقات مانویه همین مؤلف. در باب فضیلت‌های پنجگانه مانویه در والدشمیدت - لنتس، عقاید، ص ۵۷۴. شرح ۵ قانون اخلاقی مانویه در همان کتاب، ص ۵۷۹ و ۸۸ و بعد، هنینگ، کتاب دعا و اعتراف، ص ۱۴، ۲۴.

۲- در يك نامه ( آندر آس - هنینگ؛ ۳، ص ۳۵۷) که ظاهراً بقله سیسیونیوس خلیفه مانی نوشته شده ( بنا بر عقیده هنینگ) در باب دو فرزند مانسی سخن رفته است؛ یکی را فرزند را حج می‌نامد و دیگری را فرزند مقصود میخواند، که گویا مراد از فرزند اخیر یکی از برگزیدگان باشد. نمیدانیم کلمه فرزند در این عبارت مجازاً استعمال شده است یا نه.

در اقطار جهان سفر کنند. نیوشگان از این قواعد سخت معاف بودند، میتوانستند بمشاغل و پیشه‌های عادی خود پردازند و گوشت نیز بخورند، بشرط آنکه به دست خویش حیوانرا بیجان نکرده باشند. زن گرفتن نیز برای آنها مباح بود. بایستی بطریق اخلاقی زندگانی کرده، بکوشند، که دنیا دابستگی زیاد پیدا نکنند. از واجبات طبقه نیوشگان آن بود، که نذر کنند غذای گزیدگانرا فراهم آورند و گیاهی را، که گزیدگان غذای خود میساختند و از چیدن ممنوع بودند، بچینند و در حضور آنها زانورده تقدیم کنند. در عوض گزیدگان دعا مبرکردند، که خداوند گناهی را، که ز چیدن گیاه بر نیوشگان وارد شده، ببخشد. پرداخت زکوة و گرفتن روزه و گزاردن نماز تکلیف عمومی بود و همه طبقات را شامل میشد. هر ماه هفت روز روزه میگرفتند و در بیست و چهار ساعت چهار دفعه نماز میخواندند. پیش از شروع نماز با آب وضو می گرفتند. در صورت فقدان آب با خاک و چیزهای دیگر تیمم میکردند و در نماز ۱۲ مرتبه بسجده میافتادند. نیوشگان یکشنبه را و بر گزیدگان دوشنبه را مقدس میشمردند، چه مانویان هفته را پذیرفته بودند. صدقه دادن واجب بود، ولی مانوبه از دادن آب و نان بکفار خودداری میکردند، زیرا که اینعمل را موجب پلید شدن ذرات نور، که مستور در آب و نان است می دانستند، اما از دادن لباس و پول و چیز دیگر، که از ذرات نور خالی است، مضایقه نمی کردند.

دعوت مانی از آغاز پیشرفتی عظیم داشت. در بابل و در نزد ایرانیان مقبول افتاد. بنابر مندرجات کفلایه که در فوق ذکر شد<sup>۲</sup>، گویامانی در زمان اردشیر بابکان مورد توجه پسرش شاهپور بوده است. بنابر وایات دیگر نخست دو تن از

(۱) مقایسه شود آندر آس - هنینگ، ۲، ص ۲۹۶ و بعد.

(۲) اطلاعاتی درباره نقویم مانوی در کتاب هنینگ موسوم به Henochbuch ص ۳۲ و مابعد ذکر شده است. اسامی روزهای هفته بزبان سغدی در کتاب دیگر همین مؤلف موسوم بکتاب دعا و اعتراف، ص ۸۵ مذکور است.

(۳) ص ۲۵۶؛ شمیدت - پولوتسکی، کشف آثار مانوی، ص ۴۷ و بعد.

برادران شاهپور، یعنی مهرشاه حاکم ولایت میشان و پیروز باوگرویده بودند، در یکی از روایات مانویه<sup>۱</sup> حکایت ملاقات مهرشاه را با مانی چنین مینویسد: «مهرشاه دشمن رسول خدا بود؛ باغی بسیار با شکوه و پهناور داشت، که بی نظیر بود؛ مانی بحضور مهرشاه رفت که در باغ ضیافتی شگرف آماده کرده، در نهایت شادمانی بود. شاهزاده به پیغمبر گفت: «آیا در بهشتی که تو بدان میخوانی، باغی چون باغ من هست؟» آنگاه مانی از بی اعتقادی شاهزاده آگاه شد و بقدرت خویش: بهشت نور را با همه ایزدان و موجودات ربانی و همه سعادت و بهجت جنانی بوی نمود. در اینمدت شاهزاده بیهوش بود و این حال سه ساعت دوام یافت. پس مانی دست بر سر او نهاد تا بیهوش آمد. آنچه دیده بود بخاطر داشت. چون برخاست پهای او افتاد و دست راست او را در دست گرفت.<sup>۲</sup>

بنابروایت الفهرست فیروز بود، که مانی را بحضور شاه دلالت کرد. ظاهراً مانی از علم طب با خبر بوده: گویند شاهپور علاج فرزند مریض خود را از او درخواست کرد، ولی طفل در آغوش او جان داد.<sup>۳</sup>

ظاهراً عبارتی، که در رساله آکتا آرکلائی<sup>۴</sup> مسطور است و مورد تردید کسار<sup>۵</sup>

(۱) M47، موار، بنایای آثار خطی، ۲، ص ۸۲ و مابعد. این قطعه بلهجه

شمالی است.

(۲) بقیه افتاده است.

(۳) در منابع مذهب مانی و ضد مذهب مانی گاهی صحبت از مهارت مانسی در علم طب بمیان میآید (رك الفاریك، [، ص ۴۳ و بعد). علم طب نزد پیروان مانی نیابستی فرقی با معلومات طبی زردشتیان آنمصر داشته باشد و اینها سه راه برای معالجه داشتند: معالجه با کارد، معالجه با گیاههای طبی و معالجه با کلام مقدس (رك فصل هشتم این کتاب). در نظر مانی مانند زردشتیان کلام یعنی دعاها و اوراد مذهبی مؤثرترین وسیله دفع دیوانی بوده است، که سبب بیماری میشده اند.

4- Acta arckelai

5- Kessler

واقع شده<sup>۱</sup>، مربوط باین واقعه است و در قطعه<sup>۲</sup> از رسالات مانویه<sup>۳</sup> هم اشاره بدان رفته است. بنا بر روایتی، که مؤلف الفهرست آورده، روزیکه مانی نخستین بار بحضور شاهپور رسید، بر هر دوش او چیزی مثل مشعل روشن بود. شاه میخواست او را دستگیر و هلاک کند، ولی چون چشمش باو افتاد، در دل خود احترامی عمیق احساس کرد. سبب آمدنش را پرسید و وعده داد، که آیین او را بپذیرد. آنگاه مانی از شاه طلب مساعدت کرد، از جمله آنکه پیروانش در پایتخت و سایر قسمتهای کشور، مورد احترام عمومی باشند و آزادانه بهر جا بروند، شاه درخواست او را پذیرفت.

شاهپور نسبت به مانویان اظهار مساعدت و خیرخواهی کرده است و بهمین مناسبت مانی یکی از کتب عمده خود را بنام او کرده و شاهپور گان خواننده است. در کتاب کفلایه، که مانی شرح حال خود را نوشته، اطلاعات گرانبهایی راجع بروابط مانی و شاهنشاه شاهپور مذکور است. مانی پس از ذکر مسافرت خود بهند و مراجعت بایران چنین گوید: «بحضور شاهپور شاه رفتم و او با احترام بسیار مرا پذیرفت و اجازه مسافرت (در کشور خود؟) مرحمت کرد، تا کامه حیات را تبلیغ کنم. من چندین سال صرف کردم... و در مرکب او سالیان دراز در ایران و در کشور پارت تا آدیب (آدیابن) و ممالکی، که با دولت روم مجاور است مسافرت نمودم»<sup>۴</sup>.

شاهزاد پیروز، بعد از جلوس شاهپور، فرمانفرمایی شمال شرقی (ابرشهر،

(۱) مانی، ص ۱۵۸ و بعد.

2- M3

(۳) مولر، آثار خطی، ۲، ص ۸۵ و بعد (اینجه جنوب غربی).

(۴) شمیدت - پولوتسکی، ص ۴۷ و ما بعد. آندر آس و هنینگ در باب مبلغینی،

که مانی میفرستاد، مخصوصاً بدعای ذیل: پتیگک Pategk، ادا Adda، امر Amu و

اردوان مطابقی ذکر نموده اند (۲، ص ۳۵۱ و ما بعد)؛ شدر، ایرانیکا، ص ۶۹ و بعد.

خراسان) نصب<sup>۱</sup> شد. سکه‌هایی از او باقی است به این عبارت: «پرستنده مزدا، پیروز الهی، شاهنشاه کوشان». صورت خداییکه، در روی سکه‌های پیروز دیده میشود، این عبارت را در بردارد «بودا خدا»<sup>۲</sup>. چون این شاهزاده پیرو مانی بوده، میتوانسته است دفعتاً هم پرستنده مزدا باشد هم بودا.

یکی دیگر از پیروان بزرگ مانی، که از مبلغین معتبر این آیین جدید بود، اردوان نام داشت، که اسم اشکانی بوده است<sup>۳</sup>.

بنابر روایات مانویه، که مأخوذ از تواریخ عربی است، در آخر شاهپور با مانی به خصومت پرداخت. بنابر قول یعقوبی، این پادشاه فقط ده سال کیش مانی داشت، پس از آن مانی از کشور ایران اخراج و قریب ده سال در ممالک آسیای مرکزی سرگردان بود. و یا تا هند و چین نیز رفته و همه جا دین جدید را تبلیغ کرده و کتابها و نامه‌هایی بمشایخ خود، که در بابل و ایران و سایر ممالک شرقی اقامت داشته‌اند، مینوشته است. عاقبت شاهپور در سال ۲۷۲ وفات یافت، پسر و جانشین هرمزد اول نیز در ۲۷۳ جهان را بدرود گفت و مانی توانست در مقابل خصومت موبدان مقاومت ورزیده، بایران بازگردد. شمیدت<sup>۴</sup> نسبت به جزئیات این روایت ابراز شك کرده و بر آنست که هرگز مانی با شاهپور معارضه‌ای نداشته است و چنین گوید «در هر حال فرار و نفی مانی بهند افسانهٔ بیش نیست، زیرا این سفر قبل از جلوس شاهپور باید واقع شده باشد». نه تنها شاهپور بلکه هرمزد اول هم مانی را به چشم احترام مینگریسته‌اند.

قدر متقن اینست، که وهرام اول برادر هرمزد اول، که پادشاهی عشرت طلب و سست عنصر بود، مانی را بدست روحانیون زردشتی وا گذاشت. یعقوبی گوید<sup>۵</sup>

(۱) رك ص ۱۵۸ این کتاب.

(۲) هر تسفلد، پاپکولی. ص ۴۵ و ۵۰-۴۹.

(۳) آندراس - هتینگک، ۲، ص ۳۵۳؛ شدر، ایراییکا، ص ۷۲.

(۴) شمیدت - بولوتسکی، ص ۵۱.

(۵) چاپ هوتسما، ص ۱۸۱؛ مقایسه شود با فارسنامه ابن بلخی، ص ۶۴.

مجلس مباحثه عمومی تشکیل شد و مانی با موبدان موبد، که هم‌نخضم بسود هسم قاضی، بگفتگو پرداخت. شکی نیست، که مانی مجاب<sup>۱</sup> و محکوم گردید و او را بعنوان خروج از دین بزندان افکندند و چندان عذاب دادند تا بدرود حیات گفت<sup>۲</sup>. این واقعه در سال ۲۷۶ در اواخر سلطنت و هرام اول اتفاق افتاد<sup>۳</sup>. بنابراین روایت شرقی، مانی مصلوب شد یا زنده زنده پوست او را کردند، بعد سرش را بردند و پوست او را پر از گاه کرده، بیکی از دروازه‌های شهر گندی‌شاهپور خوزستان بی‌ویختند و از آن پس آن دروازه به «باب مانی» موسوم گشت.

مانویان بیادگار روز شهادت نبی‌خرد، روزی را معین کردند موسوم به «عید بما». در این جشن منبری می‌گذاشتند، که حاکی از حضور استاد غایب باشد. چون در یونانی منبر را بما<sup>۴</sup> گویند، این روز چنین خوانده شده است. در قطعه‌هایی، که بزبان شمالی<sup>۵</sup> در دست است، چنین می‌نویسد: «بیایید اینجا...» (؟) در این روز بما تا از بسی سمساره‌ها نجات یابید». معلوم میشود مانویان اصطلاح سمساره<sup>۶</sup> را، که بمعنی تناسخ میباشد، از زبان سانسکریت گرفته بودند. از مانی عده بسیاری کتب و رسالات، که مشتمل بر اصول و فروع آیین او است، بیادگار مانده است. منابع غربی و شرقی نام و عنوان و موضوع اغلب این کتب را ذکر کرده‌اند<sup>۷</sup>.

۱- صحت این مطالب مورد تردید است.

۲- مقایسه شود با پولونسکی، خطب و مواظ مانویه، ص ۴۲ و بعد، آندز آس.

هنینگک، ۳، ص ۸۶۲، یادداشت ۳. قطعات نثر و سرودهای راجع به مرگ مانی نزد آندز آس- هنینگک، ۳، ص ۸۶۵ و ۸۹۱ و بعد.

۳- شدر، گنومون، ۹، ص ۳۵۱؛ ابرانیکا، ص ۸۵ - ۷۹، یادداشت ۴.

۴- Bema

۵- والدشمیدت - لنتس، مقام عیسی، ص ۱۵؛ مقایسه شود با پولوتسکی، خطب

و مواظ، ص ۳۲ و بعد و ۷۱ و بعد.

۶- Samsara

۷- رک آلفاریک، نوشته‌های مانویان، ۲، ص ۳۱ و بعد.

و اکثر آنها بزبان سریانی بوده است. مانی در کتاب الاسرار، در ضمن سایر مباحث بآراء ابن دیمان نیز پرداخته است، رساله الاثنین ظاهراً<sup>۱</sup> نظیر رساله کوان مشهور است، که مخصوص شرح قیام عفریتان و دیوان حمله با آسمان و بسی افسانه‌های پهلوانی دیگر بوده است.<sup>۲</sup> کتاب پراگماتا یا رساله الاصل را میتوان متمم کتاب رساله الاثنین شمرد. انجیل زنده یا فقط انجیل، که بر حسب عدد حروف سریانی ۲۲ فصل داشته است؛ «الهام نامه خدای منجی است»<sup>۳</sup>. متمم این انجیل کتابی بود در فلسفه گنوستیک، موسوم به کنز الحیات. مانی در کتاب احکام و قواعد، احکام و قواعد و تکالیف اخلاقی و حکمت عملی طایفه برگزیدگان و نیوشکان را مهین کرده است. همه آثار سریانی مانی بزبان پهلوی ترجمه شده بود. یکی از کتب مانی بزبان پهلوی جنوب غربی شاهپورگان نام داشت، که مکرر در این تألیف مذکور شده است.

این کتاب بنام شاهپور اول، و حاکی از مطالب متعلقه به بدأ و معاد بود. بعضی قسمتهای شاهپورگان و ترجمه پهلوی انجیل، در ضمن قطعات مکشوفه تورفان بدست آمده است. کتاب کفلایه، که قسمت اعظم آن امروز بزبان قبطی در دست است، که آنهم گویا ترجمه از یونانی باشد، حاوی تعلیمات مانی است، که پس از مرگش جمع آوری کرده اند. گذشته از این کتب، عدد بسیاری نامه و دستورالعمل‌های کتبی و رساله‌های مختلف بقلم مانی رواج داشته است. این نامه‌ها خطاب بشاگردان

۱- آلفاریک، ج ۲، ص ۳۱ و بعد.

۲- کومون، ج ۱، ص ۴-۳۵؛ ج ۲، ص ۱۶۵ و بعد، بنویست (جهان مشرق، ۱۹۳۲، ص ۲۱۳) و هنینگ (هنوخ، ص ۳۵) هر يك از جانب خود و بدون آگاهی از یکدیگر چنین حدس زده اند. که کلمه ایرانی که «غول» ترجمه شده است؛ اصلاً کوی Kav (بزبان اوسنایی گوی و در کتب پهلوی و زردشتی کوی، لقب سلاطین داستان) بوده است. اخیراً در یکی از متون مانوی به لفظ کوان (بمعنی «غولان») پیدا شده است، که عنوان يك کتاب است، (آندر آس - هنینگ، ۳، ص ۸۵۸).

۳- Pragmataia

۴- آلفاریک، ج ۲، ص ۳۴.



معتبر یا جماعت مانویه‌ای بوده است، کسه در ممالک مختلف مانند تیسفون و بابل و میشان والرها و خوزستان و ارمنستان و هند و غیره ساکن بوده‌اند. از این رو معلوم میشود، که در زمان خود مانی هم آیین اوچه توسعه و انبساطی داشته است. در میان پاپیروس‌هایی، که در مصر کشف شده، ترجمه قبطی بسیاری از این نامه‌ها بدست آمده است.<sup>۱</sup>

مانی از لحاظ ادبی در زبان ایران اصلاح مهمی کرده است. بجای خط پهلوی، که شباهت حروف آن موجب خبط و اشتباه در قرائت میشد، خط سریانی را معمول کرد و با يك طرز بسیار ماهرانه توانست، الفبای سریانی را با زبان ایرانی ( لهجه جنوب غربی و شمالی ) وفق دهد و حتی المقدور اعراب کلمات و اصوات حروف پهلوی را بوسیله حروف مصوته سریانی، قید و ثبت کند. در این خط جدید نه فقط کلمات هزوارش معموله در زبان پهلوی را متروک داشت، بلکه بجای املاء نیمه تاریخی؛ کسه بعلت محافظه‌کاری زردشتیان، خط پهلوی هرگز از آن رهایی نیافته، مانی رسم الخطی بکار برد، که کاملاً متناسب با تلفظ و معادل اصوات و حرکات بود. این الفبای مانوی را پیروان او، که سغدی زبان بودند؛ قبول نمودند و رفته رفته از آن خطوطی پدید آمد، که اقوام آسیای مرکزی آنرا بکار میبردند.

سیس یا سیسین ( سیسینیوس )<sup>۲</sup>، که از شاگردان مانی بود، بعد از وفات مؤسس آیین بنا بر وصیت و تعیین او خلیفه کل مانویان گردید.<sup>۳</sup> مقامش در بابل بود، که از آن پس مرکز قوه روحانی مانویان گردید. بعد از آنکه سیس را مصلوب

۱ - شمیدت - پولوتسکی، ص ۲۳ و بعد. نام چند تن از نویسندگان ایرانی سرودهای

مانوی و توضیحاتی چند در باب آهنگ‌های این سرودها، در کتاب هنینگ موسوم به «کتاب دعا و اعتراف»، ص ۳۵ تا ۳۲ آمده است.

۲ - Sisinnios

۳ - رك شمیدت - پولوتسکی، ص ۲۴ و بعد. والد شمیدت - لنتس، عقاید مانویه،

ص ۶۰۶؛ شدر، گنومون، ص ۳۴۳ و ایرانیکا، ص ۶۹.

کردند؛ اینایوس<sup>۱</sup> نامی ریاست یافت<sup>۲</sup> و این آیین جدید در مغرب زمین، یعنی کشور روم، نفوذ پیدا کرد<sup>۳</sup>. آگوستی نوس<sup>۴</sup>، که از آباء معروف عیسوی است، مدت ۹ سال این آیین داشت، آنگاه بازگشته و آن را مورد حمله‌های بسیار شدید تعصب آمیز قرارداد. عیسویان از دین مانی بسیار وحشت و نفرت داشتند، زیرا که به بزعم آنان اصل و اساس ایمان عیسوی را متزلزل و فاسد میکنند، پس هر کس تا می‌توانست، تیرهای تهمت بجانب این کیش می‌انداخت. مثلاً این عبارت، که مؤلف اعمال شهدای کرخا مینویسد<sup>۵</sup>: « در زمان شاهپور، مانی، که مخزن شیطنت و شرارت بود؛ انجیل شیطانی خود را قی می‌کرد » و نئودور بر کونائی عقیده خود را راجع به پیروان مانی « کافر » چنین بیان می‌کند: « هر کس پیرو آیین او باشد، شقی است. پیروان او خلائق را در نهانخانه‌های شیطانی سر می‌برند؛ بدون هیچ شرمی تن بفحشاء و منکر می‌دهند؛ رحم ندارند و از امید بی‌بهره‌اند. »<sup>۶</sup>

اما اگر بخواهیم بحقیقت ایمان و اخلاق پاک و لطیف مانویان پی ببریم؛ باید کتاب نخست و انیف<sup>۷</sup> یا اعتراف نامه سماعون را بخوانیم، که ترجمه آن بزبان ترکی قدیم ( اویغوری ) تا امروز باقیمانده و در ضمن نسخ خطی تورفان و توئن‌هوانگ<sup>۸</sup> کشف شده است<sup>۹</sup>. اعتراف نامه دیگر، که خاص برگزیدگان

۱- Innaios

۲- شمیدت - پولونسکی، ص ۲۸ .

۳- شمیدت - پولونسکی، ص ۱۱ و بعد؛ مانی یکی از شاگردان خود را موسوم

به پاپوس برای اشاعه مذهب بمصر فرستاده بود (همانجا ص ۱۵ - ۱۴).

۴- Augustjnus

۵- هوفمان، ص ۴۶ .

۶- پونیون، آثار کتیبه‌های ماندائی، ص ۱۸۴ .

۷- Khvastuvaneft

۸- Tuenhuang

۹- فون لو کولند، مجله پادشاهی، ۱۹۱۱، ص ۲۸۷ و بعد؛ شدر، مشرق زمین

۲۸: ص ۶ - ۱۰۴ .

است و بزبان سغدی بدست آمده، توسط هنینگگ انتشار یافته است.<sup>۱</sup>

با وجود فشار و سختگیری، که در کشور ایران از جانب روحانیون زردشتی نسبت بفرقه مانوی بعمل می‌آمد، این آیین جدید در سرزمین ایران باقی ماند، ولی کمابیش پنهانی و سری بود. روایاتی راجع به تعقیب و آزار مانویه ایران در عهد نرسی و هرمزد دوم در متن‌های قبطی مانویه مسطور است.<sup>۲</sup> عمرو بن عدی پادشاه عرب حیره این فرقه را حمایت می‌کرد.<sup>۳</sup> در ایالت بابل، که منشاء این اعتقاد بود، و در پایتخت شاهنشاهی تیسفون بسی از مانویه می‌زیستند، اما بسبب فشار و تعدی اهل زمان، گروهی بسمت شرق و شمال، که مسکن طـوایف ایرانی نژاد بود، هجرت کردند. در سغد جماعتی عظیم از مانویه ساکن شدند. این مانویان شرقی رفته رفته ارتباط خود را با هم‌کیشان غربی از دست دادند و از شناختن احکام مرکز دیانت خود، یعنی خلیفه بابل سرپیچی نموده، فرقه مستقلی تشکیل دادند. چون در نواحی شرق کسی زبان سریانی نمی‌دانست، مانویان بجای کتب اصل خود، که بزبان سریانی بود، ترجمه آنها را، که بلغت پهلوی جنوب غربی در دست داشتند، بکار می‌بردند، ولی زبان پهلوی شمالی را نیز کماکان می‌آموختند، زیرا که بسی متون دینی آنان، خاصه سرودها و اشعار مذهبی، باین لسان تدوین شده بود. در حفریات تورفان نمونه‌هایی از این اشعار<sup>۴</sup> با يك قطعه از فهرست، که بترتیب حروف تهجی تنظیم شده و مطلع هر قصیده را ذکر کرده است<sup>۵</sup>، بدست آمده. آنگاه مانویان شرق بنقل متون مذهبی خود بزبان سغدی پرداختند، پس از چندی آن نسخ سغدی را هم بزبان ترکی قدیم ترجمه کردند و این مقارن قرن هشتم میلادی

(۱) کتب دعا و اعتراف، ص ۲۲ و بعد.

(۲) یونوتسکی، خطب و مواعظ مانوی، ص ۸۵-۴۲.

(۳) ران شدر، گنومون ۹، ص ۳۴۴ و بعد.

(۴) رنک آندر آس - هنینگگ، ۲ و ۳ (سرودها بهر دو نُه‌جده).

(۵) مولر، ورقی از يك کتاب سرود مانوی (مهر نامگگ).

بود، که اقوام اویغور ترک‌نژاد، در آسیای مرکزی سلطنتی بزرگ تشکیل دادند و یکی از خوانین اویغوری، که در نیمه اخیر این قرن فرمانروایی می‌نمود، بکیش مانی گروید و لقب «مظهر مانی» گرفت.<sup>۱</sup> قطعاتی که در تورفان کشف شده و نمونه از همه‌السنه سابق‌الذکر مثل پهلوی جنوب غربی و پهلوی شمالی و زبان سغدی و ترکی در بردارد، متعلق بدوره‌ایست، که با حکومت این خان اویغوری آغاز می‌شود. چنانکه پیش از این گفته‌ایم، فرقه مانویه آسیای مرکزی، با محیط بودایی آنجا سازش گرفت؛ دعا مانوی اصطلاحات دین بودا را بکار بردند و از افسانه‌های بودایی استفاده نمودند، چنانکه مانویان مغرب زمین از حکم و قصص انجیل مسیحیان اقتباس می‌نمودند.<sup>۲</sup>

در روایات نویسندگان اسلامی، که آمیخته با افسانه است، صفات فوق‌العاده از مانی ذکر شده است؛ از آنجمله چابکی و مهارت او در خط و نقاشی است، منجمله ابوالمعالی نویسنده ایرانی در «بیان‌الادیان»، که در سال ۱۰۹۲ میلادی تألیف شده، حکایت می‌کند، که مانی «برپاره از حریر سپید خطی فرو کشید، چنانکه آن یک تار حریر بیرون کشیدند و آن خط ناپدید گشت» و کتابی کرد بانواع تصاویر که آنرا ارژنگ مانی خواندند» و در خزائن غزنین هست.

بنابر اشعار فردوسی مانی از چین آمده و در نقاشی بی‌نظیر بوده است:

بیامد یکی مرد گویا ز چین      که چون او مصور نبیند زمین

قصه‌ها و افسانه‌های گوناگون در باب اردنگ مانی<sup>۳</sup> (ارتنگ، ارژنگ)

(۱) مولر، اویگوریکا Uigurica، ۲؛ ص ۹۵ و ورقی الخ، ص ۵.

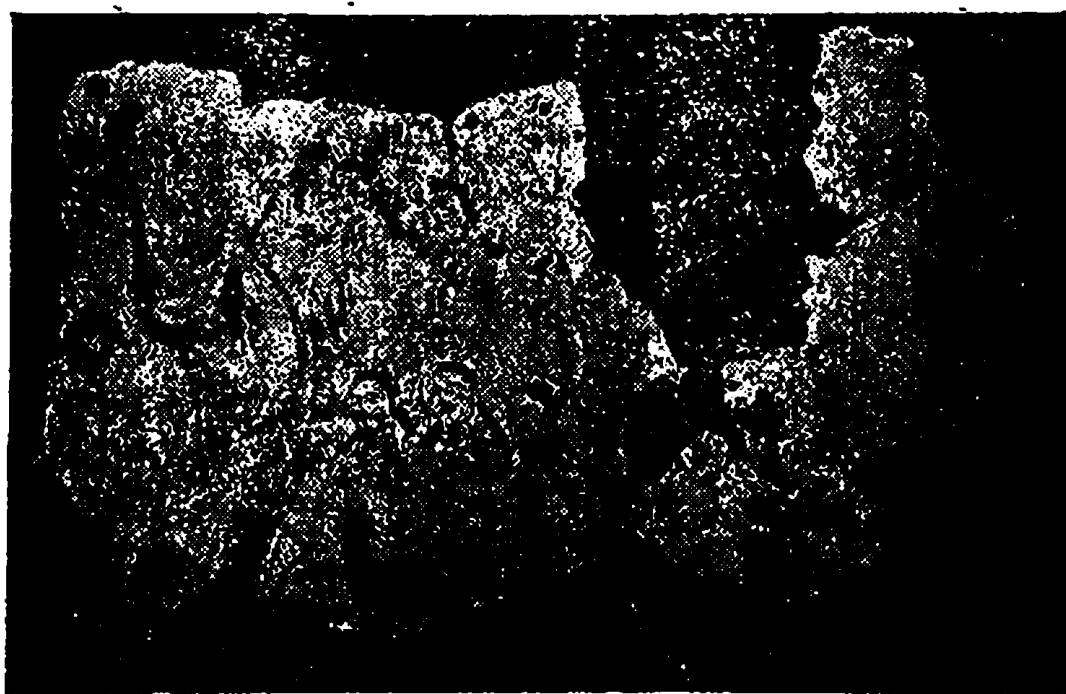
(۲) راجع بنجریه، که در اواخر قرن ششم در مذهب مانی رخ داد و مانویان مشرق خود را دین آوران نام نهاده و از مانویان مغرب، که خود را دین‌داران می‌گفتند، جدا شدند رک شدر، ایرانیکا، ص ۷۸ و بعد. در بساب متونی، که برای تعلیمات مذهبی و اخلاقی دین آوران تزیین داده شده رک آندرآس - هنینگ، ۳؛ ص ۸۵۴ و بعد.

(۳) آثار بک، ۲، ص ۴۱ و بعد. لفظ اردنگ همراه با لفظ کوان نام، که بلهجه

شمال ترشته شده و در کتاب آندرآس - هنینگ، ۳؛ ص ۸۵۸ ضبط است، دیده می‌شود،

روایت کرده‌اند و یکی از مصطلحات رایجۀ شعری ایران شده است. بنابر افسانه، که میرخواند آورده و منشاء آن معلوم نیست، مانی غازی را در ممالک مشرق به صورتهای گوناگون آراسته بود.

در حماری تورفان و خوچو<sup>۱</sup> نمونه‌ای از صنایع مانویان بدست آمده است. در خوچو غاری یافته‌اند منقش بنقوش بسیار، که دقایق نقاشی از آنها هنوز نمایان است. یکی از این صورت‌ها مردبزرگی را نشان می‌دهد (که گویا خودمانی است)، که بهیشت مغولی است با سبلمت آویخته و ریش دو شاخ؛ در پشت سر او بشکل هاله قرص خورشید رسم شده است، که متن آن سرخ و حاشیه آن سفید است و



شکل ۹ - نمونه نقاشی مانویان در خوچو  
(لوکوک، خوچو)

قسمت زیرین آن قرص در میان هلالی قرار گرفته. آنشخص کلاهی تاج مانند، که گویا از پارچه زربفت باشد، بر سردارد، که قسمت زیرین آن چنان تنگ است، که

مقایسه شود با گنومون ۹ ص ۳۴۷؛ پواریسکی، خطاب و مواضع مانوی، ص ۱۸، یادداشت ۸.

فقط بالای سر را پوشیده است و بوسیله نواری زیر چانه آنرا بسته‌اند؛ قسمت بالای تاج پهن است. آثار زر دوزی هنوز در حاشیه قبای او پیدا است. در سمت راست آن پیشوا، چند صورت کوچکتر کشیده شده که از طبقه گزیدگان هستند و ظاهراً



شکل ۱۵ - میناتور مانوی (او کوند، خوجو)

اغلب آنها از مردم مغرب میباشند، جامه سفید پوشیده‌اند؛ کلاه آنها که بشکل تاج پیشواست، از پارچه سفید ساخته شده، دنبال نوار زیر چانه، که در اصل سرخ رنگ بوده، نمایان است. همه این اشخاص دست بسینه ایستاده‌اند؛ بنحوی که دست

راست آنها در آستین چپ و دست چپ در آستین راست نهفته است. این وضعی است که مردم شرق در حال خشوع و احترام میگیرند. نام این اشخاص، که بخط او یغوری در روی تصاویر رسم شده، تا اندازه خوانده می شود؛ در پشت سرزنانی بنظر می آیند، که هم از طبقه گزیدگان هستند، لباس آنها بامردان یکی است، مگر کلاه، که ظاهراً استوانه شکل است. در پشت سرزنان، نبوشگان را میتوان بزحمت تشخیص داد، که هم زن و هم مرد لباسهای رنگارنگ و کفش سیاه پوشیده اند، اما این قسمت بکلی ضایع شده است<sup>۱</sup> (ش ۹).

دیگر از چیزهایی که یافته اند، دو علم معبد است، که تصاویری بر آن نقش شده، یکی صورت بانویی از طبقه گزیدگان، که پیش روی او زنی دیگر با جامه سرخ زانورده و قدش کوتاه تر از بانوی نخستین است. در يك کتیبه نوشته است که تصویر اول شاهزاده خانمی است بنام بسوسک<sup>۲</sup>. بر علم دیگری دو تن از نبوشگان، یکی زن و یکی مرد نقش شده، که در حضور یکی از گزیدگان بزانو درآمده اند. قسمت سفلی تصویر مرد محو شده است. عمامه او خیلی شبیه اهالی امروزی آن ناحیه است. زن در حال عبادت است. آن شخص گزیده ظاهراً مشغول عفو گناهان دو تن نبوشگان است و این نکته معلوم است، که بخشایش مذکور از جمله امتیارات مردان گزیده بوده است<sup>۳</sup>.

همچنین در این حفريات نمونه هایی از صنعت نقاشی مینیاتور مانویان بدست آمده است، ورقه ای که بخط ترکی نوشته شده، در هر دو جانب دارای تصاویر است: از قبیل شکل روحانیون مانوی، که لباس سفید در بر و کلاه بلند استوانه شکل بر سر، در جلو میزهایی، که بجامه های رنگارنگ آراسته شده، در دو صف ایستاده اند. هر يك قلمی در دست و ورقه کاغذی در پیش رو دارند. حاشیه این

(۱) لوکوک، خوچو، تصویر ۱

2- Bosusk.

(۳) ایضا، تصویر ۳.

صفحه را با نقوش اشجار میوه‌دار و خوشه‌های انگور مزین ساخته‌اند. جانب دیگر ورقه مشتمل بر دو ستون مکتوب است، یکی با مرکب سیاه، دیگر سرخ، که اطراف آنرا حاشیه از نقوش گل و بوته دار انداخته‌اند در حاشیه تصویری است، که سه



شکل ۵ (مکرر) مینیاتور مانوی (لو کیرک، خوچو)

شخص را نشان می‌دهد، که بر روی قالی نشسته‌اند و جامه‌های الوان در بر دارند. معتبرترین این اشخاص، که قسمت اسفل تصویر او فقط باقیست، در جانب چپ نشسته و دو تن دیگر، که کلاه نوک‌دار بر سر دارند، رو بجنب او کرده‌اند. یکی از



این دو تن آسوده نشسته و دستها را با کمال احترام در آستین نهفته است، ولی دیگری عود مینوازد<sup>۱</sup>. (ش ۱۰ مکرر)

این تصاویر، که در آنها دقت و لطافت فوق العاده بکار رفته، شخص را بیاد صنعت مینیاتورسازی ایران در زمان اسلام میاندازد و شهادت میدهد، که این صنعت در ایران بسیار قدیم بوده، زیرا که بنا بر قول کومون<sup>۲</sup> ظاهراً این صنعت را مانویان از کشور ساسانی بترکستان نقل کرده اند و در آنجا توسعه یافته شاهکارهای صنعتی تولید کرده است و نیز این تصاویر صنایع یونانی بین النهرین را بخاطر می آورد، که نمونه هایی از آن در نقش دیواری شهر دورا هنوز باقی مانده است<sup>۳</sup>. و نیز کوهون<sup>۴</sup> عبارتی از خطابه سریانی افرم<sup>۵</sup> ادسی، که قدری کمتر از صد سال بعد از مانی میزیسته، نقل میکند، که گوید: مانی صورت دهشتناک فرزندان ظلمت را در طوماری کشیده و ملوان ساخته بود، تا نفرت بینندگانرا برانگیزد و در ازاء آن، تمثیل زیبا و فریبنده از فرزندان نور رسم کرده بود، تا حسن صورت آن جمالب بینندگان شود. این صور فرشته آسا و آن نقوش عفریت مانند برای تعلیم مردمان بیسواد بکار می رفت. بنابراین قول، از عهد خودمانی عادت منقش کردن کتب نزد پیروان او متداول شده است و گویا افسانه، که مانی را نقاش بزرگی معرفی میکند، حقیقت دارد. آلفاریک<sup>۶</sup> حدس زده است<sup>۷</sup>، که اردنگک معروف مانسی نسخه از «انجیل» اوست، که مصور بتصاویر بوده است.

(۱) لوکوز، خوجو، تصویر ۵.

(۲) مجله باستانشناسی Reue archeologique، ۱۹۱۳، ۲، ص ۸۵.

(۳) شدر، مشرق زمین ۲۸، ص ۹۰.

(۴) ابضاً ص ۸۶ همان مجله.

5- Ephrem

6- Alfarić

(۷) ۲، ص ۴۲.

## فصل پنجم

### دولت شاهنشاهی شرق و دولت امپراطوری غرب

تأسیسات لشگری دولت ساسانی - جنگهای اردشیر اول شاهپور اول با روم -  
غلبه شاهپور بر قیصر و الریانوس - نقوش نصرت شاهپور اول - پالمور - سلطنت  
هرمزد اول و وهرام اول و وهرام دوم - نقوش آنها - سلطنت وهرام سوم و نرسه -  
نقش نرسه - غلبه جنگ مجدد بارومیان - سلطنت هرمز دوم - شاهپور دوم و جنگ  
بزرگ - منتخبی از روایت آمیانوس - شخصیت شاهپور دوم - سلطنت اردشیر  
دوم و شاهپور سوم و وهرام چهارم - نقوش اردشیر دوم و شاهپور دوم و سوم -  
دولت شاهنشاهی اردشیر اول، در پناه لشگری آراسته و نیرومند وسعت  
گرفت . همچنانکه پیشتر گفتیم، بدون شك خاطرات مبهمی، که از دوران عظمت  
شاهنشاهی هخامنشی هنوز در اذهان باقی بود، در سیاست این شاهنشاه بی تأثیر نماند،  
وی خود را وارث آخرین داریوش هخامنشی و مجدد و مکمل سیاست اشکانیان  
می شمرد این سیاست عبارت بود از تجدید دولت شاهنشاهی شرق، کسه بدست  
اسکندر منهدم شده بود<sup>۱</sup>. چنانکه می دانیم اشکانیان هم برای تجدید عظمت و قدرت  
هخامنشیان کوششها کردند، ولی کاملاً موفق نشدند. پس موافق این نظر در سیاست

---

۱ - هر دیانوس، که ۶، بند ۲ .

اردشیر و جانشینان نخستین او، اراده جهانگیری و طرح دولت شاهنشاهی، مستور است. نظر دیگر این بود، که سرحدات شمال و شرق و غرب را از تطاول دشمنان نگاهدارند و چون این سرحدات پیوسته در معرض حمله و تهدید همسایگان قرار داشت، پس ناگزیر ساسانیان برای تأمین این مقصود بلاشگری نیرومند احتیاج داشتند. در تشکیلات لشگری عهد ساسانیان، مقتضیات ملوک الطوائفی سابق با احتیاجات سیاست جدید وفق داده شد. قشون چریکی ملوک الطوائف را داخل صفوف سپاه منظم گردید.

چنانکه دیدیم عالیترین لقب لشگری یعنی لقب ار گبذ، در خانواده سلطنتی موروث بود و دومنصب لشگری دیگر یکی «ریاست امور سپاه» و دیگری «منصب فرماندهی سوار نظام» نیز، بدو خاندان از خاندانهای بزرگ تعلق داشت.<sup>۱</sup> انتصاب سپاهبندان برای نواحی معین، شاید پیش از زمان خسرو اول، امری فوق العاده استثنایی بوده است. حکام ولایات سرحدی همواره قوای مزدور در اختیار خود داشتند. قلاع مستحکم سرحدی هم دارای ساختوی دائمی بوده است.<sup>۲</sup>

نخبة سپاه عهد ساسانی مانند، دوره اشکانیان، عبارت بود از سواره نظام زره پوش و سنگین اسلحه، که از سواران نژاده تشکیل می یافت. سواره نظام (اسواران) در صف جنگ مقام اول را حایز و فتح و ظفر منوط بقوت و شجاعت آنها بود.<sup>۳</sup> ایرانیان افواج منظم سواره نظام زره پوش<sup>۴</sup> را با صفوفی چنان انبوه

۱- بالاتر صفحه ۱۲۷ را ببینید. در باب تشکیلات اداری لشکر و قوای نظامی

دک ص ۱۵۱ این کتاب.

۲- تلذکه، طبری، ص ۴۷۹، یادداشت ۱.

۳- ایرانیان سواره نظام بیش از سایر قسمت ها اعتماد داشتند، زیرا «در آن صنف همه نجبا و اشراف خدمات بسیار دشوار انجام میدادند»؛ وجه امتیاز آن از سایر صفوف سپاه در نظم و انضباط و تمرینات دائم و اسلحه مکمل آنها بود (آمیائرس، کتاب ۲۳، بند ۶، فتره ۸۳).

۴- Clibanari، بزبان پهلوی تنوریگ (تلذکه، ص ۱۶۴، یادداشت ۵) صورت

بمقابله رومیان میفرستادند، که از برق زره و سلاح آنان چشم دشمنان خیره می‌شد.<sup>۱</sup> افواج سوارگویی يك پارچه آهن بود. تن افراد بکلی از صفحات آهن پوشیده شده بود و چنان این آهن بر بدن می‌چسبید، که مفاصل خشک زره، بسهوات از حرکات اعضاء بدن تبعیت می‌کرد. برای محافظت چهره نقابی بر رخ می‌افکندند و بدین جهت هیچ تیری ممکن نبود بر بدن کارگر شود، مگر در سوراخ‌های کوچکی، که در مقابل چشم و شکافهای باریکی، که زیر منخرین تعبیه کرده بودند و از آنجا با کمال صعوبت نفس می‌کشیدند. بعضی از آنها نیزه در دست گرفته، در يك جسامه بیحرکت می‌ایستادند، چنانکه گفته‌ی بوسیله زنجیر آهن بهم متصل شده‌اند. در جوار آنان تیراندازان دست‌ها را دراز کرده کمان خود را بزه می‌کردند، بقسمی که زه بجانب راست سینه تماس می‌یافت و پیکان تیر بدست چپ می‌پیوست. در اثر فشار ماهرانه انگشت تیر می‌جست و خروشی از آن برمیخاست و جراحی هواناک وارد می‌کرد،<sup>۲</sup> معذالك آمیانوس<sup>۳</sup> گوید ایرانیان در جنگ مغلوبه طاقت نمی‌آوردند، زیرا فقط عادت داشتند، که شجاعانه از دور بجنگند و اگر می‌فهمیدند، که قوای آنها عقب‌نشینی آغاز کرده است، مانند ابر طوفانی پس میکشیدند و چون از عقب تیراندازی می‌کردند، دشمن نمیتوانست آنان را تعاقب کند.

همچنانکه در عهد هخامنشی معمول بود، در دوره ساسانیان نیز هیئتی از اسواران برگزیده تشکیل داده بودند، که «هپت جاودان»<sup>۴</sup> نامیده میشد، که ظاهراً

—۲—

يك چنین سوار زره‌پوشی، که سوار بر اسبی برنگستوان‌دار میباشد، بر روی يك تیرافتنی، که در دورا یافته‌اند، منقوش است. در رستونزف. شهرهای کاروانی. ص ۱۹۵.

۱- آمیانوس، کتاب ۲۴، بند ۶، فقره ۸.

۲- ایضا کتاب ۲۵، بند ۱، فقره ۱۳ - ۱۲.

۳- ایضا ۲۵، بند ۱، فقره .

۴- الیزه، لانگرا، ۲، ص ۲۲۱؛ پروکوپوس، جنگ ایران، کتاب ۱، بند ۱۴.

مقایسه شود با هوبسمان، صرف و نحو ارمنی، ۱، ص ۱۹۲.

مانند نمونه هخامنشی خود مرکب از ده هزار نفر بود و رئیسی داشت منقب به ورثرگک‌نیگان خودای<sup>۱</sup>. شاید هیئت دیگری غیر از جاودانان بوده است، که بواسطه شجاعت و بی‌باکی از مرگک بنام جان اوسپار<sup>۲</sup> (جان سپار)<sup>۳</sup> خوانده می‌شده است. چند علامت در روی کلاه‌های بلند بعضی از افراد، که در حجاری‌ها شاه را احاطه نموده‌اند، دیده می‌شود:

ممکن است علائم مزبور نشانه تعلق هر يك از افسران واحد های مختلف سپاه بصنوف طبقات مختلف خود باشد<sup>۴</sup>.

در پشت سر سوار نظام فیله‌ها قرار می‌گرفتند. نعره و بوی و منظره وحشت‌آور آنها اسب‌های دشمن را می‌ترسانید. پیلبانان بر پشت آنها نشسته، هر يك کاردهای دسته بلند بدست راست می‌گرفتند، تا اگر گاهی فیلی در اثر حماه دشمن ترسیده و در صفوف لشکر افتد و سربازان را بزمین افکند و پایمال کند، پیلبان‌کار در فقرات پشت‌گردن حیوان فرو برده و از پایش در آورد<sup>۵</sup>.

۱- Varthraghnihan Khvadhay هر تسفند، پایکولسی، لغت شماره

۳۱۵؛ مقایسه شود با بنویست ورنو: ورنر و ورتراغن (پاریس ۱۹۳۴)، ص ۳۸، یادداشت ۲.

۲- gyanavspar

۴- رک گیگر، مجله شرقی وین، ج ۲۷، ص ۱۹۹ - ۱۹۷. نام این هیئت به پهلوی اشکانی هم هموز hamharz (یا hamhirz) بود رک بنویست، مجله آسیائی ۱۹۳۶، ص ۹۸ - ۱۹۷.

۴- در باب معنی بعضی از این علامات رک هر تسفند، گزارش باستان، ج ۱۵، ص ۱۵۷ و بعد.

۵- آمیانوس، کتاب ۲۶، بند ۱، فوره ۱۵ - ۱۴.

مؤخره الجیش را پیاده نظام (پایگان) تشکیل میداد، که فرمانده آنان را پایگان سالار می گفتند. افراد پیاده مانند میرمیلوهای رومی<sup>۱</sup> مسلح به سپر و نیزه و خود بودند و در بنه خدمت میکردند. این پیادگان از روستاییان عادی بودند: که خدمت نظام از وظایف آنان محسوب میشد و بدون امید اجرت و پاداش بجنگک میرفتند<sup>۲</sup>. بعضی از این گروه، سپرهای بلند و خمیده داشتند، که از نی ساخته شده و پوستی بر آن کشیده بود<sup>۳</sup>. بطور عموم باید گفت، که ایندسته سربازان خوبی نبوده اند بولیازوس قیصر روم وقتی عده ای از اسرای ایرانی را بسپاهیان خود نشان داده و برای تهییج آنان چنین گفت « اینان بزهای نفرت انگیزی هستند، که از فرط چرکی تغییر شکل داده اند » و « پیش از آنکه دشمن به آنها نزدیک شود، سلاح را میریزند و پشت میدهند<sup>۴</sup> !

افواجی، که از طرف اقوام جنگجوی اطراف کشور بیاری لشگر شاهنشاه می آمد، خیلی از روستاییان سابق الذکر سودمند تر بودند. این اقوام اگر چه جزء کشور بودند، ولی چون امراء محلی مستقل داشتند، نسبة صاحب امتیازی بودند. از این نوع افواج سابقاً در لشگر هخامنشیان هم وجود داشت. در لشگر کشی های داریوش و خشایارشا، سکاها از بهترین افواج بشمار می آمدند. ساسانیان نیز در میان افواج کوهک بیش از همه بسکستانیان<sup>۵</sup> اطمینان داشتند، یعنی سکا هایی که در ایالات زرننگ مسکن گرفته بودند. دیگر از افواجی که غالباً بمیدان فرستاده میشدند؛ اقوام کوهستانی قفقاز و جنوب بحر خزر از جمله گیلها و کادوسی<sup>۶</sup> و

۱- (Mirmillo = Mirmillon)

۲- آمیانوس، کتاب ۲۳، بند ۶، فقره ۸۳.

۳- ایضا، کتاب ۲۴، بند ۶، فقره ۸.

۴- ایضا، کتاب ۲۴، بند ۸، فقره ۱.

۵- ایضا، کتاب ۱۹، بند ۲، فقره ۳.

۶- Caidousiens الیزه، لانگوا، ۲، ص ۲۲۱؛ آمیانوس، کتاب ۱۷،

بند ۵، فقره ۱۵.

ورت‌ها<sup>۱</sup> و آلبانیها و دیلمیان<sup>۲</sup> اغلب در جنگها شرکت داشتند. همچنین کسوشانیان



شکل ۱۱ - نقش برجسته عهد ساسانی، در نقش، رستم

( زاره، صنایع ایران قدیم )

باختر<sup>۳</sup> و خیونی‌ها از افواج معاون لشکر ساسانی بودند و این طایفه اخیر ظاهراً در نیمه اول قرن چهارم میلادی، سرزمین کوشان را تسخیر کرده بود<sup>۴</sup>. گویا بعضی

### ۱- Vertes

۲- آگاتیاس ۱۷۳ و غیره، رن نلدکه، طبری، ص ۴۷۸، یادداشت ۱.

آگاتیاس چنین گوید: دیلمان در جنگ مغلوبه بهتر مهارت بخرج میدادند، زیرا که کار با شمشیر و نیزه و خنجر بودند تا بر اندازی و کمان کشی. بنا بر عبارتی از زریسنج اربل، که مارکوارت نقل میکند، ( فهرست الخ: چاپ مسینا، ص ۵۲ ) گیلان و دیلمان و کورگانین را شاپور اول مطیع خود کرد.

۳- مارکوارت ( ایرانشهر، ص ۳۶ ) بجای Eusenos چنین خوانده شده است :

Eusenos آمی، نوس، کتاب ۱۸، بند ۹، فقره ۴.

۴- مارکوارت، ایرانشهر، ص ۵۵.

از این اقوام استقلال کامل داشته و درازاء اجرت، افواج مزدور خود را باردو گاه بزرگ میفرستاده‌اند. از جمله این اقوام مستقل، هونها را باید شمرد، که گاهی در میان لشکر ایران دیده شده‌اند.<sup>۱</sup> این افواج یاور، مانند اسواران ایرانی، سواره جنگ میکردند.<sup>۲</sup> سواره نظام ارمنی، که در تحت پرچم ایران به جنگ می‌رفتند، مورد توجه مخصوصی بودند، وقتی وارد تیسفون میشدند، شاهنشاهان ایران یکی از اعیان مشهور را بنزد آنان میفرستاد تا از احوال ارمنستان جو یا شود. این امر سه بار تکرار میشد و آنگاه فردای آنروز، شاه شخصاً افواج مزبور را سان می‌دید.<sup>۳</sup>

واحدهای بزرگ سپاه را گند می‌گفتند و فرماندهی آنها باگند سالاران بود. تقسیمات کوچکتر از آنها درفش و از آن کوچکتر را وشت<sup>۴</sup> مینامیدند. هر درفش پرچمی مخصوص داشت.<sup>۵</sup> نقوش ساسانی، نه‌ونه چند از پرچمها و علائم لشگری نشان میدهد. پرچم دراز و کم عرضی می‌بینم<sup>۶</sup>، که تا اندازه‌ای شبیه نواری است، که بر سر نیزه‌ها بسته باشند. در یکی از تصاویر نقش رستم (شکل ۱۱) سواری از ساسانیان دیده می‌شود<sup>۷</sup>، که نیزه در دست دارد و چهار نعل بجانب دشمن می‌تازد، نیزه دشمن در اثر ضربت خورد شده است. در آن نقش علامداری پیدا است، که چوب پرچمی در دست گرفته است و در بالای آن قطعه چوبی افقی نصب شده است و سه کوی بر فراز آن دیده می‌شود، یکی در وسط و دو کوی دیگر در دو سر چوب قرار دارد و دو قطعه پارچه پشمی یا چیز دیگر از دو سر چوب

۱- الیزه، لانگلو، ۲، ص ۲۲۱.

۲- آمیانوس، کتاب ۱۹، بند ۲، فقره ۳-۲.

۳- پاتکانیان، مجله آسیایی ۱۸۶۶، ۱، ص ۱۱۲.

۴- هوبسمان، صرف و نحو ارمنی، ج ۱، ص ۱۳۵ و ۱۴۶.

۵- کلمه درفش بمعنی «ببرق» و «لوا» است.

۶- فلانن و کست، مسافرت در ایران، تصویر ۵۵.

۷- این نقش برجسته، بعقیده هر تسفلد از قرن سوم میلادی است (گزارش باستان، ۹،



آویخته است<sup>۱</sup>. در جزء غنائمی، که اورلین<sup>۲</sup> پس از غلبه بر زنوبی<sup>۳</sup> بچنگک آورده بود، از چند پرچم ایرانی<sup>۴</sup> نام برده شده است<sup>۵</sup>. وقتی می‌خواستند بحمله شروع کنند، پرچمی به رنگ آتش میافراشتند<sup>۶</sup>، در قسمت‌هایی از شاهنامه، که مربوط به ازمنه داستانی کیان است، فردوسی غالباً پرچم‌های پهلوانان باستانی را وصف میکند و چون این اوصاف از منابع عهد ساسانی اخذ شده، بلاشک پرچم‌های ساسانیان را نمونه گرفته‌اند. در شاهنامه از پرچم بنفش سلطنتی نام برده شده، که صورت خورشید بر آن منقوش است و شکل ماهی زرین در بالای آن<sup>۷</sup> و نیز از درفشی ذکر بیان آمده مزین بصورت شیری، که در چنگال خود گزری و شمشیری دارد<sup>۸</sup>. پرچم دیگری سیاه رنگ بوده و نقش گرگ داشته و یکی دیگر صورت ببر و همچنین برقهایی بسا تصویر غزال یا گراز یا شاهین یا اژدهای هفت سر داشته‌اند<sup>۹</sup>. سپس از پرچمی با صورت خورشید و از پرچم دیگری با نقش گورنخر و از يك رایت حاشیه‌دار، که متن آن از خوانی و نقش ماه در آن رسم شده و پرچم دیگری مزین بشکل گاومیش<sup>۱۰</sup> و غیره نام برده شده است.

پرچم ملی عهد ساسانی درفش کاویان بود، که بموجب روایت از پیش‌دامن

۱- زاره - هر تسفاد، نقوش برجسته، تصویر ۶ و ص ۷۴ و بعد؛ زاره، صنایع ایران قدیم، تصویر ۸۳، تاریخ صنایع پوپ، IV، A، ۱۵۹؛ مقایسه شود با زاره در کلیو Klio، جزوه ۳، که در آن شکل پرچم نقش و شرحی راجع به آن داده شده.

2- Aurelien                      3- Zenobie

4- Pertici dracones

۵- شرح زندگانی اورلیان از فلاویوس و بیسکوس، فصل ۲۸.

۶- آمیانوس، کتاب ۲۵. بند ۶، فقرة ۳.

۷- چاپ وولرس، ج ۱، ص ۴۷۸، بیت ۷۳۴.

۸- مقایسه شود با شکل شیر (شمشیر بدست) و خورشید در نشانها و علائم رسمی

ایران جدید.

۹- چاپ وولرس، ج ۲، ص ۷۸۵، بیت ۵۲۷ و بعد.

۱۰- ایضا، ج ۲، ص ۸۰۱، بیت ۵۲۷ و بعد.

کاوگک (کاووه) آهنگر ساخته شده بود. کاوگک در ازمنه داستانی قدیم مردمان را بر دهاگک (ضحاک) ظالم شورانید، اما تو صیغاتی، که در باب این پرچم بزرگ سلطنتی شده، فقط مربوط بدوره آخر سلطنت ساسانیان است. در جنگهای بزرگی، که پادشاه شخصاً فرماندهی داشت، در وسط لشکر



شکل ۱۲ - قلعه محصور که در روی يك جام نقره نقش شده است  
(زازه. صنایع ایران قدیم)

تختی بسیار بزرگ برای او نصب میکردند، خدمتگذاران و ملتزمین رکاب و يك فوج سرباز، که موظف بودند تا دم مرگ از شاه دفاع کنند، در گرد این تخت

میایستارند. در گوشه‌های تخت پرچمهایی کوبیده بودند و پشت این پرچمهاحصاری از تیراندازان و سربازان پیاپه کشیده میشد. اگر شاه حضور نداشت و سردار کل کشور امور جنگی را اداره میکرد، او نیز بر تخت مینشست. از فراز یکی از این کرسیها بود، که رستم تحولات جنگ قادیسیه را مینگریست<sup>۱</sup>. آتشدانهای متحرکی در یک جادر نصب میکردند، زیرا شاه هیچوقت بدون مصاحبت مغان و حضور آتش، اقدام به جنگ نمینمودند<sup>۲</sup>.

اشکانیان در محاصره مهارتی نداشتند، ولسی ایرانیان عهد ساسانی فنون قلعه ستانی را از رومیان فرا گرفتند و از قوچ و منجنیق و برج متحرک و سایر آلاتی، که در قدیم الایام در محاصره بکار میرفت. استفاده مینمودند و وقتی خود آنها محصور میشدند، طریقه دفاع از آن آلات دشمن را میدانستند و آلات جنگی خصم را از کار میبازداشتند و قوچهای آنها را در کمند می گرفتند و سرب گذاخته یا مواد قابل اشتعال دیگر بر روی ادوات دشمن میریختند<sup>۳</sup>. در موزه لنینگراد جام نقره محفوظ است، که منسوب بقرون نخستین عهد ساسانی است و قلعه را نشان میدهد، که دشمن آنرا در میان گرفته است. دیوار کنگره دار این قلعه متکی بر ستونهای بزرگ است و دروازه مسدود قلعه در وسط ستونها نمایان است. در بالای قلعه برجی بناشده، که سه سرباز مسلح بر فراز آن مشغول دیده بانی هستند، پرچی بلند و باریک بر نیزه، که در سمت چپ برج نصب شده، در اهتزاز است. در بالای دیوار مقدم برج، شیپور زنان، که بر گرد آتشدان یا بنای دیگری فراهم آمده‌اند، بوسیله بوق و شیپور محصورین را از حمله دشمن آگاه میکنند. از دو جانب مهاجمین

۱- مقدمه ابن خلدون. آمیانوس مینویسد: تا آنوقت شنیده نشده بود شاهنشاهی (مانند شاهپور دوم) خود را در بحبوحه جنگ بیاندازد.

۲- سبنوس، رک پاتکانیان، مجله آسیایی ۱۸۶۶، ۱، ص ۱۱۳.

۳- برای شرح این قضایا رک آمیانوس، کتاب ۱۹، بند ۵ و بعد و نیز کتاب ۲۵،

سوار، که با شمشیر و نیزه و سپرهای مدور مسلحند، در رسیده‌اند، یکی از اسواران پرچمی بدست گرفته، که چهارگوشه آویخته‌دارد<sup>۱</sup>. (شکل ۱۲).

وقتی دشمن در جلگه پیش می‌آمد، ایرانیان مزارع گندم را می‌سوزانیدند، تا آذوقه بدست خصم نیفتد<sup>۲</sup>، یا بندهای آب مزارعی را، که بحضر ترعه آباد شده بود، بز می‌کردند، تا طغیان آب در جلگه مانع پیشرفت دشمن بشود<sup>۳</sup>.

معمولاً دست اسیران جنگی را بر پشت بسته و آنها را به عنوان غلامی می‌فروختند<sup>۴</sup>، یا بنواحی کم جمعیت کشور برای آبادانی و کشت‌وزرع می‌فرستادند<sup>۵</sup>.

در يك نقش برجسته عهد ساسانی شهر شاپور، که فلانیدن صورت آنرا برداشته است<sup>۶</sup>، دیده میشود، که سرهای بریده اسراء یا یاغیان را بحضور پادشاه می‌آورند. ایرانیان، برای اینکه شماره تلفات را بدانند، طریقه بدیعی بکار میبردند. قبل از جنگ در حضور شاه، که بر تختی نشسته بود، و سرداری، که امور جنگ باو محول بود، سانی ترتیب میدادند. سربازان يك يك پیش می‌رفتند و هر کدام تیری در سید می‌افکندند. سپس سبدها را با مهر سلطنتی مهور مینمودند. چون جنگ به پایان میرسید، آنها را باز میکردند و پس از آنکه هر سربازی يك تیر بر میداشت، از شماره نیرهای باقی مانده تعداد کشتگان و اسیران معلوم میشد. بدین ترتیب پادشاه میتوانست قضاوت کند، که سردارش جنگ را بچه قیمتی بفتح او تمام کرده است<sup>۷</sup>.

این موضوع یقیناً از عادات بسیار قدیم اقوام ایرانی بوده است، زیرا حکایت دیگر

۱- زاره، صنایع ایران قدیم، تصویر ۱۵۵: تاریخ صنایع پوپ، J V، B ۲۳۳.

۲- آمیانوس، کتاب ۲۴، بند ۱۷، فقره ۷.

۳- ایضاً، کتاب ۲۴، بند ۳، فقره ۱۵.

۴- ایضاً، کتاب ۱۹، بند ۶، فقره ۲.

۵- رزک بالاتر، ص ۱۴۷؛ آمیانوس، کتاب ۲۵، بند ۶، فقره ۷ و همچنین رزک لابور، ص ۱۲۲، یادداشت ۳.

۶- فلاندون و کشت، ج ۱، تصویر ۵۵.

۷- پروکوپئوس، کتاب ۱، بند ۱۸، فقره ۵۳-۵۲.

جسم و مقدس کشور را گز امپایوس<sup>۱</sup>، که هرودوت نقل کرده است، (کتاب ۴، بند ۸۱) هر چند افسانه است، ولی نشان می‌دهد، که در زمان او سکوت‌های<sup>۲</sup> ساکن ممالک مجاور دریای سیاه نظیر این طریقه را برای شماره سکنه بکار می‌بردند.

در قسمت‌های گمشده اوستای ساسانی و در تفاسیر پهلوی آنها، که همچنین مفقود است<sup>۳</sup>، اشارات بسیار بامور لشگری موجود بوده است. در قسمت‌های مذکور راجع به جنگ دفاعی از سرحدات و راندن اقوام بیگانه<sup>۴</sup> و گرفتن سیورسات از طرف جنگیان در حال حرکت<sup>۵</sup> و غیره مطالبی مندرج بوده است. در نسکی که موسوم به دزد سر نزد بوده، یک فصل تمام بنام ارتشتارستان<sup>۶</sup> وجود داشته، که از جنگ و سپاه بحث می‌کرده است ایرانیان باین دو مسئله اهمیت میدادند، زیرا می‌گفتند «اضحلال گر گهای دو پا بمقدم بر معدوم کردن گر گهای چهارپا است». این باب شامل تفصیلاتی بوده است راجع بقوای زره‌دار و بی‌زره و مقام رؤسای لشگر و سایر افسران و عده افواجی، که بنسبت درجه افسران در تحت فرماندهی آنان قرار داشتند و جیره افسران و ساز و بسرگک سربازان و آذوقه آنها و علق اسبان و نظائر آن. در زمان صلح اسلحه و ادوات جنگی را در مخازن (انبارگک) و در قورخانه (گنج) انبار می‌کردند و ایران انبار گبذ<sup>۷</sup> موظف بود، که در تنظیم اسلحه تحویلی چنان مراقبت کند، که هنگام لزوم در اندک زمانی تسلیم سرباز شود. سربازان پس از ختم جنگ اشیاء را پس میدادند.<sup>۸</sup> اسبان لشگر را مواظبت و تیمار مخصوصی می‌کردند. ستور پزشک (بیطار) از اشخاص مهم بشمار می‌رفت و بوسیله

۱- Exampaios

۲- Scythes

۳- رک بالانتر ص ۷۳ و ۱۶۳.

۴- دیکرد، کتاب هشتم، فصل ۳۷، فقره ۵۰.

۵- ایضاً کتاب هشتم، فصل ۲۲، فقره ۶.

۶- ایضاً کتاب هشتم، فصل ۲۶.

۷- رک بالانتر ص ۱۲۷.

۸- دیکرد، کتاب هشتم، فصل ۲۶، فقره ۴۷.

گیاه‌هایی اسبان را علاج می‌کرد<sup>۱</sup>. گرفتن اسب اشخاص غیرجنگی مجاز نبود، مگر در صورتی که جنگ فوری پیش می‌آمد و اسب بموقع نمی‌رسید<sup>۲</sup>. برای معاش لشکر هرروز گوشت و شیر و نان را وزن کرده بقطعات مساوی بین جنگیان توزیع می‌نمودند<sup>۳</sup>. ظاهراً در ایام مصاف مردان و اسبان را بیش از جیره عادی غذا میداده‌اند<sup>۴</sup>.

ارتشدارستان نکاتی نیز در باب شیوه کارزار و مواردی، که دادن مصاف یا احتراز آن ضرورت داشته، حاوی بوده‌است. از یک نفر سردار متوقع بودند، که فنون لازم از برای اداره لشکر را بدانند و در شیوه جنگی مهارت داشته و صاحب نظر صائب و تدبیر و احتیاط باشد و قسمت‌های لشکر خود را مخصوصاً بشناسد و اندازه قوت و استعداد هر یک را در دست داشته باشد. در روز جنگ بایست بزودی از جا زود و الفاظی، که لشکریان را بترساند. بر زبان نراند. در روز جنگ میبایستی سربازان را بقبول مرگ تشجیع کند و آنان را بخاطر آورد، که جنگ با کفار تکلیف دینی است، اگر زنده بمانند بتحصیل اجر و پاداش موفق خواهند شد و اگر کشته شوند در آن دنیا بمقامات اخروی نائل خواهند گردید<sup>۵</sup>. سربازان میبایست نسبت بیکدیگر برشته‌های محبت پیوسته باشند و کورانه بسردار خود اطاعت کنند. بصدای شیپور<sup>۶</sup> لشکریان بجنگ می‌شتافتند، نخست مقداری آب مقدس در نزدیکترین نهر یا رودخانه می‌ریختند و یک شاخه مقدسی را بصورت تیر بجانب خصم می‌انداختند<sup>۷</sup>، پس از آن جنگ دره‌یگرفت. عادت بر این جاری بود، که

۱- ایضاً، کتاب هشتم، فصل ۲۶، فقره ۱۱.

۲- ایضاً، کتاب هشتم، فصل ۲۶، فقره ۱۸.

۳- ایضاً، کتاب هشتم، فصل ۲۶، فقره ۱۵.

۴- ایضاً، کتاب هشتم، فصل ۲۶، فقره ۱۲.

۵- دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۲۶، فقره ۱۶ - ۱۴ و ۲۳ - ۲۲.

۶- آمیانوس، کتاب ۱۹، بند ۲، فقره ۵؛ الیزه، لانگلو، ج ۲، ص ۲۲۱.

۷- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۲۶، فقره ۲۴.

سردار پیش از مصاف دشمن را باطاعت شاهنشاه و دیانت زردشت<sup>۱</sup> میخوانند یا بفریاد «مرد و مرد!»<sup>۲</sup> همسرکس را، که دم از دلیری میزد، بجنگگ تن بتن طلب می کرد.<sup>۳</sup> آخرین بحث کتاب ارتشستارستان راجع باین بود، که چه پاداشی پس از فتح بلدشگربان بایستی داده شود و بچه نحو با دشمن مغلوب و اسیران و گروگان رفتار باید نمود و درچه مورد قوم مغلوب بیگانه را بقبول مرگ یا تابعیت ایران<sup>۴</sup> مجبور باید کرد. احتمال میرود، که مقصود از تابعیت قبول خدمت تحت السلاخی و سربازی در سپاه ایران باشد.

در عبارتی از نِسک موسوم به سکاژوم<sup>۴</sup> از «لشگر با بیم و بی بیم» سخن رانده شده و مفسر آن نِسک، باکمال سادگی غرور ملی خود را ظاهر ساخته و نوشته است، که در مقابل لشگر بیگانگان بی باکی صفت ممتاز سپاه ایران است.

نمونه جالب توجهی از قواعد لشگری ساسانیان، که ابن فقیه<sup>۵</sup> از کتابی بنام آیین نامگ<sup>۶</sup> اخذ کرده، بوسیله اینوسترانتزف<sup>۷</sup> توضیح و تشریح شده است. همچنانکه این دانشمند روسی ثابت نموده، این رساله بدو بخش تقسیم می شد: یکی مربوط بنبرد صحرائی بوده و دیگری بشیوه قلعه گیری اختصاص داشته. در بخش نخستین از صف بندی لشگر گفتگو می شد: مرکز لشگر باید در مکانی

۱- ارضاء، کتاب ۸، فصل ۲۶: فقره ۲۱.

۲- نهاید چاپ برون، ص ۲۵۵، پروکویپوس جنگ ایران، کتاب ۱، بند ۱۳؛ بلعی، زنتیرگک، ص ۳، ۹۵-۳۸۹، مقایسه شود با زاره - هر تسفلد، نقوش برجسته، ص ۷۴، یادداشت ۱ و بنویست در مجله آسیایی ۱۹۳۱، ص ۱۳۵ و ما بعد.

۳- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۲۶: فقره ۲۲.

۴- ارضاء، کتاب ۸، فصل ۳۸: فقره ۳۵.

۵- عیون الاخبار چاپ قاهره، ج ۱، ص ۱۱۲ و ما بعد.

۶- بالاتر ص ۸۵ و ۸۱ را ببینید.

۷- Inostrantzov مطالعات ساسانی، ص ۴۶ و ما بعد؛ ترجمه انگلیسی بقلم

بوگلدانو در مجله کاما، شماره ۷ (بهمنی ۱۹۲۶): ص ۵۲ - ۷.

بلند قرار گیرد و سوار نظام قسمت مقدم را تشکیل دهد و تیراندازانی، که بدست چپ نیز می‌توانند تیراندازی کنند، در جناح چپ مقام گزینند. تفصیلاتی نیز در باب اعمال جنگی داده شده بود. رئیس لشکر باید در وضع سپاه طوری دقت کند، که آفتاب و باد در پشت سر آنان باشد. اگر هر دولشگر در نزدیکی رودخانه باشد و بخواهند رودخانه از خصم بگیرند، باید سواران و چارپایان دشمن را بگذارند رفع عطش کنند، زیرا مردان پس از رفع تشنگی آسانتر مغلوب میشوند. سپس قواعدی مسطور بود راجع بگستردن دام و انتخاب مردان و اسبان لابق برای کمین نهادن و بهترین طریق شبیخون، بقسمی که دشمن را بانواع بانگ و فریاد و غیره بوحشت بیندازند.

بخش دوم راجع بخدعه‌هایی است، که برای گشودن قلاع باید بکاربرد و طریقه اطلاع یافتن از وضع محصورشدگان بوسیله جاسوسان و متوحش نمودن آنان بانشر اخبار مدعش بوسیله مذاکرات ماهرانه و افکندن نامه‌های وحشت‌بخش بوسیله تیر در میان قلعه و نظایر آن.

اینوسترانتزف گوید: اختلافاتی، که در ابتداء بین فنون نظامی ابرانیان و فنون نظامی رومیان بیزانسی موجود بود، کم کم از میان رفت، بقسمی که قواعد نظامی این دو ملت تقریباً یکی شد. بنابراین برای آگاهی یافتن از بخش سابق‌الذکر آیین نامگک میتوان از قواعد نظامی و وصف نبردهای قوای بیزانسی استفاده کرد. مؤلف در تعبیرات مشروحی، که ضمیمه ترجمه خود نموده، این طریقه را بکار بسته است. فی الواقع مؤلف مزبور بین قواعد نظامی این دو ملت روابطی تشخیص میدهد، که میتوان تصور کرد، ملاتین مذکور بیکدیگر تعلق ادبی داشته‌اند. شاید بتوان حدسیات اینوسترانتزف را برای توضیح مطالب ارتش‌تارستان، که مفسرین عهد ساسانی راجع بان قلم‌فرسایی کرده‌اند، بکار برد و معتبر دانست.

\* \* \*

نواحی کوهستانی، که از یکطرف بگوشه شرقی دریای سیاه و از جانب



دیگر بوسط دجله میرسد، در میان دو کشور بزرگ ایران و روم سرحد طبیعی استواری محسوب نمی‌شد و این وضع جغرافیایی تولید جنگ دائمی می‌کرد. اگر ارمنستان به اندازه قوی بود، که در مقابل این دو دولت معظم بحفظ استقلال خود نائل میشد، ممکن بود بین آنها حکم دولت پوشالی پیدا کند، اما خیلی ضعیف بود و این کار از او بر نمی‌آمد. سلسله‌ای از خاندان اشکانی در ارمنستان سلطنت میکرد، لکن وضع آنجا ثباتی نداشت. ملوک الطوائف ارمنستان پیوسته آماده طغیان بودند و نفوذ روم با نفوذ ایران همواره در مجادله بود. اردشیر اول از جنگ با رومیان فایده بسیاری نبرد و امارت کوچک اعراب حیره واقع در بیابان جنوب نیوای قدیم بسختی مقاومت می‌کرد. ظاهراً این امارت فقط در اثر حملات شاهپور اول از پای درآمد<sup>۲</sup>.

### ۱- Etat lampon

۴- سقوط حیره بنا بر افسانه بسبب خیانت بوده است: گویند دختر پادشاه حیره عاشق شاه ایران گردید و دروازه شهر را بروی شاهپور باز نمود. شاه هم در ازای این کار راضی شد، که با او ازدواج نماید. شب عروس مینالید و بخواب نمیشد. صبح روز بعد در زیر بالش‌ها برگ موردی یافتند. معلوم شد همین سبب رنج و درد او بود. شاه از این احساس لطیف متعجب شده پرسید « پدرت بتو چه غذایی میداد ». دختر جواب داد: « مغز و زرده تخم مرغ و سرشیر و عسل و بهترین شراب ». شاهپور گفت: « نسبت بکسی که در تربیت تو اینقدر رنج برده و ترا با این ناز و نعمت پرورش داده و رهین محبت خویش ساخته عجب پاداشی دادی. از آن میترسم که از تو بمن همان رسد که باو رسید ». لذا امر کرد گیسوان دختر را بدم اسب سرکشی بیندند و اسب را در صحرائی پراز خار بدوانند تا هلاک شود (معالی، چاپ زنتیرگ، ص ۴۹۲؛ مسعودی، مروج، ج ۴، ص ۸۴). سایر مصنفان ایرانی و عرب بجای شاهپور اول فهران حکایت را اردشیر اول یا شاهپور دوم دانستند. رک گابریلی؛ مطالعات شرقی، ۱۳، ص ۲۵۹. آندراسن Andrsen در قصه شربنی که بنام « شاهزاده خانم روی نخود » نگاشته، و قصه آخر قصه فوق را ذکر کرده ولی مجازات وحشتناک آخر آنرا نیاورده است. کریستنسن، شاهزاده خانم روی برنگ مورد و شاهزاده خانم روی نخود؛ AO، ج ۱۴، ص ۵۷ - ۲۴۱.

جنگ ایران و روم بوسیله صلحنامه، که سال ۲۴۴ بین شاهپور و فیلیپ قیصر روم امضاء و پایان رسید. بموجب این معاهده قیصر روم ارمنستان را بایران و گذار کرد. شاهپور در ابتداء مجبور شده بود، که با ساکتین ولایات ساحل بحر خزر و اقوام آشوب طالب داخل کشور و ممالک مجاور شمال و مشرق جنگ کند. بنابر مندرجات تاریخ اربل<sup>۱</sup> «شاهپور در نخستین سال سلطنت خود با خوارزمیان و (سپس) با مادیهای کوهستانی<sup>۲</sup> جنگید و آنها را در جنگ شدیدی مغلوب ساخت. از آنجا بقصد سرکوبی گیلها و دیلمی‌ها و اهالی گرگان، که در



شکل ۱۳ - سکه شاهپور اول (مجموعه مؤلف)

کوهستان دور دست ساحل بحر خزر مسکن داشتند، تاخت». بموجب مندرجات کتاب پهلوی موسوم به شورشتمانیهای ایران شهر (بخش ۱۵) شاهپور در خراسان یک پادشاه «تورانی» پهلیزگک نام را مغلوب و مقتول کرد<sup>۳</sup> و در محلی که جنگ رخ

- 
- ۱- چاپ مینگانا (منابع سریانی، ج ۱، لیبزیگت ۱۹۵۸). زک مار کوارت، فهرست الخ. چاپ مسینا، ص ۵۲.
  - ۲- در آذربایجان (مار کوارت).
  - ۳- مار کوارت - مسینا، فهرست.
  - ۴- حمزه نیزبنای نیشابور را بشاپور نسبت داده است (ص ۴۸، ترجمه، ص ۳۵).  
بگفته طبری (۸۴۵، نلدکه ص ۵۹) و ثعالبی (ص ۵۲۹) نیشابور را شاپور دوم بنا کرده است.

داده بود، شهر مستحکم نیوشاهپور (شاپورخوب، نیشابور فعلی)<sup>۴</sup> را تأسیس کرد که کرسی ولایت ابرشهر یعنی ناحیه ابرنها شد.<sup>۱</sup>

اردشیر بلقب شاهنشاه ایران قناعت کرده بود، ولی شاپور پس از این فتوحات در کتیبه‌ها لقب مجلاتر «شاهنشاه ایران و انیران» (انیران = غیر ایران)<sup>۲</sup>. چند سال بعد جنگ جدیدی بین ایران و روم در گرفت. در سال ۲۶۰ و الریانوس امپراطور روم، که شخصاً عهده‌دار جنگ بود، هزیمت یافت و بدست ایرانیان گرفتار شد.<sup>۳</sup>

شاهنشاه خود را در آن موقع سلطان مشرق و مغرب می‌دید. لقب امپراطور روم را بیکی از پناهندگان رومی موسوم به کوریادس<sup>۴</sup> داد. اما او با وجود این نتوانست نامی از خورد در تاریخ باقی بگذارد.<sup>۵</sup> سرنوشت و الریانوس معلوم نیست. قدرمتن اینست که در اسارت جان داد و گویا وفات او در شهر گندی شاهپور واقع شد.

روایات مورخین رومی از قبیل لاکتان سیوس<sup>۶</sup> و سایرین در باب بدرفتاری پادشاه ایران با امپراطور قابل تردید است. بموجب روایات شرقی شاهپور او را مجبور کرد، که در ساختمان سد نزدیک شوشتر کار کند. این سد ۱۵۰۰ قدم طول داشت و هنوز هم برای برگرداندن آب کارون بمزارع بکار میرود و به بند قیصر معروف

۱- ابرنها تیره از قوم ایرانی چادرنشین داه (Dahae) بودند. مرسس سلسله اشکانی در آغاز رئیس این تیره بود.

۲- مقایسه شود با هر تسفالد، پایکولای، ص ۴۱.

۳- قسمت اول کتیبه کعبه زردشت، که متأسفانه آسیب فراوان دیده، در بیان جنگهان شاپور با رومیان است. پیروزی شاپور بر و الریانوس بطور اختصار در سطر ۱۳-۱۴ ذکر کرده شده است. این عبارت ثابت میکند، که نبرد، که به شکست و الریانوس منجر شد، در ارها اتفاق افتاده است. رند هنینگ در بولان شرقی، دوره ۹۰، ص ۸۲۳ و ما بعد. جنگ ارها را در تصویر ۱، که در دوزاکشف شده، نمایش داده‌اند. رسترونزوف شهرهای کاروانی، ص ۱۲-۱۲۰.

4- Cyriades

۵- زاره - هر تسفالد، نقوش برجسته، ص ۷۹.

6- Lactantius

است. بهر حال<sup>۱</sup> احتمال قوی می‌رود، که شاهنشاه ایران اسیران رومی را در ناحیه گندی شاهپور و شوشتر مستقر کرده باشد. ایرانیان مهارت رومیان را در فنون بسیار اهمیت میدادند و بلاشک هم مد و هم جسر بزرگ شوشتر عمل مهندسین رومی است.<sup>۲</sup>

شاهپور، تفصیل غابه نخود را بر والریانوس در چند جا حجاری کرده است.

تصویر عظیمی در نقش رستم از شاهپور دیده میشود، که با اشاره شاهانه، امپراطور مغلوب را امان می‌دهد. تفصیل آن تصویر از اینقرار است: شاهنشاه همواره فرامی‌رسد. اسبش دست را برداشته است. بر فراز تاج کنگره دارشاه گوی منسوج سابق الذکر بقدری بالارفته، که مجبور شده‌اند در حاشیه سنگ برای جای آن نیمدایره بتراشند. انتهای ریش انبوه مجعد او در حلقه فشرده شده است. گیسوی مجعد شاه در پشت سر نمایان است؛ بر پشت او نوارهایی، که جزء لباس سلطنتی است، با چین‌های متوازی نمودار است؛ شاه نیم تنه تنگی پوشیده و شلوار او بروی ساق چین خورده است. شاه گردن بند و گوشواری دارد و راست بر زین مرصع نشسته با دست چپ قبضه شمشیر را گرفته و دست را به علامت بخشایش بجانب والریانوس، که در مقابل وی زانو زده، دراز کرده است. امپراطور هنوز تاج بر گک غار بر سر دارد، عبای رومی بر پشت او در اهتراز است و معلوم می‌شود، که با کمال عجله شتافته است، تا خود را بیای شاهنشاه بیفکند. در کمال خشوع زانوی راست را خم کرده و زانوی چپ را بر زمین تکیه داده و هر دو دست را بسوی شاه دراز کرده و امان می‌خواهد. در کنار او شخصی ایستاده، که او نیز لباس

۱- نلدکه، طبری، ص ۴۳، یادداشت ۲.

۲- دیولافوا، صنایع قدیم ایران، ج ۵، تصویر ۱۲ و ۱۳. در باب روایات عامیانه مربوط ببنای بند شوشتر، کلمان هوارد در انتشارات سیزدهمین کنگره مستشرقین (هامبورگ ۱۹۰۲) ص ۱۱۵ و بعد،

رومی پوشیده است. بنا بر حدس زاره این شخص کوردیاس دشمن قبصر است. این نقش از بهترین نقوشی است، که از صنعت ساسانیان باقی مانده است؛ اشخاص این تصویر از فرط زیبایی و جاذبیت گویی زنده هستند. صورت یکنفر ایرانی، که سر و دست خود را برسم احترام بلند نگاه داشته، در پشت اسب پادشاه نمایان است. در زیر او کتیبه بزبان پهلوی دیده می شود؛ که بمرور زمان ضایع شده است. و گویا این صورت را بعد در روی سنک کنده اند. نظیر این تصویر را با مختصر تغییری در نزدیکی شهری، که شاهپور اول بنام شاپور در مغرب استخر بنا نهاد، می بینیم.<sup>۲</sup>

این غلبه پادشاه ایران در دو نقش بزرگ در کوه شاپور هم حجاری شده است. در وسط یکی از نقوش شاهپور سوار و کوردیاس پیاده دیده می شود. در زیر اسب شاه مردی افتاده و در مقابل او امپراطور روم زانو بر زمین زده است؛ نیکه<sup>۳</sup> الاله پیروزی در هوا پرواز میکند و بساکی با نوارهای مواج بشاهنشاه فاتح می دهد؛ در چپ و راست دو ردیف سواره و پیاده ایرانی رسم شده، که نمونه قوای جنگی اقوام مختلف و اسلحه گوناگون آنهاست.<sup>۴</sup>

نقش دیگر خیلی بزرگ است و صور بسیار دارد، که در چهار صف مدرجاً قرار گرفته اند. متأسفانه این نقش فعلاً بحال اسف انگیزی افتاده است. در وسط صف شاهنشاه ایران و امپراطور روم، چنانکه در نقوش قبل ذکر شد، ترسیم شده اند. شاه بر اسب سوار است و مردی را پایمال می کند؛ کوردیاس در کنار او ایستاده،

۱- دیولافوا، ج ۵، تصویر ۱۵؛ زاره هر تسفلد، نقوش برجسته، تصویر ۷ و ص

۷۷-۸۰؛ زاره، صنایع ایران قدیم، تصویر ۷۴؛ تاریخ صنایع پوپ، IV، A ۱۰۰.

۲- دیولافوا، تصویر ۱۸؛ زاره - هر تسفلد، ۴۴ و ص ۲۲۲؛ تاریخ صنایع پوپ

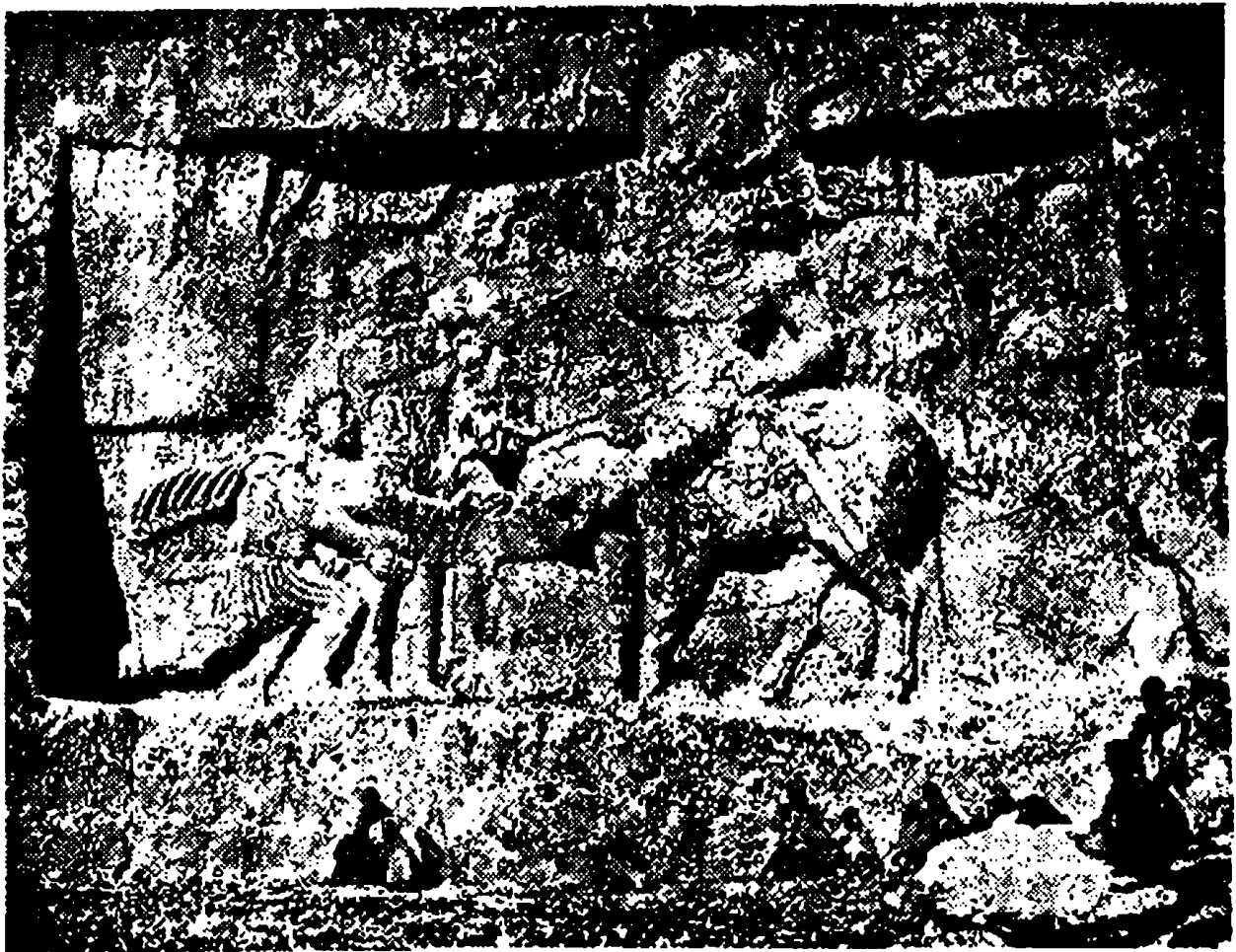
IV، B ۱۰۰.

### 3- Nice

۴- دیولافوا، تصویر ۲۰؛ آندرآس واشتولتسه Stoltze، پرسپولیس، تصویر

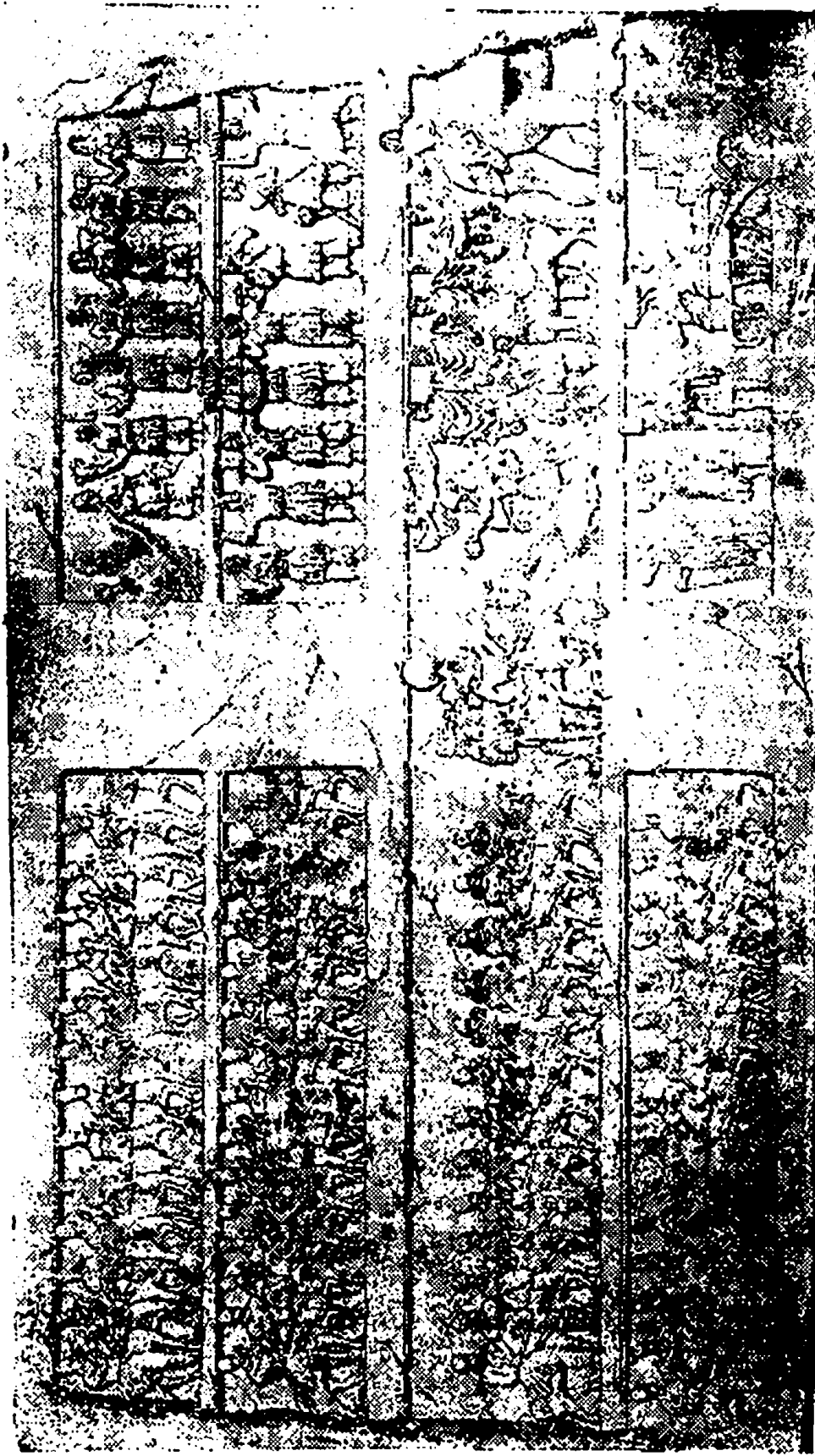
۱۴۳؛ زاره - هر تسفلد، تصویر ۴۵ و ص ۲۲۳.

و امپراتور زانو بزمین زده دستها را بسوی شاه دراز کرده است. در کنار امپراتور دو نفر ایستاداند. یکی از آنها کلاه بلند ایرانی بر سردارد و دیگری حلقه سیا تاجی بشاه تقدیم میکند. صورت نیکه الاله پیروزی بر فراز آن در حال پرواز دیده میشود، در پشت سر ابن عده چند تن از رومیان ملبس به قبای رومی و چند



شکل ۱۴ - مجلس پیروزی شاپور اول بر والریانوس در نقش دستم  
(زازه، صنایع ایران قدیم)۱

نفر دیگر دیده می‌شوند، که فیلی و اسبی همراه می‌آورند، مردی دیگر طشتی بر سر گرفته است. این تصاویر در سمت راست صف سوم قرار دارد. در دو صف بالای همان از جلوی، مردمانی دیده میشوند، که پیراهن آنها تا زانو و شموارشان تا مچ پا رسیده است. این اشخاص چند طشت و چند تاج و یک کیسه که ظاهراً پرازبول است و دو شیر در زنجیر می‌آورند. در صف پایین اشیاء دیگری، که غنیمت بوده،



شکل ۱۵ - مجلس پیروزی شاهپور اول ، در شاهپور فارس  
از روی نقاشی فلانیدن وکست .

منجمله يك پرچم رومی پیش می‌برند. اراده جنگی امپراتور روم، که بدو بسته شده در آخر همه دیده می‌شود. در سمت چپ نقش چهار صف از اسواران ایرانی ترسیم گشته است. اغلب مردان کلاه بلند استوانه‌شکل بر سر دارند، که بالای آن مدور است. پنج نفر سواری، که در صف سوم بلافاصله پشت سر شاه قرار دارند، گیسوانشان مانند گیسوان شاه مجعد است. احتمال می‌رود، که اینان شاهزادگان بلافصل باشند. تمام اسواران دو صف بالا بحال احترام قرار گرفته‌اند، یعنی سبابه دست راست را به سمت پیش دراز کرده‌اند. (ش ۱۵)

در طی کاوشهای علمی شهر شاپور، ویرانه‌های کاخی از شاپور اول در جنب آتشکده و بنای دیگری از این پادشاه (که کتیبه شهر شاپور در آنجاست) کشف



شکل ۱۶ - سکه بهرام اول  
(موزه ملی کپنهاگ)

شده است. سبک معماری و تزئینات این بنا کاملاً یونانی است و خود مایه بسی شکفتنی است، که چنین بنایی در قلب سرزمین پارس، یعنی مهد سلسله ساسانی قرار دارد. بنابر عقیده، که تا کنون رواج داشت، پارس از ایالاتی بود، که کمتر تحت نفوذ مغرب زمین قرار گرفته و سنتهای ملی در دیانت و صنعت در آنجا پسا کمتر

۱ - فلاندن و کست، ج ۱، تصویر ۵۳؛ زاره - هرتملند، تصویر ۴۳ و ص ۲۲۰

و ما بعد نیمه راست حجار ۱ را دیولافوا در کتاب خود نقل کرده است (ج ۵، تصویر

۱۹)؛ تاریخ صنایع پوپ. IV: B، A، ۱۵۸.



و بهتر محفوظ مانده بود». (گیرشمن، مجله صنایع آسیایی، دوره ۱۲ : صفحه ۱۸-۱۲)

شاهپور پس از تاخت و تاز در سوریه و کاپادوکی قصد بازگشت بایران نمود و در حین مراجعت مورد حمله اذینه<sup>۱</sup> امیرعرب، که حکمرانی شهر پالمور واقع در صحرای شام را داشت، قرار گرفت. این شهر مرکز تجارت شرق و غرب بود دربارہ موفقیت‌های اذینه در اینموقع بیشک تاریخ‌نویسان گزافه‌گویی بسیار کرده‌اند<sup>۲</sup>. اما وی بهر حال چندین سال بر سوریه و قسمت عمده ایالات رومی آسیای قدیمی تسلط داشت و گرچه بظاهر دست نشانده روم بود، ولی در حقیقت



شکل ۱۷- اورمزد مقام شاهی را بوهرام اول عطا میکند  
(زاره، صنایع ایران قدیم)

کم و بیش استقلال داشت و از طرف گالینوس<sup>۳</sup> قیصر روم بلقب امپراتوری فائل شد. ایرانیان بدون هیچ فائده تا سال ۱۶۵ جنگ خود را با پالمور ادامه دادند.

1- Odheinat

۲- هنینگ، بولتن شرقی، دوره ۹، ص ۸۴۳.

3- Galienus

وقتی اذینه به قتل رسید زن او موسوم به بث‌زینه<sup>۱</sup> یا زینب، که مؤلفین رومی نام او را زنوبی آورده‌اند، با تفاق پسرش وهب‌اللوات، زمان حکومت را بدست گرفت. وهب‌اللوات چون میخواست در مقابل روم مستقل شود، در سال ۲۷۱ خود را آگوستوس خواند آنگاه اورلین<sup>۲</sup> قیصر روم لشکر نیرومندی به‌پالمور کشید و پس از مقاومت دلیرانه، که زنوبی نمود، آن شهر را گرفت و ویران کرد و در سال ۲۷۲ زنوبی سعی کرد بایرانیان پناه ببرد، وای موفق نشد. او را گرفته بروم بردند. اکنون خرابه‌های عظیمی باقی است، که از جلال و شکوه این دولت ناپایدار حکایت میکند.<sup>۳</sup>

شاهپور در سال ۲۷۲ وفات یافت. سنگگ قیمتی بسیار زیبایی بسا اسلوب یونانی و رومی هست. که بزبان پهلوی نام شاهپور اول بر آن نقر شده، لکن آن تصویر از آثار یونانی قبل از شاهپور میباشد و این پادشاه نام خود را بر آن حک کرده است.<sup>۴</sup>

در کتیبه کعبه زردشت زنی بنام آذراناheid و عنوان بانیشنان بانیشن (ملکه ملکه‌ها) ذکر شده، که ظاهراً همسر شاهپور است.<sup>۵</sup> نام این ملکه بستگی نزدیک و تعلق خاندان ساسانی را به معبد اناهید استخر بخاطر می‌آورد.

ما از وقایع سیاسی سلطنت هرمزد اول (۲۷۲-۷۳) و وهرام اول (۷۶-۲۷۳) که هر دو پسر شاهپور اول بوده‌اند، تقریباً هیچ اطلاعی نداریم. هرمزد که پیش از سلطنت هرزد اردشیر نام داشت (کعبه زردشت، سطر ۲۲)، بانی شهر هرمزد اردشیر در خوزستان است، که بعدها تازیان آنرا سوقی الاهواز نامیدند.<sup>۶</sup>

1 Bath - Zebina

2- Aurdlin

۳- دست‌و‌تلف، شهرهای کاروانی، ص ۱۱۹-۹۱؛ اینگهوات، مطالعات درباره

H. Ingholt, Studier over Palmyrensk Skulptur  
چاپ کپنهاگ ۱۹۲۸.

۴- زاره، صنایع ایران قدیم، ص ۵۴؛ هرستفلد، پایکولنی، ص ۷۴.

۵- هنینگ، بولتن شرقی، دوره ۹، ص ۴۸-۸۴۶.

۶- هنینگ، ایضاً، ص ۴۸-۸۴۶.

نقش برجسته در سنگ شاهپور هست، که وهرام اول را در حالیکه اوهرمزد (خدا) مقام شاهی باو عطا میکند، نشان می‌دهد.<sup>۱</sup>

شاه تاجی مضرس بر سر نهاده و گوی منسوج را بر آن قرار داده است. خدا تاجی کنگره‌دار بر سر نهاده است. خدا و شاه بر اسب سوارند و شاه حلقه‌ای را، که اوهرمزد بجاذب او دراز کرده، می‌خواهد بگیرد از لحاظ صنعت این نقش از همه نقوش سلف برتر است. زاره گوید: عدم تناسب راکب و مرکوب، که در نقش‌های سابق بوده، در اینجا از بین رفته است: «حرکات و سکنت اسبان و اشکال مختلف پی و عضله آنها را مخصوصاً نشان داده‌اند و نازک‌کاری دقیقی بکار برده‌اند، که در نقوش سابق بنظر نمی‌رسد». سازنده این تصویر در نمایش صورت پادشاه مجبور به تبعیت از سبک قدما بوده ولی توانسته است در اندام و چهره پادشاه نشانه زندگی قرار دهد، مثلاً: «اشتیاقی که پادشاه بگرفتن علامت سلطنت از دست خداوند دارد، کاملاً از این تصویر نمایان است» (شکل ۱۷)<sup>۲</sup>.

در زمان سلطنت وهرام دوم (۲۹۳-۲۷۶) پسر وهرام اول، مجدداً جنگ ایران و روم در گرفت. کاروس قیصر روم تا نیسفون پیش آمد؛ اما در اثر مرگ ناگهانی او رومیان عقب نشستند و در سال ۲۸۳ معاهده منعقد شد، که بموجب آن ارمنستان و بین‌النهرین بتصرف رومیان در آمد. واگذاری این دو ایالت از طرف شاهنشاه در وقتی که دشمن ضعیف شده بود، بی علت نبود، زیرا که در این وقت خبر طغیان خطرناکی را در مشرق کشور شنید و مجبور بمصالحه با رومیان گردید.

۱- در روی حجاری کتیبه از نرسی است. زاره هم بدو این نقش را بهمین شاه نسبت داده است (نقوش برجسته، ص ۱۵ و ۲۱۵)، ولی در کتاب جدید خود موسوم بصنایع ایران قدیم (ص ۴۵) آنرا از بهرام اول میدانند. هرتسفلد (پایکولی، ص ۱۷۳) از روی سبک بنا و القاب پادشاه، ثابت کرده است، که نرسی اسم خود را در روی نقشی که متعلق به برادر ارشدش بوده است، کنده است. در این امر شک و شبهه نیست، زیرا تاج پادشاه مانند تاجیست، که در روی سکه‌های بهرام اول دیده میشود و با تاج نرسی اختلاف دارد.

۲- زاره - هرتسفلد، نقوش برجسته، تصویر ۴۱ و ص ۲۱۵ و ما بعد، زاره، صنایع ایران قدیم، تصویر ۷۸؛ تاریخ صنایع پوپ ۱۷۷، ۱۵۶.

سکه‌های معروف بسکه‌های «سکایی و ساسانی»<sup>۱</sup>، که از طرف نواب سلطنت قسمت شرقی دولت ایران (خراسان)<sup>۲</sup> ضرب شده، حاکی از اینست که تسا زمان وهرام‌دوم این ایالت بزرگ‌در زیر فرمان یکی از شاهزادگان خانواده سلطنتی ملقب به کوشانشاه بوده است. پیروز برادر شاهپور اول، پسرش هرمزد را، (که ضرب کرده، خود را «کوشانشاه بزرگ» خوانده است. بعد از سال ۲۵۲ شاهپور اول پسرش هرمزد را، (که بعداً هرمزد اول خوانده شد) بحکومت خراسان گماشت. و «شاهنشاه بزرگ کوشان» که از القاب سابقین عظیمتر بود، باو تفویض کرد. وهرام اول و وهرام دوم قبل از اینکه بتخت ایران جلوس کنند، همان منصب عالی را داشتند. در زمان سلطنت وهرام دوم برادرش هرمزد فرمانفرمای خراسان بود. در هنگام جنگ ایران و روم این هرمزد علم طغیان برافراشت و بکمک و معاضدت سکه‌ها و کوشانیها و گیله‌ها سعی کرد در مشرق مملکت دولت مستقلی تأسیس نماید.



شکل ۱۱۸ - سکه وهرام دوم  
(موزه ملی کپنهاگ)

به‌همین جهت است، که وهرام دوم با کمال عجله بجنگ روم خاتمه داد، تا تمام قوای خود را بمقابله برادر یاغی برد. شورش خاموش شد و سگستان مسخر گردید و

### 1- Scytho - Sassanide

۲- رنک ص ۱۵۸ این کتاب.

۳- مقایسه شود با ص ۲۱-۲۲۰.

شاهزاده، که موسوم به وهرام بود (وبعداً وهرام سوم شد)، در این وقت لقب سگانشاه «پادشاه سگ‌ها» یافت، زیرا چنانکه هر تسفلد می‌گوید: عادت و بعهده‌ایرانا به حکومت مهترین ایالت یا ایالتی، که بعد از سایرین تسخیر شده بود، نصب مینمودند<sup>۱</sup>.

نقوشی از وهرام دوم باقی است، که از لحاظ باستانشناسی جالب توجه است. در نقش رستم در جوار صورت تاجگذاری اردشیر اول کتیبه است کوچکتر از آن، که بامر وهرام حجاری شده و شاه را پیاده در وسط خانواده اش نشان میدهد، زیرا این پادشاه همواره مایل بود، که در کتیبه بصورت پدر خانواده نمایش یابد. بر سکه‌های او شاه و ملکه بطور نیرخ منقوش شده و در مقابل آنها صورت شاهزاده کوچکی دیده میشود، که رو بطرف آنها کرده است. پادشاه تاجی بر سر دارد، که گوی سابق‌الذکر و دوبرال بر آن ترسیم شده<sup>۲</sup>، ولی کلاه ملکه و شاهزاده بشکل سر حیوانات است (ش ۱۸). در کتیبه نقش رستم<sup>۳</sup> پادشاه در وسط قرار گرفته و گیسوان و ریش او بر رسم معمول سلاطین ساسانی آراسته شده، تاج بالدار بر سر دارد و دو دست را بر قبضه شمشیر بلند و مستقیم خود تکیه داده است. در برابر او در سمت چپ سه نفر، که خطوط، صورتشان درست تمیز داده نمیشود، بطرف او روی آورده‌اند. زاره حدس میزند، که شخص اول شاهزاده وهرام سگانشاه و آندو نفر دیگر، که کلاهی بشکل سر حیوان بر سر دارند، همان ملکه و شاهزاده کوچکی هستند، که در سکه‌ها معمولاً رسم می‌کرده‌اند. در عقب این سه شکل، شخص جوان

۱- هر تسفلد، پایکولی، ص ۴۲ و مابعد، روشنایی جدید در تاریخ ایران از کتیبه‌های پهلوی، (مجله کانا، شماره ۷، ص ۱۱۱-۱۱۵) و سکه‌های کوشانی و ساسانی (رسالات باستان‌شناسی هند، Momoir of the Archeolog. Survey of India، شماره ۳۸).  
 ۲- بقفیده هر تسفلد، بالهای پرزده موسوم به وارغن Vareghna، مظهر خدای پیروزی ورتراغن، میباشد. (گزارش باستان. ج ۹، ص ۱۰۱، یادداشت ۳)؛ این مرغ بقفیده بنویست باز یا شاهین است. (ورتراغن، ص ۳۴).  
 ۳- در شکل ۲ این کتاب، سمت راست.

بی مویی دیده میشود، که کلاه بلند نجبای بزرگت بر سردارد و دست را بعلامت احترام بلند کرده است. شخص آخر مردی است، که از گیسو و طرز ایستادن او، چون دست را بلند نکرده، معلوم میشود از دودمان سلطنتی است زاره تصور می کند که آنکه کلاه بلند دارد، موبد موبدان و آن دیگری شاهزاده نرسی عموی پادشاه است. در عقب سر شاه در سمت راست نقش سه تن از نجباء، که کلاه بلند بر سر نهاده اند، دیده میشود، که دست راست را بر افراشته و ایستاده اند<sup>۱</sup>.



شکل ۱۹ - مجلس پیروزی و هرام دوم در شاپور فارس  
(زاره، صنایع ایران قدیم)

و هرام دوم در کوه شاپور نقشی دارد، که حاکی از غلبه او بر خصم است رولینسون<sup>۱</sup> و دیولافوا تصور کرده اند، که موضوع نقش غلبه بر سکاها است. زاره از طرف دیگر گمان دارد، که مردان بلند قبایی، که بحضور شاه می آورند و ظاهر آهر یک

۱ - دیولافوا، ج ۵، تصویر ۱۴؛ زاره - هرنفلد، نقوش برجسته، تصویر ۵ و ص

۷۱ و مابند؛ و اسمر Vasmdr، نامه سکه شناسی Numismatic Chronicle،

سری پنجم، ج ۷، ص ۲۸۸-۲۸۶.

قطعه پارچه را با ریسمان بر سر بسته‌اند، نمایندگان عشایر عرب هستند، که باطاعت درآمده‌اند. وهرام که از کلاه بالدارش شناخته میشود، سوار اسب است .  
ریش و گیسویش بهمان شکل معمول سلاطین قدیم است . نوارهای چین‌داری، که بکلاهش بسته، در اثر وزش باد در اهتر از است ترکش بلندی از



شکل ۲۵ - مبارزه دو سوار  
( زاره، صنایع ایران قدیم )

کمر بند او آویخته است. گوی مستطیل حسب المعمول در جلو پاهای اسب دیده می‌شود. در برابر شاه سرداری ایرانی دستها را بشمشیر تکیه داده است. از طرز گیسوایش معلوم میشود، که از خانوادہ سلطنتی است، در پشت سر او رؤسای دشمنان مغلوب حضور دارند. در این جمع تصویر يك اسب و سر دو شتر نمایان است<sup>۱</sup> (ش ۱۹).

۱- دیولافوا، ج ۵، تصویر ۲۱؛ زاره - هرتسفلد، نقوش برجسته، تصویر ۴۲ و ص ۲۱۷ و ما بعد؛ زاره، صنایع ایران قدیم. تصویر ۷۹؛ تاریخ صنایع پوپ، B، IV، ۱۵۶. در بزم دلك در نزدیکی پا زارگاد قدیم در روی سنگی دو حجاری دیده میشود، که بمرور زمان آسیب فراوان دیده است. زاره ( نقوش برجسته، تصویر ۳۲ و ص ۱۸۷ و بعد ) گمان میکند، که مجلس فوق شاه شدن وهرام اول و یا وهرام دوم و ملکه را نشان میدهد.

بنابر نظر هر تسفلد<sup>۱</sup> کتیبه سابق الذکر<sup>۲</sup> (ش ۱۱)، که در نقش رستم موجود است و جنگگ دو نفر سوار را نشان میدهد، متعلق بوهرام دوم است. دو کتیبه دیگر، که همچنین در نقش رستم است و بسیار ضایع شده، نظیر همین مجلس را نشان میدهد و گویا مربوط بهمان عهد است<sup>۳</sup>. همچنین در روی قطعه عقیقی، که در کتابخانه مای پاریس موجود است، نبرد یکی از اسواران ایرانی را با یکی از رومیان نقش کرده اند<sup>۴</sup>. (ش ۲۰)



شکل ۲۱ - سکه نرسی  
(موزه ملی کپنهاگ)

پس از وفات وهرام دوم در سنه ۲۹۳ پسرش وهرام سوم به تخت نشست، اما سلطنتش بیش از چهار ماه دوام نیافت. نرسه پسر شاهپور اول، که عم پدر این پادشاه جوان بود (ش ۲۱)، طغیان کرد و غالب شد. موضوع کتیبه بزرگ نرسه در

۱- دروازه آسیا، ص ۴۴ - ۴۳.

۲- ص ۲۳۶.

۳- زاره - هر تسفلد، نقوش برجسته، تصویر ۵۱۰۸، مقایسه شود با زاره، صنایع

ایران قدیم، ص ۴۱.

۴- بابلون Babelan فهرست نگینهای کتابخانه ملی پاریس، شماره ۳۶۵. زاره،

صنایع ایران قدیم، تصویر ۱۴۵؛ هر تسفلد، گزارش باستان، ج ۹، ص ۱۲۷.



پایکولی ذکر این قضیه است.<sup>۱</sup> ممکن است وهرام سوم پس از سال ۲۹۳ در بعضی از قسمت‌های شرقی ایران بشاهی باقیمانده باشد.<sup>۲</sup>



شکل ۲۲ - تاجگذاری نرسی در نقش رستم  
(زاره. صنایع ایران قدیم)

نرسی کیفیت تاجگذاری و سلطنت خداداد خود را بر تخته سنگ نقش رستم حجاری کرده است و این همان طرز معروف قدیم است، یعنی پادشاه حلقه نواردار

۱ - نالاتر ص ۶۸ و ۷۵ را ببینید. شدر (گنومون ۹، ص ۳۴۴، یادداشت ۱) با مطالعه اسامی شاهان اوایل دوره ساسانی قرائن و اماراتی یافته است، که لحن کتیبه پایکولی نیز آنرا تأیید میکند، بر اینکه بیداری ملی ایرانیان عهد ساسانی در زمان نرسی به مرحله تکامل رسیده است.

۲ - نلدکه، طبری، ص ۴۱۶.

را، که علامت سلطنت است، از دست خداوند میگیرد. خدا را اینجا زنی است و زاره تصور می کند اناهیتا باشد. پادشاه نیم تنه تنگنگ معمولی را پوشیده است، تاجی که در بعضی سکه های نرسی دیده میشود، شکل کلاه کوتاهی با خطوط عمودی دارد، که گوی بزرگ منسوج بر روی آن قرار گرفته است. گیسوان مجعد، که بمقدار زیاد برشانه هایش افتاده، و ریش نوکدار، که انتهای آن در یک حلقه قرار گرفته، و نواری، که در پشت سر او موج میزند، و گردن بند مرواریدی، که انداخته، تمام اینها را بهمان اسلوب معمول باستانی نقش کرده اند. الاهی تاج کنگره دار سرگشاده را بر سر گذاشته، که حلقه های مجعد موی از فراز آن پدیدار است و این تاج مخصوص خدایانی است، که در نقوش ساسانیان دیده می شود، گیسوان بافته او برگردن و شانهاش فرو ریخته است، قبای او بوسیله تکمه های شمشه داری در زیر گردن بند مروارید بر روی سینه اتصال یافته و کمر بندی بر آن بسته شده است. بین شاه و الاهی صورت طفلی دیده می شود، که بسیار ضایع شده و شاید صورت پسر نرسی باشد، که بعد بنام هرمز دوم با سلطنت رسید. در پشت شاه یکی از نجای بزرگ ایستاده، که کلاهی بلند بشکل سر اسب بر سر دارد و بحالت احترام معمول دست را بلند نگاه داشته است<sup>۱</sup> (ش ۲۲).

در جنگی، که بین نرسی و رومیان اتفاق افتاد، نرسی را بخت یاری نکرد<sup>۲</sup>. تردت<sup>۳</sup> پادشاه ارمنستان، که سلطنت خود را مدیون حمایت قیصر روم بود، خلع شد، لکن گالریوس<sup>۴</sup> فرماندهی اشگر روم را بعهده گرفت و نرسی را مغلوب کرد و در آن جنگ زن نرسی، که ارسانه<sup>۵</sup> نام داشت، بدست رومیان گرفتار شد. نرسی

۱- دیولافوا، ج ۵، تصویر ۱۶؛ زاره - هرتسفلد، نقوش برجسته، تصویر ۹ و ص

۸۴ و بعد: زاره، صنایع ایران قدیم، تصویر ۸۱؛ تاریخ پوپ، IV، B ۱۵۸.

۲- مقایسه شود با هرتسفلد، پاپکوا، لنت ۵۳۲.

۳- Terdat

۴- Galerius

۵- Arsane

مجبور شد پنج ولایت از ارمنستان صغیر را بروم واگ-ذار کند. تردت مجدداً بر ارمنستان تسلط یافت و ولایت ایبری (گرجستان) تابع قیصر شد.<sup>۱</sup>



شکل ۲۳ - سکه هرمزد دوم

( موزه ملی کپنهاک )

صلحی، که در سال ۲۹۸ بین ایران و روم واقع شد، قریب چهل سال دوام یافت. پس از سلطنت هرمزد دوم پسر نرسی (۳۰۲ یا ۳۰۹ الی ۳۱۰)، که بعدالت و نیکویی مشهور مانده است (ش ۲۳)، شورش و جنگ داخلی در گرفت. آذر نرسه، که یکی از پسران هرمزد دوم از زن اول او بود بسلطنت رسید، ولی چون اعیان و نجبای مملکت را ناراضی نمود، پس از چند ما. از سلطنت خلع شد. یکی از برادرانش را کور کردند، برادر دیگرش را، که هرمزد نام داشت، بزندان افکندند، اما بعد فرار کرد و برومیان پناه برد. مقارن این احوال بزرگان طفلی خردسال موسوم بشاهزاده شاهپور را، که پسر هرمزد دوم از زن دیگر او بود، بپادشاهی برگزیدند.<sup>۱</sup> شاهپور دوم مسدت هفتاد سال ( از ۳۰۹ یا ۳۱۰ تا ۳۷۹ ) سلطنت کرد. در زمان صغیر او مادرش بهمراهی بزرگان دولت سلطنت می کرد. در منابع شرقی

۱- دلا یوستی، فقه الفند، ۲، ص ۵۲۰.

۲- نادکه، طبری، ۵۱، شماره ۳: هر تسفلد از روی کتیبه در تخت حمشید، که خواندن آن خالی از اشکال نیست، چنین فرض کرده است، که شاهپور دیگری برادر بزرگ شاهپور دوم معروف به سگانشاه وجود داشته (هر تسفلد، پایکولی، ص ۱۲۱ و ۵۰ و گزارش باستان، ج ۴، ص ۲).

حکایانی راجع به شاهپور آمده است، که چگونگی هوش و تدبیر و اصلاح طلبی از خود ظاهر می کرد و با کمی سن کارهای بزرگ انجام میداد. وقتی در قصر تیسفون خوابیده بود، از مقابل قصر همه برخاست بیدار شد. سبب پرسید، گفتند: علت این آشوب فشار جمعیت است، که از دو طرف از روی پل دجله میخواستند بگذرند. پادشاه جوان در زمان امرداد، که در کنار این پل جبری دیگر برپا کنند، تا آیندگان از دیگری بگذرند.

درباب وقایع سی سال اول سلطنت شاهپور دوم اطلاع دقیقی در دست



شکل ۲۴ - سکه شاهپور دوم  
( موزه ملی کپنهاگ )

نداریم اما از اینکه سی سال انتقام از رومیان را بتأخیر انداخت، میتوان حدس زد، که در داخله مملکت دچار صعوبت و اشکال بوده است و شاید کوششهای اول او مصروف این بوده است، که پر وبال شهرداران و واسپوهرانی را، که در زمان نیابت سلطنت قوت گرفته بودند، بشکند. رسوم و سنن عهد اشکانی هنوز در دماغ بزرگان باقی بود و هر وقت پادشاهی ضعیف النفس، عنان جاه طلبی آنان را می کرد، بیدرنگ خطر تسلط اشراف و هرج و مرج ملوک الطوائفی پیش می آمد. این پادشاه جوان (ش ۲۴) ظاهراً مشغول دفاع سرحدات عرب هم بوده است. طبری و بعضی دیگر مؤلفین شرقی بذکر فتوحات او در قبائل عرب پرداخته اند. تصرف بحرین

واقیع در ساحل خلیج فارس در زمان شاهپور دوم اتفاق افتاده است.<sup>۱</sup> شاهپور شاهنشاهی بزرگ و سزاوار جانشینی اردشیر اول و شاهپور اول و وهرام دوم بود. ایرانیان او را « ذوالاکتاف » لقب داده‌اند، زیرا که بنا بر روایات، در جنگهای سختی، که با عرب میکرد، شانه‌های اسیران بدوی را سوراخ می‌کرد.<sup>۲</sup>

عاقبت شاهپور پس از آنکه بنیان قدرت خود را مستحکم ساخت، در صدد جنگ با روم برآمد. در آن مملکت وقایع مهمی رخ داده بود. فسططین کبیر بدین عیسی درآمده بود. دخول دیانت عیسی در ارمنستان، که مقارن آن احوال بدست تردت و جساتینان او انجام گرفت، موجب شد، که بین روم و ارمنستان ارتباط محکمتری ایجاد گردد. اگرچه بولیانس قیصر روم بمخالفت دین عیسی برخاست و از ابن‌رو اوزا مرتد<sup>۳</sup> لقب داده‌اند، ولی کار او موقت بود و در اوضاع تغییری نداد. در میان اعیان و بزرگان ارمنستان گروهی موجود بود، که برای تحصیل مقامات بکمک ایرانیان چشم داشتند. ارمنستان همواره دستخوش نزاع این بزرگان بود.

۱- رشتین، ملوک‌لحمی، ص ۱۳۱ و بعد.

۲- مصنفین عرب، که نوشته‌های آنها از منابع ساسانی اخذ شده بطور کلی لقب شاهپور را بلفظ عربی ذوالاکتاف (صاحب شانه‌ها) ترجمه کرده‌اند. نلدکه برای عقیده است، که اصل این لفظ بک لقبی است بمعنی چهارشانه، یعنی «کسیکه بارهای فوق‌العاده دولت را میکشد». معذک حمزه اصفهانی و مصنفین دیگر که پیرو او هستند، لفظ فارسی این لغت را هوبه‌سنبه hobah-sumba نوشته‌اند، که بمعنی «سوراخ کتله‌شانه‌ها» ست. نلدکه گمان میکند (طبری، ص ۵۲، یادداشت ۱)، که این لفظ معمول است و از روی کلمه عربی ذوالاکتاف ساخته شده است، اما اینکه بجای کلمه کتف لفظ عتیق فارسی یعنی هوبه را، که بمعنی شانه بود، آورده‌اند، بنظر من قول حمزه صحیح است و هوبه عیناً نقل از کلمه پهلوی شده و معنایی هم، که از آن کرده‌اند، مطابق روایات قدیمه است، و انگهی در تاریخ ساسانیان این تنها نوبتی نیست، که صحبت از این مجازات شده باشد. خسرو دوم، که نسبت به نهمان خشمگین گردید، آنها را تهدید نمود، که استخوان شانه آنها را بیرون خواهد کشید. (طبری ص ۱۰۱۲، نلدکه، ص ۳۵۷).

پی در پی شاهزادگان را میکشند و توطئه‌ها می‌کردند و خیانتها مرتکب میشدند. و در نتیجه ایران و روم در امور داخلی آنها متناوباً مداخله می‌کردند. پس ارمنستان کمافی‌السابق کانون جنگهای ایران و روم بود.

این دفعه نیز منازعات داخلی ارمنستان، بهانه بدست شاهپور داد تا جنگ را تجدید کند، باین امید که شاید آنچه نرسی از دست داده مجدداً بکف آورد. شاهپور باسانی ارمنستان را گرفت و پس از آن در بین‌الهرین با رومیان مصادف شد. قسطنطین تازه مرده بود و جانشین او کنستانس دوم<sup>۱</sup> شخصاً سپهسالاری لشکر روم را بعهده داشت<sup>۲</sup>. قلعه نصیبین در مقابل حملات مکرر ایرانیان ایستادگی کرد و رومیان در سنجار فاتح شدند، اما پس از آن پی‌درپی شکست‌خورده‌اند. آنگاه اعمال جنگی در سرحد روم چند سالی متوقف ماند و شاهپور از این وقفه استفاده نموده خیون‌ی‌ها و اقوام وحشی دیگر را، که از جانب شمال شرقی بکشور حمله می‌بردند، دفع کرد. عاقبت باخیونیان و سکاها، سکستان قرارداد اتحادی منعقد ساخت<sup>۳</sup>. در سنه ۳۵۶ م. سوسونیانوس<sup>۴</sup> سردار رومی تهم شاهپور - مرزبان ایران را در حضور شاه واسطه صلح قرارداد. شاهپور، که از تسکین سرحد شرقی فراغت یافته بود، سفیری با هدایای بسیار و نامه پیچیده در پارچه سفید<sup>۵</sup> بجانب کنستانس

#### ۱- Constance

- ۲- دك، پیترس، مداخله سیاسی کنستانس دوم در ارمنستان بزرگ در سال ۳۳۸؛ خلاصه بولتن قسمت ادبی آکادمی پادشاهی بلژیک، سری ۵، ج ۱۷ (۱۹۳۱).
- ۳- مارکوارت، ایران‌شهر، ص ۳۶ و ۵۵. اینکه در عبارت مذکور از آمیانوس (کتاب ۱۷، بند ۵، قتره ۱۵) بجای لفظ گیلانی Celans سکستانیسی (Se)gestanis نقل شده صرفی است. که مارکوارت کرده است. چنین بنظر میرسد که در موقع خرید سالی شاهپور سکستان اسفلال یافته بود.

#### ۴- Musonius

- ۵- نیمیستاس Themistias، دك آثار آمیانوس مارسلینوس، چاپ والریموس

. Valesius

قیصر روم فرستاد و آن نامه بسدین مضمون بود، که شاهپور شاه شاهان قرین ستارگان و برادر مهر و ماه برادر خود قیصر کنستانس را سلام میرساند و خوشوقت است از اینکه امپراطور در اثر تجربه براه راست بازگشته است. اجداد او (شاهپور) تسلط خود را تا رود استریمون<sup>۱</sup> و حدود مقدونیه بسط داده بودند و خورد او، که (بدون قصد خودستایی) از حیث جلال و کثرت فضائل بر تمام اجدادش برتری دارد، موظف است، که ارمنستان و بین‌النهرین را، که بحیله و تزویر از کف جدا و بدر کرده‌اند، بازستاند. «ماهرگز این عقیده شما را قبول نخواهیم نمود، که گستاخانه گفته‌اید، هر پیشرفتی در جنگ اعم از آنکه نتیجه شجاعت و دلاوری یا معلول حیله و تزویر باشد، شایسته مدح و تحسین است». همچنانکه پزشکان گاهی از اعضاء بدن را میسوزانند و قطع میکنند تا استفاده از سایر اعضاء ممکن شود، بهمان طریق نیز امپراطور باید اراضی کوچکی را، که فقط موجب نفاق و خونریزی است، تسلیم نماید تا بر بقعه قلمرو خویش سلطنت کند. اگر سفرای ایران بدون اخذ نتیجه مراجعت کنند، شاهنشاه پس از موسم استراحت زمستان با تمام نیروی لشگری خود با امپراطور خواهد تاخت.

در جوابیکه «کنستانس فاتح بسروبحر و صاحب فر و شکوه جاودانی» به «برادرش شاهپور» نوشت، از قبول تقاضای او صریحاً امتناع کرد و پادشاه را از حرص و طمع روزافزونی ملامتها نمود. مضمون نامه از اینقرار بود، که اگر رومیان گاهی دفاع را بر حمله ترجیح میدهند، از ترس و کم دلی نیست، بلکه از راه مدارا است و اگر چه رومیان گاهی در جنگ پیروز نشده‌اند، لکن نتیجه قطعی از جنگ هرگز بضرر آنان خاتمه نیافته است. آمیانوس مضمون این دو نامه را در کتاب خود آورده (کتاب ۱۷، بند ۵، فقره ۱۴-۳)، وای سبک انشاء مؤلف در آن نامه دخالت دارد و بنا بر عادت نویسندگان قدیم آن نامه‌ها بطور آزاد نقل کرده است. اما دلیل اینکه آمیانوس اصل نامه‌ها را دیده بود، اینست که بالقاب شاهپور را عیناً نقل

---

1- Strymon

کرده است: «شاهپور، شاهان شاه، قرین ستارگان، برادر مهر و ماد». اگرچه شاید تمام القاب را با دقت و صحت تام نیاورده باشد، ولی عبارت مذکور با القاب رسمی شاهپور اول، که در کتیبه حاجی آباد دیده میشود، شباهت دارد. از این قرار: «مزديسن، بنخ شاهپور، شاهان شاه ایران و انیران، از نژاد ایزدان». و نیز مطابق است با القابیکه شاهنشاه در نامه‌های رسمی خود بامرای ارمنستان قید کرده، از این قرار: «با افتخارترین (یا شجاعترین) مزیسان، شاهنشاهان آفتاب مرتبت» یا این عبارت: «با افتخارترین دایران؛ شاهان شاه ایران و انیران»<sup>۱</sup>.

شاهپور در آغاز جنگ بر قلمه امیدا (آمد)، که دیار بکر فعلی باشد، حمله برد و آنرا پس از مقاومت دلیرانه حصاربان، مسخر کرد و این واقعه در سنه ۳۵۹ اتفاق افتاد. دو سال بعد پس از مرگ کنستانس، یولیانوس امپراتور تمام رومیان شد و لشکرهای روم را بجنگ ایران برد. یکی از سرداران او هرمزد شاهزاده ایرانی و برادر پادشاه بود، که بروم گریخته بود و حال امید داشت، که به بیاری رومیان بتخت ایران جلوس کند. بعلاوه قیصر روم متحد دیگری داشت و آن ارشک سوم پادشاه ارمنستان بود. این ارشک گنیل<sup>۲</sup> خودیساوند خود را بقتل رسانیده فرزندم<sup>۳</sup> زن او را، که از بانوان بسیار دسیسه‌کار بود، بمعقد خویش در آورد. قوای رومیان و متحدین آنان بجانب تیسفون پیش رفتند، لکن راه پیشرفت آنها را يك لشکر نیرومند ایرانی بفرماندهی سرداری از دودمان مهران فرو بست و در خلال جنگهایی، که وقوع یافت، یولیانوس در سنه ۳۶۳ کشته شد. جانشین او یولیانوس لشکر روم را از سر حد بازگرداند و بزودی صلحی بمدت سی سال بین طرفین منعقد گشت. بموجب این معاهده ایرانیان نصیبین و سنجار و ولایات ارمنستان صغیر را، که متنازع فیه بود، پس گرفتند. بعلاوه امپراتور روم متعهد شد، که از ارشک حمایت نکند و او در نتیجه رای شورای امراء ارمنستان معزول و به ایران

۱- پانکانیان، مجله آسیایی ۱۸۶۶، شماره ۱، ص ۱۱۶.

2- Grel

3- Pharandzem



گشیل شد و در این کشور خود را کشت. فرندزم، زوجهٔ او را نیز، پس از اینکه مدت زیادی در قلعه ارتگرس<sup>۱</sup> مقاومت کرد، بایران بسر دند و کشتند. ممالک قفقاز مثل ایبری (گرجستان) و آلبانی، بموجب شرائط صلح از تصرف روم خارج شد و بقیمومت ایران قرار گرفت. اما رومیان تا اندازهٔ رسماً تقبل کرده بودند، که در مرمت « دروازه های خزر » در تنگه دار یال، که ممالک جنوبی قفقاز را از هجوم اقوام وحشی محافظت می کرد، با ایرانیان شرکت جویند<sup>۲</sup>.

والنس<sup>۳</sup> امپراطور روم دو دفعه سعی کرد، که پپ<sup>۴</sup> شاهزاده ارمنی پسر ارشک را بشاهی برساند و او را تحت حمایت روم قرار دهد. در دفعه اول شاهپور، که در عین حال با کوشانیان مشغول جنگ بود<sup>۵</sup>، پپ را از ارمنستان بیرون کرد.

در دفعه دوم موشل سردار ارمنی ایرانیان را مغلوب نمود. این سردار پس از آنکه ولایت ارزنان<sup>۶</sup> و سایر ولایاتی را، که شوریده بودند<sup>۷</sup>، باطاعت آورد، با قسوی روم همدست شده و بسا نرسه (نرسی) جانشین ارمنی عقد اتحاد بست.

### ۱- Artagers

۲- مارکواریت، ایرانشهر، ص ۹۵ و ۱۰۳. داریال صورت کوتاه شده در الان « دروازه الانبان » است. مقایسه شود با مقاله پیترس در *Analecta Bollandiana*، ج ۵۲ (۱۹۲۴)، ص ۳۵.

### ۳- Valens

### ۴- Pap

۵- احتمال داده میشود مراد فومستوس بیزانسی از کوشان در اینجا خونیهای باختر باشد (مارکواریت، ایرانشهر، ص ۵۰).

### ۶- Arzanene

۷- در دیوار شهر فرکین (میافر بقین، مارتیر و پلیس، اسم جدیدتر آن تیگرانو گرتا *Tigrlanokerta* کرسی ارزنان، ریک لهمان هوپت، ارمنستان، ج ۱، فصل ۱۳) قطعات سنگ مربع شکل یافت میشود، که بر روی آن کتیبه یونانی حک کرده اند. این قطعه سنگها را تغییر مکان داده اند و فعلاً بعضی از آنها مفقود شده است لهمان هوپت (کتاب سابق الذکر، ص ۴۱۰ و بعد) سعی کرده است کتیبه را، که فرمان یکی از پادشاهان ارمنی

بموجب روایت فوستوس بیزانسی، اسرای ایرانی را پوست میکند و بگاہ انباشته نزد پپ میفرستاد پپ عاقبت این نرسه را؛ که مصاحت گزار فضولی بود، زهر چشاند و خود او نیز بسعی دسیسه‌کاران ارمنی، در نظر والنس مظنون واقع شد و عاقبت بتحریرك امپراطور بقتل رسید. بعد مذاکراتی بین ایران و روم واقع شد. نماینده ایران یکی از نجیبای دودمان سورن بود. والنس مجدداً حق مداخله در امر تاج و تخت ارمنستان را بشاه ایران واگذار کرد. معذالك رومیها ورزدت<sup>۱</sup> نامی از شاهزادگان ارمنستان را پادشاهی منصوب نمودند، اما بین او و روم هم اختلاف در گرفت و خلع شد. سپس دو شاهزاده صغیر که پسر پپ بودند پادشاهی رسیدند. و چون نایب السلطنه مانول مامیکونی دوست ایرانیان و برادر موشل (که بدست ورزدت بقتل رسیده بود) از شاهنشاه ایران یاری طلبید، تا از مداخله روم جلو گیری کند: شاهپور فرصت را غنیمت شمرد و لشگری بفرماندهی سورن بارمنستان فرستاد و این سردار را بمرزبانسی ارمنستان منصوب نمود<sup>۲</sup>. شاهپور پس از این

→ نوشته شده: اصلاح و تکمیل کند و گوید این کتیبه حاکی از تسخیر مجدد نیگرانوگرتا پس از شورشی در آنجاست و ثابت میکند، که در پس موضوع آن همین واقعه ما نهفته است و بانی این کتیبه بشات میباشد. در فاصله دو ساعت ونیم راه از فرزین لهماں هوپت در روی تخته سنگی، که قلمه بشات کردها روی آن بنا شده، نقشی یافته‌است، که یکی از شاهان ساسانی را سوار بر اسب نشان میدهد و صورت او متوجه راست است و مردی پیاده در دنبال است او بر پای است، بنا بر فرض مصنف مذکور، که یکی از روایات محلی نیز آنرا تأیید مینماید، این سوار شاهپور دوم است و آن نقش از غلبه شاهپور بر ارشک پدر پپ مذکور حکایت میکند، که چند سال پیش از آن واقع شده است. ( همان کتاب، ص ۲۵ - ۴۱۹ ).

#### ۱- Varazdat

۲- در ذکر خلاف از تاریخ آشفته و تاریک روابط ارمنستان با ایران و روم از حیث کلمات تابع روایت بوستی هستیم ( بوستی، فقه‌اللفه، ۲، ص ۵۲۴ و بعد )، که از کلیه منابع ارمنی و رومی و بیزانسی استفاده کرده‌است. مقایسه شود با مارکوارت، تحقیقات دریاب تاریخ ایران Untersuchungen 3 Geschichte Irans، ج ۱، ص ۴۴ و ما بعد.

واقعه بلافاصله فوت کرد.

\* \* \*

این بود بطور اجمال وقایع مهمه جنگ چهل ساله شاهپور و روم . دست هیچ صنعتگری بر صخره‌های ایران منظره از این کشمکش دو دولت عظیم‌الشان دنیای قدیم حجاری نکرده است<sup>۱</sup>، اما در کتب رومیان روایتی زنده و رنگین بقلم شخصی، که در این جنگ شرکت کرده و خود ناظر بعضی از وقایع مهمه آن بوده، دیده میشود.

مقصود آمیانوس مارسلینوس افسر رومی یونانی الاصل است، که سربازی متهور و تربیت یافته بود و با وجود انشاء مصنوعی که دارد، از روایت درجه اول بشمار میرود. این نویسنده از جنگهای ایران، که منجر بفتح قلعه آمیدا در سال ۳۵۹ شد، شرحی مینویسد، که از حیث دقت نظر هیچ روایتی بپای آن نتواند رسید. در کردوئن<sup>۲</sup>، که از ولایات ارمنستان است، یکنفر ایرانی حکومت داشت، که بنام رومی ژوینین<sup>۳</sup> موسوم بود. این شخص چون در ایام جوانی در سوریه بعنوان گروگان زیسته بود، نسبت بتمدن رومی علاقه پیدا کرده و بلاشک بهمین جهت اسم رومی اختیار نموده بود. بهر حال در نهان نسبت برومیان محبت داشت. آمیانوس بایکتن از یوزباشیان معتمد برسالت نزد ژوینین مذکور فرستاده شد، تا از حرکات لشکر ایران اطلاع حاصل کند. ژوینین یکنفر بلد با اختیار او گذاشت و چون در روز سوم بیالای کوه رسیدند، مقارن طلوع آفتاب، همه کوه و هامون را پر از لشکر دیدند، پادشاه ایران ملبس بجامه‌های درخشان پیشاپیش آنها اسب میراند و گرومبانس<sup>۴</sup> پادشاه جدید خبیونی‌ها، که مردی کامل وضعیف‌البنیه لکن تیز

۱- نقش برجسته بسات، که ذکر آن بالاتر در یکی از یادداشتها گذشت، در

قلعرو ارمنستان قدیم واقعست.

۲- Corduene

۳- Jovinion

۴- Grumbates

هوش بود و در سلسله اعمال خود چندین فتح و فیروزی ثبت داشت، در سمت چپ او میراند. در طرف راست شاهپور پادشاه آلبانی‌ها روان بود، که هم از حیث درجه و هم از جهت شهرت، پای کمی از گرومبانس نداشت. در عقب آنها چندین سردار معتبر می‌آمدند. آنگاه نوبت به جمیع لشکر میرسید، که از بهترین سپاهیان ملل مجاور تشکیل یافته بود.

پس از اینکه لشکر ایران از رودزاب بوسیله يك جسر قابقی عبور کرد، آمیانوس بسوی ژوینین باز گشت و پس از کمی استراحت از همان راه کوهستانی، که آمده بود، بسپاه روم ملحق شد. آنگاه رومیان خود را برای جنگ آماده کردند، و مسازغ گندم را طعمه آتش ساختند. ایرانیان بسرعت از جلوی نصیبین عبور کرده، از میان دره‌های خرم و حاصلخیز گذشته، از نقاطی که طعمه حریق شده بود، کناره گرفتند. قوای روم نیز بعجله بجانب ساموزات<sup>۱</sup> پایتخت کاماژن روان شدند، تا در آنجا از شط عبور کنند. در اثر کم دلی و بی‌مبالاتی دوفوج رومی، دوتن از سرداران ایرانی موسوم بسه تهم شاهپور و نخودار<sup>۲</sup> توانسته بودند با هزار نفر سرباز بآمیدا نزدیک شده در پشت مرتفعات حوالی آن شهر کمین کنند. در این مکان مصافی روی داد، که آمیانوس با عبارات ذیل بشرح آن پرداخته است:

«چون یمدد روشنایی خفیف سپیددم بطرف ساموزات میرفتیم، چنانکه گفتم از فراز يك تپه برق سلاح لشگریان را از دور دیدیم. در حال فریادهای برخاست، که دشمن اینجاست و علامت مخصوصی، که برای حاضر شدن جنگ است، آشکار گردید، ما توقف کردیم و صف کشیدیم، لکن درین موقع هم فرار را صلاح نمیدانستیم، زیرا دشمنان که بتعقیب ما می‌پرداختند، ما رامی‌دیدند. و قبول مصاف را نیز از حزم و احتیاط دور میدیدیم، چه یقیناً در جنگ با دشمن، آه هم از جهت پیاده بر ما تفوق داشت، همگی کشته میشدیم. عاقبت چون تکلیف خود را نمیدانستیم

۱- Samosate

۲- Nakhvadhar در ص ۳۵ این کتاب، یادداشت ۳.

و دیدیم ناگزیر باید بجنگ برداخت، بعضی از همراهان ما از روی بی احتیاطی چندان پیش رفتند، که کشته شدند، سپس دو اشگر بهم نزدیک شدند.»

«... در این گیرودار نیم ساعت گذشت. آنگاه مؤخره الجیش، که بر فراز تپه قرار داشت، خبر داد که قوای جدیدی از سواران زره پوش از عقب سرمان میآیند و بسرعت نزدیک می شوند. چون همیشه در چنین مواقع خطرناک کسی نمیداند از کدام طرف باید برود، تمام جمعیت ازدحام کردند. بدین جهت متفرق شدیم و هر کس برای رفت، که تصور میکرد از آن راه آسانتر می تواند از خطر برهد. اما در حالی که هر کدام سعی میکردیم از خطر فوری نجات یابیم، نمی توانستیم از زد و خورد با پیش قراولان دشمن احتراز بجوئیم. در این موقع چون دیگر کسی امید نجات نداشت، با تمام قوا بمدافعه پرداختیم. ما را تا پرتگاههای کنار دجله عقب راندند. در آنجا چند نفر برودخانه افتادند و اسلحه شان بدست و پای آنها پیچید، در جاهای کم عمق رودخانه ماندند. بعضی دیگر در گردابهای عمیق آب فرورفتند و غرق شدند. برخی بادشمن بجنگ پرداختند و هر کس بطریقی درصدد دفاع برآمد و دسته از دیدن جماعت انبوه لشکریان خصم متوحش شده، سعی کردند به نزدیکترین معابر کوه توروس<sup>۱</sup> برسند.»

«... من از رفقای خویش جدا مانده، فکر می کردم که چه تصمیمی بگیرم. از قضا ورنین<sup>۲</sup> رئیس مستحفظین پیشم آمد، در حالیکه تیری بران او رفته بود. من برحسب اصرار ورنین سعی کردم او را با خود ببرم، لکن ایرانیان مرا از همه جهت احاطه کرده بودند. پس خواستم بسا کمال عجله بسوی شهر (یعنی آمیدا) فرار کنم. ای شهر در بلندی واقع بود، یعنی آن سمتی که بما حمله کرده بودند و فقط راه بسیار باریکی داشت. اتفاقاً در وسط این راه باریک و در کوه آسیایی ساخته بودند، که راه فرعی را مسدود کرده و بیشتر موجب تنگی جاده شده بود.

1- Taurus

2- Vesennien

در این موقع ایرانیان و ما با هم بدان بلندی رسیدیم و می‌بایست تا طلوع آفتاب در آنجا بیحرکت بمانیم. بقدری زیاد بود، که حتی اجساد مردگان از ازدحام خلایق برپا مانده مجال بزمین افتادن نداشتند. چنانکه درست در مقابل من یک نفر سرباز، که سرش در اثر ضربت شمشیری بزرگ بدو نیم شده بود، بواسطه فشار زیاد که طرف بر او وارد می‌آمد، مانند ستونی بیحرکت برپای بود. از منجنیق‌هایی که در بالای دیوار قرار داده بودند، باران تیر می‌بارید، لکن ما بتدیری نزدیک دیوار رسیده بودیم، که بما گزندی نمی‌رسید. عاقبت از یک در نهفته فرار کرده و جماعت زیادی از مردوزن دیدم، که از واحی مجاور بآنجا ریخته بودند، زیرا اتفاقاً بازار مکاره، که معمولاً هر سال افتتاح می‌شد، با آن ایام مصادف شده بود و جماعتی کثیر از روستاییان بی‌آزار آمده بودند. همه در فریاد وضجه بریکدیگر سبقت می‌گرفتند. بعضی بر مردگان خود می‌گریستند و برخی دیگر مجروح و مشرف بموت بودند و گروهی دوستان گمشده خود را می‌طلبیدند، ولی در میان آن هرج و مرج کسی پیدا نمی‌شد<sup>۱</sup>.

مقارن این اوقات شاهپور خود با قسمت اعظم سپاه بظاهر آمیدار رسید. آمیانوس گوید: «همینکه نخستین پرده خورشید تابیدن گرفت، تا آنجا که نظر بست داشت، از لشکر سیاه می‌نمود. جلاء و تلائر سواره نظام زره پوش، کوه و هامون را پوشیده بود، چشمان را خیره می‌کرد. شاهنشاه از سایرین قدی رساتر داشت و سواره پیشاپیش تمام لشکر می‌آمد و بجای تاج کلاهی زرین، که بشکل کله فوجی بود، و مکالم بجواهر گرانبها بود، بر سر داشت. حشمت موکب او از عده زیادی نجبایی، که همراهش بودند و اقوام مختلفه، که در رکابش می‌آمدند، آشکار بود، تصور می‌رفت، که می‌خواست مدافعین شهر را وادار کند، تا بمیل و رضای خویش از در تسلیم بمیان آیند، زیرا که بنا بر نصیحت آنتونیوس<sup>۲</sup> بایستی با عجله

۱- کتاب ۱۸، بند ۸.

۲- این شخص از پناهدگان رومی در دربار ایران بوده است.

بسمت دیگر حمله برد. اما خدای آسمان تمام عذاب های دولت امپراطوری را بر يك مكان تنگ نازل کرده بود، زیرا که شاه را بخود مطمئن ساخته و بگمان او چنین آورده بود، که همینکه خود را نشان دهد، محصورین از ترس و بیم تسلیم شده بخشایش خواهند خواست. پس در حالی که مستحفظین سلطنتی همراه او بودند، سواره بطرف دروازه های قلعه رفت، ولی چون بسا کمال اطمینان بقصدی نزدیک شده بود، که خطوط چهره او را هم تمیز می دادند، تمام تیرها و زوبین های قلعه بجانب او متوجه شد و اگر ابری از گرد و غبار او را از نظر تیراندازان مستور نداشته بود، هر آینه از پای در می آمد. بدین طریق جانی سلامت برسد. فقط جامه او از پیکان تیر پاره شده بود. شاه سلامت جست تا بعد موجب هلاک هزاران نفر شود. پس چنانکه گویی گناهی عظیم مرتکب شده ایم، بسا خشم غضب می گفت، که ما چون نسبت باواهانت کرده ایم، فی الواقع بفرمانفرمای بسیاری از پادشاهان و اقوام توهین آورده ایم و با جدیت بسیار بتهیه وسایل تخریب شور پرداخت. لکن سرداران بزرگ سوگندش دادند، که دست از اقدام پرافتخار خود بردار و سایر نجبا با اظهارات دوستانه خود او را آرام نمودند. پس تصمیم گرفت، که فردای آنروز بمدافعین شهر امر دهد که تسلیم شوند.»

«بدین جهت، سپیددم گرومبانس، پادشاه خیونی ها، که بسا کمال اطمینان مأموریت ابلاغ امر را بعهده گرفته بود، با گروهی از اسواران زورمند بدیوارهای قلعه نزدیک شد، لیکن بکنفر تیرانداز ماهر، همینکه دانست، بمسافت تیررس رسیده است، منجنیق را بکار انداخت و تیری پرتاب کرد، که از میدان زره و سینه پسر گرومبانس، که در کنار پدر سوار اسب بود، گذر کرد. او جوانی بود، که از حیث بالا و زیبایی اندام بر همه همسالانش تفوق داشت. بمرگ او جمله هموطنانش متفرق شدند، لکن چون حس کردند، که نباید جسد او بدست دشمن افتد، اندکی بعد مراجعت نمودند و با فریادهای بلند جماعتی را ببرداشتن اسلحه تحریک کردند. بواسطه کمک آنان نبرد سختی در گرفت و تیرها از همه جانب چون تگرگ فرو

بارید. عاقبت پس از جنگی خونین، که تا پایان روز دوام یافت، چون شب فرار - رسید، دشمنان با زحمت بسیار با مساعدت تاریکی جسد را از میان پشته‌های اجساد مقتولین و سیل خون بیرون کشیدند...»

«از فوت این جوان شاهنشاهی سوگوار شد و همه اعیان با پدر از ایسن فقدان ناگهانی همدرد گشتند، تمام اعمال جنگی را موقوف ساختند و برسم ملت جوان مقتول مراسم عزاداری او را برپا کردند، زیرا که هم از حیث نژاد و نسب محترم بود و هم شخصاً محبوبیت عام داشت. جسد او را با سلاح معمولیش بلند کردند و بر يك چهار پایه مرتفعی قرار دادند و در اطراف او ده تخت گذاشته و در هر يك جسدی مصنوعی نهادند و این اجساد چنان خوب ساخته شده بود، که گویی مردگان حقیقی‌اند. مردان هفت روز بعزاداری مشغول بودند و دسته دسته گروه‌گروه با حرکات مخصوص و نوحه سوزناك در سوگواری شاهزاده جوان شرکت کردند و زنان بطریق ترحم انگیزی، بر سینه خود زدند و با ناله‌هایی، که در چنین موقع معمول است، بر مرگ آن ناکام، که امید کشوری بود، نوحه آغاز کردند.»

«همینکه بدن مرده را سوزاندند و استخوانها را در ظرفی سیمین نهادند، تا بر حسب میل پدر در خاک وطن دفن شود، شورای بزرگ جنگ منعقد شد و در آن جلسه توافق نظر حاصل کردند، که برای راحت روح آن جوان قربانی بدهند، یعنی شهر را بتل خاکستر مبدل نمایند، زیرا گروه بانس نمیخواست، مادام که انتقام پسر یگانه خود را نکشیده است، از آنجا حرکت کند. بسر بازان رخصت دادند، که دو روز به استراحت بگذرانند و فقط افواجی برای تخریب مزارع خسر و کشتزارها، که مانند ایام صلح بی مدافع مانده بود، گسیل داشتند. پس از آنگاه دایره سپرداران شهر را احاطه کرده، که مرکب از پنج صنف متعاقب بود. صبح‌روز

۱- از اینجا پیدا است که قوم خیونی‌ها زردشتی نبوده‌اند، زیرا که سوزاندن و دفن کردن مردگان در این آیین ممنوع بوده است.



سوم اسواران با اسلحه درخشان، تا آنجا که چشم کار میکرد، دشت را فرو گرفتند و صفوف آهسته آهسته بطرف مکانی، که بحکم قرعه تعیین شده بود، پیش رفتند. ایرانیان همه حصار را احاطه کردند. جانب مشرق قلعه یعنی همانجا، که از بدبختی ما آن جوان کشته شده بود، به خیونی‌ها سپرده شد. ورت‌ها<sup>۱</sup> مأمور سمت جنوب شدند. آلبانیها طرف شمال را گرفتند و سگستانیان که در غیرت و حمیت جنگی مانند ندارند<sup>۲</sup>، در برابر دروازه غربی استقرار یافتند. با این طایفه قطاری از پیلان زشت منظر با پوستهای پرچین و شکن که مردمان مسلح بر آن نشسته بودند، آهسته پیش می آمدند، چنانکه غالباً گفته‌ام منظره و حشتناک تر از این نمی توان تصور کرد...»

پس از اینکه صف پایان رسید، لشکریان تا عصر بی حرکت ماندند. سپس بهمان ترتیب، که آمده بودند، عقب نشستند. فردای آنروز کمی قبل از سپیده صبح بیانگک شیپور شهر را مجدداً احاطه و شروع بجنگ کردند، اما مدافعین شهر به سختی مقاومت می نمودند.

«سنگهای عظیمی، که بوسیله آلات جنگی خود پرتاب می کردیم؛ سرگروهی از خصم را خرد کرد، بعضی دیگر در اثر تیراز پای در آمدند و جماعتی بازوبین هلاک شدند، بقسمیکه دشمنان از کثرت اجسادیکه زمین را پوشیده بود، بدشواری می آمدند، بعضی مجروح شدند و می کوشیدند، که برفقای خود برسند بدبختی و کشتار داخل شهر کمتر از بیرون نبود. ابری از تیر آسمان را تیره کرده بود و ادواتی که ایرانیان در ضمن غارت سنجار بچنگ آورده و در اینجا بکار بسته بودند، بسیاری را مجروح می کرد. هر دفعه که جنگ قطع می شد، محصورین تمام قوای خود را جمع می کردند و مجدداً بمبارزه می پرداختند، اما اگر در حرارتی که برای دفاع بروز می دادند، جراحی با آنها میرسید، سقوطشان برای ما مضر

---

1- Vertes

۲- سگها، مردم سگستان (سگزیان).

واقع میشد، زیرا در حینی که میان خون خود می غلطیدند، کسانی را که در اطراف آنها بودند، بسزمین میانداختند. اگر با وجود تیر خوردن هنوز در قید حیات می بودند، مردمان ماهر را بکمک می طلبیدند تا تیر را بیرون آورند. بدین ترتیب مادام که روز بود این وقایع خونین تکرار می یافت و لجاجت طرفین بازدازه بود که ظلمت شب هم هیجان محاربین را فرو نمی نشاند. شب هنگام فریاد مستحفظین مسلح طرفین در تپه ها می پیچید طرفداران ما بشرح لیاقت امپراطور کنستانس مالک الرقاب عالمیان میپرداختند و ایرانیان از شاهپور، که او را شاهنشاه (ساآنسان) و پیروز یعنی غالب در زبردها، می نامیدند، تمجید می کردند.

مجدداً فردای آنروز جنگ در گرفت و کثرت تلفات طرفین را مجبور کرد، که اعمال خود را چندی موقوف نمایند. اما در داخل شهر که بیش از اندازه گنجایش خود سکنه داشت (زیرا علاوه بر بیست هزار نفر سکنه آن هفت لژیون رومی نیز در آن بود)، دفن کشتگان دیگر امکان نداشت و از بدبختی طاعون نیز شیوع یافت مقارن این احوال ایرانیان برای محافظت سربازان خود، گرداگرد شهر سنگر بسیار از سبدهای پر خاك بر می افراشتند و صفه هایی برای حمله پیا می کردند و برجهای بلندی بنا می نمودند، که سمت جلو آن از آهن پوشیده بود و بر هر یک منجنیقی قرار میدادند تا مدافعین حصار را دفع کنند. محصورین متهورانه چندین بار از شهر بیرون آمدند. هفتاد نفر تیرانداز ایرانی از مستحفظین سلطنتی بر اهنامهی یک نفر از فراریان رومی، برجی از سمت جنوبی حصار را فرو گرفتند و صبح از آن مکان عبایی ارغوانی حرکت داده، بایرانیان اشاره کردند، که شروع بحمله نمایند. سربازان ایرانی از پلکان بالا رفتند، در این اثنا رومیان منجنیقه های خود را بسمت آن برج راست کرده و تیرهای بزرگی از چوب افکندند، که گاهی دودشمن را بهم میدوخت و پس از اینکه برج بدین ترتیب از وجود دشمن تصفیه شد، مدافعین قوای خود را بر روی دیوارها جمع کردند و چنان پیشرفتی حاصل نمودند، که

طایفه ورتها را از سمت جنوب قلعه پراکنده کسردند. در این بین چند قلعه مستحکم از آن حوالی بدست دشمن افتاد و طعمه غارت و حریق شد. از آنجا هزاران نفر بیرون آوردند، از جمله پیرمردان و زنانی، که چون تاب راه رفتن نداشتند، ماهیچه و استخوان پای آنها را بریده در راه میگذاشتند و میسرفتند. از مشاهده صفوف اسیران، سربازان گلاوا خشمگین شدند و با نهایت ناامیدی از قلعه بیرون تاختند و سیل مرگ و دهشت در صفوف لشکر ایران انداختند. عاقبت ایرانیان پس از تکمیل وسائل محاصره در نهایت سختی شهر حمله بردند. روز اول از جنگ نتیجه‌ای گرفته نشد. روز بعد ایرانیان مجدداً با پیل‌های خود پیش آمدند. رومیان برج‌های محاصره را ویران نمودند و با افکندن سنگ از عقرب‌های جنگی خود منجیق‌های دشمن را خراب می‌کردند و بوسیله مشعل پیل‌ها را می‌گریزاندند. در اینجا باز عین عبارات آمیانوس را نقل می‌کنیم: «عاقبت ادوات محاصره را آتش زدند، لکن وقفه‌ای در مبارزه حاصل نشد، زیرا پادشاه ایرانیان، که عادتاً مجبور نیست در جنگ شرکت جوید، بقدری از این همه حوادث متغیر شده بود، که کاری بی‌سابقه انجام داد، یعنی خود را مانند یک نفر سرباز ساده در مغلوبه جنگ انداخت، اما چون جمعیت کثیری همه‌جا او را برای محافظت احاطه می‌کردند، باسانی از دور شناخته میشد. بارانی از تیر و زوبین متوجه او گشت. بسیاری از سربازان وی از پا درآمدند. اما او خود از آنجا بیرون تاخته، از صفی بصف دیگر می‌شتافت و این امر ت غروب آن روز دوام داشت، بدون اینکه شاه را از منظره دهشتناک کشتگان و مجروحان وحشتی دست دهد. آنگاه فقط بلشگر اجازه داد، که کمی استراحت کند.»

«باری شب جریان جنگ را قطع کرد، اما هنوز آفتاب بالا نیامده بود، که شاه‌شاه از شدت خشم چشم از رحم و شفقت پوشیده، مجدداً لشکر را بجنگ تحریر کرد، تا مگر بمقصود و آرزوی خود نایل آید. همچنانکه گفتیم ادوات محاصره را با آتش تباہ کرده بودند و چون از فراز صفاهای حمله، که نزدیکترین

نقطه بحصار بود، بر ما هجوم می‌کردند، یاران ما نیز در داخل شهر، تا آنجا که امکان داشت، بامهای حمله بسیار خوب و دقیقی بنا نمودند و از آن موقع سخت چنان مقاومت و ایستادگی کردند، که قوت آنان با نیروی دشمن کاملاً برابری کرد. « این جنگ خونین مدتی بی نتیجه ماند و هیچکس نمی گذاشت که ترس مرگ در شوق او برای دفاع تزلزلی راه دهد. جنگ به انتهای شدت بود، که حادثه‌ای احترام ناپذیر سرنوشت طرفین رامین کرد، یعنی بام مساکمه آنقدر از برای ساختن آن جد و جهد کرده بودیم، مثل اینکه زلزله واقع شده باشد، خراب گردید و بدین طریق فاصله که بین حصار و صفا حمله دشمنان در خارج بود پر شد، چنانکه گویی جاده‌ای ساخته یا پلی بر آن استوار کرده‌اند. دشمنان معبری یافتند، که هیچ مانعی در مقابل آن نبود. غالب سربازان خرد شده با بقدری در اثر خرابی بام کوفته و خسته گشته بودند، که قدرت عمل از آنان سلب شده بود، معذک از همه طرف برای مقابله با این خطر ناگهانی شتافتند، همین عجله مانع کار شد و هر کس دیگری را از پیشرفت باز می‌داشت. بالعکس بسبب این پیش آمد بر تهور دشمن افزوده شد. فرمان شاه تمام قوای لشگری پیش رفتند. کار بجنگ باشمشیر رسید و در این کشتار عظیم خون از طرفین جاری شد و خندقها از کثرت اجساد انباشته گشت. راهی پهن تر در مقابل قوای دشمن باز شد و خصم تمام شهر را فرو گرفت و بدین طریق هر نوع اسید دفاع یا فرار از ما سلب گردید. مردمان مسلح و کسانی که اسلحه نداشتند، بدون امتیاز زن و مرد مثل چارپایان قتل عام شدند. »

مؤلف در پایان این حکایات بنقل تفصیلات فرار خود می‌پردازد، که به همراهی دو تن از هموطنانش در تاریکی شب صورت گرفت. پس از اینکه از ایرانیانی، که بتعقیب يك عده از سواره نظام رومی پرداخته بودند، دور شدند، از کوهها عبور کرده، عاقبت بشهر ملیتن<sup>۱</sup> در ارمنستان صغیر رسیدند و از آنجا با يك افسر رومی

براه افتاده به انطاکیه مراجعت کردند<sup>۱</sup>.

\*\*\*

از میان پادشاهان ساسانی عهد اول؛ شاهپور دوم تنها کسی است، که منابع موجوده اجازه تحقیق در خصائص شخصیتی او میدهد. آمیانوس با اینکه طبیعتاً از این دشمن خطرناک دولت روم منفر بوده، در روایت خود نتوانسته است از ذکر جلال و شکوه و دلیری شخص شاهپور خودداری کند. شاهنشاه قدی رسا داشته و از ملتزمین خود يك سروگردن بلندتر بوده است. هم در محاصره بزبده<sup>۲</sup> (بیت زبدی)<sup>۳</sup> هم در محاصره امیدا با کمال دلیری بخندق نزدیک شد و بدون اینکه از گلوله منجنیق و از باران تیرحذر کند، حوالی قلعه را بدقت ملاحظه کرد<sup>۴</sup>. آنچه شاهپور را وادار به تعقیب و آزار عیسویان ایران نمود ملاحظاتی سیاسی بود نه تعصب دینی. کتاب سریانی، که مخصوص شرح حال سنت اوژن است، حکایت میکند، که شاهپور میل بدیدن این عابد مسیحی کرد و باو احترام گذارد و اوژن یکی از دو پسر شاه را که مصروع بود علاج کرد. هرچند کتاب شرح حال اوژن چندان معتبر نیست، اما کتب ترجمه حال قدیسین سریانی شامل نکات دیگری هم هست<sup>۵</sup>، که ظاهراً بعضی از روایات باستانی را نقل کرده و نشان میدهند، که شاهپور احساسات خصومت آمیزی نسبت بعیسویان نداشته است. معذک عداوت نهانی که عیسویان ایران نسبت باین کشور داشتند، خطری دائمی محسوب میشد، خاصه پس از آنکه قیصران روم صلیب برداشته و آنرا علامت خود ساختند. پس آنگاه شاهپور برضد دشمن خزانگی بدون هیچ اغماض اقدام کرد و زجر عیسویان تا آخر سلطنت طولانی او دوام یافت<sup>۶</sup>.

۱- کتاب ۱۹، بند ۸-۱.

۲- Bezabde

۳- Beth Zabde

۴- کتاب ۲۲، بند ۷، فقره ۲.

۵- لاور، ص ۳۵۵، یادداشت ۱.

۶- فصلاً ششم ۱۰، بنمید.

شاهپور به اعلی درجه بر قدرت و عظمت خویش می نازید. بسیار غضبناک و درشتخو بود و اگر بحضرت او بی احترامی می شد یا از اجراء نقشه های او جلو گیری می کردند، خشم او را حد و پایانی نبود.<sup>۱</sup> وقتی پوسگک<sup>۲</sup> یا پوسینگک<sup>۳</sup> عیسوی را بحضور شاه کشیدند، اظهار داشت که بر شهادت هم کیشان خود غبطه می خورد و بعظمت شاه وقتی نمی گذارد، شاهپور را غضب در گرفت و فریاد بر آورد: « این مرد را بمرگ دیگر مردمان مکشید، چون جلالت شاهانه مرا تحقیر کرد و با من چون همسری سخن راند زبان او را از پشت سر بر آورید تا سائیرین، که هنوز در قید حیاتند، بدان سبب از خشم من بترسند»<sup>۴</sup>.

معدک از روایات آمیانوس برمی آید، که شاهپور دارای صفات جوانمردانه و مروت و انصاف نیز بوده است. در موقع فتح دو شهر مستحکم رومی، عده ای از زنان را اسیر کرده بحضور شاهپور آوردند. در میان آنها زنی بسیار زیبا دیده شد، که زوجه کروگاسیوس<sup>۵</sup> مستشار رومی بود و از ترس اینکه مبادا فاتحین باو دست درازی کنند بر خود می لرزید. شاه او را بحضور طلبید و وعده داد، که بزودی بدیدار شوهر خود نائل خواهد شد و هیچکس بشرافت او لطمه ای وارد نخواهد ساخت. آمیانوس گوید این رفتار بدان مناسبت بود، که شاه شنیده بود کروگاسیوس زوجه خود را بسیار دوست میدارد و امید داشت، که این مرد را وادار بتسلیم شهر نصیبین کند. مؤلف ضمناً اشاره میکند، که پادشاه دختران جوان عیسوی را، که حیات خود را وقف خدمت کلیسا کرده بودند تحت حمایت خویش قرار میداد و امر مینمود، که آنها را در ادای وظایف دینی خود مختار گذارند و احدی متعرض آنها نشود. آمیانوس این رحم و انصاف را بمکر و حيله پادشاه نسبت میدهد، و لسی

۱- آمیانوس، کتاب ۱۹، بند ۱، فقره ۶ و کتاب ۲۱، بند ۱۲، فقره ۱۸۹۱۱.

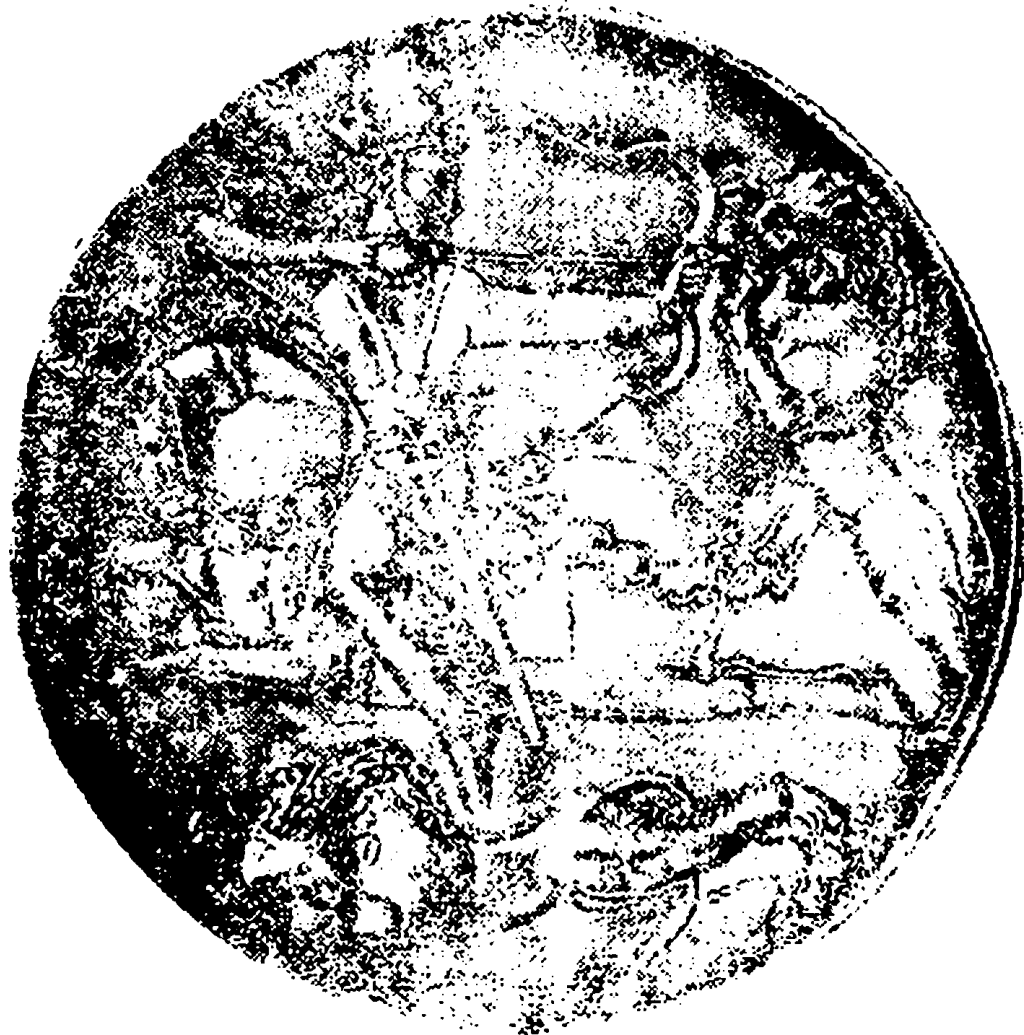
۲- Pusagh

۳- Pusigh

۴- لاہور، ص ۶۸.

۵- Craugasius

ظاهراً چنین نیست. وقتی بعدها کرو گاسیوس مورد سوءظن رومیان قرار گرفت و از ترس اینکه او را بخیانت متهم سازند، فرار اختیار کرد و به جاذبه عشق زن خود بایرانیان متوسل شد، شاهپور زوجه و تمام خویشاوندان او را مسترد داشت



شکل ۲۵ - شاهپور دوم در شکار شیر، جام نقره  
( موزه ارمنیاز لنینگراد )

و ثروت او را که توقیف کرده بود، پس داد و او را منصبی بلند بخشید.<sup>۱</sup> جنگهای طولانی، که با روم بمیان آمد، بشاهپور فرصت داد تا لباقت خود را در فرماندهی نیز ابراز نماید. در لشکر او انتظام کامل حکمفرما بود. معمولاً در موقع فتح شهرهای دشمن بیهوده قتل عام نمی کرد. چون در سال ۳۶۰ قلعہ سنجار

۱- آمیانوس، کتاب ۱۸، بند ۱۰، کتاب ۱۹: بند ۹.

بدست ایرانیان افتاد، در موقع ورود لشکریان ایرانی معدودی کشته شدند. تمام سکنه ر بازمندگان ساخلو رومی آنجا با مر شاهپور اسیرگشته بنواحی دور دست مملکت فرستاده شدند.<sup>۲</sup> چنانکه دیدیم این روش معمول پادشاهان ساسانی بود، که میخواستند از مهارت رومیان در فنون و صنایع استفاده کنند.

شاهپور فوقالعاده هوشیار و دقیق بود<sup>۳</sup> و باقتضای مقام گاهی با تواضع وزمانی با غرور رفتار میکرد، چنانکه با حيله و دلجویی ارشک پادشاه ارمنستان را بضيافتی دعوت کرد و او را گرفته بحبس انداخت. بعد وقتی که دو تن از پنهانندگان رومی موسوم به کولاسس و ارتبان، که شاهپور حکومت ارمنستان را بآنها واگذار کرده بود، برومیان گرویدند و بیاری آنان طوری اسباب فراهم کردند، که پپ<sup>۴</sup> پسر ارشک تاج ارمنستان را صاحب شد، شاهپور که در آن موقع اعمال زور را صلاح نمیدانست پپ را بامید میثاق مودت مغرور کرد و با لحنی دوستانه او را ملامت نمود، که عظمت مقام خود را در نظر نگرفته، خود را غلام کولاسس و ارتبان نموده است، بقسمیکه از پادشاهی چیزی جز ظاهر برای او باقی نمانده است و بدین طریق آن پادشاه بی اراده را وادار بقتل دو مشاور خود نمود.<sup>۵</sup>

شاهپور در زمره بانیان بزرگ شهرها اسمی از خود بیادگار گذاشته است. پس از آنکه شهربانی شوش را خراب کرد و بعلت طغیان مردم آنرا بقتل رسانید<sup>۶</sup>، مجدداً آنرا با اسم ایران خوره شاهپور بنا نمود. این شهر را غالباً با شهر دیگری در همان ناحیه موسوم به ایران آسان کرد کواذ، که سربانیان آنرا «گرخای لیدانی» میخوانده اند، اشتباه کرده اند. امروز در آنجا خرابه قصری موسوم به ایوان کرخ

۲- ایضاً کتاب ۲۵، بند ۶، فقره ۷.

۳- ایضاً کتاب ۲۷: بند ۱۲، فقره ۱۴.

### 3- Gylaces

۴- آمیانوس Para نوشته، ولی صحیح آن papa است.

۵- آمیانوس، کتاب ۲۷: بند ۱۲، فقره ۱۲.

۶- لایور، ص ۷۵.



برپاست. در این بنا بجای طاق ضربی بزرگ چندین طاق که در فواصل آنها گنبد‌های کوچکی تعبیه شده بود، ساختند. این سبک ساختمان سرمشق معماران عراق شد. بانی این شهر کواد اول است.<sup>۱</sup>

\* \* \*

جانشینان شاهپور دوم یعنی برادرش (؟) اردشیر دوم (۸۳-۳۸۹) و دوپسرش شاهپور سوم (۸۸-۳۸۳) و وهرام چهارم (۹۹-۳۸۸)<sup>۲</sup> شاهزادگان ضعیف‌النفوس بودند و در زمان سلطنت آنها، اعیان دولت باسانی اقتداری را، که در عهد شاهپور از دست داده بودند، بچنگ آوردند. پادشاه نخستین را اعیان خلع کردند و آن دو نفر دیگر بمرگی ناگهانی وفات یافتند. در سنوات اول سلطنت وهرام چهارم (ش ۲۶) ایران و روم ارمنستان را بین خود بنحوی تقسیم کردند، که قسمت شرقی



شکل ۲۶- سکه بهرام چهارم  
(موزه ملی کپنهاگ)

آن، که خیلی از ناحیه دیگرش وسیعتر بود، تحت حمایت ایران و بخش غربیش تحت تسلط رومیان قرار گرفت. در قسمت شرقی خسرو پسر ورزددت پادشاهی

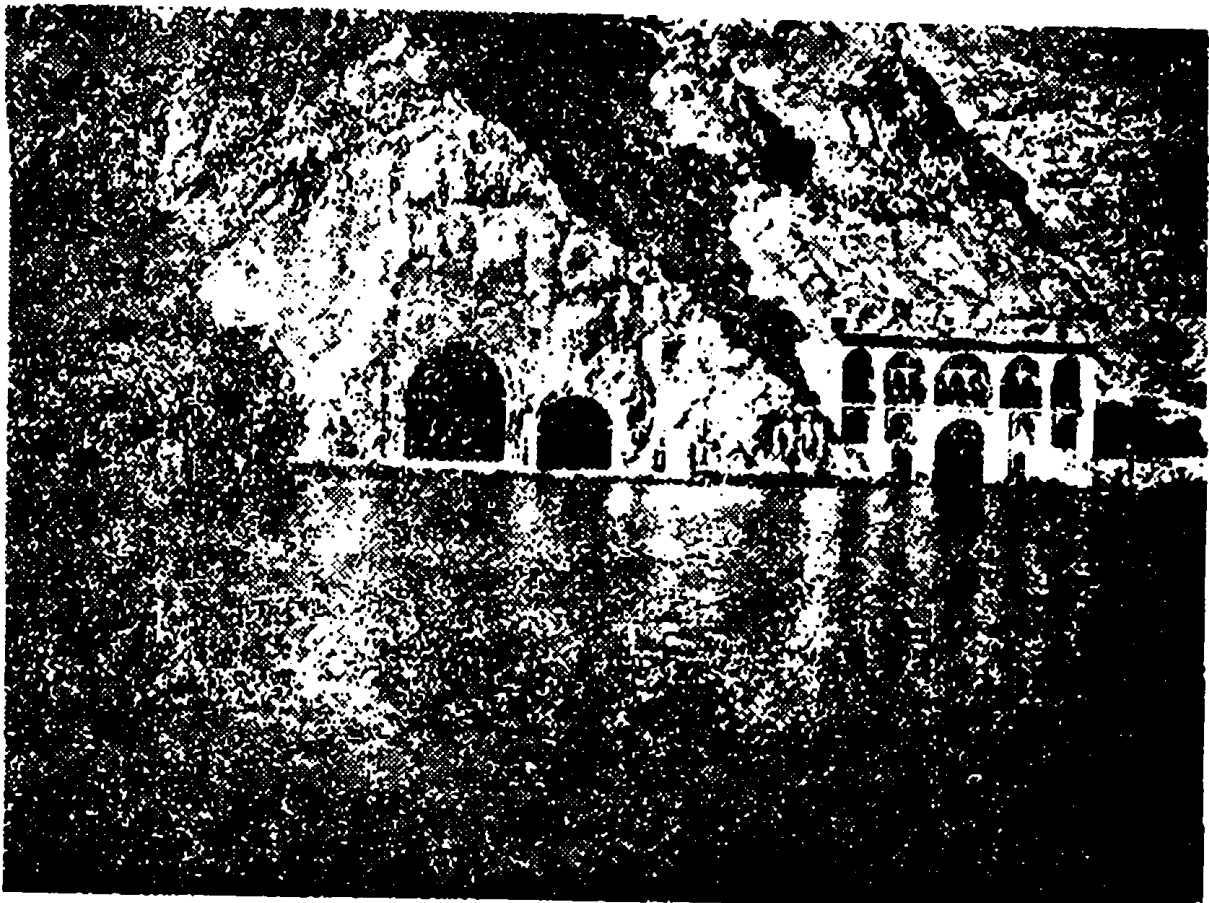
۱- هر تسفلد، در زاره - هر تسفلد، نفوش برجسته، ص ۱۳۵ و بعد و پابکولسی

لغت شماره ۶۷ مارکوارت - مسینا، فهرست، ص ۹۷-۹۶.

۲- ملقب به گرهانشاه زیرا که در زمان پدر حکومت کرمان داشت. بنا بر فرض

نلدکه (طبری ص: ۷۱، یادداشت ۳) شهر گرهانشاه در ایران غربی لقب ابن شاه را بیاد می‌آورد.

منصوب شد. چندی بعد در سنه ۳۹۲ خسرو بدست بهرام چهارم خلع و برادرش ورام شاپوه<sup>۱</sup> جانشین او گردید. بعد خسرو مجدداً پادشاه شد و از سنه ۴۱۴ تا ۴۱۶ سلطنت کرد. پادشاهان نخستین ساسانی تا نرسی، نقوش خود را در صخره‌های حوالی تخت جمشید کنده بودند. اردشیر دوم و جانشینان او محلی را واقع در در کشور ماد قدیم، که باقامتگاه آنها نزدیکتر بود، اختیار کردند و آن مکان امروز



شکل ۲۷ - طاق بستان  
(هرتسفلد، دروازه آسیا)

معروف به طاق بستان است و در یکفرسنگی سمت شمال شرقی کرمانشاه و در کنار جاده بزرگ بغداد بهمدان، که شاهراه کاروانی قدیمی است، واقع گردیده است. در کنار این جاده، که هرتسفلد آنرا «دروازه آسیا» می‌نامد<sup>۲</sup>، از قدیمترین ایام تاریخی

۱- شکل از منی نام پارسی و هرام شاپور.

۲- دیولا فوا، ج ۵، ص ۹۵ و بعد؛ مرگان، مأموریت علمی در ایران، ج ۴ ص

۳۰۲ و بعد هرتسفلد، دروازه، ص ۵۷ و بعد.

پادشاهان بناهای بادبودی از خود باقی گذارده‌اند.

در طاق بستان، که از شکاف کوه آن چشمه‌های بزرگ می‌جوشد، بدون شك يك زیارتگاه قدیمی وجود داشته، که درازمنه مزداپرستی گویا مخصوص ستایش آناهیتا بوده است<sup>۱</sup> این کوهی است بی‌دانه، که مشرف بر استخری و عمارت ییلاقی جدیدی است (ش، ۲۷). در نزدیکی این بنا در سمت چپ نقشی از تساجگذاری



شکل ۲۸ - کنیبه تساجگذاری اردشیر دوم در طاق بستان  
(هرتسفلد، دروازه آسبا)

اردشیر دوم در سنگ کهنه شده است. در سمت راست آن پادشاه اوهرمزد قرار گرفته، که تاج کنگره‌دار بر سردارد و روی را بطرف شاه گردانیده، حلقه سلطنتی نواردار را باو اعطای کند. پادشاه و خدا ملبس بقباها بی هستند، که تا زانورسیده است. دامن قبای شاه مدور است. هر دو شلواری بپا دارند، که از جانب داخل پا چین خورده و بوسیله بندی بکعب پا چسبیده و هر يك کمر بند و گردن بند و

۱- هرتسفلد، دروازه، ص ۵۸.

و دستبندهایی دارند. در پشت سر شاه نیز وجودی الهی ایستاده، که لباسش تقریباً نظیر لباس اوهرمزد است، اما انواری از سر او ساطع است و دسته‌ای از شاخه‌های نبات مخصوص اعمال مذهبی، که برسم خوانند، در دست گرفته است. پارسیان



شکل ۲۹ - شاهپور دوم و شاهپور سوم  
(هرتسفلد، دروازه آسیا)

ازمنه جدید تصور میکنند، که این شکل هاله‌دار نقش «صحیح» زردشت است اما در حقیقت صورت مهر می‌باشد و این صورت راما در دو جای دیگر می‌بینیم، که بوسیله کتیبه‌ای صریحاً معرفی شده است. نخست در مقبره انتیوخوس گمازنی؛ دیگر در سکه‌های زردشتی پادشاهان تروسکا. یک نفر دشمن در زیر پای شاه اوهرمزد بزمین افتاده است و مهر بر روی گل سدر ایستاده است<sup>۲</sup> (ش ۲۸).

#### ۱- Turshka

۲- هرتسفلد، دروازه آسیا، تصویر ۲۹ و ص ۵۹ و مابعد؛ تاریخ صنایع پوپ،

در سمت چپ این نقش دو غسار هست نخستین کوچکتر و دوم بزرگتر. غار اول ظاهراً در زمان شاهپور سوم کنده شده، زیرا شامل نقش برجسته این پادشاه و پدرش شاهپور دوم است. شهرت این دو پادشاه، که در جدار عقب بلافاصله در زیر طاق نقر شده و شامل کتیبه‌هایی بزبان پهلوی است، که هنوز خوانده میشود. و مسلماً هر دو باهم، یعنی زمان شاهپور سوم ساخته شده است. پیکر این دو پادشاه از روبرو دیده میشود<sup>۱</sup>. لکن چهره آنها بطور نیمرخ کشیده شده و یکدیگر را نگاه می‌کنند. شاهپور دوم در سمت راست و شاهپور سوم در طرف چپ قرار دارند. لباسشان بطرز جامه قدما است. یعنی شلوار چین‌دار و گردن‌بند و و نوار و گیسوی مجعد و ریش نوک باریک دارند، که انتهای آن در حلقه‌ای فرو رفته است. هر دو تن دستها را بر شمشیر دراز و مستقیم خویش نهاده‌اند بدین ترتیب، که دست راستشان بر قبضه شمشیر و دست چپ بر قسمت فوقانی غلاف واقع است. شاهپور دوم تاج کنگره‌داری بر سر نهاده، که گوی منسوج بر فراز آنست و نوارهای مواج بآن متصل میباشد. این تاج از تاج شاهپور اول تقلید شده، تفاوتی که با آن دارد از حیث قوسهای متصله کوچکتری است، که بر فراز لبه تختانسی تاج دیده میشود. جزئیات تاج شاهپور سوم در اثر فساد سنگ بزحمت تمیز داده میشود. هیشک این دو شخص نظیر شکل « شمشیرداران » و اشکال دیگری است، که در غارهای ترکستان چین دیده میشود و در عین حال بسیار شبیه تصویر صلیبیون و شوالیه‌ها و اساقفه اروپای قرون وسطی است<sup>۲</sup> (ش ۲۹).

۱- ایضاً، تصویر ۳۱ و ۱۲ و ص ۶۶ و ما بعد.

۲- هر تسفلد، دروازه آسیا، ص ۶۸.

# فصل ششم

## عیسویان ایران

ندرت روز افزون روحانیون و اشراف درجه اول - اوج تعالی دیانت زردشتی -  
وضع یهود و نصاری در دولت شاهنشاهی ایسران - تعقیب و آزار عیسویان در زمان  
شاهپور دوم - سلطنت یزدگرد اول و وهرام پنجم - ورزگک فرمذار مهر نرسی و خانواده  
او تعقیب مجدد عیسویان - یزدگرد دوم - امیر ارمنستان - شهیدای عیسوی سریانی  
و ایرانی متازعه یعقوبیان بانسپوریان - پیروز و ولش - هجوم هفتالیان - غلبه مذهب  
نسطوری - تشکیلات قضایی دولت شاهنشاهی ایران - نظری، بکتاب اعمال شهدای  
ایران .

دستگاه عظیم اداری دولت ساسانیان جدیدالتأسیس نبود. بطور کلی صورت  
تشکیلات و عناوین و القاب عمال دولت یادگار عهد اشکانیان محسوب میشد از  
زمان اشکانیان نجبای ملوک الطوائف جزو نجبای درباری بشمار می رفتند ایکن  
پادشاهان اول ساسانی تشکیلات اداری مملکت را دارای قوام و ثباتی کردند، که  
تا آن زمان واجد نبود و رشته محکمی بین حکومتهای ولایتی و دولت مرکزی  
ایجاد نمودند. در زمان اشکانیان اختلال تشکیلات در مملکت بحدی رسیده بود،  
که دولت حکم مجموعه ای از امارات کوچک خراجگزار و نیم مستقل داشت، که

برگرد مرکزی جمع آمده باشند، ولی آنرا کز هم دستخوش تجاوز و تطاول خاندانهای بزرگ پارت بود، که در ربودن قدرت از دست شاهنشاه با یکدیگر همچشمی می کردند. اردشیر اول تمرکز استواری در تشکیلات کشور داد و موجب عظمت دولت ساسانیان گردید. حکام ولایات از آن بعد کاملاً تحت اوامر شاهنشاه فرار گرفتند و برای اینکه حکام، که کلاً جنبه نظامی داشتند، بنا بر عادت و سنن ملوک الطوائفی، قلمرو حکومتی خود را اقطاع و قبول موروثی محسوب نداشتند، اردشیر مقرر کرد، که تقسیمات اداری کشور از حیث ولایت و بلوک (شهرستان و دهستان) هیچ رابطه ارگانی با قلمرو حکام نداشته باشد. پس اداره امور کشوری را در ولایات بدست نجبای درجه دوم یعنی دهقانان سپرد، که پیوسته نسبت بشاهنشاه و دولت وفادار بودند. و تأسیسات جاسوسی قدیم را استوارتر و مؤثرتر نمود، و در نتیجه این تشکیلات باعث نیرومندی دولت شد و علامت این نیرومندی آن است، که پادشاهان اول و دوم سلسله ساسانی توانسته‌اند، جانشین خود را شخصاً انتخاب نمایند.<sup>۱</sup>

معذک تشکیلات ملوک الطوائفی همچنان موجود بود. و اسپوران بزرگ «حشری» از رعایای خود گرد آورده، بجنگ می بردند، لیکن این لشکرهای روستایی که از سربازان ناآموده مرکب می شد، تشکیلات منظمی نداشت. از اینرو افراج مزدور را بهتر می شمردند. نخبه لشکر ایران سواران زره پوشی بود، که از نجبا تشکیل میشد و ظاهراً غالب این اسواران تابع و اسپوران محسوب نمیشدند، بلکه نجبای کوچک ولایتی و صاحبان قلاع و دهاتی بودند، که مستقیماً تحت اختیار

۱- طبری، ص ۸۲۵ و ۸۳۱، نلدکه، ص ۳۵ و ۴۲. بنا بر روایت طبری اردشیر

اول و شاپور اول و شاپور دوم و کواز و خسرو اول جانشین خود را شخصاً تعیین کرده‌اند و بسیار دشوار است، که گمان کنیم، که انحصار تعیین جانشین به این پادشاهان بر حسب اتفاق بوده است.

شاهنشاه قرارداشند. اقطاع هر يك از واسپوران ایرانی نیز برخلاف عهداشکانیان همه در يك جا جمع نبود، بلکه در تمام اکناف مملکت پراکنده شده بود. و از همه این امور نتیجه چنین شد، که نجبا نمیتوانستند، بتسلطی که سابقاً داشتند، نائل شوند.

اما مانند زمان اشکانیان نجبای ملوک الطوائف در عین حال نجبای درباری هم بشمار می رفتند. بعضی از مناصب مهمه در هفت دودمان نخستین موروث بود و چون کم کم تشکیلات اداری بر اصول ملوک الطوائفی غلبه یافت، نجبای ملاک عادت برین جاری کردند، که مناصب عالیه غیر موروثه دولتی را بخود تخصیص دهند. بدین طریق قدرت خود را محفوظ داشتند و الا در نتیجه سیر تکاملی دولت بکامی قدرت از آنها سلب میشد.

جانشینان شاهپور دوم غالباً اشخاص کم لیاقتی بودند و بدین مناسبت پس از مرگ ابن شاهنشاه، دوره ۱۲۵ ساله ای پیش آمد، که شاه و بزرگان مملکت بر سر حکمرانی با هم در کشمکش بودند اشراف درجه اول، دست بدست روحانیان داده، مجدداً برای قدرت سلطنتی خطری ایجاد کرده بودند.

از منابع موجوده تاریخی تفصیل منازعات شدیدیرا، که طبقه مغان با پادشاهان وقت بمنظور حفظ اقتدار خویش میکردند، نمی توان بدست آورد. فقط با روایاتی، که از کتب مختلف التقاط نموده ایم، می توانیم تا اندازه بجزریان و نحولی پی ببریم که روحانیان را به پشتیبانی تشکیلات دیوانی ملوک الطوائفی باوج قدرت رسانیده بود. ازین منابع بطور مبهم آشکار است، که بین دو طرز فکر متفاوت راجع بروابط بین مقام سلطنت و ریاست عالیه روحانی جدالی وجود داشته است، یعنی طرفداران هر يك از این دو فکر رابطه بین پادشاه و رئیس روحانیان را طوری تشخیص می دادند. سلاطین ساسانی خود را در کتیبه ها همیشه پرستندگان مزده



(مزدیسن) خوانده‌اند، اما در عین حال خود را شخص ربانی (بغ) و از نژاد خدایان (یزدان) نامیده‌اند.<sup>۱</sup>

شاهپور دوم در نامه سابق‌الذکر<sup>۲</sup>، که بامپراطور کنستانس نوشته است، خود را بالقب مجلل «شاه شاهان، قرین ستارگان، برادر مهر و ماه» ملقب نموده است. خسرو اول باین اوصاف والقب مباحات می‌جوید و خود را «وجودی الهی، نیکوکار گسترنده صلح و سلم در کشور، واجب‌الاحترام، خسرو، شاه شاهان، نیکبخت، پرهیزکار، محسن، کسی که ایزدان او را سعادت‌مند و صاحب قدرت کرده‌اند، قهرمان قهرمانان، ساخته شده بصورت یزدان» می‌خواند<sup>۳</sup> و خسرو دوم حتی خود را چنین خوانده است: «آدمی فناناپذیر از میان خدایان خدایی بسیار جلیل در میان مردمان و صاحب شهرت بسیار و کسی که در طلوع با آفتاب قرین است و چشمان شب عطا کرده اوست»<sup>۴</sup>.

و چون شایسته این‌القاب مجلل آن بود، که پادشاه از حیث بدن نقصی نداشته باشد، بدین جهت پادشاه گاهی افراد خانواده خود را، که از رقابت آنها می‌ترسیدند، کور یا ناقص می‌نمودند، تا نتوانند بر تخت سلطنت بنشینند. همچنین شایسته مقام سلطنت نبود، که شاه‌شاه از راه فلاح یا تجارت بکسب مال پردازد. وی باید از آغاز سلطنت با عدل و داد حکومت کند و املاک زراعتی بتملك نگیرد و بتجارت پردازد<sup>۵</sup> و غلامان بخدمت نگمارد، چه ابنان هرگز نصایح نیک و سودمند ندهند و

۱- بغ نامیست، که در فارسی باستان بموجودات ربانی اطلاق میشده است (بغ baga)، اما یزدان اصطلاح مخصوص زردشتیان است. در القاب شاه‌شاه این دو اصطلاح را متمایز ذکر کرده‌اند و این نکته قابل توجه است.

۲- رک ص ۲۶۳-۲۶۲.

۳- نامه خسرو به یوستی نیانوس بنقل مناندرس (تاریخ بیزانس، قسمت اول، ص ۳۵۲).

۴- توفیلاکتوس، کتاب ۴، بند ۸.

۵- ابن‌خلدون، که این قسمت نقل از کتاب اوست، چنین گوید، که اشتغال شاه بزراعت به منابع همسایگان زیان‌تواند رساند و هر گاه پادشاه بتجارت پردازد، قیمت کالا را بالا برد.

فزونی مال و جاه شاهنشاه و وسعت دستگاہ او فقط به عایدات دولت بستگی دارد.<sup>۱</sup> پادشاه چون زادهٔ خدایان آسمانی بشمار میرفت، سعی مینمود، که ریاست عالیۂ جامعۂ مذهبی را نیز داشته‌باشد. در افسانہ اردشیر بابکان مذکور است، که پاپگک در خواب دید، که سه آتش مقدس، یعنی آتش جنگیان و آتش روحانیان و آتش کشاورزان، در خانۂ ساسان جمع آمدند. بر طبق این افسانہ ساسان داماد بابک و پدر اردشیر است. در شاهنامہ فردوسی کسانی که بشاهنشاه خطابی میکنند غالباً او را «موبد» میخوانند و این نکته را فردوسی ظاهراً از يك منبع پهلوی اخذ کرده است. این عنوان حاکی است، که از عهد خسرو اول بعد ساسانیان همان نظر مؤسس سلسلہ را، که مقارنۂ دین و مالک باشد، گرفته‌اند.

از طرف دیگر کتاب پهلوی دینکرد، که بعد از ساسانیان تألیف شده است، حقوق و تکالیف سلطنت را شرح میدهد و میتوان گفت، که این مطالب خلاصۂ اعتقاد روحانیان عهد ساسانی راجع بقدرت سلطنت است. این اعتقاد هر چند در اثر تحول سیاسی عهد خسروان اندکی تغییر یافته، لکن خاصیت خود را از این حیث که عقیدۂ روحانیان است، تغییر نداده است. بموجب کتاب دینکرد<sup>۲</sup> صفات و تکالیف پادشاه از اینقرار است:

- ۱- رعایت آنچه مربوط بتکالیف پادشاهان نسبت بدین بهی است،
- ۲- عقل سلیم، ۳- احلاق نیکو، ۴- قوهٔ عفو و اغماض، ۵- محبت نسبت برعایا،
- ۶- قوهٔ تهیهٔ آسایش برای رعایا، ۷- شادی، ۸- تذکر دائم باینکه جهان گذران است،
- ۹- تشویق مستعدان و کاردانان، ۱۰- تنبیه نالایقان، ۱۱- حسن سلوک باروئسای کشور،
- ۱۲- اصدار اوامر عادلانہ، ۱۳- ابقاء رسم بارعام، ۱۴- سخا، ۱۵- دفع آرز،
- ۱۶- بی‌بیم کردن مردمان، ۱۷- تشویق نیکان و اعطاء مقامات درباری و مناصب دولتی

۱- ابن خلدون ۱۷، ص ۸۶ و ۲۰۶ ص ۹۸.

۲- رک بالاتر ص ۱۸۷.

۳- چاپ پشتون سنجانا، ج ۳، ۱۳۳، متن، ص ۱۵۴ و ما بعد، ترجمه ص ۱۸۰ و ما بعد.

بآزان، ۱۸- مراظبت در نصب کار گزاران مملکت، ۱۹- اطاعت تام بخداوند .  
 از خلال این مجموعه تکالیف و مقررات، که مانند سایر بیانات اخلاقی  
 علماء دینی پارسی فاقد اسلوب منظم است، بخوبی معلوم میشود، که در آن عهد  
 از لحاظ دینی مقام سلطنت را چگونه تشخیص میداده‌اند و نیز واضح میشود، که  
 تا چه حد می‌خواستند، سلطنت را بادبانت بیامیزند. این خاصیت دیانتی در همه  
 جای کتاب دین‌کرد دیده میشود مثل این عبارت<sup>۱</sup>: « بهترین پادشاه این دنیا کسی  
 است، که به دستورات دین بهی، که جامع خرد او هر مزد هستند، معتقد باشد ».  
 فرایزدی شاهان بد کردار را رها می‌کند و چون آرزوها و امبال ناپسند  
 و بی‌لیاقتی چنین شاهی عیان گردد، دیگر حق سلطنت ندارد. « هر گاه تنگدستی و هذلت  
 در همه جا پدیدار شود و او را ( یعنی پادشاه را ) شایستگی آن نباشد که با نیروی  
 خویش بدان پایان بخشد و یا اینکه در غم خلاق نباشد و یا [ راه یافتن درمان درد را ]  
 نداند، چنین [ شاهی ]، که توانایی چیره شدن بدرد را ندارد و درمان آنرا نداند،  
 یقین هرگز بعدل و داد سلطنت نتواند کرد، پس [ بردیگران است که ] به خاطر  
 عدالت با او در آویزند<sup>۲</sup>. در واقع نیز دولت ساسانی حکومت استبدادی معتدلی  
 بود و بوسیله عصیانها و خلع شاهان نالایق از سلطنت تعدیل می‌یافت. پس می‌بینیم،  
 که قدرت سلطنت در دوره ساسانی محدود به حدودی بود، اما این حدود در مورد یک  
 قانون اساسی کتبی تدوین نشده، بلکه مبتنی بر اصول و سنن دینی و اخلاقی و اعتقاداتی  
 بود، که درباره مقام سلطنت رواج داشت. باری پادشاه ممکن بود بیبهازه‌های مختلف  
 متهم بعدم لیاقت شود، از آنجمله هر گاه پادشاهی مطابق تعالیم روحانی اعظام رفتار نمی‌کرد  
 نالایق بشمار میرفت. اصل قابل عزل بودن شاه اسلحه خطرناکی بود در دست موبدان.  
 اگر چند مدعی برای سلطنت پیدا میشد و هر یک از آنها متکی بر یک فرقه از نجبای

۱- چاپ پشوتن سنجانا، ج ۶، ۲۷۳، متن، ص ۳۱۹، ترجمه ص ۲۳-۲۲۲.

۲- اجضا، ج ۲، ۹۲، متن، ص ۱۵۱، ترجمه، ص ۱۱۵. من در اینجا بنقل ترجمه  
 پشوتن سنجانا پرداخته‌ام، ولی اعتراف میکنم که بعضی جزئیات متن بنظر من درست  
 روشن نیست.

عالی‌مرتب بودند، رای روحانی اعظم قاطع می‌گردید، چه او نماینده قدرت دینی و مظهر ایمان و اعتقاد مذهبی ملت محسوب می‌شد.

چنانکه گفتیم پادشاهان اوایل سلسله ساسانی، جانشین خود را شخصاً تعیین می‌کردند، جانشینی مقام سلطنت قوای معینی نداشت، عموماً پادشاهان یکی از پسران خود را بولیعهدی اختیار می‌کردند، ولی جایز بود دیگری از افراد خانواده خود را هم تعیین نمایند.

در آن عهد که قدرت سلطنت ضعیف شده بود، پادشاهانی مثل وهرام پنجم و یزدگرد دوم، که استقامت خود را در دین بهمه طریق باثبات میرسانیدند و امور مملکت را بزرگان واگذار می‌کردند، بهتر کار خود را پیش می‌بردند. وهرام پنجم پادشاهی بود موافق سلیقه اعیان، زیرا که وقت خود را بسواری و عیاشی و تفریح و تفرج صرف می‌کرد. پیروز را با وجود پیمان شکنی او نسبت پادشاه هیاطله، بعلت تقدس و تدینش جامعه روحانیان مدح و تمجید کرده‌اند. این پادشاه هم شجاع و جنگجو بود، لکن جنگ‌هایش موجب بدبختی کشور می‌شد. در این دوره پادشاه دیگر جانشین خود را نصب نمی‌نمود و سلطنت انتخابی بود با این قید، که پادشاه را از میان دودمان ساسانی انتخاب می‌کردند.

انتخاب پادشاه مخصوص عالیترین نمایندگان طبقات روحانی و جنگیان و دبیران و در صورت وجود اختلاف میان آنان، منحصر بمؤبدان بود. برطبق نامه تنسر<sup>۱</sup> انتخاب بطریق ذیل معمول می‌شد: پادشاه بدست خود سه نامه می‌نوشت و هر کدام را بمردی امین و مطمئن می‌سپرد، یکی برای موبد، دیگری برای دبیران مهشت و دیگری برای ایران سپاهبد. همچنانکه دارمستتر خاطر نشان کرده است<sup>۲</sup> این نامه‌ها گویا فقط مشتمل بوده است بر «ملاحظاتی کلی راجع بساخلاق و استعداد نامزدهای مقام سلطنت و توضیحاتی در باب احتیاجات کشور، نه سفارشی صریح،

۱- دارمستتر، ص ۲۳۹-۲۴۱ و ۴۵-۴۶، مینوی، ص ۳۸-۴۰.

۲- نه صحیح دارمستتر در ذیل عبارت فوق از نامه تنسر.

زیرا در این صورت دیگر مشورت و انتخاب از طرف این سه نفر عالیمقام مورد نداشت.» نامه تنسر مطلب را بدین طریق بیان میکند: «چون جهان از شهنشاه بماند موبدان موبد را حاضر کنند و این دو کس دیگر جمع شوند و رای زنند و مهر نبشته‌ها برگیرند تا این سه کس را بکدام فرزند رای قرار گیرد. اگر رای موبدان موبد موافق رای سه گانه باشد، خلیق را خبر دهند، و اگر موبد مخالفت کند، هیچ آشکارا نکنند نه از نبشته‌ها و نه از رای و قول موبد بشنود تا موبد تنها با هر ابده و دینداران و زهاد خلوت سازد و بطاعت و زمزم نشیند و از پس ایشان اهل صلاح و عفت بآمین و تضرع و خضوع و ابتهال دست بردارند، چون نماز شام از این فارغ شوند آنچه خدای تعالی ملکه در دل موبد افکند، بر آن اعتماد کنند و در آن شب بیارگاء تاج و سریر فرو نهند و اصناف و اصحاب مراتب بمقام خویش فروایستند، موبد با هر ابده و اکابر و ارکان و اجله دولت بمجلس پادشاهزادگان شود و جمله صف زنند پیش، و گویند: «مشورت خسویش پیش خدای بزرگ برداشتیم، ما را رشادالهام فرمود و بر خیر مطلع گردانید» موبد بانگ بلند بردارد و بگوید که: «ملائکه<sup>۱</sup> بملکی فلان راضی شدند شما خلیق نیز اقرار دهید و بشارت باد شما را»، آن پادشاهزاده را بردارند و بر تخت نشانند و تاج بر سر او نهند و دست او گیرند و گویند: «قبول کردی از خدای بزرگ عزاسمه بر دین زردشت که شهنشاه گشتاسب بن اهراسب تقویت کرد و اردشیر بن بابک احیاء فرمود»، پادشاه قبول کند برین عهد و گوید «انشاله بر صلاح رعیت موفق باشم». خدم و حرس با او بمانند و دیگر انبوه و گروه با سرکار و معیشت خود شوند.»

پس انتخاب پادشاه در وهله آخر منوط برای موبدان موبد بود، که ضمناً وظیفه پرانتخاب تاجگذاری<sup>۲</sup> را نیز داشت. و این مطلب باندازه کفایت موقع روحانیان زردشتی و رئیس آنان را در آن عهد واضح میکند.

۱- اصل پهلوی یزدان یا امهر سپندان بوده است.

۲- طبری، ص ۱۸۶، نلدکه، ص ۹۶.

از فهرستی، که یعقوبی و مسعودی در کتاب التنبیه از صاحبان مناصب بدست می‌دهند، میتوان بر تغییراتی که در نیمه اول قرن پنجم واقع شده، اطلاع حاصل نمود. صورتی که یعقوبی نقل کرده، ظاهراً مربوط با وایل آن قرن و تقریباً مقارن زمان سلطنت یزدگرد اول است<sup>۱</sup>. بلافاصله بعد از شاهنشاه<sup>۲</sup> اسم وزرگ فرمذار را می‌برد و سپس موبدان موبد و بعد از هیربند [ان هیربند] و آنگاه از دبیربند و پس از آن سپاهبند که یکنفر پادگوسپان<sup>۳</sup> در تحت فرماندهی خود داشته است، سخن می‌راند. مؤلف اضافه می‌کند، که فرمانده ولایت را مرزبان و حاکم بخش را شهربگ و افسران سپاه را اساوره<sup>۴</sup> و قضاة صالح را شاه‌ریشت<sup>۵</sup> (؟) و رئیس شورای اداری ایزان آمارکار<sup>۶</sup> میخوانده‌اند.

بموجب مندرجات کتاب التنبیه مسعودی، که نقل از گاهنامگ است<sup>۷</sup> و تقریباً حاکی از اوضاع ایران در عهد یزدگرد ثانی است<sup>۸</sup>، وضع مراتب در اواسط قرن پنجم از این قرار بوده است: ۱- موبدان موبد (که معاون او هیربند [ان هیربند] بوده)، ۲- وزرگ فرمذار، ۳- سپاهبند<sup>۹</sup>، ۴- دبیربند، ۵- هتخشبد که واستریوش [بند] نیز میخوانده‌اند (یعنی محافظ و رئیس همه کسانی که کاردستی می‌کنند از قبیل صنعتگران و کشاورزان و تجار غیره). این پنج نفر «رئیسان و هادیان دولت و واسطه بین شاه و رعیت بودند»، که ماهیات وزراء کشور می‌نامیم. اینان نمایندگان طبقات چها گانه

۱- ر.ک. ضمیمه دوم.

۲- چاپ هوتسما، ج ۱، ص ۲۵۲.

۳- ر.ک. فصل دوم، قسمت تشکیلات اداری.

۴- بهایوی اساوره اسواران یا اسوارگان میباشد.

۵- ر.ک. اواخر ضمیمه دوم.

۶- ر.ک. بالآخر ص ۸۱.

۷- جغرافیون، ج ۸، ص ۱۵۴؛ کارا دو و (التنبیه)، ص ۱۴۷ و بعد.

۸- یعنی ایوان سپاهبند.

بودند باضافه وزیر اعظم (وزرگگ فرمذار) که نماینده شاه بود. مسعودی از میان سایر صاحبان مناصب مرزبانان را ذکر کرده، که فرماندهان ولایات سرحدی بودند شماره آنان بنسبت جهات اربعه چهار بود.<sup>۱</sup> در این فهرست، که مسعودی نقل نموده موبدان موبد قبل از وزرگگ فرمذار ذکر شده است. بنابراین موبدان موبد در میان رؤسا کشور حائز مقام نخستین بوده است.

\* \* \*

روحانیان زردشتی بسیار متعصب بودند و هیچ دیانتی را در داخل کشور تجویز نمیکردند. لیکن این تعصب بیشتر مبتنی بر علل سیاسی بود، دین زردشت دیانت تبلیغی نبود و رؤسای آن داعیه نجات و رستگاری کلیه ابناء بشر را نداشتند اما در داخل کشور مدعی تسلط تام و مطلق بودند. پیروان سایر دیانات را، که رعیت ایران بشمار می آمدند، محل اطمینان قرار نمیدادند، خاصه اگر همکیشان آنها در یکی از ممالک خارجه دارای عظمتی بودند. این طبقه روحانی خطر وجود مانویان را در داخل دولت شاهنشاهی دفع کردند. فرق یهودی بابل برای آیین زردشت و دولت ایران موجب خطری محسوب نمیشدند هر چند اردشیر اول چندان روی خوشی به یهود نشان نداد و یهودیان بباد آزادی، که در زمان اشکانیان داشتند، حسرت میخورند و در دوره اول عهد ساسانی گاهگاه تحت فشار واقع می شدند. خاصه وقتیکه میخواستند از زیر بار مالیات شانه خالی کنند رویهم رفته این طایفه بطور کلی تحت حمایت شاهنشاه ایران بصلح و آرامش میزیستند،<sup>۲</sup> اما وضع عیسویان با آنان بسیار اختلاف داشت.

در موقعی که سلسله ساسانی جانشین اشکانیان شد، عیسویان مرکز تبلیغی

۱- مقایسه شود با بالاتر ص ۲۱۲ و ۱۵۷ و مابعد و ضمیمه ۲.

۲- نلدکه، طبری، ص ۶۸، یادداشت ۱؛ لایور، ص ۹-۷. در باب ویرانه‌های

یک کنیسه یهودی در دورارک رستوتزف، دو را اوروپوس، ص ۱۰۰ و مابعد؛ پالیارو،

کتیبه‌های پهلوی کنیسه جهودان دورا: ۱۹۳۶.

مهمی در شهرالرها داشتند. چنانکه دیدیم دولت ایران در جنگهای بزرگی، که با روم کرد، اسیران را در نواحی دوردست کشور ایران مسکن داد. پادشاهان ایران در لشکر کشیهای خود به سوریه گاهی تمام سکنه يك شهر یا يك ناحیه را کوچ داده، در یکی از نقاط داخلی کشور مقیم میکردند. چون قسمت اعظم این مهاجرین عیسوی مذهب بودند، دیانت مسیح در هر گوشه‌ای از ایران اندکی رواج گرفت.<sup>۱</sup> در آغاز قرن چهارم پاپا بر عگائی<sup>۲</sup> اسقف مسیحی سلوکیه - تیسفون سعی نمود تمام فرق مسیحی ایران را تحت ریاست مرکز روحانی تیسفون گرد آورد و این موجب مجادلاتی شد، که بضعف عیسویان منتهی گردید. عاقبت باینجا رسید، که انجمنی از عیسویان پاپا را خلع کرد، ولی نزاع بیایان نیامد. بسیاری از شهرهای نواحی ارمنستان و کردستان در مشرق دجله تا کرکوک و در حلوان و گندی شاهپور و شوش و هرمزد اردشیر واقع در خوزستان اسقف نشین بودند. افرعت، که یکی از اشخاص مبرز عیسوی سربانی در این زمان بوده، در موعظه چهاردهم خود تیرگی احوال عیسویان ایران را در قرن چهارم شرح داده است و گوید رؤسای دین عیسوی در آن اوقات کمتر بمنافع جامعه و اوامر الهی اهمیت می دادند تا بجاه طلبی های شخصی خود غرور و حسد و خست و بیع و شراء اشیاء مقدس در آن زمان میان رؤسای عیسوی مشرق زمین رواجی کامل داشت و حتی در عین فشار و تعقیب هم دست از این کار بر نمی داشتند<sup>۳</sup> و این احوال بهیچوجه از تعصب و خشونت آنها نسبت به مانویان و والانتینیان<sup>۴</sup> و مرقونیان و دیصائیان و سایر فرق گنوستیکی نمیکاست.

۱- لاہور، ص ۱۸-۱۹. در باب بقایای يك کلیسای مسیحی در دورا که دارای

نقوش دیواری از ربع دوم قرن سوم میلادی است، رک رسنورتزف، شهرهای کاروانی، ص ۱۸۹ و بعد و دورا اوروپوس ص ۱۳۵ و ما بعد.

2- Papa bar Aggai

۳- لاہور، ص ۲۴ و بعد.

4- Valentinians



تا زمانی که دولت امپراطوری روم دیانت رسمی نداشت، عیسویان ایرانی در آرامش میزیستند، اما چون قسطنطنین امپراطور روم بعیسویت گروید، وضع تغییر کرد. عیسویان ایران، که خصوصاً در نواحی مجاور سرحد روم بسیار بودند، مجذوب و فریفته دولت مقتدری شدند، که همکیش آنان بود. افرعت فتح و ظفر نهائی «قوم خدا» یعنی رومیها را پیش گویی کرده و گفته است، که اگر ایرانیان فاتح شوند دلیل بر غضب خداوند و تنبیهی از جانب او خواهد بود، اما بموقع خود حیوان آپوکالیپس (حیوان عجیب آخر الزمان)<sup>۱</sup> کشته خواهد شد<sup>۲</sup>. بموجب نامه اعمال شهیدان شاهپور دوم بشاهزادگان کشور آرامی نامه بدین عبارت نوشته است «بمجرد وصول این فرمان که از جانب خداوندی ما صادر شده، سیمون رئیس نصاری را<sup>۳</sup> دستگیر کنید و تا زمانی که این نوشته را امضاء نکند و مالیات سرشماری و خراج قوم نصاری را، که در کشور ما خداوند زندگانی میکند، بالمضاعف وصول نموده و بخزانه مانپردازد، او را رها مکنید. زیرا «ما خدایان» بامور جنگ اشتغال داریم و آنها در ناز و نعمت بسر میبرند. آنها در مملکت ساکن اند و دوستدار دشمن ما قیصر هستند»<sup>۴</sup>. سیمون بزندان شد و از امثال امر شاه امتناع کرد و چون این خبر بشاهپور رسید، از روی خشم فریاد برآورد و گفت: سیمون می خواهد پیروان خود را بشورش برانگیزد و مملکت را بهم کیش خود قیصر بسپارد. لایبور، که تاریخ شهدای عیسوی ایران را نوشته و خود کاتولیک بوده است، اعتراف کرده، که این سوءظن بی اساس نبوده است. اما سیمون در طی استنطاق خود تهمت خیانت را رد کرد و عاقبت بقتل رسید<sup>۵</sup>.

### 1- Apocalypse

۲- ایضاً ص ۴۸-۴۹.

۳- سیمون برصباعی Barsabbas جانشین باپا.

۴- لایبور، ص ۴۵-۴۶.

۵- لایبور، ص ۴۵ و بعد.

این وقایع ابتدای تعقیب عیسویان ایران است، که از سال ۳۳۹ تا هنگام فوت شاهپور دوم دوام داشت. مخصوصاً در ولایات شمال غربی و در نواحی مجاور روم زجر و آزار عیسویان بشدت جاری بود، کشتارها رخ داد و جماعتی تبعید شدند در سال ۳۶۲ میلادی هلیودور<sup>۱</sup> اسقف را با ۹۰۰۰ عیسوی ساکن شهر مستحکم فنک<sup>۲</sup> و اقیع در بزبده<sup>۳</sup> پس از شورش که کردند، به خوزستان تبعید نمود<sup>۴</sup> سوزومن<sup>۵</sup> مقتولین عیسوی عهدشاهپور را به ۱۲/۰۰۰ نفر بالغ دانسته است ر این جماعتی است، که نام آنان معروف بوده است. بعقیده لایور این رقم تا اندازه مقرون بمبالغه است.

در کتب سریانی اعمال شهداء آزار و تعقیب عیسویان، که مدت دوست سال با فواصل چند بطول انجامید، مسطور است. این کتب با اینکه از روی تعصب



شکل ۳۰- سکه یزدگرد اول  
(مجموعه مؤلف)

شدید نگاشته شده و بافسانه‌های بسیار زینت یافته است، از آنجا که متکی بااسناد و روایات معتبر است (خاصه قسمتی که مربوط بادوار قدیم تر است)<sup>۶</sup>، برای کیفیت تمدن ایران در آن زمان از منابع بسیار خوب بشمار می‌آید.

1- Heliodore

2- Phenek

3- Bezabde

۴- لایور، ص ۷۸ و بعد.

5- Sozomene

۶- ایضا، ص ۵۳ و ما بعد.

اردشیر دوم هم، که پس از شاهپور به سلطنت رسید، نسبت به عیسویان محبتی نداشت ولی شاهپور سوم و وهرام چهارم، که بعد از او پادشاهی یافتند، سیاست مودت آمیزی با امپراطور پیش کشیدند. در زمان سلطنت یزدگرد اول (۴۲۱-۳۹۹) ۲ در روابط بین عیسویان و زردشتیان باب جدیدی باز شد.

در نوشته‌های مورخان عیسوی و مؤلفان ایرانی اختلاف بسیار راجع باحوال یزدگرد اول (ش ۳۵) مشهود است. یکی از منابع سریانی، که در عصر یزدگرد برشته تحریر آمده، او را «شاه یزدگرد نیکوکار و عیسوی رحیم و مقدس‌ترین پادشاهان» خوانده گوید: «همه روز نسبت بفقرا و بینوایان احسان میکرد»<sup>۱</sup> و پروکوپیوس مورخ بیزانسی از سخا و بزرگی منشی این پادشاه تمجید میکند. مورخان عرب و ایرانی، که نوشته‌هایشان مبتنی بر تواریخ عهد ساسانی است و مأخوذ از عناید روحانیون زردشتی و اعیان و نجبا میباشد، او را بصفتی از قبیل «گناهکار» (بزره‌گر) و «فریبنده» (دبهر)<sup>۲</sup> خوانده‌اند. بقول آنها این شهریار مردی حق ناشناس و بدگمان بود و اگر در حضور او از کسی بخوبی سخن میراندند، در حال می‌پرسید: «این کسی که از او دفاع میکنی، بتوجه خواهد داد و چه مبلغ تا کنون گرفته‌ای؟» غضبناک و بدخواه بود و در پی فرصت میگشت تا مجازاتهای شدید مجری دارد. طبری با کمال سادگی مینویسد، که رعیت برای حفظ خویش از ظلم او چاره نداشتند، جز اینکه بقوانین نیکو قواعد عاقلانه پادشاهان قدیم توسل جویند. از بیم سختگیری‌های او رعایا<sup>۳</sup> دسته‌بندی و شورش کردند<sup>۴</sup> عبادت دیگری که در طبری دیده میشود، تا اندازه‌ای ممکن است این وصف غرض آمیز را تعدیل کند وهرام پنجم، که پسرو جانشین یزدگرد بود، در خطابه که روز بارعام ادا میکرد.

۱- لند، قصص سریانی، ۱، ۸، رک نلدکه، طبری، ص ۷۵، یادداشت.

۲- Dabhr مارکوارت - مسینا، فهرست، ص ۶۷.

۳- یعنی اشراف بزرگ.

۴- طبری، ص ۸۴۸، نلدکه، ص ۷۴.

چنین نَفَت که پدر او سلطنت خود را با ملایمت و ملاحظت آغاز کرد، اما چون همه رعایا یا بعضی از آنها قدر او را ندانستند و فرمان نبردند، سختی پیش گرفت و خون بسیار بریخت<sup>۱</sup>. این مطالب کمابیش مجعول بنظر میآید، وای از مجموع آنها میتوان استنباط کرد، که یزدگرد شهریاری با اراده بوده و بالطبع میل بنبکوکاری داشته، لکن چون برای حفظ تاج و تخت از تجاوزات طبقه ممتاز وارد کشمکش گردید، مجبور بارتکاب ظلم و جور بسیار شد<sup>۲</sup>.

میان دو دولت بزرگ صلح واقع شد و کار بدانجا کشید، که حتی یزدگرد تئودوسیوس دوم<sup>۳</sup> را که طفلی صغیر بود<sup>۴</sup>، در تحت حمایت خویش گرفت. البته این عمل ادب صرف بود و هیچ اهمیت واقعی نداشت. شاهنشاه بعهدہ شناخت، کمه بین دولت و اتباع عیسوی او طریقه و روشی معین برقرار باشد. پس از طرف دولت روم شرقی هیئتی برباست ماروئا<sup>۵</sup> اسقف مایفرقط (مایفرقین) بدربار یزدگرد فرستاده شد. ماروئا بسبب سیمای موقر و هیئت مجللی که داشت، در نظر شاهنشاه مطبوع افتاد، چنانکه فرمان داد کلیساهائی را که خراب کرده بودند، مجدداً بنا کنند، و رعایایی را، که بجرم عیسویت بزندان افتاده بودند، آزادی دهند. بروحانیون عیسوی نیز اجازه داده شد، که بهمه جای ممالکت سفر کنند. علاوه بر آن ماروئا بیادشاه قبولانید، که یک مجمع دینی در سلوکیه تشکیل دهد، تا امور عیسویان را حل و عقد نمایند و توحید فرق عیسوی در ایران نیز تأمین گردد. این مجمع که

۱- طبری، ص ۸۶۵، نلدکه، ص ۱۰۴.

۲- راجع باصلاح تقویم در زمان یزدگرد اول، کمه بیرونی بدان اشاره کرده: 'رك نیرگ، دین، ص ۴۴ - ۴۱. تقویم در اثر عدم رعایت روزهای اضافی منوش شده بود و یزدگرد با افزودن دو ماه بیک سال آنرا منظم کرد. (سال ۴۰۱؟).

۳- Theodosius

۴- پروکوپیوس کتاب ۲، بند ۱.

۵- Marutha

در سال ۴۱۰ تحت ریاست اسحق اسقف سلوکیه و تیسفون و ماروئا منعقد شد و بدعای سلامت پادشاه ایران افتتاح یافت، نتیجه‌اش تصویب آیین و نظاماتی بود، که فرقه عیسوی شرق و عقاید مخصوصه آنرا با قواعدی، که نزد عیسویان مغرب‌زمین محترم بود، توفیق بخشید. آیین نیهسه<sup>۱</sup>، رسماً پذیرفته شد و مراتب روحانیون از نو مقرر گردید. اسقف سلوکیه - تیسفون، که خلیفه اعظم با جاثلیق کل عیسویان ایران بشمار میرفت، اسقف کشکر را پیشکار مذهبی خود خواند و پنج مطران در بلاد ذیل نصب کرد از اینقرار:

۱- در بیث لاپط<sup>۲</sup> (گندی شاهپور) واقع در خوزستان.

۲- در نصیین.

۳- پرات میشان واقع در مسن.

۴- اربل.

۵- کرخای بیث سلوخ (کرکوک). قریب سی اسقف مطیع و اوامر مطرانها بودند. چند فرقه که بواسطه دوری مکان از مرکز جدا مانده بود، داخل این تشکیلات محسوب نمیشدند. باری چهار نفر رئیس کلیسا درخوزستان بریاست فرقه‌های خود باقی ماندند، اما چنین مقرر شد، که بعد از مرگ آنها جانشینان باید از طرف جاثلیق انتخاب شوند. یزدگرد مقررات این مجمع را تصویب کرد. بامر او دو تن از بزرگترین صاحبان مراتب یعنی خسرو یزدگرد و زرگ فرمذار و مهر شاهپور، که مراتب به ارگبذبود و بمناسبت همین لقب اورا باید از خاندان سلطنتی<sup>۳</sup> دانست، اساقفه را بدربار سلطنتی خواندند و از جانب پادشاه با آنان سخن راندند و مجدداً بعیسویان اطمینان دادند و اظهار داشتند، که هر کس از اوامر جاثلیق اسحق و ماروئا سرپیچی کند، شدیداً مجازات خواهد شد<sup>۴</sup>.

۱- Nicce

۲- Beth Lapat

۳- رنک بالانر ص ۱۲۷

۴- لاور، ص ۹۹ - ۷۸

چند سال بعد یهبالاها<sup>۱</sup> جانشین دوم اسحق به قسطنطنیه فرستاده شد، تا روابط بین دوالتین را استوارتر کند. وی با هدایای زیاد از این سفر بازگشت و آن هدایا را در مرمت کلیسای سلوکیه تیسفون و بنای کلیسای جدیدی در همان شهر صرف نمود. با وجود نتایج بزرگی، که در ظل حمایت یزدگرد بدست آمد، منازعاتی که در میان فرقه‌های عیسوی ایران موجود بود، خاتمه نیافت و دو مجمعی که بسال ۴۲۰ منعقد شد، این اختلاف بشدت بروز نمود.<sup>۲</sup>

مسالمنی، که یزدگرد اول در روابط خود با عیسویان اظهار میکرد، بلاشک معلول جهات سیاسی بود، زیرا که با استوار کردن بنیان صلح ایران و روم میتوانست مساعی جمیله در تحکیم اقتدار سلطنت خویش بکاربرد، ولی علاوه بر این ضرورت سیاسی میتوان گفت، که طبعاً یزدگرد مایل بمسامحه در امور دینانی بوده است. نسبت بقوم یهود هم، که اهمیت سیاسی نداشت، خوش رفتاری می کرد.<sup>۳</sup> این شهریار شوشیندخت<sup>۴</sup> (؟) دختر ریش گالوتارا بزنی گرفت.<sup>۵</sup>

اگر یزدگرد در اواخر سلطنتش رفتار خود را نسبت بعیسویان تغییری داد، گناه از اینان بود. عیسویان از فرط جسارت و وقاحت چندان ایرانیان را رنجیده خاطر کردند که پادشاه چاره جز سختگیری و تنبیه ندید. مثلاً در شهر هرمزد اردشیر و قع در خوزستان یکنفر روحانی عیسوی حشو<sup>۶</sup> نام جرأت کرد، که بارضایت

۱- Yahbalaha

۲- لا بور، ص ۱۰۳ - ۱۰۵.

۳- نلدکه، طبری، ص ۷۵، یادداشت.

۴- Shoshendukht

۵- رك بالاتر ص ۵۴؛ مارکوارت، ایرانشهر، ص ۵۳، یادداشت ۱؛ لوئی گری،

جهودان در ادبیات پهلوی، از انتشارات چهاردهمین کنگره بین‌المللی مستشرقین، ۱ (پاریس ۱۹۰۶) ص ۱۹۰ و بعد.

Louis H. Grey, The Jews in Pahlavi Literature. ۶

رسمی یا ضمنی اسقف موسوم به عبداآتشکده را، که در نزدیکی کلیسای عیسویان بود، ویران کند. آن روحانی و آن اسقف و بسیاری از اشخاص دیگر، که در قضیه دخالت داشتند، دستگیر و به تیسفون فرستاده شدند. شاه شخصاً آنها را استنطاق کرد و عبدا شرکت خود را در آن قضیه انکار نمود، اما حشو معترف شد، که خود او آتشکده را خراب نموده است و در ضمن این اعتراف الفاظی رکیک نسبت به دیانت زردشتی بر زبان راند. پس شاه بعداً فرمان داد، که آتشکده را مجدداً بنا کند و چون او مصرأ امتناع کرد، محکوم و اعدام شد. نژاد دوره<sup>۱</sup> مورخ روحانی هر چند تخریب آتشکده را عملی دور از احتیاط شمرده، ولی رفتار متهورانه این اسقف را تمجید کرده است<sup>۲</sup>.

واقع دیگری نظیر این اتفاق افتاد و از اینجهت، که کلیه عیسویان در این قضیه نامهای ایرانی دارند، شایان توجه است. کشیشی شاهپور نام یکی از نجبارا، که موسوم به آذر فرنبغ<sup>۳</sup> بود، بدین عیسوی آورد، تا از مرضی که داشت شفایابد. آذر فرنبغ آن کشیش را دعوت کرد، که بقریه او آمده، کلیسایی در آنجا بنا کند. شاهپور قبلا قباله مالکیت محل مزبور را گرفت و کلیسا را بنا نهاد. آنگاه موبدی آذربوزی<sup>۴</sup> نام قضیه را، که نمونه ارتداد یکی از نژادگان بود، به رض شاه رسانید و یزدگرد بموبد مزبور اجازه داد، که برای اعاده آن شخص به دیانت زردشتی، هر تدبیری که می تواند بکار برد، فقط احتیاط کند، که او را بهلاکت نرساند، باری آذر فرنبغ بدیانت سابق خود بازگشت و ردملک خود را خواستار شد، لکن شاهپور بتحریک نرسی<sup>۵</sup>، که یکی از روحانیان عیسوی بود، از دادن آن امتناع ورزید و

### 1- Theodoret

۲- هوفمان، ص ۳۴ و بعد؛ لایور، ص ۱۵۵ و بعد.

۳- به سریانی آذر فررو Adhur farrwa

۴- شایندموبدان موبد باشد. در صفحات بعد اعمال شهدا اورا رئیس مغان خوانده اند.

۵- سریانی نرسی.

قباله را برداشته بگریخت سپس آن کلیسا به آتشکده تبدیل یافت، ایکن نرسی آتش را خاموش کرد و مراسم دعا و عبادت بآیین نصاری در آن آتشکده برپا کرد. موبد محلی، چون این گناه عظیم را ملاحظه کرد، اهل قریه را خبر داد، تا نرسی را سخت مضروب کردند و مغسولاً بتیسفون فرستادند. آذر بوزی باو اطمینان داد، که اگر آتشکده را مرمت کند، از مجازات او صرف نظر خواهد کرد نرسی امتناع نمود و بزندان افتاد و پس از امتناع مجدد محکوم باعدام شد.<sup>۱</sup>

این نوع خشونت‌ها، که عیسویان می‌کردند، طبعاً بضرر آنان تمام می‌شد و شاید انتصاب مهر نرسی دشمن بزرگ عیسویان را بمقام وزیرگت فرمذار بتوان دلیل تغییر رفتار شاه نسبت بعیسویان دانست.<sup>۲</sup>

چگونگی فوت یزدگرد، که در سال ۴۲۱ اتفاق افتاد نامعلوم است. به موجب روایات ایرانیان، هنگام اقامت او در گرگان یا طوس اسبی، که در وجاهت بینظیر بود کسی آنرا نمیشناخت، لگدی بقلب شاه نواخت و شاه در حال جانان داد، سپس آن اسب از انظار مردمان غایب شد، یا بر حسب روایت دیگر سرعت تمام فرار کرد. نلدکه ظاهراً در این حدس خود محق است، که گوید این افسانه را از آنجهت اختراع کرده‌اند، که کسی اطلاع حاصل نکند، که بزرگان اقامت یزدگرد را در محلی دوردست مغتتم شمرده و خود را از او، که موافق طبعشان نبود، رهسایبی بخشیده‌اند.<sup>۳</sup>

یزدگرد سه پسر بجا گذاشت، شاهپور و وهرام و نرسی. شاهپور را پسر بیادشاهی قسمتی از ارمنستان، که بایران تعلق یافته بود، نصب کرد و وهرام پیش

۱- هوفمان، ص ۳۸-۳۶؛ لایور، ص ۱۰۸-۱۰۷.

۲- نلدکه (طبری، ص ۷۶، یادداشت ۱) با دلایل تاریخی عدم صحت قول طبری را، که میگوید یزدگرد بلافاصله پس از جلوس بتخت مهر نرسه را وزیر خود نمود، آشکار کرده است.

۳- نلدکه، طبری، ص ۷۷، یادداشت ۱.



پادشاه عرب حیره، که خراجگزار شاهنشاه بود، اقامت گزید. بموجب روایت طبری او را از خریدی بآنجا فرستاده بودند، تا در هوای خوش حیره نشو و نما کند<sup>۱</sup> و وهرام از حبث حرکات و سکونات شباهت تام بعرب<sup>۲</sup> پیدا کرده بود، لیکن اقامت ممتد این شاهزاده در کشور مجاور گویا تبعید بوده است، که در نتیجه اختلاف نظر بین یزدگرد و آن فرزند پیش آمده بود<sup>۳</sup>. قدر متقن این است، که وهرام در مملکت حیره در قصر خورنقی، که بنای آن را به نعمان لخمی نسبت داده‌اند و بلاشک مربوط بعهدی قدیمتر از آن بسوده<sup>۴</sup>، میزیسته و در تحت سرپرستی منذر پسر و جانشین نعمان تربیت می‌یافته. این منذر از جانب یزدگرد مفتخر بلقب رام‌اوزود یزدگرد (رام‌افزود یزدگرد = کسی که شادی یزدگرد را افزون کند) و هشت (اعظم)<sup>۵</sup> شده بود. اما فرسی پسر سوم یزدگرد، که از زوجه یهودی<sup>۶</sup> او بود، احتمال می‌رود، که در زمان فوت پدر صغیر بود، زیرا وهرام هم در آن تاریخ بیش از بیست سال نداشته است<sup>۷</sup>.

باری اعیان و روحانیون، چون از وجود این سلطان ناموافق خلاص شدند، خواستند از فرصت استفاده کنند و قدرت خویش را استوار نمایند. پس بعضی از صاحبان مراتب بیکدیگر دست اتحاد دادند، تا همه پسران یزدگرد را از پادشاهی محروم کنند. دینوری از میان آنها اشخاص ذیل را نام میبرد<sup>۸</sup>: و سهه، سپاهبند بابل

۱- طبری، ص ۸۵۵، نلدکه، ص ۸۶ و بعد:

۲- طبری، ص ۸۵۸، نلدکه، ص ۹۱.

۳- رك نلدکه، طبری، ص ۹۵، یادداشت ۲.

۴- رشتین، ص ۱۶ و ص ۱۴۴.

۵- طبری، ص ۸۵۵، نلدکه، ص ۸۶ و بعد. مقایسه شود با رشتین، ص ۶۷ و بعد.

۶- بالاتر ص ۲۹۶ را به بینید.

۷- طبری؛ ص ۸۶۳، نلدکه، ص ۹۸.

۸- چاپ گیر کاس، ص ۵۷، رك ضمیمه دوم این کتاب.

(سواد)، که لقب هزاررفت داشت، یزدگشنسب پادگوسپان، بیراگت از تخرمه مهران<sup>۱</sup> گودرز، دفتردار سپاه، گشنسب آذرویش، ناظر خراج ارضی، پناه خسرو، مدیر امور خیریه<sup>۲</sup>. نکته قابل توجه اینست که در این صورت نامی از مهر نرسی وزیر مقتدر یزدگرد اول و وهرام پنجم برده نشده است. شاهپور پادشاه ارمنستان برای گرفتن تخت و تاج به تیسفون شناخت، لیکن بزرگان<sup>۳</sup> او را کشند و بجای او شاهزاده خسرو را، که منسوب بشعبه از دودمان ساسانی بود، بر تخت نشانند. اما شاهزاده وهرام نمیخواست، که بدون جنگ جان از کفش بیرون کنند و امیر حیره: که سرپرست او محسوب بود، کمک مؤثری باو کرد. مؤلفین عرب گفته اند، که این امیر دوفوج سوار داشت، یکی موسوم به دو سر<sup>۴</sup> از اعراب تنوخ ساکن نواحی حیره<sup>۵</sup> تشکیل یافته بود، دیگری که دسته سفید رخشان نامیده میشد، مرکب از افراد ایرانی بود<sup>۶</sup>. بهر صورت منذر قوایی مجهز در اختیار داشت و فرماندهی آنها بپسر خود نعمان واگذار کرد. نعمان بطرف تیسفون راند و بزرگان ایران متوحش شده، با منذر و وهرام شروع به مذاکره کردند. عاقبت خسرو خلع شد و وهرام بتخت نشست. روایات ایرانی این واقعه را با افسانه آمیخته اند و گویند: وهرام نخست وعده داد، که بدیهای پدر را جبران کند و یکسال بعنوان آزمایش سلطنت نماید، بعد انتخاب پادشاه را بمشیت الهی واگذارند، یعنی تاج و جواهر سلطنتی را در میان دو شیر گرسنه قرار دهند. هر يك از دوتن مدعیان سلطنت،

۱- در نظر دینوری «مهران» عنوان مقامی برده است، نگاه کنید بضمیمه دوم.

۲- روانگان دبیر، بالاتر ص ۱۵۵-۱۵۶ را ببینید.

۳- موسی خورنی، ۱: ۵۶؛ طبری، ص ۹۱، یادداشت ۴.

۴- شاید معنی آن «دارای دو رئیس» است (?).

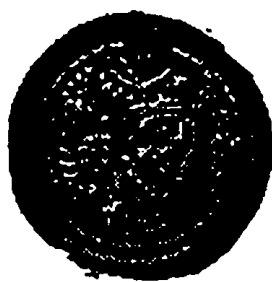
۵- رتشین، ص ۱۸ و بعد.

۶- مصنفین عرب هر دو دسته را با هم ذکر می کنند و فرض رتشین (ص ۱۳۶)

براینست، که در ابتدای کار هر دو نام بر يك سپاه اطلاق میشده.

که آنرا بتواند ربود، شایسته پادشاهی گردد. خسرو امتناع کرد از اینکه وارد آن میدان شود. وهرام پیش رفت و شیران را بکشت و علائم سلطنتی را بسر گرفت و آنگاه خسرو و باقی حضار براو آفرین خواندند و تهنیت گفتند. این افسانه را بلاشک از آنجهت اختراع کرده‌اند، تا این قضیه شرم‌آور را بپوشانند، که سپاهی حقیر از عرب توانسته است، تصمیم بزرگان کشور را بهم زده و پادشاهی را، که مردود بزرگان بوده، بتخت نشاند.

هیچیک از پادشاهان ساسانی باستثنای اردشیر اول و خسرو و انوشیروان و خسرو پرویز؛ مانند وهرام پنجم محبوب عام نبوده است (شکل ۳۱). نسبت به



شکل ۳۱- سکه وهرام پنجم  
(مجموعه مؤلف)

همه خلایق خیرخواهی میکرد و قسمتی از خسراج ارضی را بمؤدیان بخشید. داستانهای بسیاری در باب چابکی و چالاکی او در جنگ اقوام شمالی و دوات بیزانس و عشق بازیها و شکارهای او نقل کرده‌اند. این حوادث اخیر، که غالباً به سبک داستانهای مونس هوزن<sup>۱</sup> است، نه فقط در ادبیات بلکه در نقاشی ایران هم رواج و شهرت گرفته است و قرنهای متمادی زیور پرده‌های نقاشی و قالیها و انواع منسوجات گردیده است. هنوز جامهای نقره از عهد ساسانیان موجود است، که نقوش شکار گاه این پادشاه را بر آن کنده‌اند. جامی که متعلق بموزه ارمیتاژ ایننگراد

1- Munchausen

است، و هرام پنجم را که از شکل تاجش شناخته می‌شود، نشان می‌دهد، که بر شتری سوار است و محبوبه جوانی را در پشت خود گرفته است تفاوت مقام اجتماعی بین شاه و آن زن را بوسیله اختلاف قد آنان معلوم کرده‌اند. محبوبه از روی نماز و عشوه از شاه تقاضا کرده است، که با تیر غزال نری را به ماده و غزال ماده را بتر تبدیل کند. آنگاه پادشاه دو تیر بر سر غزال ماده زده و پیکانها را در سر حیوان فرو برده است، بقسمیکه شبیه دو شاخ شده و بیک تیر<sup>۱</sup> دو شاخه، شاخ‌های غزال نر را برداشته است. سازنده جام آن تیر را بشکل خاصی کشیده و پیکان آنرا مانند هلالی رسم کرده است.<sup>۱</sup>

و هرام پادشاهی نیرومند و کامران بود و همه کس را با استفاده لذات زندگانی تشویق می‌کرد و اشعاری بلسان عرب میسرود و بچندین زبان سخن میگفت.<sup>۲</sup> موسیقی را بسیار دوست داشت و بنوازندگان و خوانندگان دربار حتی مقلدین مقامی عطا فرمود که روزبار، در ردیف عمال عالی رتبه دولت<sup>۳</sup> یا فروتر از آنها قرار میگرفتند و بموجب یکی از افسانه‌های مشهور، این پادشاه بود، که قوم لوریان را، که اجداد فیوج فعلی هستند، از هند بایران خواند تا عوام از لذتهای موسیقی بی بهره نمانند.<sup>۴</sup> طبع سرکش و بی آرام او باعث شد که او را ملقب به «گور»

۱- رك عيون الاخبار ابن قتيبه (ج ۱، ص ۱۷۸، چاپ قاهره): فردوسی چاپ مهل، ج ۵، ص ۸-۵۰۶.

۲- در باب بقعه غزال (که حکایت دیگری راجع بشکار است) و نیز راجع بقصر بهرام گور در نزدیکی همدان، که ابن قتیبه آنرا توصیف کرده است. رك شوارتز، ایران در قرون وسطی، ۷، ص ۵۴۷ برای اطلاع از مهارت بهرام در تیراندازی رك حکایتی، که جاحظ در کتاب التاج آورده است، ص ۱۷۷ و بعد.

۳- مسعودی، مروج، ج ۲، ص ۱۹۱، ثعالبی، ص ۵۵۵.

۴- جاحظ، کتاب التاج، ص ۲۸؛ مسعودی، مروج، ج ۲، ص ۱۵۷.

۵- فردوسی، چاپ مهل، ج ۶، ص ۷۶-۷۸؛ ثعالبی، ص ۵۶۶ و بعد.

کردند. بعد این تسمیه را مربوط به واقعه دانستند، که در شکار اتفاق افتاد از اینقرار که روزی بیک تیرگورخری و شیریرا، که بر پشت او جسته بود، بهم دوخت. مورخان عهد ساسانی و هرام گور را از ملامت و نکته‌گیری معاف نداشته‌اند؛ مثلاً بر او خرده گرفته‌اند، که بیش از اندازه شهوت‌رانی کرده و در خرج اسراف رواداشته و بامور مملکت توجه چندانی نکرده است. لکن در این شکی نیست، که چون زمام امور را ببزرگان ذولت واگذار کرد، مطبوع و محبوب نجبا و روحانیون شد و قسمتی از شهرت عظیم او را مربوط بهمین محبوبیت نزد بزرگان باید دانست.

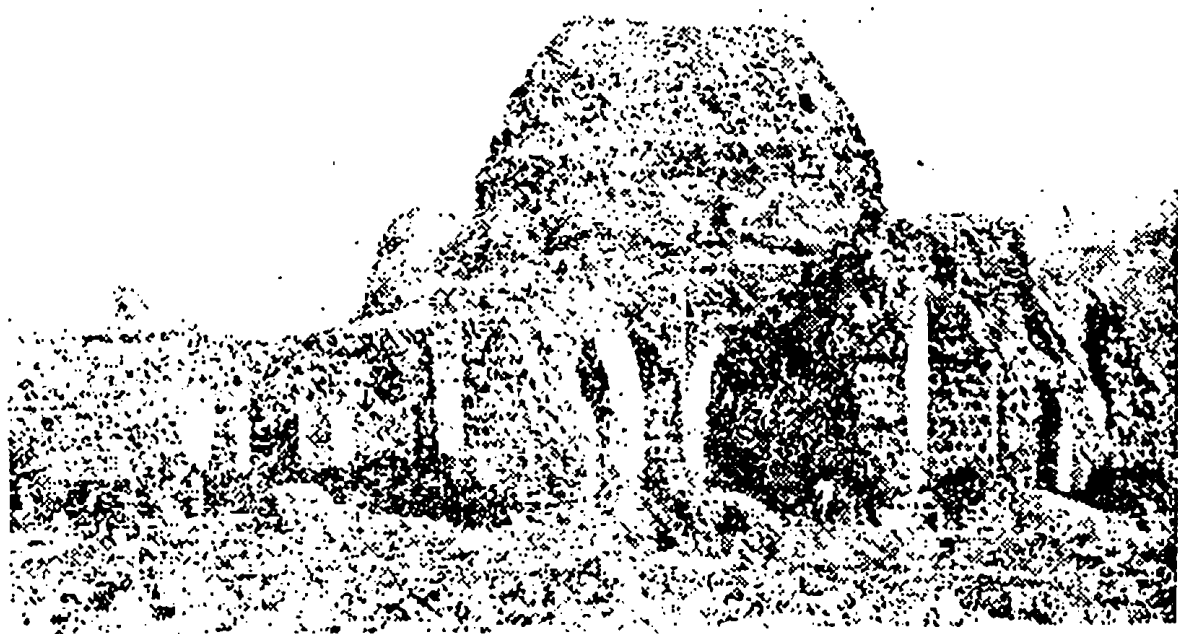
در میان صاحبان مراتب آن زمان، کسی که از حیث قدرت و اقتدار رتبه اول را داشت، وزیر گگ فرمذار مهرنرسه پسر وزیر گگ بوده، که لقب و عنوان هزار بند گگ («صاحب هزار غلام») داشت. نسب او بخانواده سپندیاذ میرسید، که یکی از هفت خاندان ممتاز بود. مورخان عرب و ایرانی، که ظاهراً اطلاعاتشان در این باب مأخوذ از تاریخ بزرگ ساسانی است، او را مردی هوشمند و دانا و صاحب تدبیر شمرده‌اند. عجب نیست، که «وفاقی عیسوی، بجهت توجهی که این وزیر بدیانت زردشتی داشته، نسبت باو کینه ورزیده و لزارفریبی او را خائسن و دو رو و بی رحم خوانده باشد. تعصب و غیرت او نسبت بدین زردشتی نه فقط در مورد خصومت با سایر ادیان ظاهر می‌شد، بلکه در مورد زراعت و آبادی، که موضوع احکام زردشتی است، جدی بلیغ مبذول می‌داشت. در املاک وسیعی، که در نواحی اردشیر خوره و شاپور فارس داشت، قصور متعدد بنا کرد و آتشگاهی ساخت، که بنام مهرناریسیان موسوم شد و در نزدیکی مولد خود آبروان در ناحیه

۱- جاحظ کتاب التاج، ص ۳۵ و ۱۵۹؛ طبری؛ ص ۸۶۳، نلدکه، ص ۹۸،

مسعودی، مروج، ج ۲، ص ۱۶۸ و بعد؛ ثعالبی، ص ۵۵۷.

۲- طبری، ص ۸۷۲، نلدکه، ص ۱۱۶.

اردشیر خوره چهار قریه با آتشگاه بنا نمود.<sup>۱</sup> یکی برای خود و سه دیگر را برای



شکل ۳۲ - قصر سروستان  
(دیولافوا، صنعت باستانی ایران)

هر يك از سه پسرش زروانداد و ماه‌گشمنسب و کاردار تخصیص داد. نخستین را «فراز مرا آورا خودایا» (?) (خدایا نزد من آی) نام داد<sup>۲</sup> و آن سه قریه دیگر را هر کدام بنام صاحبش نامید از اینقرار: زروان داذان و ماه‌گشمنسپان و کارداران و بعلاوه بموجب روایت طبری، سه باغ یکی از نخل و دیگری از زیتون و دیگری از سرو نشانید و از هر نوع، دوازده هزار درخت کاشت. ضمناً طبری گوید، که همه این قریه‌ها

۱ - اطلاعات راجع به پسران سه و پسرانش را طبری آورده است (ص ۸۶۹، نلد که، ص ۱۵۹ و بعد).

۲ - طبری در ترجمه عربی جمله فارسی فوق صمیر مؤنث بکار برده است، بنا بر قول نلد که (طبری، ص ۱۱۱، یادداشت ۷) سبیش اینست، که لفظ فار در عربی مؤنث است. معنای مقابسه کنید با ص ۱۶۸ این کتاب، اما راجع بفعل امر آورد که به نیمی برگ موسوم به *Danielsson octogenario dicatis* (Upsal. 1932) *Symbolis* Philologicis O.A ص ۲۳۷ و بعد.

وباغها و آتشگاهها «امروز نیز در دست جانشینان او است و از قراریکه گویند در این ایام خرم و آبادان است»، ولی ما نمیدانیم، که آیا مقصود عصر خود طبری است یا زمان حیات آن مؤلف مجهول، که کتابش مأخذ روایت طبری بوده است. در کنار راه کاروانی، که شیراز را بدار ابرجد و بندرعباس متصل می کند، ویرانه قصری پیدا است، که سروستان نام دارد. باعتقاد هر تسفلد<sup>۱</sup> این قصر در زمان سلطنت و هرام پنجم بنا شده و ممکن است یکی از ابنیه مهرنرسی باشد. کلمه سروستان هم شاید دلیلی بر صحت این ادعا باشد. این قصر (ش ۳۲) بنای گنبد داری است، که بعقیده هر تسفلد نظر بکوچکی شایستگی اقامتگاه شاهنشاه را نداشته، خاصه که تالار بارگاه آن بسیار حقیر است. در دیوارها در بسیار تعبیه شده و بنای سقفها نشان میدهد، که در آن زمان فن معماری ساسانی بپایه نسبت بلندی رسیده بوده است<sup>۲</sup>. سه پسر مهرنرسی در زمان حیات پدر خویش بمشاغل عالی رسیدند.

زروانداذهیر بد شد، که بعد از مقام موبدان موبد عالیترین منصب روحانی است. ماه گشنسپ ریاست امور مالی را دارا بود و لقب واستریوشا نسالار یافت و کاردار ارتشتارا نسالار یا سپهسالار بزرگ کشور گردید.

و هرام پنجم نخست با اقوام وحشی شمالی، که مورخان عرب و ایرانی بدون امتیاز همه را بنام ترك خوانده اند، بجنگ در آمد. محتمل است، که اقوام مزبور خبیونان<sup>۳</sup> بوده باشند. نام این اقوام را، که از نژاد هون و ساکن دشتهای شمال مرو بوده اند، در جزء افواجی که بیاری شاهپور دوم آمده بودند، دیده ایم. این طایفه در دوستی ایران وفادار ماندند. بعد از مرگ شاهپور مکرر به خراسان هجوم

۱- زاره- هر تسفلد، نقوش برجسته، ص ۱۳۱؛ زاره- هر تسفلد، سفر باستان شناسی

در حوزه دجله و فرات، ج ۲، ص ۳۳۲ و بعد.

۲- نقوش برجسته، همانجا؛ تاریخ صنایع پوپ ۱۷، ۱۴۸. دیولافرا (۴)، ص ۳۵

و بعد ( قصر سروستان را جزو ابنیه هخامنشی محسوب داشته است.

۳- چنین است مارکوارت، ایران شهر، ص ۵۲.

آوردند و در این سرحدات دشمن عمده ایرانیان بشمار رفتند. و هرام شخصاً بمقابله این اقوام وحشی لشکر کشید و ظفر یافت. برادرش نرسی در غیاب او نیابت سلطنت را بر عهده داشت. پس از آنکه در صفحات مشرق آرامش حکمفرما گردید، نرسی بحکومت خراسان منصوب شد.<sup>۱</sup> در این اثنا دوباره میان ایرانیان و بیزانس ابواب خصومت مفتوح گردید.

عیسویان ایران چون بواسطه وقاحت خود حسن ظن یزدگرد را مبدل ببدبینی کرده بودند، آن پادشاه قبل از وفاتش فرمان زجر و تنبیه آنانرا صادر کرد و مجری فرمان را مهر شاهپور موبدان موبد قرار داد. پس از جلوس و هرام پنجم قتل و زجر شروع شد. سکنه عیسوی ممالک مجاور سرحدات غربی دسته دسته بسرزمین بیزانس فرار کردند. مهر شاهپور قبایل عرب را برضد آنها تحریک کرد و جماعت بسیاری را از عیسویان بقتل رسانید. اسپهبد از عمال عالی مقام ایرانی<sup>۲</sup>، که اجرای سیاست مسیحیان باو محول بود، از مأموریت خود متنفر شده، از امثال او امر دولت امتناع ورزید و عیسویان را در فرار یاری داد و چون خود او ناچار فرار اختیار نمود، به آناتول<sup>۳</sup> سردار رومی پناه برد، آن سردار فرماندهی قبایل عرب را، که تحت تسلط دولت بیزانس بودند، باو وا گذاشت. پادشاه ایران از دولت بیزانس تقاضای استرداد پناهندگان را نمود، لکن اجابت نیافت.

این بود وقایعی که در سال ۴۲۱ منجر بجننگ جدیدی بین حکومت بیزانس و دولت ایران شد، اما چندان طولی نکشید. فرماندهی سپاه ایران با نهر نرسی بود.

۱- طبری، ص ۸۶۵، نلدکه، ص ۱۰۳؛ مقایسه شود با مارکوارت- مسینا، فهرست،

ص ۴۲.

۲- *Analecta graeca* ویرا یک شاهزاده عرب میدانند (لابور، ص ۱۱۷)، اما

از روی اسم این شخص حدس زده میشود، که یا یکی از ایرانیان خاندان اسپهبد بود، یا فقه منصب سپاهبندی داشته و در اینصورت اخیر هم چنین منصبی را بیک نفر عرب نمیداده اند.

۳- Anatole



رومیان رو بهمرفته در این جنگ، تفوق داشتند. بموجب صاحبنامه‌ای که سال بعد (۴۲۲) امضاء شد، ایرانیان در کشور خود بعیسویان آزادی مذهبی دادند و نظیر همین آزادی را رومیان در حق زردشتیان مقیم بیزانس قائل شدند و این مطلب بر ابهت ایرانیان افزود، لکن عملاً چندان اهمیت نداشت، قرارداد راجع بادای مبلغی، که دولت بیزانس برای حفظ معابر قفقاز در مقابل هونها قبول کرده بود، تجدید شد.

مقارن این احوال عیسویان ایران بشدت باهم نزاع می کردند، دادیشوع<sup>۱</sup>، که در ۴۷۱ یا آغاز سال بعد بمنصب جاثلیقی انتخاب شد، در دفاع خراسان برضد اقوام وحشی شمالی خدمات ذیقیمتی بشاهنشاه کرده بود، يك فرقه از معاندان که رئیس آنها « بطای » نام اسقف شهر «هرمزد اردشیر» بود، دادیشوع رامتهم کردند که اشیاء مقدسه را فروخته و مرتکب رباخواری شده و مغان را بزجر و قتل نصارا تحریک کرده است. این حمله خائنانه با مهارت خاصی صورت گرفت و عاقبت دادیشوع باهرام بزندان افتاد، و چون بعداً در نتیجه اقدامات تئودوسیوس دوم قیصر روم دادیشوع آزاد شد، بقدری از مقام خود تنفر حاصل کرده بود، که میل استعفاء داشت، لکن پیروان او واسطه شدند و مجمعی که از سی اسقف تشکیل یافته بود، باو مساعدت کرد و تقاضا نمود استعفاءی خود را مسترد دارد. این مجمع که در شهری از ولایات عرب نشین تشکیل شد، از این حیث مهم بود، که استقلال فرقه عیسوی ایران را در مقابل کلیسای بیزانس اعلام مینمود، یقیناً مقصود دادیشوع از وادار کردن مجمع به اظهار این مطلب آن بود، که وضع عیسویان مقیم ایران را ثابت تر نماید. چه بدین ترتیب آنها را دیگر متهم بهمدستی با بیزانس نمیکردند.<sup>۲</sup> پس از مرگ شاهپور برادر وهرام پنجم، که پادشاه ارمنستان و مطیع دولت ایران بود، ارتشش<sup>۳</sup> (اردشیر) اشکانی پسر ورام شاپوه مدت ده سال بر تخت

۱- Dadicho

۲- لا بوز، ص ۱۲۵ - ۱۱۹.

۳- Artashes

ارمنستان نشست، سپس بدست وهرام خلع شد و از آن ببعده کشور ارمنستان یکی از ایالات ایران بشمار آمد و یکی از نجبای بزرگ ایران موسوم به ویه مهر شاهپور بمرزبانی آنجا منصوب گردید.<sup>۱</sup>

وهرام پنجم در ۴۳۸ یا ۴۳۹ بعقیده فردوسی بمرگک طبیعی وفات یافت. باوجود این اغلب تواریخ عرب وفات او را در نتیجه عشق بشکار دانسته اند. گویند روزی سواره بدنبال گوری اسب می تاخت، ناگاه در گودال یاچاهی عمیق فرورفت و با تمام کوششهایی که کردند، بیافتن جسد او موفق نشدند.<sup>۲</sup> ممکن است وفات پیروز، که در گودالی اتفاق افتاد، موجب تشکیل این افسانه باشد و همچنین شباهت



شکل ۳۳ - سکه بزدگرد دوم

( موزه ملی کپنهاک )

دو کلمه گور بمعنی قبر و گور بمعنی حیوان وحشی، که لقب وهرام بود، در ظهور این دخالت داشته باشد. عمرخیام این جناس را در یکی از رباعیات خود بکار برده است آنجا که گوید:

آن قصر که بهرام در او جام گرفت      آه سو بچه کرد و روبه آرام گرفت

۱- خلاصه تاریخ سیاسی ارمنستان در سالهای ۵۷۲ - ۴۲۸، اکیلیان، ص

۸۰۶ - ۸۱.

۲- نلدکه، طبری، ص ۱۰۳. یادداشت ۳؛ همین مطلب را ثعالبی (ص ۵۶۸)

ذکر می کند.

بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت<sup>۱</sup> یزدگرد دوم پسر وجانشین وهرام صفات حسنه پدر را دارا نبود. بموجب روایت طبری<sup>۲</sup> در نطق آغاز سلطنت خود چنین فرمود، که مثل پدر بارعام طولانی نخواهد داد، بلکه مایل است بگوشه رفته و در خیر و صلاح ممالکت بیندیشد و در یکی از منابع سریانی نیز این تغییر رسم ذکر شده است، می‌نویسد از زمان قدیم معمول بود که هر يك از عمال دولت حق داشت در نخستین هفته ماه شخصاً بحضور شاه رفته و راجع به بیعدالتی یا اسراف، که واقع شده، مطالبی بعرض رساند. یزدگرد دوم این رسم باستانی را برانداخت<sup>۳</sup>.

جنگ کوتاهی که با دولت بیزانس در آغاز سلطنت یزدگرد (۴۲۲) واقع شد بدون خدائنه مهمی پایان رسید و معاهده صلح در اساس اوضاع سابق تغییری پدید نیاورد<sup>۴</sup>.

اگر بمندرجات اعمال شهدا بتوان اعتماد کرد، یزدگرد در آغاز نسبت به عیسویان مهربان بود، لکن در سال هشتم سلطنت پس از آنکه دختر خود را، که به زنی گرفته بسود، کشت و چند تن از نجبارا بقتل رسانید<sup>۱</sup>، در رفتار او نسبت به عیسویان تغییری حاصل شد. در اعمال شهدا اسامی این اشخاص ذکر نشده، لکن میتوان حدس زد، که مقصود کسانی بوده‌اند، که عیسویت اختیار کرده یا میخواستند اختیار کنند. نمیتوان تصور کرد، که از طرف شاه نسبت بقدرت بزرگان عموماً مخالفتی بعمل آمده

۱- رنك آرتور کریستنسن، تحقیقات انتقادی راجع بر باعایات عمرخیام in the Rubaiyat of Umar-i-Khayyasm Critical Studies ص ۷۵، شماره ۴۴ وهرام در فارسی جدید بهرام شده است. gur تلفظ فارسی جدید است، که در پهلوی gor بوده است.

۲- ص ۸۷۱، نلدکه، ص ۱۱۳.

۳- هوفمان، ص ۵۵.

۴- نلدکه، طبری، ص ۱۱۶، یادداشت ۲.

۵- هوفمان ص ۵۵. لایور، ص ۱۲۶.

باشد، زیرا که مورخان عرب و ایرانی که مندرجات کتبشان، آینه عقاید روحانیون عهد ساسانی است، او را پادشاهی رحیم و مهربان<sup>۱</sup> معرفی می کنند. نسبت بیهود هم سختگیری کرد و در سال ۴۵۵-۴۵۴ فرمان داد، که روز سبت<sup>۲</sup> را عیدنگیرند. این شهریار از سال دوم سلطنت خود<sup>۳</sup> نسبت به عیسویان ارمنستان سختی بسیار کرد. البته در این باب نکته جالب توجهی<sup>۴</sup> آورده، که یزدگرد تمام ادیان کشور خود را مطالعه کرد و آنها را با دیانت زردشتی سنجید و آیین عیسویان را نیز فرا گرفت از کلمات اوست که فرمود: «پرسید، دقت کنید به بینید، هر کدام بهتر بود ما آنرا اختیار می کنیم». بعقیده این نویسنده متعصب ارمنی، پادشاه این سخن را بقصد فریب و بنا بر دو رویی می گفت، ولی بعقیده ما، اگر این روایت صحیح باشد، کار این شهریار اقدامی بسیار مستحسن برای کشف حقیقت ادیان آن عصر بوده است.

این قبیل کارها در تاریخ پادشاهان ساسانی سابقه دارد. چنانکه دیدیم شاهپور اول و هرمزد اول بکیش مانی علاقه پیدا کردند و بعداً خواهیم دید، که آیین مزدک تا چه اندازه در کواذ اول تأثیر کرد. بهر حال یزدگرد دوم پس از مقایسه ادیان مختلفه بدیانت زردشت باقیماند و مهرنرسی، که دشمن صعب عیسویان بود، زمام امور کشور را در دست نگاه داشت. ولی صحت روایت الیزئوس مورد تردید است. بعقیده آکینیان کتاب الیزئوس، بصورتی، که امروز در دست ما است، تحریفی است از نسخه اصلی، که موضوعش شرح جنگ ارمنستان در سال ۵۵۱ بوده است و آنچه در نسخه کنونی به یزدگرد دوم منسوب است، مربوط به خسرو اول انوشیروان میباشد.

۱- طبری، ص ۸۷۱، نلدکه، ص ۱۱۳.

۲- نلدکه، طبری، ص ۱۱۴، یادداشت ۱.

۳- لانگلو، ج ۲، ص ۱۸۴.

۴- ایضاً، ص ۱۸۷ و بعد.

پیشرفت آیین عیسی در ارمنستان از مدتی پیش باعث اضطراب دولت ایران شده بود و زمامداران ایران درپاونه بودند، که تا اختلافات مذهبی در بین است، تصاحب ارمنستان امری ناپایدار و بی ثبات خواهد بود و مهرنرسی شخصاً طرفدار اجرای فشار و تضییق بود. نتیجه مشاوراتی، که بین شاهنشاه و مهرنرسی و صاحبان مراتب عالیه و رؤسای دیانت زردشتی واقع شد، فرمانی بود، که مهرنرسی بنام شاه به نجبای ارمنستان ابلاغ کرد. لازار فریبی<sup>۱</sup>، که ظاهراً نیم قرن پس از وقایع مذکور میزیسته، آن اعلامیه را بشرح ذیل نقل کرده است: «... ما [اصول] دیانت خود را، که متکی بر حقیقت و مبتنی بر اساس و قواعد محکم است، نوشته و برای شما فرستادیم. میل داریم شما، که وجودتان برای کشور تا این اندازه مفید و برای ما تا این حد عزیز است، کیش مقدس و حقیقی ما را بپذیرید و دیگر در آن دیانت، که همه می دانیم باطل و بی فایده است، باقی نمانید. بنا بر این پس از استحضار از این فرمان بدون اینکه خیالات دیگری در خاطر خطوط دهید، باید اصول دیانت ما را بطیب خاطر بپذیرید. ما در راه موافقت تا آنجا پیش آمدیم، که شما اجازه دادیم، که دیانت موهوم خورد را، که تا امروز موجب خرابی کار شما شده است، برای ما بنویسید. اگر شما با ما هم اعتقاد شوید، گرجیان و آلبانی ها برای آن نخواهند داشت، که از فرمان ما سرپیچی کنند»<sup>۲</sup>.

می توان حدس زد که منضم باین فرمان ورقه بوده است حاکی از اصول مهمه دیانت مزدا پرستی. باری اسافه عیسوی و معاریف روحانیان ارمنی مجتمع شدند تا در این باب رای بزنند. لازار نام حضار این مجاس را ذکر کرده و معلوم میشود ماخذ معتبری در دست داشته است. جوابی که از روی کمال وقاحت و جسارت باین نامه داده اند، در کتاب لازار درج شده و بعض مطالب آنرا ذیلا می آوریم<sup>۳</sup>: (ما هنگامی

۱- آکینیان، ۱، ص ۷۶-۷۷۵.

۲- لانگلو، ج ۲، ص ۲۸۱.

۳- رنجع باشاعه مذهب مسیح درین مردم قفقاز رک پیترس، مبادی عبادی عیسویت در گرجستان طبق روایت دینی، در Analectsa Bollandiana جلد ۶۰، ص ۵۸-۵.

که در حضور شاهنشاه بودیم، مغان را، که مقنن شما بشمارند، مورد استهزاء قرار می‌دادیم: حال نیز اگر ما را مجبور کنید، که نوشته‌های آنان را بخوانیم و گفتاری را بشنویم، که ابدأ قابل توجه و شایسته تفکر ما نتواند بود [همچنان باستهزاء مغان می‌پردازیم]. از این رو محض حفظ احترام شما آن نامه را [که موجب استهزا می‌شد] باز نکردیم و دستخط شمارا نخواندیم. زیرا دینی که می‌دانیم تحقیقاً باطل است و [نتیجه] اوهام مثنی مجانبین و ابلهان بیش نیست و تفصیل موهومات آنرا علمای مزور شما شرح داده‌اند، هرگز قابل پیروی نشناخته و اصول آنرا شایسته استماع و قرائت نمیدانیم. در هر حال خواندن شرایع شما موجب خنده ما میشود. هم قانون، هم قانونگذار، هم پیروان قانون در نظر ما شایسته استهزاء هستند. از اینجاست، که ما برخلاف امری که کرده‌اید، اصول دیانت خود را نوشته و نزد شما نفرستادیم. ما شریعت ناپاک شما را لایق خواندن و اندیشیدن ندانسته‌ایم و به حکم عقل کاملی، که شما دارید، حق این بود، که قبلاً این نکته را در نظر گرفته و تیر استهزاء ما را بجانب خود سرنمیدادید ما چطور می‌توانیم دین حق و شریعت الهی خود را در برابر جهل شما عرضه کنیم و آن را هدف استهزا و دشنام شما قرار دهیم. اما راجع باصل دین خود اجمالاً گوییم، که مانند شما عناصر و خورشید و ماه و باد و آتش را نمی‌پرستیم و این همه خدایانی که شما در زمین و آسمان دارید، ستایش نمی‌کنیم، بلکه یکتا خدایی را عبادت می‌نماییم. که آسمان و زمین و هر چه در آنهاست، آفریده اوست...»

۱- دیگری از مورخان ارمنی موسوم به الیزئوس بتفصیل فرمان مهرنرسه را نقل کرده، که با صورت مذکور مابینت دارد. در این فرمان شمه از اصول زردشتی و انتقاداتی درباره عقاید مسیحی مسطور است و در پایان آن چنین حکم شده است، که یا از عقاید مذکور تبری جویند یا خود را بمحکمه عالی تسلیم نمایند. همچنین مورخ صورت تبری نامه منضلی را، که کشیشان ارمنی نگاشته‌اند، نقل نموده است. میه Meillet در يك مقاله مختصر و بسیار روشنی (مجله آسیایی، سال ۱۹۰۹، ص ۵۴۸ و ما بعد) خواسته

یزدگرد پس از وصول جواب اساقفه، رؤسای خاندان‌های بزرگت ارمنی را طلب کرده همه را بزندان فرستاد. اینان در عین حال که باطناً با خدای خود

← است ثابت‌کند، که مندرجات کتاب الیزه و همچنین کتاب از نیک، که او نیز اصول عقاید مغان را تقریباً با همان عبارات الیزه بیان کرده، هر دو يك شرح قدیمی است، که در باب آیین مزدیسی وجود داشته (بنابر مذهب زروانیه) و مطالب این منبع قدیم در ترجمه حال شهدای سربانی و در عبارت مشهوری از تئودور موبوستی. بنقل فونیوس، دیده‌میشود و این از منبع بسیار معتبری نقل شده است (بالا تر ص ۱۷۲ را ببینید). ماریس Maries نظریه را در کتابی که راجع بازنیک نوشته («Le Deo d'Ezunki de Kelb» پاریس)، تأیید کرده است و موضوع را از ریشه مورد تحقیق قرار داده است و بعدها آکینیان (ص ۲، ص ۷۹۷) هم بهمان کار پرداخته است من با تصدیق قول دو دانشمند مذکور تصور میکنم روایتی که لازار فرپی آورده است، در کلیات صحیح است و روحانیون عیسوی ارمنستان آن نامه را که حاوی شرح عقاید زردشتیان بوده، ندیده انگاشته و حتی بازم نکرده‌اند. اگر اینطور باشد، باید گفت چون در زمان الیزه متن فرمان مهر نرسه موجود نبود، مورخ مذکور برای رفع نقیصه پیش خود هم شرح اصول عقاید زردشتی و هم رد آنرا سراپا ساخته است و این دو ظاهراً هرگز وجود خارجی نداشته است و برای ساختن شرح عقاید زردشتیان از يك رساله (بعقیده شدر، مجله شرقی آلمان، ۹۵، ص ۲۸۵ يك رساله عیسوی)، که مأخذ یادداشتهای تئودور موبوستی و از نیک ردیگران نیز بوده است، اقتباساتی کرده است. با وجود اینها نامه مجهول مهر نرسی، که الیزه نقل کرده است، دارای اهمیت است، نه تنها از جهت اطلاعاتی که مربوط بدین زردشت در عهد ساسانیان میدهد، بلکه چون نشان می‌دهد، که در نظر زردشتیان کدامیک از عقاید نصاری بیشتر منظور بوده است، این موارد اختلاف همانست، که در مجاهدات قلمی و مناظرات بین زردشتیان و نصاری در اعمال شهدای ایران، که بزبان سربانی است، ذکر شده است. مثلاً مطالب ذیل: این عقیده نصاری خطا است که گویند خیرات و شرور عالم از يك فاعل است و خدا غیور و حسود است و برای یکدانه انجیر، که از درختی کنده شد، مرگ را آفرید و نوع بشر را گرفتار آن نمود. «این قسم حسد حتی در میان بشر هم وجود ندارد،

←

عهد کرده بودند، که دین خویش را نگاهدارند، چنین وانمود کردند، که «مصمم به قبول عقاید کفرآمیز یزدگرد هستند». یزدگرد که در آن زمان به جنگ کوشانیان، یعنی اقوام وحشی که مالک سرزمین کوشان بودند، سرگرم بود «حیاه ارامنه را دریافت». مناصب و املاک بزرگان ارمنستان را واگذار کرد، لکن چند تن از شاهزادگان را بعنوان گروگان نگاهداشت و بیش از هفتصد تن از مغان را بریاست «رئیس مغان» برای دعوت ارامنه بدانجا گسیل فرمود.

منارن این احوال یزدگرد پادشاه قبایل هون موسوم به چول را، که در شمال گرگان سکنی داشت و در اعمال شهدا<sup>۱</sup> از او نام برده شده است، شکست داد.

←

تا چه رسد بر روابط خدا و خلق. یکی دیگر از خطاهای عیسویان اینست که گویند که خدا یعنی خاقان آسمان و زمین باین عالم آمده و از دوشیزه مریم نام، که شوهرش یوسف بود، متولد شده، در صورتیکه عیسی مسیح در حقیقت پسر فانثور Panthour (پانثوروس Pantheros طبق يك روایت قدیمی یهود، نگاه کنید لانگلو، ۲، ص ۱۹۱، بادداشت ۲) بوده است و بنا بر این از طریق نامشروع بوجود آمده است. از جمله تناقض گویی عیسویان اینکه رؤسای روحانی آنان گویند، خوردن گوشت گناه نیست، ولی خودشان از خوردن آن امتناع میکنند، و گویند زن گرفتن مباح است. اما خود از نظر کردن بنسوان احترام میکنند؛ گویند جمع آورنده مال گناهکار است و در مدح فقر راه مبالغه می‌پایند. مصائب روزگار را دوست دارند و از رفاه و نعمت گریزانند؛ از توانگری متنفرند و نام افتخار را هیچ و ناچیز میدانند، جامه فقرا می‌پوشند و اشیاء عادی را بیش از اشیاء گرانبها محل توجه قرار میدهند؛ مرگ را می‌ستایند و حیات را تحقیر مینمایند. پیدا شدن اطفال را عیب می‌شمارند و عقیم بودن را موجب تأسف می‌دانند و غیره (لانگلو، ج ۲، ص ۱۹۱).

۱- هوفمان، ص ۵۰ و ص ۲۷۷ و بعد؛ مارکوارت، ایرانشهر، ص ۵۶. از نیمه دوم قرن پنجم خاقان چول در بلخان واقع در مشرق خلیج کرسندوسک اقامت داشته است (مارکوارت - مسینا، فهرست، ص ۳۸ و بعد و ص ۴۳).



در این کشور که تسخیر کرد، شهری بنام شهرستان یزدگرد تأسیس نمود و سالی چند در آنجا اقامت گزید تا بسرحداث، که دستخوش غارت وحشیان بود<sup>۱</sup>، نزدیک‌تر



شکل ۳۴- ایران امبار گبذوه دین شاهپور  
(زاره، صنایع ایران قدیم)

باشد. سپس هجوم قبایل هون یا خبون موسوم به کیداریان به ناحیه طالقان واقع در مشرق<sup>۲</sup> او را مجدداً مجبور بچنگ نمود.

در این اثناء بزرگان ارمنی شورش کردند و روحانیون عیسوی جهاد را اعلان نمودند، ولی مانند همیشه رقابت خاندانهای بزرگ ارمنستان مانع این اقدام مشترک شد. وزگ<sup>۳</sup> سیونیکی، که یکی از معروفترین شاهزادگان ارمنی و مرزبان ارمنستان بود، نسبت بایرانیان وفادار ماند و بدیانت زردشت گروید سالها جنگ داخلی اوضاع ارمنستان را پریشان داشت. شورشیان از امپراتور روم باری جستند،

۱- هوفمان، ص ۵۰.

۲- بمناسبت نام پادشاهان کیدار Kidasa چنین نام یافته‌اند. مقایسه شود بامارتین، سکه‌های کیدار و کوشانیان صغیر of Kidara and the Little Kushans در Coins Stpple ent for 1937-38 Numismatic.

3- Vasag

ولی نتیجه نداد، زیرا دولت بیزانس مشغول دفاع سرحدات خود و دفع هونها بود. این اقدام آرامنه ابواب صلح را با دولت ایران مسدود کرد. افواج ایرانی شکست یافتند و وزگک اسیر شد و جبراً بديانت عیسی بازگشت. آنگاه یزدگرد، که در لشکر کشی خود بنواحی کیداریان چندان نصرتی نیافته بود، سپاه بارمنستان کشید و بسال ۴۱۵ شورشیان را در جنگ سختی مغلوب کرد و رؤسای آنها را باروحانیون بزرگک بایران آورد و وزگک که هم در نظر ایرانیان و هم در نظر ارمنیان خیانتکار محسوب می شد، زیرا که مرتکب قتل و نهب بسیار شده بود، از مرزبانسی خلع گردید. دست او را از تمام املاکش کوتاه کردند. پادشاه به ویهدین شاهپور ایران انبار گند (ش ۳۴) امر داد تا روحانیون عیسوی را، که محبوس بودند، هلاک کنند. معذک مرزبانان ایرانی، که بحکومت ارمنستان منصوب می گردیدند؛ سعی وافر در بهبودی اوضاع آن کشور مبذول میداشتند. پس از مرگک یزدگرد آزادی مذهب مجدد در آنجا برقرار شد.

عیسویان سریانی هم از اختلافات مذهبی رنج بسیار دیدند، رویهم رفته زجر و آزار عیسویان باندازه عهد شاهپور عموم و شمول نیافت. یزدگرد در زمان جنگک با پادشاه چول، ظاهراً نسبت بسربازان عیسوی نظر خوشی پیدا نکرده بود، آنان را از لشکر براند و پس از بازگشت از تیسفون به بعضی از بزرگان فرمان داد، که معروفترین عیسویان ولایات مغرب را بزندان افکنند، تا انکار دین خود کنند. این بزرگان عبارت بودند از تهم یزدگرد مغان اندرزبند، آذرافروزگرد، که در ولایت ارزنان منصب سروشورزدارینگ<sup>۲</sup> داشت، و سورن، که در استعف نشین بیت گرمانی<sup>۳</sup> زاب صفیر<sup>۴</sup>، دارای مقام دستور همداذ بود. اکثر محبوسین از انکار

۱- دك ص ۱۴۱ کتاب حاضر.

۲- Sroshavarzdarigh از کارداران عالی مقام قضایی.

۳- Beth Garmai

۴- دوفمان، ص ۲۵۳ و بعد.

مذهب خود ابا کردند و پس از شکنجه‌های سخت در سال ۴۴۶ بقتل رسیدند. یوحنا مطران نیز در زمره آنان کشته شد. سال بعد پشون<sup>۱</sup>، که یکی از مهمترین شهدای عیسوی است و در نواحی کوهستانی ماد و ناحیه دجله دعوت او پیشرفت بسیاری حاصل کرده بود، شکنجه شد و بقتل رسید و سر او را بر سرخره‌ای گذاشتند واقع در قرب شاهراهی که تیسفون را بنواحی شرقی کشور متصل می‌نمود<sup>۲</sup>.

یزدگرد در سنوات آخر سلطنتش بسختی گرفتار جنگ کیداریان بود و در سال ۴۴۷ بمرگ طبیعی فوت شد. پسر ارشدش هرمزد سوم، که بالقب شاهنشاهی در سگستان حکومت داشت، بتخت نشست، لکن برادر کوچک او پیروز ادعای سلطنت داشت و با سپاهی، که از نواحی شرقی آورده بود، به هرمزد، که در ری



شکل ۳۵ - سکه پیروز

( موزه ملی کپنهاک )

اقامت داشت<sup>۳</sup>؛ حمله برد. در مدت جنگ این دو شاهزاده، مادرشان، که دینگ نام داشت، در تیسفون سلطنت می‌کرد. اکنون مهری موجود است، که صورت

### ۱- Peshion

۲- هوفمان، ص ۶۸ - ۴۳؛ لایبور، ص ۱۲۶ و بعد.

۳- اینکه در بعضی از روایات عربی (دا طبری، ص ۸۷۲، تلدک، ص ۱۱۵

و ص ۱۱۷؛ یادداشت ۳) آمده است، که پیروز از پادشاه هفتالیان سپاهی بیاری خود گرفت، افسانه است و منشاء آن ظاهراً تقلید از سرگذشت کسواز پسر فیروز بسد، که با پادشاه هفتالیان عقد مودت بست و شرح آن پایین تر بیاید، هنگام مرگ یزدگرد دوم هنوز هفتالیان بمرزهای ایران نرسیده بودند (مارکوارت، ایران شهر، ص ۵۷).

این ملکه با اسم و لقبش بانبشنان بانبش<sup>۱</sup> (ماکه ملکه‌ها)<sup>۲</sup> بحروف پهلوی در آن کنده شده است. این بانو تاجی بر سر دارد، که بر فراز آن گیسوانش بشکل گویسی بانوار کوچکی بسته شده است، گوشواره، که دارای سه مروارید است، در گوش و گلوبند مرواریدی در گردنش دیده می‌شود و گیسوان مجعدش بچندین رشته بافته و فروهسته است.<sup>۳</sup>

در روایات ایرانی از احساسات مذهبی و معلومات پیروز راجع بدیانت مزدپرستی بتفصیل سخن رفته است، پس میتوان حدس زد، که روحانیون زردشتی او را بسیار محترم می‌شمردند<sup>۴</sup>، بعلاوه رهام نامی از دودمان مهران، که سرپرست او بود و یکی از مقتدرترین صاحبان مناصب بشمار میرفت، او را یاری میداد. رهام بجنگک هر مزد شتافت و او را شکست داد. هر مزد اسیر شد. بنا بر روایت الیزئوس رهام او را کشته، پیروز را بتخت نشانید<sup>۵</sup>

سلطنت پیروز (۸۴-۴۵۹) چندان باسایش<sup>۶</sup> نگذشت. دفاع از سرحدات شمال و مشرق مستلزم اعمال نظامی بود و قحطی مطلق<sup>۷</sup>، که در اثر خشکسالی پدید آمد، بر مصائب جنگک افزود. اقداماتی، که پیروز برای جلوگیری از قحط نمود، در روایات مذکور است. گویند از قسمتی از خراج چشم پوشید و برای

### ۱- Banbishnan Banbishn

۲- چنانکه هر تسفلد گوید این عنوان ملکه می‌رساند، که در این فاصله دینگک زمامدار قدرت سلطنتی بوده است.

۳- Mordtmann مردنمان، مجله شرقی آلمان، ۲۸، ص ۲۵۱ بعد ۳۱۹، ص ۵۸۲، هر تسفلد بایکولی، ص ۷۵ ولت شماره ۲۶۲ و ۶۳۶.

۴- طبری، ص ۸۷۲، نلدک، ص ۱۱۸، یادداشت ۴.

۵- الیزه، لانگلو، ۲، ص ۲۴۸.

۶- روایت مورخان عرب ۷ سال طول کشید.

توزیع ذخائر گندم قراری گذاشت<sup>۱</sup>. در نامه‌ای که بر صوما<sup>۲</sup> اسقف عیسوی به آکاس<sup>۳</sup> جائلیق در حدود سال ۴۸۵ نوشته است<sup>۴</sup>، اشاره می‌کند، که مدت دو سال است، ولایات شمالی دچار قحطی سخت است<sup>۵</sup>.

در زمان سلطنت پیروز یهودیان گرفتار قتل و آزار شدند و سبب آن انتشار این خبر بود، که یهود دوتن از موبدان زردشتی را زنده پوست کنده‌اند. این کشتار ظاهراً در شهر اصفهان، که آنوقت هم مثل امروز مسکن جماعت کثیری از بنی اسرائیل بود<sup>۶</sup>، شدت فوق‌العاده یافت.

عالم مسیحیت در آن موقع راجع یکی از مسائل اصولی خود در مجادله شدید افتاده بود. نسطوریان معتقد بودند، که مسیح دو طبیعت مجزا از یکدیگر داشته، یکی انسانی دیگر ربانی، و حال آنکه (یعقوبیان) قائل بودند، که این دو طبیعت در ذات مسیح وحدت یافته‌است.

نسطوریان و یعقوبیان اگرچه بر ضد آریائی‌ها، که مورد تنفر هر دو آنها بودند، متحد شده بودند، لکن در عین حال کینه شدیدی نسبت به یکدیگر داشتند. این مشاجره در مکتب‌الرها، که عیسویان ایران در آنجا علم الهی می‌خسواندند، شدت فوق‌العاده داشت و چون ایبس<sup>۷</sup> استاد مشهور این مکتب، که از نسطوریان غیور بود، در سال ۴۵۷ وفات یافت، فرقه مخالف غلبه کرد و علمای نسطوری از آن شهر اخراج شدند. در میان ایشان چند نفر طلبه جوان بود، که مخالفین آنها را القاب توهین‌آمیز داده بودند، از قبیل «خفه‌کننده پشیز» یعنی مفتخور و «نوشنده

۱- ضری، ص ۸۷۳، تلدکه، ص و بعد. مقایسه شود با بالاتر ص ۲۰۱.

۲- Barsauma

۳- Acace

۴- پایین تر را ببینید.

۵- لابور، ص ۱۴۴ و بعد.

۶- ندکه، طبری، ص ۱۱۸، یادداشت ۴؛ حمزه چاپ گوتوالد، ص ۵۶،

ترجمه ص ۴۱.

۷- Ibas

چرکاب، و «خنزیر کوچک» و غیره، یکی از آنها لقبی داشت، که نوشتن آن شرم آور است». غیورتر از همه برصوما بود، که او را «شناور بین آشیانه‌ها» نامیده بودند و در مجمع موسوم به «راهزنی‌افز»<sup>۱</sup> (۴۹۹) با چنان حرارتی از اصول نسطوری دفاع کرد، که اساقفه اخراج او را خواستار شدند. بسیاری از این طلاب در ایران بمنصب اسقفی رسیدند. معاندینشان آنها را متهم بفسق و فجور و همه نوع خیانت کردند. برصوما، که ظاهراً آدمی جادطلب بوده و در هر حال شخصیتی مبرز داشته، تا اندازه‌ای مساعدت پیروز را جلب کرد، و جدی تمام هم بدیانت مسیح هم بشاهنشاه خدمتها کرد. پیروز بلاشک نه روحانیون لجوج و سوداوی عیسوی را دوست میداشت، نه دیانت آنها را محترم میشمرد، لکن میدید که از اصول نسطوری استفاده سیاسی بسیار می‌توان برد، زیرا عیسویان ایرانی را از هم کیشان آنها که در آنسوی سرحد غربی ایران بودند، دور میکرد. وقتی امپراطور زنون<sup>۲</sup> سیاستی پیش گرفت، که مذهب یعقوبی را در زیر پرده بی‌طرفی پنهان مینمود، یعنی وانمود کرد، که از دو مذهب فوق هیچیک را تقویت نخواهد کرد، برصوما که در این وقت مطران نصیبین و مفتش افواج سرحدی شده بود، با اتفاق چند نفر از مطرانهای دیگر انجمنی در نصیبین تشکیل دادند. در این انجمن چنین تصمیم گرفته شد، که جاثلیق موسوم به بابوائی<sup>۳</sup> را خلع کنند، چه عدم کفایت او مشهور خاص و عام بود. بابوائی در عوض برصوما و پیروان او را تکفیر کرد. مجادله شدت یافت و عاقبت بابوائی مجبوس شد و او را بانگشت بنصر آویزان کردند و آنقدر تازیانه زدند تا مرد. بین برصوما و رفیق او آکاس ( «خفه‌کننده پشیز» ) هم، کسه پس از بابوائی بمقام جاثلیق رسید. توافق کاملی وجود نداشت. برصوما به بهانه‌های گوناگون از حضور در مجمعی، که آکاس میخواست در سلوکیه منعقد کند، عذر آورد<sup>۴</sup>.

۱- le brigandage d.Ephese

۲- Zenon

۳- Babowai

۴- لا بور، ص ۱۴۴ - ۱۳۱.

\* \* \*

دولت بیزنس در قرن پنجم گرفتار اغتشاشاتی بود، که در اثر هجوم اقوام وحشی پیش می‌آمد و چندان از برای ایران خطر نداشت و چنانکه دیدیم ساسانیان نیز با هجوم وحشیان سروکار داشتند<sup>۱</sup> و فارغ نبودند.

پیروز در آغاز سلطنت خواست کیداریان را بتأدیه خراج مجبور کند کیداره پادشاه این قوم امتناع ورزید و مجدداً جنگ در گرفت. در تواریخ مذکور است، که پادشاه ایران با کونگخاس<sup>۱</sup> پسر و جانشین کیداره از طریق صلح پیش آمد و پیشنهاد کرد، که خواهر خود را بزنی باو بدهد<sup>۲</sup>. بهر حال جنگ مداومت یافت. پیروز قیصر روم را دعوت کرد، که باو مبلغی کمک کند، شاید بر کیداریان غالب آید و تهاجمات قوم ساراگور<sup>۲</sup> و اقوام وحشی دیگر را، که از معابر قفقاز داخل گرجستان و ارمنستان شده بودند، دفع نماید، اما ظاهراً این تقاضای متوالی اجابت نیافت. با وجود این پیروز بطور قطعی کیداریان را مغلوب کرد و آنان به هدایت کونگخاس هجرت کردند و در قندهار ساکن شدند. اما قوم دیگری موسوم به هفتالیان<sup>۳</sup>، که از ایالت کانسوی چین آمده بودند، به نواحی تخارستان، که تازه

۱- راجع بروابط ایران با اقوام شرقی در زمان سلطنت پیروز در تفحصات مارکوارت، ایرانشهر، ص ۵۵ و بعد.

#### ۲- Kungkhas

۳- احتمال میتوان داد، که این مطلب افسانه باشد. پیروز بجای خواهرش زن دیگری را برای کیداره فرستاد و باین ترتیب او را گول زد. این یکی از قصص رایجه در ایران است (مثلاً مقایسه شود. با حیا، که آمازیس فرعون مصر در حق کمبوجیه بکار برد، هرودوت، کتاب ۳، بند ۱). همین حکایت راجع بخسرو اول در روابطش با خاقان ترک نقل شده است. در مارکوارت، ایرانشهر، ص ۵۷، یادداشت ۴.

#### ۴- Saragure

۵- هفتالیان Heftsalan در بندهشن ایرانی (انکلساریا، ص ۲۱۵، سطر ۷ و ۹) بارمنی Hep't'al، فارسی هیتل Hetal، عربی هیطل Haital؛ مقایسه شود با بیلی،

کیداربان از آنجا رفته بودند، هجوم آوردند. هفتالیان را، که «هونهای سفید» نیز نامیده‌اند، نمیتوان تحقیقاً از اقوام هون شمرد<sup>۱</sup>. به روایت پروکوپیوس این طایفه از حیث سفیدی پوست و زندگی مدنی با اقوام هون اختلاف داشته‌اند. پیروز با این دشمن جدید شروع بجنگ کرد و مغلوب و اسیر شد. ناچار شهر طالقان را، که قبل از غلبه او بر کیداریان شهر سرحدی مستحکمی بود، تسلیم کرد و متعهد شد که از آنجا تجاوز نکند و هم مجبور شد بوعده پرداخت غرامت جنگ، آزادی خود را بخرد. پسرش کواذ دو سال بعنوان گروگان در دربار پادشاه هفتالیان ماند، تمام مبلغ پرداخته شد<sup>۲</sup>. بعد پیروز با وجود ممانعت سپاهبند و هرام مجدداً با هفتالیان وارد جنگ شد<sup>۳</sup>.

بولتن شرقی، ۶، ۴ (۱۹۳۲)، ص ۹۴۶ و بعد چند سکه از هفتالیان را می‌شناسیم، که روی آن خطوطی با حروف کوشانی، که از الفبای یونانی مشتق شده، منقوش است. چند سکه هم بخط هندی معروف به براهمی Brahmi است. دک یونکر H.F.I. Junker، خطوط مسکوکات هفتالی - Die hephthalitischen Munzinschriften (گزارش اکادمی پروس، ۱۹۳۵، ص ۶۴۱ و بعد).

۱- بنا بر قول مار کوارت (ایران‌شهر، ص ۵۵، یادداشت ۸) خونیان ابتدا با اسم «هون سفید» خوانده میشدند و این عنوان به بعد هفتالیان اطلاق شده است.

۲- بنا بر استیلیتس دروغی، پیروز دوبار پس از شکست در جنگ اسیر هفتالیان شده است اما ظاهراً این مطلب غلط است.

۳- در منابع عربی و فارسی، که بدخودای نامگ منتهی میگرددند، اسم این پادشاه اخشونوار Akhshunyar، اخشوان Akhshuvan، یا خشنواز Khushunvaz آمده است؛ و نام اصلی او در خط عربی تحریف گردیده است. در بندهش ایرانی (انکساریا، ص ۲۱۵) این اسم بخط پهلوی دیده میشود و ظاهراً شبیه خشنواز Khshunvaz است، اما چون آن عبارت در فصلی از بندهش واقع شده، که اکثر مطالب آن مأخوذ از نگارش‌های مختلف فارسی و عربی خودای نامگ است، (گریستن، کیانیان، ص ۶۵-۶۱) بنا بر این کلمه مذکور را هم نمیتوان معتبر شناخت. چنین بنظر می‌آید، که در زیر همه این تحریفات، کلمه را خشیون Khshevan، که در سغدی بمعنی «شاه» است، پنهان باشد. این حدس از مولر است (متون سغدی، ج ۱، ص ۱۵۸، یادداشتها) مقایسه شود با هنینگ، کتاب دعا و اعتراف ص ۹۵.



لشگرکشی در سال ۴۸۴ عاقبتی بسیار وخیم یافت.<sup>۱</sup> سپاه ایران، که در بیابانی پیش می‌رفت، کاملاً مغلوب دشمن، بلکه معدوم شد. پیروز بقتل رسید و جسد او هرگز بدست نیامد. بموجب روایات مورخین عرب و ایران این شاهنشاه با بسیاری از سربازانش در حفره‌هایی افتادند، که پادشاه هفتالیان کنده بود. راست یا دروغ این روایت بسیار قدیم است، زیرا لازارفرهی، که از مؤلفین معاصر او بوده، بآن قصه اشاره کرده است.<sup>۲</sup> یکی از دختران پیروز بدست پادشاه هفتالیان افتاد، که او را به حرم خود فرستاد. هفتالیان داخل مملکت ایران شدند و چندین ایالت را با شهرهای مروالرود و هرات تصرف کردند و خراجی سالیانه بر ایرانیان تحمیل نمودند.<sup>۳</sup>

مقتدرترین نجبای ایران دو تن بودند، یکی زرمهر یا سوخرا از خانواده بزرگ قارن<sup>۴</sup>، که اصلاً شیرازی و حکمران ایالت سگستان بود و لقب هزارفت

۱- در باب جنگ پیروز با هفتالیان افسانه عامیانه چندی مذکور است. مثلاً گویند پیروز سوگند خورده بود از سرحد دولتین نگذرد و برای اینکه قسم خود را نشکند، سنگی را که علامت مرز بود پیشاپیش لشکر بحرکت آورد. (یا بروایت دیگر بسویله پنجاه فیل و مئصد مرد جنگی برجی را که بهرام پنجم برای نشانه سرحد ساخته بود، در جلو سپاه بحرکت درآورد.) در روایات ایرانی جنگ پیروز با هفتالیان حکایت قدیمی زوپورس Zopyros نیز داخل شده است رک ابن قتیبه، عیون الاخبار، چاپ قاهره، ج ۱، ص ۱۱۷ و ما بعد. (بنابر روایت سیرالعجم) و طبری، ص ۸۷۸ و ۸۷۵، نلدکه ۱۲۸ و بعد و ۱۲۴ و یادداشت ۱؛ مقایسه شود با گابریلی، مجله ایتالیائی مطالعات شرقی، ۱۳، ص ۲۵۹ و ما بعد.

۲- لانگلو، ج ۲، ص ۳۵۱.

۳- رز مارکواریت، ایران شهر، ص ۶۳-۶۵.

۴- چنین بنظر می‌آید، که سوخرا نام خانوادگی شاخه‌ای از دوده کارن بود، که زرمهر نیز بدان منصوب بود؛ رک نلدکه، طبری، ص ۱۲۵، یادداشت ۳ و ص ۱۴۵، یادداشت ۰۲.

داشت، دیگر شاهپور، که از مردم ری و خاندان مشهور مهران بود<sup>۱</sup>. لازار فرپسی حکایت می‌کند، که این دو سردار با لشکر بسیار در ایبری و ارمنستان بجنک مشغول بودند و همینکه خبر مرگ پیروز بآنها رسید، معجلاً به تیسفون شتافتند، تا نفوذ خود را در انتخاب پادشاه جدید بکار ببرند. ولش برادر پیروز انتخاب شد و در زمان سلطنت این پادشاه فرمانروای حقیقی ایران زرمهر بود. او با وهن ممیکرنی<sup>۲</sup> رئیس یاغبان ارمنی صلح کرد. ارمنیان می‌توانستند از موقع استفاده کنند و شرایط صلحی، که وهن تحصیل کرد، نشان می‌دهد، که عیسویان متعصب‌تر از زردشتیان بوده‌اند، زیرا نه فقط وهن آزادی کامل دیانت مسیح را طلب کرد، بلکه درخواست نمود که دیانت زردشت در ارمنستان ملغی شود و آتشکده‌های آنجا را خراب کنند<sup>۳</sup>. پس از تحصیل مطالب فوق، وهن با زرمهر مساعدت کرد تا زریر (بزبان ارمنی زاره) برادر پیروز و ولش را، که مدعی سلطنت بود، منلوب و بکوهستان متواری نمودند و در آنجا زریر دستگیر و مقتول شد<sup>۴</sup> و وهن مرزبان ارمنستان گردید.

→

این نام را مورخان عرب و ایرانی بطور مختلف ذکر کرده‌اند. (سوخر، سوخران، سوخر سوخرای و غیره) شکل پهلوی آن سوخرگ Sokhragh یا شاید Sokhral یا Sokhrae می‌باشد. (رک نلدکه، مطالعات ایرانی، ۱، گزارش شعبه ادبی آکادمی امپراطوری علوم وین، ۱۸۸۸، ص ۴۱۳ و ما بعد.)

۱- طبری، ص ۸۷۸، نلدکه، ص ۱۲۷ و بعد. لازار، لانگلو، ج ۲، ص ۳۲۶.

۲- لازار، لانگلو، ج ۲ ص ۳۵۲؛ طبری، ص ۸۸۵. نلدکه ص ۱۳۹.

۳- Vahan

۴. لازار. لانگلو، ج ۲، ص ۳۶۰.

۵- لازار، لانگلو، ج ۲، ص ۴۴۳ و بعد. پروکوپوس ولش و جاماسب، پسر پیروز را با هم اشتباه نموده و کواذ را جانشین بلافصل پیروز دانسته است در باب وقایع ارمنستان در سالهای ۸۵-۴۸۴ و شخصیت وهن رک پیترس سوسنیک مقدس «Sousanik» در *Analecta Bollandiana* (۱۹۳۵) ج ۳، ص ۲۷۸ و بعد.

موقع خیلی سخت بود. ایران بواسطه تسلط پادشاه هفتالیان دچار خواری و سخت شده بود. بهمین مناسبت سردار ایرانی موسوم به گشنسپداذ ملقب به نخروارگ<sup>۱</sup> که زرمهر او را مأمور مذاکره با ارمنیان نموده بود، در ضمن صحبت باو هن چنین گنت: «او (یعنی پیروز) کشوری چندان بزرگ و آبادان و مستقل را تسلیم هفتالیان کرد و تا تسلط این طایفه باقی است، کشور ایران از قید عبودیت و زنجیر هولناک اسارت نجات نخر اهد یافت<sup>۲</sup>». بهترین افراد سپاه هلاک شده بودند و دولت در خزانه خود پوایی، که حقوق سپاهیان را کافی باشد، مورخان ایران برای حفظ آبروی قوم خود قصه‌ای ساخته‌اند، که زرمهر از پادشاه هفتالیان انتقام کشید و عاقبت با آن طایفه صلحی شرافتمندانه کرد، زیرا پادشاه هفتالیان مجبور شد، که تمام غنائمی را که در جنگ اخیر از پیروز گرفته بود، پس بدهد و دختر او را نیز مسترد دارد، اما در حقیقت این دختر مسترد نشد و پادشاه هفتالیان از او دختری پیدا کرد، که بعد زوجه کواذ اول پادشاه ساسانی گردید<sup>۳</sup>.

ولاش ظاهراً مردی نیک نهاد و خوش نیت بسود، که قصد داشت ملت را خوشبخت کند. حکایت کنند که چون از ویرانی مزرعه آگاه می‌شد، دهقان را مجازات می‌نمود، زیرا می‌گفت او با روستاییان چندان همراهی نکرده است، تا بهات فقدان وسائل معاش ناچار ترك اوطان گفته‌اند<sup>۴</sup>. مؤلفین عیسوی<sup>۵</sup> نیز از نیات حسنه و سلامت نفس و لاش تمجید کرده‌اند. با وجود این و لاش سردی نبود، که کشور ایران در آن وقت بوجود او احتیاج وافر داشت. ناخرسندی بزرگان

۱- رك ص ۳۶-۳۵.

۲- لازار، لانکلووا، ج ۲. ص ۵۷.

۳- نلدکه، طبری، ص ۱۳۵، یادداشت ۳. منابع آن عصر از این جنگ و انتقام

هیچ ذکری نکرده‌اند.

۴- صبری، ص ۸۸۳، نلدکه، ص ۱۳۴.

۵- رك مثلاً مبشل سریانى ترجمه شابو، ج ۲، ص ۱۵۱.

تعمیم یافت<sup>۱</sup> و پس از چهار سال سلطنت ولاش را خلع و کور کردند و کواد پسر پیروز را بر تخت سلطنت نشانیدند (۴۸۸).

بلاشك محرك اصلی این انقلاب زرمهر بوده است<sup>۲</sup>، که ظاهراً مصالح سیاسی در نظر داشته زیرا کسواذ چندین سال پس از شکست پیروز نزد پادشاه هفتالیان بعنوان گروگان بسر برده بود و روابط نیکویی با آن طایفه داشت. ایرانیان امید داشتند؛ که انتخاب او از فشار هفتالیان بکاهد. ظاهراً پس از نصب کواد با وجود اینکه کمافی السابق هفتالیان از ایران خراج می گرفتند<sup>۳</sup>، در روابط آنها سهولتی ایجاد شد.

۱- در کتاب منسوب به استیلیس آمده است، که ولاش پول برای پرداختن بلاشگر نداشت و روحانیون زردشتی را نسبت بخود خشمگین کرده بود، «چون در نقض قرانین زردشتی می کوشید، و می خواست در شهرها گرمابه بسازد». در کتاب «سلطنت کسواذ اول» (ص ۵۳، یادداشت ۲) نسبت بصحت این روایت، در آن قسمت که مربوط به ساختن حمامهاست، اظهار تردید کرده ایم، معذالك باید گفت، که ایسن مسئله در آن عصر شهرت داشته است. در کتاب منسوب به استیلیس آمده است، که کواد اول پس از فتح آمیدا، چون در آن شهر گرمابه های یونانی را دید، فرمود در همه شهرهای ایران هم نظیر آنرا بسازند. در نظر زردشتیان استحمام در آب گرم گناه محسوب میشد (اردای ویر از نامگک)، معذلك چنین پیدا است، که اوستای ساسانی استحمام آب گرم را مجاز کرده باشد، بشرط آنکه در حفظ پاکی آتش احتیاطات مخصوصی مرعی شود (دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۲۷، فقره ۱ بنابر دزدسرزدنسك).

۲- بنابر بعضی از منابع مأخوذ از روایت خودای نامگک کواد در موقع جلوس طفل بوده است، ولی ابن مطلب خالی از صحت است؛ بنا بر روایت مالالا Malala و فردوسی کواد در سن ۸۲ یا ۸۵ سالگی پس از ۴۳ یا ۴۵ سال سلطنت درگذشت. (نادک، طبری؛ ص ۱۴۳، یادداشت ۱).

۳- دینوری (و نهاییه)؛ فردوسی.

۴- پروکوپیوس مدت تسلط هفتالیان را بر ایران دو سال میداند و بهمنیده او کواد

در زمان سلطنت ولاش، بر صوما در دربار تقرب داشت و سفری بقسطنطنیه کرد تا جلوس ولاش را رسماً اعلام کند و هنگام مسراجعت مأموریتی از طرف پادشاه باو محول و ناچار چندی برای تصفیه امور سرحد در نصیبین ماند و این مأموریت را بهانه جدیدی قرار داد، برای اینکه در انجمنیکه آکاس دعوت کرده بود، حاضر نشود. معذک مجمع مسزبور در سلوکیه منعقد شد، اما فقط دوازده اسقف در آن شرکت کردند. بعضی از آنها مانند گابریل اسقف هرات از راه بسیار دور آمده بودند. سه قانون مهم در آنجا بتصویب رسید و اصول مذهب نسطوری مذهب قطعی و منحصر عیسویان ایران شد. رهبانان را در اجراء مراسم دینی از رقابت با کشیشان منع کردند و بروحانیون قدغن نمودند، که نذر تجرد نکنند، زیرا که احتراز از زن فقط برای صومعه نشینان مجاز بود. این تصمیم اخیر نیز قدمی در راه موافقت با مزدپرستان بود، که بسیار از عزوبت و تجرد متنفر بودند. بر صوما برحسب میل پیروز «مثل همه ایرانیان» زن اختیار کرد. برای این ماده سوم از تصمیمات انجمن سلوکیه، موجبات اختلافی نیز ذکر کردند و اهمیت این ماده سوم را که تحریم تجرد باشد، با دلایل بسیار بیان نمودند و گفتند: رسم قدیم که اجتناب از مزاجت بود، «باعث رواج فحشاء و منکسر شده، تیر استهزاء بیگانگان را بجانب نصاری جلب می نمود». مقصود از بیگانه ایرانیان است.

→

آنقدر توانایی یافت، که توانست ازادای خراج امتناع ورزد. چنانکه دیدیم پروکوپوس از چهار سال سلطنت بلاش ذکر می نکرده است. در واقع چنین بنظر می رسد، که ایران تا زمان خسرو اول خراجگزار هفتالیان بود. زیرا سکه های نقره از بلاش و کواذوخسرو اول یافته اند، که روی آنها بخط کوشانی و هفتالی نوشته شده است و بنا بر رای مارکوارت (ایران شهر، ص ۶۳-۶۲) این سکه ها برای تأدیه خراج هفتالیان ضرب می شده است. مقایسه شود با کتاب یونکر راجع بمسکوکات هفتالیان، گزارش آکادمی پروس، ۱۹۳۵ ص ۶۵۶ و مابعد.

و چیز دیگر، که عیسویت مشرق را از عیسویت غرب جدا میکرد، تأسیس مکتب روحانیان در نصیبین بود. پس از آنکه مکتب الرها کاملاً دستخوش عقاید نسطوری شد و بامر زنون امپراطور منحل گردید، بر صوما این مدرسه را تأسیس کرد. علامه نرسس<sup>۱</sup> مشهور به «مبروس» بر ریاست مکتب نصیبین انتخاب شد و این مکتب از آن بیعد مرکز اصول نسطوری محسوب گردید. مرگ بر صوما و فوت خلیفه جاثلیق آکاس، که در حدود ۴۹۵ اتفاق افتاد، نشانه ختم یکی از مهمترین ادوار عیسویت ایران است.<sup>۲</sup>

برای توضیح روابط بین عیسویت و دیانت رسمی ایران در قرون چهارم و پنجم بذکر عباراتی چند از زاخو مبادرت می‌ورزیم.<sup>۳</sup> عیسویت در عهد ساسانی همیشه، حتی در سخت‌ترین دوره‌های زجر و تعدی، مجاز بوده است، اگرچه گاهی بعضی از جوامع عیسوی در شهرها و دهات دستخوش آزار عمال ایرانی میشده‌اند. عیسویان اصول دینی خود را در انجمنهاییکه در سنوات ۴۱۰ و ۴۲۰ در پایتخت کشور ایران تشکیل یافت، با حضور دو نفر نماینده دولت امپراطوری بیزانس برقرار نمودند، که یکی ماروئا اسقف میافارقین (مبفرقط)<sup>۴</sup> بود و دیگری آکاس اسقف آمیدا<sup>۵</sup> افرعت<sup>۶</sup> خطب و مواعظ خود را در سخت‌ترین ایام جور و تعدی، که نسبت به عیسویان در زمان شاهپور دوم جاری بوده، نوشته است و معذالك اثری

#### ۱- Narses

۲- لا بور، ص ۱۵۲-۱۴۳.

۳- راجع بوضع حقوقی عیسویان در دولت ساسانی، گزارش‌های سمینار السنه شرقیه، ج ۱۰، جزوه ۲، ص ۷۲ و ما بعد.

Von den rechtlichen Verhältnissen der Christen im Sassaaniendenreich. Mitteilungen des Seminars für Orientalische Sprachen.

#### ۴- Maipherqat

۵- در باب آکاس زک لا بور، ص ۱۰۱، ۹۳، ۸۹ و بعد.

#### ۶- Aphraat

در این رسالات دیده نمی‌شود، حاکی از اینکه اجراء مراسم دیانت عیسوی در آن عهد بطور عادی و بدون مانع جریان نداشته باشد. فشار همیشه متوجه علمای دین مسیح بوده، اما هیچ گفته نشده است، که عامه عیسویان را زجر یا مجبور بارتداد نموده باشند. ظاهراً عیسویان چه در کشور ایران چه دولت امپراطوری روم، در روابط حقوقی بین خود، تابع قانون سریانی و رومی موسوم به<sup>۱</sup> بوده‌اند، که ظاهراً آنرا با عرف محل وفق میدادند<sup>۲</sup>. کشتارهای بزرگ ندرتاً اتفاق می‌افتاد غالباً عیسویان میتوانستند بآرامی در تحت هدایت معنوی جاثلیقان و اسقفان خود زیست کنند.

\* \* \*

کتاب اعمال شهدا از این حیث، که حاوی مطالبی راجع بحقوق جزائی و بطور کلی تشکیلات عدلیه آن زمان می‌باشد، مخصوصاً جالب توجه است. پس از آنکه باستعانت تألیف عالمانه دکتر لایبور مجادلات بزرگ مذهبی قرون چهارم و پنجم را اختصاراً ذکر کردیم، بسیار طبیعی است، که در اینجا مواردی را، که در دسترس هست، برای توضیح این مطالب جمع کرده بنگاریم. عموماً عدالت در ایران باستان مقام بسیار جلیلی داشته و از زمان هخامنشیان قرائن کافی در دست هست، که پادشاهان جداً مراقب حسن جریان قوه قضایی و در ستکاری قضات بوده‌اند. در زمان ساسانیان هم نام قاضی احترامی بسزا داشته و مردمانی مجرب و عادل را بر مسند قضایی نشاندهند، که احتیاج بمشورت نداشته باشند و طریقه و میانرا استهزا می‌کردند، که در پشت سر قضات جاهل. اشخاص فصیح و دانشمند قرار میدادند، که در مواضع حقوقی فتوا دهند<sup>۳</sup>.

#### ۱- leges Constantini Theodosii Leonis

۲- زاخو، ص ۸۵ و ما بعد:

۳- آمیانوس مازسلینوس، کتاب ۲۳، بند ۶، فقره ۷۵ و ما بعد دینکرد (کتاب هشتم، فصل بیستم، فقره ۷۴ بر روایت از نکاذم نسک) نیز گوید که شایسته منصب قضا کسی است، که از قانون آگاه باشد. در هوسپارم نسک شرح مفصل تری از وظیفه عدالت قاضی و واجبات دینی این منصب مسطور بوده است.

چنانکه دیدیم وظیفه میانجی و حکم - شاید منحصرأ در اموریکه مربوط به نژادگان باشد - یکی از هفت منصب موروث دودمانهای ممتاز بشمار می رفته است<sup>۱</sup>، اما از آنجا که طبیعت دین پارسی مقرر است، که دین و اخلاق با حقوق بمعنی قضائی، متحد است، قوه داوری بمعنی اخص بسایستی متعلق بسروحانیان باشد، بعلاوه روحانیان همه علوم را بخود تخصیص و انحصار داده بودند. قضات = داذوران را در ردیف دستوران و موبدان و هیربدان نام برده اند. رئیس کل داذوران را «قاضی دولت» یا شهر داذور یا داذورداذوران<sup>۲</sup> می گفتند. یکنفر ملقب به آیین بد (که رئیس محافظین عادات رسوم بشمار می رفت) ظاهرأ کارهای قضایی انجام میداده است<sup>۳</sup>. محاکم هر ناحیه را یکنفر قاضی روحانی اداره میکرد و بطور کلی مراقب بود، که احکام و اعمال رؤسای غیر روحانی ناحیه نیز کاملاً موافق عدالت باشد. از مامورین عالیرتبه نواحی، که اختیار قضایی داشتند، یکی سر و شور زدارینگ<sup>۴</sup> یا مستمع روحانی و دیگر دستور همداذ بوده است<sup>۵</sup>. هر قریه یک مرجع قانونی فروتری داشته، که ریاست آن بادهقان یا قاضی مخصوصی بوده، که بآن قریه میفرستاده اند. گاهی از حکام صلح شاهریشت<sup>۶</sup> نام برده شده است<sup>۷</sup>، لیکن راجع بعمل و حدود اختیارات این مامورین

۱- بالاتر ص ۱۲۸ را نگاه کنید.

۲- وادیا، «سورسخون». شهر داذوری داذوران (ص ۴۴، ۶۵ و مابعد، ۸۵ و مابعد) ظاهرأ از ترکیب دو اصطلاح شهر داذور و داذوری داذوران اشتباهاً بوجود آمده است.  
۳- برون، منتخب اعمال شهدای ایران، ص ۲۱۳.

#### ۴- Sroshavarzdarigh

۵- هوفمان، ص ۵۱- هوفمان اصطلاح دستور همداذ را چنین معنی کرده است: «کسیکه قدرت قضایی او مانند دستور است». اگر این قول هوفمان را بپذیریم، باید گفت، که دستور کارهای قضایی را عهده دار بوده است. نلدکه (طبری، ص ۴۳۸) این لفظ را دست برهم یعنی «کسیکه دستها را متصل میکرده است» خوانده است. به قییده من قول هوفمان را باید ترجیح داد.

#### ۶- Shahrish

۷- یعقوبی، رک بالاتر اوایل فصل ششم.



اطلاعی نداریم. بموجب کتاب اوستایی سنکاژوم نساك<sup>۱</sup> بین قضاتی، که ده، یازده، دوازده، سیزده، چهارده، پانزده سال علم فقه تحصیل کرده باشند: امتبازی قائل شده‌اند، ظاهراً تصمیمات واحکام حقوقی هر يك از آنان برحسب درجه اعتبار مختلفی داشته است. قوه قضایی لشگری بيك قاضی مخصوص ملقب به سپاه‌دازور<sup>۲</sup> محول بود. از آن گذشته میتوان حدس زد، که بسیاری از مأمورین قضایی، که مناصب مخصوصی داشتند، موبد یا هیربذ بوده‌اند، چنانکه میدانیم هیربذان گاهی به عنوان قضاوت فتوایی میداده‌اند<sup>۳</sup>.

قوه عالیہ قضایی بشاهنشاه اختصاص داشت و این فقط امر فرضی و نظری نبود، چه روایت متعدد موجود است، که بر عدالت‌خواهی پادشاهان ساسانی گواهی میدهد. گفتار پادشاهی قابل نقض نبود، بنشانه این نقض ناپذیری، چون پادشاه با کسی پیمان می‌بست، کیسه‌ای پر نمک می‌کردند و شاه مهرنگین خود را بر آن می‌نهاد<sup>۴</sup>. اگر کسی در مراجع عدلیه محلی بحق خود نمی‌رسید، همواره میتوانست بشاه رجوع کند و بمقصود خود برسد. لکن شاه دور بود و بسختی بحضور او نائل می‌شد، معذک چنین ذکر کرده‌اند، که اکثر پادشاهان ایران در بعضی مواقع مخصوص سوار اسب شده، بر بالایی می‌ایستادند و از آنجا همه جماعتی را، که در صحرا گرد آمده بودند، می‌نگریستند و به دعاوی رسیدگی میکردند و سبب این بود که: «چون پادشاه جایی بنشیند و آنجا بادهلیز و در بند و پرده‌دار بود، صاحب غرضان و ستمکاران مظلومان را باز دارند و پیش پادشاه نگذارند<sup>۵</sup>.

۱- دینکرد. کتاب هشتم، فصل ۴۳، فقره ۹.

۲- هربشمان، صرف و نحو ارمنی، ج ۱، ص ۱۳۶.

۳- مسعودی، مروج، ج ۲، ص ۱۵۶.

۴- فوستوس بیزانس، لانگلو، ج ۱، ص ۶۹-۲۶۸؛ پروکوپوس؛ جنگ ایران،

کتاب اول؛ بند ۴، رك پاتکانیان؛ مجله آسیایی ۱۸۶۶، ص ۱۱۳.

۵- نظام الملک، سیاست‌نامه، چاپ شفر، ص ۱۰، ترجمه ص ۱۲ (مقایسه شود با برون،

مجله پادشاهی، ۱۹۰۰، ص ۲۲۰).

علاوه بر این چنین معلوم است، که پادشاهان نخستین ساسانی سالی دوبار در اعیاد نوروز و مهرگان بارعام میدادند<sup>۱</sup> و ورود همه کس را از حرد و کلان آزاد میفرمودند. چند روز قبل از طرف شاه اعلام میشد، که بارعام خواهد داد، تاشاکی و متشکی عنه خود را برای جواب دادن آماده کنند. پس آنگاه پادشاه بموبد [ان موبد] امر میداد، که مردمانی امین و مطمئن در مدخل قصر قرار دهد، تا کسی از دخول متظلمان ممانعت نکند و اعلام می نمود، که هر کسی در این موقع مانع شود، از اینکه مظلومی شکایت خود را عرض کند، نسبت بخدا و پادشاه مرتکب گناهی عظیم شده و از امان قانون محروم خواهد بود. پس آنگاه مردان را داخل می کردند؛ نخست بشکایاتی، که طرف آن شخص پادشاه بود، رسیدگی می نمودند. شاه موبدان موبد و [ایران] دبیربذ و نگاهبان کل آتشکده‌ها (هیربذان هیربذ) را احضار میفرمود و سپس برمیخواست و از تخت فرود میامد و پیش موبدان موبد بدآوری بدو زانو می‌نشست و می‌گفت «هیچ گناهی نیست نزد خدا بتعالی بزرگتر از گناه پادشاهان و حق‌گذاران پادشاهان نعمت ایزد تعالی نگه داشتن رعیت است و داد ایشان دادن و دست ستمکاران از ایشان کوتاه کردن»، پس چون پادشاهی راه بیداد سپارد، زبردستان او خود را در خراب کردن آتشکده‌ها و شکافتن دخمه‌ها<sup>۲</sup> مجاز خواهند دانست و این عبارت را بر زبان جاری می‌کرد: «من که بنده ناچیزی بیش نیستم در برابر تو قرار گرفته‌ام چنانکه تو فردا در برابر خدا قرار خواهی گرفت: اگر تو جانب خدا نگاهداری، خدا نیز جانب تو نگاهدارد، اما اگر جانب داری از شاه کنی خدا ترا کیفر دهد». موبدان موبد در پاسخ می‌گفت: «اگر خدا سعادت بندگان خود را بخواهد، بهترین مرد مملکت را برای آنها انتخاب میکند و اگر مشیت او تعلق گرفته باشد، که منزلات پادشاه را بنمایاند، کلماتی بر زبان او جاری میکند شبیه آنچه تو آلان بر زبان رانیدی». سپس بدعوی رسیدگی می‌کردند، اگر

۱- رلدص ۲۰۰ - ۱۹۶ این ترجمه.

۲- عبارت «دزدیدن کفن مردگان از تابوتها» متعلق به عقاید اسلامیست.

حکم بقصور پادشاه صادر میشد، بایستی جبران و تدارك کند و گرنه شاکی را حبس میکردند و او را مجازاتی عبرت‌انگیز نموده اعلام میکردند، که « اینست سزای کسی که خورسته است بشاه نسبت ظلم بدهد و بکشور زیان رساند ». پس از ختم این عمل قضایی پادشاه برمیخواست و بتفصیل خدا را شکر و ثنا میگفت. آنگاه مجدداً تاج بر سر می‌نهاد و بر تخت می‌نشست و از شاکیان دیگر دعوت می‌نمود، که شکایات خود را عرض کنند.<sup>۱</sup>

این روایت مسلمانان تا حدی منکی با اسناد تاریخی است، زیرا که ادعای روحانیون زردشتی را می‌رساند، که خود را در همه محاکم می‌خواستند قاضی و حکم جاوه دهند، حتی در دعوایی که طرف مقتدرترین شخص مملکت باشد. منابع تاریخی ما ضمناً خاطر نشان می‌کنند، که رسم مزبور را یزدگرد اول لغو کرد و او در نظر روحانیان زردشتی منفورترین پادشاه ساسانی است. در اعمال شهدا مذکور است<sup>۲</sup>، که در ابتدا رسم ساسانیان این بود، که هفته اول هر ماه همه کس حق داشت نزد مأمورین دولت رفته، از ظلمی که درباره او شده شکایت کند و دعاوی خود را، که رسیدگی نشده باشد، بشاه عرض نماید. این رسم را یزدگرد دوم (نه یزدگرد اول) نسخ کرد و در تاریخ طبری نیز روایتی هست، که این نکته را تأیید می‌کند.<sup>۳</sup>

مبانی حقوقی عهد ساسانی کتاب اوستا و تفاسیر آن<sup>۴</sup> و اجتماع « نیکان » یعنی مجموعه فتاوی علمای روحانی بوده است.<sup>۵</sup> ظاهراً مجموعه قانونی بمعنی اخص وجود نداشته<sup>۶</sup>، لکن از خلاصه نسکهای اوستای ساسانی، که در کتاب

۱- حاخند، تاج، ص ۱۶۳ - ۱۵۷؛ شرح مختصرتر در سیاست نامه نظام الملک،

چاپ شفره: ص ۳۹ - ۱۳۸، ترجمه ص ۵۶ و ما بعد.

۲- هرفان، ص ۵۵.

۳- زک، ص ۳۰۷ - ۳۰۶ این ترجمه.

۴- زند، ریک بالتر ص ۷۴ - ۷۳.

۵- دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۲۵، فوره ۶۹.

۶- بارتمه، زن در حقوق ساسانی، ص ۶.

دینکرد موجود است، چنین استنباط می‌شود، که چندین نسل شامل مسائل حقوقی بوده است. خلاصه‌ای که در دینکرد است، از روی اوستای ساسانی و تفاسیر آن تشخیص شده و تاریخ آن ظاهراً عهد خسروان است. این تفسیر مشتمل بر تفاسیر قدیمتر بوده، که توضیحات جدیدی بر آن افزوده‌اند. بنابراین مطالبی، که راجع باصولی قضائی در دینکرد آمده، غالباً مأخوذ از آراء مفسرین قدیم است و طرز عمل قضائی زمان ساسانیان را معلوم میدارد.

قطعاتی که از کتاب فقهی مازیگانی هزاردادستان<sup>۱</sup> در دست است و بارتمه بخشی از آن را ترجمه و شرح کرده است، در امور تملك و ازدواج و حقوق خانوادگی بطور کلی بحث میکند، که ما آنها را بفصل بعد ارجاع میکنیم. مؤلف آن کتاب گفته است که در دعاوی حقوقی رأی موبدان موبذ بردیگران تفوق داشته و از این عبارت استنباط میشود، که رأی او در حقوق جنائی نیز، که در اینجا مورد بحث ماست<sup>۲</sup>، فایق بوده و در این مورد هم فتوای موبدان موبذ بیش از سوگند تأثیر داشته و غیر قابل نقض بوده است.

در نسکهای نکاذوم<sup>۳</sup> و دزدسر نزد ذکر<sup>۴</sup> از محاکم مختلطی شده، که مرکب از قضات مختلف‌الدرجه بوده است. قانون برای احضار شهود مهلتی معین میکرده و مدت دعوی بوسیله نظامنامه ثابتی محدود بوده است<sup>۵</sup>. مقرراتی نیز برای جلوگیری از مردمان دغل و ستیزه‌کار، که دعاوی را بدر از امیکشانیدند و کارها را آشفته میکردند، وضع شده بود<sup>۶</sup> و نیز ممکن بود، که شخص از قضاتی، که محض اجراء غرضی امور

۱- رك بالاثر ص ۷۵.

۲- بارتمه، حقوق ساسانی، ج ۴، ص ۲۹ و بعد.

۳- دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۲۵-۱۶.

۴- ایضاً کتاب هشتم، فصل ۲۷-۲۱.

۵- ایضاً، کتاب هشتم، فصل ۲۲، فقره ۱۵-۱۲.

۶- ایضاً کتاب هشتم، فصل ۲۵، فقره ۲۷.

مشكوك را یقینی و امور یقینی را مشکوك جلوه داده باشد، شکایت کند.<sup>۱</sup>  
 در صورتیکه نسبت بتقصیر یا بی تقصیری متهم شکی واقع می‌شد، کار را  
 بامتحان (ور)<sup>۲</sup> محول می‌کردند و این رسم بسیار اهمیت داشت.<sup>۳</sup> این امتحان از  
 حیث شدت دارای درجات بود<sup>۴</sup> و آن را عادتاً بردونوع میدانستند «امتحان سرد» و  
 «امتحان گرم»<sup>۵</sup>. مثلاً امتحان گرم (ور گرم یا گرموگک وریه) عبارت بود از عبور از  
 میان آتش، که در داستان سیاوش پسر کیکاوس<sup>۶</sup> و داستان «ویس و رامین»<sup>۷</sup> و صسف  
 آن بطور شاعرانه آمده است. نوع هیزمی، که در این امتحانها بکار می‌رفت، مطابق  
 قواعد خاصی معین می‌شد و در ضمن اجرای امتحان تشریفات مذهبی نیز بعمل  
 می‌آمد.<sup>۸</sup> در زمان شاهپور دوم آذربید پسر مهر سیند برای اثبات حقانیت گفتار خود،  
 بنا بر روایات موجوده، خود را موردنوع دیگر «ورگرم» قرارداد، یعنی فلز گداخته  
 بر سینه خود ریخت.<sup>۹</sup> امتحان سرد (ورسرد) ممکن بود بوسیله شاخه‌های چوب  
 مقدس بعمل آید. در این صورت آن را بر سموگک وریه<sup>۱۰</sup> می‌نامیدند.<sup>۱۱</sup> يك نوع

۱- ایضاً کتاب هشتم، فصل ۲۲، فقره ۱۰.

## ۲- Ordatlie

۳- ایضاً، کتاب هشتم، فصل ۴۲، فقره ۳، و مابعد (به نقل از سکاذم نسک).

۴- سکاذم نسک، دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۳۸، فقره ۶۵.

۵- ایضاً، کتاب هشتم، فصل ۴۲، فقره ۶.

۶- فردوسی، شاهنامه، چاپ وولرس؛ ص ۵۵۰ و بعد (بیت ۵۰۲ و بعد).

۷- ویس و رامین چاپ لیس W.N.Lees، ص ۱۳۶ و مابعد.

۸- دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۲۰، فقره ۴۱.

۹- قطعات پهلوی، که وست بچاپ رسانیدم مثلاً فصل ۱۵ شایست نی شایست (۱۶۱۵)

متون پهلوی، ج ۱، ص ۳۷۶؛ شکند گمانیک و یزار، ۷۰۱۵ ( وست متون پهلوی، ج ۳، ص

۱۷۱)؛ دینکرد کتاب ۷، فصل ۵، فقره ۵۰ ( وست، متون پهلوی، ج ۵، ص ۷۴) مقایسه

شود با بالاتر ص ۱۶۳.

## ۱۰- Baresmoghvarih

۱۱- دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۱۹، فقره ۳۸ و فصل ۲۰، فقره ۱۲.

دیگر از امتحان بسیار قدیم، که در ضمن ایراد قسم اجراء می‌شد، نوشیدن آب گوگرد آلود بوده این رسم حتی در کتاب و ندیداد هم (۵۴۴ و مابعد) ذکر شده و اصطلاح سوگند خوردن، که امروز در زبان کنونی ایران بمعنی قسم یاد کردن، استعمال میشود و معنی تحت‌اللفظ آن «نوشیدن آن گوگرد آلود» است، یادگاری از آن عادت قدیم می‌باشد. ظاهر چنین است، که در زمان ساسانیان استعمال آب گوگرد آلود هنگام اجراء قسم فقط صورت ظاهر بوده است. يك مأمور مخصوص از عدلیه ملقب به ورسردار در حسن جریان «امتحان» نظارت می‌کرده است.<sup>۱</sup>

از نامه تنسر اطلاعاتی چند راجع باصول مجازات تحصیل می‌توان کرد. عقوبات بر سه گونه جرم مرتب بود: یکی میان خدای عزاسمه و بنده که «از دین برگردد و بدعتی احداث کند در شریعت»، و یکی میان برادران دنیا «که (یکی) بردیگری ظالم کند». در قرون نخستین عهد ساسانی، کیفر جرم‌های نخستین و دومین یعنی کفر و عصیان و خیانت و فرار، اعدام عاجل بود و مجازات جرائم نسبت به «برادران دنیا» از قبیل دزدی و راهزنی و هتك ناموس و جور و غیره، جزای بدنی سخت با اعدام بود.<sup>۲</sup> بنا بر گفته‌های آمین مارسلن مجازات‌های تأدیبی آنوقت خیلی سخت بوده است.<sup>۳</sup> وی گوید: «ایرانیان از قانون هر اس بسیار دردل دارند، قوانینی که مخصوصاً برای کیفر خیانت پیشگان و فراریان جنگ‌وضع شده، بسیار سخت است. از جمله قوانین بسیار ناهنجاری جاری است مثلاً جنایت يك فرد مستلزم

۱- بارتلمه، حقوق ساسانی: ج ۲، ص ۷ و مابعد.

۲- در خصوص احترام قول و پیمان بدون خوردن سوگند و راجع بمجازات

پیمان شکنان رك بارتلمه. علم لهجدهای ایرانی متوسط، ج ۲، ص ۱۵-۱۴.

۳- دارمستتر، مجله آسیایی: ۱۸۹۴، ص ۲۱۹ و بعد و ۵۲۳ و بعد؛ مینوی، ص

۱۶-۱۷.

۴- کتاب ۲۳، بند ۶، قطعه ۸۱.

هلاک همه خویشانش می‌شود». در نکاذوم نسک<sup>۱</sup> مقرراتی هست راجع باشخاصی که متهم ببعضی گناهان شده‌اند و طرز تعقیب آنان را ذکر کرده است مثل سرقت و راهزنی و خسارات مختلف و قتل و زنا و تهدید بزنا و توقیف غیر قانونی و محروم نمودن از خوراک و کاستن مزدکارگران برخلاف قانون و خساراتیکه بر شخص از جادوگران و غیره برسد. مسائل حقوقی دیگری از قبیل حدودمسئولیت طفل و تحریک، بقتل اجنبی و غیره در این نسک مورد بحث قرار گرفته است، لکن در خلاصه دینکرد فقط اشارات مختصری دیده میشود و غالباً بتفصیل نپرداخته‌اند. از این خلاصه معلوم میشود، که چون سارق را در حین ارتکاب جرم دستگیر می‌کردند، او را بمحکمه می‌کشیدند و شیشی دزدیده را بگردن او می‌آویختند<sup>۲</sup> و او را بزنجیر می‌بستند و بزندان می‌افکندند. عده زنجیر بر حسب شدت جرم تغییر می‌نمود و اعضایی از بدن را، که مرتکب آن جرم شده بود، بیشتر مقید میکردند<sup>۳</sup>. تحقیقاً این زنجیرها فقط برای جلو گیری از محبوسین نبوده، بلکه نشانه اجرای عدالت محسوب می‌شده است. به موجب خلاصه نکاذوم نسک مرسوم نبوده، که بعلمت ارتکاب جرائم دینی، بدست مجرمین خارجی یعنی غیر زردشتی دست بند بندند<sup>۴</sup> و احتمال می‌رود، که این فتوای شخصی بعضی از مفسرین باشد نه قانون عام. بهر حال در اعمال شهدای عیسوی غالباً مذکور است، که دست بند و زنجیر و کند بردست و پای محبوسین عیسوی می‌نهاده‌اند<sup>۵</sup>. قاضی تحقیق هنگام استنطاق محبتی معمول و گفتاری فریبنده بکار می‌برد، تا مجرم را باعتراف و ادا کند<sup>۶</sup>. اگر

۱- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۱۶ و ما بعد.

۲- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۲۵، فقره ۱۲۳.

۳- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۲۱، فقره ۵-۱.

۴- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۱۹، فقره ۵۶.

۵- مثلاً هوفمان، ص ۶۱.

۶- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۲۱، فقره ۱۰.

کسی نام شرکاء جرم خود را افشاء میکرد پاداش می‌یافت<sup>۱</sup>، لکن کسی که شبی مسروق را پنهان می‌کرد، کیفر او معادل کیفر سارق بود<sup>۲</sup>. با سارقین بومی و بیگانگان چه از حیث لباس در موقع سرما و چه از حیث دوا در موقع مرض بیک نزع رفتار نمی‌شد<sup>۳</sup>. در نکاذوم نسک<sup>۴</sup> از تعقیب قضایی و «امتحان» و اعدام جادوگران بحث شده است.

معلوم نیست که در حقوق ایران حبسهای با موعده معین وجود داشته است یا خیر. اما توقیف مقدماتی ممکن بود تا مدت غیر محدودی دوام پیدا کند. بموجب نکاذوم<sup>۵</sup> مقصرین را در مکانی غیر مطبوع حبس می‌نمودند و بر حسب مورد عده‌ای از جانوران موزی در آن مکان رها می‌کردند؛ تئودوره<sup>۶</sup> اسقف صور، در تأیید این مطلب روایت می‌کند، که عیسویان را گاهی در سیاه چال می‌انداختند و عده‌ای موش با آنها همراه می‌کردند و دست و پای محبوسین را می‌بستند، بقسمی که این جانوران حریص را نتوانند دفع کنند و آن جانوران گرسنه محکومین را پس از آزار ورنج متمادی پاره میکردند<sup>۷</sup>. بعلاوه حبس وسیله از میان بردن بی‌سروصدای اشخاص بسند مرتبت بوده، که وجودشان برای کشور و شاه خطر داشت. قلعه<sup>۸</sup> مستحکمی واقع در خوزستان، که گیل‌گرد یا اندمشن<sup>۹</sup> نام داشت، یک نوع قلعه

۱- ایضا، کتاب ۸، فصل ۲۱، فقره ۱۱.

۲- ایضا، کتاب ۸، فصل ۲۱، فقره ۸.

۳- ایضا، کتاب ۸، فصل ۱۹، فقره ۵۵.

۴- ایضا، کتاب ۸، فصل ۴۲، فقره ۱-۲.

۵- ایضا، کتاب ۸، فصل ۱۹، فقره ۴۴.

## ۶- Theodoret

۷- لایبور. ص ۱۱۵.

۸- هوبشمان شباهت این نام را، که بوسیله متون ارمنی بما رسیده است، با اندمشک

نام باستانی شهر دزفول خاطر نشان کرده است (صرف و نحو ارمنی، ج ۱، ص ۱۹).



باستیل محسوب میشد و آنرا انوشبرد یا « قلعه فراموشی » نیز میخواندند، زیرا که نام زندانیان و حتی نام آن مکان را کسی نبایستی بر زبان براند.<sup>۱</sup> فوستوس بیزانسی<sup>۲</sup> فاجعه فوت ارشک (سوم)<sup>۳</sup> پادشاه ارمنستان را حکایت کرده است که در « قلعه فراموشی » جان داد. خواجه سرایی در سمت<sup>۴</sup> نام<sup>۵</sup>، که امیر ( اشکن)<sup>۶</sup> یکی از ولایات ارمنستان شد، در یکی از جنگهای باکوشانیان شاهپور دوم را از خطر مرگ نجات داد. شاهپور بیاس خدمت او فرمود: هر چه از من خواهی بخواه و وعده داد، که مطلوب او هر چه باشد، اجابت خواهد شد. آنگاه در سمت اجازه خواست، یک روز فقط بقاعه فراموشی بدیدن ارشک برود، تا لوازم احترام نسبت باو بجای آورد و بوسیله موسیقی او را شادگرداند. شاهپور باو جواب داد، که اجابت این مسئول بسیار دشوار است و تو خود چون نام انوشبرد را بر زبان رانده، جان خود را بخطر انداخته‌ای، لکن باوجود این، شاهپور بیاس خدمات بزرگ او این تقاضا را اجابت کرد. پس یکی از مستحفظین خود را همراه او فرستاد و باو نامه‌ای داد مهور بنفش نگین سلطنتی تابتواند داخل قلعه شود. بدین طریق در سمت بهمراهی

- 
- ۱- هوشمان، همانجا؛ نلدکه، طبری، ص ۱۴۴، یادداشت ۱. چندین نفر از خاندان سلطنتی در این زندان افتاده بودند، که از آنجمله ارشک سوم پادشاه ارمنستان می باشد. بگفته پرو کوپپوس کواز پس از محرومیت از تاج و تخت در آنجا زندانی بود و از همانجا فرار اختیار نمود. بعدها شیرویه عده‌ای از زندانیان آنجا را آزاد کرد و ایشان باو کمک نمودند تا توانست پدر خویش خسرو دوم را از تخت پایین آورد ( پانکانیان، مجله آسیایی، ۱۸۶۶، ۱، ص ۹ - ۲۵۸ ).
- ۲- لانگلو، ج ۱، ص ۲۸۶ و ما معد.
- ۳- رک باتر ص.

۴- Drastamat

۵- در باره این اسم نگاه کنید هوشمان، صرف و نحو از منی، ج ۱؛ ص ۳۸.

۶- Ishkan

آن شخص وارد آن جایگاه شد و زنجیر از دست و پا و گسردن ارشک برداشت و سر و تن او را شسته جامه مجلل بر او راست کرد و او را بر کرسی نشاند و بر طبق تشریفات معمول دربار ارمنستان بسرایی او غذا آورد و پیش او شراب نهاد. بدین ترتیب در ستمت ارشک را از بهت و رخوت حبس بیرون کشید و باموسیقی نوازان و سائل تفریح او را فراهم آورد. فوستوس گوید: در آخر غذا میوه و سیب و خیار و اطعمه لذیذ در برابر ارشک نهادند و در همان وقت کاردی پیش او گذاشتند، تا بتواند میوه‌ها را بخورد. درستمت آنچه در قوه داشت برای تفریح ارشک بکار می‌برد و در مقابل او برپای ایستاده دائماً او را تسلی میداد. ارشک که سرمست شده بود، دنیا در نظرش سیاه مینمود. گذشته خود را بخاطر آورد و گفت، بدبخت ارشک! کار جهان چنین است! اینک منم که بدینجا و بدین پایه افتاده‌ام! این بگفت و کارد برآورد، که برای میوه بریدن در دست داشت، بقلب خود فرو برد و در حال جان بداد. درستمت چون این بدید، خود را بروی او افکنده کارد را از سینه او بر کشید و به پهلوی خود فرو برده در جای سرد شد.

یکی از مجازات‌های بسیار معمول آن زمان، که خصوصاً درباره شاهزادگان عاصی مجری میشد، کوری بود؛ باین ترتیب که میل سرخ در چشم محکوم فرو میبردند یا روغن گداخته در دیده او می‌ریختند.<sup>۱</sup>

حکم اعدام را معمولاً بوسیله شمشیر اجراء میکردند. مرتکبین بعضی از جرائم را از قبیل خیانت بدین و دولت مصلوب میکردند. آمیانوس حکایت میکند،<sup>۲</sup> که «از عادات ایرانیان این بود، که تمام یا قسمتی از پوست بدن مجرمین را می‌کنند و پروکوپپوس<sup>۳</sup> روایت می‌کند، که پوست یک سردار ارمنی را کنده، از گاه انباشتند و بردرختی بسیار بلند آویختند. در زمان تعقیب عیسویان گاهی

۱- پروکوپپوس، ۶/۱؛ فوستوس بیزانسی، لانگلو، ج ۱، ص ۲۳۱.

۲- کتاب ۱۲۳ بند ۶، فوره ۸۵.

۳- جنگ ایران، ۵/۱.

بزرگان مسیحی را رجم می‌کردند<sup>۱</sup>. در زمان یزدگرد دوم دورا به مسیحی را مصلوب کرده، همچنان بردار سنگسار کردند<sup>۲</sup>. چند نفر از عیسویان رازنده در دیوار نهادند<sup>۳</sup>. مجازات باستانی مبنی بر ساییدن تن مجرمین در زیر پای پیل، که نمونه‌هایی از آن در ازمنه اسلامی نیز دیده شده، در عهد ساسانیان رواج داشت<sup>۴</sup>. بموجب نکاذوم نسك اشخاصی را، که مستحق اعدام بودند، ممکن بود، برای مقاصد طبی زنده نگامدارند<sup>۵</sup>.

در اعمال شهدای عیسوی انواع و اقسام زجرها و شکنجه‌های دهشتناکی، که محاکم می‌توانستند، از آن استفاده کنند، مذکور است. برای ترسانیدن متهمین آلات و ادوات مختلف شکنجه را در برابر چشم آنها می‌گسترده<sup>۶</sup>. زندانیان را گاهی با انگشت بنصر می‌آویختند. و گاهی واژگون و گاهی با يك پا سرنگون بردار می‌کردند و با تازیانه‌هایی بافته از پی‌گاو<sup>۷</sup> میزدند. در زخمها سرکه و نمک و انقوزه میریختند<sup>۸</sup>. اندام آن بی‌نویان را يك يك قطع می‌کردند و پوست سرشان را می‌کنند. گاهی پوست چهره را از پیشانی تا چانه برمی‌داشتند و گاهی پوست دست و پشت آنها را می‌بریدند<sup>۹</sup> و سرب گذاخته در گوش و چشم میریختند و زبان را می‌کنند. گردن یکی از شهدای عیسوی را سوراخ کردند و زبان او را از آن سوراخ بیرون کشیدند<sup>۱۰</sup> جـسـوالـدـوز در چشم و در

۱- لا بور، ص ۶۱.

۲- ایضاً، ص ۱۲۷.

۳- ایضاً، ص ۱۱۲.

۴- هوفمان، ص ۵۳؛ طبری، ص ۱۰۱۲، نلدک، ص ۳۰۷.

۵- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۲۰، فقره ۴.

۶- هوفمان، ص ۵۳.

۷- ایضاً، ص ۲۵.

۸- ایضاً، ص ۲۹.

۹- لا بور، ص ۱۱۰.

۱۰- لا بور، ص ۶۱.

تمام بدن فرو می‌کردند<sup>۱</sup> و دائم سرکه و خردل در دهان و چشم و منخرین آنها میریختند تا مرگ فرارسد<sup>۲</sup>. یکی از ادوات کثیرالاستعمال شانه آهنین بود، که گوشت تن محکوم را با آن می‌کنند. برای افزایش درد و شکنجه بر استخوانهایی، که نمایان شده بود، نفت می‌ریختند و آتش می‌زدند. شکنجه چرخ و اعدام بر روی خرمن هیزم که بر آن نفت ریخته و مهبای آتش گرفتن بود، در ردیف شکنجه‌های ایران مذکور است و از آن گذشته اکثر این شکنجه‌ها را در حقوق جزای هند باستانی می‌توان دید<sup>۳</sup>.

دهشتناک‌ترین شکنجه‌ها شکنجه معروف به «نه مرگ» بود، که تفصیل آن از اینقرار است: جلاد به ترتیب انگشتان دست و انگشتان پا و بعد دست را نامچ و پا را تا کعب و سپس دست را تا آرنج و پا را تا زانو و آنگاه گوش و بینی و عاقبت سر را قطع میکرد<sup>۴</sup>. اجساد اعدام شدگان را نزد حیوانات وحشی می‌افکندند<sup>۵</sup>. گاهی مجوسین عیسوی را بوعده آزادی یا استرداد اموال مضبوطه و ادار با اعدام هم‌کیشان خود می‌کردند<sup>۶</sup>. مجازاتهای دیگری نیز وجود داشت از قبیل توقیف اموال شخصی مقصر<sup>۷</sup> و اعمال شاقه، که عبارت بود از راهسازی و سنگ‌شکنی و درخت بری و قطع چوب برای آتش مقدس و غیره<sup>۸</sup>.

۱- هوفمان، ص ۵۵.

۲- هوفمان، ص ۵۶.

۳- داند انس داک، اکوم راکاریتام Dand Ins Dac, Akum Racaritam - ترجمه میر، لیتزینگ، ص ۳۶ و ما بعد.

۴- هوفمان، همانجا؛ لایبور، ص ۶۱.

۵- لایبور، ص ۶۲.

۶- ایضاً ص ۶۱ و بعد.

۷- لایبور، ص ۱۱۱، مقصر، که از اشراف بوده محکوم شد که از پست‌ترین غلامان خود اطاعت کند و به‌لایه زن خود را هم با او واگذار نماید.

۸- لایبور، ص ۱۱۴ و ۱۳۵.

بلاشك اگر تصور کنیم، که آنچه در باب مجازاتهای سخت دولت ساسانی در اعمال شهدای عیسوی مذکور است، از مجازاتهای یومیه عدالتخانه ایران بوده نسبت بایرانیان ظلم روا داشته ایم. صرف نظر از مبالغه گوییهایی، که می توان در اینگونه روایات حدس زد، باید دانست، که این مجازاتها مخصوص سیاستهای مذهبی بوده و بنابراین آن بیرحمیها نتیجه اختلاط تعصب و غیرت دینی بامفاسد شهبانی است، که در اعمال محاکم مذهبی اروپا نیز در چند قرن پیش مکرر مشاهده شده است.

از این گذشته، مجازاتها همه را بسختی اجراء نمیکردند. اینک چند روایت از سیاستی را، که در زمان و هرام پنجم نسبت بعیسویان بعمل آمد، ذیلا نقل میکنیم. مهرشاهپور رئیس مغان «دشمن بزرگ عیسویان» بود، شانزده نفر عیسوی را، که از انکار دیانت خود امتناع کرده بودند، برهنه کرد و امر داد، که هر شب آنها را بکوهستان ببرند و دست و پا بسته در آنجا بگذارند و نان و آب بمقدار قسوت لایموت بآنها بدهند. پس از اینکه این شکنجه يك هفته بعمل آمد، مهرشاهپور از مستحفظ احوال آنان را پرسید. جواب داد که بمرگ نزدیکند. مهرشاهپور گفت. برو بآنها بگسرو: پادشاه میفرماید، که فرمان مرا گردن نهید و خورشید را ستایش نمایید و گرنه پهای شما طناب می بندم و شما را در تمام کوهستان می کشانم تا گوشت تن از استخوان جدا شود و بدنتان در میان سنگها بیفتد و جز رگ و پسی چیزی بر طناب نماند». نگاهبان امر را ابلاغ کرد. بسیاری از محبوسین چون از هوش رفته بودند، بانگ او را نشنیدند. دیگران از شدت درد قبول کردند. آنگاه مهرشاهپور بدون اینکه بستایش آفتاب یا آتش مجبورشان کند، آنها را به سلوکیه گسیل نمود و در آنجا عیسویان همینکه جراحاتشان التیام یافت، روزه گرفتند و استغفار کردند و از ضعف نفسی، که در کار دیانت ظاهر کرده بودند، نادم شدند بعد مهرنرسی پانزده تن از آنها را، با اینکه نخواستند در ارتداد و انکار دین مسیح باقی باشند، آزاد نمود و بمساکن خود فرستاد. تنها ژاک ملقب بشهید بفرمان شاه

بمجازات «نه مرگ» محکوم شد، زیرا در مقابل محکمه شاهی جسورانه تذکر داده بود، که یزدگرد اول نیز چون از رفتار نیک خود نسبت به سوسیان دست کشید، در حالی مرد که همه از او کنار گرفته بودند و بعد از مرگ نیز جسد او را در دخمه قرار ندادند.<sup>۱</sup> هنگامی که فرمان تعقیب اهل سایر دیانات صادر می‌شد، محاکم عادی وارد رسیدگی نمی‌شدند و تحقیقات مقدماتی و استنطاقات و صدور احکام یا با مرزبانان و سایر صاحبان مناصب ایالتی بود، یا این کار را بانجمنی دولتی مخصوص این کار محول می‌نمودند، که موبدان از اعضاء مسلط و نافذالقول آن بشمار می‌آمدند.<sup>۲</sup> گاهی موبدان موبدشخصاً عیسویان را استنطاق می‌کرد و حکم صادر مینمود. لایبور<sup>۳</sup> گوید: «پادشاه و سرداران و موبدان بدین طریق همیشه جماعتی اسیر در دنبال خود می‌کشاندند و هر وقت میخواستند آنها را استنطاق می‌کردند» در زمان شاهپور دوم چنین اتفاق افتاد، که عبدیشوع<sup>۴</sup> نام اسقف، برادرزاده داشت زناکار و درصدد منع او از ارتکاب گناه برآمد. آن زانی عبدیشوع را متهم کرد، که با قیصر روم رابطه دارد و اسرار شاه را بدو فاش کرده است. نخست شاهزاده اردشیر، که بعد اردشیر دوم شد، و در ولایات آدیابن عنوان شاهی داشت، به این قضیه رسیدگی نمود. پس موبدان موبد بانفاق دوتن از موبدان وارد تحقیق شد و عاقبت قضیه در مقابل رئیس خواجه سرایان، که «صاحب تمام پیل‌های کشور بود»<sup>۵</sup>، طرح شد. یک هیئت بازرسی مرکب از همان اندرز بدو سر و شورزدارینگ و دستور همدا<sup>۶</sup> تشکیل شد و هیئت دیگری نیز مرکب از ناظر مخازن سلطنتی و موبدان موبد

۱- لایبور، ص ۱۱۶-۱۱۴.

۲- مئلا هوفمان، ص ۳۸ و ۶۱ و ما بعد.

۳- ص ۵۹.

۴- Abdisho

۵- ابضا، ص ۶۵.

۶- هوفمان، ۵۱-۵۵.

تشکیل گردید، که رئیس خواجه سرایان و رئیس خلوت<sup>۱</sup> مشاور آن بودند. گویند یکی از رذان یعنی شخصی روحانی، که بقضیه پشیون عیسوی رسیدگی می کرد، از آن سفاکیها منزجر و خسته شد و بر آن شد که از اجراء مجازات «نه مرگ» درباره آن شهید کناره گیری کند. موبدان موبد آگاه شد و خاتم افتخار را از او گرفت و او را معزول نمود و بجای او قاضی بزرگ کشور (شهر داذور)، که جدیداً انتخاب شده بود، از دربار فرستاده شد، تا با موبد بزرگ همراهی کند<sup>۲</sup>. معمولاً وقتی کسی می خواست اقدامات شدیدی بر ضد پیروان سایر مذاهب بعمل آورد، محتاج با اجازه مخصوص شاه بود<sup>۳</sup>.

بنابراین در مواردی، که پای تعصبات دینی در میان می آمد، اجرای احکام مقید بقوانین عادی نبود و اکثراً بطور فوق العاده صورت می گرفت، زیرا که در این موقع اشخاصی، که بر سیدگی قضایا مأمور می شدند، غالباً عمال دولت بودند، که بالطبع اطلاع وافیه و تبصر کافی در مسائل فقهی و حقوقی نداشتند. ملاک عمل آنها فرامین دولتی بود که بنحو فوق العاده صادر می شد<sup>۴</sup>. در این موقع بهیچکس ابقاء نمی کردند، خواه سربانی خواه ایرانی خواه اوساط الناس و خواه بزرگان و اشراف محکوم بشکنجه و اعدام می شدند. اگر مجرم از ایرانیانی بود، که پشت به دین آباء و اجداد خود کرده بود، کار سخت تر میشد. ما در میان شهدای عیسوی به بسیاری بر می خوریم، که نام های ایرانی داشته اند. بعضی از اشراف درجه اول حتی از افراد خاندان سلطنتی هم بمجازات میرسیدند. مثلاً پیر گنشسب برادرزاده

۱- لازار فریبی لانگلو، ج ۲، ص ۳۵۷ مقایسه شود با الیزئوس همانجا، ص ۲۳۵

و ما بعد.

۲- هوفمان، ص ۶۵ درباره تصحیح شهر دبیر به شهر داذور رنک نلد که در مجله

Gott, gel. Anz سال ۱۸۸۵، ص ۸۷۸.

۳- لایبور، ص ۱۱۴.

۴- مقایسه شود با لایبور، ص ۵۷.

شاپور دوم<sup>۱</sup>، که چون قبول دین عیسوی کرده نام سریانی ماسابها<sup>۲</sup> گرفته بود، شکنجه و هلاک شد. الیزئوس قصه یکی از رؤسای مجوس را ذکر کرده است، که چون از دین خود برگشته بود، راه هلاکت سپرد. آن قصه چنین است: که در زمان یزدگرد دوم موبدی بسیار دانا بود، که از فرط تبهر در امور فقهی او را همگت دین لقب داده بودند<sup>۳</sup>. این مرد مکرر نصارا را در منستان را بمقوبت و فشار مبتلا کرد و عاقبت چنان از استواری و ثبات عیسویان متأثر شد، که کیش نصاری گرفت. بنا بر روایت الیزئوس، ناظر ارزاق، که ریاست انجمن تحقیق و تفتیش دینی را داشت، چون از این واقعه آگاه شد، ترسید که بمسئولیت خود خون یکی از روحانیان بزرگ را بریزد، قصه را بشاهنشاه عرض کرد. شاه فرمود تدبیری کن تا مردم آن ناحیه موبد را متهم بخیانت نسبت بسلطنت نمایند وی چنین کرد و آن موبد گرفتار و محکوم بسه مرگ بوسیله گرسنگی شده، در بیابانی دور و بی آب و علف جان سپرد<sup>۴</sup>.

\* \* \*

مضمون کتب اعمال شهیدان سریانی مثل سایر کتبی است، که در خصوص شهدای عیسوی نوشته اند در هر زمان و هر مکانی روح دیانتی یکسان است در کتب قدیمه اعمال شهیدان طریق اختصار پیموده شده، ولی در نامه های اخیر

---

۱- پیر گشنسب پسر ژاماسب بود. این ژاماسب با آذر افروزگرد دو برادر اصلی شاپور بودند و حکومت بعضی از نواحی اروستان (پیت هر باید) میکردند، که در میان نصیبین و دجله واقع است. هوفمان، ص ۲۴؛ مقایسه شود با مار کموارت، ایران شهر ص ۱۶۳.

۲- Mar Sabha

۳- بالائر ص ۱۲۲ را ببینید.

۴- لانگلو، ج ۲، ص ۲۳۵ و مابعد.



آنان رجزخوانی و خودستایی و حمله بخصم بحدی است، که خواننده نمیتواند تحمل کند. لکن اگر کسی بخواهد روابط حقیقی نصارا را با دین رسمی ایران از این کتب استنباط کند، باید مطالبی را که مربوط به تعصب نصارا است، از نظر دور ندارد و غافل از عصبیت نویسندگان نباشد. بعلاوه عیسویان نه فقط از زردشتیان، که علما آنها را جادوگر میخوانند، تنفر داشتند، بلکه از سایر کفار و بی‌دینان نیز گریزان و متنفر بودند. نسبت به دشمنان خود از اقسام تهمت کوتاهی نداشتند، مخصوصاً قواین زناشویی خصم را به بدترین وجهی وانمود می‌کردند. از طایفه گنوستیکک هراسان و متنفر بودند. درباره یکی از فرقه‌های گنوستیکک موسوم به صدوقیان گفته‌اند که «مردمانی شیرین مثل مردم سدم هستند و سر خوک را می‌پرستند» ۱ و در باب طایفه بوربوری که افکار آنها شباهت تامی بصدوقیان داشته، گفته‌اند: «بسیار زشت است، که شریعت ناپاک این طایفه را بسمع پاکان برسانیم» ۲. سابه‌ها و ویه شهریگک، که دوتن از مقدسین مسیحی بودند، برای خراب کردن معابد غیر عیسوی و تبدیل آنها بصوامع نصرانی، در همه جا گردش می‌کردند ۳. ربولا اسقف‌الرها را ستوده‌اند، زیرا که اتباع ابن دیسان و یهودو آریان و اتباع مرقیون و مانی و بوربوریان و صدوقیان بی‌دین را از اسقف نشینی خویش رانده است، چه این طوائف چنان به افسانه‌ها و موهومات خسویش علی‌العمین اعتقاد داشتند، که گویی در برابر حقایق واقعند. درباره اسقف مزبور نوشته‌اند، که «جمعیت آن فرقه‌ها را

(۱) - هوفمان، ص ۷۶ . ۲- Borboriens ۱- Sadgucéens

(۳) - ایضاً، ص ۱۲۵ . ۲- Vehshahrigh ۳- Sabha

(۳) - ایضاً: ص ۷۶ . ۵- Rabbula

را بهم میزد و از معابدیکه در نهایت زیبایی ساخته بودند، بیرون می‌افکند و بجای آنها برادران دینی ما را می‌نشانند و از آن طوایف هر کس ایمان می‌آورد، او را داخل گلهٔ پیروان خویش می‌کرد»<sup>۱</sup>.

محتاج ذکر نیست، که عیسویان مکاشفات بزرگان و کرامات اولیاء خود را افسانه نمی‌دانند. جدیدترین کتب اعمال شهدا مشحون بذکر معجزات و کرامات است. از جمله نوشته‌اند، که سابه‌ها ملقب به «هادی کفار» با دست بجانب سنگی اشارت کرد و گفت: «از جای خود برخیز!» در حال بانگ رعد عظیمی بگوش رسید و سنگ از جا فرو غلطید<sup>۲</sup>. دیگر از معجزات اینکه چون پشون<sup>۳</sup> آرامیخواستند دستگیر کنند، زنجیرها از هم گسست. آنگاه او را بسا طنابهایی، که از پی خوک درست شده بود، محکم بستند، لکن طناب در اثر صاعقه پاره شد. یکی از رذان که مأمور دستگیری پشون بود، خواهش کرد، که تسلیم شود تا مغلول او را بحضور موبد بزرگت ببرد، پشون قبول نمود و تن باسارت داد، اما در حضور موبد بزرگت جوابهای استوار داد، بحدی که موبد خشمناک شده، زنجیر او را بسختی فرو کشید زنجیر از هم گسیخت و سر آن که در دست موبد بود، چون مشعلی بسوختن درآمد پشون را بزندان افکندند، لکن نیمه شب با سایر محبوسان از جا برخاست. زنجیرها خود بخود فروریختند و درهای محبس باز شدند. بعد او را بنهری افکندند، لکن آب چون دیوار از دو طرف برخاست و او را تر نکرد، پس مغ بزرگت او را در آتشی افکند، که بر آتشگاهی<sup>۴</sup> افروخته بود، اما آتش برخاست و در بالای سر او يك نوع قبه تشکیل داد و چهار ساعت تمام بآن حالت باقی ماند و عساقبت

۱- ایضاً، ص ۱۲۲.

۲- هوفمان، ص ۷۶.

۳- pethion

۴- پلید کردن عنصر آتش در شریعت مزدیسنان گناه عظیم است و این روایت

باور کردنی نیست.

پس از آنکه چند نفر از کفار حاضر را بسوزانید، از انظار ناپدید شد. پشیونرادر حالیکه مانند سگی بسته بودند؛ بمحبس باز آوردند و امر دادند، که باو آب و نان ندهند و پس از دو ماه او را زنده و با طراوت دیدند، که در زیبایی شبیه خداوند ترسائی<sup>۱</sup> شده بود<sup>۲</sup>. عاقبت او بمجازات «نه مر گت» محکوم کردند و این سیاست شش روز طول کشید و در این مدت دائماً دعا می کرد و حضار آمین میگفتند<sup>۳</sup>.

---

۱- tarsai

۲- رك ص ۱۷۸ كتاب حاضر.

۳- هوفمان، ص ۶۱ و بعد.

## فصل هفتم

### نهیضت مزدکیه

احوال اجتماعی ایرانیان در دوره ساسانی - طبقات جامعه - خانواد - حقوق مدنی - دوره اول پادشاهی کواذ اول - افکار انقلابی - مزدکیان - اتحاد کواذ با مزدکیان - خلع و فرار کواذ - پادشاهی ژاماسب - بازگشت کواذ - دوره دوم پادشاهی او - مسئله جانشینی پادشاه - قتل عام مزدکیان - مرگ کواذ.

جامعه ایرانی بر دو رکن قائم بود: مالکیت و خون. بنا بر نامه تنسر حدودی بسیار محکم نجبا و اشراف را از عوام الناس جدا میکرد. امتیاز آنان «بلباس و مرکب و سرای و بستان و زن و خدمتکار بود»<sup>۱</sup> و در جای دیگر گوید<sup>۲</sup>: «اشراف را لباس و مراکب و آلات تجمل از محترفه و مهنه ممتاز کردند. و زنان ایشان همچنین بجامه‌های ابریشمین و قصرهای منیف و رانین و کلاه و صید<sup>۳</sup> و آنچه آئین اشراف است و مردمان لشگری باسایش و رفاهیت آمن و مطمئن بخانه‌ها بمعاش

---

۱- در باب طبقات جامعه رک به ص ۲۹ و ۱۱۸ همین کتاب.

۲- نامه تنسردار مستتر ص ۲۲۲ و ۵۲۷، مینوی: ص ۱۹.

۳- ایضاً، دارمستر، ص ۲۲۶ و ۵۳۱، مینوی، ص ۲۳.

۴- اینکه بانوان نیز در نخجیر شرکت میکردند، از شواهد بسیاری منجمله داستانهای

بهرام گور استنباط میشود.

بر سر زن و فرزند فارغ نشسته». در شاهنامه فردوسی از خسروانی کلاه و زرینه کفش بسیار سخن رفته است، که مایه امتیاز اشراف بزرگ بوده است.

بعلاوه طبقات از حیث مراتب اجتماعی درجاتی داشتند. هر کس را در جامعه درجه و مقامی ثابت بود و از قواعد محکم سیاست ساسانیان یکی این را باید شمرد، که هیچکس نباید خسرواها را درجه باشد فوق آنچه بمقتضای نسب باو تعلق میگیرد. سعدالدین و راوینی در مرزباننامه<sup>۱</sup> حکایتی نقل میکنند، که هر چند در صورت فعلی افسانه آمیز است، لکن در این باب خالی از فایده نیست:

«صاحب اقبالی بود از خسروان پارس. یکروز بفرمود تا جشنی بساختند و اصناف خلق را از اوساط و اطراف مملکت، شهری و لشگری، خواص و عوام، عالم و جاهل، جمله را در صحرائی بیک مجمع جمع آوردند و هر یک را مقامی معلوم و رتبی مقدور کردند و همه را علی اختلاف الطبقات، صف در صف بنشانند، و هر چه مشتهای طبع و منتهای آرزو بود، از الوان اباها بساختند و از اهل ایوان طایفه گماشتگان ملک و دولت، از بهر عرض مظالم خلق زیر خوان بنشستند، تا جزای عمل هر یک، بر اندازه رسوم و حدود شرع میدادند. خسرو در صدر مسند شاهی بنشست و مقال داد تا منادی بجمع برآمد، که ای حاضران حضرت، جمله دیده بصیرت بگشایید و هر یک از اهل خان و حاضران دیوان، در مرتبه فرو دست خویش نگرید و درجه ادنی به بیند، و نظر بر اعلی منهد، تا هر که دیگری را دون مرتبه خویش بیند، بر آنچه دارد خرسندی نماید و شکر ایزدی بر مقام خویش بگذارد. جمله خلایق در حال یکدیگر نگاه کردند و بچشم اعتبار علو درجه خویش و نزول منزلت دیگران مطالعه کردند، تا با آخرین صف، که موضع اهل ظلامات بود، از آن طوائف نیز هر که در معرض عتابی و مجرد خطایی بود، در آنکس که بمثله و امثال آن نکال و عقوبت گرفتار بود، و آنکه بچنین عقوبتی گرفتار شد، حال کسانی میدید اعوذ بالله، که ایشان را صلب میکردند و گردن میزدند و انواع

۱- مرزبان نامه. چاپ قزوینی، ص ۲۷۷ و مابعد.

سیاستها برایشان میراندند و این عادت از آن عهد ملوک پارس را معهود شده است». فواین مملکت حافظ پاکسی خون خاندانها و حفظ اموال غیر منقول آنان بود. راجع به خاندان سلطنتی در فارسنامه<sup>۱</sup> عبارتی است، که ظاهر<sup>۲</sup> مأخوذ از آیین نامگ عهد ساسانیان است: «عادت ملوک فرس واکاسره آن بردی کی از همه ملوک اطراف چون صین و روم و ترک و هند دختران ستدندی و بیوند ساختندی و هرگز هیچ دختر را بدیشان نداندی دختران را جز باکسانی که از اهل بیت ایشان بردند مواصلت نکردندی»<sup>۳</sup>.

نام خانواددهای بزرگ را در دفاتر و دواوین بت میکردند<sup>۴</sup>. دولت حفظ آنرا عهده دار بود و عامه را از خریدن اموال اشراف منع میکرد. با وجود این قهرآ بعضی خانواددهای نجیب بمرور زمان منقرض می شدند. در نامه تنسر<sup>۵</sup> آمده است، که: «فساد بیوتات و درجات دو نوع است، یکی آنکه خانه را هدم کنند و درجه بغیر وضع روا دارند، یا آنکه روزگار خود بی سعی دیگری عزوبها و جلالت قدر ایشان بازگیرد و اعقاب ناخلف در میان افتند اخلاق اجلاف را شمار خود سازند و شیوه تکرم فرو گذارند و وقار ایشان پیش عامه برود چسبون مونه بکسب و مال مشغول شوند و از ادخار فضل باز ایستند و مصاهره با فرومایه و نه کفو خویش کنند از آن توالت و تناسل فرومایگان پدید آیند، که بتهجین مراتب ادا کنند».

در نامه اعمال شهیدان اشارات متفرقی راجع باحوال نجبا مذکور است: بعد از مرگ شهرین، که از دودمان مهران بود، برادرش کس فرستاد و پسر شهرین

۱- ص ۹۸ - ۹۷.

۲- رک بالاتر، ص ۱۳۵، یادداشت ۱ و ص ۳۱۶، یادداشت ۱.

۳- نامه تنسر، دارمستر، ص ۲۲۳ و ۲۲۷، مینوی، ص ۳.

۴- دارمستر، ص ۲۲۲ و ۲۲۷-۲۶، مینوی، ص ۱۹ - ۱۸. معذک باید در نظر

داشت که نامه تنسر پس از فتنه مزدک و اغتشاشات اجتماع آندوره تألیف شده است.

در این باب در همین فصل سخن خواهیم راند.

گشن یزداذ ( قدیس مهابها ) را طلب کرد، تا مراسم قربانی و غذای مقدس را، که حسب‌المعمول بایستی رئیس خانواده در ملك خسانواده انجام دهد، بجای آورد، اگرچه آن رئیس صغیر و نابالغ باشد، چنانکه در این مورد بود. اما این گشن یزداذ دین عیسی گرفته بود، چون عمش که قیم او بود، از این نکته استحضار یافت، خود را قانوناً مالك اموال خانواده شناخت. بنابراین میتوان قیاس کرد، که در بعضی از ادوار عهد ساسانی بر گشتن از دین رسمی مملکت، موجب حرمان از ارث میشده و مرتد از حق مالکیت بی نصیب و املاك او بنزدیکترین خویشاوندانش میرسیده‌اند. در مورد فوق چنین اتفاق افتاد، کسه عم گشن یزداذ پس از چند روز وفات یافت و گشن یزداذ اموال خویش را متصرف شده در میان فقرا تقسیم نمود<sup>۱</sup>. معلوم نیست، که نسبت بصحت این عمل اعتراضی شده باشد.

همچنین در میان طبقات عامه تفاوت‌های بارزی بود. هر يك از افراد مقامی ثابت داشت و کسی نمیتوانست بحرفه مشغول شود، مگر آنچه از جانب خدا برای آن آفریده شده بود<sup>۲</sup>.

در کتاب مینوگگی خرید<sup>۳</sup>، که مؤلفش معلوم نیست، آمده است، که پیشه‌وران باید « در کارهایی که میدانند وارد نشوند. آنچه مربوط به پیشه آنها است، بخوبی انجام دهند و مزد آنرا بنرخ عادلانه بگیرند، چه هر کس بکاری مشغول شود، که از آن آگاه نیست، آن کار را ضایع و بی‌فایده کرده است.»

ابوالفداء گوید<sup>۴</sup> پادشاهان ایران هیچ کاری را از کارهای دیوانی بمردم پست نژاد نمی‌سپردند. فردوسی حکایتی نقل کرده است، که حاکی از همین ممنوعیت عوام‌الناس است، در زمانی که آنوشیروان لشکر بروم میکشید.

۱- هوفمان، ص ۶۸ ببعد.

۲- نامه تنسر، داراستر، ص ۲۱۵ و ۵۲۵، مینوی، ص ۱۴.

۳- فصل ۳۲.

۴- تاریخ پیش از اسلام چاپ فیشر

Hist.an teislamicamica ed. de Fleischer ص ۱۵۰.

از اندازه لشکر شهریار  
 بیامد بر شاه موبد چو گردد  
 بدو گفت از یدر دو اسبه برو  
 ز بازار گانان و دهقان شهر  
 ز بهر سپاه این درم وام خواه  
 بیامد فرستاده خوش سخن  
 درم خواست و ام از پی شهریار  
 یکی کفشگر بود موزه فروش  
 درم چند باید بدو گفت مرد  
 چنین گفت کای پر خرد مایه دار  
 بیاورد کپان و سنگک و درم  
 بدو کفشگر گفت کاین من دهم  
 چو بازار گان را درم ساخته شد  
 بدو کفشگر گفت کای خوب چهر  
 که اندر زمانه مرا کود کیست  
 بگویی مگر شهریار جهان  
 که او را سپارم بفرهنگیان  
 فرستاده گفت این ندارم برنج  
 بیامد بر شاه بسوذر جمهر  
 بشاه جهان گفت بسوذر جمهر  
 یکی آرزو کرد موزه فروش  
 فرستاده گفتا که اینمرد گفت  
 یکی پور دارم رسیده به جای  
 اگر شاه باشد بدین دستگیر

کم آمد ز دینار سیصد هزار  
 بگنج آنچه بود از درم یاد کرد  
 گزین کن یکی نام بردار تو  
 کسی را کجا باید از نام بهر  
 بهزودی بفرماید از گنج شاه  
 که نو بد بسال و به دانش کهن  
 برو انجمن شد بسی مایه دار  
 بگفتار او پهن بگشاد گوش  
 دلاور شمار درم یاد کسرد  
 چهل مرد درم هر مری صد هزار  
 نبد هیچ دفتر بکار و قلم  
 سپاسی ز گنججور بر سر نهم  
 فرستاده از کار پر دخته شد  
 نرنجی به گویی به بوذر جمهر  
 که بازار او بر لم خوار نیست  
 مرا شاد کسرداند اندر نهان  
 که دارد سرمایه و هنگک آن  
 که کوتاه کردی مرا راه گنج  
 بر آن خواسته شاد بگشاد چهر  
 که ایشاه نیک اختر خوب چهر  
 اگر شاه دارد به گفتار گوش  
 که شاه جهان با خرد باد جنت  
 بفرهنگک جوید همی رهنمای  
 که این پاک فرزند گردد دبیر



بیزدان بخوایم همی جان شاه  
بدو گفت شاه ای خردمند مرد  
برو همچنان باز گردان شتر  
چو بازار گان بچه گردد دبیر  
چو فرزند ما بر نشیند بتخت  
هنر یابد از مرد موزه فروش  
بدست خردمند مرد نژاد  
بما بر پس مرگ نفرین بود  
نخواهیم روزی بدان گنج داد  
هم اکنون شتر باز گردان ز راه  
فرستاده برگشت و شد با درم  
که جاوید باد این سزاوار گاه  
چرا دیو چشم ترا خیره کرد  
مبادا کزو سیم خواهیم و در  
هنرمند و با دانش و یادگیر  
دبیری ببایدش پیروز بخت  
سپارد بدو چشم بینا و گوش  
نماند جز از حسرت و سرد باد  
چه آیین این روزگار این بود  
درم زو مخواه و مکن رنج یاد  
درم خواه و از موزه دوزان مخوه  
دل کفشگرزان درم پر ز غم

این حکایت اهتمام پادشاه را در حفظ حدود طبقات نشان میدهد و کفشگر  
در اغلب روایات عهد ساسانی نمونه طبقه دانیه است، که هر جا مثالی آورده اند،  
از کفشگر سخن رانده اند.

بطسور کلی بسالا رفتن از طبقه بطبقه دیگر مجاز نبود، ولی گناهی استثناء  
واقع میشد و آن وقتی بود، که یکی از آحاد رعیت اهلیت و هنر خاصی نشان  
میداد. در این صورت بنا بر نامه تنسر « آنرا بر شهنشاہ عرض کنند بعد تجریت  
موبدان و هر ابده و طول مشاهدات تا اگر مستحق دانند بغیر طایفه الحاق فرمایند ». <sup>۱</sup>  
اگر آن شخص در پارسایی آزموده بود، او را وارد طبقه روحانیان میکردند و اگر  
قوت و شجاعت داشت، او را در طبقه جنگیان داخل می نمودند و اگر در عقل و قوه  
حافظه ممتاز بود، در طبقه دبیران، در هر صورت قبل از رفتن بطبقه اعلی بایستی  
تعلیمات کافی و استواری بیابد. <sup>۲</sup> بنا بر این رفتن یکی از عامه به طبقه اشراف بکلی

۱- نامه تنسر، دارمستر، ص ۲۱۴ و ۵۱۹، مینوی، ص ۱۳.

۲- ایضا، دارمستر، ص ۲۱۵ و ۵۲۵، مینوی، ص ۱۴.

ممتنع نبود. شاه این اختیار را داشت و باین وسیله خونسی جدید در عروق نجبا وارد میکرد، اما بسیار نادر اتفاق می افتاد.

در هر حال مردمان شهری نسبتاً وضع خوبی داشتند. آنان هم مانند روستاییان مالیات سرشماری می پرداختند<sup>۱</sup>، ولی گویا از خدمات نظامی معاف بودند و بوسیله صناعت و تجارت صاحب مال و جاه می شدند. اما احوال رعایا بمراتب از آنان بدتر بود، مادام العمر مجبور بودند در همان قریه ساکن باشند و بیگاری<sup>۲</sup> انجام دهند و در پیاده نظام خدمت کنند. بقول آمیانوس مارسلینوس «گروه گروه از این روستاییان پیاده از پی سپاه میرفتند، گویسی ابدالدهر محکوم بهبودیت هستند. بهیچوجه مزدی و پاداشی بآنان نمیدادند»<sup>۳</sup>. بطور کلی قوانین مملکت برای حمایت روستاییان مقررات بسیاری نداشت و اگر هم پادشاهی رعیت نواز مثل هر مزدچهارم لشکریان خود را از اذیت رساندن بروستاییان بی آزار منع میکرد، شاید بیشتر مقصود او دهگانان بود تا افراد رعیت<sup>۴</sup>. در باب احوال رعایایی، که در زیر اطاعت اشراف ملاک بوده اند، اطلاع بیشتری نداریم. آمیانوس گوید «اشراف مزبور خسود را صاحب اختیار جان غلامان و رعایا می دانستند»<sup>۵</sup>. وضع رعایا در برابر اشراف ملاک بهیچوجه با احوال غلامان تفاوتی نداشت. نمیدانیم که حکام پادشاه نسبت باقطاعانی، که در زلمرو آنها بوده، قدرتی داشته اند یا نه و آیا این اقطاع دارای مصونیت

۱- فقط نجبا و بزرگان و سربازان و روحانیون و دبیران و سایر اشخاصی که در خدمت شاه بودند، از پرداخت مالیات سرشماری معاف بودند. (طبری، ص ۹۶۲، نلد که ۲۴۶) این مطالب راجع باحکام خسود اول در باب وضع مالیات است و لیکن گمان میرود که در این خصوص قبل از اصلاحات خسود نیز تقریباً حال بر این منوال بوده باشد.

۲- رک طبری، ص ۸۷۵، سطر ۱-۲، نلد که، ص ۱۲۲، سطر ۱۵ ۱۱۵.

۳- آمیانوس: کتاب ۲۳، بند ۶، فقره ۸۲.

۴- طبری، ص ۹۸۹، نلد که، ص ۲۶۵.

۵- آمیانوس مارسلینوس، کتاب ۲۳، بند ۶، پاره ۸۵.

تام یا نسبی بوده است یا خیر، قدر متقن اینست، که رعایا گاه بدولت و گاه به اشراف مالک و گاه بهر دو مالیات میداده‌اند و مجبور بوده‌اند، در ظل رایت ارباب خود بجنگت بروند.

با وجود این نظر با اهمیت فوق‌العاده، که زراعت در شریعت زردشتی داشته، چنانکه کتاب‌های مقدس در ستایش این کار مبالغه کرده‌اند، مسلم است که حقوق قانونی زارعین از روی کمال دقت معین بوده است. چند نسل از نسکهای اوستا خاصه هوسپازم و نکاذم محتوی قواعد و احکامی در این خصوص بوده‌اند.<sup>۱</sup> مسأله آبیاری، که مبنای زراعت مملکت در سابق بود و امروز نیز هست، بتفصیل معین شده بود. راجع باقسام مختلف قنوات و جداول آب و اسلوب سدبندی و بازرسی قنوات و نگاهداری و شرایط استفاده از آنها و امثال آن، احکامی موجود بود.<sup>۲</sup> نسبت بشماره گوسفندان و احوال شبانان و لزوم نگاهداری سگان گله نیز قواعد ثابتی وضع کرده بودند. چنانکه معلوم است زردشتیان سگ را بسیار محترم می‌شمردند و قسمتی از نسلک «دزد سر نزد» راجع بمحافظت قانونی سگان گله بوده است.<sup>۳</sup>

آنچه مذکور شد راجع بامتیاز افراد از حیث اختلاف طبقه اجتماعی آنان بود، اما بین ایرانیان و بیگانگان هم موجبات امتیازی بود، که آثار آن در خلاصه نسکهای مفقوده موجود است. اگر مثلاً ایرانیان با کفار در سر یک سفره می‌نشستند، بایستی قوانین شرعی خاصی را مرعی دارند.<sup>۴</sup> مزدی که بملازمان غیر ایرانی می‌دادند، با موارد و شرایط معین، غیر از مزدی بود که بیک نفر متدین بدین مزدایی

۱- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۳۱، فقره ۳۲-۳۱ و ۳۶-۳۴ و کتاب ۸، فصل ۳۸،

فقره ۳۵ و غیره.

۲- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۳۸، فقره ۵۱-۴۴ (سکاذم نسلک).

۳- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۲۳.

۴- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۳۸، فقره ۶۲-۶۱ (سکاذم).

میدادند<sup>۱</sup>. در بعضی موارد<sup>۲</sup>. وصلت با بیگانگان مجاز بوده است، اما در این باب تفصیلی در دست نداریم.

وضع اجتماع عهد ساسانیان بر طبق قانون مدنی مفصلی اداره میشد، که مبتنی بر احکام زرد و اوستا بود. در خلاصه، که کتاب دینکرد در بردارد، بسی از احکام قانون مدنی دیده می شود، ولی در اکثر موارد قائل بنفصیل نشده اند اطلاعات مبسوطتری، که غالباً فتاوی مختلفه قضاوت و فتها نیز با آن همراه است، در قطعات کتاب مادبگان هزار دادستان دیده می شود. این کتاب از مجموعه های حقوقی عهد ساسانی است و بار تلمه بعضی قسمتهای آنرا محل مطالعه قرار داده است<sup>۳</sup>. این کتاب نظیر مجموعه قوانین ساسانی بزبان سریانی است، که بقلم عیشو بخت تحریر یافته است<sup>۴</sup>.

اصل تعدد زوجات اساس تشکیل خانواده بشمار می رفت. در عمل، عمده زنانی که مرد میتواند داشته باشد، بنسبت استطاعت او بود. ظاهرأ مردم-ان کم بضاعت بطور کلی بیش از يك زن نداشتند. رئیس خانه (گزگگ. خودای = کدخدا) از حق ریاست دودمان ( سرادریه ی دوزگگ = سرداری دوده) بهره مند بود<sup>۵</sup>. یکی از زنان سوگلسی و صاحب حقوق کامله محسوب شده و او رازن پادشاییها ( پادشاه زن ) یا « زن ممتاز » میخواندند. از او پست تر زنی بود، که عنوان خدمتکاری داشت و او را « زن خدمتکار » (زنی چگاریها) می گفتند<sup>۶</sup>. حقوق قانونی این دو نوع زوجه مختلف بود<sup>۷</sup> ظاهرأ کنیزان زر خرید و زنان اسیر جزء

۱- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۴۲، فقره ۱ (سکادم).

۲- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۳۵، فقره ۱۱ (هوسپارم).

۳- بالاتر ص ۷۵ و ۳۲۶ را ببینید.

۴- رلک ص ۷۶ این کتاب.

۵- بار تلمه، دادستان، ص ۸؛ حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۳۱؛ ج ۲، ص ۲۱.

۶- حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۳۱.

۷- بار تلمه، زن در حقوق ساسانی، ص ۱۳.

طبقه چاکر زن بوده‌اند. معلوم نیست، که عده زنان ممتاز يك مرد محدود بوده است یاخیر، اما در بسی از مباحث حقوقی از مردی، که دوزن ممتاز دارد سخن بمیان آمده است. هرزنی از این طبقه عنوان « بانوی خانه » (گدگ بانوگگ = کدبانو) داشته است<sup>۱</sup> و آگرویا هر یک از آنها دارای خانه جداگانه بوده‌اند<sup>۲</sup>. شوهر مکلف بود، که مادام‌العمر زن ممتاز خود را نان دهد و نگاهداری نماید. هر پسری تا سن بلوغ و هر دختری تا زمان ازدواج دارای همین حقوق بوده‌اند. اما زوجه‌هایی که عنوان چاکر زن داشته‌اند، فقط اولاد ذکور آنان در خانواده پدری پذیرفته می‌شده است<sup>۳</sup>. در کتب پارسی متأخر پنج نوع ازدواج شمرده شده است<sup>۴</sup>، ولی ظاهراً در قوانین ساسانی جز دو قسمی، که ذکر شد، قسم دیگری نبوده است<sup>۵</sup>. نصاری برزردشتیان خرده می‌گرفتند، که با ساسانی مزاجت می‌کنند و با ساسانی طلاق میدهند، ولی این ایراد مبنای صحیحی ندارد<sup>۶</sup>.

اهتمام در پاکی نسب و خون خانواده یکی از صفات بارزه جامعه ایرانی بشمار می‌رفت، تا بحدی که ازدواج با محارم را جایز می‌شمردند و چنین وصلتی

۱- آمیانوس، کتاب ۲۳، بند ۶، فتره ۷۶.

۲- مقایسه شود با لفظ گدبانو در فارسی کنونی، که همان

materfamilias، میباشد.

۳- حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۳۶.

۴- دادستان، ص ۷.

۵- دست، متون پهلوی، ج ۱، ص ۱۴۳ - ۱۴۲. بنا بر روایات، نگاه کنید؛

« شاهنشاهی ساسانیان »، ص ۴۹ و بند.

۶- حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۳۱ و بعد.

هوفمان، ص ۹۸. در این مورد امر کاملاً خارق‌العاده بنظر میرسد: مهران گشنسپ

مذهب عیسی را پذیرفت و این او را مجبور کرد از زنش، که خواهر خودش بود،

جدا شود.

را خوبندو گدس<sup>۱</sup> (دراوستا خوایت ودث)<sup>۲</sup> می خواندند.

این رسم از قدیم معمول بود، حتی در عهد هخامنشیان<sup>۳</sup>، اگرچه معنی لفظ خوایت ودث در اوستای موجود مصرح نیست، ولی در نسکهای مفقود مراد از آن بی شبهه مزاجت با محارم بوده. در بخت نسک<sup>۴</sup> و ورشتمان سرنک<sup>۵</sup>. اشاره باجر این عمل رفته، مثلاً اینکه مزاجت بین برادر و خواهر بوسیله فره ایزدی روشن میشود و دیوان را بدور میراند. نرسی برزمهر مفسر ادعا کرده، که خوبندر گدس معاصی کبیره را محو می کند<sup>۶</sup>. در زمان ساسانیان نه تنها در کتب معاصران مثل آگاثیاس و کتاب منسوب بابن دبصان<sup>۷</sup> ذکر این عمل رفته، بلکه در وقایع آندوره هم شواهدی چند می بینیم.

یکی از اولیاء آن عهداردای ویراز، که هفت خواهر خود را بزنی گرفته بود<sup>۸</sup>، ممکن است وجود خارجی نداشته باشد، اما وهرام چوبین خواهر خود گردیگت (گردیه) را گرفت و مهران گشنسپ نیز پیش از گرویدن بکیش نصاری «بنابر عادت ناشایست و ناپاکی، که این گمراهان آنرا قانونی و بحق می پندارند»

### ۱- khvedhvaghdas

### ۲- khvaetyadatha

۳- کمبوجیه دو خواهر خود را دو عقد ازدواج داشت، که یکی از آنها آتسا Atossa نام داشت. داریوش خواهر خود پریساتیس Parysatis را بزنی گرفت و اردشیر دوم با دو دختر خود آتسا و آمستریس Amestris و داریوش سوم با دختر خود استاترا Stateira ازدواج کرد.

۴- دینکرد، کتاب نهم، فصل ۶۵، فقره ۳-۲.

۵- ایضا کتاب نهم، فصل ۴۱، فقره ۴۷.

۶- شایست نی شایست، ۱۸/۸.

۷- ۲۴/۲.

۸- لانگلو، ج ۱، ص ۸۳؛ مقایسه شود با یادداشتهای مترجم فرانسوی آن کتاب.

۹- اردای ویراز نامگه، ۱/۴.

خواهرش را عقد کرده بود<sup>۱</sup>. بطریق ماریها همعصر انوشیروان در کتاب حقوق سریانی. که راجع بازدواج است، گوید<sup>۲</sup>: «عدالت خاصه پرستندگان اوهرمزد بنحوی جاری میشود، که مرد مجاز است با مادر و دختر و خواهر خود مزاجت کند»؛ و مثالهایی آورده است، که زردشتیان برای تأیید و تقدیس این امر روایت می‌کرده‌اند<sup>۳</sup>.

باوجود اسناد معتبری، که در منابع زردشتی و کتب بیگانگان معاصر عهد ساسانی دیده میشود، کوششی که بعضی از پارسیان جدید برای انکار این عمل، یعنی وصلت با اقارب میکنند، بی‌اساس و سبکسرانه است. مثلاً تاویلی، که بلسارا<sup>۴</sup> از کلمه خویندو گدس کرده و گفته است معنی آن «حصول رابطه است بین خدا و بنده بوسیله زهد و پرهیزکاری»، و نیز او گوید در زمان تحریر کتب پهلوی معنی ازدواج نامشروع باین کلمه تعلق گرفته است، ظاهراً «مراد اعمالی بوده، که منحصرأ بحکماء مزدکی مذهب نسبت میداده‌اند نه زردشتیان»، ولی باید دانست، که ازدواج با اقارب بهیچوجه زنا محسوب نمیشده، بلکه عمل ثوابی بوده، که از لحاظ دینی اجری عظیم داشته است. محتمل است، که قول هیون تسیانگ چینی در اوایل قرن هفتم میلادی<sup>۵</sup>، که گوید ازدواج ایرانیان عصر او بسیار آشفته است، ناظر بهمین رسم باشد +

۱- هوفمان، ص ۹۵.

۲- زاخو، کتب حقیقی سریانی، ج ۳، ص ۲۶۵.

۳- راجع بموضوع خسویندو و گدس رکزوست، متون پهلوی، ج ۲، ص ۳۸۹ و ما بعد؛ اینوستراتزف، مطالعات ساسانی، ترجمه انگلیسی بتوسط بوگدانو، مجله کاما، شماره ۷، ص ۶۵ و ما بعد. دومناس، بوانن شرقی، دوره ۹، ص ۵۹۳ و ما بعد.

۴- Bulsara آئیر پستان Aerpatastan و نیز نگسان، ص ۱۰۵. یادداشت ۵.

۵- بیل، آثار بودایی عالم غربی، ج ۲، ص ۲۷۸.

+ مترجم. گوید هر چند این قسمت در خور حذف بود، ولی چون حتی المقدور

## هنگام تولد طفل پدر باید شکر خدای را با انجام مراسم دینی خاص و دادن

→  
مایل بافکندن هیچ مطلبی از اصل بیستم و توضیحاتی هم ضرورت داشت، آنرا باقی گذاشتیم.

این مسئله از چهار وجه خارج نیست بنا اصلاً در شریعت زردشنی چنین رسمی نبوده یا بوده و اختصاص بفرقه معین داشته است، یا اگر در اصل شریعت و جسودش را ثابت بدانیم، نظری بوده و از فروع مباحث فقهاء بشمار میآمده است و اگر هم بعمل آمده باشد آنرا نادرا لوقوع باید محسوب داشت و ما راجع باین چهار وجه جدا جدا سخن میرانیم.

**وجه اول** - سند مؤلف اشارات نسکهای مفقود است از روی خلاصه دینکرد و دینکرد در قرن بعد از اسلام نوشته شده است. بعلاوه معنی خوب و دئه اوستایی واضح نیست و مؤلف در وجود اردای ویرازشک دارد، گذشته از اینها عقلاً هم شمول و عموم چنین رسمی محال می نماید، زیرا که اساس خانواده و جامعه بر آن قرار نتواند گزرت.

**وجه دوم** - قول مورخان عیسوی آن عصر ممکن است ناظر بیکی از فرقه‌ها باشد نه همه زردشتیان و عیسویان از روی تمصب آنرا بیهمة ایرانیان نسبت داده باشند، چنانکه در کتب فقهی اسلام نام مجوس ذکر شده که یکی از طریقات است. در شرح آمده و ریاض باب میراث مجوس آمده است، که حضرت علی (ع) کان یورث المجوس اذا تسروج بامه وابنته و اخته من جهة آنها امه و آنها زوجته و شیخ مفید و شیخ طوسی روایت کرده اند که شخصی نزد حضرت صادق (ع) زبان بدشنام مجوسی برگشود راجع بنکاح محارم، حضرت فرمودند: « اما علمت ان ذلك عندهم هو النکاح ... و کل قوم یهرفون النکاح عن السفاح فنکاحهم جایسزوان کل قوم دانوا بشئی یلزمهم حکمه ». اگر چه مسلمانان همه زردشتیان را باعتبار تسمیه کل باسم جزئش مجوس میخوانده، اندولی ممکن است اینجا اشاره برسم همان طایفه خاصی باشد، که در قدیم مجوس میگفته اند.

**وجه سوم** - عادة هر جا نهی صریحی نباشد، فقها بتجزیه و تشقیق می پردازند. یکی از آنها هم این شی بوده که، هر چند عملی نمی شد، ولی نظراً در عهد ساسانی از مسائل فقهی بشمار می آمده (مثل منا کحة الجن).

**وجه چهارم** - بر فرض عملی شدن چنان نادر بوده، که جز مثالی چند مشکوک نیافته، ترغیبی هم اگر باین کار میشده، دایله نفرت مردم و عدم رواج آن است. عمل



صدقات بجای آورد، صدقه پسر بیش از دختر بود. بعد از آن مراسم نامگذاری کودک فرا می‌رسید. در نامگذاری اختیار اسم کفار را گناه میدانستند<sup>۱</sup>. تقریباً همه اسم‌هایی که در نقوش و مهرها می‌بینیم.

از طبقه ممتاز است و اکثر صورت دینی دارند. مثلاً بعضی از آنها اسامی موجودات الهی است مانند هرمزد ( اوهرمزد، اهورمزداه): و وهرام ( ورتراغن ) و نرسه ( نیریوستهه). یا ترکیبی است از اسم دو ایزد، مثل مهرنرسه (مهر + نرسی)، یا ترکیبی از دو جزء، که یکی از آنها نام ایزدی است، مانند مهروراز ( مهر + گراز ) و مهر بسوزید ( مهر نجات میدهد ) و زروان داد ( « آفریده زروان » ) و یزدبخت ( « خدا نجات داده » ) و آناهیدپناه ( « کسی که در پناه آناهیتاست » ) و غیره. اسامی مرکب از کلمه آذر بسیار معمول بوده، مثل آذربوزی ( « نجات بوسیله آتش » ) و ترکیب از اسامی آتشکده‌های بزرگ مانند آذر گشنسپ: مهران

→

بهرام چوبین و مهران گشنسپ معتبر نیست، زیرا که شخص نخستین مردی خودخواه و خودسر بوده معامله او نسبت بمقام مقدس سلطنت نشان میدهد که پابند اصول محترمه نبوده است و شخص دوم مردی سست اعتقاد بوده که از دین خود بکیش نصاری رفته است، اما هخامنشیان هم معلوم نیست، که همه رفتار خود را تابع احکام زردشت کرده باشند بعضی پرستش اناهیتا و دفن اموات را در مقابر نمونه مخالفت آنان با شریعت دانسته‌اند. مؤلف گوید بعضی از فضیله زردشتی عصر ما کوششها می‌کنند، که این رسم را انکار کنند یا بمزدکیان نسبت دهند، این کوشش بی‌فایده و مطالب مسلم است. مترجم گوید بر فرض مسلم بودن ازدواج با محارم در عهد قدیم شرمی دامنگیر زردشتیان مروژتواند شد، زیرا که حسن و قبح امور ذاتی نیست اعتباری است، مثل ذبح حیوان که جماعتی را مقبول و جماعتی را مکروه می‌آید این امر زنا شمرده نمیشده است چنانکه پیشوایان مقدس مذهب شیعه که ذکر شد آن را تثبیت و تقریر کرده‌اند و عمل مجوس را جایز شمرده‌اند.

#### رشید یاسمی

۱- دینکرد، کتاب ۸. فصل ۳۱، فقره ۱۴ - ۱۳ ( هوسپارم نسک).

۲- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۳۱، فقره ۱۵ ( هوسپارم).

گشنسپ<sup>۱</sup>، گشنسپ‌فرن («دارنده فر گشنسپ») ، آذر فر نبغ فر نبغ، برزین، پناه برزین («کسی که در پناه برزین است») ، اسامی مرکب از سه جزء نیز دیده می‌شود مثل آذر خورشید آذر. اسم گاهی مبین شرافت نسب طفل بود مانند: شاهپور (شاهپور) ، یا حاکی از فال نیک می‌شده مانند: پیروز «فاتح» و نام ویه («نام به») . نامهای مصغر ر با اشکال مختلفه ترکیب میکردند، غالباً جزء آخر اسم را قطع کرده و بجای آن ویه میگذاشتند مانند: ماهویه (که از ماه ویک جزء مجهولسی ترکیب یافته)، جوانویه (جوان بضم اول، که بمعنی جوان و دلیر است). اسامی زنان غالباً بکلمه دخت («دختر») ختم میشده است مانند: هرمزد دخت و یزدان دخت (که اگر هرمزد یا یزدان نام پدر صاحب اسم نبود، معنی «دختر خدا» یا «دختر ایزدان» را داشت) و آزر میدخت («دختر عقیق»). بعضی اسامی به گگ ختم میشده مانند: دینگگ (از دین) و وردگگ (از ورد به معنی «گل سرخ»). صفات نسبی را هم بجای اسم زنان بکار میبرده‌اند مانند شیرین .

از اواسط قرن پنجم اسامی دلاوران تاریخ داستانی قدیم استعمال عام پیدا کرد. کواذ ساسانی اسم کوات<sup>۲</sup> پادشاه داستانی را گرفت، که در یشتهای اوستا از او ذکری شده است.

در قرن پنجم و ششم و هفتم میلادی اشخاصی معروفند، که نام قدما را مثل سیاوش و خسرو و رستهتم (رستم) گرفته‌اند، این اتخاذ دلیل است بر علاقه جدیدی، که مردم در ره ساسانی نسبت بداستانهای پرافتخار قدیم حاصل کرده بودند. در همین سه قرن اخیر داستانهای قدیم بصورت قطعی، چنانکه در خودای نامگگ ضبط شده، درآمده است<sup>۳</sup>.

بایستی طفل خردسال را از آسیب چشم بد محفوظ بدارند و مواظبت کنند،

۱- تلفظ عامیانه آن مهرام گشنسپ است (اعمال شهدا) .

۲- kavata

۳- ذک بالانتر ص ۷۸ مقایسه شود باگریستن سن کیا نیان، ص ۴۰ و ما بعد؛ ویکاندر،

مردان، ص ۹۸ - ۹۷.

تا زن حائض نزدیک او نشود، زیرا که پلیدی شیطانی آن زن را موجب بدبختی طفل می‌پنداشند<sup>۱</sup>. شیطان را بوسیله آتش و روشنایی دور میکردند خصوصاً در سه شب اول تولد طفل و عصاره نبات هوم بطفل میدادند و روغن بهاری باومی چسبانیدند<sup>۲</sup>. پرستاری از طفل و شیر دادن و در قنناق پیچیدنش میبایستی مطابق آداب مذهبی بعمل آید<sup>۳</sup>؛ قواعدی نیز برای نخستین سر تراشی طفل مقرر بوده<sup>۴</sup>.

تربیت طفل بعهدہ مادر بود و در صورت احتیاج، پدر خواهر یا دختر بزرگ خود را به تربیت کودک میگماشت<sup>۵</sup>. اگر پسری پدر را چنانکه سزاوار شأن اوست حرمت نمیکذاشت، قسمتی از ارث پدری او تعلق بمادر میگرفت، مشروط بر اینکه مادر بیش از فرزند شایستگی و اهلیت میداشت<sup>۶</sup>. تعلیم مذهبی دختر را مادر بعهدہ میگرفت، لکن حق شوهر دادن او بپدر اختصاص داشت<sup>۷</sup> اگر پدر در قید حیات نبود، شخص دیگری اجازه شوهر دادن دختر را داشت<sup>۸</sup>. این حق نخست بمادر تعلق میگرفت و اگر مادر مرده بود، متوجه یکی از اعمام یا احوال دختر میشد. دختر خود مستقلاً حق اختیار شوی نداشت<sup>۹</sup>. از طرف دیگر پدر یا شخص دیگر، که ولی دختر بشمار میرفت، مکلف بود، بمجرد رسیدن بسن بلوغ او را بشوهر دهد، زیرا که منع دختر از توالدگناه عظیمی بشمار میآمد<sup>۱۰</sup>.

- ۱- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۳۱، فقره ۲۲-۲۱ (هوسپارم نسک).
- ۲- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۳۸، فقره ۷-۶ (سکاذم).
- ۳- دینکرد کتاب ۸، فصل ۳۵، فقره ۹ (هوسپارم).
- ۴- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۳۸، فقره ۱۹ (سکاذم).
- ۵- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۳۱، فقره ۱۰-۹ (هوسپارم).
- ۶- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۴۳، فقره ۱۳ (سکاذم).
- ۷- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۴۳، فقره ۱۵ (سکاذم).
- ۸- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۲۵، فقره ۸۹ (نکاذم).
- ۹- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۴۳، فقره ۱۱ (سکاذم).
- ۱۰- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۴۳، فقره ۲۵ (سکاذم).

مراسم نامزدی غالباً در سن طفولیت بعمل می‌آمد و ازدواج در جوانی صورت می‌گرفت. در پانزده سالگی دختر باید شوهرداره‌ی شود.<sup>۱</sup> معمولاً وصلت بوسیلهٔ یکنفر واسطه بعمل می‌آمد.<sup>۲</sup> مهر را معین می‌کردند، پس آنگاه شوهر مبلغی بپدر آن دختر می‌پرداخت، لکن می‌توانست آن پول را در بعضی موارد مجدداً مطالبه کند، مثلاً «اگر بعد از عروسی معلوم می‌شد، که زن ارزش آن مبلغ را ندارد»<sup>۳</sup>. ظاهر مقصود از این عبارت آن است، که زن عقیم باشد. بعلاوه پدر نبایستی دختر را مجبور باختیار شوهری، که خود تعیین کرده بنماید و اگر دختر ابا می‌کرد، پدر حق نداشت او را بدین سبب از ارث محروم کند.<sup>۴</sup> پس از عقد ازدواج اجراء عمل خیر زن متوجه شوهرش می‌شد.<sup>۵</sup>

اگر دختر جوانی، که در موقع مناسب او را بشوهر نداده بودند، ارتباط غیر مشروع پیدا می‌کرد، حق نفقه از طرف پدر داشت و از بردن ارث محروم نمی‌شد، بشرط اینکه آن ارتباط را قطع کند و حتی اطفالی، که از این پیوند غیر مشروع بدنیا می‌آمدند، نفقه‌شان بعهدهٔ پدر آن دختر بود.<sup>۶</sup>

شوهر می‌توانست بوسیلهٔ يك سند قانونی زن را شريك خویش سازد. در این صورت زن شريك المال می‌شد و می‌توانست مثل شوی خود در آن تصرف کند.<sup>۷</sup> فقط بدین طریق زوجه می‌توانست معامله صحیحی باشخص ثالث بعمل آورد، زیرا در این قبیل امور و در عواقب قانونی آن زن را شخص مستقل میدانستند، نه عضو يك خانواده (والا بموجب قانون زناشویی فقط شوهر شخصیت حقوقی

۱- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۲۵، فقره ۹۵ (نکاذم).

۲- بارتلمه، لهجه‌های ایرانی متوسط؛ ج ۲، ص ۶.

۳- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۲۵، فقره ۹۴ (نکاذم).

۴- حقوق ساسانی، جزء ۵، ص ۱۵ و ما بعد، ص ۷۲ و ما بعد و ص ۳۸؛ زن، ص ۱۱-۱۰.

۵- دادستان. ص ۱۵، یادداشت؛ حقوق ساسانی، ج ۵، ص ۷؛ زن، ص ۱۱.

۶- حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۲۷.

۷- ایضاً، ص ۲۵ و ما بعد.

داشت). در این مورد مدعی زوجه می‌توانست، بدون اینکه احتیاجی برضایت شوهر باشد، برضد زن اقامه دعوی نماید. دائن در آن صورت می‌توانست حقوق خود را خواه از زن مطالبه کند و خواه از شوهر. شوهر می‌توانست با دوزوجه ممتاز خویش «اشترک منفعنی» (هم وندشنیه)<sup>۱</sup> برقرار کند، درین صورت نفع هر يك از آن دو زوجه باشوهر مشترك بود، اما فیما بین خودشان، هر يك از زنان جداگانه مالك نفع خود بودند. مرد می‌توانست در هر موقع این شرکت را بهم‌زند، ولی زنان از این حق محروم بودند، اما در شرکتی، که میان دو مرد برای منفعنی میشد، هر يك از آنها می‌توانست بمیل خود قرار داد را لغو نماید<sup>۲</sup>. احکامی موجود بود، که حقوق زن ممتاز را راجع بتصرف در اموال شوهر-ریکه مجنون شده باشد، معین مینمود<sup>۳</sup>.

معمولاً پدر خانواده، که صاحب اختیار همه خانواده بود، از عواید اموال خاص زوجه و غلامان خود تصرف میکرد، باین تفاوت که اگر مرد زن را طلاق میداد، مکلف بود عوائد خاص زن را باو بدهد، لکن اگر بنده زر خریدی را آزاد میکرد، آن بنده حق مطالبه چیزی از آقای خود نداشت<sup>۴</sup>. در مورد طلاق که بارضای زوجه واقع میشد، زن حق نداشت، اموالی را که شوهر در موقع عروسی باو داده بود، نگاهدارد<sup>۵</sup>. مفهوم مخالف این حکم آنست، که زن می‌توانسته است، در موقع طلاق که بی‌رضایت او واقع باشد، همه مال یا قسمتی از آن را نگاه دارد. هر گاه شوهری بزنی خود میگفت: «ازین لحظه تو آزاد و صاحب اختیار خود هستی»، زن بدین وسیله از نزد شوهر خود طرد نمیشد، ولی اجازت می‌یافت بعنوان «زن

۱- ham - vindishuch

۲- حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۴۹ و بعد.

۳- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۳۱، فقره ۵ (هوسپارم).

۴- حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۴۶ و بعد.

۵- داستان، ص ۱۳.

خدمتکار» شوهر دیگری اختیار کند<sup>۱</sup>. ظاهراً در نکاحم نسك<sup>۲</sup> باین رسم اشاره شده است، که باعث دغلبازیهای بسیار شده بود. در صورتیکه شوهری زن خود را طرد میکرد؛ بی آنکه صریحاً اختیار او را بخود او بسپارد و زن شوی دیگری اختیار میکرد؛ فرزندان، که در ازدواج جدید در حیات شوهر اولش میزاید، از آن شوهر اولش بود، یعنی زن تحت تبعیت شوهر اول باقی میماند<sup>۳</sup>.

شوهر حق داشت یگانه زن خود را با یکی از زنانش را (حتی زن ممتاز خود را) بمرد دیگری، که بی آنکه خود قصوری کرده باشد، محتاج شده بود، بسپارد، تا این مرد از خدمات آن زن استفاده کند. رضایت زن شرط نبود. در اینصورت شوهر دوم حق دخل و تصرف در اموال زن را نداشت و فرزندان، که در این ازدواج متولد می شدند، متعلق به خانواده شوهر اول بودند و مانند فرزندان او محسوب می شدند<sup>۴</sup>. این قرار، که شاهد دیگری از مشابهت قضایی وضعیت زوجه و کنیز است، با انعقاد پیمان رسمی صورت می گرفت، که در طی آن شوهر جدید همه گونه مواظبت و نگاهداری زن را در مدت این ازدواج تعهد میکرد.

این عمل را از اعمال خیر می دانستند و کمک بیک همدین تنگدست می شمردند. زوج را بپهلوی شوذ (شوی) و زوجه را زن میخواندند، ولی بقول بارتلمه شوهر و زنی را که بدینسان باجیری می گرفتند؛ در اصطلاح قضایی میرگگ و زیانگگ می گفتند<sup>۵</sup>. ولی ویکاندر بر این عقیده است، که اینها اصطلاحات ثابت

۱- ایضاً، ص ۵.

۲- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۴۵، فقره ۱۲۶.

۳- دادستان، ص ۸-۹.

۴- حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۲۹ و بعد، زن، ص ۱۴ و بعد.

۵- حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۳۶-۳۷. فرائت اصطلاح اخیر مشکوک است.

و معینی نیستند و ميرك و زيانگك مترادف شود (یا مرد) و زن میباشند.<sup>۱</sup>  
 توصیفی، که ما در نتیجه تحقیقات بارنلمه از احوال حقوقی زنان در عهد  
 ساسانیان نمودیم، تضاد بسیار نشان میدهد. سبب این تضاد آنست که احوال قانونی  
 زن در طول عهد ساسانیان تحولاتی یافته است. بنابر قول بارنلمه<sup>۲</sup> از لحاظ علمی  
 و نظری زن در این عهد حقوقش بتبع غیره بود و یا بعبارت دیگر شخصیت حقوقی  
 نداشت، اما در حقیقت زن در این زمان دارای حقوق مسلمه ای بوده است. در زمان  
 ساسانیان احکام عتیق در جنب قوانین جدید باقی بود و این تضاد ظاهری از آنجاست  
 پیش از اینکه اعراب مسلمان ایران را فتح کنند، محققاً زنان ایران در شرف تحصیل  
 حقوق و استقلال خود بوده اند.<sup>۳</sup>

یکی از مقررات خاصه فقه ساسانی «ازدواج ابدال» است، که نویسنده نامه  
 تنسر بشرح آن پرداخته است. در ترجمه فارسی این نامه ذکر این قسم مزاجت  
 باختصار می بینیم<sup>۴</sup> و تفصیل آن در کتاب الهند بیرونی است، که مستقیماً از ترجمه  
 مفقوده ابن المقفع گرفته است و آن این است<sup>۵</sup>: «اذامات الرجل و لم یخلف ولدان  
 یظروا فان كانت له امرأة زوجوها من اقرب عصبته باسمه. وان لم تکن له امرأة  
 فابنة المتوفی. و ذات فرایته فان لم توجد خطبوا علی العصبیة من مال المتوفی. فما کان  
 من ولد فهو له و من اغفل ذلك و لم یفعل فقد قتل مالا یحصی من الانفس لانه قطع  
 نسل المتوفی و ذکره الی اخر الدهر.» یعنی اگر مردی بمیرد و پسری نداشته باشد،  
 باید دید اگر زنی دارد، او را بنزدیکترین خویشاوندان متوفی باید بدهند، و اگر  
 زن ندارد، دختر یا نزدیکترین بستگان او را با اقرب خویشان باید نکاح بینند،

۱- مردان، ص ۲۱-۹.

۲- زن، ص ۷.

۳- ایضاً، ص ۱۸.

۴- ص ۲۴۴ و ۵۲۹ چاپ دارمستتر، مینوی، ص ۲۲-۲۱.

۵- چاپ زاخو، ص ۵۳، ترجمه توسط همین شخص، ص ۱۵-۱۰۹.

ولی اگر هیچ زنی از بستگان او موجود نباشد، از مال شخصی متوفی باید زنی را جهیزیه داده، بیکمی از مردان خویشاوند میت بدهند پسری که از این ازدواج حاصل شود، فرزند آن مرد میت محسوب میشود. کسی که از ادای این تکلیف غفلت ورزد، سبب قتل نفوس بی‌شمار شده است، زیرا که نسل میت را قطع و نام او را تا آخر دنیا خاموش نموده است».

قاعده «قبول» (سدریه)<sup>۱</sup> نیز یکی از رسومی است، که در جامعه زردشتیان فوق‌العاده متداول بوده است. چون مردی می‌مرد و فرزندی بالغ نمی‌گذاشت، که جانشین او شود و ریاست خانواده را بعهده گیرد، صغار میت را بقیم می‌سپردند و اگر میت توانگر بود، بایستی شخصی بعنوان «پسرخوانده»<sup>۲</sup> قائم مقام او شده، تر که او را اداره کند. و اگر آن مرد «زنی ممتاز» داشت، آن زن را بعنوان «پسرخوانده» مدیر ماترک او میشد<sup>۳</sup>، ولی زوجه که «چاکر زن» بود، نمیتوانست باین سمت نصب شود و بایستی او را مثل صغار دیگر بقیم بسپارند. در این صورت پدر آن «چاکر زن» قیم محسوب میگردد و اگر قیم وفات مییافت، برادر «چاکر زن» یا برادری، که در میان چند فرزند مقام ارشدیت داشت، یا یکی از خویشاوندان نزدیکش قیم او میشد<sup>۴</sup>. اگر در خانه مرد میت زنی «ممتاز» یا دختری یگانه نبود، سمت فرزند خواندگی برادر و پس از او بخواهر و سپس بدختر برادر و بعد بپسر برادر تعلق میگرفت<sup>۵</sup> و پس از این طبقات سایر خویشاوندان نزدیک میرسید<sup>۶</sup>.

شرایط قانونی «پسر خواندگی» این بود، که کبیر باشد و از زردشتیان باشد

### ۱- Sadharih

۲- رک داذستان ی دینینگک ۲۵۶ و ۲۵۹.

۳- ایضاً، ۸۵۶.

۴- ایضاً: ۸۵۶.

۵- در متن چنین است، ولی قاعده باید پسر برادر مقدم بر دختر برادر باشد.

۶- ایضاً ۶۵۶، مقایسه شود با ۳۵۸.



و عاقل باشد و خود نیز دارای عائله کثیر باشد و صاحب فرزندان باشد، یا امید و امکان فرزند یافتن داشته باشد و مرتکب هیچ یک از معاصی کبیره نشده باشد. شرایط زنی که عنوان ستری می‌یافت قانوناً چنین مقرر بود، که شوهر نداشته باشد و در طلب آن هم نباشد و کنیز کسی نباشد و از فاحشگی امرار معاش نکند و در خانواده دیگر سمت فرزند خواندگی نداشته باشد. زیرا که زنان جز در يك جا نبایستی «ستر» بشوند، وای مرد میتواندست دفعتاً در چند خانواده سمت «فرزند خوانده» بگیرد<sup>۱</sup>. ستر فرزند بمجرد انتصاب باین سمت واجد حق ولایت تامه و اختیار مطلق نمیشد، نشانه این عنوان اخیر مراقبت در روشن نگاهداشتن آتش مقدس خانه بود<sup>۲</sup>.

ستری بر سه نوع است: «ستر فرزند موجود» عنوان زن ممتاز یا دختر یگانه و بی شوهر است. نصب چنین زنی یا دختری بمقام ستری طبیعی است و لسزوم قهری دارد و محتاج قانون خاص نیست. «ستر فرزند مخصوص» کسی را گویند، که از جانب متوفی قبلاً باین سمت معین شده باشد و این اصطلاح در مقابل کسی است، که بعد از فوت آن شخص از طرف اقربا نصب شود. چنین کسی را ستر فرزند مجعول<sup>۳</sup> گویند. «زن ممتاز» چون بیوه شد، باید مراقب امور خانواده باشد و مراسم دینی و امور خیریه را، که بر هر خانواده واجب است انجام دهد. باید دختران شوی خود را شوهر دهد و خواهران شوی را، اگر تحت قیمومتش باشند، پرستاری کند و مانند اینها. مشارالیها حق دارد، که قسمت بزرگی از دارایی متوفی را بمصارف شخصی خود برساند. اما بمحض اینکه دختری اختیار کرد، قدرت مادر تقسیم میشود و يك بهر بداماد تعلق می‌گیرد و این اختیار داماد وقتی افزوده

۱- دادستان‌ی دینینگ، بخش ۵۷، فقره ۴-۲.

۲- ملخص مادینگان ی هزار دادستان، یونکر H. Junker، فرهنگ ی پهلوک

(هدیدرک ۱۹۱۲)، ص ۹۵.

۳- دادستان ی دینینگ، بخش ۶۸.

می‌شود، که پسری بیابد، که روزی امکان داشته باشد، بریاست خانواده برسد<sup>۱</sup>.  
 نوع دیگر هم از فرزند خردگی متداول بود و آن همین است، که ما معمولاً آنرا «تبنی» می‌گوییم. در این صورت پدر و مادر، که طفلی را بفرزندی می‌پذیرفتند، حق ارث بردن از او نداشتند؛ اگر این قسم فرزند خوانده، که مادرش زنی ممتاز (پادشاه زن) بوده، قبل از سن بلوغ می‌مرد، دارایی او بناپسندی او می‌رسید<sup>۲</sup>.

در باب ارث مقرر بود، که زن ممتاز و پسرانش یکسان ارث ببرند، اما دختران شوهر نکرده را نصف سهم میدادند. چاکر زن و فرزندان او حق ارث نداشتند، ولی پدر میتواند، قبلاً چیزی از دارایی خود را بآنان ببخشد یا وصیت کند، که پس از مرگ بآنان بدهند<sup>۳</sup>.

برای مراقبت در اجرای قوانین نظاری همین میکردند. چون کسی بدرود حیات میگفت، بایستی موبدان مطابق مقررات و صیبتنامه، بنقسیم اموال او پردازند و اگر میت چیز نداشت، مصارف تجهیز جنازه و نگاهداشت فرزندان او را هم موبدان کفایت میکردند. چنین مقرر بود، که «ابدال ابناء ملوک همه ابنا ملوک باشند و ابدال خداوند درجات هم ابناء درجات»<sup>۴</sup>.

اگر کسی در وقت مردن قسمتی از اموال خود را باشخاص بیگانه میداد و وارث قانونی خویش را محروم میکرد، این عمل او صورت قانونی نداشت، مگر برای تأدیه دینی یا نفقه زنی<sup>۵</sup> یا پرستاری اولاد و پدر یا پیرمردی، که در ظل

۱- ایضا، بخش ۵۴، فتره ۱۲-۱۵. قواعد مربوط بقبول فرزند در نسکهای هوسپارم و سکاژم وجود داشته است، دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۳۶. فتره ۱۳ و فصل ۴۳، فتره ۱۴.  
 ۲- حقوق ساسانی، ج ۳، ص ۷.  
 ۳- حقوق ساسانی، ج ۵، ص ۱۴، یادداشت ۴ و ص ۳۵، یادداشت ۳: زن، ص ۱۴-۱۳.  
 ۴- نامه نسیر، دارمستقر، ص ۲۲۴ و ص ۵۲۸؛ مینوی، ص ۲۱.  
 ۵- در اینجا مقصود زن غیر ممتاز است، زیرا زن ممتاز از جمله اقربای نزدیک محسوب میشده است.

حراست او برده، داده شده باشد. اگر کسی در زمان ابتلاء بمرضی، که چندان خطری نداشته، وصایایی میکرد، چون شفامیافت، صورت قانونی داشت، بشرط آنکه وصیت در حال شعور کرده و نقصی در قوای او نبوده باشد. چون کسی وصیت می کرد، مکلف بود، که سهمی بهر يك از دختران بی شوهر و دو سهم بزن ممتاز خود بدهد.<sup>۱</sup>

از مادریگان هزار دادستان میتوان مسائل بسیاری را راجع بحقوق مالکیت استخراج کرد. در این کتاب رجوع بمقود شفاهی<sup>۲</sup> و اقسام قراردادهای مربوط بهبه<sup>۳</sup> و بخشیدن زمین با حق استفاده از قنوات<sup>۴</sup> و هبههای موقت در رهن املاک و وقف املاک بشرط آنکه متصدی وقف دعاهایی برای راحت روح واقف بخواند(عنوان این مبحث چنین بود «پروان یزشن رای داشتن»)<sup>۵</sup>، مبحث قسم خوردن برای قطع دعوای مالکی<sup>۶</sup>، قاعده قرضی که بچند نفر بالاشترک داده شده باشد<sup>۷</sup>، و تدابیری که در مورد ضمان<sup>۸</sup> و کفالت<sup>۹</sup> باید گرفت وامثال اینها مطالبی هست. اگر قیم پسر صغیری قسمتی از دارایی خانواده را بمصرف پرداخت دینی می رسانید،

۱- دادستانای دینینگ، بخش ۵۴، فقره ۹-۱.

۲- حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۷ و ما بعد.

۳- ایضاً، ج ۳، ص ۵ و ما بعد.

۴- ایضاً، ج ۳، ص ۲۹ و ما بعد.

۵- ایضاً، ج ۳، ص ۵۵ و ما بعد.

۶- ایضاً، ج ۳، ص ۱۹.

۷- ایضاً، ج ۲، ص ۵.

۸- ایضاً، ج ۱، ص ۳۹ و بعد، ج ۳، ص ۵۴، یادداشت.

۹- ایضاً، ج ۴، ص ۵ و ما بعد.

۱۰- پائیارو Pagliaro L. anticresi nel diritto Sasanidico

(Rivista degli studi orientali, XY, p. 275-315)

چون پسر بعد رشد بالغ می‌شد، می‌توانست اعتراض کند<sup>۱</sup>. وقتی مردی یکی از کنیزان زر خرید خود را بمقدار يك عشر آزاد میکرد، فرزندی، که از آن کنیز تولد می‌یافت، همچنین بمقدار يك عشر آزاد می‌بود. این قانون عجیب عیناً در کتاب فقه سربانی تألیف عیشوبخت هم مسطور است<sup>۲</sup>.

بعلاوه سنکاذم‌نسک قواعد مبسوطی راجع بمالکیت و دین و ربیع<sup>۳</sup> و توقیف چارپایان و حیوانات اهلی، مثل اسب و غیره و مسئولیتی که برای توقیف کننده پیش می‌آید، در برداشت. همچنین از توقیف مدیونین و ضبط لباس و نظایر آن سخن میراند؛ مسائلی هم در خصوص یافتن گنج و غیره حاوی بود<sup>۴</sup>.

اطلاعاتی که راجع بجامعه ایرانی میتوانیم، از منابع قدیمه استخراج کنیم، هرچند ناقص و پراکنده است، ولی ما را با يك جامعه آشنا می‌کند، که نیروی ذاتی و استحکام باطنی آن مبتنی برعلاقه عمیق و عتیقی بود، که راجع به پیوند خلل ناپذیر دودمانی داشت. قوانین را برای پاسبانی خانواده و دارایی وضع کرده بودند و باین وسیله می‌خواستند، امتیاز طبقات را بادقت هرچه تمامتر حفظ کنند و هر فردی را در درجات اجتماعی بمقامی معلوم تخصیص دهند. از قضا در اواخر قرن پنجم میلادی اساس و بنیان این نظام اجتماعی بواسطه فتنه مزدک در معرض تهدید قرار گرفت. موقعیت و وضع سیاسی زمان نیز سبب شد، که این جریان انقلابی مشغوم در کشور ایران پیشرفت کند و این کشور را در هنگام پیش آمدهای، ناگواری که نتیجه

۱- حقوق ساسانی، ج ۲، ص ۲۳ و ما بعد.

۲- ایضاً، ج ۳، ص ۴۷.

۳- دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۴۱.

۴- ایضاً کتاب هشتم، فصل ۳۹. بار تلمه در مجله شرقی وین، ۲۷، ص ۳۴۷ و ما بعد

تفصیلاتی راجع بر رفتار با بردگان وضع فروش برده به اشخاص خارج از مذهب و مقررات مربوط به برده (مسیحی) فرازی، که دین زردشتی پذیرد و غیره، از کتاب مازیگانی هزار دانشناز استخراج کرده و منتشر ساخته است.

## مغلوبیت پیروز بود، دچار ویرانی نماید.

۱- تاریخ کواد و فرقه مزدکیه، که در اینجا آورده‌ایم، اصولاً مبتنی بر مطالب صفحات ۱۲۷-۹۷ رساله‌ایست، که مستقلاً بنام « سلطنت کواد اول و کمونیسم مزدکی» تألیف کرده‌ایم. راجع بتفصیل منابع مذکور خوانندگان را ارجاع می‌کنیم بقسمت نخستین آن کتاب، که همه مأخذ ما در آن جمع است؛ نسبت منابع با یکدیگر و اعتبار تاریخی هر یک از اسناد در آنجا مورد بحث قرار گرفته است. منابع اصلی از این‌قرار است:

اولا - یوشع استیلیتس دروغی، که از مؤلفان سوریانی آن عصر بوده، و در باب وقایع سالهای ۴۹۴-۵۰۶ بحث میکند.

ثانیاً - پروکوپیوس بیزانسی، جنگ ایران، کتاب اول، بند ۲۱-۳۵ آ گائیاس بیزانسی (۳۰۴-۲۷).

ثالثاً - مطالب متفرقه در ادبیات دینی پهلوی ( تفسیر وندیگاداد، وهمین یشت، دینکرد، در بندهشن بزرگ، چاپ انکلساریا، ص ۲۱۵، عبارتی است، که در کتاب سابق‌الذکر من ذکری از آن نرفته‌است، و ظاهراً مأخذ آن یکی از ترجمه‌های عربی خودای نامگ بوده‌است.

رابعاً - روایات عربی و فارسی، که منبع اصلی آنها خودای نامگ می‌باشد و از میان آنها اینجانب چهار رشته روایت تشخیص میدهم. يك - یعقوبی، ج ۱، ص ۱۸۵؛ طبری، ص ۸۸۵ (سطر ۱۸-۷)، و ص ۸۸۶ (سطر ۲۰) تا ص ۸۸۸، و ص ۹۲-۱۸۹۳ (نلدکه، ص ۱۳۹ (سطر ۱) الی ص ۱۴۱ (سطر ۲) و ص ۱۴۲ (سطر ۲) الی ص ۱۴۷، و ص ۱۵۵-۱۵۴). دوم - اتوکیوس، چاپ یوکوش Poccoche ص ۱۳۳-۱۲۶ و ۱۸۱-۱۷۴، چاپ شیخو، ج ۲، ص ۱۹۱ و مابعد، و ص ۲۰۶ و مابعد. ؛ این تنبیه، چاپ و استفاد، ص ۳۲۸، طبری ص ۸۸۳ الی ۸۸۵ (سطر ۵)، و ۸۸۵ (سطر ۱۹) الی ص ۸۸۶ (سطر ۱۸)؛ و ص ۸۹۸-۸۹۶ (نلدکه ۱۳۵ ص ۱۴۸ (سطر ۱) تا ۱۴۱ (سطر ۵) تا ص ۱۴۲ (ص ۱۶۲-۱۶۲)؛ مظهر بن الطاهر المقدیسی، چاپ هوادت، ج ۲، ص ۱۶۷ و مابعد، ترجمه ص ۱۷۵ و مابعد؛ مسعودی، مروج ج ۲، ص ۱۹۵ و مابعد، حمزه اصفهانی، ص ۱۰۷-۲۰۶، ترجمه ص ۸۳، سوم - دینوری، ص ۶۹ و ۶۶-۶۶؛ نهایت، ص ۲۲۶ و مابعد. - چهارم - کتاب الاغانسی، چاپ بولاچ، ج ۸، ص ۶۴-۶۳؛ حمزه، ص ۵۶، ترجمه، ص ۴۱؛ ثعالبی، ص ۵۸۳؛ فردوسی؛ چاپ مهل. ج ۶، ص ۱۰۳ و مابعد؛ بیرونی، آثار الباقید، ص ۲۰۹، ترجمه، ص ۱۹۲؛ مجمل‌التواریخ، مهل، مجله آسیایی؛ سری سوم، ج ۱۴ ص ۱۱۶ و مابعد و ۱۳۶؛ ابن‌الائیر، تورنبورگ Tornberg ←

در سالهای نخستین سلطنت کواذ، زرمهر (سونخرا) کماکان مرتبت خود را حفظ کرد و حائز مقام نخستین در میان اشراف بود<sup>۱</sup>، اما کواذ پیوسته در دل داشت که خود را از تسلط و استیلای این مرد جاه طلب و خطرناک نجات دهد. پس رقابتی را، که در میان زرمهر و شاهپور مهران افتاده بود، مفتنم شمرد، شاهپور را، که در این وقت منصب ایران سپاهبند داشت (طبری) و در عین حال سپاهبند ناحیه سواد نیز بود (نپایه)<sup>۲</sup>، در نهران با خود یسار کرد، و زرمهر را بهلاکت رسانید<sup>۳</sup>. این

→

ج ۱، ص ۲۶۹ و بعد؛ ابوالفدا چاپ فلیشر، ص ۸۸. مؤلفان رشمه چهارم از افسانه مزدک (مزدک نامگ) استفاده کرده‌اند. مندرجات این افسانه را می‌توانیم از روی منقولات سیاست نامه نظام الملك (چاپ سفر، ص ۱۶۶ و مابعد، ترجمه ص ۲۴۵ و مابعد) و يك روایت فارسی (داراب هرمزدیار، روایات، ج ۲ ص ۲۳۵-۲۱۴؛ مقایسه شود با مقاله من تحت عنوان «در روایت از تاریخ مزدک» Versions of the History of Mazddk Two در یادگار نامه مودی، ص ۳۲۲ و بعد). از نوبسازیم.

بلمی (ترجمه زتنبرگگ، ج ۲، ص ۱۴۲ و بعد) و فارسنامه ابن بلخی (چاپ لسترانج و نیکسون ص ۹۱-۸۴، رگت مقاله من در یادگار نامه مودی، ص ۳۲۷ و بعد از روایات مختلفی، که مآخذ آن از خودای نامگ بوده. استفاده کرده‌اند. قصدها و روایات محلی طبرستان راجع به مزدک در ابن اسفندیار (ترجمه برون، ص ۹۲ و بعد) و ظهیرالدین المرعشی (چاپ دورن J)orn، ص ۲۵۱ و مابعد) مسطور است. تفصیل راجع بشریعت مزدک؛ شهرستانی، چاپ کورتون، ص ۱۹۲ و مابعد ترجمه‌ها بروکر. ص ۲۹۱ و مابعد؛ الفهرست، ص ۳۴۲.

۱- بالاتر ص ۳۱۷ را به بینید.

۲- رگت ضمیمه دوم.

۳- در منابع عربی و فارسی، که اصل آنها از خودای نامگ است، قتل زرمهر و اعدام یکی دیگر از بزرگان موسوم به سیاوش، که سی سال بعد از آن اتفاق افتاد، با هم مشتبه شده است. رگت «سلطنت کواذ اول»، ص ۵۴، یادداشت ۱.

واقعه در سرتاسر کشور شهرت عظیم یافت و مبدأ ضرب المثلی شد باین عبارت «باد سوخرا از وزیدن فرو ماند و بادی از جانب مهران وزیدن گرفت»<sup>۱</sup>. یا بنا به روایت نهایی: «آتش سوخرا فرو مرد و باد شاهپور وزید»<sup>۲</sup>. با وجود این در تاریخ ذکری از این شاهپور مهران نیست؛ گویا پس از رقیب خود دیری نزیسته است<sup>۳</sup>.



شکل ۳۶- شکل کواذ اول  
(موزه ملی کپنهاگ)

قتل زرمهر دشمنان خطرناک برای کواذ تهیه کرد، ولی آنچه اسباب اشتعال غضب بزرگان شد، روابطی بود، که کواذ با فرقه ضاله مزدکیه داشت و اسباب بدعتهای انقلابی گردید. پرو کوپیوس گوید کواذ در پادشاهی راه خشونت سپرد و

۱- طبری، ص ۸۸۵، نلدکه ص ۱۴۵.

۲- ن.ی.ه، ص ۲۲۶.

۳- بنا بر قول مارکوارت (مجله شرقی آلمان، ۴۹، ص ۶۳۷، یادداشت ۶) این سپاهبد شاهپور، همان اسپیدس میباشد، که باسلر (Geler) رومی، عهدنامه متارکه جنگ را در سال ۵۵۵ یا ۵۵۶ منعقد ساخت و بنا بر قول پرو کوپیوس پدرزن کواذ بود. اما بنا به روایت کتاب منسوب به استیامنس این سپاهبد بویه نام داشته است. بدون شك این همان بویه ایستکه ملقب به وهریز بوده (رک، هوبشمان، صرف و نحو ارمنی، ج ۱، ص ۵۹ و ۷۸) و بنا بر قول پرو کوپیوس سپاه ایران را بر ضد ترگین پادشاه گرجستان رهبری نمود. پس باید چنین فرض کرد، که بویه جانشین یا یکی از جانشینان شاهپور در مقام ایران سپاهبد یا اسپهبد سواد بوده است.

در کشور بدعتها آورد. آگائياس گوید این شهر بار می خواست تأسیسات اجتماعی را واژگون کند و در معاش مردمان انقلابی پدید آورد و رسوم و آداب باستانی را برهم زند. اما این دو مورخ بیزانسی و همچنین استیلیتس دروغی، که در این باب چیز نوشته اند، فقط یکی از بدعتهای کواذ را ذکر نموده اند، و آن راجع باشتراک زنان است و در این خصوص هم ساکت هستند، که آیا این امر جزء احکام دین جدیدی است یا نه. از میان این سه کتاب، که ذکر شد فقط در تألیفی، که منسوب باستیلیتس است، نام فرقه ضاله زردشنگان آمده است. درباره این فرقه و اصول عقاید آنان باید از کتب عرب و ایران مطالبی بدست آورد. در این جا نکته، که بدو<sup>۱</sup> باید در نظر گرفت، نام آن فرقه است، که در کتاب منسوب به استیلیتس ذکر شده است. در آثار مؤلفان عرب و ایرانی جز اسم مزدکیان مذکور نیست و مسلمأدر خودای نامگ هم آن فرقه را باین عنوان نام برده اند. معذک در بسیاری از منابع ایرانی و عرب (طبری و یعقوبی و نهایی) ذکر از زردشت نامی رفته است، که پسر خورگان و از مردم پسا (فسای فارس) بوده و او را مؤسس فرقه شناخته اند. صاحب نهایی زردشت را یکی از نجبای پارسی می شمارد، که حامی مزدک بوده است. از این گذشته اکثر منابع عرب و ایرانی، اگر چه نام از زردشت نبرده اند، ولی شهر پسارا، که زاد و بوم او بوده، محل تولد مزدک شمرده اند.<sup>۲</sup> پس می توان گفت که نام این زردشت حتی در خودای نامگ هم مسطور بوده است. باری مالاس<sup>۳</sup> روایت می کند، که در عهد دیو کلسین شخصی از مانویه در روم ظهور کرد، بوندس<sup>۴</sup> نام، که عقاید جدید داشت و با کیش رسمی مانوی، راه خلاف می سپرد. از گفتار اوست که گوید: خدای خیر با خدای شر نبرد کرد و او را مغلوب نمود، اینجاست

۱- نزد دینوری؛ استخر رک «سلطنت کواذ اول»، ص ۴۱: بادداشت ۱.

۲- Mtgnc, Patrologia, Series Graeca Malalas، ج ۹۷، ص



که پرستش غالب واجب است. این بوندس بایران سفر کرد و بدعوت پرداخت. ایرانیان کیش او را<sup>۱</sup> (تون‌داریس ثنون)، یعنی دین خدای خیرگفته‌اند، که در زبان پهلوی آیین دریست دینان<sup>۲</sup> میشود<sup>۳</sup> و ملالاس<sup>۴</sup> کو اذ را در جای دیگر یونانی‌چنین خوانده است:<sup>۵</sup> (کو اذس هودراس ثنوس) صورت صحیح آن:<sup>۶</sup> (هودریس ثنوس) میشود<sup>۷</sup>. این لقب، که حاکی از پیروی کو اذ از مذهب مزدکی است، در کتب عرب و ایرانی، که مأخذ آنها خودای نامگگ بوده، باشکال مغلوط ضبط شده است.<sup>۸</sup>

## ۱- ton Daristhenon

## ۲- deristdenan

۳- در فارسی‌نامه ابن بلخی (ص ۸۱) آمده است، که مزدک زندیق اباحت پدید

آورد و آنرا مذهب عمل نام نهاد.

۴- مینوی، همان کتاب، ص ۶۳۳.

۵- شکل دریست derist (بجای درست dosust) در قطعات نررفان دیده

میشود (M, 475 بیت ۸ و M74، بیت ۸، مقایسه شود باندسکودر «جهان شرق»، ۱۵،

ص ۲۵۹). نلدکه در يك ملاحظه سطحی (طبری، ص ۴۵۷، یادداشت ۱) در انتخاب

بین دو شکل درست دین derust-den و درزد دین darazd-den تردید دارد،

اما شکل اخیر را ترجیح داده است، ولی باید دانست که نقطه درزد، که در زبان پهلوی

و فارسی لفظ اوستایی زرردا zarazda باید گذارده شده باشد در هیچیک از متون

پهلوی بنظر نرسیده است. بعکس کشف شدن کلمه دریست derist حدس ما را راجع

به صحت کلمه دریست دین dərīst-den بیشتر تقویت میکند. صورت این دو کلمه

در تواریخ عربی و فارسی نیز حاکی است، که این لفظ در واقع دارای کسره (l) بوده

است. لفظ دریست دین dərīst-den، یعنی «دین حقیقی» معادل ویه دین den-

Veh «دین بهی» است، که زردشتیان دین خود را بدان می‌نامیده‌اند. بنا بر عقیده ناوادیا،

که رای هرتال را پذیرفته است (رد ص ۴۵ یادداشت ۱ کتاب حاضر)، معنای حقیقی

ویه دین در اصل «دین روشنائی» بوده است. (مطالعات هندی و ایرانی، تقدیم به ویلهلم

گیگر، ص ۲۴۵ و مابعد، و «سورسخون»، ص ۵۰). بهر صورت معنای ویه دین در

عصر ساسانی «دین خوب» بوده است.

بنابراین دین مزدك همان آیین درست دین است، که بوندس انتشار داد. اگر این شخص مانوی، یعنی بوندس، پس از شروع بدعوت جدید در روم، بایران رهسپار شد، تا عقاید خود را تبلیغ کند، میتوان حدسی قریب بیقین زد، که اصل او ایرانی بوده است. کلمه بوندس شباهتی با اعلام ایرانی ندارد، و اسی میتوان آن را لقب این شخص دانست<sup>۱</sup>. نه تنها کتب اسلامی، که مآخوذ از خودای نامگک هستند، بلکه الفهرست هم که منبع دیگر داشته، مؤسس فرقه مزدکیه را شخصی دانسته اند مقدم بر مزدك؛ و در خودای نامگک اسم او را زردشت قید کرده اند و از این جا نام فرقه زردشتگان پیدا شده است که در کتاب منسوب باستیلیتس معاصر مزدك، نیز همین اسم برای فرقه مزبور ذکر گردیده است. بنابراین بطور تحقیق میتوان گفت، که «بوندس» و زردشت اسم يك شخص بوده است<sup>۲</sup>. و زردشت نام اصلی آورنده این دین است و این شخص با پیامبر مزدیسنان هم نام بوده است. پس نتیجه این میشود که فرقه مورد بحث ما یکی از شعب مانویه بوده، که قریب دو قرن قبل از مزدك، در کشور روم، تأسیس یافته و مؤسس آن یکنفر ایرانی زردشت نام پسر خورگان از مردم پسا بوده است. بنابراین مؤلفان بیزانسی و سریانی، که در شرح کفر و زندقه عهد کواذ<sup>۳</sup> قلمفرسایی کرده اند، کاملاً حق دارند، که اتباع مزدك را

۱- مقایسه شود با لفظ پهلوی بوندگک bavndagh ( در ازمنی بوندگک )  
 hovaadnk بمعنی «کامل»، رتک زالمان. فقد اللغه، ج ۱؛ ص ۲۸۵ ( بند ۴۵، دفتر ۴ )؛  
 نیبرگک. رساله پهلوی، ۲، ص ۳۳.

۲- ظاهراً این همان زردشتی است، که در يك کتیبه یونانی در Cyrene ذکر شده است و در آن سخن از اشترانک در مال وزن رفته است. بنابر توصیه زودس Zarades و فیئاگورث ( رتک شروودوفوکس، مطالب ادبیات یونانی و لاتین مربوط به زردشت و کیش زردشتی، مجله کاما شماره ۱۴، ص ۱۱۸ ).

۳- ملالاس و نوفانس و تبعیت از آنها Cedrene و زناراس Zonaras مثل سریانی. ترجمه شابو، ج ۲، ص ۱۹۵.

مانوی خوانده‌اند.<sup>۱</sup>

از اشارات مندرجه در کتب عربی چنین مستفاد میشود، که زردشت‌پیشوایی بوده، که دعوات او فقط جنبه نظری داشته است، اما مزدک، که مرد عمل بوده بقول طبری «در نزد طایفه عامه خلیفه زردشت بشمار می‌آمده است»، رفته رفته نام مؤسس اصلی را تحت الشعاع قرارداد و در همان عهد خود فرقه را با اسم مزدکیه مشهور نمود، از این رو در ادوار بعد مردمان پنداشته‌اند، که بانی حقیقی فرقه نیز مزدک نام داشته و از این جا گمان کرده‌اند، که مزدک دو تن بوده، یکی مزدک قدیم، دیگر جدید (الفهرست). پس روایت طبری و یعقوبی و صاحب نهایی، که گویند زردشت هم‌عصر مزدک بوده، صحیح نیست.

اما راجع بشخص مزدک، اطلاعات ما بسیار قلیل است. چنانکه دیدیم قول بعضی از مورخان، که مولد او را پسا دانسته‌اند، مقرون بصحت نیست، پسا مولد زردشت بوده است، نه مزدک. بنابراین قول طبری مزدک در مدریا<sup>۲</sup> (?) تولد یافته است. شاید مقصود شهر مادرایا<sup>۳</sup> باشد، که در ساحل شرقی دجله (مکان فعلی کوت‌العماره) واقع بوده است. حتی در قرن نهم میلادی هم اشراف و نجبای ایرانی در این شهر مسکن داشته‌اند<sup>۴</sup>. اسم مزدک و اسم پدرش بامداد هر دو ایرانی است. بنابراین روایت دینوری مزدک از مردم استخر بوده و مؤلف تبصرة العوام مسقط الرأس او را تبریز دانسته است<sup>۵</sup>، ولی میتوان گفت، که مورخان بجای شهر تواد گاه مزدک، که نام مجهول و نامانوسی داشته، استخر یا تبریز را حدساً نوشته‌اند و این کار نظایر دارد.

۱- بنا بر گفته طبری و ابوالفدا خسرو اول بسیاری از پیروان مزدک و چندتن از پیروان مانوی را کشت. در حقیقت ظاهراً مقصود آنها از پیروان مانوی مزدکین بوده است.

۲- Madariya

۳- Madaraya

۴- لسترانج، قلمرو خلافت شرقی، ص ۳۸.

Le Strange, the Lands of the Eastern Caliphate

۵- شفر، متون فارسی، ج ۱، ص ۱۵۸.

مطابق این مقدمات، درست دین، که شریعت بوندس-زردشت و مزدک باشد، در واقع اصلاحی در کیش مانی محسوب می‌شده است<sup>۱</sup> و مثل کیش مانی، این آیین هم آغاز کلام را بحث در باب روابط اصلین قدیمین، یعنی نور و ظلمت، قرار می‌داد. تفاوت آن با عقاید مانی در این بود که می‌گفت، حرکات ظلمت ارادی و از روی علم قبلی نبوده، بلکه علی‌العمیا و بر حسب صدفه و اتفاق جنبشی داشته است برخلاف اصل نور، که حرکاتش ارادی است. بنابراین اختلاط و آمیزش تیرگی و روشنائی، که عالم محسوس مادی از آن پیداشده، برخلاف تعالیم مانی، نتیجه نقشه و طرح مقدمی نبوده و بر حسب تصادف وجود یافته است. پس در آیین مزدک برتری نورخیلی بیش از کیش مانی مؤکد بوده و این موافق روایت ملاس است، که گوید اعتقاد بوندس بر این بود، که خدای خیر (نور) بر خدای شر (ظلمت) چیره شده و از این رو باید غالب را ستود. اما این استیلا تام نیست، چه عالم مادی، که مخلوطی از دو اصل قدیم است، باقی است و مقصد نهائی تکامل این عالم، نجات ذرات نور است. که در ذرات ظلمت آمیخته است. این قسمت از عقاید مزدکیان تابع قول مانی است. مانی می‌گفت نور را پنج عنصر است: ائیر - نسیم - روشنائی آب - آتش، اما مزدک فقط سه عنصر را تصدیق داشت: آب و آتش و خاک. اگر چه شهرسنانی در این قسمت ساکت است، ولسی میتوان بقرینه گفت، چنانکه در عقاید مانی ظلمت هم پنج عنصر داشته، مزدکیان نیز سه عنصر ظلمانی معتقد بوده‌اند، که مدبر شر از آن سه عنصر بیرون آمده است، چنانکه مدبر خیر از عناصر نورانی خارج شده بود. مراد از مدبر خیر خدای نور است، که در اصطلاح کیش مانی او را پادشاه نور میخوانده‌اند مزدک خدای خود را چنین تصور میکرد، که بر تختی در عالم بالا نشسته است، چنانکه خسرو در این می‌نشاند و در حضورش

۲- منبع اصلی در باب عقیده مزدک کتاب شهرسنانی است. ( چاپ کورتون، ص

۱۹۲ و بعد، ترجمه هاربروکر، ۱، ص ۲۹۱ و ما بعد).

چهار «قوه»<sup>۱</sup> تمیز و فهم و حفظ و سرور هستند چنانکه در نزد خسرو چهار شخص، یعنی موبدان موبد و هیربندان هیربند و سپاهبند و رامشگر<sup>۲</sup> حضور دارند. این چهار قوه، امور عالم را بواسطه هفت وزیر خویش میگردانند، که عبارتند از پهلار و پیشکار و بارور؟ و پروان و کاردان دستور و کوزگک (غلام و خادم) و از این هفت تن در [دایره] دوازده تن روحانی دور میزنند<sup>۳</sup> از اینقرار: خواننده-دهنده-ستاننده-برنده-خورنده-دونده-خیزنده-کشنده-زنده-کننده-آینده-شونده-پاینده در هر انسانی این چهار قوه مجتمع است و آن هفت و دوازده در عالم سفلی مسلط هستند. شهرستانی بیانات خود را در باب مبداء آفرینش بشریحی در خصوص خواص اسم اعظم و حروف آن اسم پایان میرساند.

اما در باب علم معاد و احوال قیامت در نظر مزدکیان، شهرستانی تفصیلی قائل نشده است. مثلاً گوید بنا بر رأی مزدکیه خلاص نور از ظلمت بر حسب اتفاق و بدون قصد و اختیار صورت خواهد گرفت، چنانکه امتزاج آنها نخست بر حسب اتفاق و بدون اختیار، واقع شده است و این بسیار موجز و مختصر است. در هر

۱- مراد از این «قوا» زوران Zoran است، که در متون مانوی آمده است. مقایسه

کنید با چهار قوه خدای نور، موار، آثار خطی، ج ۲، ص ۶۲.

۲- مقایسه کنید با فهرست عمال عالیمقام و رجال ایران، که یعقوبی و مسعودی در کتب خود ذکر نموده اند. مزدک برای مقایسه طبقات موجودات آسمانی با طبقات دربار ایران، چهار تن از بلند مرتبه ترین عمال را اختیار کرده است، ولی بجای شگفت است که در ردیف این بزرگان رامشگر نیز ذکر شده است (در این باب بفصل بعد مراجعه شود).

۳- مقایسه شود با دوازده شهر داربخت shahrdarft (سلطنت) یا ائون eone مانویان. این هفت تن در میان دوازده تن مذکور دور میزنند، چنانکه هفت سیاره در دایره بروج دوازده گانه در حرکت کنند. در متن شهرستانی سیزده نام ذکر شده است.

۴- بجای گمندیگی (کردن)، گمندیگی (کنندن) هم میتوان خواند. رک «سلطنت

کواذ اول»، ص ۸۱، یادداشت ۲.

حال راه نجات این است، که انسان طریق زهد و ترك بپوید. در منابع موجود بیشتر مطالب راجع بهمین جنبه زهد و ترك مزدکیه است. نزد این طایفه چنانکه نزد مانویه، اصل آنست، که انسان علاقه خود را از مادیات کم کند و از آنچه این علاقه را مستحکم تر بسازد اجتناب ورزد، از این رو خوردن گوشت حیوانات نزد مزدکیه ممنوع بود<sup>۱</sup> و درباره غذا، همواره تابع قواعد معینی بودند و ریاضتهایی می کشیدند<sup>۲</sup>. منع خوردن گوشت حیوانی سبب دیگر هم داشت، برای خوردن حیوان، کشتن حیوان لازم بود و ربخمن خسون نتیجه اش منع ارواح از حصول نجات میشد<sup>۳</sup>. شهرستانی روایت میکند که مزدک « امر بقتل نفوس میداد تا آنان را از اختلاط با ظلمت نجات ببخشد». ممکن است مراد از این قتل، کشتن خواهشها و شهوتها باشد، که سه راه نجاتند. مزدک مردمان را از مخالفت و کین و قتال باز میداشت.

بعقیده او چون علت اصلی کینه و ناسازگاری، نابرابری مردمان است، پس باید ناپسار عدم مساوات را از میان برداشت، تا کینه و نفاق نیز از جهان رخت بریندد. در جامعه مانوی «برگزیدگان» بایستی در تجرد بمانند و بیش از غذای یکروز و جامه یکسال چیزی نداشته باشند. از آنجا که نزد مزدکیه نیز همین میل بزهد و ترك موجود بوده، میتوان حدس زد، که طبقه عالیه مزدکیان هم قواعدی

۱- بیرونی. ابن الاثیر. در شریعت مانوی خوردن گوشت برای «برگزیدگان» ممنوع بود. بالآخر ص ۲۱۸ را ببینید.

۲- در عبارتی از متن اوستایی و میدداد صحبت از کسانی است، که با استوودونو Astovidhotu (به پهلوی استوذات Astvidhat) نبرد میکنند، که عفریت مرگ باشد از جنس این اشخاص و کسی است که با کفار ناپاکی جنگ میکند، که قهرأ مردمان را از خوردن باز میدارند، مانند مزدک بامدادان که مردم را تسلیم گرسنگی و مرگ میکرد، چنین کسی با استوذات نبرد میکند، بنا بر روایت ابن الاثیر خوردن تخم مرغ و شیر و کره و پنیر برای مزدکیان مباح بوده است.

۳- روایت عربی نزد طبری، در «سلطنت کواذ»، ص ۷۹.

شبيه برگزیدگان مانوی داشته‌اند، ولی پیشوایان مزدکيه دریافتند، که مردمان عادی نمی‌توانند از میل و رغبت به لذات و تمتعات مادی از قبیل داشتن ثروت و مالک، زنان و یا دست یافتن بزن مخصوص، که مورد علاقه‌است، بهایی یابند، مگر اینکه بتوانند این امبال خود را با آزادی و بلا مانع اقناع کنند. پس این قبیل افکار را میباید عقاید و نظریات اجتماعی خود قرار دادند و گفتند که: خداوند کلبه وسایل، عیست را در روی زمینی در دسترس مردمان قرار داده‌است، تا افراد بشر آنرا بتماوی بیز خود قسمت کنند، بقسمی که کسی بیش از دیگر هم‌نوعان خود چیزی نداشته باشد. نابرابری و عدم مساوات در دنیا بجبر و قهر از آن بوجود آمده‌است، که هر کس میخواسته، تمایلات و رغبتهای خود را از کیسه برادر خود اقناع کند، اما در حقیقت هیچکس حق داشتن خواسته و مال و زن بیش از سایر هم‌نوعان خود ندارد. پس باید از توانگران گرفت و به تهی‌دستان داد، تا بدین وسیله مساوات دوباره در این جهان برقرار شود.<sup>۱</sup> زن و خواسته باید مانند آب و آتش و مراتع در دسترس همگان بالاشترک قرار گیرد.<sup>۲</sup> این عمل خیری است، که خداوند نروده و نذر او را بر و پاداش عظیم دارد و گذشته از تمام اینها، دستگیری مردمان از یکدیگر عمیسی است قابل توصیه و باعث خشنودی خداوند.<sup>۳</sup>

پس باسانی میتوان فهمید، که چرا دشمنان این فرقه کمونیستهای مزدکسي را عموماً متهم باباحه و ترویج فحشا و منکر کردند، در صورتیکه این کارها خلاف اصل زهد و ترک است، که پایه و اساس عقاید مزدکیان را تشکیل می‌داد. خلاصه در اثر افکار و اندیشه‌های اخلاقی و نوع دوستی زردشت و مزدک باین نتیجه رسیدند، که بنای خراب، انقلاب اجتماعی پردازند. زردشت و مزدک هر دو تأکید میکرده‌اند، که انسان مکلف بعمل خیر است و در اصل شریعت آنان نه تنها قتل بلکه اضرار بغيرش هم مجاز نیست.

۱- اونیکیوس؛ طبری، عمالی، فردوسی و غیره

۲- شهرستانی.

۳- طبری.

در مهمان‌نوازی می‌گفتند، که هیچ چیز را نباید از مهمان دریغ داشت، از هر طایفه و هر ملتی می‌خواهد باشد.<sup>۱</sup> حتی نسبت بدشمنان هم بایستی بمهربانی و عطف و رفتار کرد.<sup>۲</sup>

در باب رابطه یافتن مزدك با کواذ سند موثقی در دست نداریم. بنا بر روایت فردوسی و ثعالبی در قحط سالی مزدك نزد کواذ رفت و باسخنان مکر آمیز و فریبنده قباد را بر آن داشت، که اعلام کند، که هر که نان از مردم گرسنه بدارد، سزایش مرگک باشد و سپس مردم بینوا و نهی دست را بغارت انبارها تحریک کرد و موجب تجری خلایق شد این روایت بیشك در جزئیات افسانه است، ولی بعید نیست، که در آن حقیقتی تاریخی نهفته باشد. او توکیوس<sup>۳</sup> هم قضیه قحط سال را نقل کرده است.<sup>۴</sup> فقر و بیچارگی، که در اثر این بلیه بسوجود آمد، تقسیم غیر عادلانه ثروت را در جامعه ایرانی، که در آن کلیه مقامات مؤثر و مقتدر در دست طبقه ممتاز بود، آشکار کرد و ممکن است این وضع به مردم ستم کشیده جرأت بیشتری داده و در عین حال شاه را با اصلاحات جسورانه برانگیخته باشد. بهر حال کواذ پیرو طبقه مزدك شد و طبق آن عمل کرد. بغیر از استیلیتس کاذب، کلیه مؤلفین هم عصر کواذ و نیز منابع بعدی در این نکته هم داستانند، که وی قوانینی در باب اشتراك زنان وضع کرد. اما استیلیتس کاذب گوید، که او فرقه زردشنگان را دوباره برقرار کرد و این فرقه هوخواه آن بود، که کلیه زنان باید در دسترس همگان بالاشراك قرار گیرند، و این قول با اقوال دیگران کمی فرق دارد. اما معلوم نیست قوانین جدید کواذ راجع بنکاح چگونه بوده است. هیچیک از منابع مدعی نیستند، که کواذ ازدواج

۱- الفهرست.

۲- طبری، روایت عربی.

### ۳- Euty chius

۴- طبق گفته او توکیوس قحطی در دهمین سال سلطنت کواذ قحطی بروز کرد، اما

موقعی که کواذ را از سلطنت خلع کردند بیش از هشت سال شاهی نکرده بود.



را منسوخ کرده باشد و از این گذشته چنین تصمیمی در عمل غیر قابل اجرا می‌باشد. شاید او با وضع قوانین جدید يك نوع ازدواج آزادتری برقرار کرده باشد. چنین عملی کاملاً ساده و عبارت از توسعه و تأویل بعضی فصول فقه ساسانی در باب مناکحات و رفع بعض قیودات آن می‌باشد و چنانکه دیدیم طبق مقررات آن عصر مرد می‌توانست زن یا یکی از زنان و حتی زن ممتاز خود را بمرد دیگری، که بدون تقصیر محتاج شده باشد، بسپارد تا اینمرد از خدمات زن استفاده ببرد.

از طرف دیگر این نکته بسیار شایان توجه است، که در هیچ يك از منابع عصر کواذ ذکرى از قوانین او در باب اشتراك امـوال بمیان نیامده است. فقط در خودای نامگگ از چنین اقداماتی سخن رفته است و ممکن است تا اندازه‌ای حقیقت داشته باشد، ولی این بدعتها اینقدر مهم نبوده، که نظر ناظرین بیزانسی و سربانی را جلب کند شاید هم این اقدامات عبارت بوده است از وضع مالیاتهای فوق العاده بر اغنیا و توانگران برای بهبود وضع فقرا و تهی‌دستان و یا اعمالی نظیر این. شخص از خود می‌پرسد، که چگونه پادشاه ایران پیرو این فرقه اساحی (کمونست) شده است؟ بعضی گفته‌اند، که کواذ از روی اعتقاد تام پیروی مزدک را اختیار کرد و برخی گفته‌اند، که گرویدن کواذ باین آیین از راه ترس بوده و از روی تزویر این کیش گرفته است.

نلد که<sup>۳</sup> مخصوصاً توجه را باین نکته جلب کرده است، که کواذ پادشاهی نیرومند و با اراده بوده و دوبار در مشگلترین احوال تاج و تخت از دست رفته خود را دوباره بدست آورده است و سلطنت را نگاهداشته و بارها کشور روم را از ضرب شمشیر خود بلرزه افکنده است و نلد که از این مقدمه چنین نتیجه می‌گیرد، که گرویدن او بذهب مزدکیان فقط برای درهم شکستن قدرت اشراف بوده است. با وجود این از روی هیچیک از منابع هم عصر یا تقریباً هم عصر کواذ نمی‌توان استنباط کرد، که این پادشاه مردی مزور و دورو و دارای خصلت ماکیاوینی بوده

باشد، نه پرو کوپپوس، که سنایشگر کواد است؛ نه آگائباس، که او را دوست ندارد، نه استیلینس کاذب، که دشمن اوست، هیچیک اشاره بنزوب و غداری او نکرده‌اند. از این گذشته در منابع موجوده بسی نکات هست، که حاکی از ایمان راسخ و جدوجراعت کواد بمزدکیه است. حمزه اصفهانی گوید «چون کواد منوجه حیات بود، دولتش ویران شد». بنابراین گفته طبری کواد پیش از آنکه فریفته مسزک شد، یکی از بهترین شهریاران بود. از روی روایتی، که فردوسی و ثعالبی راجع بدان ذکر، کواد و مسزک نقل کرده‌اند، با اینکه افسانه آمیز است، معلوم می‌شود اصلاحاتی، که این پادشاه با اشاره مسزک برای رفع قحط و غلا کرد، همه برای اصلاح رعیت و از روی محبت و غمخواری نسبت بر عابای ناتوان بوده است و نیز اصلاحی است که کواد راجع بخراج در نظر گرفت و عاقبت جانشین او موفق با اجرای آن شد؛ همچنین مبنی بر عدل و احسان و رحم و شفقت بوده است. در اخبار عربیه قدیم، که البته از مخالفین کواد است، آمده است، که این پادشاه چون از زندبندان بود، همواره اظهار ملامت میکرد و از ریختن خون بیم داشت و از این رو نسبت بدشمنان خود رافت بسیار بخرج میداد». معذک نباید این اجتناب از خونریزی را امری قطعی و دائمی دانست. پادشاهی که قسمت بیشتر ایام سلطنت خود را در جنگ گذرانیده و برای درهم شکستن کبر و غرور و نافرمانی طایفه اشرفین، کوششها نموده، مسلماً چندان در این نکته حساس نبوده است. کواد در جنگهایی، که با روم کرد، تابع این نصیحت مجرب بود، که گفته‌اند حمله بهترین دناخ است (تو پیروزی از پیشدستی کنی). اما نباید حق را کتمان کرد، که در میان حوادث صعب آن دوره و شدت عمل غیر قابل اجتناب مرسوم آن ایام، کواد آثار بیکرایی از انسانیت و عدل خویش بیادگار گذاشته است. در کتاب منسوب باستیلیتس شرح دهشتناکی از قتل مردم شهر آمیدا، که بدست کواد مفتوح گردید، نوشته شده

۱- راجع بکنند زندیق رک شد Iranische Beitrage ج ۱، نوشته‌های

... ۱۹۳۵، ص ۲۷۴ و ما بعد.

است. اما در موقع خواندن این کتاب باید دو چیز را در نظر گرفت، یکی منتضیات ایام جنگ، دیگر تعصب نویسندگان مسیحی، که پیوسته میخواستند، بهر بهانه، دشمنان خویش را مورد تهمت قرار دهند. بنابراین روایت پرو کوپوس، ایرانیان چون وارد شهر آمیدا شدند، کشتازی بزرگ کردند کشتی‌های سالخورد پیش کواذ آمده گفت، شایسته شاهنشاهی بزرگ نیست، که اسیران را بدست هلاک سپارد. کواذ هنوز خشمناک بود، پاسخ داد «چرا خیره سری را بجایی رسانیدید، که با من نبرد آزمودید؟». آن پیر گفت: «خداوند چنان خواست که آمیدا بدست تو افتد و این فتح نتیجه تدبیر ما نبود، بلکه آنرا نتیجه دلیری تو باید شمرد». پس شاه فرمان داد تا از کشتار دست بدارند. اما همه اموال را برگیرند و اهالی را باسارت بیاورند، تا از میان آنان هر کس نجیب‌تر و اصیل‌تر است، او را بفلامی خویش برگزینند. چون کواذ با سپه و اسیران جنگ بایران بازگشت «جوانمردی و رأفتی که شایسته شاهان است» ابراز کرد و دیری نگذشت، که همه اسراء را اجازت فرمود، تا باو طمان بازگردند<sup>۱</sup>. کواذ سردار خود گلون<sup>۲</sup> را با فوجی در آمیدا گذاشت، نه این سردار نه خود شاهنشاد، در آن شهر بتخریب خانه‌ای فرمان ندادند. و حتی در خارج شهر<sup>۳</sup> هم جایی را ویران نکردند. ظاهراً چنین است که کواذ نسبت به برادر مخلوع خود ژاماسپ هم با نهایت رأفت رفتار کرده است و این روش او کاملاً خلاف اسلاف اوست<sup>۴</sup>. روی هم رفته میتوان گفت، که البته این پادشاه کاملاً پیرو حکمت عملی مزدکیان نبوده است، چنانکه قسطنطین بزرگ هم کاملاً تابع اخلاقیات دین مسیح نشد، لکن از رفتار کواذ نمایان است، که تا حدی اخلاق و انسان دوستی مزدکیه در او مؤثر گردیده است.

۱- پرو کوپوس، ۷۲۱-۳۴-۳۵.

۲- Glones

۳- جنگ ایران، ۱۰، ۱۹۹، نمونه دیگری از جوانمردی کواذ، همانجا ۲۱۳-۱۵، ۸۰

۴- پایین‌تر را به بینید.

از این گذشته می‌توانیم حدس بزنیم، که فرمان‌های اجتماعی کواد، که در نخستین دوره پادشاهی خود صادر کرد، در اوضاع خاندان‌های نجبا چندان تأثیر محسوسی نداشته است، چه اگر در نتیجه این فرمان‌ها در امور اجتماعی آن دوره اختلالی حاصل شده بود، چون ژاماسپ بعد از خلع کواد بتخت نشست، از آنجا که پادشاهی ملایم و ضعیف بود، البته دچار مشکلاتی میشد. و آثار آن مشکلات در منابع تاریخی ما بنظر میرسد. اما نه مؤلفان آن عصر، نه مورخان عرب و ایرانی، کلمه‌ای راجع باغتشاش و آشوب‌های اجتماعی آن دوره ننوشته‌اند و هیچ اثری معلوم نیست، که دولت برای دفع شورش و خاموش کردن آتش انقلابی محتاج باقدا می شده باشد.

هرج و مرجی، که از زمان شکست فاحش پیروز و دوره سلطنت و لاش، که پادشاهی ضعیف بود، شروع شد، در سالهای نخستین عهد کواد هم دوام داشت. اینکه در کتاب منسوب باستیلیتس آمده است، که کواد (زندیق) آرامنه را مورد تضییق و فشار بسیار قرار داد، تا مجبور بستایش آتش شوند، بنظر صحیح نمی‌آید. لکن چون صلحی، که گشنسپ، داد با ارمنیان کرد، برای خاموش کردن منازعات دینی و سیاسی کافی نبود<sup>۱</sup>، مجدداً جنگ در گرفت و سپاه کواد بدست آرامنه مغلوب گردید. کادیشیان<sup>۲</sup> و تموریان<sup>۳</sup> که از عشایر کوهستانی ایران بودند، شورش کردند و قبایل عرب در خاک ایران ترکتاز نمودند؛ مقصود از این اعراب قبایلی است، که امیر حیره، که اتباع وفادار شاهنشاه بود، نتوانست دفع کند. کواد از امپراطور روم آناسیوس حقوق خود را مطالبه کرد، مبنی بر اینکه دولت روم باید قسمتی از

۱- بالاتر ص ۳۱۸ را به بینید.

۲- Kadisheens کادش Kadish در منطقه سنجار و نصیبین، ظاهراً يك طایفه از هفتالیان بوده است ( نگاه کنید نلدکه، مجله شرقی آلمان، ۳۳، ص ۱۵۷ و ما بعد، مار کوادت، ایران شهر، ص ۷۷ و ما بعد ).

مخارج دفاع معابر کوه‌های قفقاز را در مقابل وحشیان بدولت ایران پردزد و این مسئله از قدیم یکی از موارد اختلاف دو دولت ایران و روم بود. و امپراطور هم شرط قبول این تقاضا را تسلیم شهر مستحکم نصیبین بدولت روم قرارداد، و لسی این شرط را کواذ نمیتوانست بپذیرد<sup>۱</sup>.

گفتگوی دولتین در این مرحله بود، که کواذ بعلت شورش مردم بایتخت از سلطنت خلع گردید. این شورش را روحانیان کینه‌ور کردند، زیرا که با هر چیزی، که بوی عقاید مانویه میداد، مخالف بودند. جماعتی از اشراف هواخواه زرمهر، با آنان یاری کردند. دشمن هولناک کواذ، گشنسپ‌داز بود، که لقب نخویر<sup>۲</sup> و منصب کنارنگک داشت<sup>۳</sup> و سابقاً در موقع گفتگو با ارامنه<sup>۴</sup> مشاور و معتمد زرمهر بود. روایت کتاب منتسب باستیلیتس، که گوید کواذ از توطئه بزرگان آگاهی داشت و بخاک هونها (یعنی هفتالیان) گریخت، صحیح نیست. باقی منابع متفقند، که کواذ خلع و حبس شد<sup>۵</sup>. نویسندگان رومی در این باب گفته‌اند، که گرفتاری کواذ نتیجه ناخشنودی عموم ملت بود، که از بدعت‌های او به تنگ آمده بودند (پروکوپوس) و عاقبت «همه قیام کردند» (آگائاس): ولی این شورش ملی را باید موافق اقتضای کشور ایران تعبیر کرد: یعنی چنانکه رسم آن زمان بود، نخست اشراف و روحانیان آتش را برافروختند و توده ملت چندان دخالتی در آن نکردند، مگر باین اندازه، که هر کس رعیت بزرگی یا موبدی بود، بفرمان خداوندگار خود قیام کرد، زیرا

۱- استیلیتس دروغی.

۲- Nakhver رذ ص ۳۵، یادداشت ۳.

۳- رذ ص ۱۲۸، یادداشت.

۴- ص ۳۱۸.

۵- این واقعه را آگائاس در سال یازدهم سلطنت کواذ ذکر کرده، ولی صحیح

نیست. این حادثه در ۴۹۶ رخ داده است اتفاقی که در سال یازدهم کواذ واقع شده،

جلوس مجدد این پادشاه است. رذ نلدکه، طبری، ص ۴۲۷ و ما بعد.

که رعایا، از لحاظ مادی محتاج امرا و مالکین و از حیث دبانان تابع و مطیع موبدان محسوب میشدند. از این گذشته توطئه خلع کواذ، شامل همه بزرگان نبود. کواذ لااقل در میان اعیان هواخواهی باوفا و نیرومند مثل سیاوش داشت، که در آن تاریخ ظاهراً در عنفوان شباب بوده است. شورشیان ژاماسپ برادر کواذ را بر تخت نشاندند<sup>۱</sup> و اعیانی، که عضو شورای پادشاهی بودند، در تحت ریاست پادشاه جدید مجتمع شده، راجع بسر نوشت کواذ رأی زدند. نخویر گشنسپ دادکنارنگ، که حکمران نظامی مرز هفتالیان بود، چنین رأی داد، که کار عافلانیه این است، که شاه مخوع را بهلاکت رسانیم. اما اکثر حضار این پیشنهاد را رد کرده، طرز ملایم‌تری را راجع شمردند<sup>۲</sup> و بحبس کواذ متفق شدند. پرو کوپیوس گوید کواذ را در زندان انوشبرد<sup>۳</sup> (دژ فراموشی) نهادند و هیچ دلیلی برای رد این روایت نداریم، زیرا که میدانیم این قلعه محبس دولتی بود، که متهمین سیاسی را، که از حیث نژاد و مقام خطرناک شمرده میشدند، در آن نگاه میداشتند<sup>۴</sup>.

کواذ دیرزمانی در زندان نماند. سیاوش او را بنحوی از انحاء نجات داد و با او در فرار همراهی کرد<sup>۵</sup>. گریختن کواذ بزودی موضوع افسانه‌ها و قصه‌ها شد<sup>۶</sup>.

۱- پرو کوپیوس ویرا بلاس Blases (ولاش) نامیده است، و بنابراین با سلف کواذ اشتباه کرده است. شاید شباهتی، که از حیث اخلاق و سرنوشت بین این دو بوده، موجب این اشتباه شده است.

۲- پرو کوپیوس.

### ۳- Anushbard

۴- دك ص ۳۳۵.

۵- پرو کوپیوس، خودای نامگ.

۶- پرو کوپیوس خلاصی پادشاه را در نتیجه کوشش دوست وفادارش (سیاوش) میدانند. اکثر مورخان ایران و عرب، که مأخذ آنها خودای نامگ است، نیز این روایت را نقل کرده‌اند، ولی بجای سیاوش زدمهر نوشته‌اند. نیز روایت شده است، که کواذ بهیلزنی، که زیبایی او کو توال قلمه را فریب داد، خلاصی یافت. پرو کوپیوس در کتاب

باری کواذ نجات یافت و خود را بدربار خاقان هفتالیان رساند، که اورا چون دوستی قدیم پذیرفت و دختری را، که از صبیبه فیروز ساسانی داشت و خواهرزاده کسواذ بود، بعقد او درآورد، و لشکری باو داد و پیمان گرفت، که اگر صاحب تاج و تخت

→

خود این زن را زوجه کواذ میداند و طریقه رهایی را بوسیله تبدیل لباس چنین شرح داده است، که کواذ لباس زن خود را پوشیده، از زندان بیرون میرود. اما در روایتی که طبری و صاحب فارسنامه آورده اند، آن زن خواهر کواذ معرفی شده است، که برادر را در فرشی پیچیده. از قلعه بیرون برده است، بیهانه اینکه آن فرش هنگام حیض او نجس شده و محتاج تطهیر است. میتوان حدس زد، که در اصل داستان این زن هم عیال و هم خواهر کواذ بوده است. دینوری و صاحب نهاییه مانند پروکوپیوس این دو روایت را هم باهم آمیخته اند و باین طرز که پس از رهایی کواذ به دست آن زن، دوست کسواذ را داخل حکایت کرده اند. آگاتیاس فقط گوید، که کواذ از زندان فرار کرد ولی مثل پروکوپیوس تصریح ندارد، که بوسیله زنی رهایی یافته است یا بطریق دیگر. از اینجا میتوانیم استنباط بکنیم، که قصه حیلۀ زن در سالنامه های ایرانی، که مورد استفاده آگاتیاس بوده، وجود نداشته است.

۱- استیلینس دروغی؛ پروکوپیوس؛ آگاتیاس. این داستانیست، که در کتیبی که مأخذشان خردای نامگ بوده، مذکور است. آورده اند که کواذ هنگام فرار ناشناخت بروستایی رسید، موقع جغرافیایی این قریه در اسناد مذکور بطور مختلف ذکر شده است. در آنجا دختری را بزنی گرفت و او را در همان قریه گذاشته راه خود را پیش گرفت. کواذ چون بایران بازگشت، آن زن را دید، که پسری از او متولد شده بود و آن پسر خسرو انوشیروان است. چون کواذ آگاه گردید، که زنی از یکی از خاندانهای سلطنتی قدیم است، او را با طفلش نزد خود برد، بعضی از مورخان عرب و ایرانی، که جزء سلسله دوم و چهارم مأخذهای خودای نامگ ذکر کردم، گریختن کواذ را بکنسور هفتالیان (یا ترکان) در زمان سلطنت ولش ذکر کرده اند. چنانکه دیدیم، شباهت سلطنت ولش و ژاماسپ، موجب خبط و ابهام روایات پروکوپیوس نیز شده است و همین مشابهت نیز در روایات شرقی موجب شده است، که در این مورد نیز حقیقت تاریخی را دگرگون

←

شود، خراجی بدهد. در ۴۹۸ یا ۴۹۹ کواذ تقریباً بی جنگ دوباره به سلطنت رسید. در هیچیک از منابع ما ذکرى از اوضاع زمان ژاماسپ نیست. شورش آرامنه و طغیانهای دیگر، کسه قبل از ژاماسپ شروع شد، در عهد او دوام داشت و سرکوبی شورشیان پس از خلع ژاماسپ واقع گردید. ژاماسپ، که بعد از وراثت مشهور است، نمایشی از فعالیت و نیروی خویش نداد و چون حامیان غیور برای خود ندید، بهتر دانست، که استعفا دهد و تاج و تخت را برادر واگذارد.

مندرجات تواریخ راجع به انجام ژاماسپ فوق العاده متفاوت و مختلف است. فقط یکی از مورخان آگوید، که کواذ ژاماسپ را هلاک کرد. پروکوپوس مدعی است، که او را کور کرده اند و نام او را و لاش مینویسد؛ در این جا ژاماسپ را با و لاش، که قبل از کواذ صاحب تاج و تخت بود و او را نابینا کردند، اشتباه نموده است. بنابر روایت اوتو کیوس و طبری ژاماسپ نفی بلد شد. دینوری، ثعالبی و فردوسی گویند، که کواذ ژاماسپ را بخشیده، از کیفر دادن او صرف نظر کرد. آگائاس هم، که از

→ سازند. باری نویسنده گانی که جزء سلسله دوم روایات قرار دادیم، داستان عشق بازی کواذ را در زمان و لاش قرار داده اند، اما مؤلفانی که جزو سلسله چهارم شمردیم؛ چون دونوبت فرار برای کواذ قائل شده اند (یکی فرار بخاک ترکان در عهد و لاش. دیگر گریختن بکشور هفتالیان در زمان ژاماسپ)، قصه معاشقه را در مکان اصلی خود آورده اند، راجع بموضوع این داستان رک به :

H.v. Mzik, Das Motivenschema vom in der Fremde geborenen  
... Sohn ویزر گول Mitteil.d, anthropol, Gesellsch. in Wien  
LX (1930) ص ۱۹۹ و مابعد، و از همین مؤلف :

Sagenmotive in historischen Berichten fur die -  
Abstammung von Heiden und Herrschern, Mitteil.d. -  
anthropol. Gesellsch. in Wien LXIV (1934) ص ۱۹۹ و مابعد .  
۲- استیلیتس دروغی؛ پروکوپوس؛ آگائاس؛ خودای نامگ، راجع بزمان  
واقعه، طبری، ص ۴۲۸.

۳- ایاس نصیبینی، رک نلدکه، طبری، ص ۱۴۶ - ۱۴۵، یادداشت ۵.



منابع درجه اول این عهد محسوب است، همین روایت را دارد. بعقیده من از همین اختلاف اقوال مورخان این نکته استنباط میشود، که کواذ، علی‌رغم طریقه عادی دربار ساسانی، که مدعیان سلطنت را میکشند یا کور میکردند، رفتار نموده و از گناه برادر در گذشته است. بنابراین، روایت آگائیس را باید يك حقیقت تاریخی شمرد و کواذ در مقابل برادر مغلوب خود نمایشی از رأفت و انسانیت داده، که چندان عادی نبوده است. اما اینکه بعضی مورخان عرب گفته‌اند، که کواذ رسماً عهد کرد، که مزدکیان را حمایت نکند،<sup>۱</sup> بهیچ وجه قابل قبول نیست، ولی احتمال می‌رود، که باخود مقرر داشته باشد، که در آینده در کار مزدکیان شرایط را مرعی دارد. اما بزرگانی، که در خلع کواذ همدست شده بودند، بنا بر روایت منسوب باستیلیس، که مبالغه آمیز است، بفرمان کواذ همگی عرضه هلاک شدند. ولی مسلم است، که این پادشاه هرگز نمیتوانسته است، باین سهولت و اختصاص يك طبقه نیرومندی چون اشراف ایران را از میان بردارد. روایت دینوری و ثعالبی و فردوسی، که گویند، که کواذ گناه آنان را بچشم اغماض نگریسته، از سرخطای آنان در گذشت، محققاً اقرب بصحت است. البته این پادشاه جز رجالی را که خصومت آنها مظنه‌ی خطری بوده، بسیاست نرسانده است، کنارنگ گشنسپ داد که در انجمن مشورت رأی بقتل کواذ داده بود، بکیفر رسید و کشته شد و مقام کنارنگی او به آذرگنداز، که از خاندان او بود، داده شد<sup>۲</sup> و سیاوش پاداش خدماتی، که کرده بود، بمقام نظامی «ارتیشتاران سالار» یعنی

۱- دینوری، نهایه .

۲- برای جزئیاتیکه پروکوپیوس نقل کرده است، نباید صحت تاریخی قائل شد. مثلاً اینکه گوید: کواذ اعلام نمود، که نخستین شخصی را، که پس از عبور از سرحد ایران، احترامات لازم را نسبت باو بجای بیاورد، بمرتبگی کنارنگ خواهد رسانید . کواذ فراموش کرده بود (۱)، که هر يك از مقامات کشوری متعلق یکی از خاندانهای قدیم بوده و امکان نداشته است آنها بشخصی واگذارند، که از آن دودمانها نباشد؛ اما از حسن اتفاق آذرگنداز، که از خانواده قدیم گشنسپ داد بود، اول کسی بود که احترامات را بجای آورد. در واقع مقام کنارنگ ظاهرأ یکی از مراتب عالیه هفتگانه بوده است، که باعضاء و هفت خانواده ممتاز اختصاص داشته است. (رک ص ۱۲۸، یادداشت ۲). بعدها خسرو اول، پس از کشتن آذرگنداز، مقام کنارنگ را به پسر او وهرام داد (پروکوپیوس، کتاب اول، بند ۲۳، فقره ۲۲).

فرمانده کل نیرو و وزیر جنگ نایل آمد.<sup>۱</sup>

آنگاه کواذ باستوار کردن قدرت شاهنشاهی پرداخت. کادیشیان و تموریان را منقاد کرد و قبایل عرب را از تاخت و تاز بازداشت و عرب حیره بفرماندهی نعمان ثانی<sup>۲</sup> در جنگی، که با بیزانس شروع شد، مساعدتهای مؤثر بسپاه ایران کردند. ارمنیان سر باطاعت فرود آوردند و کواذ آنان را آزادی دینی عطا فرمود، بشرط آنکه در جلوگیری رومیان با سپاه ایران یار باشند و این شرط را با کمال اکسراه پذیرفتند.<sup>۳</sup> چنین پیداست، که کواذ اقداماتی برای ضعیف نمودن قدرت اشراف بزرگ کرده است. بنا بر قول اشتاین<sup>۴</sup> کواذ در ردیف بزرگ فسرده‌دار شخصی را بعنوان استبد<sup>۵</sup> قرارداد، که رئیس تشریفات بود و نیز این پادشاه بود، که چهار پاژگوسپان<sup>۶</sup> در کشور معین کرد،

کواذ برای اینکه خراج موعود را بخاقان هفتالیان بپردازد، از قیصر روم مبلنی وام خواست و قیصر بامید اینکه عدم پرداخت خراج موجب سردی محبت خاقان هفتالیان و شاهنشاه ایران خواهد شد، خواهش کواذ را رد کرد. پس کواذ در سال ۵۵۲ لشکر بروم کشید و برخلاف انتظار سیاسیون بیزانس در میان سپاه ایران

۱- روایت پروکوپئوس، که سیاوش اولین و آخرین کسی بود، که این مقام را

داشت، صحت ندارد، بالانتر ص ۱۵۲ را ببینید.

۲- رشتین، ص ۷۴،

۳- استیلینس دروغی، فصل ۲۴.

۴- Stein رک ضمیمه دوم.

۵- Astabadh ص ۱۵۷ را به ببینید.

۶- چهار پاژگوس Paahgos یا پایگوس Payghos (این شکل در نطامات

تورفان وجود دارد) عبارت بوده اند از: اباختر Abhakhtar (شمال)، خراسان

Khyarasah (خراسان مشرق)، فیمروز Nemroz (جنوب)، خوروران

Khvarvasau (خاوران = مغرب). رک طبری، ص ۹۳-۸۹۲، نلدکه: ص ۵۲-۱۵۱ و

۱۵۵، یادداشت ۲.

افواجی از هفتالیان نیز دیده شدند. واقعه مهم این لشکرکشی فتح آمد بود، که بدست کواذ افتاد. اما هجوم قبایل هون، که از دروازه‌های خزر (معبّر داریال) پیش آمدند. شاهنشاه را مصمم کرد، که صلحی بمدت هفت سال با قیصر منعقد کند (۵۰۵ یا ۵۰۶ میلادی). آنگاه بدفع مهاجمین پرداخت و آنان را مغلوب کرده باز پس راند، ولی ده سال بعد قوم دیگر از هون موسوم به سائیر<sup>۱</sup> بارمنستان و آسیای صغیر تاختند<sup>۲</sup>. کواذ شهری از قفقاز را که پرتو<sup>۳</sup> نام داشت، مبدل بحصنی حصین کرده، پیروز کواذ نام داد و باین وسیله در برابر مهاجمین وحشی دژ مرحدی محکمی برآورد<sup>۴</sup>. این دوره از سلطنت کواذ قرین آرامش و صفا بود و البته در این زمان شاهنشاه ایران بآبادی و عمران کشور، چنانکه در خسودای نامگ مسطور شده، دست زده است، قناتها و جداولها و پلها ساخت و شهرها پی افکند از قبیل ایران آسان کرد کواذ در خسوزستان<sup>۵</sup> و رام کواذ در سرحد فارس و خسوزستان<sup>۶</sup> و کواذ خوره در ایالت پارس<sup>۷</sup>.

در حدود ۵۱۹ سخن جانشینی پادشاه بمیان آمد. از آنجا که کواذ بنیان سلطنت و شالوده دولت خود را محکم کرده بود، مانعی ندید که طرز قدیم ساسانیان را احیاء کند، یعنی شخصاً جانشین خود را برگزیند<sup>۸</sup> و در این کار کامیاب شد.

#### ۱- Sabire

۲- مارکوارت، ایران شهر، ص ۶۳-۶۴ و ۱۰۷.

#### ۳- Parsav

۴- مارکوارت، ایران شهر، ص ۱۱۸. در جنگ دوم کواذ با روم شرقی جزو لشگر

ایران سائیرها نیز بوده‌اند. (پروکوپیوس، ۱۵۱-۱۵۲).

۶- طبری ص ۸۸-۸۸، تلدکه، ص ۱۴۶.

۵- بالاتر، ص ۲۷۸.

۷- ثعلبی، ص ۵۹۴؛ فارسنامه، ص ۸۴.

۸- بالاتر، ص ۲۸۷-۸۸.

کواذ سه پسر داشت که قابل پادشاهی بودند. کاوس ارشد بود.<sup>۱</sup> بعد از اضمحلال خاندان گشنسپ داد، که از آخر عهد اشکانیان بر ولایت پذیردخواستار گر «ناحیه کوهستانی پذیردخواستار» (طبرستان) تسلط داشتند<sup>۲</sup>، کواذ حکمرانی این ولایت را بکاوس داد. و بطوریکه مار کوارب گفته است، آن شخصی، که تئوفانس ذکر کرده و او را پسر کواذ موسوم به پذیردخواستار شاه<sup>۳</sup> میدانند، همین کاوس است<sup>۴</sup>. بنابراین تئوفانس این کاوس پسر کواذ از مزاجت این پادشاه با دختر خود موسوم به سامبیکه<sup>۵</sup> بوجود آمده بود، و مار کوارب ضعف این روایت را ثابت کرده، چنین گوید: چون خسرو سومین فرزند کواذ، بنابراین روایت مورخان ایرانی و عرب، در زمانی بوجود آمد، که کواذ در حال فرار بود و هنوز بدرگاه خاقان هفتالیان نرسیده بود<sup>۶</sup>، کاوس ممکن نیست، از بطن خواهرزاده کواذ، دختر خاقان باشد. پس باید تولد کاوس را قبل از فرار کواذ دانست و ظاهراً از بطن زنی بوده، که در گریزاندن کواذ از زندان بذل جهد نمود و هم خواهر و هم عیال کواذ بود<sup>۷</sup>. حجت دیگر هم در تأیید قول مار کوارب میتوان اقامه کرد. بنابراین تئوفانس، کاوس بمذهب مانویسه (یعنی مزدکیه) گرویده و با آن اعتقاد پرورش یافته بود، پس نمیتوان احتمال داد، که کواذ بعد از تجدید سلطنت برخلاف انتظار طبقه قاهره روحانیون، تربیت فرزند

۱- پروکوپیوس، جنگ ایران، ۳۱۱؛ ابن اسفندیار، ظهیرالدین، رذ «سلطنت کواذ اول»، ص ۷۵ و مابعد،

۲- نلدکه، کارنامگ، ص ۴۷، یادداشت ۲، و مار کوارب، ایران شهر، ص ۱۳۵.

۳- Phthasuarsan

۴- تئوفانس او را بفلط فرزند سوم کواذ میدانند.

۵- Sambike

۶- این روایات داستانی را نباید زیاد مورد قبول قرار داد.

۷- مار کوارب، ایران شهر، ص ۱۳۱-۱۳۵، یادداشت ۶. هر چند داستان مکر این زن

تاریخی نیست، ولی دلیلی نداریم، که راجع بوجود این خواهر و زوجه کواذ تردید نماییم.

ارشد خود را باین فرقه سازان محول داشته باشد. بنابر این باید گفت، که تربیت کاوس در نزد مزدکیان پیش از خلع پدرش واقع گردیده است.

فرزند دوم کواذ، ژم<sup>۱</sup> از يك چشم نابینا بود و این نقص جسمانی معمولاً موجب حرمان از سلطنت میشد. ولی این رسم حتمی الاجراء نبود و امکان داشت، که گاهی چنین اشخاص هم بیادشاهی برسند؛ پس کواذ چون میخواست خسرو را جانشین خود کند، بیمناک شد، که مبادا پس از مرگ او ژم بدعوی سلطنت برخیزد؛ زیرا گروهی عظیم بسبب مردانگی ژم هوا خواه او بشمار میآمدند. از این جهت کواذ چاره کار را قبل از وفات پیش بینی کرد<sup>۲</sup>. در اینجا باید گفت، که یکی از دلایل انسانیت و رأفت جبلی این شاهنشاه آن است، که برای دفع شر این مدعی احتمالی سلطنت، بوسایل معموله یعنی اعدام و اذناء دست نزد.

پسر سوم او خسرو نام داشت و پدر خصالی، که شایسته پادشاهان است، در او جمع میدید، جز بدگمانی، که نقص او محسوب میشد<sup>۳</sup>. مسلماً حکایت خودای نامگ، که گوید مادر خسرو دختر دهقانی از دودمانهای قدیم بود، که کواذ در ایام فرار بعقد خود در آورد، افسانه<sup>۴</sup> بیش نیست. بنا بر قول پروکوپيروس ماسر خسرو، دختر اسپیدس بویه<sup>۴</sup> یعنی سپاهبذ یا ایران سپاهبذ بویه بود، که در سال ۵۰۵ یا ۵۰۶ بسا نماینده روم موسوم به سلر<sup>۵</sup> قرارداد متار که جنگ را منعقد کرد<sup>۶</sup>.

اینکه کواذ فرزند کوچک خود خسرو را بر پسر ارشد یعنی کاوس پدشخوار گرشاه، که علناً پیرو کیش مزدک بود، ترجیح داد، تبدیل و تغییر عقیده شاهنشاه را

۱- Zham

۲- پروکوپيروس.

۳- دهنوری، نهاییه.

۴- Aspedes Boc

۵- نگاه کنید به ص ۳۶۱، یادداشت ۱.

۶- Celer

نسبت باین فرقه، که در آغاز بآن گرویده بود، بطور وضوح آشکار می‌کند. کواذ برای استوار کردن بنیان پادشاهی خسرو، پیشنهاد صلح قطعی بامپراطور روم ژوستین<sup>۱</sup> کرد و خواهش نمود، که خسرو را بفرزندی بپذیرد. این رسم اخلاقاً امپراطور را مجبور می‌کرد، که هنگام ازوم فرزند خوانده خویش را، یاری دهد و او را در مقابل مدعیان سلطنت مدد کند. این پیشنهاد امروز بنظر ما عجیب می‌آید، ولی چنانچه میدانیم در اواخر قرن چهارم امپراطور روم آرکادیوس برای اینکه از سلطنت جانشین خود تئودوسیوس، که خردسال بود، ایمن شود، یزدگرد اول پادشاه ایران را حامی او قرارداد. تفاوت در این است، که در مورد خسرو سخن از پسر خواندگی میان آمد.<sup>۲</sup>

ژوستین بنا بر مشورت پروکلوس<sup>۳</sup> وزیر مشاور خزیش، این پیشنهاد را پذیرفت، بشرط آنکه رسم تبنی (فرزند خوانی) بموجب سند کتبی انجام نگیرد، بلکه بوسیله سلاح عمل شود، چنانکه در طوائف وحشی معمول است. ظاهراً مراد در این جا طرز فرزندخوانی قبایل ژرمن ساکن اروپاست، که گویا چندان الزام و اجباری در برداشته و تکلیفی وارد نمی آورده است. از آنجا که کواذ نمیتوانست، این شرط را بپذیرد، گفته‌گوی صلح بجایی نرسید، زیرا که از جمله شرایط این بود، که ولایت لازیکه<sup>۴</sup> (یا کلخیز)<sup>۵</sup> بایران متعلق شود. پس مذاکرات بین دولین معوق ماند.<sup>۶</sup>

ارتشتاران سالار سیاوش، که بزرگترین مرد سیاسی ایران بشمار می‌آمد، باتفاق یکی دیگر از رجال بزرگ مابوذ نام ازدودمان سورن، مأمور ختم گفته‌گوی

۱- Justin

۲- بالانتر، ص ۲۹۴ را ببینید.

۳- Proclo

۴- Lazike

۵- Kolchis

۶- پروکلوس .

صلح با روم بودند. در این وقت که جواب بمراد کواذ نیامد، سیاوش از نظر افتاد و مذبذب شد.

سبب این بود، که شریک او ماهبوذ از تکبر فوق‌العاده اورنجیده و بر تسلط و اقتدارش حسد برده، در حضور شاهنشاه چنین وانمود، که سیاوش بموجب بهم‌خوردن قرارداد آشتی شده است. پرو کوپیوس درستکاری و مردانگی سیاوش را ستوده است. باری قضیه را با انجمن بزرگ، یعنی مجمعی، که مرکب از اشراف بود و ظاهراً موبدان موبد در آن ریاست داشت، رجوع کردند. چنین استنباط میشود، که این محکمه مخصوص رسیدگی بجنایات عظیمه بوده است. اعضاء این محکمه، که همه از رقبای سیاوش بودند، تصمیم باضه حلال او گرفتند و گناهان دیگر هم متوجه او ساختند، مثلاً گفتند: سیاوش نمیخواست است موافق عادات جاریه زندگی کند و تأسیسات ایرانی را محفوظ نگاهدارد؛ خدایان جدید می‌پرستیده وزن خورد را، که تازه بدرود حیات گفته، دفن کرده است، برخلاف آیین زردشتی، که مقرر میدارد اموات را در دخمه بگذارند، تا مرغان شکاری آنها را بخورند. پس سیاوش محکوم باعدام شد و کواذ اگرچه متأسف بود، برای اینکه قانون رانشکند، حکم محکمه را امضاء کرد. این روایت پرو کوپیوس خیلی جالب توجه است، چه استنباط می‌شود، که قضیه سیاوش ضربتی بود، که در آن زمان بمزدکیه وارد آوردند و این طایفه در این تاریخ فوق‌العاده قوت گرفته بودند. پرو کوپیوس تنها مورخی است، که راجع بسقوط سیاوش قائل بتفصیل شده است، ولی نمیگوید که این امیر بزرگ دین «مانوی» داشته است؛ زیرا که پرو کوپیوس بهیچوجه علاقه بفرقه‌های دینی ایران نداشته است. بر ما مجهول است، که آیا در شریعت مزدک دفن اموات مجاز بوده است یا نه. همین قدر میدانیم، که سیاوش کواذ را، که

۱- چنین بنظر می‌آید، که نهادن اجساد مردگان در دخمه‌ها نزد مانویان چند ناحیه یا در بین بعضی فرق مانوی مرسوم بوده، اما در کتاب الاصلین چنین حکم شده است، که اجساد را برهنه بخاک سپارند. رزق شاون و بلیو. مجله آسیایی، ۱۹۱۳، ص ۳۳۸،

بجهت پیروی مزدك خلع و حبس شده بود از زندان بخشید و در دین قائل به بدعت‌هایی شده، اعتقاداتی مخالف شرع مزدیسنی پیدا کرده، خدايان جدید میپرستید. بنابراین طبیعی است، که ما خود سیاوش را هم از مزدکیان بشماریم و اگر این حدس صحیح باشد، رفتاری که کواذ کرد، با وجود منافاتی که با جوانمردی و قنوت او دارد، تا اندازه‌ای سببش روشن می‌گردد: چه معلوم می‌شود، که عواقب مشهور تبلیغات مزدکیان شاهنشاه را برای ملک خود دچار بیم و هراس کرده بود. و بعد از آنکه سالها همکیشان سابق خود را بنظر اغماض نگریسته، نسبت بکارهای مزدکیه چندان تعرضی نمی‌کرد، در این تاریخ مصمم شده است، که روحانیان زردشتی را تقویت نماید، زیرا دسایس مزدکیان هر روز او را از این فرقه منزجرتر می‌کرد. ماهبوز از محارم و مشاورین مخصوص پادشاه شد و لقب سر نخویرگان یافت<sup>۱</sup>.

جنین پیدا است، که کواذ این فرصت را مغتنم شمرده، تعصب و جانبداری خود را نسبت بدین رسمی کشور آشکار ساخته است. پس ایریان (گرجیان) را، که عیسوی بودند، مجبور بقبول دین و آیین زردشتی کرد. مخصوصاً آنان را از دفن اموات خود ممنوع داشت و فرمان داد، که اجساد را بنا بر رسم ایرانی در دخمه‌ها جای بدهند. اهمیتی که باین حکم اخیر، یعنی دفن اموات داده‌اند و در محاکمه سیاوش آنرا یکی از گناهان بزرگ شمرده‌اند، ظاهراً اتفاقی و خالی از منظور نبوده است. گرگین پادشاه گرجستان، که تابع شاهنشاه بود، امپراطور روم را بیاری طلب کرد و و هم اجابت نمود. در این وقت مجادله ایران و روم تجدید یافت و چون سال ۵۲۷ پیش آمد، جنگ عینی در گرفت<sup>۲</sup>.

چون منابع موجوده تاریخی را بدقت مطالعه کنیم و کیفیت دعوت مزدکیه را تحقیق نماییم، تقریباً آگاه می‌شویم، که دامنه این دعوت در طول مدت سلطنت کواذ تا چه اندازه وسعت پیدا کرده است. شریعت مزدکی بلاشک در آغاز جنبه دینی داشته و بانی آن شخصی بوده عاشق اصلاحات نظری (ایدئالیست) و طالب

۱- یعنی « رئیس نخویران » ،

۲- پروکوپیوس .



بهبود احوال زندگانی مردم و بهیچوجه افکار او مشوب بغرضی نبوده است. جنبه اجتماعی این دعوت از حیث اهمیت در درجه دوم بوده و فرمانهایی، که کواذ در دوره اول پادشاهی خود برای اجرای مرام دنیوی مزدکیان صادر کرده، هر چند انقلابی محسوب می‌شده، ولی آنقدرها، که مورخان خارجی مبالغه کرده‌اند، تازگی نداشته است. در زمان خلع کواذ و عهد سلطنت ژاماسپ، مزدکیه ظاهراً چندان پیشرفتی نداشته‌اند و محدود بوده‌اند. معذالك افکار کمونیستی این فرقه در عامه رفته رفته رسوخی پیدا کرد و در آغاز با هسته‌گسی و پس از چندی بسرعت انتشار گرفت. پس مبلغین و سردسته‌هایی قیام کردند، که نه ایمان و خداترسی داشتند، نه مثل مزدک بی‌غرض و اصلاح طلب محسوب میشدند. چون توده را از انبوه جماعت خورد تهور زیادت گشت، باعمال زور و تعدی دست زد. و اگر بگوییم، که عبارت ذیل در نامه تنسر اشاره باین اوضاع است، چندان از طریق صواب دور نرفته‌ایم: «حجاب حقاظ و ادب مرتفع شد، قومی پدید آمدند، نه متحلی بشرف هنر و عمل، و نه ضیاع موروث، و نه غم حسب و نسب، و نه حرقت و صنعت، فارغ از همه اندیشه، خالی از هر پیشه، مستعد برای غمازی و شربری، و انهاء اکاذیب و افتراء، و از آن تعیش ساخته، و بجمال حال رسیده، و مال یافته»<sup>۱</sup>. پس در هر سو دست تطاول دراز شد؛ شورشیان داخل خانه نجبا و بزرگان میشدند و دست بغارت اموال و تصرف زنان میزدند، در گوشه و کنار املاك و اراضی را بتملك گرفته ویران کردند، زیرا که این نو دولتان از کار فلاح و قوفی نداشتند. میتوان حدس زد، که هرج و مرج بکجا رسیده است، و همچنین از روایاتی، که مورخان عرب راجع باصلاحات خسرو اول و ترمیم خرابی‌ها ذکر کرده‌اند، پیداست که ویرانی کشور بچه میزان بوده است. در فصل آینده بذکر آن اصلاحات خواهیم پرداخت.

اگرچه کیش مزدک پس از ورود بطبقات سافله اجتماع تدریجاً صورت يك مسلك

سیاسی انقلابی گرفت، ولی اساس دیانتی آن باقی بود و پیروان این آیین در میان طبقات عالیّه هم وجود داشته‌اند.<sup>۱</sup> عاقبت مزدکیان خود را باندازهٔ قادر یافتند، که شروع بترتیب مراتب روحانی خود نموده، یکتفر رئیس روحانی انتخاب کردند. بنا بر ویست ملالاس نام او اندرز<sup>۲</sup> بوده<sup>۳</sup> و نلد که این لفظ را اندرز گردانسته، که در زبان بمعنی مشاور و معلم است.<sup>۴</sup> این کلمه عنوان بوده است، نه نام عادی و ظاهراً رئیس کل فرقه مزدکی را اندرز گری میخوانده‌اند.<sup>۵</sup> باری ملالاس و تئوفانس روایت کرده‌اند، که این اندرز گری در قتل عام مزدکیان بهلاکت رسید و از طرف دیگر در همه منابع تاریخی ایرانی و عرب، که ماخذشان خودای نامگک بوده، منظور است، که مزدک با گروهی از اصحابش در روز قتل عام هلاک شدند. پس خیلی محتمل است اندرز گری، که مزدکیان بریاست کل برگزیدند، همان مزدک باشد.

نا توانی و ضعفی، که بسبب فتنه کمونیستی مزدکیان در ایران پیش آمده بود، اگرچه کواذ را مانع نشد، که مردانه با رومیان نبرد کند، ولی نظر بهمین ضعف داخلی ایران حارث بن عمرو از قبیله کنده توانست، که منذر ثالث پادشاه حیره را منهزم کند و بیادشاهی حیره بنشیند.<sup>۶</sup>

واقعه قلع و قمع مزدکیان در آخر سال ۵۲۸ یا اوایل سال ۵۲۹ رخ داد.<sup>۷</sup> علت آن نقشه بود، که مزدکیان راجع بسولیمهدی کاومر پندشخوار گرشاه پسر کواذ کشیده بودند و میخواستند علی‌رغم تصمیم شاهنشاه، بوسیله توطئه و تحریک، این

۱- «مشاوران ایرانی، که تابع عقیده آنان بودند» (تئوفانس).

۲- Andarazar

۳- تئوفانس اندرس Indazaros نوشته و البته صحیح نیست.

۴- نلد که، طبری، ۴۶۲، یادداشت ۳.

۵- راجع بعنوان «اسقف» در کیش مانی، بالاتر ص ۲۱۷ را ببینید.

۶- رتشین، ص ۸۷ و مابعد مقایسه شود با الیندر

Olinder، ملوک کنده The Kings of Kinda لوند ۱۹۲۷.

۷- نلد که، طبری، ص ۴۶۵.

این شاهزاده مزدکی را بر تخت ایران جای داده، خسرو را از سلطنت محروم کند. این آخرین قطره بود، که جام صبر را لبریز کرد. اگرچه همه اقوال تئوفانس را، که در این باب می‌بینیم، نباید صحیح بشماریم، ولی روایتی که ملالاس و تئوفانس ذکر کرده‌اند، مشتمل بر حقیقت تاریخی هست. این دو مورخ مطالب خود را از بستگر<sup>۱</sup> ایرانی گرفته‌اند<sup>۲</sup>، که بعد از این حوادث بدین نصار اگرویده و تمیید یافته و نام تیموته<sup>۳</sup> گرفته است.

دولتیان طریقه را، که بارها تاجر به شده بود، پیش گرفتند. انجمنی از روحانیان دعوت کردند<sup>۴</sup> و اندرزگر مزدکیان را با سایر رؤساء فرقه بآنجا خواندند و گروهی

### ۱- Bastagar

۲- جر در اینمورد از مقام بستگر اطلاعی نداریم.

### ۳- Timothe

۴- بنا بر قول تئوفانس کواذ انجمن عامی تشکیل داد و چنین وانمود کرد، که می‌خواهد بر وفق میل مزدکیان کاوس بدشخوار شاه را بدهد نماید. این روایت قابل قبول نیست، زیرا مستلزم آنست، که در این تاریخ نیز کواذ نمایلی بمزدکیان داشته باشد. بنا بر منابعی، که اصل آنها از خودای نامگ است و منابعی، که مأخوذ از افسانه مزدک میباشد، در آن مجمع مباحثات مذهبی بسیار شده؛ و مؤید این مطلب و همین یشت پهلوی است (۸۱-۶، وست، متون پهلوی ج ۱، ص ۱۹۳ و بعد؛ متن پهلوی این عبارت در یادداشتی از کتاب دینکرد مذکور است. چاپ بشونن. ج ۲، ص ۲۴، یادداشت ۱)، که مطالب آن در این باره، ظاهراً نقل از یکی از تفاسیر اوستا است، که در زمان ساسانیان نگاشته‌اند. این قسمت مباحثات و مناظرات ظاهراً در هر موقع، که قلع فساد یکی از فرق ضاله لازم میشده، متداول میگرددیده است. بدیهی است نتیجه قبلا معلوم بوده است. درست است: که شرح مجادله علنی بین مانی و موبدان موبد (بالا تر، ص ۴۲۱) مورد تردید است، اما در اعمال شهدای سربانی بسیاری از مجادلات و مناظرات بین عیسویان و زردشتیان مستطور است. بعدها در دوره اسلامی این عادت قدیمی ایرانیان، دوباره از طرف مأموران خلیفه معمول گردید. (رک، بوالمعالی، سفر، متون فارسی، ج ۲، ص ۱۴۵ و مابعد، ترجمه هانری ماسه، مجله تاریخ ادیان ۱۹۲۶ ص ۲۱ و رساله پهلوی گجستهگک ابالش چاپ بار تلمی (Barthelemy).

عظیم از آن طایفه را دعوت و جلب کردند، تادر مجلس مباحثه رسمی حاضر باشند. کواذ شخصاً مجلس را اداره میکرد<sup>۱</sup>، اما خسرو که بولایت عهد معین شده بود و حقوق خود را دستخوش توطئه و دسته‌بندی مزدکیان و کاوس میدید، تمام همت و همگی جهد خود را مصروف داشت، تا کار طوری پایان رسد، که ضربتی هولناک و قطعی بفرقه مزدکی وارد آید. پس چند تن از مجادلین و مباحثین کار افتاده و آزموده را از میان موبدان پیش آورد. نام آنان از اینقرار است: پسر ماهداد،ویه شاهپور، داذهرمزد، آذر فروغ‌بغ، آذربند، آذر مهر، بخت‌آفرید<sup>۲</sup>. موبدان موبد، گلو نازس<sup>۳</sup> و بازانس<sup>۴</sup> اسقف مسیحیان ایران، که در این پیش آمد با زردشتیان همداستان شده بودند، در انجمن حضور داشتند. بازانس مورد توجه خاص کواذ بود، زیرا که از طبابت سر رشته داشت. طبعاً مدافعین کیش مزدکی مجاب و مغلوب شدند و در این اثنا افواج مسلحی، که پاسبان میدان مخصوص مزدکیان بودند، تیغ در کف بر سر آن طایفه ریختند. اندرزگر (که ظاهراً خود مزدک بود) بهلاکت رسید<sup>۵</sup>. عده حقیقی مزدکیان، که در این دام مقتول شدند، معلوم نیست. اعدادی

۱- ملالاس و تئوفانس؛ در اینجا شهادت تیموته ایرانی قاطع است و معلوم میشود، که خودای نامگ بفلط تاریخ قتل عام مزدکیان را در زمان خسرو اول میداند. افسانه مزدک در واقع در این مورد بحقیقت نزدیکتر است، تا مندرجات تاریخ نیمه رسمی آن زمان.  
۲- ملالاس و تئوفانس از فعالیت خسرو ذکر کرده‌اند، و آنی در وهمن یشت این مطالب هست (۸۱-۶).

۳- وهمن یشت، مقایسه شود با شاهنامه فردوسی، رك «سلطنت کواذ اول»، ص ۵۲.  
و به شاهپور هرندنیو شاهپور، بیای، بواشن شرقی، ج ۹، ص ۲۳۲.

#### ۴- Glonazes

۵- Bazanes شکل ایرانی اسمی گلو نازس و بازانس را نمیتوان تحقیق معلوم کرد.

۶- ملالاس، تئوفانس؛ خدای نامه و مزدک نامه، که نظام الملک در سیاستنامه نقل

کرده است. (فصل ۴۴، چاپ شفر، فصل ۴۵ ترجمه).

که مورخان ایران و عرب آورده‌اند، مبنای صحیح ندارد، ولی ظاهراً همه رؤساء در این مکان عرضه هلاک شدند. چنانکه بعد از این واقعه، که حکم کشتار عموم مزدکیان صادر شد، افراد این فرقه چون رئیس مطاع نداشتند، پراکنده گشتند و در مقابل دشمنان خود طاقت ایستادگی نیافتند. همه مضمحل شدند. دارایی آنها ضبط و کتب دینی آنها سوخته شد.<sup>۲</sup> چنین استنباط میشود، که میان قتل عام و افنای مزدکیان با تجدید سلطنت منذر در حیره رابطه و تلازمی موجود بوده است، که ما نمیتوانیم به تحقیق آن را بیابیم. در سال ۵۲۹ منذر لخمی موفق شد، که حارث کندی غاصب امارت خود را مغلوب کند و کشور خویش را بدست آورد.<sup>۳</sup> این امیر دلیر، که در فنون جنگک مهارتی بکمال داشت، در جنگک ایران و روم خدمات گرانبها به ایرانیان کرد. این کسی است که پروکوپئوس اورا بزبان یونانیان چنین نامیده است «المندرس هوسکیس»<sup>۴</sup> یعنی المنذر بن الشقیقه.<sup>۵</sup>

حدس میتوان زد، که بعد از قتل عام مزدکیان کواذ دست باصلاح و عمران کشور زده است. این کاری بود، که جانشین او خسرو اول بحسن ختام رسانید و نیز در دنباله این آبادی و عمران بوده، که کواذ در صدد اصلاح امر خراج برآمد و میوه افتخار این کار هم نصیب جانشین او گردید.<sup>۶</sup>

۱- ملالاس؛ تنوفانس، ابوالفدا.

۲- ملالاس؛ تنوفانس، شهادت تیموته ایرانی مسیحی مذکور در کتب ملالاس و

تنوفانس از بنفرا که شاه معابد مزدکیان را بعیسویان تفویض کرد، تا کلیسا بسازند، باید با قید احتیاط قبول شود.

۳- رتشین، ص ۸۹.

۴- AlamoYndaros o Sakkikes

۵- رتشین، ص ۷۶.

۶- رکا: یعقوبی، طبری؛ مسطوری، دینوری، نهاییه، ثعالبی، فردوسی، بله می.

در سال ۳۵۱ کواذ رنجور شد و بنابراین ماهبوذ آخرین وصایای خود را راجع به وایعهدی خسرو اول بنگارش در آورد ماهبوذ وصیتنامه را ترتیب داد و کواذ آنرا مهر کرده، و به او سپرد. کمی بعد از این کار کواذ، که تحقیقاً یکی از بزرگترین شادنشاهان ساسانی است، بدرود حیات گشت، کاوس، شاهزاده مزدکی، که در جبال پذیرخوار گر مقامی منیع و مستحکم داشت، بدعوی سلطنت پرداخت، ولی ماهبوذ وصیتنامه کواذ را، در انجمن بزرگان، که علی‌الرسم بایستی نسبت بجانشینی پادشاه رای بدهند، بیرون آورده، دعاوی کاوس را باطل کرد. همه حضار با ماهبوذ در این نکته هم رای شدند، که اراده پادشاه متوفی حکیم قانون دارد، زیرا که همه می‌دانستند، خسرو در مقابل شورشیان و هرج و مرج خواهان سیاسی استوار پیش خواهد گرفت. در این مورد کار موبدان موبد منحصر به این شد، که وصیتنامه پادشاه متوفی را گشوده، در حضور خسرو قرائت کنند.<sup>۳</sup> چنین پیدا است، که کاوس بر برادر شوریده و متوسل به تیغ و تیر شده، ولی توفیق نیافته است. در هر حال اندکی بعد از جلوس خسرو کاوس

۱- پروکوپ، طبری.

۲- پروکوپ، نهاییه.

۳- نهاییه، ص ۲۲۷. و نیز ریک به قسمتی از تجارب الامم ابن مسکویه، که مینوی در مقدمه نامه تنسر نقل کرده است و ظاهراً مربوط بدوره ایست، که با سلطنت قباد اول شروع میشود، هر چند در آنجا به اردشیر اول نسبت داده شده و عبارت عهد اردشیر، که در تجارب الامم منقول است، این بوده، که پادشاه «کسی را بولایت عهد پس از خود بگزیند و نام او را در چهار صحیفه بنگارد و بسته مهر کند و پیش چهارتن از برگزیدگان اهل مملکت گذارد... و چون شاه در گذرد آن نامه‌ها که نزد آن چهار نفر است بما نبشته‌ای که نزد خود شاه است، گرد آورند و مهر همه را بشکنند و نام کسی که در همه آنها نوشته شده است، آشکار کنند مینوی، ص پنج. یادداشت ۱. فرق بین این رسم و آنچه که در نامه تنسر بیان شده و معمول دوره قبل از قباد بوده است، قابل تأمل است. ریک به ص ۲۸۸-۲۸۷ کتاب حاضر.

بهلاکت رسبد، به این ترتیب آخرین خطاری، که از جانب مزدکیان ممکن بود کشور را تهدید کند، برطرف شد. از این وقت ببعء مزدکیه حکم فرقه سری پیدا کرد و به این صورت حیات خود را دوام داد و بعد از ساسانیان هم در عهد اسلام بارها خودنمایی کرد.



۱- طبق ابن اسفندیار و ظهیرالدین حکومت را پس از مرکاکوس به یکی از پسران «وزمهر سوخرا» سپردند و ظاهراً این افسانه‌ای بیش نیست، که برای نجبل خاندان «کارن» اختراع کرده‌اند. زکاء مارکواریت، ایران‌شهر، ص ۱۳۴.

## فصل هشتم

### خسر و انوشروان

تحکیم سلطنت - تجدید درجات اجتماعی - اصلاحات نظامی - جنگ با دولت بیزانس - هفتالیان و ترکان - تسخیر یمن - شخصیت کسری - شورش انوشاک زذ - توصیف پایتخت و قصور سلطنتی - تأسیسات کشوری - مراسم با شاهنشاه - تشریفات دربار - امتیازات - القاب - سیاست - دوره بزرگی تمدن ادبی و فلسفی - تعلیم و تربیت - علوم - طب - برزویه طبیب و ادیب - دیانت و فلسفه - نفوذ ادبی - هند - «کلیگ و دمنگن» - ادبیات اخلاقی - انحطاط دیانت زردشتی - اوضاع مادی و معنوی ایران در عهد کسری .

ظهور خسرو اول، که در تاریخ بلقب انوشروان ( انوشگگ روان، یعنی «جاویدان روان» ) معروف است، مطلع درخشانترین دوره عهد ساسانی است. فرقه خطرناک مزدکی مغلوب و سرکوبی شده بود. در داخله صلح و سلم حکمفرما بود، لکن این صلح و آرامش حزن آور ملتی بود، که در اثر اغتشاشات طولانی، که در همه طبقات جامعه تأثیر داشت، فقیر و خسته و ناتوان شده بود.



طبری<sup>۱</sup> مقدمه نامه‌ای را که پادشاه جدید به نخویرگک زادویه، پادگوسپان قسمت شمالی نوشته، نقل کرده است: «سلام برتوباد، بدانکه هیچ چیز چندان مایه بیم نتواند بود، که از دست رفتن شخصی، که فقدانش موجب زوال نعمت‌ها و وقوع فتنه‌ها تواند شد، شخصی که از نبودن او مردمان نیکوکار و افاضل عهد بانواع ناکامی و بدبختی دچار خواهند شد و شخص آنها وحشم و مال و عیال آنها دستخوش مکاره روزگار خواهد گشت و ما هیچ وحشت و بیمی و هیچ فقدانی را برای عامه خلق ناگوارتر از فقدان پادشاهی صالح و شایسته نمیدانیم». بلاشک در زیر پرده این الفاظ کسری عمداً از سیاست کواذ انتقاد کرده است. باید دانست، که هرچند سیاست کواذ اقتدار سلطنت را از قید اشراف آزاد کرد، لکن این آزادی را بقیمت خرابی کشور بدست آورد. در عین حال از لحن این قطعه مراسله و وجهه اطمینانی، که از آن نمایان است، معلوم می‌شود کسری مصمم بوده است، وضعی را که سلف او ایجاد کرده بود، مغتنم شمارد و اساس سلطنت را تقویت کند و تمام نوای مادی و معنوی خود را در تدارک و جبران مصائب کشور بکاربرد، و از دشمنی و عداوت هیچکس باک نداشته باشد.

در اینوقت مجدداً پادشاه مرکز کل اقتدارات شد و بروضیع و شریف فرمانفرمایی یافت و حتی بر روحانیون هم مسلط شد. در نامه منتسب به تنسر، که اوضاع سیاسی زمان کسری اول را نشان میدهد، چنین مسطور است، که پادشاه «نظام است میان رعیت و سپاهی و زینت است روز جشن و تفریح رملجاء و پناه است روز ترس از دشمن»<sup>۲</sup>. کسری مصمم بود، که بر طبق اراده خود حکومت کند و مداخله اعیان را در کار حکومت بهیچوجه جایز نشمارد.

کسری اصلاحات را شروع کرد و نخست بعلاج اوضاع مختلفی کوشید، که

۱- ص ۹۳ - ۸۹۲، تلذکه، ص ۵۳ - ۱۵۲.

۲- این قطعه ظاهراً معتبر است. رز تلذکه. طبری، ص ۱۵۳، یادداشت ۲.

۳- ص ۲۴ - ۲۲۳ و ۵۲۸ چاپ دارمستر، ص ۲۵ چاپ مینوی.

نتیجه فتنه مزدکی بود.<sup>۱</sup> فرمان داد، که اموال منقول مالکینی را، که مزدکیان گرفته بودند، بآنان مسترد داشتند و اموال بی‌صاحب را برای اصلاح خرابی‌ها تخصیص دادند. و اما در باب زنانی، که مزدکیان ربوده بودند، مقرر فرمود، اگر آن زن قبل از آن واقعه شوهر نداشته یا شویش در این میان فوت شده است، در صورتیکه مرد رباینده از حیث طبقه اجتماعی با آن زن مساوی باشد، بایستی او را شرعاً بعقد خود در آورد. و گرنه بایست از آن زن کنساره گیرد. ۳ بموجب روایت دیگر ۴ زن مختار بود، که او را بشوهری خود اختیار بکند. بهر حال رباینده مکلف بود مهر ۴ یا مهر مضاعفی ۳ بمخانواده زن بپردازد. اگر شوهر قانونی زن در قید حبس بود، زوجه باو برمی‌گشت و غاصب می‌بایست معادل مهری را، که شوهر قانونی داده بود، بزن بپردازد.<sup>۲</sup> هر طفلی که نسبت مشکوک بسود، بایست متعلق بمخانواده‌ای باشد، که در آن زندگانی میکرد و در آن خانواده حق وراثت داشت.<sup>۳</sup> هر کسی خسارتی بردیگری وارد آورده یا مال یا چیز دیگر او را غصب کرده بود، مجبور باداء غرامت می‌شد و بمجازات متناسب به جرم خود می‌رسید. خانواده‌های اعیان و اشراف را، که بواسطه کشته شدن سر دودمان خود به تنگدستی افتاد بودند، شماره نمودند و بدقت عده یتیمان و زنان بی‌شوهر آن خانواده‌ها را حساب کردند و بهر کدام آنها قوت لایموتی دادند. پادشاه یتیمان این طبقات را اطفال خود شمرد. دختران را بمردانیکه هم طبقه آنان بودند، بزنی داد و جهیز آنها را از خزانهداری تهیه کرد و پسران را از دختران دودمانهای نجیب زن داد و مهر آنها را خود بعهده گرفت و آنان را توانگر کرد و فرمان داد، که در درگاه بمانند، پس آنها را تعلیم دادند و برای اداره امور مهمه مملکت حاضر و آماده نمودند، بدیق طریق کسری طبقه جدیدی نجیبی درباری پدید آورد، که مطیع و فدایی او بودند، آذشته از

۱- اوتوکیوس و طبری. رک «سلطنت کواذ اول»، ص ۳۳-۳۲ و ۲۷-۳۶.

۲- اوتوکیوس:

۳- طبری.

این فرمان داد تا ابنیه و املاکی، که بواسطه کونا شدن دست صاحبان آنها و انهدام جد اول و قنوت ویران شده بودند، آباد نمایند. مالکین را که مک کردند و بآنها چارپایان جدید دادند تا بکار خود مجدداً مشغول شوند. دهسات خراب را از نو بنا کردند، پلهای چوبی و سنگی را، که ویران شده بود، مرمت نمودند و در محلهایی که مورد خطر بود، استحکاماتی ساختند.

روشی که در آن زمان در اخذ خراج ارضی و مالیات شخصی بکار رفته بود، نه فقط سلطنت را فایده نمی بخشید، بلکه زحمات و خساراتی برای مژدیبان مالیات فراهم مینمود. چنانکه نقل کرده اند، که کشاورزان قبل از تعیین میزان مالیات توسط مأمورین<sup>۱</sup>، جرأت نمیکردند، بمیوه های رسیده دست بزنند و خصوصاً کواذ چون بر این امر آگاهی یافت، گویا تصمیم گرفت، که بطور کلی این روش اخذ خراج را تغییر دهد و عاقبت این اصلاح بدست انوشروان انجام یافت. تمام اراضی مزروعه را بدقت اندازه گرفته ممیزی کردند و توزیع مالیات ارضی جدید بر آن اساس قرار گرفت و آن ممیزی بدست « مردمانی منصف و خیرخواه » بعمل آمد، که شاه بدان منظور انتخاب کرده بود. نرخهای ثابتی، که مطابق اصول جدید معین شد، از اینقرار بود. هر گریب<sup>۲</sup> گندم یا جو سالی يك درهم. هر گریب موهشت درهم. هر گریب ینجه<sup>۳</sup> هفت درهم. هر گریب برنج ۵/۶ درهم و سالیانه از هر چهار درخت خرماي پارسى، یا شش نخل آرامی، یا شش درخت زیتون يك درهم می گرفتند. سایر محصولات دیگر از ادای مالیات معاف بود و نخلهای پراکنده نیز، که جزء نخلستان مستقلی بشمار نمی آمد، از ادای مالیات معاف گشت<sup>۴</sup>. ظاهراً این نرخها سنگین نبوده است. منتهی مادرست نمیدانیم، که بموجب قوانین مالیاتی

۱- نلدکه، طبری، ص ۲۴۱، یادداشت ۲.

۲- معادل با ۲۴۵۵ متر مربع.

۳- برای علوفه اسبان شایسته بوده است (رك نلدکه همانجا).

۴- طبری، ص ۶۲ - ۹۶۵، نلدکه، ص ۴۵ - ۴۴۱.

مذکور، صدی چند از کل مالیات وصول شد و این وصول با اجرای اعمال فوق العاده صورت گرفت یا بتدریج و باقتضای جریان اداری. لکن بطور کلی روش جدید بلاشك باعث آسودگی رعایا شده و در عین حال در آمد خزانه را ثابت تر و چندین برابر کرده است و بدین مناسبت در دوره خلافت اسلامی نیز بنای اخذ خراج بر همین شالوده قرار گرفت.

جزیه سرها (مالیات سرانه) رانیز خسرو اول بر طبق طرح محاسبین سابق الذکر اصلاح کرد. این جزیه بر تمام اشخاص بیست ساله الی پنجاه ساله تعلق می گرفت «باستثناء بزرگان و نجبا و سربازان و روحانیان و دبیران و سایر خدمتگزاران دولت». جزیه گذاران را بر حسب ثروتشان بچندین طبقه تقسیم کردند. توانگران دوازده درهم و میانه تر هشت و کمتر شش و سایر رعایا هر تن چهار درهم می پرداخت. مالیاتها را باقساط سه ماهه می گرفت<sup>۱</sup>.

کسری صورت نریختهای جدید را در گنج سلطنتی نهاد و رونوشتهای دیگری بهمة مأمورین اداره مالیات و همه قضات بلوک فرستاد و قضات مزبور را مأمور کرد، که مواظبت کنند، تا مالیاتها عادلانه اخذ شود و اگر خساراتی متناسب با مالیات برگندم و باغ اشخاص وارد آید، آنها را از ادای مالیات معاف کنند. قضات بلوک صورت معافیها را بحکومت مرکزی می رساندند و حکومت نیز اوامر مناسبی به تحصیلداران صادر می کرد. منظور خسرو از این بازرسی این بود، که از اسرافاتی، که تا آن زمان در اخذ مالیات معمول بود جلوگیری کند<sup>۲</sup>.

علمت اصلی این اصلاح مالیاتی را کسری چنین بیان می کند: «بایست پول در خزائن سلطنتی جمع کنند، تا در هنگام جنگ همه وسائل مهیا باشد و احتیاج بتحمیل مالیاتهای فوق العاده نیفتد<sup>۳</sup>. دفع دشمنان خارجی و داخلی کشور بنظر کسری

۱- ظاهراً خراج ارضی و جزیه سر.

۲- طبری، ص ۶۳-۹۹۲، نلدکه، ص ۴۷-۲۴۶.

۳- طبری، ص ۶۱-۹۶۵، نلدکه، ص ۲۴۲.

از اهم امور بود، بهمین جهت پس از اصلاح مالیات در نظامات لشگری نیز تغییراتی پدید آورد تا آن زمان نجبای فرودست، که بمنزله هسته و مغز سپاه ایران بودند، بایستی بدون جیره خدمت کنند و ساز و برگ جنگ را بخرج خویش فراهم نمایند، لکن کسری « اسواران را عرض کرد و هر کدام را، که ثروتی نداشتند، یاری داد و اسب و اسلحه بخشید و جیره‌ای ثابت مقرر فرمود »<sup>۱</sup>. پیاده نظام، که از روستاییان و کشاورزان تشکیل یافته بود، همه وقت در جنگ آلات ضعیفی بشمار میرفت بلیزاریو<sup>۲</sup> و هر موگنس<sup>۳</sup> سرداران بیزانس پیاده نظام مزبور را چنین توصیف کرده‌اند. «جماعتی دهقانی فقیرند، که بدنبال سپاه نمی‌آیند، مگر برای اینکسه دیوارها را خراب و اجساد کشتگان را برهنه کنند و سربازان را خدمت نمایند» (مقصود از سربازان اینجا اسواران است)<sup>۴</sup>.

در زمان خسروان، سلاح کامل اسواران مرکب بود از يك برگستران اسب و جوشن بلندی، و زره سینه‌پوشی، و ران‌بندی، و شمشیری، نیزه، و سپری مدور، و گرزى که بکمر بند بسته میشد، و تبر زینی، و ترکشی، که حاوی دو کمان با چند زه وسی تیر بود، دو کماند بافته را از پشت سر بکلاه خود متصل می‌کردند<sup>۵</sup>. سلاح عمده در جنگ نیزه و کمان، یعنی همان اسلحه باستانی بود، که ایرانیان از قدیمترین ازمه با نهایت استادی بکار میبردند پروکوپيوس<sup>۶</sup> شهادت داده است، که تقریباً همه ایرانیان تیراندازان لایقند و در این فن از جمیع مردمان ماهرتر و زبردست‌تر میباشند، لکن میگوید تیر آنها قوتی ندارد، زیرا که زه کمانشان باندازه کافی کشیده نیست. از آن گذشته از عهد خسرو اول کلمه «اسواران» معنی جدیدی یافته است

۱- طبری، ص ۹۸ - ۸۹۷، نلدکه، ۱۶۴.

۲- Belisaire

۳- Hermogene

۴- پروکوپيوس، ۱۴/۱.

۵- طبری، ص ۹۶۴، نلدکه، ص ۴۹ - ۲۴۸.

۶- پروکوپيوس، جنگ ایران، ۱۸/۱.

روایتی از جاحظ و مسعودی<sup>۱</sup>، که از مآخذ ساسانی استخراج شده، میرساند، که در دربار خسرو اسواران و پسران پادشاه<sup>۲</sup> طبقه اول را تشکیل می‌داده‌اند. بسوجب عبارت دیگر از کتاب التاج جاحظ، شاه‌نشاہ ملازمان رکاب خود را از میان اسواران و اشراف بزرگ برمیگزید. بعلاوه منابعی در دست است<sup>۳</sup> حاکی از اینکه يك عده از اسواران مأمور محافظت پسران خسرو دوم شدند. کلمه «اسواران سردار» در کتاب ماذیگان<sup>۴</sup> (چترنگک = شطرنج) مذکور است (جاماسپ اسانا، متون پهلوی: ج ۱، ص ۱۱۷، سطر ۱). و هر یز، که پس از تسخیر یمن از طرف کسرای اول بحکومت آنجا منصوب شد، یکی از اسواران بود. جانشین او موسوم بهزین همین عنوان را داشت<sup>۵</sup>.

اما نکته دیگری هم از اصلاحات لشگری خسرو اول هست، که قبل از هر کس اشتاین آنرا در یافته و واضح کرده است<sup>۶</sup>. پس از آنکه کسری قوم کوهستانی موسوم به بارز را، که ساکن کرمان بودند، باطاعت در آورد. بازماندگان آنها را بقسمت‌های مختلف کشور انتقال داد و بآنها مساکن عطا کرد و مجبور بخدمت سربازی نمود. از يك قوم دیگر موسوم به چول<sup>۷</sup>، که ظاهراً عصیان کرده بودند، کسری فقط هشتاد نفر باقی گذاشت، کسه از بهترین مردان جنگی آن قوم بودند و آنها را بشهر شاه رام پیروز انتقال داد. آنها نیز مکلف بخدمت نظام شدند. سپس

۱- کمی پایین‌تر همین فصل را ببینید.

۲- از این عبارت نه تنها شاهزادگان خانواده ساسانی مفهوم میشود، بلکه شهردارانی نیز، که دارای عنوان شاهی بودند.

۳- طبری، ص ۱۰۴۳، نلدکه، ص ۳۵۷.

۴- طبری، ص ۹۴۸ و ۹۸۸، نلدکه، ص ۲۳۵ و ۲۶۴. مارکوارت (فیاولوگوس، ج ۵۵، ص ۲۱۵، شماره ۵) وین vin بجای زین zin خوانده است. (تبدیل حرف واو وزاه در خط عربی بسیار اتفاق می‌افتد).

۵- سالنامه‌های نیزانسی و یونانی جدید، ۱۹۲۵، ص ۶۹ - ۶۸.

۶- رک بالاتر ص ۳۱۵.

پادشاه اقوام ابخاز و خزر و الان را، که بر ایران هجوم کرده و در ارمنستان پیشرفته بودند، مغلوب نمود و ده هزار نفر آنان را اسیر کرد و آنها را در آذربایجان و نواحی مجاور آنجا مستقر گردانید.<sup>۱</sup> در این باب چند روایت دیگر از بلاذری موجود است، که اطلاعات فوق را، که مأخوذ از طبری است، تکمیل می کند. در بلاد الشایران و مسقط، که بامر کسری بنا شد، و در قلعه مهم سرحدی در بید (الباب و الابواب)، که استحکامات آن تقویت یافت، سربازانی شجاع جای گزین کردند. این سربازان را بعربی السیاسجین<sup>(؟)</sup><sup>۲</sup> خوانده اند. کسری ساخلوی بلاد ارمنستان را، که از روم گرفته بود، نیز باین قوم وا گذاشت، و شهری مستحکم بنام سفد بیل<sup>۳</sup> در گرجستان بنا نهاد و سغدیان و ایرانیان را در آنجا مسکن داد.<sup>۴</sup> بموجب روایت همان مؤلف<sup>۵</sup> کسری چندین پادشاه کوچک در قفقاز نصب نمود. کوچاندن و انتقال دادن طوایف مغلوب، از عادات قدیمه محسوب میشود. پادشاهان آشورگاهی هخامنشیان نیز باین کار مبادرت میکردند<sup>۶</sup> و چنانکه دیدیم بعضی از پادشاهان ساسانی مانند شاهپور اول و شاهپور دوم اسرای جنگی را در نواحی مختلف ایران مستقر میکردند.

۱- طبری، ص ۱۹۵، نلدکه، ص ۱۵۷ و بعد.

۲- همین مطالب نزد دیگر مصنفان عرب نیز دیده میشود. کرامرس J.H. Kramers ( « مطالعات هندی و ایرانی قدیم به سرجرج گریسرین »، بولتن شرقی، ۱۹۳۶، ص ۶۱۳ و بعد ) با مقابله اشکال مختلف این کلمه، برای تصحیح آن چنین گوید: السیاسجین غلط و النشاستکین یا النشاستکین صحیح است؛ و اصل پهلوی آن نشاستگان است، که بمعنی ساخلو یا باصطلاح امروز پادگان می باشد.

۳- مینورسکی، مجله آسیایی، ۱۹۳۵، ص ۵۷.

۴- بلاذری، چاپ دخریه، ص ۹۵ - ۱۹۴، ترجمه رشر ( ج ۲ )، اشته نگارت (۱۹۲۳)، ص ۲۱۶ و مابعد.

۵- ایضاً. ص ۱۹۶، ترجمه رشر، ص ۱۹ - ۲۱۸؛ مقایسه شود با مارکواریت، ایران شهر، ص ۱۱۹.

۶- هرودت، ۲۵۴ر۴ و ۲۵/۵.

اما طرز کوچ دادن خسرو اول با شیوه اسلاف مختلف بود و بنابر تحقیق اشتاین تفاوت عمده در این بود، که خسرو آنها را مرتباً در مقاصد نظامی بکار میبرد: اقوام وحشی را، که بنیه طبیعتشان بر قوت بدنی کشاورزان ضعیف ایرانی برتری داشت، در نواحی سرحدی استقرار میداد، تا حملات دشمنان خارجی را دفع کنند و کمکهای نظامی بدولت بنمایند. بدین طریق سپاه دائمی، که خسرو اول ایجاد کرده بود، مرکب از سواران ایرانی و کوچ نشینان غریب بود و این گروه اخیر بزودی با اوضاع مساکن جدید خود انس گرفتند و خواص ساحلشوری، که در فطرت داشتند، ابراز کردند. کسری افواج دیلم و ممالک مجاور آنجا را به یمن فرستاد، تا بومیان یمن را در مقابل حبشیان یاری دهند.

تشکیلات جدید سپاه موجب تغییری در طرز فرماندهی کامل شد. کسری منصب ایران سپاهبند را ملغی کرد و چهار سپاهبند را بریاست دائمی سپاه، هر کدام در يك ربع کشور، منصوب نمود. سپاهبند شرق افواج خراسان و سگستان و کرمان را بفرمان خود داشت و سپاهبند شمال افواج پارس و خوزستان را و سپاهبند مغرب افواج عراق را تا سرحد دولت بیزانس و سپاهبند شمال افواج ممالک ماد بزرگ و آذربایجان را در زیر حکم خویش داشت.<sup>۱</sup>

اما راجع بمقامیکه سپاهبندان در ضمن صاحبان مراتب داشته‌اند، مسعودی روایت بسیار جالب توجهی دارد.<sup>۲</sup> گوید اردشیر اول (که تمام جزئیات تشکیلات

۱- طبری، ص ۸۹۹، نلدکه، ص ۱۶۷. راجع بدیلمیان، مقایسه شود با رساله مینورسکی «سلسله دایلمیان» *La domination des Dailamites* (نشریه انجمن مطالعات ایرانی، شماره ۳)، پاریس ۱۹۳۲: اینجوسترا انتزاف: مطالعات ساسانی، ص ۱۱۵ و ما بعد، ترجمه بوگدانو، مجله کانا، شماره ۷، ص ۵۸ و ما بعد.

۲- طبری، ص ۸۹۴، نلدکه ص ۱۵۵ و یادداشت ۲. دینوری، ص ۶۹، مقایسه شود بنعالی، ص ۶۵۹. تاواریا، «سورسخون» ص ۶۵-۶۴. زک ضمیمه دوم.

۳- مروج، ج ۲، ص ۱۵۶، مقایسه شود با اشتاین در سالنامه سابق المذکر، ص ۶۸-۷۵، زک ضمیمه دوم.



اداری را باو نسبت می‌دادند) رجال دولت را بر هفت دسته تقسیم کرده بود. در چهار صف اول، اولیای دولت و همه اشخاصی را قرار داد، که در ایجاد و اجراء قوانین دست داشتند:

۱- وزیر ۲- موبد [بزرگک] قاضی کل و رئیس هیربدان، ۳- چهار سپاهبد که مأمورین مهم دولت بشمار میرفتند و هر کدام در قلمرو خود صاحب اختیار بودند و بر يك ربع مملکت حکومت می‌کردند و معاونی در اختیار داشتند موسوم به (۴) مرزبان. سپس خوانندگان و نوازندگان و تمام کسانی را، که شغلشان موسیقی بود، در يك طبقه مخصوص جا داد. صورتیکه از مسعودی نقل شده، حاوی نکات مفیدی نیز هست. پدید آمدن خوانندگان و نوازندگان در ردیف عالیترین مأمورین دولت، روایتی است، که مؤید آن فهرست موجودات آسمانی است، که مزدك به پیروان خود نشان داده و مأخوذ از ترتیب درجات دربار آن عصر ایران بوده است.<sup>۲</sup> چهار مرزبان عمده بنابر این صورت تحت فرمان سپاهبدان قرار گرفتند، ولی معذالك دارای مرتبتی بسیار عالی بودند. در نامه تنسر آمده است که «هیچ آفریده<sup>۴</sup> را که نه از اهل بیت ما باشد، شاه نمی‌باید خواند جز آن طایفه که اصحاب ثغورندالان و ناحیت مغرب و کابل»<sup>۵</sup>.

۱- سپس مسعودی گوید بهرام پنجم تغییراتی در طبقه رامشگران داد، و خسرو اول تشکیلات اردشیر را تجدید نمود. بنا بر این تشکیلاتی را، که مسعودی ذکر میکند همانست، که در زمان خسرو اول دایر بوده است.

۲- راجع بدو طبقه اخیر مسعودی ذکر نمی‌کند.

۳- بالاتر ص ۳۶۵. پائین‌تر هم درباره مقام رامشگران در دربار سخن

خواهیم راند.

۴- باستانهای شاهان دست‌نشانده.

۵- دارمستتر، ص ۲۱۰ و ۱۱۳؛ مینوی، ص ۹ مؤلف گوید:

من ابتدا گمان میکردم (چاپ اول، ص ۳۶۷)، که در این عبارت مقصود چهار سپاهبد است ولی بعد بعقیده آقای اشتابن (موزئون، ۱۹۴۷، ص ۱۳۰) تسلیم شدم، که اصحاب ثغور را مرزبانان یکی میدانست، و این مرزبانان هر چند تحت فرمان سپاهبدان قرار گرفتند، ولی عنوان شاهی را حفظ کردند صاحب نهاییه (ص ۲۷۷) هنگام سخن از فرمانده مرزایمان و خزر را ذکر کرده است. باری در این عبارت نامه تنسراشتباهی رخ داده ←

طبری و فردوسی<sup>۱</sup> حکایت عجیبی نقل کرده‌اند، از اینقرار، که پابگک منشی پادشاه، که از طرف او مأمور بازرسی حقوق سپاه بسود، همه سپاهیان را بسان دید و چون نوبت بنام پادشاه رسید، او را نیز بخواند و از سازوبرگ او نکته‌ها گرفت و عاقبت مزدی از برای او مقرر کرد، که فقط يك درهم بیش از حداکثر مزد سایر سربازان بود. از این حکایت استنباط می‌شود، که اصلاحات لشکری خسرو چه تأثیری در اذهمان نموده و چگونه مقررات سخت و تبعیض‌ناپذیر این شاهنشاه، لشکر ایران را محل ترس عموم و حافظ نظم کشور کرده بود.

فی الواقع اگرچه خطری که مزدکیان در داخل کشور متوجه دولت نموده بودند، مرتفع شد، لکن اوضاع خارجی کاملاً کوشش کسری را در امور لشکری ایجاب مینمود، هر چند بین ایران و بیزانس در سال ۶۳۴ یعنی دومین سال سلطنت کسری صلحی منعقد شد، لکن همواره انتظار تجدید جنگ داشتند. از طرف دیگر در مقابل هفتالیان ایران هنوز احساس سرافکنده‌گی می‌کرد، چه مجبور بود، سالیانه خراجی به پادشاه آن قوم بپردازد<sup>۲</sup>. مشاجره‌ای که بین دولت غسانیان خراجگزار روم و پادشاه حیره مطیع شاهنشاه ایران واقع گردید، موجب اشتعال نایره جنگ بین دو کشور ایران و روم شد<sup>۳</sup>. در سال ۵۴۰ کسری انطاکیه را گرفت و ویران کرد و پس از جنگهای متعدد، که گاهی غلبه با ایرانیان و زمانی با رومیان بود، در سال ۵۵۵ قرار متارکه جنگ بامضای طرفین رسید. بعداً در قفقاز جنگ کردند و سعی کسری در تسخیر ازها<sup>۴</sup>، که قومی عیسوی بودند، در نتیجه تحریکات رومیان عقیم ماند. صلح قطعی که در سال ۵۶۱ بمدت پنجاه سال بامضاء رسید<sup>۵</sup>، هر يك از دو

است. در متن دار مستتر فقط از چهار ناحیه مرزبان نشین، سه ناحیه زکر گردیده است و ناحیه جنوب در آنجا نیست. در متن مینوی است، که کابل ناحیه چهارم ذکر کرده‌اند، ولی واضح است، که کابل ناحیه مرزبان نشین جنوب نیست و در اینجا اشتباهی رخ داده است.

۱- طبری، ص ۹۶۳، نلدکه، ص ۲۴۷ و مابعد و یادداشتها؛ فردوسی، چاپ پیل، ج ۶، ص ۱۷۴ و مابعد.

۲- مقایسه شود تا بالاتر ص ۳۲۰.

۳- طبری، ص ۹۵۸ و مابعد، نلدکه، ص ۲۳۸ و مابعد، رشتین، ص ۸۲ - ۸۱.

۴- Lazos

۵- اشتاین، موزنون، ۱۶۴۰، ص ۱۲۶، یادداشت ۶.

طرف را مالک اراضی سابق خود شناخت. آزادی تجارت بین ایران و بیزانس تأمین یافت. عیسویان در کیش خود آزادی یافتند، لکن مقرر گردید، که پیروان هر دو دیانت کسی را بدین خویش دعوت نکنند.

پس از ختم جنگ روم، ( در بین سالهای ۵۶۱ - ۵۵۸ )، کسری دولت هفتالیان را، که در اثر حملهٔ يك قبیلهٔ ترك سرداری سین جیبیر<sup>۲</sup> (سیلزبول)<sup>۱</sup> متزلزل شده بود، برانداخت. رود جیحون سرحد بین ایران و سرزمین خاقان ترك شناخته شد. این خاقان بزودی برای ایران دشمنی خطرناکتر از پادشاه هفتالیان گردید. بعضی از قبایل ترك حتی در قفقاز نمودار شدند و کسری برای اینکه از حملات آنان جلوگیری کند، بر استحکامات قلعه در بند افزود.

در قسمت جنوب، کسری قدرت خود را بر یمن بسط داد. این مملکت در آن زمان در دست حبشیان بود. و هر بزه که یکی از سرداران کسری بود، با اعراب هم دست شد و در سال ۵۷۰ حبشی‌ها را خارج کرد و از جانب شاهنشاه به حکومت آن کشور منصوب گردید<sup>۳</sup>.

۱- بنابر تحقیقات اشناین ( در همانجا ) . ۲- Sindjibu

۳- Silzibul مارکواریت، ایرانشیر، ص ۶۴ و ۲۱۶؛ شدر، ایرانیکا ( رسالات انجمن علوم گوتینگن ۱۹۳۴ )، ص ۳۸ و ما بعد .

۴- بعضی مصنفان شرقی نوشته‌اند، که خسرو اول بجنگ « پادشاه هند » لشکر کشید و آن پادشاه از در اطاعت درآمد و « نواحی محاور عمان (!) را که در زمان بهرام گور با ایران داده شده بود»، بدون جنگ، دوباره مسترد داشت. ( بلعمی، ۲: ص ۲۲۱ )، طبق مسعودی ( مروج، ج ۲، ص ۲۵۵ ) « سلاطین هند و سند و تمام ممالک شمالی و جنوبی با پادشاه ایران عقد صلح نمودند. »

۵- پس از مرگ و در بیز، خسرو حکومت یمن را یکی از اسراران موسوم به زین یا وین داد ( ص ۳۲۹، یادداشت ۳ ). هر مزد چهارم او را موزولی کرد و بجایش موزوران نامی را تعیین نمود. پس موزان خورد خسرو با اجازه خسرو دوم جانشین پدر شد، و سلسله حکمرانان ایرانی یمن باو ختم شد. ( طبری، ص ۹۸۷ و ۴۵ - ۱۰۳۹، نلذکه، ص ۲۶۴ و ۵۱ - ۳۴۹ ) .

در حدود همان ایام سین جیبو بنحربک دولت روم بایران تاخت. قلاع استواری که کسری بنا کرد، موقتاً باین حملات خاتمه داد، لکن این واقعه موجب تیرگی روابط ایران و بیزانس گردید. اغتشاشاتی که در ارمنستان رخ داد، موجب جنگ تازه‌ای شد، که در سال ۵۷۷ واقع گردید. اغتشاشاتی که در ارمنستان رخ داد، موجب جنگ تازه‌ای شد، که در سال ۵۷۷ واقع گردید. بین‌النهرین مجدداً غارت و خراب گشت یوستی نیانوس، پس از آنکه در ملیتن<sup>۱</sup> فتحی عظیم کرد، از خسرو شکست یافت. موریکیوس بجای او فرمانده سپاه بیزانس شد و تاخت و تازی چند در خاک ایران کرد و شهر سنجار را فتح نمود. آنگاه مذاکراتی بین طرفین بمنظور عقد صلح شروع شد، لکن کسری در سال ۵۷۹ وفات یافت و نتیجه صلح را ندید.

\* \* \*

در روایات شرقی خسرو اول نمونه دادگستری است و مؤلفین عرب و ایرانی حکایات بسیار در وصف جد و جهد او برای حفظ عدالت نقل کرده‌اند. نظام‌الملک<sup>۲</sup> در این خصوص حکایتی دارد، که ظاهراً از مأخذ صحیح نقل کرده و نمونه آن نوع حکایات محسوب تواند شد. خسرو هنگام جلوس بزرگان سپرده بود، که با مردمان بدرستی و عدالت رفتار کنند، لکن رجال و مأمورین عالیمقام مرتکب اعمال ناشایست می‌شدند. کسری پس از سه یا چهار سال آنهارا گرد آورد و سخنان بسیار فرمود، من جمله چنین گفت: « بدانید که مرا این پادشاهی خدای عز و جل داد و من بشما ارزانی داشتم و هر کس را ولایت دادم و هر کس را در این دولت حقی بر من بود، بی‌نصیب نگذاشتم و بزرگانی که بزرگی و ولایت از پدرم بیافته‌اند، ایشان را هم بدان محل و مرتبت بداشتم‌ام و منزلت و نان پاره ایشان کم نکرده‌ام». پس بار دیگر آنان را فرمود، که دست از آزار رعیت باز دارند. چون روزی چند

۱ - Melitene

۲ - سیاست‌نامه، چاپ شهر، ص ۲۹ و مابعد، ترجمه، ص ۴۱ و مابعد.

بر آمد، همه بر سر کار شدند و دراز دستی پیش گرفتند و نوشروان را بچشم کودکی نگاه می کردند. « هر کس پنداشت انوشروان را بر تخت نشانده است، اگر خواهد او را پادشاه دارد و اگر نخواهد ندارد. »

یکی ز ستمکاره ترین بزرگان سپاه سالاری<sup>۱</sup> بود، که کس از او « توانگرتر و با نعمت تر نبود و نوشروان او را والی آذربایجان کرده بود و در همه مملکت هیچ امیر از او بزرگتر و با عدالت تر و خیل و تجمل نبود. »

وی را آرزو چنان افتاد، که مرخویشتن را باغی و نشستنگاهی سازد. کلبه و زمین پیرزنی مانع کار او بود و چون پیرزن راضی بفروش نشد، سپاه سالار آن کلبه و زمین بظلم از او بگرفت. پیرزن درماند، خود را پیش او افکند، که یا بها بده یا عوض، در او ننگریست. هر گاه، که این سپهسالار برنشستی و بتماشا و شکارشدی، پیرزن بر سر راه او بانگ برداشتی و بهای زمین طلبیدی جوابش ندادی و اگر با خاصگیانش گفتی، گفتندی بگویم و نگفتندی. تا دو سال بر آمد، پیرزن عاجز شد و طمع از انصاف وی برید. پس برخاست و برنج و دشواری از آذربایجان بمداین شد، چون در گاه نوشیروان بدید، گفت مرا نگذارند، که در این سر اشوم. تدبیر من آنست، که در صحرا بی او را ببینم و قصد خود بروی عرض کنم. پیرزن خبر یافت که نوشیروان بفلان شکار گاه میرود. بدان شکار گاه شد و آن شب آنجا بخت. روز دیگر نوشیروان در رسید. بزرگان بپراکنند و بشکار مشغول شدند و نوشیروان با سلاح داری بماند. پیرزن چون ملک را تنها ندید، گفت ای ملک داد این ضعیفه بده. نوشیروان سوی او راند و قصه او بستد و بخوانسد. گفت دل مشغول مدار که مراد تو حاصل کنم. آنگاه فرمان داد تا آن پیرزن را بمهر ده سپارند. چون نوشیروان از شکار باز گشت پیرزن را در خانه فراشی جای داد و در اندیشه بود، که چه چاره کند، تا حقیقت این حال معلوم شود، چنانکه بزرگان ندانند. پس ملک غلامی با آذربایجان فرستاد تا بظاهر وضع شهر و حال غله ها و میوه های ایشان را ببیند

۱- بدون شك سپاه سالار و سپاهبذ میباشد ( معنی هر دو کلمه یکیست ).

چگونه است و جایی آفت آسمانی رسیده است یا نه و همچنین احوال مراعی و شکار گاهها بپرسد، اما در نهان غلام را گفت در آذربایجان حال آن پیرزن پرسد و او را خبر دهد. غلام حالها را معلوم کرد و بدرگاه نوشیروان آمد و احوال باز گفت. نوشیروان را تحقیق شد، که پیرزن راست گفته است. روز دیگر بار داد و چون بزرگان حاضر شدند، روی بدان بزرگان کرد و گفت والی آذربایجان را چه مقدار دستگاه باشد؟ گفتند دو بار هزار هزار دینار، که او را بدان حاجت نیست. گفت از متاع و تجمل؟ گفتند سیصد هزار دینار، زرینه و سیمینه. گفت از جواهر؟ گفتند پانصد هزار هزار دینار گفت ملک و مستقل و غیاع<sup>۲</sup>؟ گفتند در خراسان و عراق و آذربایجان در هیچ ناحیت و شهری نیست که او را آنجا ده پاره و هفت پاره ملک و ده و آسیاب و کاروانسرا و گرمابه و مستقل نیست. گفت چهارپای؟ گفتند سی هزار گفت بنده درم خریده؟ گفتند هزار و هفتصد غلام رومی و حبشی درم خریده دارد و چهارصد کنیزك دارد<sup>۳</sup>. گفت اکنون کسی که چندین نعمت دارد و هر روز از بیست گونه طعام و بره و حلوا و قلیه چرب و شیرین خورد و وضعیفی دیگر که از پرستنده خدای تعالی بسوده باشد، و در همه عالم دو نان داشته باشد، این کس بناحق دو نان خشك از او بستاند و او را محروم گرداند بر او چه واجب آید؟ همه گفتند این کس مستوجب همه عقوبت بود و هر بدی که با او کنند سزاوار است. نوشیروان گفت پس اکنون بخواهم که پوست او را بکنند و گوشت او را بسگان دهند و پوست را پرگاه کنند و بر در سرا بیاویزند و هفت روز منادی کنند که هر که بعد از این ستم کند با او همان کنند، که با این کردند.

مسعودی حکایت دیگر از انوشیروان ذکر کرده است<sup>۴</sup>، که با داستان

۱- بدون تعیین خراج .

۲- یکی از شواهدی، که املاک بزرگان در سراسر مملکت بر او کرده بود.

۳- لازم تذکر نیست که این اعداد ارزش تاریخی دقیق ندارند، ولی تا اندازه‌ای

ما را بوضع و قدرت مادی بزرگان ایران آشنا میسازد.

۴- مروج: ج ۲، ص ۱۹۷ و ما بعد، نلدکه، طبری، ص ۲۵۱، با دداشت ۱

فریدریش دوم پادشاه پروس و آسیابان شباهت تمام دارد و غالب مؤلفان متأخر شرقی بنقل آن پرداخته‌اند.<sup>۱</sup> مسعودی گوید: خسرو پس از مراجعت بعراق سفر او فرستادگان پادشاهان مختلف را بحضور پذیرفت، یکی از این سفرها فرستاده قیصر روم بود که بتماشای ایران کسری پرداخت و از جلال و شکوه آن ستایشها کرد. فقط در میدان جلو ایران نقصی مشاهده کرد و بهمراهان بازگفت. ویرا چنین پاسخ دادند: «در آن مکان خانه از آن پیرزنی بود که حاضر بفروش نشد و چون شاه نخواست بآن پیرزن ستم روا دارد، آن خانه را بهمان حال برگذاشتند و این نقص از آنست». فرستاده گفت «بخدا که این نقص بهتر از هر کمال است...»

روایات دیگری در دست داریم، که هر چند افسانه آمیز است، لکن از این حیث، که انعکاسی از روایات قدیمه، راجع بعدالت خسرو انوشیروان بشمار میرود، کاشف از حقیقتی تواند بود.<sup>۲</sup> در سیاستنامه نظام‌الملک<sup>۳</sup> مسطور است، که کسری زنجیر جرسی را بقصر خود متصل نمود تا هر کسی که بر او ظلمی وارد آمده باشد، زنجیر را بکشد و توجه شاه را معطوف خود کند. هفت سال و نیم گذشت و کسی بزنجیر دست نزد و چون پس از این مدت جرس بصدای در آمد، خوری ناتوان و گر، دیدند، که خود را بزنجیر میمالید. آنگاه کسری در پی صاحب آن خر فرستاد و به او امر داد، که از آن حیوان مواظبت کند. این نکته اخیر در تاریخ ابوالفدا<sup>۴</sup> نیست، که نصب جرس را به هر مزد چهارم نسبت میدهد. لکن این افسانه داستان سپاری است و ظاهراً منشاء آن رسمی است، که در هندوستان و چین حقیقتاً معمول بوده است.<sup>۵</sup>

۱- همین موضوع در داستان عربی ابن عبدالسلام! الهاشمی و پیرزن دیده میشود، کتاب

الاذکیاء ابن الجوزی ترجمه آلمانی از رشتر O. Rosches، گالاته ۱۹۲۵، ص ۳۳۵.

۲- را مثلاً به بیهقی، چاپ دوشوالی de Schwally، ص ۵۳۸، و نهایتاً، ص ۲۳۲.

۳- چاپ شفر، ص ۳۶ و ما بعد، ترجمه ص ۵۲ و ما بعد.

۴- تاریخ قبل از اسلام، چاپ فلیشر؛ ص ۹۵ و ما بعد.

اگر چه در زمان انوشیروان قوانین را دقیق و عادلانه اجرا می کردند، ولی تاحدی مجازاتها را تعدیل نمودند. سابقاً عبارتی از تنسّر نقل کردیم<sup>۱</sup> مبنی بر اینکه سابقاً اشخاص مرتد و طاغی و خائن و فراری از جنگ را بلافاصله محکوم با اعدام میکردند و مرتکبین جرائم نسبت بهمینوع را، از قبیل سرقت و راهزنی و زنا و ظلم و غیره، به جزایهای بدنی سخت یا اعدام محکوم مینمودند. نویسنده نامه مذکور ضمناً می گوید که «درین هرسه شهنشاه<sup>۲</sup> سنتی پدید فرمود بسیار بهتر از آن پیشینگان، چه در روزگار پیشین هر که از دین برگشتی، حـالا عاجلاً قتل و سیاست فرمودندی»، لکن در عهد نگارش نامه «شهنشاه فرمود، که چنین کس را بحبس باز دارند و علماً مدت یکسال بهر وقت او را خوانند و نصیحت کنند و ادله و براهین بروعرض دارند، و شبه را زایل گردانند، اگر بتوبه و انابت و استغفار باز آید، خلاص دهند و اگر اصرار و استکبار او را بر استدبار دارد، بعد از آن قتل فرمایند». در واقع این قانون در حق پیروان دیانت مسیحی و یهودی اجراء نمی شد، لکن بر سایر کفار تعلق می گرفت<sup>۳</sup>. و اما کسی که جرائم سیاسی مرتکب می شدند، میل شورش یا ترک صفوف جنگ، جماعتی از آنان را املاک میکردند، تا سایرین عبرت گیرند، و مجرمین عادی را بجزاء نقدی و قطع عضوی از بدن محکوم مینمودند و از قطاع الطريق چهار برابر سارق غرامت میستاندند. برخلاف

۴- با سه R. Basset در مجله روایات عامیانه Revue des traditions

populaires: ج ۲۴، ص ۱۹۲ و بعد.

۲- ص ۳۲۸.

۳- این شاهنشاه در نامه تنسّر اردشیر اول است، اما دیدیم، که نامه تنسّر را در زمان

خسرو اول ساختند و وضع آن زمان را بیان میکند.

۴- بعقیده آیه نو (مجله تاریخ ادیان، ج ۴۵، ص ۱۷۱) نامه تنسّر در اینجا خلاصه

فرمان شاپور دوم را، که در سال ۳۴۰ صادر شده و در اعمال شهدا مذکور است، نقل کرده است.



معمول از منته سابقه، عضو مجرم را بطوری قطع می‌کردند، که او را از کار باز ندارد. مثلاً زانی را بینی می‌بریدند. اگر مجرم محکوم بجزای نقدی، پس از پرداخت جریمه مجدداً مرتکب جرم سابق می‌شد، بینی و گوشه‌هایش رامی‌بریدند، «بدون اینکه مجرم مجدداً حق تقاضای عفو داشته باشد»<sup>۱</sup>.

اما حاجت بتذکار نیست، که این تعدیل نسبی در قانون جزاء مانع آن نبود، که پادشاه در اجراء عدالت خشونت بسیار بکاربرد. در آثار پرو کوپپوس<sup>۲</sup> مذکور است، که در چندین مورد بامر خسرو بعضی از مجرمین را پوست‌کنند و بگاہ انباشتند. بموجب روایت آگائاس<sup>۳</sup> بفرمان خسرو نخویزگی را، که در کشور لزهامغلوب شد و شکست او باعث تباهی کار ایرانیان گردیده بود، زنده پوست‌کنند. مورخان شرقی نه فقط خسرو را یکی از عادلترین پادشاهان دانسته‌اند، بلکه او را نمونه جوانمردی و رحمت شمرده‌اند. ثعالبی گوید<sup>۴</sup> بخسرو خبر دادند، که یکی از وکیلان او بیش از آنچه مقرر است، در تجمل و تعیش صرف می‌کند. خسرو در جواب توقیع فرمود: «شما چه وقت شطی را دیده‌اید، که بیش از آنکه آب برگیرد، زمین را آبیاری کند». راجع بچود و سخای خسرو در شعبه از ادبیات اسلامی، که معروف به «ادب» است، حکایات بسیار دیده میشود<sup>۵</sup>.

توصیفی، که پرو کوپپوس از خسرو کرده، با آنچه در روایات شرفی هست، چندان مطابقت ندارد، لکن او مورخ بیطرفی نبوده و از هر صفحه تاریخش آثار

۱- نامه تنسر، دار مستتر، ص ۲۱ - ۲۱۹ و ۲۶ - ۵۲۳؛ مینوی، ص ۱۸ - ۱۷.

در چاپ اخیر آخرین جمله چنین خوانده میشود: و دیگر عضو را تعرض نرساند.

۲- جنگ ایران ۳۸/۱۱/۲ و ۱۲/۱۷/۲ - ۱۱.

۳- ۲۳/۴.

۴- ص ۶۵۸.

۵- رک مثلاً بیهقی حساب شوالی، ص ۵۵۳ و ۴۹۴؛ شروانی، ترجمه دشر

(اشنوگارت ۱۹۲۵)، ص ۲۵۷ و ما بعد.

کینه و خصومت نسبت باین دشمن خطیر دولت بیزانس دیده می‌شود. پرو کوپیوس خسرو را پادشاهی بی آرام و فتنه‌انگیز معرفی کرده است، که عاشق ابتکار و بدعت بود و همواره در پیرامون خویش تولید هیجان می‌کرد و بزرگان مملکت را جان بلب می‌آورد، این عبارات، که از قلم آن مورخ بدخواه صادر شده، حاکی از اصلاح‌طلبی خسرو است و بعلاوه پرو کوپیوس او را حيله‌گر و مسزور شهرده، گوید: خسرو از میان مردم در این صنعت سرآمد بود، زیرا که آنچه وجود نداشت، میگفت و آنچه وجود داشت، کتمان میکرد و مسئولیت ظلم‌های خود را بعهدهٔ مظلومان میگذاشت. همیشه مہیای نقض سوگند و پلید کردن روح خویش با ارتکاب اعمال زشت حرص‌آمیز بود. اظهار زهد و تقدس می‌کرد و زشتی اعمال خود را بقوهٔ زبان‌آوری از میان می‌برد.<sup>۲</sup> پرو کوپیوس برای اینکه نمونه‌ای از این پستی اخلاق کسری بدست داده باشد، حادثه‌ای ذکر می‌کند، که در فتح شهر سوره<sup>۳</sup> بدست ایرانیان، اتفاق افتاد. واگر مورخ بیطرف بود، این حادثه را بطریقی دیگر تعبیر می‌کرد و آن از اینترار است، که هنگام گشودن این شهر خسرو مردی دید، که زنی زیبا را بر روی خاک می‌کشید، درحالی که طفل او بزمین افتاده بود. شاه ناله از دل برآورد، که بعقیده مورخ مزبور از روی صدق و صفا نبود، آنگاه صورت اشک‌آلود خود را بعموم و منجمله آناستاسیوس سفیر روم نشان داد و از خدا خواست، که مسبب تمام این فجایع را کیفر دهد. و مورخ گوید که خسرو در کمال خوبی میدانست، که نفرین متوجه خود او است نه امپراطور یوستی‌نیانوس، زیرا که گناه خسرو از قیصر عظیم‌تر بود.

از آن گذشته در روایات مورخین شرقی نیز بعضی نکات مسزورانه (ماکیاولیست) برمیخوریم، که با نوشروان نسبت داده‌اند. بلاذری گوید<sup>۴</sup> خسرو

۱- جنگ ایران، ۲۳/۱.

۲- پرو کوپیوس، ۸/۹/۲.

۳- Sura

۴- چاپ دخویه، ص ۱۹۵ و بعد، ترجمه رش، ص ۲۱۶ و بعد.

خواهان دوستی خاقان ترك ( سینجیو ) بود و قرار برین شد، که خسرو دختر او را بزنی بگیرد و خاقان دختر خسرو را، اما خسرو یکی از کنیزان را بجای دختر خویش از برای خاقان فرستاد<sup>۱</sup>. دو پادشاه ملاقات کردند و بمناسبت دوستی خود ضیافتی برپا نمودند، اما خسرو بعضی از مردان خود را دستور داد، که شب هنگام به خیمه‌های ترکان آتش درافکنند و چون خاقان شکایت کرد، خسرو اظهار بی‌اطلاعی نمود. این کار را شب دیگر تکرار کردند و نتیجه همان شد. در شب سوم خسرو بخیمه خود آتش درافکند و بخاقان شکایت برد، چنانکه گویسی او را مسبب این میدانست و چون خاقان قسم یاد کرد، که از این واقعه باخبر نیست، خسرو طریقی باو پیشنهاد نمود، تا از این گونه حوادث جلوگیری شود، از اینقرار که خاقان بخسرو اجازه دهد تا دیواری بین این دو مملکت بر آورد. خاقان رضا داد و بکشور خود بازگشت، پس بامر خسرو دیواری بسیار استوار بنا کردند. چون خاقان ترك دریافت، که خسرو او را فریب داده و زوجه‌اش کنیزی بیش نیست، دیگر قادر بکشیدن انتقام نبود<sup>۲</sup>.

حکایت دیگری در کتاب التاج جاحظ<sup>۳</sup> و کتاب المحاسن والمنوی منسوب بجاحظ<sup>۴</sup> نقل شده است از اینقرار: خسرو ظن برد، که یکنفر از ندیمان او با یکی از اهل حرمش رابطه غیر مشروع دارد، لکن دلائلی برای اثبات آن نداشت.

۱- اینکه خسرو دختر یکی از شاهزادگان ترك را بزنی اختیار کرده باشد، مطابق تاریخ است. این زن دختر ایستمی خاگان Istami khagan برادر کوچک سنجیو میباشد و او ما در هرمزد چهارم است ( رك شده، ایرانیکا، ص ۴۱ ).

۲- این از قصص بسیار است و نظایر بسیار دارد، بالاتر ص ۳۱۶، یادداشت ۱ را به بینید، در تاریخ پیروز.

۳- همین روایت نزد ابن خرداداذ به نیز دیده میشود ( جغرافیون، ج ۶، ص ۲۵۹ و بعد، ترجمه، ص ۲۵۵ و بعد )؛ ولی در آنجا شاهد خردان جای خاقان ترك را نگرفته است.

۴- ص ۶۲ و ما بعد.

۵- چاپ فان فلوتن؛ ص ۲۷۷ و بعد. ترجمه زشر؛ ج ۲، ص ۸۸ و ما بعد.

پس آن مرد را بجاسوسی بدربار امپراطور یونان فرستاد و طوری مقدمات را فراهم نمود، که امپراطور جاسوس را شناخت و او را بقتل آورد. ماخذ این دو حکایت ظاهراً خودزای نامگک نبوده است و مسلماً جزئیات آنها افسانه است، اما شاید حاکی از بعضی صفات خسرو باشد، که بر معاصران او معلوم بوده، و لسی مورخان در شروح ستایش آمیزی، که راجع باین پادشاه نوشته اند، این اخلاق او را نادر اظهار کرده اند.

آراء مردمان مطلع و اشخاص کاردان در نظر خسرو چندان ارزشی نداشت و حکایتی که طبری راجع بدفاتر مالیاتی جدید خسرو نقل کرده است، که اصلاح خراج مبتنی بر آن بود، این مطلب را میرساند. خسرو شورایی منعقد کرد، که هر گاه کسی ابرادی دارد، اظهار کند. همه ساکت ماندند، چون پادشاه در دفعه سوم سؤال خود را تکرار نمود، مردی از جای برخاست و با کمال احترام پرسید، که پادشاه خراج دائمی بر اشیاء ناپایدار تحمیل فرموده و این بمرور زمان در اخذ خراج موجب ظلم خسرو خواهد شد. آنگاه پادشاه فریاد بر آورد: «ای مرد ملعون و جسور! تو از چه طبقه مردمانی؟». آن مرد در جواب گفت: «از طبقه دبیرانم». پادشاه فرمود «او را با قلمدان آنقدر بزنید تا بمیرد!». پس همه دبیران از جای برخاسته، آنقدر او را با قلمدان زدند تا هلاک شد. آنگاه همه حضار گفتند: «خسرو خراجی هایی که مقرر فرمودی همه موافق عدالت است». کاوس، که یکی از برادران خسرو بود و هوای تاج و تخت داشت، چنانکه دیدیم بقتل رسید. برادر دیگرش ژم در میان بزرگان ابران، که از سلطنت خسرو ناراضی بودند، هواخواه داشت، لکن خسرو پیشدستی کرد و ژم را بقتل رسانید و برای اینکه از این گونه توطئه ها آسوده باشد، در عین حال همه برادران دیگرش را با پسرانشان و پدر بزرگ

۶- طبری، ص ۹۶۱. نلدکه، ص ۴۳ - ۲۴۲.

۲- ص ۳۸۶ کتاب حاضر.

خود اسپدس<sup>۲</sup> را هلاک کرد. فقط کواذ پسرژم، که کنارنگک آذرگنداذ او را پنهان کرده بود<sup>۳</sup>، از این قتل عام نجات یافت. این راز آشکار نشد، مگر چند سال بعد. آنگاه بامر خسرو آذرگنداذ را، که پیری سالخورده بود، بقتل آوردند و مقام کنارنگی را به پسرش وهرام دادند. پرو کوپیوس، که جزئیات این وقایع را شرح داده<sup>۴</sup>، در این مورد نیز مثل سایر موارد مقصودش نمایش حیا و تزویسر خسرو است. یکی دیگر از صاحبان مراتب، که بامر پدر خسرو دارای مقام شده بود، یعنی سرنخوارگان ماهبوز، بهمان نحو بقتل رسید. این شخص، که سابقاً دسایسی بکار برده و ارتشتاران سالار سیاوش را از کار انداخته بود، خود نیز بسبب دسیسه یکی از بزرگان موسوم به زبرگان<sup>۵</sup> از کار افتاد، پرو کوپیوس گوید شاهنشاه به زبرگان امر داده بود، از پی ماهبوز برود و او را بحضور بیاورد. ماهبوز بکار افواجی که در تحت فرماندهی داشت، سرگرم بود، جواب داد، که پس از انجام کار بیدرنگک بحضور نخواهد شتافت. زبرگان این جواب را بشاه آورده، عرض کرد، که ماهبوز بیبانه اینکه کاردزد، از آمدن امتناع می کند. خسرو سخت در غضب شد و به ماهبوز امر داد، که برود بر روی سه پایه بنشیند<sup>۶</sup>. بیچاره چندین روز در آنجا ماند و عاقبت بحکم شاه اعدام شد. این حکم شهرت فوق العاده یافت<sup>۷</sup>. این حکایت را ثعالبی و فردوسی نیز نقل کرده اند، لکن بصورتی، که بیشتر افسانه آمیز است،

#### ۱- Aspedes

۲- بالاتر، ص ۳۷۵.

۳- پرو کوپیوس، کتاب ۱۱، بند ۲۳.

#### ۴- Zabargan

۵- سه پایه که در جلو قصر قرار داشت و مقصر روی آن نشسته، انتظار فرمان

شاهی را درباره خویش می کشید.

۶- پرو کوپیوس کتاب ۱، بند ۲۳.

از اینترار : زروان<sup>۱</sup> رئیس خلوت، که دشمن جان ماهبوذ بود، بر او تهمتی بست و یکتفر یهودی را با دادن پول راضی کرد، تا بیادشاه وانماید، که ماهبوذ خسواسته است، او را زهر بدهد. خسرو، پس از کشتن خدمتکار باوفای خود، تصادفاً آن حیل را کشف کرد. و مسبب را کیفر داد و از اینکه در کشتن ماهبوذ شتاب روا داشته است، پشیمان شد.<sup>۲</sup> در زمان خسرو پسرش انوشگزاز<sup>۳</sup> طغیان کرد و این مصادف باوقتی بود، که خسرو بسختی مریض شده بود. خسرو شورش را فرو نشاند، اما انوشگزاز را هلاک نکرد و بگور نمودن او قناعت کرد، یا چنانکه پرو کوپروس حکایت نموده است، پلك چشم او را با آهن سرخ سوزانید و این باعث شد، که انوشگزاز از جانشینی محروم گردد، یا بعبارت دیگر رسیدن به سلطنت بر او دشوار شود.<sup>۴</sup>

\* \* \*

تیسفون پایتخت دولت شاهنشاهی و مقر شاهنشاه در عهد خسرو اول بمتهای وسعت خود رسید.<sup>۵</sup> تیسفون نام بزرگترین شهر از چند آبادی بود، که مجموع

۱- Zarvan زروان یا زروان Zavran نزد فردوسی (= زبرگان)؛ روایت ثعالبی، دو تن از بزرگان عهد خسرو را با یکدیگر اشتباه کرده، و دشمن ماهبوذ را آزر و نداد Azarvindadh می نامد (بخوان : آذرو نداد، Azurvinadh شکل دیگر آذرگداد).

۲- ثعالبی، ص ۶۲۵ و مابعد؛ فردوسی، چاپ مهل، ج ۶، ص ۲۹۴ و بعد.

۳- Anoshaghzadh

۴- رك نلدكه، طبری، ص ۴۶۷ و مابعد.

۵- ویرانه‌های پایتخت را هر تسفند در کتاب زاره - هر تسفند، سفر باستان‌شناسی در نواحی دجله و فرات، ج ۲ (برلن ۱۹۲۵)، ص ۴۶ و ما بعد وصف کرده است. راجع بتاریخ تیسفون و سلوکیه رك اشتراك Streck، سلوکیه و تیسفون Klesiphon Seleucia und (مشرق قدیم Der alte Orient ۱۶۰ - ۳). مقایسه شود باهونیمانیان Honigmann، تیسفون، بولی و بسوا، متمم ۴. کاوشهای آلمانی‌ها از

←

آنها را معمولا «شهرها» یا بزبان سربانی ماحوزه<sup>۱</sup> می خواندند<sup>۲</sup> و گاهی ماحسوزه ملکا ( یعنی شهرهای پادشاه) می نامیدند، و گاهی مدیتانا<sup>۳</sup> یا مدینه<sup>۴</sup> (شهرها) می گفتند و همین لفظ است، که عرب آنرا بصورت المدائن پذیرفته است. چنین حدس میتوان زد، که این نامهای سامی ترجمه يك نام بهلوی (ظاهراً شهرستانان) بوده است، که در منابع ما محفوظ مانده است. در سکه های ساسانیان مقر پادشاه بلفظ «در»<sup>۵</sup> تعیین شده است. در قرن آخر دولت ساسانیان مداین مشتمل بر هفت شهر بود. مورخان عرب و ایرانی، که کتب خود را در زمان ویرانی یا زوال مداین

→

سال ۱۹۲۸ تحت ریاست رویتز شروع شد؛ در این باب رک به گزارش ادوارد میر Ed. Meyer در گزارشهای انجمن شرقی آلمان . Mitteilungen der Deutschen Orient-Gesellschaft، شماره ۶۷ (۱۹۲۹)؛ رویتز در «Antiquity» Lhe، ۳ دسامبر (۱۹۲۹)، ص ۴۳۴ و بعد . «هیئت علمی آلمانی اعزامی به نیسفون ۱۹۲۸/۲۹ Die Deutsche Ktesiphon - Expedition 1928/ 29، برلن ۱۹۳۰؛ و اختسموت در تحقیقات و پیشرفت ها Forschungen u. Fortschritte، ۱۵ ژون ۱۹۳۰. این کاوشها را آلمانی ها با همکاری موزه صنایع متروپلیتن نیویورک تعقیب کرده اند؛ رک اپتون J.M. Upton در بولتن موزه متروپلین، ۱۹۳۲، ص ۱۸۸ و بعد؛ گونل و واختموت، هیئت اعزامی به نیسفون ۳۲-۱۹۳۱.

Die Ktesiphon Expedition 1931/32، Wachtsmuth، O. u. F. K2hnel، برلن ۱۹۳۳، هیتزیش شمیدت، اکسپدیشن نیسفون، در سال ۳۲-۱۹۳۱، مجله سوریا، ۱۵، ۱۹۳۴ - دیواز Debevoise، آثار سفالین پارتها در سلوکیه، مطالعات دانشگاه میشیگان - Michigan Studies. 32 (1934) Parthian Pottery from Seleucia on the Tigris, Univ. of

### ۱- Mahoze

۲- این لفظ جمع است، راجع بمفرد آن ماحوزا Mahoza ( «شهر»، «شهر بزرگ» ) پایین تر را ببینید.

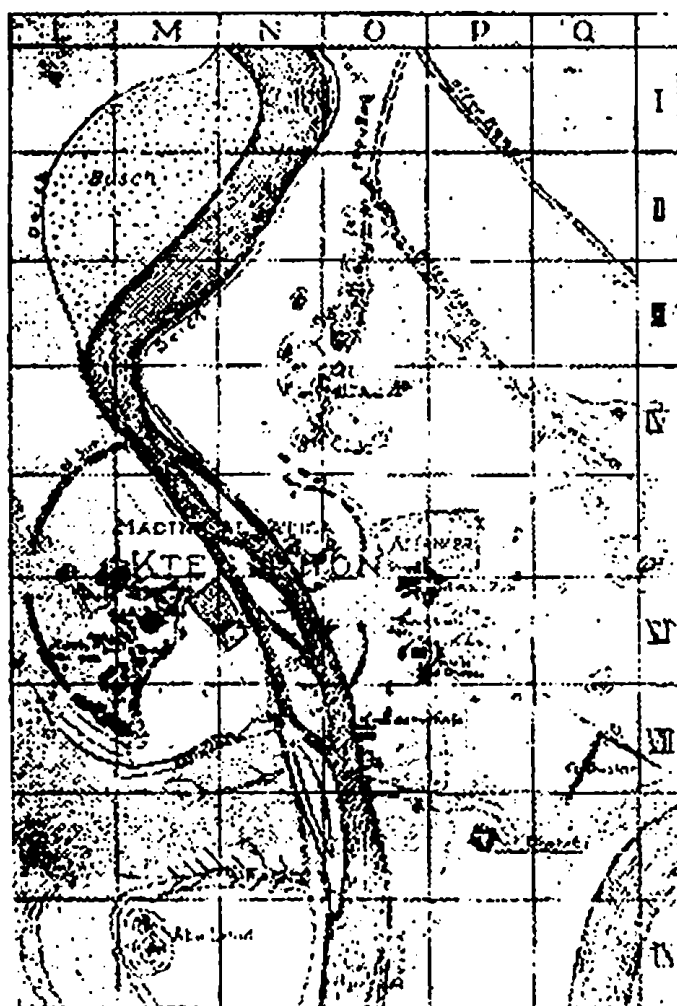
### ۳- Medhinatha

### ۴- Medhine

۵- رک زاره - هرتسفلد، سفر باستان شناسی، ج ۲، ص ۳۸، یادداشت ۲.

۶- ابده او گرام آن بابا baba؛ اشترک، ص ۳۸.

نوشته‌اند، تعداد آنها را باختلاف ذکر کرده‌اند، بهر حال تیسفون و شهرویه اردشیر که همان سلوکیه قدیم است، مهمترین شهرهای مداین بشمار میرفته‌اند (ش ۳۷).



شکل ۳۷ - نقشه شهر سلوکیه و تیسفون و حوالی آن.

( شمیدت Schmidt، حفاری تیسفون در ۳۲ - ۱۹۳۱، سوریا، ۱۹۷۴ ) .

آمیانسوس<sup>۱</sup> گوید پایتخت ایران وضعی داشت، که در موقع جنگ غلبه بر آن ممکن نبود؛ حصارهای منبع بردور مجموعه شهرهای آن کشیده شده و درهای مستحکمی<sup>۲</sup> در این حصارها تعبیه نموده بودند. احتمال می‌رود، که بنسبت افزایش عده شهرهایی، که ماحوزه را تشکیل میداد، استحکامات را چندین دفعه تجدید کرده باشند. تیسفون در جانب شرقی دجله و ویه اردشیر در سمت غربی آن واقع بود. ارتباط ایندوشهر در آغاز

۱ - کتاب ۲۴، بند ۷، فقره ۱ .

۲ - طبری، ۱۰۶۲، نلدکه، ص ۳۸۷ .



فقط بوسیلهٔ يك جسر میسر بود، اما چون ایاب و ذهاب را کفایت نمیکرد، شاهپور دوم در عنفوان شباب جسر دیگری بردجله بست، ناآیندگان از پلی و روندگان از پل دیگر بگذرند.<sup>۱</sup>

تیسفون، که آنرا بزبان پهلوی تیسپون<sup>۲</sup> می‌گفتند<sup>۳</sup>، در مشرق دجله واقع بود، حصاری بشکل نیم‌دایره با برجهای بسیار داشت. وسعت زمینی، که بین شط و این حصار افتاده بود، بطوریکه آثار آن هنوز دیده میشود، تقریباً به ۵۸ هکتار میرسد و این همان است، که آنرا مدینه‌العتیقه یا «شهر قدیم»<sup>۴</sup> می‌گویند. حفاریهایی، که از طرف هیئت آلمانی در سنوات ۲۹-۱۹۲۸ بعمل آمده، موجب کشف خرابهٔ يك کلیسای عهد ساسانی گردیده است. در آن خرابه‌ها تنه مجسمه یکنفر از مقدسین عیسوی پیدا شد، که با صابون ملسوز ساخته شده بود، در مشرق تیسفون محله اسپانبر<sup>۵</sup> واقع بود و این محلی است، که امروز بقعه سلمان پاك، که از آثار اسلامی است، در آن دیده میشود، و هم در آنجا آثار خرابه‌های بسیار موجود است، که طاق کسری را احاطه کرده‌اند. این اراضی ظاهراً باغ و بستان شاهی بوده است. زاویهٔ دیواری، که امروز «بستان کسری» می‌خوانند، در حقیقت بقیه دیواری است،

۱- بالانر ص ۲۶۵ را به بینید.

## ۲- Tespon

- ۳- مصنفان چینی تیسفون را سوین Ssu-qin نوشته‌اند (هیرت، چین و مشرق، روم-ی، ص ۲۲۴). نام دیگر پایتخت ساسانیان بچینی سولی Su-li بود (ایضاً، ص ۱۹۸)، که، احتمال میرود از لغت پهلوی سوریگک («سریانی») گرفته شده باشد. هیون تسیانک آنرا سولاساتانگک نا (سوریستان: «سوریه»؟) می‌نامد، بیل ج ۲، ص ۲۷۷.
- ۴- در عربی مدینه‌العتیقه. زاره در تسنلند، سفر باستان، ۲، ص ۵۸. شمیدت در نقشه خود (شکل ۳۷) مجموعه شهرهای تیسفون و سلوکید را تیسفون و مدینه‌العتیقه نام میبرد.
- ۵- سفر باستان‌شناسی، ص ۵۸ و ۳۷: این نام را مورخان عرب بشکل‌های مختلف نوشته‌اند (در نقشه شکل ۳۷ Asfanabr).

که باغ گوزنان خسرو را احاطه میکرده است. اراضی محله اسپانبر از سمت جنوب محدود به بستر عتیق دجله میشده است. در این محل تلی هست، که آنرا خزانة کسری مینامند و ظاهراً بنیان بنای عظیمی در زیر آن پنهان است.<sup>۱</sup>

بنا بعقیده باخمان<sup>۲</sup> همکار رویترا<sup>۳</sup> بستان کسری گویا یکی از شهرهای مداین بوده، که انطاکیه جدید نام داشته است. نام رسمی این شهر ویسه‌انتیوخ خسرو<sup>۴</sup> بود، ولی معمولاً آن را رومگان «شهر رومیان» میخوانده‌اند<sup>۵</sup> این شهر از تأسیسات خسرو اول است. پس از تسخیر انطاکیه این پادشاه سکنه آنرا بشهر جدیدی کوچ داد، که برای آنها در نزدیکی تیسفون بنا کرده بود و باین منظور از بلاد سوریه و رودس رخام و ستونهای مرمر و موزائیک زجاجی و سنگهای تراش عظیم<sup>۶</sup> به ایران آورد. مسعودی حکایت میکند<sup>۷</sup>، که خسرو پس از عقد صلح با امپراتور روم از سوریه مرمر و سنگهای رنگین شده و چندین قسم فسیفسه با خود آورد. فسیفسه ترکیبی است از شیشه و سنگ درخشان و رنگارنگ، که بشکل مکعب بسرای تزیین کف اطاقها و عمارت بکار میبرند. بعضی آنها از حیث منظر شبیه جام بلور است. خسرو پس از اینکه با این غنیمت گرانبها بعراق بازگشت، در نزدیکی مدائن شهری بنا نمود، که آنرا رومیه نام نهاد. عمارت و اندرون حصار را مطابق آنچه در انطاکیه و سایر بلاد سوریه دیده بود، با موزائیک زینت داد. دیوارهای رومیه، که از گل بنا شده، امروز هرچند تا نیمه خراب گردیده، ولی هنوز استوار است و گواه صحت توصیف ما است».

۱- زاره - هرتسفلد، همان کتاب، ص ۵۹ و بعد.

۲- Bachmann                      ۳- Reuther

۴- Antiokheya khosrooy Veh-AntioKh-Khusro نزد پرو-

کوپپوس، جنگ ایران، ۱۴۲۲.

۵- الرومیه اعراب.

۶- نیوفیلاکتوس، بارهبرئوس؛ رک زاره - هرتسفلد، سفر، ۲، ص ۴۸.

۷- مروج ۲، ص ۲۰۰-۱۹۹.

در افسانه‌ها آمده است، که این شهر را طابق النعل بالنعل مطابق نقشه انطاکیه بنا کرده بودند، بطوریکه هر يك از مهاجرین منزل خود را باسانی یافت<sup>۱</sup>. کسری در آنجا چندین حمام و يك میدان اسب دوانی بنا نمود و بسکنه آن امتیازات و عنایات مخصوص مبدول داشت، از جمله مسیحیان را آزادی مذهبی عطا نمود. اهالی این شهر مستقیماً تحت نظر شاه قرار گرفتند و هرگاه مجرمی بدانجا پناهنده میشد، کسی حق نداشت معترض او بشود<sup>۲</sup>.

در مغرب دجله آثار حصاری دیده میشود، که قسمت اعظم آنرا با آجر بابل ساخته‌اند و مساحتی قریب ۲۸۶ هکتار را حاطه نموده است. این شهر سلوکبه است، که قدیمیترین قسمتهای پایتخت بشمار میرود و اردشیر اول بخشی از آنرا مجدداً بنا کرد و آنرا ویه اردشیر نام نهاد<sup>۳</sup>. حصار آن همان دیوار شهر سلوکبه عهد سلوکیان است<sup>۴</sup>. شهر ماحوزا<sup>۵</sup> مجاور سلوکبه بود. از آن گذشته مؤلفین یهود و سریانی کلمه

۱- طبری، ص ۸۹۸، نلدکه، ص ۱۶۵.

۲- پروکوپیوس، جنگ ایران ۱۴۲-۴۱۴-۱.

۳- ویه اردشیر Veh-Ardasher پهلووی «به اردشیر» است. عقیده نلدکه (مجله شرقی وین، دوره ۱۶ (۱۹۰۲)، ص ۷)، مبنی بر اینکه معنی حقیقی ویه اردشیر «خانه اردشیر» است، ویه همان بی be آرمی است، که بمعنای خانه است، ظاهراً خطاست، راک بیل، بولتن شرقی، ۹، ص ۲۳۲.

۴- زاره - هرتسفلد، سفر باستان شناسی، ص ۵۰ و بعد.

۵- ماحوزا مفرد است؛ مقایسه شود با بالاتر، ص ۴۰۶ بنا بر کتاب آمیانوس (کتاب ۲۵، بند ۵، پاره ۳) کوش Coche یا بسریانی کونخی Kokhe نام دیگر سلوکبه بود. اما ادوارد میگوید (گزارشهای انجمن شرقی آلمان-Mitt.d.Deutschen Orient-Ges شماره ۶۷، ص ۱۸)، که کلمه کوش بنط در متن منشوش آمیانوس راه یافته است. زسیموس zosimos (کتاب سوم، ۲۳ و بعد) عبارتی دارد، که تقریباً عین مطالب آمیانوس است، در آنجا نیز کلمه Zokhase را به صورتی آورده، که فساد در آن راه یافته است. مطابق عبارت دیگری که آمیانوس (کتاب ۲۶، بند ۶، پاره ۲) می‌آورد کوش قدری دورتر از سلوکبه در مصب نهر ملکا، که بدجله میریزد، واقع بود.

ماحوزا را به معنی تمام ناحیه سلوکیه استعمال کرده‌اند. و به اردشیر شهر بزرگی، بود که کوچه‌های سنگفرش داشت. در کنار خانه‌های آن محوطه‌ای برای چارپایان موجود بود، زیرا اهالی ثروتمند آن شهر، گله‌هایی داشتند، که روزها بدردمطولی در نزدیکی ماحوزا بچرا می‌فرستادند، و آن دره را «عقبه ماحوزا» نام داده بودند. بازار این شهر خیلی بزرگ بود، و تجار یهودی شرابفروش و همه نوع سوداگران دستفروش در آن شهر اقامت داشتند و بسیار فعال بودند. تجارت رونق بسیار گرفت و این شهر ثروتمند شد، چنانکه زنجیرها و بازوبندهای زرین در آنجا چندان ارزشی نداشت. زنان مقدار کثیری از آنرا تبراً بفقرا می‌دادند، و صدقه‌گیران آنها را بجای پول نقد قبول می‌کردند، لکن اهالی این شهر بامور معنوی چندان علاقه نداشتند و به همین مناسبت بجهت افراط در شراب‌خواری و عدم عفافشان مورد طعن و ملامت میشدند؛ «زنان آنجا تن پرور بودند و کار نمی‌کردند». از خصوصیات شهر (سلوکیه - ماحوزا) ساختن کیسه و یک قسم حصیری بود، که بر روی آن خرما خشک می‌کردند<sup>۱</sup>. شهر و به اردشیر مرکز عیسویان ایران و مقر جاثلیق محسوب میشد. کلیسای بزرگ سلوکیه در آنجا بود. هنگام تعقیب نصاری در زمان شاپور دوم این کلیسا ویران شد، و پس از مرگ این پادشاه آنرا از نو ساختند، و پس از آن چندبار با کمک مالی دربار قسطنطنیه تعمیر شد. ابنیه متبر که دیگری مثل کلیسای سن نرکس<sup>۲</sup> نرسیس و مکتب روحانیان، که در قرن ششم تأسیس شده بود، در این شهر دیده میشد. صومعه بشیون در تیسفون خاص واقع بود. در ازمنه بعد در کلیسا یکی بنام مریم مقدس و دیگری با اسم سن سرژ<sup>۳</sup> بفرمان خسرو دوم بنا کردند<sup>۴</sup>.

۱- برلینر A. Berliner؛ مقالات راجع بجنرافیا و نژادشناسی بابل Beitrage  
 raphie und EthnograPhie Babylonien zur Geog ص ۴۵، وما بعد.  
 ۲- Saint Narkes                      ۳- Saint-Serge  
 ۴- اشتراک، سلوکیه و تیسفون، ص ۴۵-۴۶؛ کلیساهای عهد ساسانی - Christian-  
 Churches Sasanian، تاریخ صنایع پوپ ۱، ص ۶۶۵ و ما بعد. (رویتر).

دوره اردشیر و تیسفون هم یهود بسیار بودند. يك مدرسه عالی یهود از قرن سوم در این شهر وجود داشت، و «رش گالوتا»<sup>۱</sup> (رأس الجالوت)، رئیس جامعه کلیمیان بابل، در شهر ماحوزا اقامت می‌گزید.<sup>۲</sup>

در حدود پنج کیلومتری شمال ویه اردشیر شهر كوچك در زیندان<sup>۳</sup> واقع بود شهر دیگری موسوم به ولاش آباذ (سابات)، که از تأسیسات شاه ولاش بشمار می‌آمد، در ساحل راست ظاهراً در مغرب ویه اردشیر واقع بود.<sup>۴</sup>

خلاصه ما از مجموعه شهرهایی، که پایتخت ایران را تشکیل میداد، پنج شهر را میشناسیم، از اینقرار: در ساحل شرقی دجله شهر قدیمی تیسفون و شهر رومگان، و در جانب غربی شط شهر ویه اردشیر (سلوکیه)؛ و در زیندان، و ولاش آباذ اگر محله اسپانبر واقع در ساحل چپ، و محله ماحوزا واقع در ساحل راست رادوشهر مستقل به حساب بیاوریم، عده هفت شهر پایتخت کامل میشود.

حفارانی که در سالهای ۱۹۳۱-۳۲ در ام السعائیر و المعاریذ (دو تپه در شرق و شمال طاق کسری) کاوش کرده‌اند، بنیان چند کوشک ساسانی یافته‌اند، که واختموت<sup>۵</sup> موفق بکشیدن تمشه آن‌ها شده است. مقدار زیادی از بقایای گچ برهایی، که زینت عمارات بوده، بدست آمده است، از قبیل نقوش بر گچ خرمایی. و افریزهایی که دارای نقوش غنچه و گل و ارابسک<sup>۶</sup> است. این ارابسک‌ها پیشرو ارابسک‌های صنایع اسلامی است، و افریزهایی با اشکال حیوانات، و صفحات مستطیل با تصویر خرس و گراز

#### ۱- Resh galuta

۲- برابنر، مقالات فوق‌الذکر، ص ۱۹، ۲۴، ۴۳، ۴۳-۴۳، ۶۲، ۶۱، اشترک، ص ۲۷

و ص ۶۳، رك همچنین، «دایره المعارف اسلام»، کلمه مداین، ص ۸۴ a.

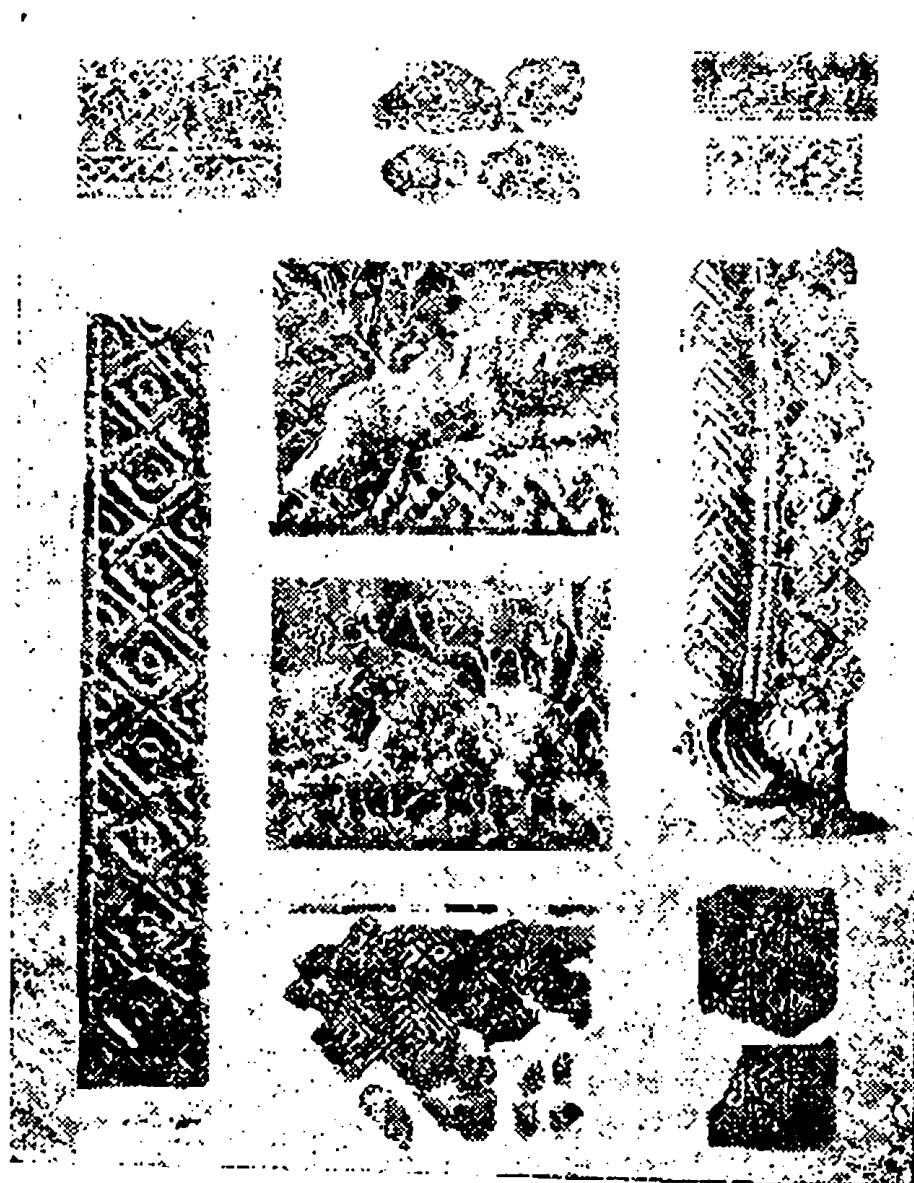
۳- Darzanidhan اشترک، ص ۳۶.

۴- طبری، ص ۸۸۳، تلذکه، ص ۱۳۴؛ لسترانج، قلمرو خلافت شرق، ص ۳۴.

#### ۵- wachtsmuth

#### ۶- Arabesque

و صورت درخت زندگانی، که طاوسان بر آن نشسته‌اند، و آجرهایی، که تصویر پدران و دختران شاهزادگان بر آنها مرصم است، پیدا شده و در میان این قطعات شکسته مجسمه‌های کوچکی نیز بدست آمده است از زنان رقص، و نوازندگان عود، و مستانی که بر بستر خفته‌اند، و امثال آن<sup>۱</sup> (ش ۳۸).



شکل ۳۸- قطعات نقوش تیسفون

(شمیدت. حفاریات تیسفون در ۲-۱۹۳۱، سوزیا، ۱۹۳۴)

۱- شمیدت. «سوزیا» ۱۹۳۴؛ تصاویر آنها را در تاریخ صنایع پوپ ۱۷: ۷۴-۱۷۱ و ۱۷۷ چاپ کرده‌اند و نیز مقایسه شود با همان کتاب، ۱: ص ۴۵-۶۰۱ (بائروشائینس Baltiusaitis و پوپ).

در دو طرف دجله کاخ‌های سلطنتی برپا بود. در زمان شاهپور دوم کاخ کوچک زیبایی در خرج سلوکیه ساختند مشرف بردشتی، که از اشجار کوچک و تاک و سرپوشیده بود؛ دیوار اطاقهایش چنان که رسم ایرانیان است مزین بتقوشی بود که پادشاه را در شکار حیوانات وحشی نشان میداد. آمیانوس مارسلینوس آوید: «نقاشی‌ها و حجاریهای این قوم چیزی غیر از انواع جنگگ و بکشتار نشان نمیدهد»<sup>۱</sup>. باری پادشاه معمولاً در کاخ سلطنتی تیسفون خاص، اقامت داشت و قصر او نزدیک شط واقع بود، بنحویکه آمد و شد مردمی، که از جسر عبور می‌کردند، گاهی مانع خواب پادشاه میشد، و بهمین جهت بود، که شاهپور دوم امر داد جسر دیگری بردجله قرار دهند. محتمل است، که این همان (کاخ سفید) باشد، که دو قرن و نیم بعد از انقراض دولت ساسانی خلفای اسلامی المعتضد والمکتفی خراب کردند، تا مصالح آنرا برای ساختمان قصری در بغداد بکار برند<sup>۲</sup>.

مشهورترین بنایی، که پادشاهان ساسانی ساخته‌اند، قصری است، که ایرانیان طاق کسری یا یوان کسری مینامند، و هنوز ویرانه آن در محله اسپانبر موجب حیرت سیاحان است<sup>۳</sup>. (ش ۳۹). ساختمان زین بنا را در داستانها بخسرو اول نسبت داده‌اند. بعقیده هر تسفلد طاق کسری از بناهای عهد شاهپور اول است، اما رویت<sup>۴</sup> روایات

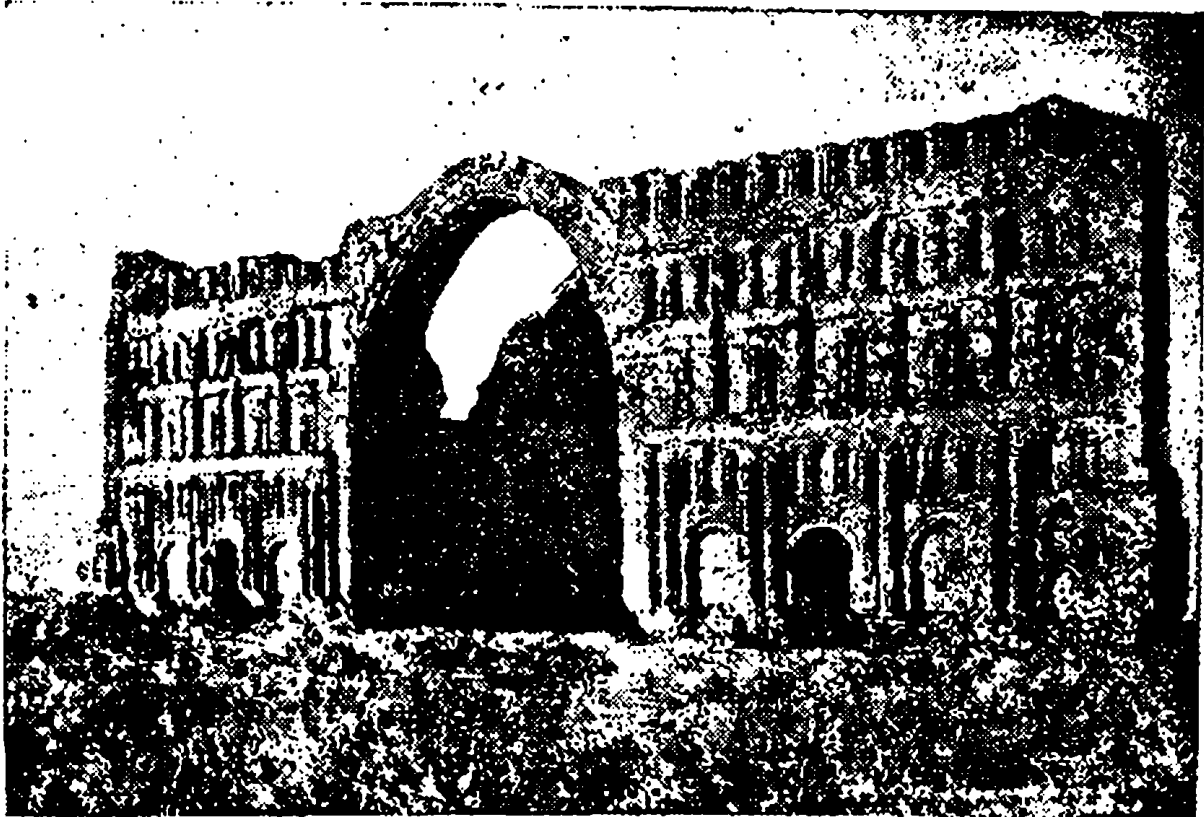
۱- آمیانوس، کتاب ۲۴، بند ۶، پاره ۳.

۲- زاره - هر تسفلد، سفر باستان‌شناسی، ۲، ص ۷۶.

۳- قسمتی از خرابی بنامربوط بیکي از خلفاء نخستین عباسی میباشد. اغلب مصنفین عرب این عمل را بمنصور (۷۵-۷۵۴) نسبت میدهند. چون هزینه خراب کردن بیش از استفاده بود، که انتظار داشتند، لذا این کار را ادامه ندادند. در یکی از روایات بارسی (روایات داراب هرمزبار، ج ۲، بمبئی ۱۹۲۲، ص ۲۴۵ و بعد) افسانه راجع باین امر ذکر شده است. ریک اشتراک، ص ۶۱: رزبیرنگ، رساله بسزبان روسی (سن پترزبورگ، ۱۹۱۲): ترجمه انگلیسی توسط بوگدانو در مجله کاما، شماره ۳، ص ۲۹ و بعد.

۴- مجله آثار قدیم The Antiquity، ج ۳، دسامبر ۱۹۲۹، ص ۴۲۷.

متداوله را نایید کرده است، و گوید طاق کسری بار گاهی است، که خسرو اول بنا نهاد. مجموع خرابه‌های این کاخ و متعلقات آن مساحتی بعرض و طول  $400 \times 300$  متر را پوشانیده است؛ در این مساحت آثار چند بنا دیده میشود. علاوه بر طاق کسری، عمارتی است در فاصله ۱۰۰ متر در مشرق طاق، و تلی که معروف به حریم کسری است در سمت جنوب طاق، و در جانب شمال ویرانه‌هایی است، که



شکل ۳۹ طاق کسری در سال ۱۸۸۸ میلادی  
(دیولافرا، صنعت باستانی ایران)

در زیر قبرستان جدید پنهان شده طاق کسری تنها قسمتی است از کل عمارت، که اثر قابل توجهی از آن باقی است. نمای این بنا، که متوجه بشرق است و  $28 \times 29$  متر ارتفاع دارد، دیواری بوده است بی پنجره، لکن طاق‌نماهای بسیار و ستون‌های برجسته و طاق کوچک مرتب بچهار طبقه و دیواری «دهلیزی» داشته است، و نظیر آنرا باید در بلاد شرقی، که نفوذ یونانی در آن راه یافته، خاصه در پالمورجستجو



کرد. نمای عمارت شاید از صابون منقش یا سنگهای مرمر، یا چنانکه بعضی از نویسندگان جدید ادعا کرده‌اند، از صفحات مسین زراندود و سیم اندود پوشیده بوده است. اما هر تسفلد راجع باین قسمت اخیر، که اینجانب در کتاب خود موسوم به «شاهنشاهی ساسانیان»، ص ۱۵۲ اشارتی بآن نموده‌ام، روایتی در هیچیک از مأخذهای قدیمه پیدا نکرده است. تا سال ۱۸۸۸ نما و تالار بزرگ مرکزی برپا بود، اما در آن سال جناح شمالی خراب شد، و اکنون جناح جنوبی نیز در شرف انهدام است. در وسط این جلوخان، دهانه طاق بزرگ بیضی شکلی نمایان است، که عمق آن تا آخر بنا پیش میرفته است. این تالار که ۶۳/۲۵ پهنا و قریب ۷۲/۴۳ متر درازا دارد، بارگاه شاهنشاه بوده است. در پشت هر یک از جناحین نمای عمارت، پنج تالار کوتاه‌تر، که طاقنماهایی در بالای آن دیده می‌شود، موجود بوده و از بیرون بوسیله دیوار بندی بسته می‌شده است. در عقب دیواری، که حد غربی عمارت است، ظاهراً تالار مربعی در وسط بوده، که دنباله تالار بارشمرده می‌شده، و دو اطاق کوچکتر در طرفین آن وجود داشته است. تمام دیوارها و سقفها از آجر بوده و ضخامتی فوق‌العاده داشته است. در حفاریهای جدیدی، که آلمانیها کرده‌اند، چند قطعه تزئینات گچ‌بری و غیره از عهد ساسانی بدست آمده است.

طاق کسری، که مقر عادی شاهنشاه بود، بنایی بود از لحاظ ساختمان تاحدی ساده، لکن حیرت و اعجاب نگارگان در برابر این بنا بیشتر بعزت عظمت و شکوه و ضخامت اضلاع آن بود تا زیبایی کلیات و جزئیات آن ابن خردادبه گوید «کاخ کسری در مدائن از همه بناهایی، که با گچ و آجر ساخته شده، بهتر و زیباتر است» و بیتی چند از قصیده بختری را، که در وصف ابن ایوان سروده، نقل می‌کند: «ابوان از شگفتی بناپنداری شکافی است در پهلوئی کوهی بلند. کوهی

۱- زاره هر تسفلد، سفر باستان‌شناسی، ص ۷۶ - ۶۵، مقایسه شود با دیولافوا، ۷

بخش ۶؛ تاریخ صنایع، [۷]، ۵۱ - ۱۴۹.

۲- جغرافیون، ج ۶، ص ۱۶۲، ترجمه، ص ۱۲۴.

رفیع است، که کنگره‌هایش بر قلل رضوی و قدس مشرف است. کسی نداند، که آدمی آنرا برای آرامگاه جنیان ساخته است، یا جن برای آدمی کرده است؟\*  
 بارگاه باشکوه شاهنشاه در این قصر بود و از اینجا امور کشور را تمشیت میداد. بعضی از مطالبی، که مورخان عرب در خصوص آیین جهانگردی ذکر کرده‌اند، مربوط به تشکیلات عهد خسرو اول و جانشینان او است. دواثره رکزی عبارت بودند از چند دیوان، که کلمه پهلوی است، بمعنی اداره. در این ادارات نظم و ترتیبی کامل حکمفرما بود. اطلاع مستقیمی راجع بتعداد دیوان‌ها و حدود صلاحیت هر يك از آنها در دست نداریم. همین قدر میدانیم، که پادشاه چند مهر مختلف داشت، یکی برای دفترخانه سری، دیگر برای دبیرخانه، دیگر برای محکمه جنائی، دیگر مخصوص توزیع نشان و اعطای منصب، و دیگر متعلق بامور مالیه، و از اینرو می‌توانیم حدس بزنیم، که بهمین اندازه هم دیوان وجود داشته است. معذالك اینصورت کامل نیست و عقل حکم می‌کند، که برای امور ذیل هم دیوانهایی داشته‌اند: از قبیل امور نظام، و پست، و ضرابخانه، و اوزان، و شاید

۱- هوشمان، صرف و نحو ارمی، ج ۱، ص ۱۴۳. این کلمه را بعدها برای تشکیلات اسلامی هم بکار بردند، بنا بر این از این خلدون کلمه «دیوان» در اصل بردفاتر در آمد و هزینه اطلاق میشده و بعدها معنی آن توسعه یافتند و اطلاق شده است بر محل کار عمل مالیه و مأمورین وصول مالیات و بالاخره بنمایم ادارات دیگر شمول یافته است.  
 \* این قصیده بختری در شرح عظمت ایوان کسری وستایش ایرانیان بی نظیر است.  
 عبارات فوق ترجمه سه شعر ذیل است.

وكان الوان من عجب الصنعة	جوب نی جنب از عن جاس
مشمخر نعلواله شرفات	رفعت فی رؤس رضوی و قدس
ایسن یدری اصنع انس لجن	سکونه ام صنع جن لانس
	( مترجم )

۲- بلاذری بنا بر قول ابن مقفع، رك نلدکه، ص ۳۵۴، یادداشت ۷.

خالصجات سلطنتی، و غیره و مشکل بنظر می‌رسد، که مهمترین شعب تشکیلات کشوری، یعنی مالیه دارای چندین دیوان متمایز نبوده باشد، چنانکه بعد در عهد خلفای اموی و عباسی دارا شد.<sup>۱</sup>

در کتاب بلاذری<sup>۲</sup> نکاتی راجع بطرز کار در دیوانها خاصه در شعب مالیه مسطور است، مثلا مبلغ پول وصول شده را بصدای بلند در حضور شاه میخواندند، و استریوشان سالار همه ساله صورتی از عایدات مالیات‌های مختلف و وضع خزانه بحضور شاه عرض می‌نمود، و پادشاه آن را مهر میفرمود. خسرو دوم، که بوی اوراق پوستی را دوست نداشت، امر داد تا صورت حساب را روی کاغذی، که بزعفران و گلاب آغشته باشد، بنویسند. وقتی پادشاه فرمانی صادر می‌نمود، دبیر سلطنتی امر مزبور را در حضورش انشاء می‌کرد، و بعد برای بازرسی مستخدم دیگری آن را در دفتر روزانه خود ثبت می‌نمود. این دفتر روزانه را هر ماه مرتب می‌کردند، و پس از این مدت آن را بمهر شاه ممهور کرده، بگنججور می‌سپردند. اصل فرمان را بمهر دار شاه میدادند، و او آنرا مهر کرده، نزد کسی میفرستاد، که مأمور اجراء آن بود. این شخص فرمان را بطرز مطلوب و معمول منشیان ایران درمی‌آورد، و اصل آن را نزد دبیر می‌فرستاد، و دبیر آن را بشاه تقدیم می‌کرد و سپس با دفتر روزانه خود مطابقت می‌نمود، آنگاه اگر مضمون هر دو یکی بود، آن را در حضور شاه یا محرم‌ترین ندیمان شاه مهر می‌کرد و برای اجراء میفرستاد. فرمان‌های سلطنتی و معاهدات و سایر اسناد دولتی را با مهری، که عبارت

۱- مقایسه شود با ص ۱۴۳ و ص ۱۵۵ این کتاب. بنی‌امیه دفتری برای خراج و دفتری برای نگاهداری حساب اجاره اراضی بیت‌المال داشتند. در زمان منوکل خلیفه عباسی دیوانی برای خراج و دیوان دیگری برای ثبت هزینه موجود بوده است. (کرم، تاریخ تمدن شرق؛ *ichte des Orients Kremer Kulturgesch*، ج ۱، ص ۱۷۴ و ۱۹۹).

۲- بنزل از این مفعع، *رك نلدكه طبری*، ص ۳۵۴، یادداشت ۳.

از حلقه منقش بصورت گراز (وراز) بود، مهر می کردند. اگر مربوط بتعهداتی بدولت دیگر بود - اعم از مستقل یا غیر مستقل -، کیسه کوچکی پر از نمک بآن سند می بستند و بنگین سلطنتی مهر می کردند، و این علامت غیر قابل نقض بودن پیمان محسوب میشد.<sup>۱</sup> در اطراف شاه درباریانی بودند دارای القاب و مناصب عالیه از قبیل: دربد<sup>۲</sup> یارئیس دربار<sup>۳</sup>، تگر بند<sup>۴</sup>، که منصب او شبیه<sup>۵</sup> دربار بود<sup>۶</sup>، شخص دیگری از اندیمان کاران سردار یا (سالار) یعنی حاجب بزرگ و رئیس تشریفات لقب داشت<sup>۷</sup>، و پرده دار راخرم باش میگفتند. بعدنوبت می رسید به ناظران قصر سلطنتی، و پیشخدمتان، و ساقیان (می بند؟)<sup>۸</sup>، و «چشندگان» (پزشخور؟)<sup>۹</sup>، و رئیس کل مطبخ (خو انسالار)<sup>۱۰</sup>، و عمله خلوت (سنکاپان)<sup>۱۱</sup> و سنکپت<sup>۱۲</sup> اشکال

۱- فوستوس بیزانسی، لانگلو، ج ۱، ص ۲۶۹؛ پانکانیان، مجله آسیایی ۱۸۶۶، ص ۱۱۳. مسعودی (مروج، ج ۲، ص ۲۵۴ و ۲۲۸) راجع بمهرهای چهارگانه خسرو اول و مهرهای نه گانه خسرو دوم تفصیلی ذکر میکند.

۲- Derbadh

۳- کعبه زردشت، سطر ۳۳.

۴- Ttagharbadh

۵-grand - maitre

۶- هر تسفلد، پایکولی، لغت شماره ۹۹۹.

۷- بار تلمه، در باب فرهنگ ایران باستان Znm altiran-Worterbuch

ص ۱۴۹، و حقوق ساسانی، ج ۴، ص ۱۶؛ هر تسفلد، پایکولی، لغت شماره ۱۵۵.

۸- maybadh این عنوان مشکوک است، رد هوبشمان، صرف و نحو از منی،

ج ۱، ص ۶۹، و یادداشت ۲.

۹- padhishkhar هوفمان، ص ۹۵.

۱۰- khvansalar اردشیر سوم را، که در هفت سالگی بتخت نشست، ماه

آذر گشاسب خو انسالار تربیت کرد، طبری، ص ۱۵۶۱، نلدکه، ص ۳۸۶.

۱۱- senekapan

۱۲- Isenkapet

ارمنی این عنوان ایرانی است)<sup>۱</sup>، و بازداران (شاهبان؟)<sup>۲</sup>، میرشکار (نخجیر بند)<sup>۳</sup>، و رئیس کل اصطبل ( اخور بند<sup>۴</sup> یا اخوسالار یا ستوربان)<sup>۵</sup>، و رئیس دربابان (دربان سردار)<sup>۶</sup>، و امثال آن. بطوریکه ظاهراً در بندهشن ایرانی دیده میشود، مقامی نیز وجود داشته بنام کستیگبان سردار، کسه وظایف و حدود اختیارات آن درست معلوم نیست<sup>۷</sup>. جماعتی از نگاهبانان پادشاه، کسه پشتیبان نام داشتند<sup>۸</sup>، تحت ریاست پشتیبان سالار بودند، که در دربار صاحب مقام و اعتبار تام بود<sup>۹</sup>. این مستحفظین پادشاه را حراست میکردند و جزء جلال موکب او محسوب میشدند. در زمان خسروان هم عنوان هزار بند موجود بوده است<sup>۱۰</sup> و این عنوان مثل

۱- پاتکانیان، مجله آسیایی همانجا، ص ۱۱۵ .

۲- ایضاً .

۳- کعبه زردشت، سطر ۲۹ .

#### ۴- akhvarbadh

۵- storban هو بثمان، دستور زبان ارمنی، ص ۹۳؛ کارنامگ، بخش ۳، پاره ۲.  
۶- اونوالا، شاه خسرو و غلامش، لغت نامه، شماره ۱۸۹. متن کارنامگ که  
نوشیروان چاپ کرده ( بمبئی ۱۸۹۶، ص ۳۱، پاره ۱۷۴) از يك دران در بند  
dran - darbadh، رئیس جمیع درها، نام برده است. در متن پشتون سنجانا از این  
عنوان فقط دو حرف اول ضبط شده است .

۷- بیلی، بولتن شرقی، ۹، ص ۲۳۲.

۸- هو بثمان، ص ۲۵۵ .

۹- در کار نامگ ( بخش ۱۰، پاره ۷)، پشتیبان سالار از جمله نزدیکان و خواص  
شاه است، و همراه با موبدان، ایران سپاهبند، دبیران معشت و اندرزبند اسواران ذکر  
شده است .

۱۰- رك ص ۱۳۳ این کتاب. تاوادیای، «سورسخون»، پاره 14b، ص ۶۷، راجع

به جانسپاران بالاتر ص ۲۳۴ را ببینید .

سابق از القاب وزیر بزرگت بشمار نمی آمده، بلکه آنرا بهمان معنی اصلی خود بکار می برده اند، که ریاست هزار نفر و ریاست مستحفظین سلطنتی باشد. یکی از رجال عالی مقام عهد شاپور اول دارای لقب شمشیر آزا ( دارنده تیغ آخته ) بوده است.<sup>۲</sup>

در ازمنه اخیر عهد ساسانی دسته قراولان از نجبا تشکیل می شد.<sup>۳</sup> چون پادشاه براسب می نشست، مستحفظین در دو صف قرار می گرفتند، هر فردی زرهی و خودی و سپری و شمشیری داشت و نیزه بدست گرفته بود، چون شاه از مقابل او می گذشت، سپر خویش را پیش می برد و بجانب حاشیه زین شهریار دراز میکرد و سر را چندان فرو می آورد، که پیشانی او بسپر می رسید.<sup>۴</sup>

چند طبقه دیگر بودند، که بسبب نفوذی، که در مزاج شاه داشتند، در دربار کسب اهمیت کرده بودند. از آن جمله سناره شماران (اخترماران) را باید شمرد، که رئیس آنان اخترماران سردار لقب داشت و در ردیف دبیران و غیب گویان قرار می گرفت. این چند طبقه را ساسانیان بتقلید اشکانیان پرورش میدادند و با آنان مشورت می نمودند.

مورخان رومی گویند: « شاپور دوم بوسیله غیب گویان با همه ارواح خبیثه و قوای جهنمی سروکار داشت و راجع بآتیه از آنها سئوالاتی می کرد ».<sup>۵</sup>

#### ۱- shapsheraz

۲- کعبه زردشت، سطر ۳۲.

۳- حتی سربازان ساره نگار شاهنشاهی هم از نجبا بودند (رنک نلدکه، طبری، ص ۳۹۱، یادداشت ۸).

۴- طبری، ص ۱۰۶۳. نلدکه، ص ۳۸۹.

۵- نامه تنس، ص ۲۱۴ و ۵۱۸ چاپ دار مستتر؛ مینوی، ص ۱۲.

۱- آمیانسوس مارسلینوس، کتاب ۱۸، بند ۴، پارہ ۱؛ مقایسه شود با فوستوس

بیزانسی، لانگلو، ج ۱، ص ۲۷۵.

بزدگرد اول همه اخترشناسان دربار را مأمور یافتن طالع فرزند جدیدالولاده خود کرد.<sup>۱</sup> خسرو دوم برای ساختن سدی بر شط دجانه همه غیبگویان و جادوگران و ستاره شناسان را، که ۳۶۰ تن بودند گرد آورد و با آنان مشورت کرد، که چه ساعتی را معین می کنند، و چون عاقبت کار او ب نتیجه مطلوب نرسید، بسیاری از آنان را هلاک کرد.<sup>۲</sup> ما طبعاً می خواهیم، که از روابط اخترشناسان و جادوگران با طبقه روحانیون اطلاعاتی بدست بیاوریم. چنانکه آگاثیاس هم این نکته را تأیید کرده<sup>۳</sup>، بلا شبهه خود روحانیون هم وارد فن پیشگوئی بوده و جانشین کهنه بابل شده بودند. دیگر از طبقات متنفذ، پزشکان درباری را باید شمرد، که درستبذ<sup>۴</sup> می گفتند.<sup>۵</sup> در زمان خسروان این طایفه اکثر از مسیحیان بودند.<sup>۶</sup> شعرای درباری را نیز از طبقات ممتازه باید بحساب آورد. اما خواجهگان، که دارای نفوذ هم بوده اند، گویا هیچوقت جزه طبقات نجبا بشمار نمی آمدند. رئیس آنها را ظاهرأ مردبذ می گفته اند.<sup>۷</sup>

محل بارعام تالارهای طاق کسری بود. در روز معین جماعت کثیری بدربارگاه (آپدان)<sup>۸</sup> رومی نهادند و در اندک مدتی تالار بزرگت پر می شد. این جا را با قالی فرش می کردند و دیوارها را با قالی می پوشاندند، و هر جا که قالی بردیوار نبود به

۱- طبری، ص ۸۵۴، نلدکه، ص ۸۶.

۲- طبری، ص ۱۰۰۹، نلدکه، ص ۳۰۴ و مابعد.

۳- ۲۶۱۲.

۴- drusbadh

۵- شکل اصلی کلمه شاید در دستبذ drudhistbadh باشد: نیرگت، رساله

پهلوی. لغت در دست drudhist.

۶- لا بور، ص ۱۹۰ و ۲۱۹. درباره طب پایین تر در همین فصل شرحی بیاید.

۷- هوشمان. صرف و نحو از منی. ج ۱، ص ۶۹، بادداشت ۲.

۸- APadana

تصاویر معرق (موزائیک)، که با مرخسرو اول ساخته شده بود آراسته. ظاهر آ این صورته‌ها را صنعتگران و اسنادان یونانی، که یوستی فبانوس قیصر روم بدرگاه خسرو فرستاده بود، می‌ساختند.<sup>۱</sup> از جمله این نقش‌ها تصاویری بود، که محاصره انطاکیه و محارباتی را، که در حوالی ابن شهر واقع شده بود، نشان میداد. تصویر خسرو را نیز، در حالی که از برابر سپاه ایران و بیزانس می‌گذشت، سوار بر اسب زرد رنگت، و ملبس به جامه سبز، رسم کرده بودند.<sup>۲</sup> تخت سلطنتی را در آخر نالار می‌نهادند و در پشت پرده آنرا پنهان میکردند. صاحبان درجات عالی و اعیان و بزرگان بفاصله‌های مقرر از پرده می‌ایستادند.<sup>۳</sup> بی‌شبهه حاجبی در آنجا نصب کرده بودند، که مقام بزرگان را از قرارگاه جماعت جدا کند. ناگساره پرده بکنار می‌رفت و شاهنشاه بر روی تخت ظاهر می‌شد، که بر بالشی زربفت نکیه داده و جامه زر تار پوشیده بود. تاج که مرصع بزر و سیم و مروارید و یاقوت و زمرد بود، بوسیله زنجیری از طلا بسقف آویخته بود. این زنجیر چنان نازک بود، که از دور دیده نمی‌شد. چون از مسافتی شخص نگاه می‌کرد، می‌پنداشت که واقعاً تاج بر سر شاه قرار دارد، در صورتی که این کلاه چنان سنگین بود، که هیچ سری ناب نگاه داشتن آن را نداشت؛ وزن آن را ۹۱/۵ کیلو تخمین زده‌اند. در سقف تالار ۱۵ روزنه بقطر دوازده تا پانزده سانتی متر تعبیه کرده بودند، که نوری لطیف از آنها بدرون می‌تافت و در این روشنایی اسرار آمیز منظره آن همه شکوه و جلال و تجمل، اشخاصی را، که برای دفعه اول باینجا قدم نهاده بودند، چنان مهیوت میکرد، که

۱- توفیلاکتوس، کتاب ۵، بند ۶، فقره ۱۰.

۲- زاره - هرتسفلد، سفر باستان‌شناسی، ج ۲، ص ۷۰.

۳- نیک بعد.

۴- طبری، ص ۹۴۶، نلدکه، ص ۲۴۲ - ۲۴۱؛ ثعالبی، ص ۷۰۰؛ بلعی ترجمه

زنجیر گت، ج ۲، ص ۶ - ۲۰۵.

۵- یوستی، تاریخ ایران قدیم، ص ۲۱۰.



بی اختیار بزانو در می‌آمدند. چون پادشاه پس از بار از تخت برمیخاست میرفت، تاج همچنان آویخته می‌ماند و آنرا با جامه زربفت مستور میکردند، که از غبار محفوظ بماند. بلعمی گوید، که این رسم را خسرو اول معمول کرد، و در زمان او و اختلافش برقرار ماند.<sup>۴</sup> حلقه که زنجیر تاج را بسقف می‌بست، تا سال ۱۸۱۲ بر جای بود،<sup>۵</sup> و در آنوقت آنرا برداشتند.

جمال و جلال شاهنشاه شکوه و عظمتی عالی داشت. ژان کریز وستوم در وصف یکی از پادشاهان ایران در قرن چهارم میلادی از روی بی‌احترامی گوید: «ریشی زرنگار دارد و خود را شبیه موجودی عجیب ساخته است»<sup>۲</sup>. ثوفیلاکتوس وصف هر مزدچهارم جانشین انوشیروان را، که با جامه‌های گرانبها بر تخت نشست، چنین آورده است: تاج زرین مرصع به جواهر بر سر داشت، پرتو زبر جدهای آن، که از مروارید غلطان محصور بود، چشم را خیره میکرد، و گوهرهایی، که بر موی او قرار داشت، نور موج خود را با شعاع حیرت‌بخش زمردها چنان آمیخته بود، که چشم بیننده از فرط حیرت و شگفتی تقریباً از دیدار عاجز میماند. شاهنشاه شلواری زربفت پوشیده بود، که آنرا بادست گلابتون دوزی کرده، بودند و بهایی گزاف داشت، بطور کلی جامه او، تاحدی که شکوه سلطنت و میل خونمایی اقتضای کرد، دارای بهاء و جلال بود.<sup>۳</sup> این وصفی، که از جلوس هر مزد کرده‌اند، ممکن است بزمان خسرو اول نیز راجع شود. حمزه از روی کتابی که مشتمل بر تصاویر شاهنشاهان ساسانی بوده<sup>۴</sup>، انوشیروان را چنین وصف کرده است:<sup>۵</sup> «قبای سفید زربفت (یا منقوش) بالوان گوناگون در بر، و شلواری آسمانی رنگ در

۱- Jean. Chrysostome

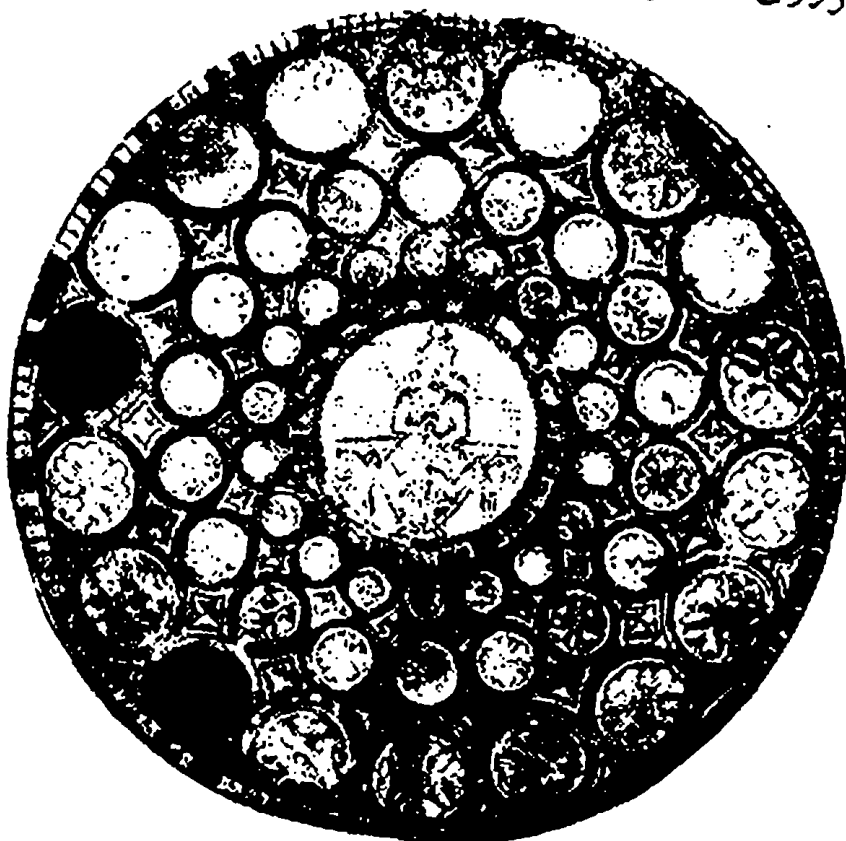
۲- رك زندک، طبری، ص ۴۵۳.

۳- ثوفیلاکتوس کتاب ۴، بند ۳.

۴- رك بالاتر، ص ۸۶ - ۸۵.

۱- گوتوالد، ص ۵۷، ترجمه، ص ۴۲.

پای دارد؛ و بر تخت نشسته، بشمشیر خویش تکیه داده است.»  
 تصویر از شیروان بهمین وضع در میان ظرفی بسیار زیبا، که بکتابخانه ملی پاریس تعلق دارد، نقر شده است. این نقش در میان دایره‌ای از قصعات بلور طبیعی قرار دارد. پیرامون آن دایره را سه ردیف گل‌های میناکاری یکی سرخ و یکی سفید فرو گرفته و همه را بر طلا نصب نموده‌اند (شکل ۴۰). پادشاه از روبرو نمایان است، که دو دست را بر روی شمشیر نهاده و بر تختی نشسته است، که اسبان بالدار حامل



شکل ۴۰ - تصویر خسرو در جام  
 (زاره، صنایع ایران قدیم).

آن هستند.<sup>۲</sup> نقش دیگری، که در کوه شاپور فارس<sup>۳</sup> کنده شده، احتمالاً از خسرو اول است. این نقش، که بطرز نسبتاً خشنی حجاری شده، مشتمل بر اشکالی است،

۲- دیولافوا، ج ۶: تصویر ۲۲، بابلون؛ فهرست مهر های کتابخانه ملی، شماره

۳۷۹: زاره. صنایع ایران قدیم، تصویر: تاریخ صنایع پوپ: ۱/۱، ۲۵۳.

۶- بلاندن و کست و تصویر ۵۵: آندر آس و اشتیونس. تخت جمشید؛ تصویر ۱۳۸.

کسه بردو صف قرار داده‌اند. در صف بالا پادشاه در میان نشسته و وضع او شبیه بوضعی است، که در ظرف سابق‌الذکر گفتیم، با این تفاوت، که فقط دست چپ او بر خنجر قرار دارد، و دست راست او بر عصایا نیزه واقع شده است. در سمت چپ (بیننده) بزرگان مملکت بوضع معمول قدیم ایستاده‌اند، یعنی دست راست را تا برابر رخسار افراشته‌اند. درجانب راست اسرا را بحضور شاه می‌آورند، و در ردیف فرو دین سمت چپ، سلحشوران ایرانی دیده می‌شوند، که اسبی را از میدان جنگ پیش آورده‌اند، و درجانب راست مردی پیدا است، که سر بریده در دست دارد. نزدیک شخصی، که برپیل سوار است، چندتن اسیر دیده می‌شود، اشخاصی هم ظروف و غنایم دیگری را پیش می‌برند.

خسرو بطوریکه از سکه‌هایش پیدا است، بنا بر رسم زمان دارای سبلیت



شکل ۴۱ - سکه خسرو اول  
( موزه ملی کپنهاک )

و ریش نوك داری است، و گردن‌بندی از مروارید بسته است. بر فراز تاج بالدار او گویی است، که در هلالی قرار دارد (شکل ۴۱).

کسی که بحضور شاه‌شاه میرسید، بایستی مطابق رسم قدیم نماز ببرد، طبری

---

۱- راز، شباهت تصویر پادشاه را در نقش برجسته با صورت شاه در جام دلیل این میدانند، که در هر دو مورد تصویر يك شخص را کشیده‌اند ( نقوش برجسته، ص ۲۱۳ و بعد ) و خواسته است ثابت کند، که هر دو تصویر از آن خسرو دوم است؛ هر تسفلد ( تخت خسرو، سالنامه مجموعه‌های هنری پروس؛ ج ۴۱ ص ۱۴ ) جام را از خسرو اول میدانند. تا جبکه در آن تصویر شاه بر سردارد، بی‌شک از آن خسرو اول است. در نقش برجسته شکل تاج خوب تشخیص داده نمی‌شود.

حکایت میکنند، که چگونه یوانویه<sup>۱</sup>، که یکی از اشراف بزرگ بود، روزی نامه بحضور وهرام پنجم برد، و چنان از شکوه و جلال او خیره شد، که سجده کردن را فراموش نمود، لکن شاه علت حیرت او را دریسافته، چشم پوشید<sup>۲</sup>. قاعدتاً پشتیبان سالار یا یکی دیگر از افسران ارشد، که نگاهبان درگاه بودند، بشاه خبر میدادند، که فلان تقاضای شرفیابی دارد. بعد از رخصت، آن مرد وارد میشد و دستار سفید و پساکی از آستین بیرون کشیده پیش دهان میگرفت. این دستمال را بدام (بلغت اوستایی پی‌تی‌دان<sup>۳</sup>) میگفتند و در مقابل اشیاء و عناصر مقدسه و غیره بدهان میگرفتند، تا نفس موجب پلیدی آن شیئی یا عنصر (در اینمورد فرشاهی) نشود. باری پس از این اقدام، آن شخص نزدیک می‌شد، و در برابر شاه بسخاک می‌افتاد و در آن حالت می‌ماند، تا شاه او را اجازه برخواستن دهد، پس «با کمال احترام با دست سلام می‌داد»<sup>۴</sup>. چون شاه اجازه سخن گفتن عطا می‌کرد، آن شخص يك جمله معمولی ادا مینمود، که دعای سعادت پادشاه بود و معهودترین این کلامها «انوشگ بسویند»<sup>۵</sup> بود یعنی «جاویدان باشید» یا «او کامک رسی» «بکام برسی»<sup>۶</sup>.

### ۱- Yuvanoe

۲- طبری، ص ۸۵۹. نلدکه، ص ۹۲-۹۳.

### ۳- pailidana

۴- ظاهر، همانطور که ما در نقوش برجسته ساسانی میبینیم، در حالیکه انگشت سبابه دست راست را بجلو دراز میکرد. این تشریفات نزد طبری در يك مورد بخصوص ذکر شده است (ص ۱۵۴۸، نلدکه، ص ۳۶۶ و مابعد)، و آن هنگامیست، که فرستاده شیروی نزد خسرو پرویز مخلوع میرود. تا باو پیامی از شاهنشاه جدید برساند. چون خسرو روم در بند شد. یکی از رؤسای گارد سمت خرم اش را بعیده گرفت. بنا بر این با خسرو در زندان رفتاری شایسته شاهان کرده‌اند. نلدکه، همانجا، یادداشت ۳.

### ۵- Anoshagh bavedh

۶- کارنامک، بخش ۹، پاره ۱۲ و بخش ۱۵، پاره ۷.

پادشاهان ساسانی را بلقب شماخ بغان<sup>۱</sup> (شما وجود الهی) یا (مقام الوهیت شما)<sup>۲</sup> خطاب میکردند. پادشاه مردان پهلیم<sup>۳</sup> (یعنی اولین انسان) بود<sup>۴</sup>. در موقع خطاب نام او را بزبن نمیآوردند. در کتاب التاج جاحظ<sup>۵</sup> آمده است، که هرگز رعایا نام و لقب شاه را نیابستی بزبان بیاورند. نه در اشعار، و نه مذاکرات رسمی، و نه هنگام ستایش. همچنین ممنوع بود، که چون شاه عطسه میکرد، کسی دعای عافیت بخواند، یا چون شاه دعایی بخواند کسی «آمین» بگوید: «پادشاه پرهیزکار از جمله مختصات و وظائفش این بود، که برای رعایای منقی خود دعا کند، زیرا که دعای پادشاه مستجابترین دعاهاست<sup>۶</sup>. بعلاوه امتیاز پادشاه از آحاد رعیت بطریق دیگر هم معین گشته بود، روزی، که پادشاه حجامت یا قصد فصد میکرد یا دوا میخورد، منادی این خبر را بعامه میرسانید. در این روز درباریان و سکنه پایتخت از اقدام بنظایر آن عمل ممنوع بودند، زیرا که بزعم آنان در این صورت تأثیر آن دوا در مزاج شاه کاسته میشد<sup>۷</sup>.

راجع بمراسم سخت و آداب دقیقی، که در دربار حکمفرما بود، اطلاعات جامعی از کتاب التاج جاحظ بدست توان آورد. ظاهراً مؤلف آنها را از گاهنامگ

#### ۱- shimakh baghan

۲- مقایسه شود با هر تسفلد، پایکولی، لغت شماره ۸۸.

#### ۳- mardan pahlm

۴- تازادبا، «سورسخون»، بخش ص ۶۳.

۵- چاپ قاهره ص ۸۳.

۶- ایضا ص ۹۵.

۷- چاپ قاهره، ص ۷۹-۹۵. بعد مصنف گوید، که خسرو اول، معمولاً، روزهای

شنبه حجامت میکرد و صبح شنبه منادی رعایا را خبر میکرد است، که در آنروز حجامت نکنند. این شرح عجیب بنظر میرسد و مستازم آنست، که در زمان ساسانیان حساب هفته شماری نیز منداول بوده باشد (مقایسه شود با ص ۱۹۳، یادداشت ۱ این کتاب).

با آیین نامگک اخذ و اقتباس نموده است. جاحظ نخست بذکر طبقات سه گانه درباریان میپردازد، که گویند از تأسیسات اردشیر اول است، طبقه اول اسواران<sup>۲</sup> و شاهزادگان بودند، که بفاصله ده ذراع از پرده‌ای قرار می‌گرفتند، که حد فاصل میان شاد و حاضران بود، در فاصله ده ذراع از آن طبقه ندماء و محارم پادشاه و استادان موسیقی و اغانی می‌ایستادند، طبقه سوم، که اصحاب طرب و مقلدان و بازیگران بودند، در فاصله دوم قرار می‌گرفتند. حتی در این طبقه هم اشخاص پست نژاد راه نمیدادند، اگر چه اولاد بافندگان ماهر و جراحان زبردست باشد، و مردمان ناقص الخلقه و مریض را هم در زمره حاضران نمی‌پذیرفتند<sup>۳</sup>. جاحظ گوید<sup>۴</sup> اردشیر استادان موسیقی و اغانی را در برابر طبقه اول، که اساوره (اسواران) و شاهزادگان هستند، قرار میداد و موسیقی نوازان دیگر را در ردیف دسته دوم از ندیمان درباری جای می‌فرمود و در قبال طبقه سوم نوازندگان نای و سنج و سایر آلات (ذات‌الآوتار) را قرار میداد. موسیقی نوازان هر درجه‌ای با خوانندگان هم درجه خود می‌نوختند، و اگر گاهی شاه در حالت مستی بیکی از نای زنان فرمان میداد، که بسا خواننده

۱- «کتاب‌الاعانی»، که در ص ۲۲، سطر ۱۳ چاپ قاهره ذکر شده، بعقیده من غلط است و صحیح آن «کتاب‌الایین = آیین نامگک» میباشد.  
 ۲- متن (ص ۲۵) صحبت از «اساوره که از تحمید شاهی بودند» میکند؛ مقایسه شود با لاتر ص ۳۹۲.

۳- مسعودی (مروج، ج ۲، ص ۱۵۳) همین روایت را آورده، با این اختلاف، که محارم را در طبقه اول قرار داده و مرزبانان و شاهان خراجگذار را، که در دربار شاهنشاهی بودند، و اسپاهبندان را جزء طبقه دوم دانسته است. و البته این صحیح نیست. نمایی حکایت میکند، که شاه و لاش جمعی از مسخرگان را به خدمت خود آورده بود، تا بوسیله مزاح آنان کارها را پیش ببرد و آنان پادشاه را بوسیله شوخی های خود خرم و شاد نمایند. ولی آنان را منع فرمود که در سه محل باو نزدیک نشوند. پرستش گاه، و بازغام و میدان جنگ.

۴- ص ۲۸-۲۵.

پست‌تر از خود هم آهنگی کند - و این بندرت اتفاق می‌افتاد - آن نای زن از امثال امر پادشاه سرپیچی میکرد، و علت امتناع خود را اظهار میداشت. در این موقع اتفاق می‌افتاد، که پیشخدمتان آن نای زن را با بادبزن و مگس پرانها می‌زدند، ولی او بخود نسلی میداد که، «اگر این ضربات را بموجب اراده پادشاه متحمل میشوم، چون از قید مستی رهایی یابد، از اینکه حقوق رتبه خود را حفظ کرده‌ام، خوشوقت و شاد خواهد شد». باری دو غلام هوشیار، که در مجلس پادشاه حضور داشتند، موظف بودند، که تمام آنچه پادشاه در هنگام مستی میفرمود، عیناً یادداشت کنند، بدین طریق که یکی میگفت و دیگری حرف بحرف مینوشت. پس آنگاه بامدادان این شخص در مقابل پادشاه فرامینی را، که در حال مستی صادر کرده بود، میخواند، و آنوقت شاه نای زن مذکور را احضار میفرمود و او را خلعت میبخشید و بر او آفرین میخواند، چه از اطاعت يك امر غیر منصفانه امتناع کرده بود، و پادشاه از برای خود مجازاتی تعیین میکرد، که آن روز را جز نان جو و پنیر چیزی نخورد. جاحظ ضمناً گوید، که وهرام گورتبیراتی در تشکیلات اردشیر پدید آورد، که چندان حسن تأثیر نکرد. این پادشاه اگر مقام اشراف و شاهزادگان و هیربدان را کماکان ثابت نمود، «لیکن دو طبقه ندماء و خورانندگان را مساوی کرد و بازیگران را، اگر چه طبقه ادنی بودند، بطبقه اولی ارتقاء بخشید، و کسانی را که برخلاف اراده او رفتار کرده بودند، تنزل داد، و بدینطریق سیرت اردشیر را فاسد کرد، خاصه در آنچه راجع است بمغنیان و بازیگران و اصحاب طرب». این وضع جدید تا زمان خسرو اول دوام یافت، و این پادشاه ترتیب طبقات را بآنچه قبل از

۱- بیانات جاحظ خوب روشن نیست. بنابر مسعودی (مروج، ج ۲، ص ۱۳۵)، که در اینجا نیز تابع همان منبع کتاب جاحظ است، وهرام در طبقه بندی رامشگران تغییراتی داد؛ آنان را که در طبقه متوسط بودند بطبقه اول برد و آنانرا که در طبقه پایین جای داشتند، داخل طبقه متوسط کرد. هفت درجه «رجال دوالت» (بالا، ص ۳۹۳) و سه طبقه در باربان دو دسته مختلف میباشد. مسعودی آنها جدا ذکر میکند.

وهرام پنجم بود، بازگردانید.

چنانکه در بالا ذکر شد. در مجالسی، که در کاخ سلطنتی تشکیل می‌یافت، پرده‌ای پادشاه را از حضار جدا میکرد. بین مسند شاهی و پرده مذکور ده ذراع بود و بین پرده و مقام اعضاء طبقه اول نیز ده ذراع فاصله بود، بطوریکه پادشاه از ردیف اول حضاران بیست ذراع دور بود.

جاحظ<sup>۱</sup> و مسعودی<sup>۲</sup> در باب توصیف این مجالس و حتی گاهی عباراتشان هم یکی است: محافظت پرده همواره بعهده پسر یکی از اسواران<sup>۳</sup> بود، که بلقب خرم باش نامیده می‌شد. وقتی که پادشاه ندیمان و درباریان را بحضور می‌پذیرفت، خرم باش شخصی را فرمان میداد، که بر بالای کاخ رود و بصدای بلند بطوریکه جمیع حضار بشنوند، بانگ زنند «ای زبان مواظب سر خود باش، زیرا امروز در حضور شاهنشاه فرار گرفته‌ای!». آنگاه هیچ کس جرأت نمی‌کرد، که سکوت را در هم شکنند. یا کوچکترین حرکتی بکنند، تا پرده بکنار می‌رفت و خرم باش یکی فرمان میداد، که فلان سرود را بخواند و بدبگری، که فلان آهنگ موسیقی را بنوازد<sup>۴</sup>.

جاحظ<sup>۵</sup> رسم دبگیری را، که در روز بار معمول بود، بپادشاهی موسوم به اردوان احمر<sup>۶</sup> نسبت میدهد. اگر کسی از حضار استدعایی از شخص پادشاه داشت، باید آنرا بر رقعہ مینوشت و قبل از نقل<sup>۷</sup> بشاه تقدیم مینمود، تا شاد پیش از اینکه

۱- ص ۲۸-۲۹.

۲- مروج. ج ۲، ص ۱۵۸ و بعد.

۳- مقایسه شود با بالاتر، ص ۳۹۲ و ۴۱۷.

۴- در فصل بعد درباره موسیقی سخن خواهیم راند.

۵- ص ۲۹-۳۵.

۶- یکی از پادشاهان اشکانی بنام اردوان (؟)

۷- فرانت نقل بر شغل ترجیح دارد.



مست شود آن را بخواند و بفهمد؛ و قدغن شده بود، که هر کس جز در این موقع حاجتی بخواهد، او را گردن بزنند. و هرام گور این ترتیب را نیز تغییر داد، و فرمود، که مستدعیان در موقع مستی شاه عرایض خود را تسلیم خرم باش کنند. آنوقت خرم باش آنها را بحضور شاه میبرد، و شاه بدون اینکه نگاهی کند، همه را دسته دسته پرتاب می کرد، و امر میداد که تمام تقاضاها را اجابت کند. لکن این سخای بی اندازه پس از سلطنت و هرام متروک شد، و از آن بعد تقاضاهایی را، که بسیار از حد اعتدال بیرون بود، نمی پذیرفتند.

چون پادشاه عزم سفر داشت اسواران و بزرگان، که معمولاً ملنزم رکاب بودند، مرکب خود را برای معاینه نزد متخصصین دواب سلطنتی میبردند، زیرا اسب کسی، که افتخار ملازمت شاه را داشت، بایستی خوب باشد، نه تنبل باشد، نه تند، نه سر سم بزند، نه سر کشی کند، و نه مایل باشد بمرکب شاه نزدیک شود. و نیز نمی بایست در راه سرکین بریزد و ادرار کند، و باین جهت مقرر بود، که اسب را شب قبل خوراک ندهند<sup>۱</sup>. بنابراین ملازمت پادشاه در سفر امری شاق و افتخاری دشوار بود، که چندان مطبوع طبع بزرگان واقع نمی شد. بهمین مناسبت پادشاهان ایران ملنزمین رکاب خود را زود تغییر می دادند<sup>۲</sup>.

وقتی که شاه از مجلس غایب بود، جاسوسان مخصوصی مراقب کلام و رفتار و سکنت و آداب حاضران، حتی مواظب نفس کشیدن آنها، بودند. پس هر کس این احوال او در غیاب شاه غیر از حضور او می بود، وی را «مرد دورو» می گفتند، و چنین کسی را شاه شخصی ظاهر ساز و مزور میشناخت<sup>۳</sup>. اقدامات مخصوصی برای حفظ شاه از سوء قصد بعمل می آمد. هیچکس

۱- جاحظ، ص ۷۷ و بعد؛ حکایت موبدیکه اسبش در حضور شاه کسواد اول

سرکین انداخت .

۲- ایضا، ص ۸۵.

۳- ایضا، ص ۷۵ .

محل خواب شاه را نمیدانست. حکایت کنند که برای اردشیر اول و خسرو اول و خسرو دوم و بسیاری از پادشاهان ساسانی چهل بستر در نقاط مختلف تهیه میکردند، و گاهی پادشاه در هیچکدام آنها نمی خوابید، بلکه شب را در اطاقی محقر بسر میبرد، و بجای ناز بالش سر را بر بازوی خود قرار میداد.

هیچکس حق نداشت داخل اطاق مخصوص شاه شود. حتی پسرش نیز بدون اجازه حق ورود نداشت. جاحظ در این خصوص حکایت عجیبی نقل می کند.<sup>۱</sup> روزی یزدگرد اول پسرش وهرام آرا، که آنوقت سیزده ساله بود،<sup>۲</sup> در محلی دید، که حق رفتن نداشت. از او پرسید، که آیا حاجب او را در حین ورود باین محل دیده است یا نه؟ وهرام گفت بلی. پس شاه باو گفت: «بروسی تازیانه باو بزنی و او را بیرون کن و آزاد مرد را مأمور حفظ پرده نما». بهرام چنین کرد. کمی بعد مراجعت نمود وخواست داخل شود، اما آزاد مرد مشتی محکم بسینه او نواخت و گفت: «اگر دفعه دیگر تو را در این محل به بینم، ترا شصت تازیانه خواهم زد. سی ضربه دیگر، بسرای اینکه نخواهی همان ظلم را نسبت بمن مرتکب شوی». چون شاه از این کلام آزاد مرد آگاه شد، او را خلعت و انعام داد. شاه بایستی خود را نسبت برعیت سخی و گشاده دست جلوه میداد، خصوصاً نسبت بکسانی که باو نزدیک بودند. سخاوت پادشاه بر جلوه سلطنت می افزود و نام او را در تاریخ بلند می کرد. نظام الملك حکایت کند، که عادت بر این جاری بود، که هر وقت پادشاه از کلامی بیاعلمی شاد می شد، و باگفتن لفظ زد اظهار رضایت

۱- ایضا، ص ۱۲۴.

۲- ص ۱۲۵.

۳- که بعد شاه بهرام پنجم شد.

۴- بنابر طبری (ص ۸۵۸، تلذکد. ص ۹۵). وهرام در کودکی نزد ملذذ پرورش

یافت، بعد بدربار پدرش آمد و در آنجا چندی بماند.

می‌کرد<sup>۱</sup>، خزانهدار بایستی ۱۰۰۰ درهم بآن شخص بدهد. در کارنامگ<sup>۲</sup> مذکور است، که موبد بزرگ مؤده بشاه آورد، و شاه در پاداش دهان او را بر از یاقوت سرخ و مروارید شاهوار و گوهر نمود، و این طریقه عجیب معمولاً پاداش خدماتی بود، که بشاه میشد، و نظایر آن در عهد اسلامی نیز دیده شده است<sup>۳</sup>.

شاه بدرباریان و ندماء خود بر حسب مخارج هر يك وظيفه عطا میفرمود. اگر یکی از درباریان مالك زمینی بود، عایدات این زمین را جزء وظيفه او حساب می‌کردند، لکن علاوه بر آن بر حسب تخمین شاه ده هزار درهم مثلاً ماهیانه باو میدادند، تا بمصرف لوازم مقام و منصب خود برسانند، و درمانده نشود، و محتاج باستدعای وجهی از خزانه پادشاه نگردد<sup>۴</sup>.

چون شاه<sup>۵</sup> بخانه یکی از وزراء خود یا یکی از اشراف بزرگ بدیدن میرفت، ایرانیان<sup>۶</sup> تاریخ‌نامه خود را از آن روز مینوشتند. ملك آن کسی که شاه بخانه او

۱- سیاست‌نامه، چاپ شفر، ص ۱۱۸، ترجمه ص ۷۴ - ۱۷۳.

چون حکایاتی که برای توصیف این رسم ذکر شده، منحصرأ از تاریخ ساسانیان نقل گردیده است، بنا بر این واضح است، که «تخمه ساسانیان» در سطر ۱۳ متن فارسی غلط است، و بایستی آنرا «تخمه ساسانیان» خوانند. راجع بکلمه زه zih (ظاهرأ = ز zī، زیو zīw) یعنی «زنده بمان» بتلفظ سریر) مقایسه شود با یعقوبی ج هوتسما، ص ۱۹۲، سطر. کلمه زه در فارسی جدید هم هست.

۲- کارنامگ، بخش ۱۰، پاره ۱۴.

۳- دك بحکایتی که نظامی عروضی در چهار مقاله (چاپ قزوینی، ص ۳۵، ترجمه بیرون ۳۸) آورده است. مضمون آن حکایت اینست، که سلطان محمود، فرمود سه مرتبه دهان عنصری را از جواهر پر کند.

۴- جاحظ، تاج، ص ۱۴۵.

۵- جاحظ، تاج، ص ۱۵۸ و مابعد: اردشیر اول و خسرو انوشیروان.

۶- مراد کسانی است، که باین افتخار نائل میشدند.

نزول اجلال میفرمود، تا زمان معینی از اداء مالیات معاف می‌شد، و بر اسبها و سایر مراکب او داغ امتیازی می‌زدند. يك کارمند عالی‌مقام پلیس هر روز با سیصد سوار و سیصد پیاده جلو در خانه او تا غروب آفتاب می‌ماند، وقتی که صاحبخانه سوار میشد، افراد پیاده در پیشاپیش و سواران در دنبال او روان میشدند. در موقع نزول اجلال پادشاه، صاحبخانه هدایایی باو تقدیم مینمود، و شاه هنگام بازگشت اسبی را هوار با زین زرنگار، که آن میزبان تقدیم نموده بود، باخسود می‌برد. نزول موکب شاهی موجب امتیاز دائم صاحبخانه می‌شد؛ هیچ‌يك از اقوام نزدیک او را با اتهام جرم نمی‌توانستند حبس کنند، و بندگانش را بی‌رضای او نمی‌توانستند محکوم نمایند. هدایایی که در اعیاد نوروز و مهرگان تقدیم مینمود، پیش از هدیه دیگران بحضور شاه میرسید. در ایام بار و تشریف حضور نخست او وارد میشد و در طرف راست شاه قرار میگرفت و در موقعی که سواره همراه شاه بود در جانب راست او میراند.

در دو عید بزرگ سال، نوروز و مهرگان، بزرگان هدایایی تقدیم شاه می‌کردند. هر کس آن چیزی را، که خودش بیشتر دوست میداشت، هدیه میکرد، از قبیل عنبر، و مشک، و جامه، و غیره. جنگیان، و سواران معمولا اسبی، یا شمشیری، یا نیزه تقدیم می‌کردند. اغنیا طلا و نقره پیشکش می‌بردند، و حکام (علاوه بر خراجهای وصول شده) يك قسمت از اضافه عایدات ولایات خود را تقدیم مینمودند. شعراء و خطباء اشعار و خطبه‌های خود را بمناسبت موقع عرضه میکردند، و ندیمان نخستین گیاه‌های سال را تقدیم مینمودند. اگر یکی از زنان شاه کنیزی زیبا بازینت و زیور پیشکش می‌نمود، میتوانست بر سایر زنان حرم مبادات کند. از طرف دیگر پادشاه در عوض پیشکشهای نوروز و مهرگان هدایای ذیقیمتی عطا میفرمود. هسر هدیه‌ای که تقدیم پادشاه میکردند. با اسم اهداء کننده در دفتر محاسبات دربار قید میشد، و اگر اهداء کننده، در موقعی که مخارج فوق‌العاده‌ای در پیش داشت، بکمک

نقدی محتاج میشد، بموجب دفتر محاسبات، ارزش هدایای او را بر آورد میکردند و دو برابر آنرا باو میدادند. لکن اگر هدیه صوری و بدون ارزش مادی تقدیم کرده بود، بطرز دیگر رفتار میکردند: مثلاً اگر کسی ترنجی هدیه آورده بود، در عوض پوست ترنجی را پر از مسكوك طلا باو میدادند. بهر حال هدیه کننده نه فقط حق داشت، بلکه موظف بود، در صورت احتیاج از دربار كمك بطلبد. خودداری از تفضای مساعدت بمنزله اظهار عدم اعتماد بشاه محسوب می شد، و ممکن بود شش ماه وظیفه او را قطع کنند، و بیکی از دشمنانش بدهند. چند نفر از پادشاهان، مانند اردشیر اول، و بهرام پنجم، و خسرو اول، در عید نوروز و مهرگان خزائن خود را بین رعایا، بر حسب درجات آنها، تقسیم کردند. در نوروز، که عید بهاری بود، شاه جامه های زمستانی خود را بدرباریان میبخشید، و در عید مهرگان، چون زمستان نزدیک بود، البسه تابستانی را تقسیم مینمود.<sup>۱</sup> رسم بخشیدن خلعت یکی از رسوم افتخار آور قدیم است. خلفاء اسلامی آن رسم را گرفتند، و از عادات ملوک زمان شد این خلدون گوید در خلعتهای شاهانه عادات آتماثال همایونی را نقش میکردند، یا تصاویری می یافتند، که علائم سلطنتی را در برداشت. شاهپور دوم مانوئل<sup>۲</sup>. سردار ارمنی را بجامه شاهانه، و خلعتی از خز و سنجاب مفتخر فرموده، و ویرا زیوری از طلا و نقره داد، که بر کلاه خود نصب کند، و دستاری که بر پیشانی به بندد، و زیورهای سینه پوش شبیه آنچه پادشاهان می بندند، و خیمه ارغوانی با يك علم، قالیهای بزرگ آسمانی رنگ باو بخشید، که بر مدخل خیمه خود بیاویزد و ظروف زرین، که بر خوان خود بش بگذارد<sup>۳</sup>. دستار (یعنی دیهیم) زربافت و مزین بمروارید بنا بر روایت پرو کوپیوس<sup>۴</sup> پس از

۱- جاحظ، ص ۵۰ - ۱۴۶. راجع بیارعام در نوروز و مهرگان بالانتر ص ۳۲۴

و مابعد را نگاه کنید.

۲- Manuel

۳- فوستوس بیزانسی؛ لانگلو، ج ۱، ص ۳۰۱.

۴- جنگ ایران، ۱۷/۱.

مقام سلطنت بزرگترین نشانه افتخار بود. و نیز گوید هیچکس حق نداشت انگشتی طلا، و کمر بند، و حلقه، و غیره بر خویش نصب کند، مگر از شاه آنها را گرفته باشد. اگر مردی نسبت بدولت یا پادشاه خدمتی کرده بود، که استحقاق تذکار داشت، نام او را در کتیبه‌های ابنیه سلطنتی ذکر می‌کردند.<sup>۱</sup>

دیگر از علائم امتیاز لقب یا نام افتخاری بود. از زمان هخامنشیان مرسوم بود، که خدمات شایان را با اعطای لقب پادشاه میدادند: هرودوت گوید<sup>۲</sup>، اشخاصی که خدمتگزاریشان قابل توجه ملک و پادشاه بود، علاوه بر اراضی وسیع بآنها لقب «نیکوکار»<sup>۳</sup> میدادند. در عهد ساسانیان القاب بسیار گوناگون متداول بود. مثل مهشت<sup>۴</sup> («بزرگترین» یعنی بزرگترین خدمتگزار دولت)<sup>۵</sup>، و هربرز<sup>۶</sup>، و هزارافت<sup>۷</sup> («هزاربد»، «صاحب هزارشگفتی؟»)<sup>۸</sup>. مهرنرسی لقب هزاربندگک

۱- پروکوپوس، جنگ گنجا، ۶/۴.

۲- کتاب هشتم، ۸۵.

۳- Orosagges به معنی اصل پارسی این کلمه را هورزگک huvarzaka دانسته‌اند. شدز (گنومون ۹، ص ۳۴۷، یادداشت ۳) بك ائیمولسوژی ذکر می‌کند: varu-thanha به معنی «بسیار ستوده» («Weitgepriesen»).

#### ۴- Mahisht

۴- این عنوان است، که یزدگرد به منذر از ملوک عرب داد (طبری، ص ۸۵۵، نلدکه، ص ۸۶ و ۸۷، مقایسه با هر تسفلد، پایکولسی، لغت شماره ۶۴۵). نهاییه (ص ۲۲۲) مستر امستران | مستری مستران | نام مسی برده، که به معنی «اعظم عظاما» است. (مهنر، مهران).

۵- عنوان سردار بکه یمن را بنام خسرو اول فتح کرد (طبری، ص ۹۴۸، نلدکه، ص ۲۲۳ تا ۲۲۴. مقایسه شود با مازکوارت، ایران شهر، ص ۱۲۶).

#### ۶- Vahriz

#### ۷- Hgzaraff

#### ۸- Hazarabhd

۹- Alsarefthes: بزبان ارمنی هزرروخت Hazarawukht است، لقب زرهبر و سپاهبند و ستم چنین بود (نلدکه، طبری، ص ۷۶، یادداشت؛ هوشمان، صرف و نحو ارمنی، ج ۱، ص ۱۷۴).

( « صاحب هزار بنده » )<sup>۱</sup> داشت . بعضی سرداران را گاهی بلقب هزار مرد<sup>۲</sup> مفتخر می ساختند . از جمله القاب مخصوص کلماتی بود ، که بانام شاه ترکیب یافته باشد ، و این لقب را باشخاصی میدادند ، که نسبت بشاه فداکاری کرده بودند . القابی ، که با کلمه تهم<sup>۳</sup> ( یعنی قوی ) ترکیب یافته بود ، رواج بسیار داشت از قبیل : تهم یزدگرد ، تهم شاهپور تهم خسرو<sup>۴</sup> ، تهم هرمزد<sup>۵</sup> . القاب مشابه دیگر نیز بسیار است ، از قبیل : خسروشوم<sup>۶</sup> ( « شادی خسرو » )<sup>۷</sup> ، زایندان خسرو<sup>۸</sup> ( « جاویدان خسرو » )<sup>۹</sup> ، گمند شاهپور<sup>۱۰</sup> ، فن شاهپور<sup>۱۱</sup> ، رام اوزوذ یزدگرد<sup>۱۲</sup> ( « افزون کننده

۱- طبری، ص ۸۴۹، نلدکه، ص ۷۶ .

۲- « هزار مرد » یعنی « دارای نیروی هزار مرد » ، وهریز، فاتح یمن، باین نام ملقب بود؛ همین عنوان را خسرو دوم بیک سردار رومی، که موریکیوس قیصر روم بکمک او فرستاد، اعطا نمود ( نلدکه، طبری، ص ۲۸۴، یادداشت ۲ ) .

۳- tahn

۴- رک نلدکه، طبری، ص ۴۴۳ .

۵- مرزبانی از کتوک در آذربایجان .

۶- Khusro-Shnum

۷- نام افتخار سمپات باگراتونی Smbal Bagraturni پاتکانیان، مجله آسیایی، ۱۸۶۶، ۱، ص ۱۹۵؛ هوبشمان صرف و نحو ارمنی، ج ۱، ص ۱۱۴ . در جنگ قادسیه صاحب منصبی ایرانی ملقب به خسروشوم بوده است ( طبری، ص ۲۳۴۶ )؛

۸- Zhayedhan-Khusro

۹- لقب ورزترتس varaztirots ارمنی ( پاتکانیان، مجله آسیایی، ۱۸۶۶، ۱، ص ۱۹۶؛ هوبشمان، صرف و نحو ارمنی، ج ۱، ص ۶۸ ) .

۱۰- Guunand-Shahpuhr فوستوس پیزانسی، لانگلو، ج ۱، ص ۲۶۳؛

و مند vimand، گمند gumand « مرحد » .

۱۱- الیزئوس، لانگلو، ج ۲، ص ۱۹۵ . لازار فریسی همین لقب را به شکل

ویه تن شاهپور ( به تن شاهپور . تن خوب شاهپور ) ذکر کرده است .

۱۲- Ram-avzudh-Yazdgard

شادی بردگردد»<sup>۱</sup>)، نخو هرمزد<sup>۲</sup>، هرمزدوراز، و راز پیروز، شاهپور و رازیا، و راز شاهپور<sup>۳</sup>، و غیره: اما راجع بکلمه کرتیر<sup>۴</sup>، که قرائت صحیح و معنای آن هنوز معلوم نیست، نمی توانم قطع کنم؛ که آیا چنانکه هر تسفلد<sup>۵</sup> عقیده دارد، لقبی محسوب می شده؛ یا نام صاحب منصب عالی رتبه ای بوده است. یکی از القاب روحانیون همگدین («داندۀ همه احکام دین») بود. اشتاین<sup>۶</sup> بر آنست، که لقب دراندرزبند (بمعنی «مشاور» یا «مدیر دربار») در عهد یزدگرد دوم عنوان وزرگگ فرمگذار بوده است. در این صورت می توان گفت، که کلمه دراندرزبند لقبی بوده، بسیار شبیه «مشاورالدوا» یا «نظام الدوا» در قرن جدید<sup>۷</sup>.

القاب و عطایای افتخاری و مناصب درباری یا دولتی، رائج ترین وسیله پاداش لیاقت بود، و گاهی نیز برای تطمیع بکار میرفت، مثلاً اگر میخواستند

۱- لقبی است، که بمنذر از ملوک عرب داده شده بود. در کتاب نه. یسه (ص ۲۲۲) بجای آن لفظ اوزوذخرجی Avzudh-khurrehe آورده است، که ظاهراً تحریف اوزوذخرهی [یزدگرد] می باشد، که مترادف رام اوزوذ یزدگرد است.

۲- Nokhv-Hormizd، نخو Nokhv، که صورت تفصیلی آن نخوست nokvist (نخست) است، مقایسه شود با نخویر Nokhver، نخویر nakhver و غیره. (ص ۳۵، یادداشت ۳). در هر تسفلد، بایکولی، لغت شماره ۶۶۸.

۳- وراز varaz «گراز»؛ هر تسفلد، بایکولی. لغت شماره. شاهپوهر وراز در زمان نرسه مسرژبان آذربایجان بود (فوستوس بیزانسی. لانگلو، ج ۱، ص ۲۲۹) و ظاهراً این لقب را در جوانی خود در عهد شاهپور اول گرفته بود.

۴- (Kartir یا Karter)

۵- بایکولی، لغت شماره ۵۵۸. در کلمه زردشت نام کرتیری ذکر شده است.

۶- بایکولی، ص ۱۴۲.

۷- در ضمیمه دوم.

۸- در زمان رضاشاه القاب منسوخ شد.



ایرانیانی را، که بدیانت عیسی گرویده‌اند<sup>۱</sup>، بدین زردشتی بازگردانند، بدان وسائل دست میزدند. اگر شاه بکسی تاجی عطا میفرمود، دارنده آن عطیه حق داشت بر سرخوان شاه مقام گیرد و در مجلس مشاوره او حضور پیدا کند<sup>۲</sup>. کواذ اول تاجی از زر مروارید نشان، که بنشان افتخار<sup>۳</sup> بمهران عطا کرده بود، از او پس گرفت. هر مزد چهارم به نعمان پادشاه عرب دیهیمی بخشید، که ۶۰/۵۰۰ درهم ارزش داشت<sup>۴</sup>. رتشتین گوید<sup>۵</sup>، این بخشش از عطایای معمولی بالاتر بود، و ظاهراً چیزی مثل نشانهای عهد ما بوده است.

مؤلف فارسنامه خبیر ذیل را نقل کرده<sup>۶</sup>، که مأخذ آن محتملاً آیین نامگک بوده است، گوید: «در جمله آیین بارگاه انوشروان آن بود کی از دست راست تخت او کرسی زر نهاده بسود و از دست چپ و پس همچنین کرسی های زر نهاده بود و از این سه کرسی یکی جای ملک چین بودی و دیگری جای ملک روم بودی و سه دیگری جای ملک خزر بودی کی چون بیارگاه او آمدندی برین کرسی ها نشستندی و همه ساله این سه کرسی نهاده بسودی بر نداشتندی و جز این سه کس دیگر بران نیارستی نشستن و در پیش تخت کرسی زر بودی کی بزرجمهر<sup>۷</sup> بر آن

۱- هوفمان، ص ۵۴.

۲- امیانوس مارسلینوس، کتاب ۱۸، بند ۵، پارہ ۶. در این مورد سخن از یکی از رومیان است، که پاداش خدمتی که به ایران وخیانتی که به روم کرد، پادشاه به او تاج انبخار عطا کرد. پس خارجی ها میتوانند در زمان شاهپور دوم در طبقات عالی وارد شوند.

۳- پروکوپئوس، جنگ ایران، ۱/۱۷/۲۸-۲۶.

۴- طبری، ص ۱۵۱۸، نلدکه، ص ۳۱۶.

۵- ص ۱۲۸.

۶- ص ۹۷.

۷- به عقیده من بوزرجمهر غلط است و بجای آن باید وزرگپر فر مذار باشد که

نشستی و فروتر از آن کرسی موبد موبدان بودی وزیرتر از آن چند کرسی از بهر مرزبانان و بزرگان و جای هر يك بترتیب معین بودی کی هیچکس منازعت دیگری نتوانستی کرد و چون کسری بر یکی خشم گرفتی کرسی او از آن ایوان برداشتندی». وقتی که نائره جنگگ اشتعال میگرفت، مهمانیهای بزرگ سلطنتی متروک میشد، و پادشاه غیر از موبدان موبد، و ایسران دبیرد، و رئیس اسواران کسی را برخوان خود نمی پذیرفت. آنگاه بر سر سفره چیزی جز نان، و نمک، و سرکه و سبزی نمی نهادند. پس غذایی بنام بزم آورد می آوردند، بعد از آنکه شاه قدری از آن می خورد، سفره را برمیچیدند، و شاه مجدداً بکار می پرداخت. اما وقتی که جنگگ بخوشی خاتمه می یافت، رسم ضیافتها مجدداً برقرار میگردد، درباریان دوباره جمع میشدند. موبد بزرگ نطقی ایراد میکرد، و وزراء پس از او هر يك سخنی میگفتند، سپس افسران عالی رتبه در قسمت علیای تالار در حضور شاه غذا صرف میکردند، و در قسمت سفلی تالار، عوام خوراک میخوردند، و مراقبت آنها با رئیس پلیس بود<sup>۱</sup>. برخوان زمزمه میکردند. در آن اثناء کسی حق سخن گفتن نداشت، و اگر کسی چیزی میخواست، با اشاره طلب میکرد<sup>۲</sup>. در پایان غذا، خزانندگان و بازیگران احضار میشدند<sup>۳</sup>.

اگر کسی خبر می یافت، که شاه بر او خشم گرفته است، نه حق فرار داشت، نه بست نشستن در مکانهای مقدس<sup>۴</sup>، بلکه بایستی بر سه پایه آهنینی، که در مقابل قصر بود، بنشیند، تا شاه در حق او حکمی صادر کند، در ظرف این مدت کسی

۱- گوشت پختد و نره و خاگینه که در نان تنک پیچند و مانند نواله سازند (برهان قاطع).

۲- جاحظ، نوح، ص ۱۷۳ و ما بعد.

۳- ایضا، ص ۱۸.

۴- در دوره اسلامی اگر شخصی از طرف دولت تعقیب میشد، در صورتی که در مسجدی بست می نشست، در امان می بود؛ بنظر میرسد، که در ازمنه قدیم آتشکده ها هم پناهگاه محسوب میشده است.

جرأت نداشت او را حمایت کند<sup>۱</sup>. حکم اعدام را در میدان وسیعی در وسط قصر اجراء میکردند. در آنجا سر و دست و پای مقصرین، یا کسانی که مستوجب غضب شاه بودند، می‌بریدند<sup>۲</sup>.

شأن پادشاه نبود، که بخطای بسی‌اهمیت توجه کند. جاحظ<sup>۳</sup> در این باب دو نمونه بدست میدهد، که یادروغ، جالب توجه است. روزی وهرام گور درشکارگاه بقضاة حاجتی از اسب بزیر آمد، ولگام اسب را بدست چوپانسی داد. چوپان چون قطعات طلای عنان اسب را دید، در وقتی که شاه را غافل مسی‌پنداشت، کارد بر آورد و بعضی از آن را برید، شاه میدید، ولی محض اینکه چوپان شرمگین نشود، مجدداً سر بزیر افکند، چون دریافت، که چوپان بقدر حاجت برگرفته است، پیش آمد، و چنانکه گویی گرد و غبار بچشمانش رفته و چیزی نمی‌بیند، چشمان خود و اما لیدن گرفت، و بر اسب نشست، و چوپان را بدرود گفت. و نیز از اغماض انوشروان حکایت کند، که سه روزی در جشن نوروز یا مهرگان، خوانی عظیم گسترده بود، یکی از میهمانان جامی زرین برداشت، خسرو دید، ولی روی بر گردانید. شرابدار، متوجه فقدان جام شده، فریاد برداشت که کسی از تالار بیرون نشود، تا همه را جستجو کنیم، اما خسرو فرمود مانع مشوید: «آنکس که جام برده باز نخواهد داد، و آنکس که دیده است، باز نخواهد گفت».

در اعمال شهداء عبارتی هست، که مارا از طرز ورود نجیب‌زادگان بخدمات درباری مطلع میکند: مهرا ن‌گشنسپ یکی از نجبای جوان بود، که در ادبیات ایران و اصول نظری و عملی دین زردشت دست داشت، و بهمین سبب مورد توجه هر مزد چهارم واقع شد. شاه فرمود تا بعضی متون کتب مقدسه را از بر بخواند، و چون مهارت او را در این باب مشاهده کرد، او را مبلغی درهم داد، و فرمود روزی

۱- پروکوپیوس. جنگ ایران، ۲۸/۲۳/۱.

۲- طبری، ص ۱۰۵۹، نلدکه، ص ۳۸۰.

۳- تاج، ص ۱۰۰ و ما بعد.

توانگر خواهی شد. خانواده آن جوان از اعیان و نجای بزرگ بودند<sup>۱</sup>، و خود او نیز فدی رسا و هوشی سرشار داشت. او را پیشخدمت سفره شاه کردند، و بمرتب موسوم به فرخشاد (?) یا پذیرخور (بمعنی «پیش خور») رسید<sup>۲</sup>.

در دربار شاه همواره سفرای اقوام بیگانه و دوردست مقیم بودند<sup>۳</sup>. نسبت بسفرای مزبور نهایت احترام مرعی میشد. وقتی سفیری میرسید، فوراً سرحد دار شاه را مطلع میکرد، و حکام ولایاتی، که در مسیر او بودند، مواظبت میکردند، که مکانی مناسب مقام برای پذیرایی از آماده باشد. وقتی که حاکم از قصد مسافرت سفیر اطلاع حاصل می کرد<sup>۴</sup>، مطلب را بعرض شاه میرسانید، و شاه هیئتی باستقبال او می فرستاد، که بقصر سلطنتی هدایتش کنند. آنگاه پادشاه او را بیارگاه و مجلس رسمی می پذیرفت، و درحالی که بر تخت جلوس کرده و صاحبان مناصب مملکت در اطراف او ایستاده بودند، از نام و حوادث مسافرت و پیغام و وضع کشور و لشکر و احوال سلطان او سؤالانی می نمود. سپس شاه با جلال و شکوهی، که لایق

۱- پدرش اساندار نصیبین بود.

۲- هوفمان، ص ۹۵-۹۴.

۳- طبری، ص ۸۹۹، تلذکة، ص ۱۶۷.

۴- سفیر بایسنی غلت ناموریت خود را قبل از رسیدن بحضور شاه بگوید، تا بتوانند

جواب تهیه کنند قرولان خاصه (گارد احترام)، که همراه او مینمودند، بایسنی مواظب باشند، که راجع باوضاع مملکت موفق بجاسوسی نشود: سفرایی که از جانب دولت ایران بدر بارهای خارجه فرستاده میشدند، بایسنی سعی نمایند حتی الامکان راجع بوضع راهها و تنگها و معابر آگاه شوند و بفهمند در کجا رودخانه و چاه آب یافت میشود. کجا ممکنست خلوفه تهیه کرد و امور آن کشور را کی اداره میکنند سپس راجع باخلاق پادشاه آن کشور و اطرافیان و قوای نظامی و غیره اطلاع حاصل نمایند. این بود شرحی، که نظام الملک (سیاست نامه، چاپ سفر، ص ۸۸-۸۷، ترجمه ص ۱۲۹) می نویسد، که مسلماً از رسوم قدیمه ایرانست و موافقت با آنچه که فردوسی در این باب گوید و ما سابقاً خلاصه آن را ذکر کرده ایم.

مقام آن سفیر بود، او را به کاخ سلطنتی میبرد، و برخوان خود می‌نشانند: و او را باز میفرستاد، و خلعتی از خاصه خویش میداد.<sup>۱</sup>

باید دانست، که ورود بدربار برای بیگانگان مجاز نبود. حتی نمی‌توانستند مستقیماً از آسانترین راه بجانب پایتخت رهسپار شوند، بلکه بایستی در یکی از پنج شهر ذیل توقف کنند: کسانیکه از سوریه می‌آمدند در هیت<sup>۲</sup> می‌مانند، اشخاصی که از حجاز می‌آمدند در العدیب<sup>۳</sup>، مردمی که از پارس می‌آمدند در صریقین، مسافرینی که از کشور ترکان میرسیدند در حلوان، و کسانیکه از کشور خزران و الانیان وارد می‌شدند، در باب و الابواب (در بند) از هر کدام از این شهرها گزارشی راجع بآن واردین بحضور شاه فرستاده می‌شد، و فقط وقتی مسافرین میتوانستند سفر خود را ادامه دهند، که شاه درباره آنان تصمیمی گرفته باشد.<sup>۴</sup>

و اما راجع به سیاست و دیپلماسی ایران، پادشاه در انتخاب سفراء خود احتیاطهای مخصوصی مرعی میداشت. فقط وقتی کسی از درباریان را مأموریت سیاسی میدادند، که چند بار از امتحان نیکو بیرون آمده باشد. نخست شاه او را مأمور مینمود، که مراسلاتی بیک نفر از اهالی پایتخت برساند و در عین حال یک نفر جاسوس را مأمور میکرد، که مذاکرات آنموقع را بشنود، و برای او نقل کند. گزارش آن سیاستمدار آینده را با گزارش آن جاسوس مطابقت میکردند. پادشاه پس از اینکه بدین طریق از درستکاری و ذکاوت مأمور خود اطمینان می‌یافت، بوسیله او نامه بیکسی از دشمنان کشور میفرستاد، و این بار هم جاسوسی همراه می‌کرد، و از رفتار سفیر خود آگاهی می‌یافت. اگر این امتحان دوم نیز بفتح سفیر ختم میشد، شاه بوی اعتماد می‌کرد.<sup>۵</sup>

۱- فردوسی، چاپ مهل، ج ۵، ص ۳۶۴، بیت ۳۸۸ و مابعد.

۲-Hit

۳-el - Udaid

۴- این خرداذبه، جغرافیون، ج ۶، ص ۱۷۲، ترجمه ۳۵-۱۳۴.

۵- جاحظ، ناج، ص ۱۲۲.

\* \* \*

عهد بزرگ تمدن ادبی و فلسفی ایران با سلطنت خسرو اول آغاز می‌شود پیش از آنکه بتوصیف این مرحله از تمدن پردازیم، ملاحظاتی چند راجع بتعلیمات بطور کلی خواهیم نوشت. متأسفانه در این باب اطلاعات ما بسیار قلیل است. مطلقاً از تعلیمات ابتدایی آن زمان آگاهی نداریم. بلاشك قسمت اعظم کشاورزان بی‌سواد بوده‌اند. دیهکانان گویا عموماً مختصر سوادی داشته‌اند: قرنها پس از انقراض دولت شاهنشاهی ساسانی این طایفه روایات و افسانه‌ها و تاریخ ملی را نگاهداشته بودند.

جماعت بسیاری از تجار شهرها لاقفل قرائت و کتابت و حساب میدانسته‌اند، و چون از این بگذریم عامه مردم از حیث ادب و سواد بضاعتی نداشته‌اند. هیون تسیانگ<sup>۱</sup> گوید ایرانیان ب فکر دانش نیستند، و فقط همیشه خویش اشتغال می‌ورزند. وانگهی بلاشك تعلیمات ابتدایی و لاقفل قسمتی از تعلیمات عالیه در دست روحانیون بوده، و کاملاً جنبه دینی داشته است.<sup>۲</sup>

اما راجع بتعلیم کودکان و جوانان طبقات عالیه اطلاعات دقیق تری در دست داریم. عده‌ای از نجیب‌زادگان، مانند عهد هخامنشی، در دربار با جوانان خاندان سلطنت بقسمی از تعالیم نایل میشدند و در تحت ریاست «آموزگار اسواران» تعلیم می‌یافتند.<sup>۳</sup>

خواندن، و نوشتن، و حساب، و چوگان بازی<sup>۴</sup>، و شطرنج<sup>۵</sup>، و سواری و

۱- بیل، آثار بودایی، ج ۲، ص ۲۷۸.

۲- مفایسه شود بابغ نسك، دینکرد، کتاب نهم، فصل ۵۵، فقره ۱۷.

۳- نلدك، طبری، ص ۴۲۳.

۴- راجع بچوگان بازی رك به اینوسترانتراف، مطالعات ساسانی، ص ۷۲ ما بعد.

( ترجمه بوگدانو، مجلدکاما، شماره ۷، ص ۴۱ و ما بعد )، بنابر عیون الاخبار، که از آیین نامگن اقتباس کرده است.

۵- راجع ببازی شطرنج پایین تر را ببینید.

شکار را در آنجا فرامی‌گیرند. حاجت بندگرنیست، که قبل از همه چیز، نجیب‌زادگان برداشتن و بکار بردن سلاح می‌آموختند. بنا بر روایت طبری، شاهزاده و هرام، که بعد بنام و هرام پنجم بتخت نشست، در تحت هدایت منذر<sup>۲</sup> تعلیم می‌یافت، روزی بمریبی خود گفت «مرا استادان از خداوندان دانش و فره‌نگگ بیآور تا مرا دانش و فره‌نگگ و تیرانداختن و سواری کردن و (سخن فقه) بیآموزند». منذر گفت «تو هنوز کودک و اینها را ندانی و تو کار کودکان کن تا بزرگ شوی آنگاه بیاورم کسانی را که ترا اینها بیآموزند». بهرام گفت «آری من بزاد خردم خرد بزرگان است». پس منذر استادان و دانایان و تیراندازان جلد و هر گونه دانشمندان و فرزندگان روم و پارس گرد کرده بفرستاد<sup>۳</sup>. پانزده سالگی سن ختم تربیت بدنی و اخلاقی بود. چنانکه از کتاب پهلوی موسوم به «بند نامگگی زردشت»<sup>۴</sup> برمیآید، هر جوانی بایستی در این سن اصول دیانت را از روی اوستا وزند بداند، و سرنوشت و تکالیف آدمی را بشناسد. جوان در بیست سالگی مورد امتحان دانشمندان

۱- کارنامگگ، بخش ۱، پاره ۲۲ و مابعد. دور از مرکز شهر میدان‌های اسب‌دوانی یافت می‌شد، که در آن رانض‌ها اسبها را تمرین میدادند و اسب‌دوانی و مشق تیراندازی میکردند، دینکرد کتاب هشتم، فصل ۳۸، فقره ۲۳ (پشوتن، کتاب هشتم، فصل ۳۷، فقره ۲۳)، بنا بر سکاژم نسک. راجع بتربیت اسب و حیوانات دیگر و پرورش پرندگان برای شکار کتبی موجود بود (فهرست، ص ۳۱۵؛ مقایسه شود با اینوسترانتراف، مطالعات ساسانی، ص ۱۲، نریمان، نفوذ ایران‌السخ، ص ۲۸). یادداشت‌های راجع بتیراندازی، که در عیون‌الخبار از روی آیین نامگگ آورده شده، توسط اینوسترانتراف تفسیر و چاپ شده است. راجع مطالعات ساسانی، ص ۶۶ و بعد، ترجمه بوگدانو، مجله کاما، شماره ۷، ص ۳۵ و بعد.

۲- بالانر، ص ۲۹۸.

۳- طبری، ص ۸۵۵ و بعد، نلدکه، ص ۸۷ و بعد.

۴- فریمان، A. Freiman، بند نامگگی زردشت، پایان نامه علمی. وین ۱۹۵۶

و مجله شرقی وین، دوره ۲۵.

و هیربذان و دستوران قرار می گرفت<sup>۱</sup>. غلامی از خدمتگزاران دربار خسرو اول تفصیل تعلیماتی را، که آموخته بوده است بدین طریق شرح میدهد<sup>۲</sup>: در سن مقرر او را بدرسه گذاشته‌اند و قسمت‌های مهم اوستا و زند را «مانند یک هیربذ» در آنجا از بر کرده، سپس در تعلیمات متوسطه ادبیات، و تاریخ، و فن بیان و هنر اسب سواری، و تیراندازی، و نیزه‌سازی، و بکار بردن تبرزین را آموخته، موسیقی و سرود و سناره‌شناسی را فرا گرفته، در شطرنج و سایر بازیها بحد کمال رسیده است. آنگاه غلام معلومات دیگری را، که در طباحی، لباس پوشی، و غیره داشته، پادشاه عرضه میکند.

منابع تاریخی که داریم، اطلاعاتی در باب تعلیم دختران بدست نمیدهد، بارنامه<sup>۳</sup> چنین حدس میزند، که تعلیم دختران بیشتر مربوط به اصول خانه‌داری بوده است. بعلاوه بغنسک<sup>۴</sup> صریحاً از تعلیمات زن در فن خانه‌داری بحث میکند.

۱- يك گفتگوی دبستانی بزرگان پارسی میانه، *Einmielpersisches Schulgesprach* ناشر H. J. J. unker (نگزارش آکادمی هیدلبرگ) . بخش ۴۳ . ۴۱ .

۲- متن پهنوی «خسرو و غلامش» چاپ اونوالا . (پاریس ۱۹۲۱) . آن در یک حویشتن را واسپور مینامد (مقایسه شود با بالاتر، ص ۱۲۵، یادداشت ۱) تعالی در شرحی که از سلطنت خسرو دوم نوشته (ص ۷۵۵ و بعد) عباراتی از کلمه ابن پادشاه با غلام خورد خوش آرزوگ *Klvash - Arzugh* نقل نموده است . این عبارات که بازسخه چاپ اونوالا اختلاف دارد، از همان نسخه اصلی، که منبع رسانه اونوالا نیز بوده است، اقتباس شده . در این دو نسخه چنانکه مشهور است . نخستین اختلاف راجع پادشاه است، که یکی خسرو اول و دیگری خسرو دوم ذکر نموده است . همچنین راجع به غلام . در باب نام خوش آرزوگ رگگ بلی . بولتن شرقی، ۹، ص ۲۳۲ . به‌آزوه در یک از دو نسخه حاوی عبارتیست، که در نسخه دیگر حذف کرده‌اند . مثلاً تفصیل راجع به تعلیم و تربیت نزد تعالی دیده نمیشود .

۳- زن در حقوق ساسانی، ص ۸ .

۴- دینکرد، کتاب نهم، فصل ۶۷، فقره ۹ .



معدالك زنان خانواده‌های ممتاز گاهی تعلیمات بسیار عمیق در علوم تحصیل میکرده‌اند، و این مطلب از يك عبارت کتاب «مادریگانی هزار دازستان»<sup>۱</sup> بدست می‌آید و آن اینست: یکی از قضات در موقعی که بمحکمه میرفت، پنج زن او را احاطه کردند، و یکی از آنها سؤالاتی از او نمود راجع ببعضی از موارد مخصوصه از باب گرو و ضمانت. همینکه بآخرین سؤال رسید، قاضی جوابی نداشت. آنگاه یکی از زنان گفت: «ای استاد، مغزت را از این بابت خسته مکن، و بی تعارف بگو: نمیدانم. بعلاوه ما خود جواب آن را در شرحی، که مگوگان اندرزبند نوشته است، خواهیم یافت».

۱- ایرانیان همواره از دانش یونان و روم استفاده میکرده‌اند.<sup>۲</sup> در آن زمان اشخاصی بوده‌اند، که کمابیش اوقات خود را منحصرأ صرف مطالعات علمی مینموده‌اند. چون اوستای ساسانی منبع اصلی تمام علوم محسوب میشد، تردیدی نمی‌توان داشت، که این علما همه از طبقه روحانیون بوده‌اند، در کتاب «بندھشن» خلاصه فهرست مانندی از علوم طبیعی و نجوم بدان طریق، که از اوستای ساسانی و تفاسیر آن بدست می‌آمده ثبت شده‌است. از روایات عجیبی، که در معجم البلدان یا قوت<sup>۳</sup> ضبط شده، چنین برمی‌آید. که در زمان ساسانیان در ریشهر (ریو اردشیر)، که ناحیه کوچکی از ولایات ارجان بوده، جماعتی از نویسندگان بجای داشته‌اند، که باستعانت خطی (مرموز؟) موسوم به گشتگک<sup>۴</sup> (؟) علم طب، و نجوم، و فلسفه را ثبت میکرده‌اند و آن طایفه را گشتگک؟ دفتران میخوانده‌اند (یعنی «کسانی که مطالب را بخط گشتگک ثبت می‌کنند»؟).

متن و تفسیر کتاب اوستایی موسوم به هوسپارد نسک شامل تفصیلی راجع بطب

۱- پارتلید، حقوق ساسانی، ج ۴، ص ۳۵ و تابعه؛ زن، ص ۹.

۲- رشید، مشرق و میراث یونان Der Orient und das griechische

Erbe ص ۲۵۲.

۳- چاپ و سنفلد، ج ۲، ص ۸۸۷، ترجمه پارتید دومینار، ص ۲۷۱.

و اطباء بوده است. می‌گفتند او هر مزد برای «خواباندن» در مرض لا اقل يك نبات خلق کرده است. برای مزد پزشکان قواعدی مقرر بود. غلات نیکو و جامه زیبا و اسب تندرو به طبیب می‌دادند، و همچنین قواعدی وجود داشت برای تأدیه وجه نقد از قبیل مبلغی، که رئیس خانه، یار رئیس قریه، یا رئیس ولایت، یا رئیس کشور باید پرداخت، و آن چه طبیب حق داشت از مردمان فقیر مطالبه کند. اگر طبیب همه بدن یا فقط عضوی از اعضاء بدن را معالجه می‌کرد، در میزان مزد او تغییری حاصل می‌شد. طبیب بایستی مریض را به پساکی و احتیاط و تدبیر معالجه کند، و اگر طالب استراحت بود، یا در دیدن رنجوران تعللی روا می‌داشت، او را اجناینتکار می‌شمردند. تفصیل دیگری در نسك مزبور راجع ببلائی عام (یعنی امراض مسریه عمومی) و ناخوشی‌های مختصر موجود است. يك نوع شهادت‌نامه و اجازه‌ای به اطباء می‌دادند، لکن ممکن نبود کسی همیشه بیک طبیب مجاز و صاحب شهادت نامه دسترس پیدا کند. اگر کسی بجهتجوی پزشك ایرانی می‌رفت و او را نمی‌یافت، در بعض موارد مجاز بود، که بیک طبیب خارجی رجوع کند، اما اگر کسی با اینکه بطیب ایرانی دسترس داشت، بیک نفر طبیب بیگانه رجوع کند، گناهی مرتکب شده بود<sup>۱</sup>، معدلك پادشاهان ساسانی غالباً اطبای عیسوی یونانی یا سریانی را بر اطباء محلی ترجیح میدادند.

در نسك مذکور، از میان اطباء متخصص، نام کحال برده شده است<sup>۲</sup> و در همین نسك از طرز معالجه حیوانات اهلی<sup>۳</sup> و سنگ دار<sup>۴</sup> و غیره سخن به میان آمده است. در نکاذوم نسك نیز راجع به طب و بیماری<sup>۵</sup> بحثی شده است.

۱- دینکرد. کتاب ۸. فصل ۳۷. فقره ۱۴ و بعد.

۲- « « « « « ۳۸-۱۲.

۳- ایضا « « « « « ۳۷-۲۹.

۴- « « « « « ۳۳-۱.

۵- « « « « « ۱۹-۳۹.

مخصوصاً از طریقه‌ای که در ایران معمول بوده، از اینقرار که مجرمین و جانیان مستحق اعدام را، برای استفاده‌ی طبی، زنده‌نگاه می‌داشتند. این عمل زنده‌نگاه داشتن اشخاص واجب‌القتل برای تجربه‌ی طبی در مصر در عهد بطالسه نیز معمول بوده است. در سومین کتاب دینکرد شرح مخزنصری راجع به طب آمده است، که بلاشک محتویات آن از منابع عهد ساسانی<sup>۱</sup> جمع شده است. مؤلف دینکرد سلامت را دو قسم دانسته: سلامت تن، و سلامت جان؛ و طبیب را دو نوع شمرده روحانی و جسمانی، لکن ظن قوی می‌برد، که در طبابت جسمانی هم فصلی راجع بتداوی روحی وجود داشته است. اصول طب ایران کاملاً زردشتی و مبتنی بر روایات اوستایی بوده، لکن نفوذ طبابت یونانی از همه حای آن ظاهر است. بموجب طب بقراطی علاج از سه طریق میسر تواند شد: آنچه بوسیله‌ی دوا علاج نمی‌پذیرد، باید بوسیله آهن (یعنی کارد) علاج کرد، و آنچه بوسیله آهن معالجه نشود، باید با آتش شفا بخشید، و مرضی که از آتش بر طرف نشود، شفا نپذیر است. در کتاب وندیداد<sup>۲</sup> نیز سه قسم علاج تشخیص داده شده است: کارد، و نباتات، و کلام مقدس، و این وسیله آخر مؤثرتر از سایرین بشمار می‌رفته است. علاج بوسیله آتش در کتاب دینکرد هم ذکر شده است.<sup>۳</sup> در این کتاب پنج وسیله معالجه مذکور است از اینقرار: ۱- کلام مقدس، ۲- آتش، ۳- نباتات، ۴- کارد، ۵- «داغ». مقصود از داغ گویا دود دادن عضو مریض با بعضی گیاههای معطر بوده است، اما معالجه بوسیله کلام را، یعنی او راد و ادعیه، که از کتب مقدس استخراج کرده بودند، مؤثرترین طریقه میدانستند.

۱- ایضا. کتاب ۸، فصل ۲۵، فقره ۴.

۲- این متن در ج ۴ چاپ پشوتن از ص ۱۸۱ بی‌مد و ترجمه انگلیسی آن در ص ۲۲۵ و مابعد بطبع رسیده است. ترجمه از آن با حواشی توسط کاسارتلی Casartelli نهید و در «موزئون»، ج ۵، ص ۲۹۶ و ۳۵۱ و مابعد چاپ شده است.

۳- وندیداد. فرکرد ۷، فقره ۲۴-۳۶.

۴- دینکرد همانجا. ۷.

طیب دانا کسی بود، که بتواند بدقت امراض را معاینه کند و کتاب بسیار خوانده باشد<sup>۱</sup>. بایستی اعضاء بدن و مفاصل را بشناسد و اطلاعاتی نیز راجع به ادویه داشته باشد، محبوب و شیرین سخن باشد، و با رنجوران از روی شکیبایی و مهربانی رفتار کند<sup>۲</sup>. در این کتاب صفات و خصال اطبای روح و اطبای جسم به تفصیل آمده است و از فرط اطناب مطلب تارک و مبهم شده است. هر دو طیب یعنی هم طیب روح، که متعلق بفرقه روحانیان است، و هم پزشک بدن، بایستی امتحانات لازم از مهارت و زبردستی خورد داده باشند، اما طیب بدن بایستی قبلاً در معالجهٔ یک نفر از کافران کامیاب شده باشد، تا بتواند بمعالجهٔ یک نفر مؤمن پردازد. اگر با وجود این سه نفر را عمل نمیکرد و هر سه میمردند، مادام‌العمر اجازه طبابت با او نمیدادند<sup>۳</sup>. طیب مجبور بود که در موقع لزوم هر روز بعیادت مریض خود برود. در عوض بایستی باو غذای خوب میدادند، و اسبی تندرو می‌بخشیدند، و منزلی عالی در قسمت مرکزی شهر برای او تهیه میکردند<sup>۴</sup>. اما طیب نباید پول را بسیار دوست بدارد. از لحاظ اخلاق و دیانت، چندین نوع طیب تشخیص داده میشد: بهترین پزشک آنست، که این شغل را محضاً لله و برای ثواب پیش گرفته باشد؛ پس از او طبیعی بود که هم بسال نعلق خاطر داشت هم بشواب، مشروط بر اینکه دلبستگی او بپول کمتر از نعلق او بشوئات باشد، فروتر - از او طبیعی بود که جز بسال دنیا بچیزی دلبستگی نداشت<sup>۵</sup>.

۱- میتوان این گونه هم ترجمه کرد. بتواند بسیار بخواند (مراد از خواندن دعای

است برای شفای مریض).

۲- ایضا، ۱۹-۱۶.

۳- ایضا، همانجا فتره ۳۱ تا بدستور و زبده (مرکب ۷، فتره ۳۹-۴۵) امتحان

وقتی کامل خواهد بود. که سه تن از کفار را مورد عمل قرار داده باشند.

۴- ایضا، فتره ۳۳-۳۲.

۵- ایضا، ۳۴.

درست بد یا ایران درست بد<sup>۱</sup> ظاهراً رئیس کل پزشکان (جسمانی) کشور بوده است. لکن رئیس همه اطباء را اعم از پزشکان بدن و پزشکان روح زرتشترو توم<sup>۲</sup> میخوانده‌اند، و این لقب بلاشک عنوان موبدان موبد بوده است.<sup>۳</sup>

در این کتاب نکاتی، که راجع بانواع رنجوری‌ها ذکر شده، حاوی اطلاعات عمیقی نیست. میان مرض جسمانی و اخلاق ذمیمه علاقه و پیوندی قائل شده‌اند، مثلاً جهل، مکر، خشم، غرور، کبر، و شهوت رانی، و غیره را از علل رنجوری شمرده‌اند، همچنانکه علل جسمانی را مثل سردی، و خشکی، و تعفن، و فساد، و جوع، و عطش، و پیری، و رنج را نیز از اسباب مرض دانسته‌اند.<sup>۴</sup> مؤلف آن نسخه عده امراض انسان را ۴۳۳۳ گفته و برای مثال اسم چند مرض را، که در اوستا مذکور شده، بقلم آورده است، ولی گویا برای او هم حقیقت این ناخوشیها همانقدر مبهم و مجهول بوده، که امروز برای ما هست.

فهم قسمت اخیر این کتاب، یعنی باب تداوی، بسیار دشوار است. در اینجا نیز فکرتاریک و انشاء ناروان مؤلف موجب ابهام مطلب شده است، بعلاوه فهمیدن بسیاری از اصطلاحات فنی آن نیز امروزه برای ما کم و بیش دشوار است. بر طبق اصول طب یونانی، استعداد هر بدن بنسبت درجات طبایع چهارگانه بسرودت، حرارت، رطوبت، یبوست مختلف میگردد. اما ایرانیان این قاعده یونانی را باقسام گوناگون تحریف کرده‌اند، تا با اصول دیانت زردشتی، که علت همه امراض و معایب را تأثیر ارواح خبیثه میدانند، مطابق آید. سردی و خنکی، که از این علت پدید می‌آید، بزعم آنان دو مرض بود، که بایستی بدن را از آن نگاهدارند. کیفیت احوال خون ر مربوط بقوه حیوانی آن میدانستند، اگر خون واجد نیروی حیوانی بود، طبیب حاذق میترانست دواهای مفید بدهد و مریض را بهبودی بخشد. ترکیب

۱- فوره ۶، ۱۶، ۳۸. بالانتر ص ۴۹ را ببینید.

۲- Zarathustrotum

۳- ابضا، ۴۲-۴۱.

۴- ابضا، فوره ۱۵. مقایسه شود با دارمستتر. زند اوستا، ج ۱، ص ۳۱.

اغذیه را نیز شایان توجه تام میدانستند. خوراک بایستی بقدر کافی رطوبت (یعنی عنصر آب) داشته باشد، تا آثار مضره خشکی را برطرف کند، و بعد کافی حرارت (عنصر آتش) داشته باشد، تا بروقت رادفع نماید؛ بزعم آنان هوایی که در خوراک است، در هوای خالصی، که در ترکیب مزاج هست، جذب میگردد، و مساده خاکی غذا با عنصر خاک، که در ترکیب مزاج هست، آمیخته میشود. صحت بدن بسته بخوردن غذایی است، که خوب ترکیب شده باشد، بشرط آنکه اعتدال نگاهدارند.

کازارتلی<sup>۱</sup> شباهت بعضی از نکات مندرجه در آن کتاب را باطب هندی دریافته و واضح کرده است.

چون در قرن پنجم مسطوریان از کشور روم طرد شدند به بین النهرین و ایران پناه آوردند، مدارس مخصوص عیسویان تشکیل گردید، که تدریس طب در آنها رواج داشت. مشهورترین مدرسه طب مدرسه گندی شاپور است، که پس از انقراض ساسانیان نیز باقی ماند، و در قرون نخستین اسلامی مرکز مهم علم طب بشمار میرفت.

از میان مردمان ممتاز عهد خسرو اول، يك نفر بنظر ما در این مورد قابل ذکر میباشد و او رئیس اطباء شاهی برزویه معروف است. از آثار او ترجمههایی موجود است، که خودش نوشته، و ابن المقفع آن را در مقدمه نسخه عربی کلبه و دمنه، که شاهکار برزویه است، فرار داده و ما از این پس در باب کلیاتک و دمنگک سخن خواهیم راند. ترجمه احوال این طبیب بزرگت چنین شروع میشود:

۱- ایضا، مقده ۵۲-۲۹.

۲- Casartelli ص ۳۱۴ و ما بعد.

۳- برومی در کتاب الهند (چاپ زنجور، ص ۷۸، ترجمه، ج ۱، ص ۱۵۹) عبارتند:

آورده است که عباس اقبال در رساله ابن المقفع خویش و نگارگری (al-Muqalla - Riv. degli Studi Orientali, opera di Ibn

« پدر من از لشکریان<sup>۱</sup> بود، و مادر از خاندان علماء دین زردشت. و اول نعمتی که خدایتعالی<sup>۲</sup> بر من نازہ گردانید دوستی پدر و مادر بود، و شفقت ایشان بر حال من؛ چنانکه از فرزندان دیگر مستثنی بودم و بمزیت تربیت و ترشح مخصوص شدم و چون سال عمر بهفت رسید، مرا برخواندن علم طب تحریص نمودند، و چندانکه اندک مایهٔ وقوف افاد و فضیلت آنرا بشناختم، برگزینی صادق و حرصی غالب در تعلم آن می کوشیدم، تا بدان صنعت شهرتی تمام یافتم و در معالجه بیماران متهدی شدم. آنگاه نفس خویش را میان چهارکار، که تکاپوی اهل دنیا از آن نتواند گذشت. مخیر گردانیدم؛ و فورمال ولذات حال و ذکر سایر و ثواب باقی. و پوشیده

→

ج ۱۳، ص ۲۵۳) توجه ما را بآن جاب کرده اند. بیرونی گوید ابن المقفع در ترجمه «کلید و دمنه» فصل برزویه را افزوده است، تا در اذهان اشخاصی، که ایمان آنها ضعیف است، تولید شك کند، پس آنگاه آنان را بمذهب مانی دعوت نماید. در مقدمه سخنی از مذهب مانی در میان نیست. اما از طرف دیگر همچنانکه بعد خواهیم دید، دور از تمایل بآن مذهب نیست. چیزیکه حائز اهمیت است، اینست که بیرونی میگوید، ابن المقفع مقدمه را افزوده و عبارت دیگر میخواهد بگوید مقدمه در اصل بهلوی موجود بوده است. ولی بیرونی نمی گوید، که مقدمه را ابن المقفع جعل کرده است. در واقع آثار عهد خسرو بطوری در این قسمت دیده میشود و بقدری اشارات واضح بآن را در بردارد، که یکفر مصنف قرن هشتم ممکن نیست آنرا ساخته باشد. و در نظر من صحت آن قابل تردید نیست. ابن المقفع شرح حال برزویه را بقلم خود او، که بعنوان کتاب مستقلی وجود داشت، ترجمه کرده و در ترجمه کلید و دمنه خود داخل نموده است. ممکن است، همانطور، که نالدکه (مترجم «مقدمه برزویه» از روی متن ابن المقفع بزبان آلمانی) و گابریلی فرض کرده اند، ابن المقفع آزادانه در شرح برزویه تصریحاتی کرده باشد، اما مفاد فصلی که ابن المقفع در ابتدای کلید و دمنه قرار داده، حتماً بقلم برزویه نوشته شده است.

۱- یعنی اساورده. اسواران.

۲- او هر نزد با یزدان.

نماند که علم طب بنزدیک همه خردمندان و در همه دنیا ستوده‌است و در کتب طب آورده‌اند: که فاضل‌ترین اطبا آنست، که بر علاج از جهت ثواب آخرت مواظب نمایند، که بملازمت آن سیرت نصیب دنیا هرچه کاملتر بیابد و رهنمائی عقبی مدخر گردد، چنانکه غرض کشاورز در پراکندن تخم دانه باشد، که قوت اوست، اما گاه که علف ستور است، خود بتبع حاصل آید. در جمله بر این کار اقبال تمام کردم و هر کجا بیماری نشان یافتم، که در وی امید صحت بود، معالجه او بروجه حسبت کردم و چون یک‌چندی بگذشت و طایفه از امثال خرد را در مال و جساه بر خویشتن سابق دیدم، نفس بدان مایل گشت و تمنی مراتب این جهانی بر خساطر گذشتن گرفت و نزدیک آمد، که پای از جای برود. با خود گفتم ای نفس میان منافع و مضار خویش فرق نمیتوانی کردن و خردمند چگونه آرزوی چیزی کند، که رنج و تعب آن بسیار باشد و انفعاع و استمناع از آن اندک. و اگر در عاقبت کارها و هجرت سوی گور فکرتی شافی واجب داری حرص و شره این عالم فانی بر تو بسر آید و قوی‌تر سببی در کارهای دنیا مشارکت مستی دون عاجز است، که بدان مغرور گشته‌اند. از این ناصواب در گذر و همت براکتساب ثواب آخرت مقصود گردان، که راه مخوفست و رفیقان ناموافق و رحلت نزدیک و هنگام حرکت نامعلوم، زینهار در ساختن توشه آخرت تأخیر جائز نشه‌ری، که بنیت آدمی چون آوندی ضعیف است... چون بر این سیاق درمخاصمت نفس مبالغت نمودم بر راه راست باز آمد و بر غبتهی صادق و حسبتی بی‌ریا رو بعلاج بیماران آوردم...»<sup>۱</sup>.

«... تا بمیامن آن دره‌های روزی بر من گشاد. گشت و صلوات و مواهب پادشاهان بر من متواتر شد و پیش از سفر هندوستان و پس از آن انواع دوستگاهی و نعمت دیدم و بجاه و مال از امثال و اقران بگذشتم...»<sup>۲</sup>.

۱- نلدکه: ترجمه و تفسیر مقدمه بر زویه کتاب کبیلدودمنه (روشندهای انجمن علمی

اشتراک‌سورنگ ۱۹۱۲)، ص ۱۱ و ما بعد.

۲- یعنی شاهنشاه و شاهزادگانی، که با عنوان شاهی حکومت میکردند.

۳- نلدکه، مقدمه بر زویه، ص ۱۴.



عبارت دیگری<sup>۱</sup> از این باب شامل نمونه مختصری از معلومات طبی عهد ساسانی است از اینقرار: «در کتب طب چنین می‌شود، که آبی که اصل آفرینش فرزند آدم است، چون برحم پیوند دوبآب زن بیاسزد و تیره و غلیظ شود، بادی پیدا آید<sup>۲</sup> و آنرا در حرکت آرد، تا همچون آب پنیر گردد، پس مانند ماست شود آنگاه اعضاء قسمت پذیرد و روی پسر سوی پشت مادر باشد و روی دختر سوی شکم مادر و دستها بر پیشانی و زنج بر زانو و اطراف چنان فراهم و منقبض، که گویی در صرة بستنی و نمس بحیلت میزند. زیر آن گرمی و گرانی شکم مادر و زیر او انواع تاریکی و تنگی، چنانکه بشرح آن حاجت نباشد و چون مدت درنگ او سپری شود و هنگام وضع حمل و تولد فرزند باشد، بادی بر رحم مسلط شود و فوت حرکت در فرزند پیدا آید، تا سر سوی مخرج گرداند و از تنگی مخرج آن رنج بیند، که در هیچ شکنجه آن صورت نتوان کرد و چون بزمین آمد، اگر دستی نرم بروی نهند یا نسیمی خنک بروی وزد، درد آن با پوست باز کردن برابر باشد در حق بزرگان». \* این عبارت مخصوصاً جالب توجه است، زیرا آثاری از طب هندی در آن دیده می‌شود<sup>۳</sup>.

خسرو با روحانیان زردشتی متحد شد تا مزدکیان را چاره کند، لکن نه طبقه روحانیان، و نه طبقه اشراف، در عهد او بقدرت سابق خود دست نمی‌یافتند. خسرو اول بلاشک زردشتی بوده، و از سایر پادشاهان ساسانی این امتیاز را دارد، که در مسائل مذهبی جمود و تعصب نداشته و نسبت بعقاید مختلفه دینی و مذاهب فلسفی وسعت مشربی نشان میداد است. عیسویان را در مؤسسات عام المنفعه استخدام می‌کرد و در این کار تردیدی بخویش راد نمیداد پس از تأسیس شهر

۱- ابن سینا ص ۲۲ و ما بعد.

۲- ابن سینا از کلمه «باد» عنصر هوا را نیز اراده می‌کردند.

۳- اطلاع در قتل بد نلد که .

\* - از ترجمه کابیل به همراه شاهی گرفته شد. ( مترجم )

رومگن، فرقه یعقوبی را اجازه داد، که انجمنی تشکیل دهند و جانشینی انتخاب کنند. عیسویان ایرانی مدتهای مدید این محبت خسرو را بخاطر داشتند<sup>۱</sup>. وانگهی عیسویان ایران در آن موقع دچار بحران سختی شده بودند. آنها نیز بتقلید زردشتیان، برخلاف قوانین مذهبی خود، بهزاوجت با اقارب عادت کرده بودند. ماربها، که در سال ۵۴۰ جانشین عیسویان شده بود<sup>۲</sup>، برضد این امر، که خلاف شرع نصاری بود، کوششی فوقالعاده کرد. در آغاز جنگ ایران و روم موبدان موبد داد هر مزد بازار عیسویان پرداخت: مخصوصاً بعضی از اشراف را، که بدیانت عیسی گرویده بودند، مورد تعقیب قرار داد. شدت جنگ ایران و روم هم بر آتش تعصبات دینی دامن می زد و شاه، گرچه این آزارها را قبول نداشت، لکن محض رعایت سیاست<sup>۳</sup> اغماض و تحمل می نمود. ماربها بحسب افتاد و نزدیک بود اعدام شود.

چندی بعد، چون عیسویان پای از دایره احتیاط بیرون تر کشیدند، مغان سعی نمودند، که کار ماربها را یکسره کنند. موقع این شخص بسیار خطرناک شده بود، و شرکت عیسویان در شورش انوشگزار، بروخامت حاصل او افزود. لکن خسرو «ماربها» را آزاد کرد و مأمور نمود، که همکیشان خود را از باری انوشگزار منصرف گرداند، و او در این مأموریت، بیش از آنچه انتظار میرفت، توفیق حاصل نمود چنانکه دیدیم در معاهده صلحی. که سال ۵۶۲ با مضاء رسید، عیسویان آزادی مذهبی یافتند. ظاهراً ترجمه فسیلهای از عهد غنیق بزبان پهلوی، که قطعاتی از آن در ترکستان چین بدست آمدند. و اکنون در موزه ولکر کسوند<sup>۴</sup> در برلین محفوظ

۱- نلد. طبری. ص ۱۶۲. یادداشت.

۲- انور. ص ۱۷۵. یادداشت. انور. ص ۳۴۸. چند سال قبل از آن ماربها از قسطنطنیه فرار کرده بود. انور. ص ۱۷۵. یادداشت. انور. ص ۳۴۸. یادداشت. انور. ص ۳۴۸. یادداشت. انور. ص ۳۴۸. یادداشت. انور. ص ۳۴۸. یادداشت. انور. ص ۳۴۸. یادداشت.

۳- انور. ص ۱۷۵. یادداشت.

۴- انور. ص ۱۸۷. یادداشت.

۵- انور. ص ۳۹۶. یادداشت.

است، متعلق به عهد خسرو اول است. قطعات مزبور، که از روی متن سریانی ترجمه شده، برای مطالعه زبان و خط پهلوی اهمیت بسیار دارد.<sup>۱</sup>

یك نفر عیسوی موسوم به پولوس پرسا<sup>۲</sup>، که ظاهراً همان شخصی است، که در زمان جاثلیقی یوسف جانشین مارها<sup>۳</sup>، مطران نصیبین بود، مختصری از منطق ارسطو را برای شاه بزبان سریانی ترجمه کرده و عقاید مختلفی را، که راجع بخدا و عالم هست، بطریق ذیل بیان نموده است؛<sup>۴</sup> « بعضی بیک خدا قائلند، و برخی بخدایان بسیار عقیده دارند. جماعتی گویند خدا صفات متضاد دارد، و برخی منکر آن صفات درخدا هستند. جمعی معتقدند که، خدا بر همه چیز قادر است، و گروهی انکار می کنند، که بر همه چیز باشد. جماعتی گویند دنیا و ما فیها را او آفرید، و بعضی انکار میکنند، که او خالق تمام چیزها باشد. برخی معتقد بحدوث او گروهی معتقد بقدم عالمند ... »

بعقیده کازارتلی نویسنده شرح فوق عقاید جاریه ایرانیه عهد خود را ذکر کرده است. علی ای حال، همینقدر، که در کتابی که مخصوص مطالعه خسرو بود، پولوس این قبیل مسائل را آورده، و مطالب دیگر را جمع بآراء فلاسفه بر آن

۱- ریک آندر آس، گزارش اجلاس آکادمی علوم پروس، ۱۹۱۵، ص ۸۶۹ و بعد پس

ازمرگ آندر آس قطعات مزامیرا بار K. Barr (گزارش آکادمی پروس، ۱۹۳۳) بچاپ

۲- Paulus Persa

۳- Mercati, Per la vita e gli scritti di Paolo il persiano, -

Rome 1899؛ ریک لا بور، ص ۱۶۶.

۴- لاند، روایات سریانی Land, Anecdote Syriaca، ج ۴، ص ۳-۲ از

ترجمه لاتین کازارتلی، فلسفه دینی مزدیسنان در زمان ساسانیان -

La philosophie religieuse du mazdeisme, sous les Sassanides.

ص ۱. کروس P' Kraus. مجله مطالعات شرقی، ج ۱۴ (۱۹۳۳)، ص ۱۷ و بعد

میثوان تصور کرد، که خسرو اول بزبان سریانی آشنا بوده باشد.

افزوده، و تاحدی مدعی تفوق فلسفه بردین شده، میتوانیم چنین نتیجه بگیریم، که انوشیروان ببعضی از افکار فلاسفه، که چندان بسذاق موبدان خوش نمی آمده، توجه داشته است. آگائئاس صریحاً این مطلب را تصدیق کرده، و لسی چنانکه شیوه یونانی است، که نسبت پادشاهان خارجی سخن میرانند این مسئله را با تحقیر غرور آمیزی بیان نموده است: این مورخ در انوشیروان غیر از صفات جنگجویی و لشکر آرای پی چیزی را نمی پسندیده، و بر آن است که چنین پادشاهی، که همه اوقات را صرف مسائل سیاسی و نظامی می کرده، هرگز نمیتوانسته است در ظرایف ادبی و معانی رقیقه یونان و روم خوض و استفاده کرد، خاصه که وسیله استفاده او ترجمه کتب یونانی بوده بزبانی، که بعقیده او «فوق العاده فقیر و خدشک» بوده است.<sup>۱</sup> اورانیوس<sup>۲</sup> طبیب و حکیم سریانی معلم فلسفه انوشیروان بوده، و آگائئاس این مرد را جاهلی سترک و شیادی بسزرگک نامیده، او را در وقاحت و سخافت شبیه نرسیس<sup>۳</sup>، که در ایلئاس همیروس مذکور است، میداند و گوید انوشیروان موبدان را جمع می کرد، تا در تکوین جهان و نظایر آن معنی بحث کنند، مثلاً: آیا عالم نامتناهی و ابدی است، آیا جهان را علتی یگانه است و مانند اینها<sup>۴</sup>.

از قیودی، که برای سایر مذاهب غیر نصاری در کشور روم قائل شده بودند، میتوان قیاس کرد، که دربار ایران نسبت بازادی مذاهب دارای چه عقیده و مقام عالی بوده است. در نتیجه تعطیل مدرسه فلسفه آن، که در ۵۲۹ افتاد، و تعدیاتی که بحکما کردند، هفت تن از فیلسوفان یونان به تیسفون پناه آوردند، و مورد عنایت تام و پذیرایی خاص شاهنشاه شدند. نام آنان از اینقرار است: دمسقیوس<sup>۵</sup> سوریایی، سنیلبقیوس

۱- آگائئاس، کتاب دوم، بند ۴۸. این مورخ گوید: جمعی مدعی هستند، که خسرو

تضییعیت ارسطو و افلاطون را بسیار دوست میداشته.

۲- Uranios

۳- Thersites

۴- ایضا، کتاب ۲، بند ۲۹.

۵- Damascens

کلیکیایی<sup>۱</sup> بولامیوس فروگی<sup>۲</sup>، پریسکیانوس لودی<sup>۳</sup>، هریماس فنیقی، دیوجانوس فنیقی، ایسیدوروس غزی. این دانشمندان پس از چندی از کار خود پشیمان شدند. عادات ایرانیان بنظر آنان درشت و ناملایم آمد، و از خشونت‌هایی که دیدند آزرده شدند، و از تعدی اشراف بزردهستان دلتنگ گشتند، و ناخشنود از ایران رخت بر بستند. با وجود این، خسرو نسبت باین حکما کمال علاقه نشان داد و بحمايت آنان برخاست، و در عهد نامه، که با قیصر روم بست، شرط کرد، که این فضلارا از بازگشت باو طان خویش منع نکنند<sup>۴</sup>.

اگر در زمان انوشروان فرهنگ یونانی در ایران حیاتی جدید یافت، از طرف دیگر فرهنگ هندی نیز در میان ایرانیان رواج گرفت، و در نفوس مؤثر شد. بنا بر روایتی که در کتاب پهلوی ماذیگان<sup>۵</sup>ی چترنگ (رساله شطرنج)، که از عهد ساسانیان مانده، مندرج است، در زمان پادشاهی خسرو اول بازی شطرنج از هند بایران رسید. از جمله کتب هندی، که بزبان پهلوی ترجمه شده، داستانی است بودایی، که امروز در دست نیست، ولی مفاد آن از پهلوی عبری نقل شده و فعلا موسوم به بلوهر و بوذاسف است. مانده، مندرج است، در زمان پادشاهی خسرو اول<sup>۵</sup> بازی شطرنج از هند بایران رسید.

از این کتاب نسخه بزبان سریانی در آمد و چون بیونان رسید، قصه از آن اقباس کردند، که موسوم به «بریام<sup>۶</sup> و یواسف<sup>۷</sup>» است، و چند قصه از قصص قرون وسطی نیز مأخوذ از این کتاب است<sup>۸</sup>. از آن مشهورتر کتاب کلیلگ و دمنسگ

۱- Simplicios      ۲- Palamios      ۳- Periscianos

۴- ایضا. کتاب ۲. بند ۳۱-۳۵.

۵- ناآتر. ص ۷۷، هر سفند ( گزارش بنامتان. ج ۳. ص ۲۸) بر این غنیده است،

که این بازی قبل از خسرو اول هم در ایران معمول بوده است.

۶- Bariam      ۷- Yoasaph

۸- بلدکه، مقدمه بر زوید. ص ۵: دژنگ، نادره نتهای ادبیات پارسی (رددشتی)

است، که مأخوذ از اصل سانسکریت بنام پنکاتنرا<sup>۱</sup> است. برزویه سابق‌الذکر اصل این نسخه را از سفر هند با خود آورده، به پهلوی ترجمه نمود<sup>۲</sup>. قصه‌ها و افسانه‌هایی، که در میان ایرانیان راجع بطریق کشف این نسخه راجع شد<sup>۳</sup>، گزاهی میدهد، که چقدر مردم اینکشور کتاب مزبور را اهمیت میداده‌اند. تقریباً در همان ایام بزبان سریانی نیز نقل شد و چندی بعد ابن المقفع آنرا بزبان عربی آورد (و ترجمه حال برزویه را بقلم خود او بصورت دیباچه بر آن افزود)، سپس رودکی آنرا بفارسی نظم کرد و سایر شعرای ایران نیز آنرا با مختصر تحریفاتی بشعر در آوردند یا مأخذ حکایات خود قرار دادند.

حال که مختصری از جریان امور دینی و فلسفی عهد خسرو اول را بنگارش آوردیم، لازم است بتحقیق بشرح حال برزویه طبیب باز گردیم. در این شرح مطالبی راجع به حیات بشری و امور اجتماعی و اخلاق حمیده مندرج است، که حکایت از تشویق و اشتیاق یسک روح حقیقت‌جویی میکند، که هر سو در پی مقصود خویش مبرود و نمییابد.

در این مشروحه عباراتی است راجع به اختلاف مذاهب و نلد که بسر آن که این عبارت را ابن المقفع افزوده است، زیرا که تناسب آن با احوال عهد ابن المقفع بیش از زمان برزویه است. ولی اگر توجهی بآراء گوناگون عهد انوشیروان بکنیم، و توجه این شهر بار را بعقاید فلسفی زمان در نظر آوریم، و مخصوصاً عباراتی را، که از پولوس پرسا<sup>۴</sup> ذکر نمودیم، بمخاطر داشته باشیم، بهیچوجه بعید نمی‌بینیم، که مطالب مذکور از قلم برزویه جاری شده باشد<sup>۵</sup>.

۱- Pancatantra

۲- اواخر مقدمه برزویه.

۳- فردوسی. چاپ مینل ج ۶. ص ۴۴۴ و مابعد؛ ثعالبی. ص ۶۲۹ و بعد.

۴- Paulus Persa

۱- در باب صحت انتساب این قسمت از مقدمه به برزویه من عقابند خود را در خطابه، که در پاریس در سال ۱۹۳۲ ایراد نمودم. اظهار داشتادم پول کروس (مجلسه

«خلاف میان اصحاب ملتها هرچه ظاهرتر بعضی بطریق ارث دست‌درشاخی ضعیف زده طائفه از جهت متابعت پادشاهان و بیم جان پای بررکنی لرزان نهاده و جماعتی از بهر حطام دنیا و رفعت منزلت میان مردمان دل در پشتوان پوسیده بسته و تکیه بر استخوان توده کرده و اختلاف میان ایشان در معرفت خالق و ابتداء خلق و انتهای کار بینهایت هر چه ظاهرتر بود و رأی هر يك براین مقرر، که من محقّم و خصم من مبطل و مخطی با این فکرت در بیابان تردد و حیرت يك چندی بگشتم و در فراز و نشیب آن لختی پویدم البته نه راه سوی مقصد بیرون توانستم بردونه بر سمت راه حق دلیلی نشان یافتم. بضرورت عزیمت مصمم گشتم، بر آنکه علماء هر صنف را به بینم و از اصول و فروع معتقد ایشان استشفافی کنم و بکوشم تا به یقینی صادق دلپذیر بدست آید. این اجتهاد بجای آوردم و شرایط بحث اندر آن بر عایت رسانیدم و هر طایفه که دیدم در ترجیح دین و تفصیل مذهب خویش سخنی میگفتند و گرد تقبیح ملت و نفی حجت مخالفان میگشتمند. بهیچ تأویل برپی ایشان نتوانستم رفتن و درد خویش را درمان نیافتم و روشن شد که بنای سخن ایشان بر هوی بود و هیچ چیز نگشاد که ضمیر اهل خرد آن را قبول کردی». برزویه پس از اینگونه تفکرات گوید رأی من بر عبادت قرار گرفت، لکن «با خود گفتم اگر بر دین اسلاف بی ایقان و یقین ثبات کنم، همچون آن جادو باشم، که بر آن نابخاری مواظبت مینماید و بتبع سلف رستگاری طمع میدارد و اگر دیگر بسارد طلب ایستم عمر وفا نمیکند، که اجل نزدیک است و اگر در حیرت روزگار گزارم فرصت فائت گردد و ناساخته رحلت باید کرد، صواب آنست، که بر مواظبت و ملازمت

→

ایتالمایی مطالعات شرقی، ۱۴، ۱۹۳۳، ص ۱۴ و بعد) همین ملاحظات را نموده است و مانند من شایدها یکی که بین تفکرات برزویه و پولوس پرسیا موجود بوده ذکر کرده است. مقایسه شود با کفینگه (Kinge) در «چشن نامه فریدریش گیزه

Festschrift Friedrich Giese جهان اسلام Die Welt des Islams، مجلد

مخصوص ۱۹۴۱، ص ۵۱-۱۴۵.

اعمال خیر، که زبده همه ادیان است اقتصار نه‌ایم»<sup>۱</sup>.

این نتیجه که برزویه از بحث خود حاصل کرده، بسیار پرمعنی است، زیرا از این جهان مخالف اصول اساسی دینانت زردشتی است، لکن عیسویان و گنوستیکها و مانویان و مزدکیان بقدری در باب زهد و ترک دنیا بحث کرده بودند، که رفته رفته اذهان زردشتیان هم انس گرفته بود<sup>۲</sup>. نفوذ فکر هندی، که بزرگترین و عالیترین نماینده آن برزویه است، نیز بر آن عوامل افزوده شد.

استقبال پرشوری، که از نتیجه ممتاز فکر هندی، یعنی کتاب کلیدنگ بعمل آمد، بآن سبب بود، که در عرضه کردن مطالب اخلاقی شبیه آن نوع از ادبیات بود، که ایرانیان عهد خسرو بسیار دوست داشتند، یعنی اندرزها یا کتب پند و نصیحت<sup>۳</sup>. این کتب عامیانه اهمیت مخصوصی دارد از این لحاظ که بوسیله آن میتوانیم سیر تکامل حکمت زردشتیان را در «آخر قرن» تمدن ساسانی دریابیم. برای تکمیل آنها میتوان از رساله دادستان مینوگگ ذی خرد، و اردای ویراز نامه و کتب مذهبی دیگر، که اصل آنها مربوط بزمان خسروان است، مطالبی اخذ کرد.

اینک ذیلا عبارتی چند از کتب مذکور نقل میکنیم<sup>۴</sup>. فضیلت در معرفت

۱- نلدکه: مقدمه برزویه، ص ۱۵. مقایسه شود با ص ۳.

۲- مقایسه شود با بالاتر. ص ۱۷۴.

۳- بالاتر ص ۷۶.

۴- بالاتر ص ۷۴.

۵- در موقع استناد به پندنامهها و اندرزها اختصارات ذیل را بکار خواهیم برد:  
آذربد اندرزی آذربد (چاپ پشو تن سنجانا، گنج شایگان و غیره)، خسرو = اندرزی خسرو (ایضا)، اوشر اندرزی (وشری داناکگ (چاپ دهبهر Dhabhar)، بزرگمهر = پندنامه وزرگمهر (پشو تن چاپ پشو تن سنجانا، گنج شایگان: جاماسپ = متون پهلوی چاپ جاماسپ اسانا، ص ۷۵ و بعد)؛ زردشت پندنامهکی زردشت (چاپ فریمان)؛ مینو خرد = مینوگگی خرد، اردای ویراز = اردای ویراز نامگ.



است زیرا که: خرد و دانش منشاء صفات حسنه بشرند<sup>۱</sup> در میان فضایل احسان-حائز نخستین مرتبه است<sup>۲</sup>. محسن عادل است و میداند که اجرای تنبیه و سیاست-جایز نیست مگر آنگاه که حقیقتاً جرم ثابت شده باشد<sup>۳</sup>، و میداند که حتی با دشمنانی، که با ما در حال مبارزه هستند، باید بعدالت رفتار کرد<sup>۴</sup>. باید مالی را که از راه نیکو و کار شریف بچنگ آمده است، بمستحقان انفاق کرد. حیاتی، که با این اعمال نیکو زینت یافته باشد، بسا بهجت و آسایش بفرجام خواهد رسید<sup>۵</sup>. نیکی به حیوانات سودمند یکی از اصول باستانی مزدیسنان است<sup>۶</sup>. اردای ویراز در سفری که بجهنم کرد، مردی دید، که همه تن دچار شکنجه است مگر پای راست. پرسید، گفتند این مرد در مدت عمر هیچ کار نیکی نکرد، مگر روزی، که بسا این پای راست، دسته گیاه بنزد گاو وزرا افکند<sup>۷</sup>.

فحایت و مراقبت دو فضیلت است، که مخصوصاً مورد سفارش قرار میداده اند. مردی، که در کارها کوشا و دقیق است، غریق افتخارات میشود<sup>۸</sup>. هر روز با امداد بسیار زود باید برخاست و بکار روزانه پرداخت<sup>۹</sup>. چابکی و هوشیاری وسیله توانگری است و باید مالی را که از این طریق بدست میآید، برای سود آبنای نوع بکار برد،

۱- بزرگمهر، پشوتن، ۲۲ جاماسب، ۵۷-۶۸.

۲- مینو خرد، ۴۳۷، بزرگمهر، پشوتن ۱۱۵، جاماسب ۲۲۳-۲۴.

۳- آذربند، ۶۹.

۴- مینو خرد، ۵۲۲.

۵- بزرگمهر، پشوتن، ۲۹ و ۱۰۰، جاماسب ۷۱-۷۲ و ۱۴-۲۱۳.

۶- زردشت، ۹.

۷- اردای ویراز، ۳۲، نگارش دیگر در سبندنگ بوده است. رن وست، متون

پهلوی، ج ۱، ص ۳۵۰.

۸- بزرگمهر، پشوتن، ۳۳، جاماسب، ۸۰-۷۹.

۹- آذربند، ۹۸.

خازنه‌ها، و تنورها، و کاروانسراها، ساخت<sup>۱</sup>. اما هر چند تو انگری مطالب است، فقر شرافتمندانه بر ثروت‌مندی غیر عادلانه ترجیح دارد<sup>۲</sup>. آنکس، که بدبختی‌ها ورنجهایی که از جانب اهریمن و سایر موجودات شریر بر او وارد می‌شود، با شکیبایی و بردباری تحمل می‌کند، شایسته ثنا و سنایش است<sup>۳</sup>، مخصوصاً کسی که آرزوهای نفس را بقوه عزت نفس می‌کشد، و خشم را با صبر و حسد را با بیم، و زشت‌نامی و شهوت را با خرسندی و خوی ستیزه‌جویی را با انصاف و عدالت فرومینشاند، سزاوار تمجید است<sup>۴</sup>.

کف نفس تنها وسیله است، که شخص را بکسب فضایی میرساند، که زیور حیات بشری محسوب می‌شود. باید پیوسته بمهربانی سخن گفت و در برابر مخاطب چهره را دژم نکرد<sup>۵</sup>، زیرا که ادب و ملایمت عنوان خلاق نیکو است<sup>۶</sup>. تهمت بدتر از جادوگری است<sup>۷</sup>. هرگز نباید بفکر انتقام بود و بکسی بدی روا داشت<sup>۸</sup>. هر که دامی می‌نهد، نخست خود در آن افتد<sup>۹</sup>.

باید در غذا و حد اعتدال را نگاهداشت، تا تن سلامت ماند<sup>۱۰</sup>، و از گفتار در حین

۱- مفایسه شود با ارادای ویراز ۵۹۳.

۲- مینو خرد ۴۱۵.

۳- مینو خرد ۳۱۳۹.

۴- بزرگمهر، بشوتن ۷۲. جاماناسپ ۴۵-۱۳۹.

۵- آذر بند. ۸۵.

۶- بزرگمهر. بشوتن. ۲۵. جا، اسپ. ۶۳-۶۴.

۷- مینو خرد ۱۱۲۲.

۸- آذر بند ۲۵.

۹- آذر بند. ۱۵۸.

۱۰- مینو خرد. ۸۲۲.

خوردن و آشامیدن خودداری کرد<sup>۱</sup>. شرابا گرباندازه خوردند، تن را بسی سوددهد زیرا که حرارت تن را بیفزاید و گسوارش را آسان کند، فکر و حافظه را تیز و حواس و زبان را روان، و زندقانی را مطبوع نماید<sup>۲</sup>. آنکس، که بدخصالت است، چون شراب نوشد، تند خو و شریر و ستیزه کار شود، و بسآزار زن و فرزندان و غلامان و ملازمان برخیزد<sup>۳</sup>. افراط در شراب موجب سستی تن و جان است<sup>۴</sup>.

اندرز آذربند حاوی نصایح عملی است مثل: هرگز نباید راز خود را بزبان گفت و با احمقان بحث کرد، و نباید چیزهای شنیده را چنان بازگویم، که پنداری دیده ایم. و در موقع نامناسب نباید خندید. خواسته خویش را در برابر مردمان حسود نباید عرض کرد پیش از گفتار باید اندیشید زیرا که سخن نیندیشیده گفتن، چون آتش است، که ویران کند. نباید دشمن را چون دوست جدید پنداشت، زیرا که دشمن مار است، اگر صدسال بگذرد دشمنی از یاد نبرد، ولی باید دوست قدیم را دوست جدید نمود چه دوست کهن چون شراب است، هر قدر سال بر او بگذرد، لطیف تر و گوارا تر گردد<sup>۵</sup>.

غم و شادی جهان شایسته اعتنا نیست. جهان را چون کاروانسرای بیاید دانست، که مردمان را بدان راه گذر افتد<sup>۶</sup>. اینها عباراتی است، که رباعیات عمر خیام

۱- دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۴۳، فقره ۲۷ (سکازم نسک)، و کتاب ۹، فصل ۹.

فقره ۲ (سودگرنسک). منایسه شود با بالاتر ص ۴۳۵.

۲- مینو خرد، ۱۶: ۳۸-۳۶.

۳- مینو خرد، ۱۶: ۳۵-۳۵.

۴- مینو خرد، ۱۶: ۶۳-۴۹. منایسه شود با آذربند، ۱۱۱. اوشنیر ۳۳. دینکرد،

کتاب نهم، فصل هفتم، فقره ۱۱-۷ (سودگرنسک).

۵- بزرگمهر، پشتون ۱۶۹. فقره ۱۶۹-۱۶۵ چاپ بشوتن سنجانا، منعلق پندنامه

بزرگمهر نیست ولی در حقیقت یکی از هفت اندرزیست، که وست ذکر کرده است رک

وست. فقدا الله! همچین رک فریمان، پند نامه زردشت، ص ۶.

را بیاد میآورد.

خطابه‌هایی، که پادشاهان ساسانی در روز جمלוوس ایمراد میگردند، از حیث بیان شبیه اندرزه‌های سابق‌الذکر است، و در تواریخ رسمی زمان متن این خطابه‌ها را با مختصر تغییری ثبت مینمودند. همچنین نامه منسوب به تنسر هم، که از آثار عهد انوشیروان است، بسبک اندرزه‌ها شباهت دارد.

فلسفه رایحه اندرزه‌ها مبتنی بر اساس دیانتی است. معذالك شیوع این رسالات بمنزله آغاز آزادی افکار است و چندان برای روحانیان قشری مفید واقع نشده است. روحانیان زردشتی هر روز قدمی واپس می‌رفتند و دیگر قدرت سابق را نداشتند که بتوانند در برابر جریانهای جدید سدی بکشند. تعدیات دیانتی تا حدی تخفیف یافت. در محافل دانشمندان حکمت عملی بر احکام دینی پیش گرفت. با توسعه افق و انبساط افکار جدید، رفته رفته دامنه شك و سعت یافت. سادگی افسانه‌های باستانی، که در اجزاء کیش مزدیسنی وارد بوده، تدریجاً حتی علماء دین را هم ناراحت و مشوش نمود. ناچار تاویلات استدلالی برای حکایات مزبور پیش آوردند و از راههای عقلی در اثبات آنها کوشیدند. در مباحثه، که یکی از مغان با گیورگیس<sup>۱</sup> عیسوی کرده، چنین گفته است: «ما بهیچ وجه آتش را خدا نمی‌دانیم، بلکه بوسیله آن خدا را می‌ستاییم، چنانکه شما بوسیله خاج او را عبادت می‌کنید». گیورگیس، که خود از مرتدان ایرانی بود<sup>۲</sup>، در پاسخ چند عبارت از اوستا برخواند، که در آنها آتش را چون خدایی نیایش کرده‌اند. آن مغ پریشان شد و برای اینکه مغلوب بشمار نباید گفت: «ما آتش را می‌پرستیم از این رو، که با او هر مزد از يك طبیعت است». گیورگیس پرسید: «آبا هر چه در او هر مزد هست در آتش هم موجود است؟» مغ جواب داد: «بلی.» گیورگیس گفت: آتش نجاسات و مدفوع اسب و هر چه را بیابد میسوزاند، پس او هر مزد هم، که از همان طبیعت است، این چیزها را

۱- Givargis

۲- نام ایرانی او مهران گشنسب بود؛ بالاتر ص ۴۳۶ را ببینید.

میسوزاند؟». چون سخن بدینجا رسید، مغ بیچاره از جواب عاجز ماند.<sup>۱</sup> در تحت تأثیر افکار جدید، آن خوش بینی نخستین، که بنیان دین زردشتی و محرک مردمان بکار و کوشش بود، پژمرده و گسیخته شد. میل بزهد و ترک، که در فرقه‌های ایرانی مخالف آیین زردشت رواجی بسزاداشت، رفته رفته وارد آیین زردشتیان نیز شد و بنیان این دیانت را برانداخت. در اندرز اوشنر (اندرز ۴۶) عبارت ذیل، که بکلی منافی با اصول دیانت زردشتی است، دیده میشود و ظاهراً مأخوذ از عقاید مانویه است: «جان موجود است، ولی این تنست که فریب میدهد».

در این وقت عقیده زروانیان، که در عهد ساسانی شیوعی یافته بود، موجب شد، که مردمان اعتقاد بجزر پیدا کردند، و این بمنزله زهری جانگزای بود، که روح مزدیسنی قدیم را از پای در آورد.<sup>۲</sup> زروان خدای قدیم، پدر اوهرمزد و اهریمن بود، و او را نه فقط زمان نامتناهی می‌دانستند، بلکه اسم دیگرش «قضا» بود. در رساله که مکرر از آن نام برده‌ایم، و لحن زروانی دارد، یعنی داذستان‌ی مینوگئی خرد آمده است، که:<sup>۳</sup> «خرد آسمانی یا روح حکمت چنین فرماید: مرد هر چند صاحب عقلی قوی و دانشی نیرومند باشد با قضا، بر نتواند آمد، زیرا که چون قضای محتوم مردی را سعید یا شقی کرد، دانا از کار فروماند، و نادان بداندیشه در کار چست و چالاک گردد، کم دلان دلیر، و دلیران کم دل شوند، مردم کوشاکاهلی گیرند و کاهلان بکوشش در آیند.» اما در این رساله بکلی منکر تأثیر کوشش انسان نشده‌اند، زیرا بنا بر فصل ۲۲ این رساله، کوشش و عمل هم در مقابل قضا وزنی دارد، و این وزن در آخرت در کفه میزان نهاده خواهد شد.<sup>۴</sup> باین ترتیب عقیده جبری رواج گرفت

۱- هونمان، ص ۱۵۹.

۲- عقیده اختیار در دین زردشتی را ویلیمز جکسن در رساله خود موسوم به «اتبعات زردشتی» Zoroastrian Studies (نیویورک ۱۹۲۸. ص ۲۱۹ وما بعد) مسورد بحث قرار داده است.

۳- ۷۲۲۳-۴.

۴- رنک تاوادیا، مجله هندو ایران، ۱۹۳۱، ص ۱۳۱-۱۳۵.

و جبر موجب سستی اعتقاد شد و این نکته را در رساله موسوم به *نکند گمانیک و بزار* (توضیحی که *شک و گمان* را بر اندازد)، که بعد از ساسانیان نوشته شده<sup>۱</sup>، بطریق ذیل بیان کرده‌اند: «طایفه موسوم به *دهری*<sup>۲</sup> که منکر وجود خدای تعالی هستند، بر آنند، که هیچ تکلیف دینی بر آنان وارد نیست و مکلف بعمل خیر نیستند. اما راجع بسختنان بی‌اساسی، که می‌گویند، این یکی را برای نمونه درین جامی آوریم. گویند این عالم با حوادث گوناگونی، که در آن رخ می‌دهد، و ترکیب اجسام، و ترتیب اعمال، و تضاد اشیاء، و اختلاط عناصر با یکدیگر، همه ناشی از تحولات زمان نامتناهی است، و مدعیند، که نه برای عمل *نیک* پاداشی هست، و نه برای گناه کیفری نه‌بهنشی هست، نه دوزخی، نه چیزی که انسان را بعمل *نیک* یا کارزشت بکشاند، و نیز گویند، که جز مادیات چیزی در عالم نیست، و روح وجود ندارد»<sup>۳</sup>.

در خاتمه‌گوییم: اسباب پیشرفت اسلام در ایران متعدد است؛ از آن میسران سببی فسانه‌ای است، که *فی الجمله* در کتب اخلاقی عهدانوشروان آثار آن پدیدار، و بهتر از همه از خلال افکار برزویه طبیب آشکار است، و برزویه یکی از فاضلترین

۱- ۸۲۶-۱.

۲- یعنی پیروان عقیده قدم زمان.

۳- در این عبارت کلمه *دهری* را بر مردمان آزاد و کبر اطلاق کرده‌اند و آقای ناوادیا (مجله هند و ایران، ۱۹۳۱، ص ۱۳۲) از روی همین جمله متنفذ شده است. که مراد یکی از فرقه‌های عهد ساسانی نیست، زیرا که لفظ *دهری* مشتق از کلمه *دهر* *دهر* غربی است؛ بمعنی زمان و مال و بخت و مصنفین اسلام هم یکی از فرقه‌ها را بنام *دهریه* خوانده‌اند. ... نکته، که آقای ناوادیا ذکر کرده، صحیح است. اما اعتقاد من فقط *دهر* در عبارت مذکور ترجمه کلمه *Zurvanigh* بوده، که در اصل وجود داشته است، و مصنف کتاب مذکور متسودش رد یکی از فرقه‌های عصر خود بوده، که در جنبه مادی عقاید زردانیه افراط روا میداشتند. اما ما حقیقه نمیدانیم آیا زردانیه در عهد ساسانیان نیز افکار مادی را تا باین پایه رسانده بودند یا نه.

مردمان و یکی از بزرگترین متفکران آن قرنی است، که پس از آن دولت ساسانی منهدم و منقرض گردید.

ما دین زردشتی را از دو طریق مختلف میشناسیم، یکی از راه اوستای فعلی و کتب دینی پهلوی، که بعد از ساسانیان برشته تحریر آمده است، دیگر از راه کتب اجانب، که راجع باین شریعت در زمان ساسانیان مطالبی نوشته اند. این دو طریق با هم تفاوت‌هایی دارند، ولی از مطالب مذکور سبب اختلاف آنان را درمی‌یابیم. شریعت زردشتی، که در زمان ساسانیان دین رسمی کشور محسوب میشد، مبتنی بر اصولی بود، که در پایان این عهد بکلی میان تهی و بی مغز شده بود. انحطاط قطعی و ناگزیر بود. هنگامی که غلبه اسلام دولت ساسانی را، که پشتیبان روحانیان بود، واژگون کرد، روحانیون دریافتند، که باید کوشش فوق‌العاده برای حفظ شریعت خود از انحلال تام بنمایند. این کوشش صورت گرفت. عقیده بزروان و اساطیر کوردکانه را، که بآن تعلق داشت، دور انداختند و آیین مزدیسنی را، بدون شایبه زروان پرستی، مجدداً سنت قرار دادند. در نتیجه قصصی که راجع بتکوین جهان در میان بود، تبدیل یافت. پرستش خسروشید را ملغی کردند، تا توحید شریعت اوهرمزدی بهتر نمایان باشد، مقام میثر (مهر) را طوری قراردادند، که موافق با مهریشت عتیق باشد. بسی از روایات دینی را با بکلی حذف کردند یا تغییر دادند و بخش‌هایی از اوستای ساسانی و تفاسیر آن را، که آورده بافکار زروانیه شده بود، در طاق نیسان نهادند، یا از میان بردند. این نکته قابل توجه است که بشت‌های مربوط بتکوین که خلاصه آن‌ها در دینکرد باقی مانده، بقدری تحلیل رفته است، که چند سطریش بیش نیست، و از آن هم چیزی مفهوم نمیشود. همه این تغییرات در قرون تاریک بعد از انقراض ساسانیان واقع شده است. در هیچیک از کتب پارسی اشاره بدین اصلاحات نرفته است. این شریعت اصلاح شده زردشتی را چنان وانمود کرده‌اند، که همان شریعتی است، که در همه‌ارمنه سابق برقرار بوده است.

باین ترتیب روحانیان زردشتی با اسلحه استدلال توانستند با اهل سایر دینان، حتی با مسلمانان، مجادله کنند. و در آغاز بهیچوجه مغلوب نشوند. این روحانیان در رساله دفاعیه، که نام بردیم، یعنی در کتاب شکند گمانیک و یزار، با کمال مهارت قدم بمیدان مباحثه و مجادله نهادند. از این تاریخ زروانیه یکی از فرق دینی زردشتی محسوب شد و شهرستانی هم، که در قرن دوازدهم میلادی عقاید ملل و نحل عالم را ذکر نموده، آن طایفه را باین عنوان شناخته است.

\* \* \*

سلطنت خسرو اول یکی از درخشنده ترین دوره های عهد ساسانی، ایران چنان عظمتی یافت، که حتی از عهد شاهپوران بزرگ نیز درگذشت، و توسعه دامنه ادبیات و تربیت معنوی این عهد را کیفیت مخصوص بخشید. اما باید دید اوضاع مادی و احوال اجتماعی و معنوی قوم ایرانی در آن زمان، رچه منوال بوده است. از یک طرف روایاتی در دست است از مورخان بیزانسی آن عصر، که کم و بیش از روی عداوت نوشته اند، و از طرف دیگر توصیفاتى مبالغه آمیز در منابع عرب و ایرانی دیده میشود، که خسرو انوشروان را نمونه عدالت جلوه میدهند. بامطابقه این منابع، و در نظر گرفتن تمایلات راویان آنها و قصص مختلفه که نقل میکنند، و باهمراه کردن جزئیاتی که از طریق غیر مستقیم میتوان بدست آورد، ممکن است صورتی از ایران عهد انوشیروان ترسیم دهیم. این صورت اگرچه ضعیف و مشوش است، لکن کشور ایران، که پس از فتنه مزدکیان در حال نقاهت بوده، و در زیر سایه انوشروان بتقویت نیه خویش می پرداخت، تا حدی نشان میدهد.

اصلاحات خسرو در امور مالیه بی شبهه بیشتر بنفع خزانه دولت بوده تا بنفع رعیت. طبقه عامه مثل قرون گذشته با نادانی و تحمل مصائب میزیست. فیلسوفان رومی، که با ایران پناه آوردند، بزودی آزرده شدند. مقام این اشخاص در حکمت به پایه نبود، که بتوانند بیطرفانه بعبادات و رسوم یسک قوم بیگانه نظر کنند، انتظار داشتند، که در کشور پادشاهی فیلسوف چون انوشروان چیزهای دیگر ببینند. مسلماً



چون این اشخاص از حقایق علم نژادشناسی و روان‌شناسی نژادی آگاه نبوده‌اند، طبعاً از بعضی رسوم ایرانیان، مثل قواعد ازدواج و معامله با اموات رنجیده خاطر شده‌اند. اما تنها این علت نبود، که زندگی در ایران را برای آنان ناگوار کرد، بلکه بیشتر از اصول طبقاتی ایران، و فاصله که میان طبقات موجود بود، و ننگدستی عامه منجر شدند. «صاحبان قدرت بزیردستان ستم می‌کردند و اعمال دور از انصاف و انسانیت مرتکب می‌شدند»<sup>۱</sup>.

نجبا و اشراف، که از بحرانی سخت بیرون آمده، و گروهی از آنان عرضه هلاک شده بودند، در پرتو حمایت شاهنشاه جانی تازه گرفته، مطیع و آرام گشتند، فقط تا حدی از فکر تند و خوی تجدد پرور خسرو نگرانی داشتند. نجبای درجه دوم در املاک خود روزگاری می‌گذرانند و تمشیت امور اداری محلی را بعهده داشتند، و ظاهراً آسوده و متنعم‌تر از دیگران بودند.

می‌توانیم بگوییم، که مصائب عمومی و بدبختی‌های اجتماعی در عهد انوشروان کمتر از ادوار سلف بوده، ولی مردم بیشتر آنرا حس می‌کرده‌اند، زیرا که بیشتر فکر می‌نموده‌اند. اینک قسمتی از شرحی را، که برزویه در مقدمه کلیله و دمنه راجع به ترجمه احوال خود نگاشته، در این جا می‌آوریم. این حکیم در پایان تأمل و تفکر در سرنوشت بشر و تکلیف او در این عالم باین جا رسیده است، که بهترین راه‌ها زهد و ترک دنیا است. گفتار برزویه بهترین آینه افکار زمان او بشمار میرود.<sup>۲</sup>

«... در این روزگار تیرد، که خیرات بر اطلاق روی بتراجع نهاده است و همت مردمان از تقدیم حسنات قاصر گشته، با آنچه ملک عادل انوشیروان کسری بن قباد را ثبات رأی و علوهمت و کمال مقدرت و صدق لهجت و شمول عدل و

۱- آنگا تپاس، ۳۵۲.

۲- نلدک، برزویه، ص ۲۴ و ما بعد. احتمال قوی می‌رود، که این مفعول در نقل شکایتی‌های برزویه بزرگ مخصوص خسرو اول، قدری جنبه بدبینی آنرا مؤکد ساخته باشد و ارمصائب زمان خود چیزی بر قول برزویه افزوده باشد، ولی هیچ دلیلی در دست نداریم بر اینکه اساس این شکایت نومیدانه از قلم برزویه تراوش نکرده باشد.

رأفت و افاضت جود و سخاوت و اختیار حکمت و اصطناع حکما و مالیدن جباران  
 و تربیت خدمتکاران و قمع ظالمان و تقویت مظلومان حاصل است، می بینیم که  
 کارهای زمانه میل بادبار دارد و چنانستی که خیرات مردمان را وداع کردستی و  
 و افعال ستوده و اقوال پسندیده مدروس گشته و عدل ناپیدا و جور ظاهر و لوم و  
 دنائت مستولای و کرم و مروت متواری و دوستیها ضعیف و عداوتها قوی و  
 نیکمردان رنجور و مستذل و شریران فارغ و محترم و مکر و خدیعت بیدار و وفا  
 و حریت در خواب و دروغ مؤثر و مثمر و راستی مهجور و مردود و حق منهزم و  
 و بساطل مظفر و مظلوم محق، ذلیل و ظالم مبطل، عزیز و حرص غالب و قناعت  
 مغلوب و عالم غدار و زاهد مکار، بدین معانی شادمان و بحصول این ابواب، تازه  
 روی و خندان».

## فصل نهم

### آخرین سلطنت بزرگ

هرمزد چهارم - خصال او - ادامه جنگ با روم شرقی - شورش و هرام چوبین - خلع هرمزد و قتل او - برتخت نشستن خسرو دوم - شاهی و هرام چوبین - جنگ داخلی - استمداد خسرو از قیصر - شکست و فرار و قتل و هرام چوبین - شورش و عصبان و ستم - سلطنت خسرو دوم - جنگ دیگر با روم - اخلاق خسرو دوم - کاخ‌های سلطنتی (دستگرد، «قصر شیرین») - نقوش طاق بسنان - عجایب دستگاه خسرو - زنان او - تجملات و ظرایف درباری - عطرها و خوراکیها - جامهای مزین - موسیقی - احوال مسیحیان - خلع و قتل خسرو و جلوس کزاد دوم شیرویه .

هرمزد چهارم، که در سال ۵۷۹ جانشین خسرو اول شد، از بعضی جهات خلف‌الصدق پدر خویش بشمار میرفت. اگر درست ملاحظه شود، او بیش از انوشیروان مستحق لقب «عادل» بود. بلعمی صراحة گوید: «در عدالت از انوشیروان برتر بود». همه تواریخ شرقی آن عهد در این معنی متفقند، که هرمزد نسبت بضعفا و مظلومین خیرخواه و نسبت بزرگان سخت‌گیر بود؛ لکن در همه این منابع، بغض و محبت، دوستی و دشمنی بصورت عجیبی درهم آمیخته است.

از اینجا ثابت میشود، که چون در آغاز دولت عرب خواسته‌اند خودای نامگ را صورت جدیدی بدهند، اخبار را از منابع مختلف گرفته‌اند، که بعضی حاکی از احساسات عامه رعایا و برخی متمایل باشراف و روحانیان بوده‌است. مثلاً طبری<sup>۱</sup> نخست روایت هشام بن محمد را نقل میکند، که گوید<sup>۲</sup> : هر مزبن کسری دذا کثیر - الادب ذانیة الاحسان الی الضعفا والمساکین و الحمل علی الاشراف فعادوه و ابغضوه و کان فی نفسه علیهم مثل ذلك ... و کان متحسراً بالیسیرة فی رعیتة بالعدل، یعنی « هر مزد پسر خسرو پادشاهی بسا ادب و احسان و دوستدار ضعیفان و فقیران بود و بر اشراف سخت می‌گرفت، پس در کین او ثابت شدند و او نیز کین آنان در دل گرفت ... حس دادگری او در حق رعیت فوق العاده بود » . پس طبری دو حکایت نقل می‌کند راجع به عدالت سخت و تزلزل‌ناپذیر هر مزد، که بیشتر مورخان عرب و ایران آن را در کتب خود آورده‌اند. آنگاه از روی مأخذ دیگری طبری هر مزد را چنین وصف میکند<sup>۳</sup> . « و قبل ان هر مز کان مظفراً منصوراً لایمدیده الاشی الاناله و کان مع ذلك ادباً اریباً و اویاردی الثیة قد نزعہ احواله الاتراک<sup>۴</sup> و کان مقصیاً الاشراف و انه قتل من العلماء و اهل البیوتات و الشرف ثلاثة عشر الف رجل و ستائنه رجل و انه لم یکن له رای الا فی تالی السفله و استصلاحهم » \* . بلعمی در ترجمه این عبارت گوید : « اما عیب او آن بود، که مردمان بزرگ را خردداشتی و حق ایشان نشناختی و درویشان و حقیران را بر گزیدی و هر کس که بر ضعیفی ستمی کردی او را بکشتی تا بشمار آمدی سبزه ۵- هزار کس از بزرگان و مهتران بدین سبب کشته برد و بدین سبب درویشان او رازشت داشتندی و مهتران او را دشمن » .

۱- ص ۹۸۸، نلدکد، ص ۲۶۴ .

۲- ص ۹۹۵، نلدکد، ص ۲۶۷ .

۳- مادر هر مزد دختر خاقان ترکان بود، کند خسرو بزنی گرفته بود، رلد ص ۴۵۳،

یادداشت ۲ .

\* عین عبارات عربی از طبری ( چاپ مصر ) گرفته شد . مترجم

اصل این دو روایت یکی است، اما بیان آنها متفاوت است، در روایت اخیر  
ذکری از عدالت او نشده است.

نویسندگان رومی<sup>۱</sup>، که جز جنبه خصومت نسبت بقیصر، چیزی در هر مزد  
نمیدیده‌اند، او را بچشم بدبینی نگریسته و پادشاهی ظالم و خودخواه و بدسگال  
و بیرحم نسبت به رعایا قلمداد کرده‌اند. بالعکس، عیسویان ایران نام این پادشاه  
را بنیکی یاد نموده‌اند، زیرا که در قبال سختگیری هیربدان نسبت بنصاری، هر مزد  
چنین فرموده است: «همچنانکه تخت مانمیتواند فقط بر دو پایه پیشین بایستد و از  
دو پایه پسین بی‌نیاز باشد، دولت ما نیز بارنجش و انزجار رعایای عیسوی و سایر  
ملل متنوعه کشور برپای نتواند ماند. پس باید که از آزار عیسویان دست بردارید،  
و در کارهای نیکو کوشا باشید، تا نصاری و پیروان سایر ادیان اعمال نیک شما را  
ببینند، و بستایش شما همزبان شوند، و بدین شما روی آورند»<sup>۲</sup>. بشوع یبه<sup>۳</sup>، که  
باجازه پادشاه حائز مقام جاثلیقی شد، بسیار مورد توجه شاهانه بود بوسیله دادن  
اخبار راجع بحرکات لشکر روم خدمات شایان بدولت ایران مینمود<sup>۴</sup>.

هر مزد در سیاست تأسی بپدر میکرد، وای اعتدال و احتیاط پدر را نداشت.  
وسعت مشربی، که در امر دین اظهار میکرد، کینه و عداوت روحانیان زردشتی را  
با و متوجه میساخت؛ باوجود این معلوم نیست، که طبقه روحانی در انقلابی، که  
هر مزد را از تخت وزندگی محروم کرد، بطور مؤثری شرکت جسته باشند. موبدان  
نتوانستند در این انقلاب بقدرت سابق خود نائل آیند. اما طبقه نجبا را باید محرك  
اصلی این شورش دانست. انوشروان این طبقه را در قید اطاعت بسته بود و تاحدی  
هم حس غرور و کبر اشراف را راضی نگاه میداشت، وای هر مزد از این تدبیر

۱- ماندرس و تئوفیلاکنوس.

۲- طبری، ص ۹۹۱، نندکه، ص ۲۶۸.

۳- Isho'yabh

۴- لاهور، ص ۲۵۱.

غفلت کرد و عداوت آن طایفه موجب بدبختی او شد. در منابع شرقی نام چندتن از وزراء و اعیان مذکور است، که بفرمان هرمزد شربت هلاک نوشیده‌اند؛ از جمله موبدان موبد زردشت بود. مردمان چنین پنداشته‌اند، و تئوفیلکتوس نیز شنیده است، که علت عداوت هرمزد نسبت باشراف این بود، که پیشگویان او را از وقوع شورش خبر داده بودند، که او را از تاج و از زندگی بی‌بهره خواهد ساخت؛ این حکایت را مورخان شرق با آب و تاب بسیار روایت نمودند. هرمزد فاقد عظمت و تسلط انوشروانی بود، و آن شخصیت فائق، که در هر موقع احترام و اطاعت پادشاه را در دلها جای می‌دهد، نداشت. باری شورشهایی، که موجب بر باد رفتن تاج و تخت هرمزد شد، نتیجه تأسیسات نظامی انوشروان بود. این تأسیسات تأثیری وخیم کرد و فتنه‌هایی چند برانگیخت، که شورش عهد هرمزد مقدمه آنها محسوب است.

دنگام جلوس هرمزد گنگوی مصالحه بین ایران و روم جریان داشت. هرمزد آن را برهم زد. دیگر بار در ۵۸۱ م مذاکرات شروع شد، لکن نتیجه حاصل نگردید. پس جنگ دوام یافت، اما سرداران ایران بندهای شایان نایل نیامدند، کار آسودترین سرداران ایران و هرام، که ملقب به چوبین<sup>۱</sup>، از مردم ری. پسر و هرام گشنسب، از دودمان بزرگ مهران بود، فرماندهی قادر، و محبوب سربازان خویش، و پسر از کبر و ادعا بود، و از این جهت شبه بزرگان عهد ملوک الطوائفی قدیم محسوب می‌شد، پس از آنکه بر طوائف مهاجم سرحدات شمال و مشرق<sup>۲</sup> فایق آمد و ترکان را منهزم کرد، فرماندهی کل نیروی ایران در برابر رومیان نصب شد، لکن مغلوب گردید. هرمزد با طرزی موهن او را از فرماندهی خلع کرد. چون و هرام از لشکریان خود اطمینان داشت، رأیت خلاف

۱- میورسکی (مجله پادشاهی، ۱۹۳۹، ص ۱۵۸) آنرا با لفظ دیلمی ژوپین

zopin - ژوپین 'zopen بمعنای ژوپین مقابله میکند.

۲- زک مار کوارت، ایرانشهر، ص ۶۵ و ۸۳.

برافراشت. این واقعه آتش فتنه را از هرسوی کشور مشتعل کرد. وستهم<sup>۱</sup> که از دودمان بزرگ اسپاهبذان بود و خویشاوند خانواده سلطنتی بشمار میرفت (زیرا که خال خسرو دوم بود)، موفق شد، که برادر خسود وندوی<sup>۲</sup> (بندوی) را از زندان پادشاه بیرون کشد. دو برادر بکاخ سلطنتی درآمدند و هر مزد را خلع کرده بزندان افکندند، و کور کردند، و پسرش خسرو دوم را، که بعد ملقب به ابرویز<sup>۳</sup> (یعنی مظفر) شد<sup>۴</sup>، بسالطنت برداشتند، خسرو در این وقت در آذربایجان بود، شتابان به تیسفون رفت و در سال ۵۹۰ تاج بر سر نهاد. چندی بعد هر مزد را هلاک کردند، بنا بر رأی تئوفیلاکتوس این کار بامر خسرو واقع شد، و بعضی گویند خسرو رضایت ضمنی در قتل او داده بود<sup>۵</sup>.

اما وهرام چوبین حاضر نبود، که بفرمان پادشاه جدید در آید؛ زیرا که خود سودای پادشاهی داشت. دودمان مهران مدعی بودند. که از نسل ملوک اشکانیند، و وهرام تکیه باین ادعا کرده، در دعوی خود ابرام نمود. در تاریخ ساسانیان چنین ادعایی نازگی داشت. از آنجا که سپاه وهرام نیرومند بود، خسرو رو بهزیمت نهاد. وهرام فاتحانه بپایتخت درآمد، و عالی رغم جماعتی از بزرگان، بدست خود تاج بر سر گذاشت، و بنام خود سکه زد. در این اثنا خسرو از سرحد روم گذشته، به پناه امپراطور موریکیوس<sup>۶</sup> درآمد.

دولت مستعجل بهرام چوبین (وهرام ششم) عبارت از يك سلسله شورش و فتنه بود. طبقه روحانسی و قسمتی از اشراف با او مخالفت داشتند، و تحمل

۱- Visthm

۲- Vindoe

۳- Abharyez

۴- بفارسی پرویز گویند.

۵- راجع بوقایع سالهای ۵۹۰ - ۵۸۸: رک میگنیس Higgins، جنگهای قیصر

موریکیوس با ایرانیان The persian War the Empernor Maurice. فصل ۲.

۶- Maurikios

پادشاهی اورا، که از میان خودشان برخاسته بود، نمی کردند. ولی از عقیده توده ایرانیان، یعنی طبقات عامه، اطلاعی نداریم. یهود و هرام را حامی و نگاهبان خود شمرده، اورا بمال مدد میدادند. وندوی، که دستگیر و زندانی شده بود، بیاری چندتن از بزرگان رهایی یافت، و پیشرو مخالفان و هرام شد. این توطئه بجایبی نرسید، رؤسای شورشیان را هلاک کردند. وندوی باذربایجان گریخت، و نزد برادر خود و ستم شد، که بیاری خسرو پرویز علم برداشته بود.

قیصر موریکیوس خسرو را با سپاهی مدد کرد، بشرط آنکه شهرهای دارا و مایفرقت (میافارقین)<sup>۱</sup> را، که از رومیان در جنگ گرفته بودند، بروم واگذارد. این بیش آمد به نتیجه مطلوب منتهی شد. بسی از بزرگان، که هواخواه و هرام محسوب می شدند، اورا ترک کردند. پس از جنگهای خونین، سپاه روم، و آرامنه اتباع موشل، و ایرانیان، که بخسرو پیوسته بودند، و هرام را در حوالی گمزک آذربایجان منهزم کردند. و هرام بترکان پناه برد، و در بلخ بیاسود، و در آن شهر چندی بعد ظاهراً بتحریک خسرو بقتل رسید<sup>۲</sup>. سرگذشت پرحادثه و هرام چوبین در اذهان ایرانیان تأثیری نوی کرده است، و موجد افسانه شیرینی بزبان پهلوی شده است، که مطالب آن را مورخان عرب و ایران، خاصه فردوسی<sup>۳</sup>، در کتب خویش آورده اند. مؤلف گمنام این روایت توانسته است، که سرگذشت آن سردار بزرگ ناکام را با بیانی کافی مجسم و محسوس کند. بنا بر قول او و هرام نه تنها در لشکرستانی از قهرمانان

### ۱- Martyropolis

۲- منبع عمده راجع باین حوادث تاریخی است. که تئوفیلاکتوس نوشته است.

روایت تاریخ سریانی موسوم به گمنام گویدی (دک بالانترس ۹۵ و ۱۰۰ بسیار مختصر است.

۳- نلدکه اول کسی است، که توجه را نسبت باین افسانه جلب کرده است. (نلدکه،

طبری ص ۴۷۴ و مابعد در رساله که بدانمارکی نوشته ام Studier fra Sprog-og

Oldtidsforskning) مطالعات در زبان و تاریخ قدیم، شماره ۷۵) نکات عمده این

افسانه را مجدداً تنظیم کرده ام.



مشهور بشمار میآمده، بلکه در خصال مردانه و اطوار شایسته دارای مقامی عالی بوده است.

موبدان چندان از بازگشت خسرو، کسه در سال ۵۸۱ اتفاق افتاد، شادمان نشدند، زیرا که این پادشاه از روم این ارمغان را همراه داشت، کسه نسبت باو هام و خرافات نصاری میلی حاصل کرده بود، و موبد او در این عقاید زنی عیسوی شیرین نام بود، که سوگلی حرم او گردید. باوجود این کامیابی، خطری، که از جانب بزرگان خسرو را تهدید میکرد، هنوز مرتفع نشده بود. شاه آن دوشخص را، که در استرداد تاج و تخت بیش از همه باو یاری کرده بودند، یعنی ندوی و وستهم را، مورد خشم خویش قرار داد. در آغاز پاداش این یآوری درجعات عالیه بآنان وعده داده بود. بنابراین مورخان شرق خسرو وستهم را فرمانفرمایی

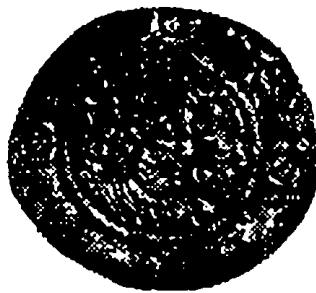


شکل ۴۲ - سکه خسرو دوم  
(مجموعه مؤلف)

خراسان و بلاد مجاور آن نصب کرد، ولی از خاطر نمیبرد، که وستهم و برادرش برپدرش هر مزد شوریده‌اند، و بیم داشت که عمل آنان در آتیه سرمشق دیگران شود. پس بی‌هانه و ندوی را هلاک کرد، لکن وستهم، که از سرنوشت برادر عبرت گرفته بود، سرباطغیان برافراشت، و به و هرام چوبین تاسی کرده، تاج بر سر نهاد، و یاری افواج دیلمی و جنگجویانی، که در سپاه و هرام چوبین خدمت کرده بودند، مدت ده سال پایداری کرد، و در سلطنت خراسان باقی ماند. چنانکه از سکه‌های

- ۱- مقایسه شود با خاتمه این کتاب.
- ۲- هینگینس، جنگ قیصر موریکیوس با ایرانیان، فصل ۳.

او آشکار است، وی دو تن از پادشاهان کوشانی را، که شاوگک<sup>۱</sup> و پریوگک<sup>۲</sup> نام داشتند، بفرمان خویش آورد. خسرو چون خبر طغیان و ستم را شنید، هراسان و بیسناک شد، ولی یکی از اسقفهای عیسوی سبهریشوع<sup>۳</sup> نام او را تسلی داد و تشجیع کرد. عاقبت و ستم پس از جنگها و دسیسه‌هایی، که ما از جزئیات آن اطلاعی نداریم<sup>۴</sup>، مغلوب شد. خسرو این سبهریشوع را بجای یشوع بیه، که بدرود جهان گفته بود، بمقام جانشینی نصب کرد<sup>۵</sup>.



شکل ۴۳ - سکه و ستم  
(مجموعه مؤلف)

چند سال پس از این واقعه قتل موریکیوس امپراطور روم، که بدست فوکاس<sup>۶</sup> اتفاق افتاد، بهانه بدست خسرو داد؛ تا جنگی جدید با روم شروع کند. فوکاس بدست هرقل (هراکلیوس)<sup>۷</sup> خلع شد، ولی جنگ پایان نرسید. سرداران ایران در آسیای صغیر فتوحاتی کردند؛ الرها، و انطاکیه، و دمشق را تسخیر نمودند.

۱- Shavagh

۲- paryogh مادکوارت، ایران‌شهر، ص ۶۵ و ۸۴ - ۸۳.

۳- Sabhrisho

۴- طبق اسناد بهرام چوین، و ستم بدست زانش گوردیگک Gardiyagh

خواهر بهرام چوین کشته شد. این زن بعدها زن خسرو دوم شد. راجع بنادیک عصیان و ستم رک ناندکد. طبری، ص ۴۷۸ و بعد.

۵- ناندکد، طبری، ص ۴۷۸ و ما بعد؛ لا بور، ص ۲۵۹ و بعد.

۶- phocas

۷- Heraclius

سپس اورشلیم را گرفته، دار مقدس را از آنجا به تیسفون فرستادند<sup>۱</sup>. عاقبت اسکندر به و بعضی نواحی مصر را فرو گرفتند. این قسمتها از عهد هخامنشیان بعد از تصرف ایران خارج شده بود<sup>۲</sup>. در این تاریخ، یعنی ۶۱۵ میلادی، قدرت وشوکت خسرو باوج تعالی رسید. در سرحدات شرقی مهاجمات پادشاهی، که نسبت بهفتالیان می پیوست، و تابع خاقان ترك بود، بپایمردی یکی از سرداران خسرو موسوم به سمبات باگراتونی<sup>۳</sup> ارمنی دفع شد و این پادشاه بخاک هلاک افتاد<sup>۴</sup>. قسمتی از شمال غربی هندوستان طوق اطاعت شاهنشاه ایران را بگسردن نهاد، و وجود سکه های خسرو در این نواحی شاهد این مدعاست<sup>۵</sup>.

بزرگترین سرداران لشکر ایران دو تن بودند، یکی شاهین وهمن زادگان، که سمت پادگوسپانی غرب داشت، دیگر فرخان، که اورارومیزان<sup>۶</sup> هم میگفتند<sup>۷</sup>.

۱- پل پیترس در انتشارات دانشگاه سن ژوزف بیروت، ج ۹، جزوه ۱ (بیروت ۱۹۲۳) متن عربی روایت عیسوی را راجع بتسخیر بیت المقدس بدست ایرانیان در سال ۶۱۴ منتشر کرده است.

۲- پاپیروسهای پهلوی، که در مصر یافته اند و اکنون در کتابخانه برلن، وین، و مسکو، و اشتراسبورک گوزننگن، واکسفورد از آنها نگاهداری میشود، مربوط بهمین زمان تسلط ایرانیان بر مصر است، که از ۶۱۹ تا ۶۲۹ طول کشید. رک هانسن، پاپیروسهای پارسی میانه موزه های برلن. رساله آکادمی پروس ۱۹۳۷ (برلن ۱۹۳۸).

۳- Somdat Bagratuni

۴- مارکوارت، ایرانشهر. ص ۶۶ و بعد.

۵- مارکوارت، ایرانشهر، ص ۳۳.

۶- Romezan

۷- گمنام گویدی، ترجمه نلدک، ص ۲۴، یادداشت ۴.

واو دارای لقب شهروراز (گسراز کشور) بود<sup>۱</sup>. شاهین در آسیای صغیر فتوحات بسیار کرد، و شهر کالسدون را در برابر قسطنطنیه بتصرف آورد؛ و پس از آن در گذشت؛ شاید هم به فرمان خسرو او را بهلاکت رسانده‌اند<sup>۲</sup>. اما شهروراز: که بلاد عظیمه شامات و بیت المقدس را گرفته بود، بمحاصره قسطنطنیه همت گماشت، ولی وسیله عبور از بسفور ورود بساحل اروپایی را نداشت.

عاقبت، هر اکلئوس موفق شد، که از پیشرفت سپاه فاتح ایران جلو گیری کند. افراج شاهنشاه را باز پس رانند. آسیای صغیر و ارمنستان را فتح کرد و بآذربایجان درآمد، و در ۶۲۳ شهر کنزک را تسخیر، و آتشکده بزرگ آذرگشنسپ را ویران کرد. خسرو در موقع فرار از این شهر آتش مقدس را به همراه برده بود. در سالهای بعد قوم خسرو از نژاد ترك، که در ظرف نیمه اخیر قرن ششم در قفقاز مسکن گزیده بودند، در بند را بچنگ آورده. با قیصر روم عقد مودت بستند<sup>۳</sup> قیصر در این وقت لشکر بین النهرین ( ناحیه دجله ) کشید، و در ۶۲۸ کاخ سلطنتی را در دستگرد بتصرف آورد، و مهابی محاصره تیسفون شد. خسرو پایتخت را ترك کرده، خود را بمأمنی کشید، و چیزی نگذشت، که در اثنای شورش، بدرود حیات گفت. تفصیل این واقعه را بعد ذکر خواهیم کرد.

این است بطور خلاصه کیفیت حوادثی، که در عهد خسرو دوم اتفاق افتاد، یعنی شهر یاری؛ که خود را چنین میخواند: «انسانی جاویدان در میان خدايان و خدایی بسیار توانا در میان آدمیان، صاحب شهرت، شهر یاری که با خورشید طالع میشود، و بدگانشب عطا

۱- ظاهراً افسانه عربی عمر الانعمان و پسرانش، که در الف لیله مندرج است، مبتنی بر قصصی است، که در باب فتوحات این سرداران در افواه متداول بوده است، رک گور، بهلوانان گمنام Heros epiques meonnus، سالنامه انستیتوی لهت و تاریخ شرق et d' Histoire Orientales Annuaire de l'Institut

de philologie، ج ۲ ( ۲۴ - ۱۹۳۳ )، بروکسل ۱۹۳۴.

۲- یوستی، فقه الله، [۱]، ص ۵۴۳.

۳- مارکوارت، ایرانشهر، ص ۱۵۷.

کرده اوست»<sup>۱</sup>. این شاهنشاه دولت ایران را چند سالی بشوکت و جلالی رسانید، که ناآن وقت در دوره ساسانی بخود ندیده بود. عبارتی کسه طبری در ستایش خسرو آورده، ناظر بهمین مطالب است<sup>۲</sup>: «از همه پادشاهان در دایری، و نفاذرای و فرط احتیاط پیش بود. بنا بر آنچه از وی روایت کرده‌اند، در نیرو، وشهامت، و کامیابی، وجهانگشایی، و گرد آوردن خواسته و گنج و یاری بخت، و مساعدت روزگار کار او بجایی رسید، که هیچ پادشاهی نرسیده بود، از این رو او را پرویز خوانند، که در عربی بمعنی «مظفر» است.

با وجود این، جای تردید است، که آیا خسرو دوم از حیث شجاعت شایسته چنین ستایشی بوده است یا نه. خسرو در مصافهایی، که با وهرام چوبین داد، این هنر خود را نتوانست باثبات برساند، و چون بر مرکب سلطنت سوار شد، در جنگهای گوناگون کشور وجود خود را هیچگاه بخطر نیفکند، و قدم در میدان نهاد. اما در باب احتیاط او هم باید گفت، که بیشتر بصورت تدابیر مزورانه بروز کرده است، که منجر بقتل بزرگانی میشد، که وجودشان را مظنه خطری میشمرد. چه بخوبی میدانست، که هر چند وسعت قدرت او وابسته بتأسیسات لشکری است، که انوشروان دایر نموده، ولی در همین تأسیسات خطرانی نهفته است، که شاهنشاهی را تهدید میکند. در سالف زمان امراء ملوک الطوائفی بعضی از سلاطین ساسانی را عزل کرده، بجای آنان شاهزادگان ساسانی مساعد با خود را بر سر سلطنت نشانده بودند؛ اما از عهد هر مزد بعد سردارانی، که افواج دائمی و قابل اعتماد در اختیار خود داشتند، دم از پادشاهی زدند، نخست وهرام چوبین در این میدان پای نهاد، پس آنگاه نوبت بوستهم رسید.

باری در تاریخ طبری چند روایت مختلف ایرانی می‌بینیم، که از روی کمال دقت ضبط شده، و بعضی از صفات خسرو پرویز را ذکر میکند، که برای تکمیل

۱- تئوبلاکتوس: کتاب ۴، بند ۸.

۲- طبری، ص ۹۹۵، نلدکه، ص ۲۷۵.

اطلاع ما را جمع بشخص ابن پادشاه بسیار سودمند است. گوید: بخت و اقبال او زمانکبر و مغرور کرد، خوردخواهی و استبداد و آزمندی او بنهایت رسید، و چشم طمع بمال و ثروت مردم دوخت. یکی از مردان بیگانه را، که پسر سمی؟ بود، و نام ایرانی گرفته، فرخزاد یا فرخانزاد خوانده میشد، بگر آوردن خراج پس افتاده برگماشت، و او ظلم بسی پایان می کرد، و اموال رعیت را می گرفت. این قبیل کارهای خسرو، که موجب صعوبت زندگی مردم شد، خلاق را بر او بد دل کرد، و نیز طبری گوید: «خسرو مردمان را حقیر می شمرد، و چیزهایی را خوار میداشت، که هیچ شهریار عاقلی خوار نمیدارد. در جرم و عصیان بیاری تعالی بجایی رسید، که برئیس نگاهبانان خاصه خود زاذان فرخ فرمان داد، تا همه زنانان را، که عددشان به ۳۶۰۰۰ تن می رسید<sup>۱</sup>، هلاک کند. زاذان فرخ در اجرای امر تعال کرد، و امرار وقت نمود، و در حضور خسرو عذرها آورد). از این گذشته، خسرو میخواست افواجی را، که از هرقل شکست یافته بود، بقتل آورد<sup>۲</sup>.

اگر هر مزدچهارم بزرگان سختگیری میکرد، و رعیت را مینواخت، خسرو پرویز بالعکس، برای آکندن گنج، هم رعایا و پیشه‌وران را میآزرد، هم بزرگان را رنجیده خاطر میکرد. از فرط بدگمانی و کینه‌وری، این شهریار همواره مترصد فرصت بود، تا خدمتگزاران مظنون و خطیر را از دم تیغ بگذرانند. نخست چنان که گفتیم از و ندوی و وستهم بدگمان شد، و شخص اخیر زحمت بسیار برای او فراهم کرد. پس نوبت به مردان شاه، پادگوسپان نیمروز رسید، که از خدام باوفای

۱- طبری، ص ۱۰۴۱. نلدکه، ص ۳۵۲.

۲- حاجت بذکر نیست، که این عدد نیز مانند عده بزرگانی، که بدست هر مزد چهارم کشته شده‌اند (رک ص این کتاب)، مبالغه آمیز است. زاذان فرخ را میتوان احتمال داد، که همان فرخزاد باشد.

۳- طبری، ص ۱۰۴۳، نلدکه، ص ۳۵۶.

او بود. بنا بر قصه، که در کتب آمده، منجمان خسرو را گفته بودند، که مرگ او از جانب نیمروز است، و این نکته خسرو را نسبت بمردانشاه، که فرمانروایی مقتدر بود، بد گمان کرد. پس بر آن شد، که او را بهلاکت رساند، ولی چون خدماتش را بخاطر آورد، مصمم شد، که فقط به بریدن دست راست او اکتفا کند، تا در نتیجه این سیاست از اشتغال بخدمات عالیه کشوری بازماند. چون سیاست اجرا شد، خسرو خواست با دادن مال بسیار او را راضی و خرددل کند، ولی مردانشاه گفت بجای مال خواهشی دارم، و آن این است، که سرم را از تن جدا کنید، زیرا که در چنین وضع شرم آوری زندگی بر من حرام است. باری بر فرض، که تفصیل این قصه صحیح نباشد، قدر متین این است، که پرویز مردانشاه را بهلاکت رساند و فرزند او مهر هر مزد یا نبوهر مزد را در دشمنی خویش ثابت قدم کرد.

پس آنگاه نوبت بدیگری از بزرگان رسید، یزدین نام، که دین نصاری داشت. تاریخچه این مرد شرح مفیدی از احوال اجتماعی آن عهد بشمار است. خانواده او، که اصلاً سریانی بود، در کرخای بیث سلوخ (کرکوک فعلی) املاک پهناور داشت. این یزدین ظاهراً در دیوان خراج دارای مقامی عالی بوده است. او را مقام واسترپوشان سالاردادند، و وصول عشریه را باو محول کردند. هنگام لشکرکشی همراه سپاه میرفت، تا از غنیمت جنگ و خراج رعیت پیوسته خزانه را سرشار بدارد. گویند هر بامداد هزار سکه زر بخزانه می فرستاد. یزدین نظیر این جهدی را، که در انباشتن خزاین پادشاه بکار می بست، در حمایت همکیشان خود نیز مبذول می داشت.<sup>۱</sup> از این جهت مورخان عیسوی از او جانبداری کرده،

۱- طبری، ص ۱۵۵۸ و بعد، نلدکه، ص ۳۷۹ و بعد؛ بی نام گویدی: نلدکه.

که، ص ۲۹.

۲- نلدکه، طبری، ص ۳۸۴. یادداشت.

۳- تاریخ بی نام گویدی، نلدکه، طبری، ص ۲۹.

از استفاده‌ها وحیف و میلهایی، که برای پر کردن کیسه خویش میکرد، چشم پوشیده در ستایش احسان و قوت ایمان او داد سخن داده‌اند. یزدین صومعه را، که شیرین محبوبه خسرو بنانهاده بود، از خراسته و انازه گرانها بی‌نیاز کرد، و «در همه جهان کلیساها و دیرها ساخت مانند بیت المقدس آسمانی، که چنانکه یوسف در چشم فرعون عزیز بود، یزدین نیز در نظر خسرو عزت داشت، بلکه بیش از یوسف محبوب بود»<sup>۱</sup>. در آنوقت، که ایرانیان به بیت المقدس دست یافتند، یزدین غنیمتی گزاف به تیسفون فرستاد، منجمله از چیزهاییکه در انظار عیسویان بسیار عزت داشت، قطعه از دار عیسی بود، که خسرو آنرا با تشریفات عظیمه در گنج نازد، که در پایتخت ساخته بود، قرار داد. یهود بیت المقدس، که موقع را برای کشیدن انتقام از عیسویان مغتتم شمرده، و کلیسیاها را آتش زده بودند، بنا بر پیشنهاد یزدین و فرمان پادشاه بدار آویخته شدند، و اموال آنان ضبط شد. پس یزدین بعضی از کلیسیاها را از نو بنانهاد<sup>۲</sup>. منزلت این واستریوشان سالار دوامی نیافت. علت سقوط او معلوم نیست، اما هنگامیکه سپاه هسراقل بنواحی مغرب ایران روی نهاد، خسرو فرمان داد، تا یزدین را کشتند و زنش را در شکنجه نهادند، شاید بگوید، که شویش گنجهای گرد آورده را در کجا نهفته است.

نعمان سوم پادشاه اعراب حیره، که بدین عیسوی گرویده بود، همچنین فدای کینه جویی خسرو شد. گویند هنگامیکه خسرو از پیش وهرام چوین گریزان بود، نعمان را نزد خود خواند، و او فرمان نبرد، و از دادن دختر خود به خسرو امتناع ورزید. در فاصله سنوات ۵۹۵ و ۶۰۴، خسرو نعمان را بزندان انداخت، و امارت از دودمان لخمی گرفته، به ایاس طائی داد، و یکنفر بازرسی ایرانی براو گماشت،

۱- آسمانی، ۳، ۱، ص ۴۷۱؛ نلدکه، طبری، ص ۳۵۸ حاشیه.

۲- تاریخ بی‌نام گویدی، ص ۲۲.

۳- ایضاً تاریخ بی‌نام گویدی، ص ۲۴ و بعد.

۴- ایضاً، ص ۳۵.



که در تاریخ او را نخویرگان می‌نویسند<sup>۱</sup>.

قساوت قلب خسرو گاهی چاشنی مزاح دهشتناکی هم داشت. ثعالبی<sup>۲</sup> گوید: خسرو را گفتند، که فلان حکمران را بدرگاه خواندیم و تامل ورزید. پادشاه تویع فرمود که: «اگر برای او دشوار است، که تمام بدن نزد ما آید، ما بجزئی از تن او اکتفا می‌کنیم، تا کار سفر بر او آسانتر شود، بگویند سر او را بدرگاه مابفرستند». در کتب عربی روایات مختلفی در باب محرمیت شهروراز سردار لشگر در حضور خسرو نقل شده است. جاحظ<sup>۳</sup> گوید، که شهروراز فرمانده کل سپاه ایران در مقابل لشگر روم بود، و خسرو باو نامه‌ها می‌نوشت با او امر متضاد، این سردار چون از کند خسرو اندیشناک شد، بقیصر پیوست و راه را برای او باز کرد، که تا نهران پیش آمد. پس پرویز یکی از نصاری را بخواند، که انوشیروان جد او را در روز قتل مزدک<sup>۴</sup> از قتل نجات بخشیده بود، و او را نسبت بخود صدیق میدانست. پس او را نامه داد، که در عصایی نهفته بودند و گفت نزد شهروراز بر. در این نامه شهروراز را فرمان داده بود، که قصر قیصر را بسوزد و لشگریان او را هلاک کند. چون نصرانی<sup>۵</sup> بنهران رسید، بانگ ناقوسها شنید<sup>۶</sup>، و از کرده پشیمان شد، که چرا بقیصر نصرانی خیانت کرده است. پس مستقیماً بدرگاه امپراطور رفت، و راز

۱- تاریخ بی‌نام گویدی، نلدکه ص ۱۵ - ۱۳ و یادداشت ۲ ص ۱۰؛ طبری،

ص ۱۰۱۵ و بعد، نلدکه، ص ۳۱۱ و بعد؛ رشتین، ص ۱۰۷ و بعد.

۲- ص ۶۸۹.

۳- تساج، ص ۱۸۰؛ مسعودی در مروج، ج ۲، ص ۲۲۷ بهمین داستان اشاره

کرده است.

۴- در متن جاحظ بملط بجای مزدک، مانزی ذکر شده است.

۵- بنا بر قول مسعودی استغفی. که از خراجگزاران ایران بوده است.

۶- عیسویان مشرق زمین بجای ناقوس برای دعوت بنماز و دعا Crecelle

چوبی بکار می‌بردند.

را فاش کرده، عصا را باو داد. قیصر هراسان و بسد گمان شد و پنداشت، که شهروراز او را فریفته است. پس لشکر را باز پس برد، و خسرو، که این واقعه را پیش‌بینی کرده بود، باین ترتیب از دشمنی صعب‌رهایی یافت.<sup>۱</sup>

برجسته‌ترین صفات خسرو میل بخواسته و تجمل بود. در سی‌وهشت سال ایام سلطنت خود گنجها آکند و تجملات فراهم آورد. در سال هیجدهم سلطنت (سنه ۸-۶۰۷) مالی، که خسرو بگنج جدید، خود در تیسفون نقل کرد، قریب ۴۶۸ میلیون مثقال زر بود.<sup>۲</sup> که اگر هر درهم ساسانی را يك مثقال بگبریم، تقریباً معادل ۳۷۵ میلیون فرانک طلا می‌شود. از این گذشته مقدار کثیری جواهر و جواهرهای گرانها داشت، که بیشتر از عجایب روزگار بود.<sup>۳</sup> بنابراین تخمینی، که خسرو بعد از سقوطش از مال و گنج خود کرده است و تفصیل آن بعداً خواهد آمد، دارایی او خیلی بیش از میزانی بود، که فوقاً مذکور افتاد بعد از سیزده سال سلطنت، در

۱- اساندهای دیگری راجع بخسرو و شهروراز در طبری، ص ۹-۱۰۵۸، نلدکه، ص ۲-۳۵۱؛ بیهینی، ص ۱۳۶ و بعد مذکور است. بین پادشاه و سردار بزرگش اختلافاتی موجود بود، که جزئیات آن بر ما مجهول است، و منتهی بهسپیان شهروراز شد، که شرح آن پایین‌تر بیاید. خسرو برسپینه جاسوسان، یکی از روحانیان را، که در پایتخت مردم را بردوات ساسانی می‌شورانند، شناخت و او را نزد حاکم شهر دیگری فرستاد، تا پس از بسکین شورش پایتخت او را بهلاکت رساند (حافظه، کتاب‌الاج، ص ۹۸). در کتب عربی، که نوع آنرا «ادب» میخوانند، قصصی راجع بخسرو دوم دیده می‌شود، که صحت آن مشکوک است. مثلاً در بهینی، ص ۱۵۵ و ص ۴۹۰، و محاسن منسوب بهحافظه، چاپ فان ولوتن، ص ۲۱.

۲- که ۴۸۰ میلیون (در ۱۲۵۰۰ کیسه ۴۰۰۰۰ مثقالی) آن از سکه‌های عهد پیروز و کواذ بود.

۳- طبری، ص ۱۰۴۲، نلدکه، ص ۵۶-۳۵۴.

«طبری گوید این خزانه جدید را بهار حمرد خسرو میخوانند» (مترجم)

گنج او ۸۵۰ میلیون مثقال نقود جمع شده بود. و چون پادشاهی او بسی سال رسید، باوجود جنگهای طولانی و پرخرجی که کرد، میزان نقود او به ۱۵۰۴ میلیون مثقال بالغ گردید، که تقریباً معادل ۱۳۰۰ میلیون فرانک طلا است، و این علاوه بر غنائم جنگ بود. افزایش ثروت او در سالهای اخیر بسبب وصول بقایای مالیاتی بود، که بدون اندک ترحم و رعایتی از مردم می گرفتند. از این گذشته مبالغی کثیر بعنوان غرامت اموالی، کسه از خزانه او سرقت شده یا بطرق مختلفه تلف گشته بود، از مردمان گرفت.

بالجمله، روایاتی، که در منابع مختلفه راجع باحوال و اطوار خسرو پرویز نقل شده، هیچیک محرك و محبت خواننده نسبت باو نیست. در خصال این پادشاه کینه توز و درون پوش، و عاری از دلبری و شهامت، چیزی نمیتوان یافت، که کاملاً شخص را باو علاقمند کند. اما اگرچه آزمند بود، امساک نداشت، در مواقع لزوم برای ابراز شوکت سلطنت و اظهار بزرگی شخصی خود، اربس تجمل فراهم می کرد و عجایب و غرایب نشان میداد، کسه دیده بینندگان حیره می شد. اگر بخواهیم بدرستی سنگینی بار رعیت را بدانیم، کافی نیست، که خرمن های زر و سیم و جواهر را در گنجهای خسرو بنگریم، بلکه باید مبالغه همگفتی را، که در راه عیش و عشرت خود و درباریانش بمصرف میرسانید، در نظر بگیریم. تنها چیزی، که عصر خسرو پرویز را ممتاز کرده است، همین شکوه و جلال دربار است، که در نفوس معاصران او تأثیری عجیب نموده است. هرچه مورخان ایران و عرب راجع بعظمت و جاوه دربار پادشاهان ساسانی از منابع قبل از اسلام نقل کرده اند، اکثر مربوط بدربار خسرو پرویز است. با مطالعه این روایات و ملاحظه نقوشی، که خسرو در کرد طاقستان کنده است، میتوانیم تا اندازه باحوال این درده، که آخرین عصر با عظمت تمدن ساسانی است، پی ببریم.

چون غیبگویان بخسرو گفته بودند، که اقامت تیسفون براو نامبارک خواهد

بود؛ از سال ۴۰۶ تا زمانی، که هسرا کلیوس براو تاخت (۶۲۸-۶۲۷)، تیسفون نرفت. اقامتگاه مطبوع او قلعه دستگرت<sup>۱</sup> یا دستگرد خسرو بود، که نویسندگان عرب او را الدسکره یا دسکره‌الملک میخوانده‌اند. این محل در کنار شاهراه نظامی بود، که از بغداد بهمدان میرفت، و در مسافت ۱۰۷ کیلومتر تقریباً از پایتخت بطرف شمال شرقی نزدیک شهر قدیم ارتمیته<sup>۲</sup> قرار داشت.

هرتسفلد عقیده بعضی از مورخان عرب را<sup>۳</sup>، که بنای این شهر را بهرمزد اول نسبت داده‌اند، رد کرده‌است. بسیار ممکن است، که شهر و کاخ دستگرد قبل از خسرو پرویز هم وجود داشته، ولی مسلماً از زمان انوشیروان بعد پادشاهان ساسانی توقف در عراق را بر سایر نقاط ترجیح داده، و مخصوصاً در ناحیه بین تیسفون و حلوان مقام کرده‌اند<sup>۴</sup>. هرتسفلد شرحی در وصف ویرانه دستگرد، که امروز موسوم به «زندان» است، مینویسد<sup>۵</sup>. در زمان جغرافی نگار عرب موسوم به این رسته (حدود سال ۹۰۳ میلادی) حصار آجری دستگرد سالم بوده است، ولی امروز جز یک قطعه بطول ۵۰۰ متر تقریباً از این دیوار برجای نیست؛ دوازده برج سالم و چهار برج خراب در آنجا دیده می‌شود. بنا بر رأی هرتسفلد، حصار دستگرد محکم‌ترین حصار آجری است، که از عهد قدیمه در آسیای غربی باقی مانده‌است، باستانی دیواری، که بانی آن نبوکدنصر<sup>۶</sup> است. حتی در زمان

۱- راجع بمعنی دستگرت dastkart، دستگرد dastgard ( « زمین ملک زراعتی » معادل کلمه فرانسه terre و آلمانی Landgut ) در گئیگر. مجلد شرقی وین، ج ۴۲، ص ۱۲۳ و بعد.

۲- Artamita زاره - هرتسفلد، سفر باستان شناسی، ج ۲، ص ۷۶ و ما بعد.

۳- حمزه و ابن قتیبه .

۴- سفر باستان شناسی، ج ۲، ص ۹۳.

۵- نقوش برجسته، ص ۲۳۷؛ سفر باستان شناسی، ص ۸۹ و بعد.

این رسته هم در داخل این حصار آثار ویرانه دیده نمیشده است و سبب آن، خرابی همه ابنیه آنجا بدست هراکلیوس بوده است، که میخواست از این راه انتقام بلادی را بکشد، که لشکریان ایران در ممالک روم ویران کرده بود.

قدری بالاتر در طریق نظامی بین خانیقین و حلوان، خرابه قصر دیگری نمایان است، که در تاریخ خسرو پرویز ظاهراً دارای تأثیری بوده است. آنجا را قصر شیرین میگویند، و بنا بر قصص رایج، که ممکن است صحیح باشد، شیرین محبوبه پرویز در آنجا اقامت داشته است. در آنجا قلعه مربعی است موسوم بقلعه خسروی، که چند برج دارد، و خندقی آنرا احاطه کرده است، و پلی طاق دار بر آن خندق زده اند. در زمین مسطحی، که قلعه خسروی بر آن مشرف است، باغ وسیعی، که دیوارهایش در عین حال شترگلو محسوب میشود، با کاخ میجالی که امروز حاجی قلعه سی میخوانند، و عمارتی عظیم که چوار فابو («چهار دروازه») مینامند و ظاهراً آتشگاه بوده وجود داشته است.<sup>۱</sup>

کاوشهای علمی، که در سالهای اخیر در قلمرو شاهنشاهان ساسانی صورت گرفته، منتهی بکشف بناهای متعددی از آن دوره گردیده است. در دامغان هیئت اعزامی مشترک موزه بونیورسیتی<sup>۲</sup> و موزه پنسیلوانیا<sup>۳</sup> يك کاخ ساسانی را کشف کرده اند.<sup>۴</sup> در ناحیه بابل هیئت علمی اکسفورد فیلد<sup>۵</sup> در نتیجه کاوشهای علمی بسیار مهم باین نتیجه رسیده است، که سرزمین واقع بین دجله و فرات در دوره ساسانی،

۱- رک دمرگان، «اموریت علمی در ایران، ج ۴، ۳۴۶ و بعد؛ هرتسفلد، در کتاب

زازه - هرتسفلد، نقوش برجسته، ص ۲۳۷ و بعد و تصویر ۴۹؛ هرتسفلد، تاریخ باستان،

ص ۸۸؛ اردمان، آتشکده ص ۵۵؛ تاریخ صنایع پوپ، ۱، ص ۵۵۲ و بعد. (رویتر).

۲- University Museum

۳- Pennsylvania

۴- صنایع پوپ ۱، ص ۵۳۸ (رویتر)؛ ۵۷۹ و بعد (کیمبال F. Kimbal)؛

۵، B ۱۷۶ D ۱۷۷.

۵- Oxford - Field Expedition

بوسیله نهرها و ترعه‌های مرتب، کاملاً آبیاری میشد و حاصلخیز و آبادان بود، و در سراسر این ناحیه شهرهای بسیاری وجود داشت. این کاوش کنندگان در محصل شهر قدیم کیش موفق بکشف چندین کاخ و کوشک ساسانی گردیدند. منجمله کاخ بزرگی در بیابان اطراف این شهر پیدا کردند، که ۲۰ میل انگلیسی تا کیش فاصله دارد.<sup>۱</sup>

مقاله که آرثر پوپ تحت عنوان: يك كوشك ساسانی<sup>۲</sup> در مجله هنری<sup>۳</sup>، ج ۱۵، شماره ۱، سال ۱۹۳۳ نوشته است<sup>۴</sup>، توجه را به تصویر بسیار دیدنی يك كاخ تابستانی، که بر يك سینی برنزی ساخته‌اند، جلب میکند. این سینی متعلق است به قرن ششم تا اوایل قرن هفتم میلادی و اکنون در موزه برلین از آن نگهداری میشود. تصویر این سینی کاخ تابستانی کوچک است، که دارای ساختمانی سبک، ولی بسیار شکیل است، و پنج گنبد دارد (که سه تای آن در نقش نمایان است)، و دارای ستونهای کشیده و رعنائیست، که ستونهای ابنیه صفوی را در اصفهان بخاطر می‌آورد. قسمت پایین نمای کاخ باشکال گلدان و درختان خرمای متغرن، که پهلوهای هم در يك ردیف در طاقنماهای برجسته شبیه طاق کسری قرار گرفته‌اند، زینت یافته و در وسط، يك محراب قبل از اسلام دیده میشود و در آن آتشدانی بشکل ستون قرار داده‌اند، که نظیرش بر سکه‌های ساسانی منقوش است.

ار این گذشته، در سرتاسر قلمرو ساسانی، خاصه در عراق بناهای سلطنتی و کوشک‌های سبکتری هم بوده، که سقف آنها بر ستونهای چوبین قرار داشته است، تقریباً مثل کاخ چهل ستون صفویه در اصفهان، اما چون مصالح این قسم ابنیه بیدوام

۱- صنایع پوپ ۱، ص ۵۲۸ (روینر)، ۵۸۴ و ما بعد (واتلین Watelin)؛  
۴۵-۶۰۱ (پوپ).

۲- A Sassanian Garden Palace

۳- The Art Aulletin

۴- صنایع پوپ ۱، ص ۵۵۵ (روینر)؛ ۴، ۲۳۷.

بوده، فعلا چیزی از آنها برجای نیست.<sup>۱</sup> با وجود این اگر بخواهیم از سبک ساختمان آنها آگاه شویم، باید بدقت در جزئیات معماری طاق بستان بنگریم.<sup>۲</sup> در کنار غاری، که شاهپور سوم در کوه معروف طاق بستان کنده بود، غار دیگری است خیلی بزرگتر، که بفرمان خسرو پرویز ساخته‌اند (شکل ۴۴).<sup>۳</sup> طاقی که بشکل نیم دایره در مدخل این غار زده‌اند، سبک درگاه‌های قصور سلطنتی است. پایه‌های طاق بر دو ستون قرار دارد، که نقوش بسیار ظریفی بر آنها رسم کرده‌اند. این نقش درختی است، که شاخسار منظم و مرتب آن بر ستون پیچیده است، و برگ آن مثل برگ کنگر (شوك الیهود) است و در بالا به گل شگفت‌انگیزی ختم می‌شود، بگمان هر تسفلد، شاید این درخت نمونه از درخت زندگانی است، که در افسانه‌های عتیق ایران مذکور شده، و در روایات و اساطیر مزدیسنی بصورت‌های گوناگون در آمده، و نام‌های مختلف گرفته است، از قبیل درخت گوگرد<sup>۴</sup> و درخت ونی یوذبیش<sup>۵</sup>

۱- هر تسفلد، دروازه، ص ۱۵۸.

۲- بالانر ص ۲۷۹ و ما بعد.

۳- هر تسفلد، دروازه، ص ۹۱ و ما بعد و تصویر ۳۳-۴۵؛ صنایع پوپ ۱، ص ۵۲۵ و ما بعد (رویتز)، ۶۸۴-۱۵۳. بنا بر روایات ایرانی، که مورخان قدیم عرب نقل کرده‌اند. بنای غار بزرگ طاق بستان متعلق بدوره سلطنت خسرو پرویز است. آقای اردمان این مطلب را مورد انتقاد قرار داده و با مقایسه تاجی، که شاه در نقوش برجسته غار بزرگ بر سردازد، با سکه‌های خسرو دوم و پیروز کوشیده است ثابت کند، که این غار و نقوش برجسته آن از پیروز است، و از این مسئله مطالب بسیار مهم و وسیعی راجع به تاریخ صنایع ساسانی استنتاج کند. هر تسفلد دعوی اردمان را نپذیرفته است (نگارش باستان ۹، ص ۱۵۸-۹۱)، و با ذکر شواهد باستان‌شناسی فراوان، صحت روایت قدیمی را مبنی بر اینکه این غار توسط خسرو دوم ساخته شده، تأیید کرده است.

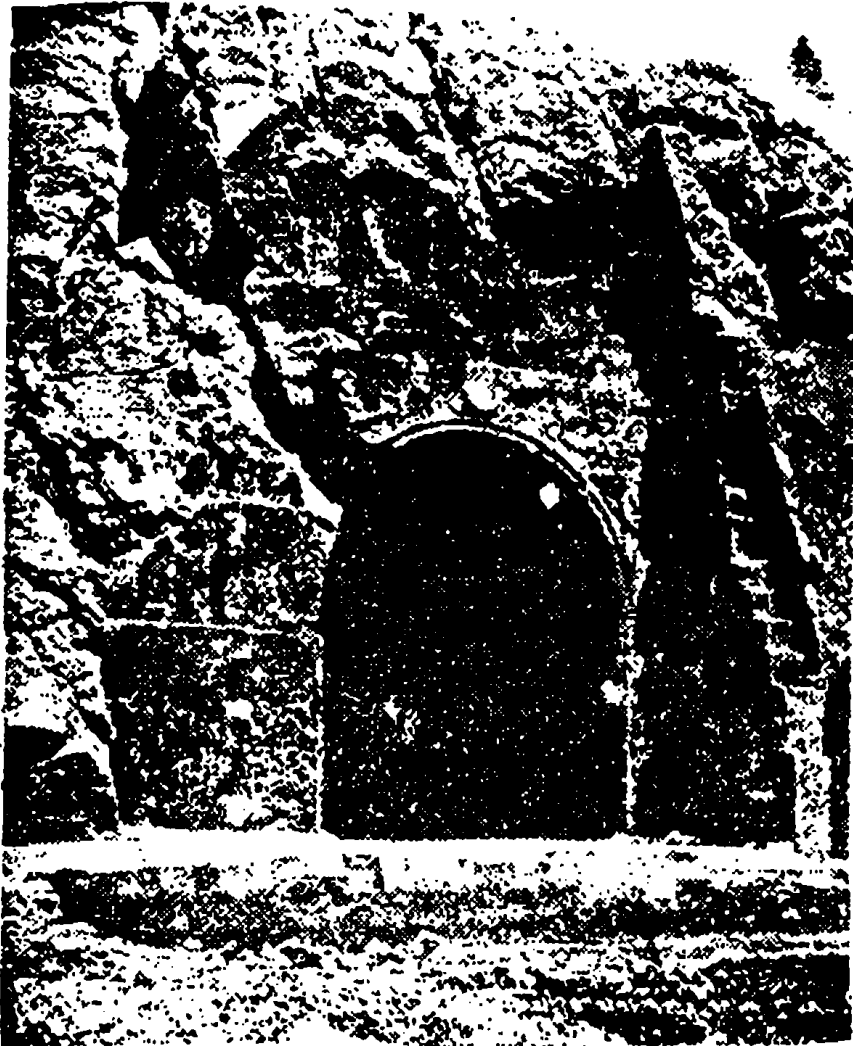
راجع بنحقیقات اردمان در مقاله او تحت عنوان «تاریخ طاق بستان» Das Datum

Kaki Bustan des، در نشریه Ars Islamica، ۴، (۱۹۲۷)، ص ۷۹-۹۷.

۴- Gokarn

۵- vani Yudh-besh

که شفا بخش هر مرض بشمار میرفته است، بر فراز ستون، آنجایی که پایه طاق شروع شده، از دو طرف سر نوار چین داری دیده می‌شود، که جزء لباس رسمی پادشاهان ساسانی است. در بالا، یعنی دو زاویه، که در کنار نیم دایره طاق واقع شده، تصویر دو الهه پیروزی (نیکه) دیده میشود، که بسبب یونانی خالص حجری شده، و هر



شکل ۴۴ - غار خسرو دوم در طاق بستان  
(هرتسفلد، دروازه آسیا)

یک از طرفی تاج افتخاری با نوارهای موج بجانب دیگری دراز کرده‌اند. درست در وسط طاق شکل هلالی ساخته‌اند، که شاخ‌های آن بجانب بالا است، این هلال هم با نوارهای شاهانه زینت یافته است.

۱- هرتسفلد، دروازه آسیا، ص ۱۵۸، تاریخ صنایع ۱۵۹ B.۴ و ۱۶۷، و



جدار عقب غار مربع و دارای دو نقش برجسته است، که در دو طبقه قرار داده‌اند.

در دو جانب نقش زیرین دو ستون از سنگک بیرون آورده‌اند، که گویسی طبقه دوم کتیبه بر آنها قرار دارد. در این دو ستون جدولهای متعری رسم کرده‌اند.



شکل ۴۵- دو تصویر خسرو پرویز در ضاق بستان

(هرتسفلد، دروازه آسیا)

سرستونها، که بوسیله رشته از برگ‌ناله بیکدیگر متصل شده‌اند، دارای همان نقشی هستند، که در درختهای مدخل غار تعبیه شده است. تحقیقات عالمانه هرتسفلد

۱- هرتسفلد، دروازه آسیا، تصویر ۴۲ و تصویر ۴۵؛ مقایسه شود با دمرنگان، ص ۴

رابطه تاریخی این ستونهارا، که نمونه منحصر ستون سازی عهد ساسانی محسوب میشوند، با ستونهای چوبین امروزی نواحی کردستان، که حافظ رسم معماری روستایی قدیم هستند، واضح و روشن کرده است.

نقش بالا مجلس تاجگذاری را نشان میدهد. پادشاه در وسط ایستاده، و با دست راست تاجی را میگیرد، که او هر مزد، که در طرف چپ او (طرف راست بیننده) ایستاده، باو عطا میکند. از طرف دیگر الهه آنادین (آناهیتا) هم افسری باو میدهد. این سه صورت از روبرو دیده میشوند. پادشاه همان تاجی را بر سر دارد، که در سکه‌های خسرو پرویز معمولاً رسم میکرده‌اند، یعنی تاجی بزرگ، که دو رشته مروارید در زیر و هلالی در پیش دارد؛ شاخه که بر فراز تاج نهاده‌اند، در میان دو بال عقاب واقع شده، و بر روی آن هلالی است، که قرص خورشید را در آن رسم کرده‌اند. جامه پادشاه، که بطرز معمول دارای نواری مواج است، عبارت است از قبایی آستین‌دار، که از زانو میگذرد، و شلواری گشاد و چین خورده. قبا و شلوار غرق جواهر است، حاشیه قبا، و غلاف و کمر شمشیر، حتی شلوار او مزین برشته‌های مروارید است. علاوه بر اینها، چند رشته مروارید غلطان از گردن پادشاه آویخته است، و نقوش لباس نیز همه شبیه مروارید ساخته شده، یعنی بصورت قطره‌های نازکی، که هر يك بحلقه آویخته است. خداوند او هر مزد نیز جامه بلند در بر دارد، رای عبایی بدوش افکنده، که حاشیه آن مروارید نشان است. ساق موزه‌هایی که در پای دارد، در زیر شلوار پنهان است؛ ریش بلند نوک دار، و تاج نواریسته او نظیر نقوش ازمنه عتیقه است. زنی، که در جانب راست خسرو ایستاده، بنا بر عقیده مرتسفلد از روی سبوی دسته‌داری، که در دست گرفته، شناخته میشود، که کیست. از عهد باستان نقش سبورا نماینده آبهای آسمانی، که منبع فیوض نازله بر زمین و بارورکننده خاک است، قرار داده‌اند. بنابراین آن زن آنادین است، که الهه آب محسوب میشده است. قبای او به سبک یونانی است و در روی آن

بالاپوشی سناره نشان پوشیده است. تاجش شبیه تاج اوهرمزد است، و از زیر آن چهار رشته گیسوبر دوش و سینه‌اش افتاده است، و این بنا بر شیوه عادی رنان ایرانی عهد ساسانی است.<sup>۱</sup>

در همه این تصاویر آثار خشکی و فقدان حیات آشکار است، «گویی شخص در برابر تصویر مجسمه‌هایی ایستاده» یا نقوشی را مینگرد، که از روی پرده نقاشی حجاری کرده‌اند.<sup>۲</sup> خلاصه توصیفی که هر تسفلد از صنعت حجاری غار خسرو دوم در طاق بستان کرده، این است، که این نقوش گویی از روی پرده قلمی در سنگ حجاری شده است.<sup>۳</sup>

متأسفانه از نقاشی ساسانیان آثار بسیار قلیلی مانده است. در محلی موسوم به دختر نوشیروان، در حوالی خلم، واقع در مشرق بلخ، در طاقچه، که در کسوه کنده شده، بقایای تصویری دیده میشود، که ضایع و محو شده است. این صورت یکی از شاهزادگان ساسانی است، که فرمانروای ایالات شرقی بوده، تختی را که بر آن نشسته، در میان ستونهایی قرار داده‌اند. این نقاشی شبیه بتصاویر برجسته پادشاهان ساسانی است، ولی از جزئیات آن نقاشی در عین حال شیوه تصاویر بودایی آسیای مرکزی نمایان است.<sup>۴</sup> باری، در ضمن آخرین حفاریاتی، که در تیسفون صورت گرفته، آثاری از نقوش دیواری<sup>۵</sup> دوره ساسانی بدست آمده، که مشتمل بر تصاویر مردان بود، و فقط پاره‌های سرانسانی در آنها محفوظ مانده است. شمیت‌گزید: «الوانی، که بکار می‌برده‌اند، زرد، و سرخ، و خرمایی بوده است،

۱- دروازه، ص ۹۲ و تصویر ۴۲ و ۴۴؛ تاریخ صنایع ۱، ص B ۱۶۵.

۲- دروازه، ص ۹۳.

۳- مقایسه شود با هر تسفلد، خراسان (اسلام، ج ۱۱)، ص ۱۵۴.

۴- گذار و خانمش وهاکن، آثار باستانی بودایی در بامیان، ص ۶۵ و بعد، و

تصاویر ۴۲ و ۴۳.

که گاهی سرخی روناس تندی هم بآنها می‌افزوده‌اند، آبی آسمانی، و سیاه، را نیز با کمال مهارت برای تزیین حواشی بکار می‌بسته‌اند»<sup>۱</sup>.

طبقه زیرین کتیبه جدار عقب غار مذکور خسرو پرویز را مسلح و سوار بر اسب نشان می‌دهد. این مجسمه، که از سنگ بیرون آورده‌اند، متأسفانه در اثر تعصب مهاجمین عرب شکسته است. پادشاه کلاه خودی بر سر نهاده، که تاج بالدار با هلال و قرص، خورشید بر آن قرار دارد (بال‌های تاج را شکسته‌اند و فعلاً پیدا نیست). جوشنی با حلقه‌های آهنین پوشیده، که تا کلاه خود می‌رسد، و چهره پادشاه را می‌پوشاند، و تن را تاران فرو می‌گیرد. از زیر این جوشن جامه پادشاه نمایان شده است، که دارای تصاویری است شبیه ماهیانی که، اصطلاحاً آنها را اسب آبی‌خوایند. شاه زیزه در دست راست گرفته، و آن را بردوش تکیه داده است، و لسی مسلمانان بت‌شکن آن دست را چنان قلم کرده‌اند، که اثری از آن پدیدار نیست. در دست چپ آن سوار سپری مدور دیده می‌شود. کمر بندی مزین، و ترقش پرتیر، سلاح این سوار را کامل کرده است. در کمال آرامی بر روی قوائم درشت خود ایستاده، سر و سینه‌اش را برگستوانی منگوله‌دار پوشیده است. دو طرف کفل اسب دارای علامتی است، گویا حلقه باشد، که نواری بشکل کراوات از آن گذرانده‌اند و از علائم سلطنتی است<sup>۲</sup>. از دو جانب کفل دو گوی بزرگ، که

۱- شمیدت: «سوریا»، ۱۹۳۴، ص ۱۹-۱۸. تاریخ صنایع، ۲: ص ۱۳۹۶ و بعد (Laure Morgenstern). در شهر دورا تعدادی از نقوش، که بدست برابنید کشف شده‌اند (Grafitto)، کشف کرده‌اند. (رلد: کومون، حفاریهای دورا اوروبوس، ج ۲، اطلس، پاریس ۱۹۲۶، لوحه ۹۸ و ۹۹؛ رستووتزف و لیتل. خانان مزین به نقوش دیواری. Rostovtzeff et A. Little, La maison des fresques, Mem. de l'Acad. des Inscript. XLIII, p. 167 sqq.

رستووتزف، شهرهای کاروانی، ص ۵-۱۹۴، ۲۱۱ و تصویر ۳۵) در تخت جمشید نیز از این نقوش یافته‌اند. (هرتسفلد، تاریخ باستان، ص ۸۵).

۲- مقایسه شود با هر تسفلد، گزارش باستان، ج ۹، ص ۱۵۷.

گویا از پشم است، در حریر پیچیده بشکل گلابی آویخته است، و این قسم گوی در اکثر زین و برگ‌های سلاطین ساسانی بنظر میرسد.

این مجسمه سوار، که بنا بر روایت اسلامی<sup>۱</sup> خسرو پرویز و اسب او شب‌دیز (یعنی شب رنگ) را نشان میدهد، از حیث ظرافت و سلامت اندام و تناسب و حسن ترکیب شاهکار حجازی محسوب میشود. موافق روایت ابن‌القیه الهمدانی، این پیکر را استادی بنام قطوس پسر سنمار<sup>۲</sup> ساخته است. البته سنمار معمار قصر خورنق حیره<sup>۳</sup> وجودش در تاریخ ثابت نیست، و انتساب این حجار بآن معمار هم از حیث زمان تناسبی ندارد، ولی ظن قوی می‌رود، که در زیر این کلمه معرب (یعنی قطوس) اسمی از اسامی بیزانسی نهفته باشد. چنانکه هر تسفلد گفته است، احتمال دارد، که تعلق حجار مربوط بسایسن شاهکار صنعتی تاریخی داشته باشد.<sup>۴</sup>

نام شب‌دیز<sup>۵</sup>، اسب معروف خسرو پرویز را، اکثر مورخان و شاعران ایران و عرب ذکر کرده‌اند. گویند خسرو پرویز چنان این اسب را دوست داشت، که سوگند یاد کرده بود، هر کس خبر هلاکتش را بیاورد، او را بقتل خواهد رسانید روزی که شب‌دیز مرد، میر آخور هراسان شد و به باربذ رامشگر پادشاه پناه برد. باربذ در ضمن آوازی واقعه اسب را با ابهام و تلویح گوشزد خسرو کرد شاه فریاد بر آورد که: «ای بدبخت مگر شب‌دیز مرده است!» خواننده در پاسخ گفت: «شاه

۱- ابن حوقل (قرن دهم میلادی) از روی کتاب عمرو بن البحر الجاحظ، رک

هر تسفلد، دروازه، ص ۸۲.

- Sjuimmar

۳- طبری، ص ۸۵۰ و بعد، تلذکه، ص ۹۷، مقایسه شود با بالاتر.

۴- در وارد، ص ۸۲ و بعد، تصویر ۴۲ و ۴۳، مقایسه شود با زاره در کتاب زاره،

هر تسفلد، نفوس برجسته ص ۱۹۹ و بعد؛ تاریخ صنایع، ۴، A ۱۶۱.

۵- معنی این نام «رنگ شب» است.

خود چنین فرماید: «بسیار خوب هم خود را نجات دادی هم دیگری را.» ابن قسبه را، که الهمدانی<sup>۱</sup> و ثعالبی<sup>۲</sup> روایت کرده‌اند، پیش از آنها خالد الفیاض<sup>۳</sup> شاعر عرب (متوفی در حدود ۷۱۸ میلادی) آنرا بنظم آورده است، و در اروپای شمالی هم با شکل مختلف روایت شده است؛ مشهورترین آنها قصه ملکه تیردانبود<sup>۴</sup> است، که بهمین طریق شوهر خود گرم<sup>۵</sup> پادشاه دانمارک را از مرگ فرزندش کنود دانبت<sup>۶</sup> مستحضر میکند.

در برابر غار نزدیک چشمه بزرگ، مجسمه از خسرو پرویز قرار داشته است. در قرن دهم میلادی مسعر بن المهلهل آنرا در همان مکان دیده است.<sup>۷</sup> بعد آن مجسمه در دریاچه، که نزدیک کوه است، افتاده، و در قرن نوزدهم تنه آنرا بدون پا از آب بیرون کشیده، در بالای سد نصب کرده‌اند. اگر چه این پیکر را آب ضایع کرده و وحشیگری روستاییان آسیب بسیار بآن وارد آورده، و لسی هنوز هیئت شاهنشاه را نشان می‌دهد، که ایستاده و دستها بر قبضه شمشیر نهاده است.<sup>۸</sup> در کنار این پیکر يك جفت سرستون دیده می‌شود، که در يك سمت آنها تصویر خسرو دوم را با واسطه شکل تاجش میتوان تشخیص داد، و در سمت دیگر تصویر االهه نقر شده. که در دست راست حلقه یا تاج گلی گرفته و در دست چپ شاخه سدري . يك جفت سرستون دیگر، که به ۵۵۵ مین قسم حجاری شده، در قریه بیستون در پای سنگ نبشته داریوش موجود است، و يك جفت دیگر سابقاً در

۱- هر تسفلد، دروازه، ص ۸۳.

۲- ص ۴-۷۰۳.

۳- متوفی در حدود سال ۷۱۸ میلادی؛ رك برون، مجله پادشاهی، ۱۸۹۹، ص ۵۸.

۴- Dancbod

۵- Gorm

۶- Knud Dancast

۷- عبارت یاقوت، که هر تسفلد در ص ۸۲ دروازه آسیا نقل کرده است.

۸- دروازه، تصویر ۵۲، و ص ۱۰۰ و ما بعد.

اصفهان بوده، و فلاندن<sup>۱</sup> نقش او را برداشته است.<sup>۲</sup> اشکال الاهیها از حیث جزئیات نقاشی و علائم خدایی باهم اختلاف دارند، اما تصویر پادشاه در همه آن سرستونها یکی است و خسرو پرویز را نشان میدهد. بعقیده هر تسفلد، این سه جفت سرستون منعلق بجلو خان عمارتی بوده، که سه اطاق داشته است، و این سرستونها را بقسمی قرار داده بودند، که تصویر پادشاه در سمت چپ و نقش الاهی در جانب راست واقع می شده. باین ترتیب از جفت شدن تصاویر دو بدو، سه مجلس کامل تشکیل می یافته است.<sup>۳</sup>

در نقش قسمت فوقانی دیوار عقب غار بزرگگ طاق بستان، خسرو پرویز را بالباس روز باری بینیم، یعنی همان جامه، که در مرقع مهمه می پوشیده، و سراپا غرق جواهر الوان بوده است. اگر رنگ الیسه و جواهرات را در سنگ معین کرده بودند، تصویر کامل شاهنشاه را در دست داشتیم. حمزه بنابر مجموعه تصاویر شاهان ساسانی، که دیده است، الوان مخصوصه خسرو را چنین ذکر میکند<sup>۴</sup> : «خسرو ابرویز پسر هر مزد جامه اش گلنام و شلوارش آسمانی و تاجش سرخ بود و نیزه در دست داشت»<sup>۵</sup>.

امراء بزرگگ و سفرای دول خارجه در قصر دستگرد، که معرض شکوه و جلال سلطنتی بوده، شاهنشاه را در همین لباس میدیده اند. موافق روایتی پیرایه طبری خسرو در حرم خویش سه هزار زن داشته است، غیر از دخترانی، که خدمتکار یا مغنی و مطرب او بوده اند. سه هزار خادم مرد و ۸۵۰۰ مر کب و ۷۶۰۰ فیل و ۱۲۰۰۰ قاطر برای

### ۱- Plandin

۲- فلاندون کست. تصویر ۲۷۱ و his ۲۷.

۳- دروازه، ص ۱۱۰ و بعد تصاویر ۵۹-۵۵، مقایسه شود با دمرگان، ۴، ص ۳۰۵

تاریخ صنایع، ۴، 153A و B.

۴- بالاتر، ص ۸۱-۷۹.

۵- چاپ گونوالد، ص ۶۰، ترجمه، ص ۴۵.

حمی بنه داشته است<sup>۱</sup>. طبری گوید، این پادشاه، بیش از هر کس، بجواهرات و ظروف و اوانی گرانبها، و امثال آن مایل بود.

باری عجائب بارگاه خسرو پرویز وردزبان مورخان ایرانی و عرب است. بلعمی<sup>۲</sup> ر ثعالبی. دوازده چیز شگفت از خسرو حکایت کرده‌اند. من جمله: قصر تیسفون، درفش کاویان<sup>۳</sup>، زن او شبرین، رامشگران و مغنیان دربار: سرکش و باربد با پهلبد<sup>۴</sup>، ریدک خوش آرزو و گگ<sup>۵</sup>. اسب شب‌دیز - فیل سفید. هر تسفند گزید<sup>۶</sup>.

این طرز شماره تقلیدی است از هندیان، چنانکه قصد «هفت گوهر» بودایان شباهت تام بنفایس دوازده گانه خسرو پرویز دارد، فردوسی جداگانه با توصیفات شاعرانه از این نفایس سخن میراند، و هفت «گنج» خسرو را<sup>۷</sup> به تفصیل می‌شمارد، که در آن ضمن فقط نام دو شگفتی از شگفتیهای ثعالبی مندرج است. مسلماً این شرح را از خودای نامگ نقل نکرده‌اند زیرا که فقط در شاهنامه فردوسی و کتاب ثعالبی دیده میشود، و بلعمی هم از آن استفاده کرده است. مأخذ این روایت تحقیقاً آن قسمت

۱- طبری، ص ۹۵۴، نلدکد، ص ۳۵۳. درنهایه (برون، ص ۲۵۵) تقریباً همین اعداد ذکر شده است و چنین بنظر میرسد، که هر دو از يك منبع این مطلب را گرفته‌اند. مقابله شود با بلعمی، چاپ زانبرگ، ج ۲، ص ۳۰۵.

۲- زانبرگ، ص ۳۵۴-۵.

۳- ص ۶۹۸ و بعد.

۴- در فصل دهم.

#### ۵- Pahladadh

۶- پایین تر از این اشخاص صحبت خواهد شد. مقابله شود با ص ۴۳۹. یادداشت ۶.

۷- نخت خسرو، سالنامه مجموعه‌های آثار هنری پروس Der Thron des Khosro

Jahrbuch der preussischen Kunstsammlungen، ج ۴۱، ص ۲-۳

یادداشت ۷.

۸- چاپ مهل، ج ۸، ص ۳۲۸



از منابع عهد ساسانی است، که تأثیر ادبیات هند در آن آشکار است، و نفوذ ادبیات هند در قرن اخیر سلطنت ساسانیان پیدا شده است.<sup>۱</sup>

در این روایت نام چند گنج را ذکر کرده‌اند از قبیل «گنج باد آورد» و «گنج گاو» گویند هنگامیکه ایرانیان اسکندریه را در حصار گرفتند، رومیان در صد نجات دادن ثروت شهر بر آمدند و آن را در چند کشتی نهادند، اما باد مخالف وزید و سفاین را به جانب ایرانیان راند. این مال کثیر را بتیمون فرستادند، و بنام «گنج باد آورد» موسوم شد.<sup>۲</sup> تعالیی قصه «گنج گاو» را چنین روایت میکند:<sup>۳</sup> «کشاورزی مزرعه خود را بوسیله دو گاو شیار میکرد، ناگاه خیش گاو آهن، که آن را بفارسی غباز<sup>۴</sup> خوانند، در ظرفی پر از مسکوک زر فروشد. کشاورز بیار گاه پادشاه رفت، و واقعه را عرض کرد. شاه فرمان داد، تا آن کشتزار را کنند و مالیکه در آن نهفته بود، بیرون کشیدند، صد کوزه پرسیم و زر و گوهر بدر آمد، که مهر اسکندر داشت، و جزء گنجهای او بود. چون خسرو آن مال بدید، خدای تعالی را سپاس گزارده، یکی از کوزه‌ها را بکشاورز داد، و باقی را در محلی نهاد، که بگنج گاو موسوم شد. فردوسی گنجهای خسرو را چنین می‌شمارد:

چین و زبرطاس و از هندوزوس	نخستین که بنهاد گنج عروس
شمارش بکردند و درماندند	دگر گنج باد آورش خواندند
تسو خوانی و را دیبه خسروی	دگر آنکه نامش همی بشنوی

۱- رنک بالاتر ص ۴۵۱، در رساله «روز خرداد ماه فروردین» (یعنی ششمین روز از جشن نوروز، که از رسالات پهلوی است، به هیجده چیز عجیب، که در مدت هیجده سال سلطنت، بدست خسرو دوم افتاد اشاره شده است رنک مودی Modi، نامه‌های آسیایسی Asiatic Papers ج ۴، ص ۱۹ و بعد.

۲- تاریخ بی نام گویدی، نلدک، ص ۲۵ و بعد: مقایسه شود با طبری، ص ۱۰۵۷

نلدک، ص ۲۷۸ تعالیی، ص ۷۰۳.

۳- ص ۷۰۲.

دگر نامسور گنج افراسیاب	که کس را نبود آن بخشکی و آب
دگر گنج کش خواندی سوخته	کز آن گنج بد کشور افروخته
دگر گنج کز در خوشاب بود	که بالاش يك تیر پسر تاب بود
که خضرا نهادند نامش ردان	همان نامسور کاردان بخردان
دگر آنکه بد شادورد بزرگ	که گویند رامشگران سترگ

از عجایب و نفایس دستگاد پرویز یکی شطرنجی بود، که مهره‌هایش را از یاقوت و زمرد ساخته بودند؛ دیگر نردی از بسد و فیروزه؛ دیگر قطعه زری بوزن ۲۵۵ مثقال (مشت افشار)، که چون موزم بود، و میتوانستند آنرا باشکال مختلف در آورند، دیگر دستاری، که شاه دست را با آن پاك میکرد، «چون چرکین میشد آن را در آتش می افکندند، آتش چرک را پاك میکرد، وای آنرا نمیسوخت»<sup>۱</sup>. ظاهراً این دستار از پنبه کوهی بوده است. خسرو تاجی داشت، که ۶۰ من زرخالص در آن بکار برده بودند و مرواریدهای آن تاج هر يك مقدار بیضه گنجشک بود، و یاقوت‌های زمانی آن «در شب چون چراغ روشنایی میداد و آنرا در شبان تا بجای چراغ بکار میبردند، زمردهایش «دیده افعی را کور میکرد»<sup>۲</sup>. زنجیری از طلا، بطول ۷۰ ذراع، از سقف تا ایوان آویخته، و تاج را بقسمی بآن بسته بودند، که بر سر پادشاه قرار میگرفت، و از وزن خود آسیبی باو نمبرسانید<sup>۳</sup>. بشبهه این همان تاجی است، که در بارگاه تیسفون می‌آویختند و طبری نیز از آن نام برده است<sup>۴</sup>.

اما بزرگترین نفایس خسرو پرویز تخت طاقدیس بود، یعنی «تختی که بشکل طاق است» و ثعالبی آنرا چنین وصف کرده است<sup>۵</sup>: «این سریری بود از عاج و ساج

۱- ثعالبی، ص ۷۵۵

۲- بلعمی، زنتیرگک، ج ۲، ص ۳۵۵.

۳- ثعالبی، ص ۶۹۹ و ما بعد.

۴- بالانتر، ص ۴۱۹ و بعد.

۵- ص ۶۸۸ و ما بعد. نام تخت را بخط عربی طاقدیس نوشته‌اند.

که صفائح و نرده‌های آن از سیم وزر بود. ۱۸۰ ذراع طول و ۱۵۰ ذراع عرض داشت. روی پله‌های آنرا با چوب سیاه و آبنوس زر کوب فرش کرده بودند. آستانه این تخت از زر و لاجورد بود، و صور فلکی، و کواکب و بروج سماوی، و هفت اقلیم، و صور پادشادان، و هیئتهای آنان را، در مجالس بزم و ایام رزم و هنگام شکار، بر آن نقش کرده بودند. در آن آلتی بود برای تعیین ساعات روز چهارقالی از دیبای زربافته مرصع بمروارید و یاقوت، در آن تخت گسترده بودند، که هر يك تناسب با یکی از فصول سال داشت». اما فردوسی وصف مشروح تری از طاق‌دیس به نظم آورده است<sup>۱</sup> و گوید این سریری کهن بود، که در عهد خسرو پرویز آن را از نو ساختند، و شرحی هم از کیفیات نجومی این تخت بیان کرده است:

همان ماه تابان ز برخی که رفت	«شمار ستاره ده و دو هفت
بدیدی بچشم سر اختر گرای	چه زو ایستاده چه مانده بپای
سپهر از برخاک بر چند گشت.	ز شب نیز دیدی که چندی گذشت

هر تسفلد<sup>۲</sup>، که رساله بدیمی در باب تخت طاق‌دیس نگاشته، اشاره بنویکی از مورخان رومی کدرنوس<sup>۳</sup> نام کرده، که او هم روایت از یکی از کتب ثوفانس (نیمه دوم قرن هشتم میلادی) نموده است. کدرنوس گوید: قیصر هرقل پس از انهزام پرویز، در سال ۶۲۴، وارد کاخ گنزک شد «بت خسرو را دید، که هیئت هولناک داشت، و تصویر پرویز را نیز مشاهده کرد، که در بالای کاخ بر تختی قرار گرفته بود. این تخت بکره بزرگی شباهت داشت، مانند آسمان، و در پیرامون آن خورشید، و ماه، و ستارگان بودند، که کفار آنها را می‌پرستند: و تصویر رسولان پادشاه نیز

۱- چاپ مهل، ج ۷، ص ۳۵۶ و ما بعد.

۲- رساله تخت خسرو، سائنامه فوق‌الذکر، ج ۴۱. منتم این مطالب در گزارش

باستان، ج ۲، ص ۱۲۸ و ما بعد.

در اطراف آن بود، که هر يك عصایی در دست داشتند. در این گنبد، بفرمان دشمن خدا (یعنی خسرو) آلانی تعبیه کرده بودند، که قطراتی چون باران فرو میریخت و آوایی رعد آسا بگوش میرسانید». عجب این است، که قصه تخت طاقدیس در کتابی بدست آمده است، که هیچ کس باور نمی کرد در آن باشد، یعنی تاریخ عمومی ساکسون<sup>۱</sup> و رای هرتسفلد این است، که طاقدیس تختی مثل سایر تختها نبوده، بلکه ساعتی بزرگ بوده است، شبیه ساعت غزه<sup>۲</sup>، که دیلس<sup>۳</sup> آن را مورد تحقیق قرار داده است، و میان طاقدیس و ساعت غزه، از حیث زمان و مکان چندان فاصله نبوده است. باری طاقدیس، مثل تختهای سلاطین مشرق، عبارت بسوده است از سکویی در زیر و سقفی شبیه تخت بر فراز آن، و در این سقف تصویر پادشاه، و خورشید، و ماه منقوش بوده است. هرتسفلد نمونه این قسمت از تخت طاقدیس را در یکی از مصنوعات آن عهد یافته است، و آن جام نقره کلیموا محفوظ در موزه ارمیتاژلنین گمراد است<sup>۴</sup>. چهاران گدازه و نقاشان غارهای ترکستان چین کاملاً با سرهشتی اراده ماه و خورشید آشنا بوده اند. هم چنین در یکی از مهرهای عهد ساسانی و بعضی قطعات منسوجه، که تقلید پارچه‌های ساسانی است، نظایر این صورتها دیده می شود. بساری صورت طاقدیس در جام مذکور نقش شده است، با این تفاوت که سکو و تخت راشبیه ارابه ساخته اند، که چوگاوا آنرا

۱- Sächsische Weltchronik

۲- Gaza

۳- H. Diels تحت عنوان «تحقیق در باب ساعت غزه. که پروکوپوس آنرا وصف

کرده است» Ueber die von Prokop beschriebene Kunstuhr von Gaza

گزارش آکادمی پر دس ۱۹۱۲. فرس هرتسفلد را ساکسن Saxl و کامپرس Kampers

مورد تردید قرار داده اند. (رئیس. Kampers, Vom Werdegang der abendland.

Kaisermystik لیبزینگ و بران ۱۹۲۴، ص ۴۵، یادداشت ۱).

۴- نگاه کنید شکل ۸ ص ۱۹۹.

می کشد. بطوری که در صور نجومی معمول است، ماه را در حمال هلال نشان داده اند، در زیر تخت کمانداری ایستاده، که بی شبهه هیکلی مصنوع بوده، و در زدن زنگ ساعت دخالتی داشته است، همانطور که در ساعت غزه هیکل هر کولس<sup>۱</sup> کارش این بوده، که در سرقت ناقوس بنوازد. اما در جام سابق الذکر (کایمو) همه اجزاء ساعت دیده نمی شود. از روایات مورخان شرق و غرب، که اسنادی مستقل از یکدیگر محسوب میشوند، میتوان استنباط کرد، که در آنجا صحنه ای از مجلس تاجگذاری شاهنشاه هم تعبیه کرده بودند، و در پیرامون آن نقش بزرگان اشراف کشور در حال سلام دیده می شده است، و نیز سایبان گنبد مانند متحرکی داشته، که بر آن سیارات هفتگانه و دوازده برج، و اشکال مختلفه قمر را نقش کرده، و آلتی تعبیه نموده بودند، که در اوقات معین باران می باریده، و بانگ رعد می کرده است. این ساعت عجیب در قصر شاهی گنک، نزدیک آتشکده شاهنشاهی آذرگشنسب، واقع بود. هر قل آن کاخ و ساعت و آتشکده را ویران کرد.<sup>۲</sup>

غنیمتی هنگفت در سال ۶۲۸ هنگام غارت دستگرد نصیب هرقل شد. بنابر روایت تئوفانس قیصر در آنجا سیصد لوای رومی، که در جنگها بدست ایرانیان افتاده بود، با مقداری کثیر سیم غیر مسکوک و خوانچه های، که برای جشنهای دینی بکار میرفته<sup>۳</sup>، و فرش های زربفت و پارچه های ابریشمی، و جامه های حریر، و پیراهن سفید بشمار، و شکر، و زنجبیل، و فلفل، و غیره بدست آورد، و مقدار بسیار عود و مواد معطر دیگر یافت. در باغ بزرگی که جزء قصر خسرو بود،

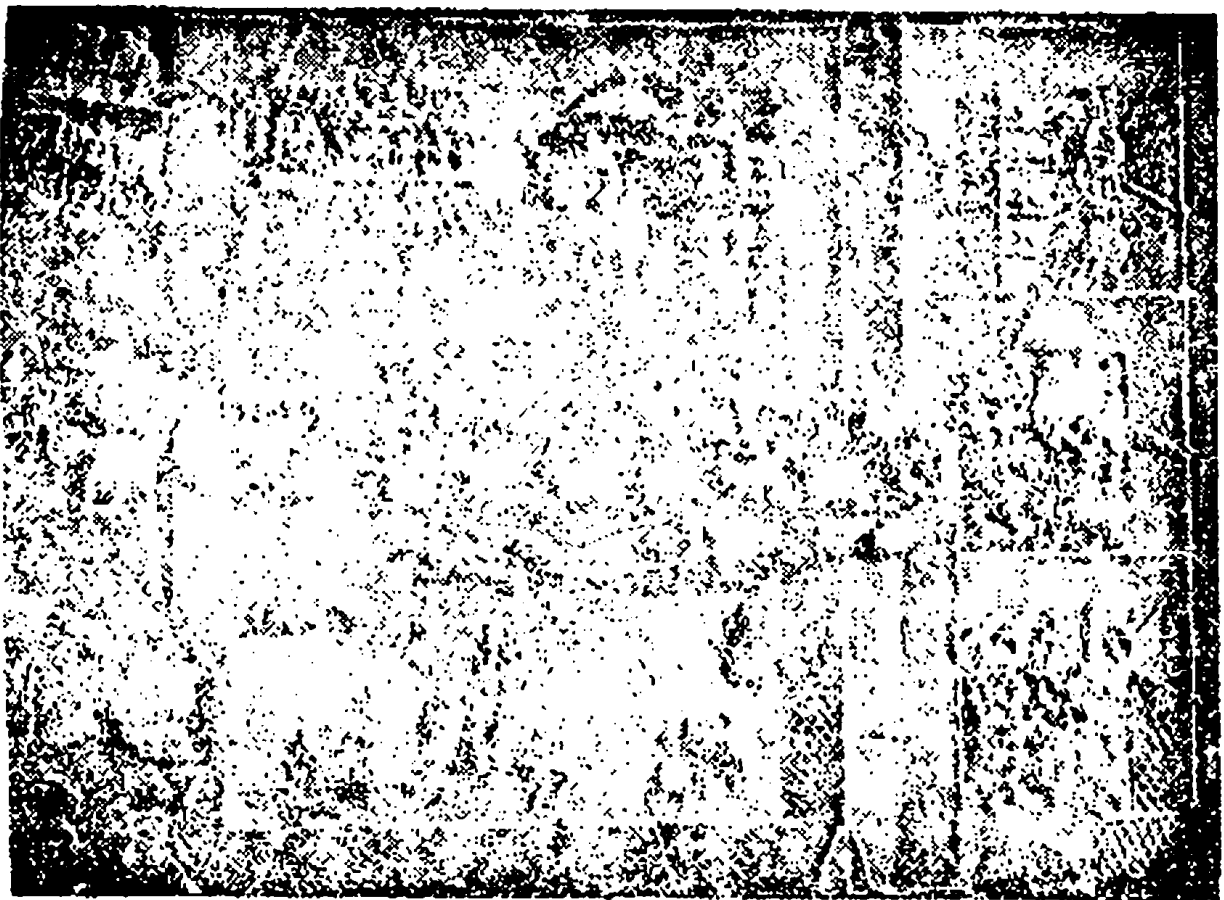
### ۱- Hercules

۲- رجوع به اشیاء قیمتی، که بگنجهای خسرو دوم تعلق داشته، توصیفات دیگری، که کم و بیش صحیح است، در دست. رک مالا کتاب الامحاسن منسوب بجاحظ. ص ۷۱-۳۶۹. چنانچه فان فلرتن و نیز مقایسه شود با اینوسترانتزوف مطالعات ساسانی، ص ۷۵ و بعد؛ بزرگان نو، مجلد ۱۵۸. شماره ۷. ص ۴۵ و بعد.

### ۳- (Icclisternium)

و آنرا «فردوس» می‌گفتند، شترمرغ، و غزال، و گورخر، و طاوس، و تدر، و شیر، و پلنگ بسیار دیدند<sup>۱</sup>.

این محوطه ظاهراً شکارگاه خسرو بود، که آنرا در جدار جنین طاق بزرگ طاق بهستان می‌بینیم. بنا بر مقیاس آقای هرتسفلد، این دو تصویر، که مختصر برآمدگی دارند، از تفاعشان ۳/۸ متر و عرضشان ۵/۷ متر است.



شکل ۴۶ - شکارگوزن خسرو دوم در طاق بهستان  
(زاده، صنایع ایران قدیم)

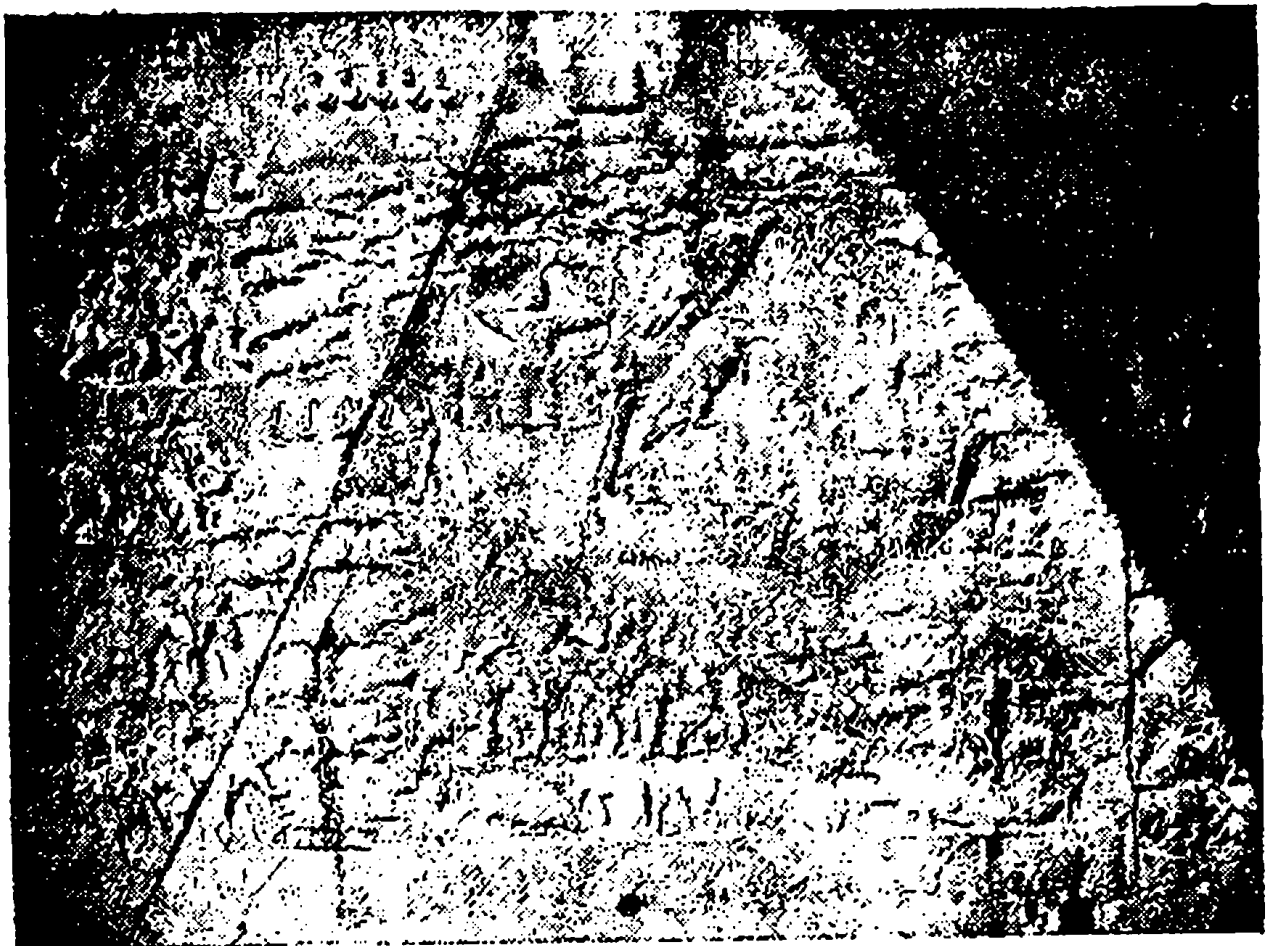
در دیوار راست طاق شکارگوزن را نشان دادند (شکل ۴۶) قسمت میانی این نقش را در خطوطی محصور کرده‌اند، کسه شبیه حصار شده است. صیادان

۱- (paradis)

۲- زاده - هرتسفلد، سفر باستان‌شناسی، ۲، ص ۸۹.

گوزنان را تعاقب کرده‌اند، و آن جانوران هراسان، و گریزان، از درپچه، که در جانب راست حصار تعبیه شده، بدرون حصار می‌جهند. پادشاه که سوار بر اسب است، در سه جای این حصار ترسیم شده است. در سمت بالا، پادشاه سواره‌ایستاده، و اسبش مهبای جهیدن است، زنی در بالای سر او چتری را افراشته است، که علامت قدیمی شوکت سلطنتی است. در پشت سر او صفی از زنان هستند، بعضی در حال احترام ایستاده، و برخی مشغول رامشگری هستند. دو تن از آنان شیپور در دست دارند، و یکی طنپور می‌نوازد. بروی چوب بستنی، که نردبانی بر آن قرار داده‌اند، زنانی نشسته‌اند، که بعضی چنگ می‌نوازند، و برخی کف می‌زنند. در زیر آن تصاویر، صورت پادشاه دیده می‌شود، که کمان را بزه کرده و در پی جانوران گریزنده اسب می‌تازد. در قسمت زیرین آن نقش، تصویر دیگری از پادشاه هست، که اسب را بحالت یورتمه میراند، و ترکش در دست، از شکار باز می‌آید. در سمت چپ حصار مذکور، اشتران دیده می‌شوند، که گوزنان کشته را می‌برند. نقش دیوار چپ، که با دقت فوق‌العاده ساخته شده، شکار گراز را نشان می‌دهد (شکل ۴۷). در اینجا تقریباً همه نقش را در خطوطی بشکل قاب محصور کرده‌اند، و فقط حاشیه باریکی در سمت راست قرار داده‌اند، که جماعتی کثیر از مردمان و جانوران در آنجا ازدحام کرده‌اند. شکارگاه مکانی است نیز از باتلاقی، که ماهی و مرغابی در آن بسیار است. در جانب راست، پنج صف فیل دیده می‌شود، که بر هر يك دو فیلان، یکی پیش و یکی پس، نشسته، بصیاد گراز مشغولند، و گرازان شتابان خود را بمیان نیزارها می‌کشند. در قسمت بالا قایقی می‌بینیم، که بانوان بسیار در آن نشسته بخواندن و کف زدن مشغولند در مقدم و مؤخر قابقها، زنان پارو می‌زنند. در وسط نقش، يك جفت کرجی را، که پاروزن آنها هم از نسوانند، دیده می‌شود، و این يك جفت کرجی را دو بار نشان داده‌اند، که حکایت از دو موقع شکار بکنند. درست در وسط تصویر، پادشاه، باقدی فوق اندازه طبیعی حجاری شده، که در قایق نخستین ایستاده، و کمان را بزه کرده است؛ زنی، در یسار

او ایستاده، تیری باو تقدیم می‌کند؛ زنی دیگر، در بزمین او، بنواختن چنگک مشغول است. قایق دیگر که در پشت واقع شده، پر از نوازندگان چنگک است. شاه دو گراز بزرگ را با تیر از پای در آورده است. باز همان دو قایق در سمت راست تصویر دیده میشود. در این جا پادشاه، که هاله بر گزرد سردارد، در دست



شکل ۴۷ - شکار گزیر از خسرو دوم در طاق بستان

( زاره، صنایع ایران قدیم )

خود کمانی سست شده نگهداشته است . معلوم می‌شود، که شکار بیابان آمده است. در قسمت زیرین این نقش، فیلان مشغول جمع آوری شکار هستند، و اجساد جانوران را با خرطوم گرفته بر پشت خود می‌نهند.

این دو تصویر، خاصه نقش دوم، بقدری پرکار است، که تقریباً هیچ جای بی‌نقشی در آنها دیده نمی‌شود. نقوش پارچه لباسها را با دقتی فوق‌العاده رسم



کرده‌اند. صورت جانوران مخصوصاً فیلان را، چنان باظرافت و دقت کشیده‌اند، که شخص بحیرت می‌افتد و آنها را از حیث حرکات و نمایش حیات از جمله شکارهای حجاری می‌شمارد، در واقع طرح این منظره بدیع و مبتکر است؛ در اینجا هم باید گفت، که استاد بر روی سنگ تابلوی نقاشی حجاری کرده است. بنا بر عقیده هر تسفلد این حجاریها ما را از طرز نقاشی و پرده سازی عهد ساسانی مطلع می‌کند. این تصاویر سنگی را در آن زمان رنگارنگ می‌ساخته‌اند، و یاقوت گوید، که آثار این رنگها را در طاق بستان دیده‌است. ممکن است بیننده این الوان خود یاقوت نباشد، و نقل قول از حمد بن الفقیه کرده باشد، که روایتش از مأخذهای کتاب یاقوت است. هر تسفلد می‌گوید، اینکه در نقوش طاق بستان چندجا پادشاه را در حال شکار نشان داده‌اند، ولی فقط در یکی از تصاویر برگرد سر او هاله دیده می‌شود، سببش آن است که در سایر تصاویر هاله دور سر پادشاه را با الوان نشان داده بودند، و آن رنگها از میان رفته است.<sup>۱</sup>

مواظبتی، که حجاران طاق بستان در نشان دادن بافت پارچه البسه بکار برده‌اند، برای ما، که طالب شناختن اقسام منسوجات قرن اخیر ساسانیان هستیم، بسیار گرانبها است. زاره و هر تسفلد اول شخصی هستند، که این شعبه از صنایع ساسانی را توضیح و تشریح کرده‌اند.

تنوع بسیاری در پارچه لباس شاهان و لباس خدایان و جامه فلبانان، که در حجاریهای مختلف هستند، بنظر میرسد. گاهی زینت جامه‌ها عبارت است، از آکله‌های ابر، که اصطلاحاً آنرا « ابر نیکبختی » گویند، و مأخوذ از آثار چین است، و گاهی گل‌های چهارپر، که باقسام مختلف آنها را ترتیب داده‌اند، در یکجا بصورت صفحه شطرنج و در جایی بشکل جواهر ولولوء، گاهی هم شاید در روی پارچه

۱- مقایسه شود با ص ۴۸۱.

۲- رک زاره - هر تسفلد، نقوش برجسته، ص ۱۲-۲۵۶ و مخصوصاً هر تسفلد،

دروازه، ص ۹۴ بعد و تصاویر ۵۱-۴۵؛ تاریخ صنایع، ۴، B ۱۶۳، و A.

مروارید حقیقی دوخته‌اند. بعضی از جامه‌ها را با تصویر حیوانات نقش بسته‌اند، مثل میش کوهی، و خرس، و مرغابی، و حواصل، و این جانوران را معمولاً بطریقی ساخته‌اند، که گاه رو بجانب یمین و گاه بسمت یسار قرار گرفته‌اند. همچنین بعضی از نقوش مرکبه هم می‌بینیم، مثلاً مرغابی‌هایی که رشته‌های برگ‌بشکل لوزی آنها را احاطه نموده‌اند، و در فاصله آنها جابجا سناره، یا گل، یا تاج مرواریددووزی ساخته‌اند، که محیط بر هلال‌هایی هستند و در فواصل آن شاخه سدر و مرغان بسیار دیده می‌شود، گاهی هم صفحات مدوری رسم کرده‌اند، که شاخه سدر یا صورت پرندگان در آنها قرار دارد. زنانی، که در شکار گراز طاق بستان پاروزن قایق‌ها هستند، جامه در بردارند منقش بدوایری که سرگراز در آنها ترسیم شده است؛ یک قطعه از منسوج عهد ساسانی با همین نقش در موزه حرفه‌های هنری برلن محفوظ است؛ این پارچه را در یکی از کلیساهای آلمانی برای بستن یکی از اشیاء مقدسه آن کلیسا بکار می‌برده‌اند. باری در حجاری مزبور پادشاه، که در قایق ایستاده، لباسش دارای نقش ازدهاست، که آن راهپو کامپ میخوانند. این حیوانی خیالی است، که مأخوذ از ازدهای صنایع چینی است<sup>۱</sup>، همین نقش در جامه نخسرو پرویز، که سوار بر اسب است، دیده می‌شود، و نیز در قطعه از منسوجات ساسانی، که در موزه سوئد کن سینگتون<sup>۲</sup> مضبوط است، بنظر میرسد. چند قطعه پارچه دیگر، که از دوره ساسانی باقی مانده، صورت پادشاهی را در شکار گاه نشان میدهند، که سوار بر اسبی بالدار با سر کب عجیبی است، و در پیرامونش صورت جانوران گوناگون منظم‌اً رسم گردیده است<sup>۳</sup>. از نقوش منسوجات

### ۱- Kunstgewerbe Museum

۲- در «تاریخ صنایع» این حیوان را سین مورف *senmurv* نامیده‌اند، که پرنده است در داستانهای حماسی ایران و بفارسی امروز آنرا سیمورغ خوانند.

### ۳- South Kensington

۴- دمرگان، ۴، ص ۳۲۳ و بعد؛ هرتسفلد، دروازه، ص ۱۲۱ و بعد، تصاویر

۶۱-۶۵؛ زاره، صنایع ایران قدیم، تصویر ۹۸ و ۹۹؛ تاریخ صنایع، ۴، ۱۶۶.

ساسانی، بعضی را در تصاویر غارهای ترکستان چین بعینه ترسیم نموده‌اند. طرح این نقش‌های منسوجات ابریشمی نخست از جانب شرق آمد تا بفرب رسید و صنعتگران بیزانسی بتقلید آن پرداخته، در صنعت نساجی قرون وسطی در اروپا تأثیری فوق‌العاده کردند.

توانگران و مردمان صاحب‌مقام برای هر فصلی جامه از پارچه خاصی داشتند. ثعالبی گوید<sup>۴</sup>، خسرو از ریدک دانای خود پرسید<sup>۲</sup>، بهترین جامه کدام است. غلام گفت « اما در بهار شاهجانی و دبیقی؛ و در تابستان توزی<sup>۳</sup> و شطوی؛ و در پاییز منیر رازی و ملحم مرزوی؛ و در زمستان خز و حواصل؛ و در سرمای سخت خز آستر دار؛ که میان آنرا از قز انباشته باشند. »

هیوننگ تسیانک<sup>۱</sup> گوید: جامه ایرانیان از پوست، یا پشم، یا نمد، یا ابریشم منقش ساخته شده است. موی سر را منظم می‌کنند، و سر برهنه راه میروند. اگر بتوانیم این قول اخیر را بپذیریم، باید بگوییم که رسم روستاییان چنین بوده است<sup>۵</sup>. صحنه حجاری « شکار گراز » نمونه هم از سبک قالبی ساسانیان می‌دهد. آقای هر تسفالد گوشه يك قالبی را، که از قایق‌زنان چنگ‌زن آویخته، محل دقت قرار داده است. در میان دو رشته مروارید، که گاه‌گاه قطع شده، و اشکال مستطیلی در آن جای گرفته است، شاخه لبلابی دیده می‌شود، که پس از پیچ و خم بسیار منتهی بخنچه شده است؛ مبداء این طرح در نقوش یونانیان باختری بنظر میرسد. بنابراین آقای

۱- ص ۷۱۵ .

۲- ریدک بالانر ص ۴۳۹، یادداشت ۶. این قسمت از سخنان ریدک در متن پهلوی

وجود نیست .

۳- (Tauwaz)

۴- بیل: استاد بودایی راجع به عالم عربی. ج ۲، ص ۲۷۸.

۵- راجع به اقسام پارچه و هنرهای مربوط بآن ریدک تاریخ صنایع. ۱، ص ۷۱۵.

۶۹۱ (فیلیس اکرمان phyllis Ackermann): ۴: ۲۵۲-۱۹۷ .

هرتسفلد طرح و صنعتی، که در این گوشه قالی بکار رفته، نشان میدهد، که اصل آن قالی گره‌داری بوده است.<sup>۱</sup> این قسم قالی بافی را در ادوار اسلامی ایران دنبال کرده، به نتایج حیرت‌بخش و نمونه‌های بسیار زیبا رسیده‌اند.

معروفترین قالی‌های عهد خسرو پرویز، که در کتب قدیمه شرقی شرح آن مذکور است، از جنس ابریشم زربفت بوده است. ثعالبی گوید<sup>۲</sup>: طاقسندیس (سابق‌الذکر) از چهار قالی زربفت مرواریددوز و یاقوت نشان پوشیده بود، و هر يك از این فرش‌ها فصلی از سال را نشان میداد. « قالی بزرگی، که در تالار باریکی از قصور سلطنتی تیسفون بوده، و وهاری خسرو (« بهار کسری ») نام داشته، یا بقول بلعسی آنرا (« فرش زمستانی ») می‌گفته‌اند، از همان جنس زربفت بوده است این فرش، که شصت ارش درازا و شصت ارش پهنا داشته، در فصل زمستان منظره بهاری را در برابر شاهنشاه می‌گسترده است. در متن آن خیابانها و جدولهای آب ساخته بودند و نهرها از میان باغی خرم می‌گذشت، که کشتزارها و باغچه‌های پرمیوه و سبزی آنرا فرو گرفته بودند. شاخ و برگ آن اشجار از زر و سیم و گوه‌های رنگارنگ بود.<sup>۳</sup>

در نقش شکار طاقی بستان فقط چندتن از سه هزار زنی، که خسرو در حرم داشت، می‌بینیم. این شهریار هیچگاه از این میل سیر نمی‌شد. دوشیزگان و بیوگان و زنان صاحب‌اولاد را، در هر جا نشانی می‌دادند، بحرم خود می‌آورد. هر زمان که میل تجدید حرم می‌کرد، نامه‌چند بفرمانروایان اطراف می‌فرستاد، و در آن وصف زن کامل عیار را درج می‌کرد. پس عمال او هر جا زنی را باوصف نامه

۱- دزوانزه، ص ۱۳۷ و بعد.

۲- ص ۶۹۹.

۳- طبری، ص ۲۴۵۲؛ بلعسی، زنتیجرتک، ج ۳، ص ۴۱۷. مقایسه شود با بلو شد،

بادداشت راجع بیک قالی عرب متعلق به قرن هشتم، مجله پادشاهی، ۱۹۳۲، ص ۱۷-۶۱۳؛

ناریخ صنایع، ۳، ص ۲۲۷۲ و بعد (پوب).

مناسب میدیدند، به خدمت میبردند<sup>۱</sup>. گویا وصفی، که از زن تمام عبار در نامه‌های عجیب خسرو پرویز درج بوده، شباهتی با بیانات ریدک دارد، آن غلامی، که گفتگوی او را با پادشاه در يك رساله پهلوی درج کرده‌اند، و امروز در دست است، و سابقاً عبارتی چند از آن نقل کرده‌ایم وی گوید: «بهترین زن آن است، که پیوسته در اندیشه عشق و محبت مرد باشد، اما از حیث اندام و هیئت، نیکوترین زنان کسی است، که بالایی میانه، و سینه فراخ، و سر و سرین و گردنی خوش ساخت و پاهایی خرد، و کمری باریک و کف پایی مقعر، و انگشتانی کشیده و تنی نرم و استوار دارد. باید که سینه‌اش چون به و ناخنش چون برف سفید، و رنگش سرخ چون انار، و چشمش بسادامی، و نرم مانند کرک بره (؟)، و ابروانش چون کمان، و مرواریدهایش (یعنی دندانهایش) سفید و ظریف<sup>۲</sup>، و گیسوانش دراز و سیاه مایل بسرخ باشد، و هرگز سخن نراند...»<sup>۳</sup> \*

محبوبه خسرو شیرین نام داشت، که بقول ثعالبی: «بسوستان حسن و رشک ماه تمام بود»<sup>۴</sup>. چون شیرین عیسوی بود، بعضی از مورخان غربی و

۱- طبری، ص ۱۰۲۵. نلدک، ص ۳۲۵؛ مقایسه شود با چهارمین گاهی: که بخسرو

دوم نسبت داده‌اند، طبری ص ۱۰۲۷. نلدک ص ۳۶۴.

۲- بلی. بولان شرقی، ۹، ص ۲۳۳.

۳- شاه خسرو و ریدک وی، چاپ او نوالا. بخش ۹۶؛ مقایسه شود با روایت ثعالبی

ص ۷۱۵ و بعد.

۴- ثعالبی. ص ۷۰۲.

باز عبارات ثعالبی چنین است: قال فی آخرین فی عن احسن النساء واشبههن قال من یقلها القلب ووجهها وشتیهما النفس وخیرهن من كانت بین الصغر والكبر والطول والقصر والهزل والسن ملحبة الفدجیلة الوجدملوذة الجملة مستویة الجبهة وقویة الحاجین ملوذة العینین ممدلة الانف دقیقة الشفتین وعمقتهم ذبیقة النعم أو لویة الشعر حسنه الفضحك ملوذة الذفن ابریقید العلس زمانة المسون حریرة البشرة حائكة الشعیر تقاحیه التدیبن زموذیه الخصر لطیفة البطن مدسبة السرة فسخمة المجرز صغیره افقد مطیبة الرائحة ذخمیه الصواب فلیله الکلام کثیرة الحباء فضحك انا ملک وقال زهارة. (مترجم).

شرقی<sup>۱</sup> او را از یونانیان دانسته‌اند، اما اسم او ایرانی است، بنابراین قول سبثوس<sup>۲</sup> شیرین از مردم خوزستان بود. در اوایل سلطنت خسرو بعقد او درآمد، و با اینکه منزلتی فروراز مریم دختر قیصر داشت، که پادشاه او را بععل سیاسی گرفته بود<sup>۳</sup>، از حیث منزلت در وجود خسرو نفوذی تمام داشت. مطابق افسانه و هرام چوبین، خسرو پرویز خسواهر بهرام را که، گردیگک<sup>۴</sup> نام داشت، و زنی مردانه بود، بعقد خود در آورد، و این پس از آن بود، که گردیگک و ستهم را هلاک کرد. اگر تفصیل این قصه را نتوانیم باور کنیم، ظاهراً مزاجت خسرو و گردیک را باسد مبتنی بر حقایق تاریخی بدانیم. شیریس خسرو را خبر داد، که از کید این زن دیو سار بر حذر باشد؟

از زمان بسیار قدیم افسانه‌هایی در باب معاشقه خسرو با شیرین نوشته‌اند، و ظاهراً قبل از سقوط دولت ساسانی هم، یک یا چند رومان عامیانه راجع بساین مطلب وجود داشته است، و پاره‌های آن رمان را در بعضی از متون عربی و فارسی خودای نامگک وارد کرده‌اند. نمالبی<sup>۵</sup> و فردوسی<sup>۶</sup> شرح تدابیر شیرین را، که در جلاب

۱- تئوفیل اکنوس، ۱۳/۵؛ بلعمی، ج ۲، ص ۳۵۴.

۲- تاریخ هرقل (هر؛ کلیوس) تألیف سبثوس، ترجمه ماکار، پاریس ۱۹۵۴، ص ۲۸. بعضی بر این عقیده‌اند که در میشان بدنیآ آمده. (لا نور، ص ۲۲۲).

۳- بنا بر قول طبری، مریم دختر قیصر موزیکوس بود. در منابع بیزانسی از این عروسی ذکری نیست. زک نادکه، طبری، ص ۲۸۳، یادداشت ۲.

#### ۴- Gurdiyagh

۵- نلدکه، طبری، ص ۴۸۲؛ محاسن منسوب بحافظ، ص ۲۵۲. ترجمه رشور، ص ۶۳ و بعد.

۶- نهایه، برون، ص ۲۴۳.

۷- ص ۶۹۱ بعد.

۸- چاپ مهل، ج ۷، ص ۲۹۴ و بعد.

عاشق بیوفای خود بکار میبرد، و تفصیل عروسی او را با خسرو نقل کرده‌اند، و تدبیر ماهرانه پادشاه را که در اسکات بزرگان بخرج داد، تا توانست دختری از طبقه فروتر را ب عقد خود در آورد، ذکر نموده‌اند. بلعمی<sup>۱</sup> قصه معاشقه فرهاد<sup>۲</sup> (فرهاد) و شیرین را آورده است، و چنین گوید: «فرهاد فریفته این زن شد، و خسرو او را بکندن کوه بیستون گماشت. فرهاد در آن کوه ببردن سنگت مشغول شد، و هر پاره، که از کوه می‌برید، چنان عظیم بود، که امروز صد مرد آنرا نتواند برداشت». قصه فرهاد و شیرین و خسرو و شیرین موضوع بسی از منظومات عشقی و حماسی ایرانیان شده است.<sup>۳</sup> فردوسی قصه کشته شدن ماریا (مریم) را بدست شیرین چنین بنظم آورده است.<sup>۴</sup>

همیشه ز رشکش دور خسار هزرد	ز مریم همی بود شیرین بسدرد
شد آن دختر خوب قیصر نژاد	بفرجام شیرین و را زهر داد
که او داشت آن راز تنها و بس	از انکار آنگه نبود هیچکس
شبستان زربین بشیرین سپرد	چو سالی بر آمد که مریم به مرد

پرویز همه اقسام لذایذ را استقبال میکرد. ذوق او را نسبت به عطربات در روایت بلاذری دریافتیم، که چون بوی پوست‌های تحریر را دوست نداشت، مقرر فرمود، که نامه‌ها را بر کاغذی، که بگللاب و زعفران آغشته باشد، بنویسند، مسلماً در قصور و کاخهای خسرو بوی عود و عنبر اشهب، و مشک، و کافور، و صندل پیوسته هوا را معطر میداشته است، چنانکه در عهد خلفا چنین بود. بنا بر روایت ثعالبی<sup>۵</sup>

۱- زبیر گنگ. ۲. ص ۴۵۳ و بعد.

۲- Frahadh

۳- دودا Herb. W. Duda. فرهاد و شیرین Ferhad und Schirin.

پراگ ۱۹۳۲ (زبان آلمانی).

۴- همان. ج ۷. ص ۳۵۴ و بعد.

۵- ص ۷۵۸ و ما بعد.

خوش آرزو ربلك (غلام) خسرو، که از لطایف مشومات و قوفی کامل داشت، در جواب خسرو گفت: «بهترین عطرها شاهسپرم آمیخته بانداست<sup>۱</sup>، که بر آن گلاب پاشیده باشند، دیگر بنفشه با بخور عنبر اشهب، و نیلوفر با بخور مشک، و باقلای معطر با بخور کافور. بوی نرگس چون رائحه جوانی است، و بوی گل سرخ چون رائحه باران است، عطر شاهسپرم چون نکهت اولاد است، و بوی خیری چون رائحه دوستان صدیق است». خسرو بساز پرسید که بوی بهشت چگونه است. ربلك جواب داد. «اگر بوی شراب خسروانی، و گل فارسی، و شاهسپرم سمرندی، و ترنج طبری، و نرگس مسکی، و بنفشه اصفهانی، و زعفران قبی و بونی [بوانی] و نیلوفر سیراوانی، و [ند]، که مخلوطی از سه چیز معطر است، (عودهندی، و مشک تبتسی، و عنبر شحری) را فراهم آوری، از بوی بهشت بسویی توانی برد»<sup>۲</sup>.

در قصر شاهنشاه غذاهای مطبوع و گوآرا بسیار مورد توجه بود. از جمله طعام‌هایی که برای پادشاه و لاش مهیا میکردند، یکی «خورش شاهی» نام داشت، که مرکب بود از گوشت گرم و گوشت سرد، و برنج فسرده، برگ معطر، و سرخان مسمن، و خبیص، و طبر زد؛ دیگر از طعام‌ها «خورش خراسانی» بود، که از گوشت کباب شده بسیخ، و گوشت پخته در دیگ، و کره و عصارات، ترکیب می‌یافت؛ دیگر «خورش رومی» که گاه با شیر و شکر، و گاه با تخم مرغ و عسل، و گاه برنج با کره و شکر و شیر ساخته میشد؛ دیگر «خورش دهقانی» که عبارت بود از گوشت گوسفند نمکسود، و نارسود (گوشتی که در رب انار بخوابانند)، و

۱- مخلوطی از مشک و عود و عنبر اشهب.

۲- در متن پهلوی باسمن بیش از همه مشومات آمده و آنرا عطر پادشاهی شمرده‌اند پس از آن عطر گل سرخ و نرگس و کافور و زنبق و بنفشه و شاهسپرم و مورد و نیلوفر و مرزنگوش و غیره را ذکر کرده‌اند؛ و هر يك وصفی شاعرانه آورده‌اند. (شاه خسرو و غلامش، چاپ انوآلا، ۹۴-۶۸).



نخمر مرغ پخته<sup>۱</sup>.

ریدك خوش آرزو در پاسخ خسرو بهترین طعامها را چنین می‌شمارد: از جمله گوشت بزغاله دو ماهه، که شیر مادر و شیر ماده گاوی خورده باشد، مخصوصاً اگر با عصاره زیتون بپزند؛ دیگر سینه گاو فریبی، که در سپیدپاك<sup>۲</sup> پخته باشد (سپیدپاك آشی است، که با اسفناج، و آرد، و سرکه می‌ساخته‌اند<sup>۳</sup>)، و بعد آنرا با شکر مصفی و طبرزد تناول کنند. از میان انواع طیور، خوش آرزو مخصوصاً ماکیانی را نام می‌برد، که خوراکش شاهدانه، و روغن زیتون باشد، این مرغ پیش از کشتن باید ناشتا باشد؛ بعد از کشتن باید آنرا پر کنند و یکروز بپا، و یکروز به گردن بیاویزند، و سپس در شورابگ<sup>۴</sup> بپزند؛ پشت آن مرغ، مخصوصاً آن قسمت که نزدیکتر بدم است، لذیذترین قسمت‌های آنست، لذیذترین غذاهای سرد آنهایی هستند، که از گوشت گورخر، و شتر یکساله، و گاو میش، و خوک ساخته باشند. از جمله غذاهای سرد بسیار مطبوع و لذیذ، خورش است، که از گوشت گورخر اهلی، که بینه و جو خورده باشد، ساخته می‌شود؛ این گوشت را در ماست می‌خوابانند و انواع ادویه بر آن می‌پاشند. از غذاهای مطبوع قیمه‌های مختلف است، که با گوشت خورگوش و سینه اسب، و سمور، و سرتندرو می‌سازند و بهترین نوع آنرا از گوشت آهوی ماده سترون پیه‌دار، که منجمد شده باشد، می‌سازند. در تابستان، لوزینه، که با بادام، و گردو غیره تهیه کنند و انواع نان شیرینی بسیار مطلوب است، خاصه آنها، که با پیه غزال ماده آماده و در روغن گردو پخته شود. اما در زمستان باید نانهای، که بادام و هلو دارد، تناول کرد. نیکوترین مربا برای لیموی خاردار

۱- نهالی. ص ۵۸۵.

۲- Spedh-pak

۳- مقایسه شود با اشتا گلبیرگ Stackelberg. مجله شرقی وین: ج ۱۸،

ص ۲۸۳.

۴- بفارسی شوزایی یعنی آب نمک.

(خاروانرنگ) وبه، وهلیله، وگردو، وزنجبیل چینی است، و بهنربن میوه هانار گیل است، که با قند خورند، و پسته گرگانی، که در شورابگ بو داده باشند، و عدسی



شکل ۴۸- خسرو دوم در شذر (جام نقره  
(زاده، صنایع ایران قدیم)

که به آب کامنگ آمیزند، و خرماهای هیرت<sup>۱</sup>، که با گردو انباشته نمایند، و هلوی

۱- بفارسی آب کامه (کبکگر، مجله شرقی وین ۱۹۳۷، ص ۶۴). خورشی است در

اصطهین. که ازماست و شیر تازه و اسبذ و شیر خشک و سرکه می سازند.

۲- هیرت Hert هلوی حیره میباشد، مادکوارت - مسینا، فهرست، ص ۶۷.

ارمنی، و بلوط و شاه بلوط، که شکر آلود کنند. شاهدانه... (؟)، که در پیه بز کوهی سرخ شده باشد، برای هضم سودمندترین غذاست. بهترین شراب، می کنگک، و می هرات، و می والرود، و شراب بست، و شراب سیب حلوان، مخصوصاً شراب آسوری است،

پر واضح است، که ظروف و اوانی هم کاملاً شایسته غذاهای لذیذ بوده است، که بر خوان شاهنشاه می نهادند.

در روسیه مقدار کثیری از ظروف نقره ساسانی بدست آورده اند، ولی در ایران چیز قابلی کشف نشده است. ظاهراً علتش آنست، که این کشور چند بار پایمال چپاول و غارت قبایل حریص شده است. باعتقاد زاره<sup>۲</sup> این قبیل جام های منقوش را در کار خانه پادشاهی ساخته و بخاطر آن شکار، یا میهمانی شاهنشاه، با امراء و سلاطین بیگانه هدیه میداده اند. بشهادت فلاویوس و پیس کوس<sup>۳</sup>، معاصر قیصر دیو کلسپان، در قرن چهارم میلادی نیز از این قسم هدایا از جانب ساسانیان به امپراطور روم فرستاده شده است. در قرون نخستین اسلامی سبک جامهای نقره ساسانی را تقلید کرده اند.<sup>۴</sup>

نمونه بسیار زیبایی از ظروف عهد خسرو پرویز، جام نقره است، که در

۱- شاه خسرو، اونوالا، فقره ۵۹-۱۹. بعضی از جزئیات چاپ اول از روی مقاله بلی، بولتن شرقی ۹، ص ۲۳۲ در اینجا تصحیح شده است. مقایسه شود با رویت ثعالبی (ص ۸-۷۰۵)، که کمی با متن پهلوی اختلاف دارد.

۲- زاره صنایع ایران قدیم، ص ۴۹.

### ۳- Flavius Vopiscus

۴- راجع به جامها، ریک اردمان، سالنامه مجموعه های آثار هنری پروس، ج ۵۷، ص ۱۹۳ و بعد فهرست جامهای ساسانی، که امروز موجود است، در کتاب هرتسفلد، گزارش باستان، ۹ ص ۲۶-۱۲۵، نقره سازی ساسانی بطور کلی، تاریخ صنایع، ۱، ۶۳-۷۱۶، انبیاء برنزی، ص ۷۵-۷۶۳ (ار بلی J.O. Rbeli): ۴، ۲۱۵ و بعد.

کتابخانه ملی پاریس مضبوط است (شکل ۴۸)، خسرو راهنگام شکر، تقریباً چنانکه در طاق بستان دیدیم، نشان میدهد. خسرو دیهیم بالدار بر سر، و جامه بسیار گرانها در برورشته‌های مروارید بگردن دارد، کمان بزه کرده، چهار نعل از پی جانوران گریزان می‌تازد، و نوارهای سلطنتی او از اثر باد در اهتراز است. چند گراز و گوزن و یک گاو وحشی بتیر او از پای در آمده است.<sup>۱</sup>

جام نقره بسیار عجیب دیگر هم در کتابخانه پاریس است (شکل ۴۹). در این طرف صورت دو هلال با تصویر چند تن دیده میشود، که هر یک چیزی از قبیل: مرغی، و جامی، و بخور سوزی (?)، و امثال آن در دست دارند، در وسط زنی برهنه می‌بینم، که گویا حیوانی اساطیری را، که شبیه ببر هندی است، نوازش میکند. تا حال کسی نتوانسته است سر این اشکال را، که البته جنبه دیوانتی دارد کشف کند.<sup>۲</sup>

از نقوش معمول ظروف ساسانی تر کیهانی است، که از اشکال جانوران و نباتات می‌کرده‌اند؛ مثل دو دسته گل، که هر یک در سمت درختی واقع شده باشد یا شیری در کنار درختی و امثال این‌ها. غالباً در اطراف نقوش، گل برگ و لبلاب پیچان رسم می‌کرده‌اند. جامی باقی است، که شکل ماهی و خرچنگ بر آن نقره نموده‌اند.<sup>۳</sup> تنگها و صراحیهای سیمین کشف شده است، که نقوش بسیار دارند، از

۱- بابلون، راهنمای کابینه‌مدالها Guide au Cabinet des medailles شکل ۱۲۳. هرستفلد، دروازه، تصویر ۵۳؛ زاره صنایع ایران قدیم. تصویر ۲۵۷؛ تاریخ صنایع، ج ۴، ۲۱۴. برخلاف اردمان (جامهای ساسانی که دارای مجالس شکار هستند Die sassanidischen jagdschalen، سالنامه مجموعه‌های آثار هنری پروس، ج ۵۷، ص ۲۱۲ و بعد)، که این جام را مانند نقوش طاق بستان از پیروز میدانند. هرستفلد مجدداً تأیید کرده است. که این جام خسرو پرویز را در شکارگاه نشان میدهد.

۲- بابلون، راهنمای کابینه‌مدالها. شماره ۲۸۸۱، شکل ۱۱؛ زاره صنایع ایران

قدیم، نس ۱۱۷، تاریخ صنایع ۹. A ۲۳۳.

۳- زاره، صنایع الخ، تصویر ۱۲۱ و ۱۲۲.

۴- زاره، صنایع الخ، تصویر ۱۲۵.

قبیل شکل شیری (شکل ۵۰)، یا صورت زنی که زنبیلی پرمیوه پیش آورده است.<sup>۱</sup> تنگهای مفرغ دست‌دار هم هست؛ که شکل انسان، و پرندگان، یا شاخه‌های بهم پیچیده، بر آنها رسم کرده‌اند.<sup>۲</sup>



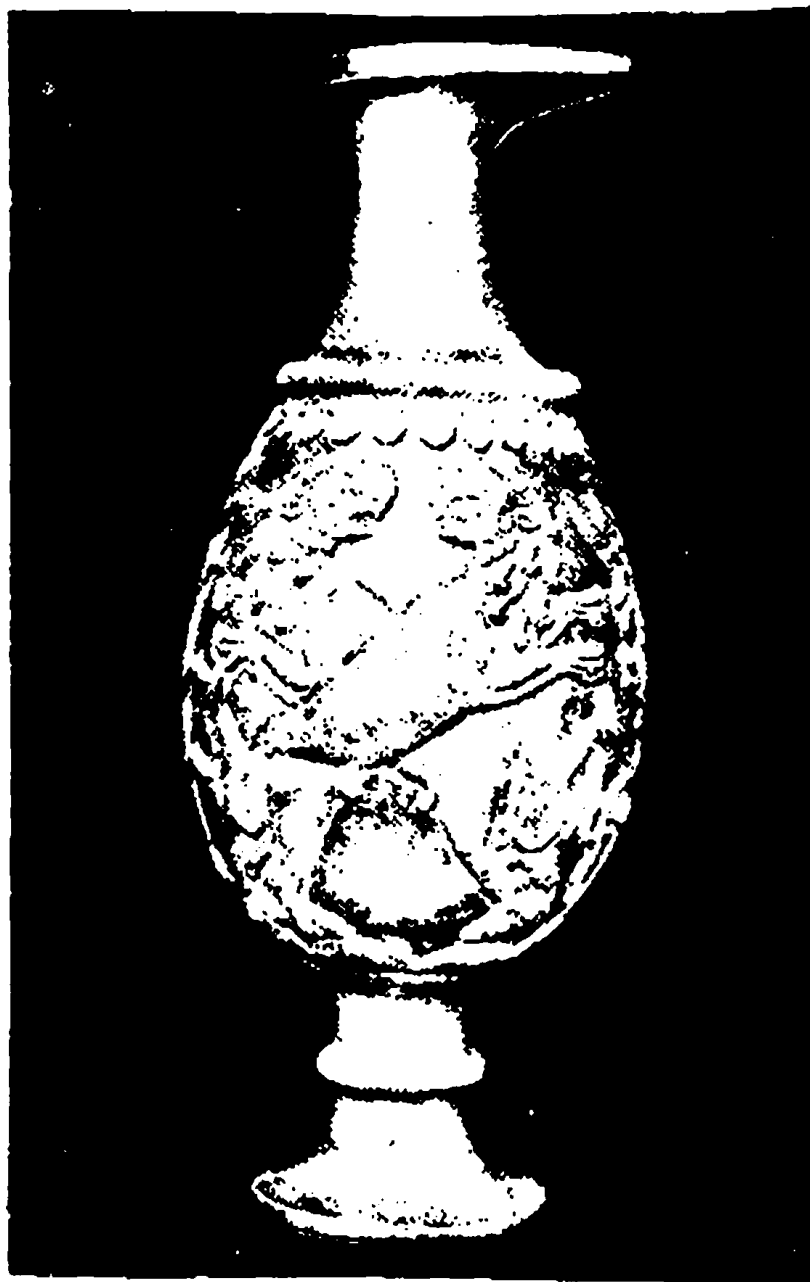
شکل ۴۹- جام نقره  
(زاده، صنایع ایران)

در این عهد، همچنانکه ذائقه را با خوراکیهای لذیذ و شرابه‌های گوارا و شامه را

۱- زاده، صنایع ایران قدیم، تصویر ۱۲۸ و ۱۲۹.

۲- ایضاً، تصویر ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۵.

با بوهای خوش می‌پرورده‌اند، سامعه را نیز با الحان دلکش موسیقی، که با مهارت و استادی ترکیب یافته بود، پرورش میدادند<sup>۱</sup>. مکرر اشاره به مقام عالی رامشگران



شکل ۵۸ - تنگ نقره  
(زاده. صنایع ایران قدیم)

۱- کریستنسن، موسیقی در تمدن ساسانی، بولتن انجمن فرانسوی دوستداران شرق  
La Vie musicale dans la civilisation des Sassanides, Bull. de  
l'Association française des Amis l' Orient, nos, 20, 21, 1936.  
تاریخ صنایع، ۳، ص ۸۹-۲۷۸۶ (فازمر).

خنیگران در بارگاه شاهان ساسانی کرده‌ایم. در بزم‌های خاص رئیس تشریفات، خرم باش، باستاندان موسیقی دستور میداد؛ که فلان لحن و فلان مقام را بنوازد.<sup>۱</sup> مسعودی نام آلات موسیقی ایرانیان را چنین آورده است:<sup>۲</sup> عود، ونای، و طنبور، و مزمار، و چنگک و گوید مردم خراسان بیشتر آلتی را در موسیقی بکار



شکل ۵۱ - نای زن (جام نقوه)  
(زاده، صنایع ایران قدیم)

میبزدند، که هفت تار داشت، و آنرا زنگک (رنج) میخواندند. اما مردم ری و طبرستان و دیلم طنبور را دوست‌تر داشتند، و این آلت نزد همه فرس مقدم بر سایر آلات

۱- رک ص ۴۴۶ این کتاب .

۲- مروج - ۸ ص ۹۱-۹۰ .

بوده است. شکارگاه خسرو در طاق بستان ظاهراً حاکی از این است، که عصر چنگ آلت درجه اول موسیقی ساسانی بوده است. اما آلات دیگر، که مطابق آثار آن عصر مسلماً در عهد پرویز وجود داشته، عبارتند از: نیپور و طنپور (رجوع شود بشکارگاه گوزنان طاق بستان) ونای؛ روی بعضی ظروف نقره تصویر نئی زنانی بنظر میرسد.<sup>۱</sup> (شکل ۵۱).

نام عده کثیری از آلات موسیقی در رساله پهلوی خسرو و غلامش<sup>۲</sup> مسطور است، از جمله عود هندی موسوم به ون<sup>۳</sup> و عود متداول موسوم به دار، و ربط (بربوذ<sup>۴</sup> و چنگ و تمپور، و سنطور موسوم به کناره<sup>۵</sup> ونای، و قره‌نی موسوم به مار<sup>۶</sup>، و طبل کوچکی به دملگک<sup>۷</sup> بوده است.

مروفت‌ترین رامشگران و ترانه‌سازان در دربار خسرو پرویز سرکش و باربد بوده‌اند. آنچه از احوال این دو استاد بما رسیده، مأخوذ از خودای نامگک نیست، بلکه از بعضی کتب عامیانه اواخر عهد ساسانی نقل شده است. تفصیلی که در کتاب فردوسی<sup>۸</sup> و ثعالبی<sup>۹</sup> آمده، تا اندازه<sup>۱۰</sup> افسانه‌آمیز است. گویند، سرکش در آغاز حائز

۱- زاده، صنایع ایران قدیم، تصاویر ۱۱۶ و ۱۳۳؛ تاریخ، ۴: ۲۲۵.

۲- شاه خسرو و ریدک وی. انوالا، §۱۳ و §§۶۲-۶۳.

۳- Vin

۴- Bardudh

۵- Kannar

۶- Mar

۷- Dumbalagh

۸- این اسم را مورخان ایرانی و عرب باربدیا پهلبد نوشته‌اند و پهلبد معرب پهلبد فارسی است. باربد را در خط پهلوی میتوان بهل بد Bahl(a)badh خواند و چون در نسخ خطی فارسی غالباً بین ب و پ امتیازی نمیگذارند، این کلمه پهلبد نیز خوانده شده است و بهلط آنرا از ریشه پهلوی (« پارت »، « پهلوان ») شمرده‌اند. از طرف دیگر، اگر در اصل پهلبد میبود، هرگز آنرا باربد نمیتوانستند بخوانند. پس بدون شك صحیح‌ترین صورت این اسم باربد است.

۹- چاپ پهل، ۸، ص ۳۱۴ و بعد.

۱۰- ص ۶۹۴.



مقام اول بود و برای حفظ پایگاه خود، پیوسته باربند را، که رامشگری جوان و بنا بر قول ثعالبی از مردم مرو بود، از حضور شاهنشاه دور میداشت. اما باربند حیلۀ کرد و آواز خویش را بگوش خسرو رسانید و از آن پس مقرب شد.

روایات موجوده اختراع دستگاہهای موسیقی ایران را باربند نسبت میدهند.<sup>۱</sup> در واقع، این مقامات پیش از باربند هم وجود داشته، ولی محل تردید نیست، که این آهنگ ساز بزرگگ تأثیر بسزایی در موسیقی ساسانی کرده است، و این موسیقی را هم منبع عمده موسیقی عرب و ایران بعد از اسلام باید شمرد و میتوان گفت، که در ممالک اسلامی مشرق هنوز آثاری از الحان باربند باقی است، زیرا که شرقیان در این رشته از صنعت بسیار محافظه کار هستند.

ثعالبی گوید، باربند در ملاقات اولی دستان یزدان آفرید را برای خسرو خواند، بعد دستان پرتو فرخار را بسمع او رسانید<sup>۲</sup>، که همان شادمانی را میبخشید، که توانگری از پس درویشی میبخشد، پس از آن دستان سبز اندر سبز را خواند و نواخت، چنانکه شنوندگان از آهنگ زار زار ابریشم رود و از زیر و بم سرود او مجذوب و مبهوت شدند. بگفته فردوسی سه دستانی، که باربند در این محل خواند و نواخت، داد آفرید، و پیکار گرد و سبز در سبز بود.

سرودی با آواز خوش بر کشید	که اکنون تو خوانیش داد آفرید <sup>۳</sup>
زننده دگر گون بیار است رود	بر آورد ناگاه دیگر سرود
که پیکار گردش همی خواندند	هسی نام از آواز او راندند

۱- رضا زاده خفقی مقاله در خصوص باربند در مجله ایران شهر، طبع برلین، سال:

۳، ص ۶۱ و بعد. نوشته است.

۲- فرخار شهری است افسانده، که از جهت حسن صورت سکنه و وجود معبد

بت پرستان در قصص و افسانهها شهرت دارد.

۳- نام واقعی آن باید داد آفرید بوده باشد و این همانست، که ثعالبی آنرا

یزدان آفرید نوشته است.

برآمد دگر باره آواز رود  
دگر گونه تر ساخت بانگ سرود  
همان سبز در سبزخوانی کنون  
برین گونه سازند مکر و فسون

در برهان قاطع نام سی لحن، که باربند برای بزم خسرو پرویز ساخته، مسطور است، و با مختصر اختلافی نام آنها در خسرو و شیرین نظامی نیز ضبط است. ثعالبی اختراع خسروانیات را بیاربند نسبت داده، و گوید: در این زمان هم مطربان در بزم ملوک و سایر مردمان مینوازند. در واقع کلمه خسروانی بربكستان اطلاق نمی شده است. عوفی<sup>۱</sup> از نژاد خسروانی نام برده است و ظاهراً مرادش همان هفت «دستگاه شاهانه» است، که سعودی آنرا «الطارق الماویه» نامیده است.<sup>۲</sup> مطابق روایتی، دیگر، باربند برای بزم خسرو ۳۶۰ دستان ساخته بود، چنانکه هر روز دستانی نو مینواخت، و قول او «برای استادان فن قانون مطابق بشمار میرفت و دیگران همه خوشه چین خرمن ذوق او بودند».

بنابر آنچه گذشت، دستگاههای موسیقی منسوب بیاربند مرکب از هفت خسروانی<sup>۳</sup>، سی لحن<sup>۴</sup>، و ۳۶۰ دستان بوده، که با ایام هفته<sup>۵</sup>، و سی روز مساه، و سیصد و شصت روز سال ساسانیان، تناسب داشته است؛ خمسه مسترققه را بشمار نیاورده اند. در دیوان منوچهری و بسی از نویسندگان ایران اسامی بسیار از آوازهای موسیقی میبینیم، ولی از هیچیک آنها معلوم نمیتوانیم کرد، که آیا مقصود

۱- برون، مجله پادشاهی، ۱۸۹۹، ص ۵۴ و بعد.

۲- مروج؛ ۸، ص ۹۰.

۳- اختراع خسروانی را به نگیسا Nighisa، که یکی دیگر از رامشگران عهد خسرو پرویز است، و نظامی گنجوی و خواجه سامان و بعضی نویسندگان دیگری ذکر کرده اند، نسبت داده اند؛ رک برهان قاطع.

۴- کلمه لحن عربی است و اصل پهلوی آنرا متأسفانه نمیدانیم.

۵- این نیز دلیل است، بر اینکه در نفوس زردشنیان عهد ساسانی هفت مجهرول نبوده است. مقایسه شود با ص ۱۹۳، یادداشت ۲ و ص ۴۲۴، یادداشت ۶.

یکی از سی لحن است، یا یکی از ۳۶۵ داستان . یزدان آفرید ظاهر<sup>۱</sup> سرود دینی بوده است . بعضی از داستانها حوادث تاریخ قدیم ایران را بیان می کرده، که از قرن پنجم میلادی بعد، ساسانیان علاقه بسیار بدگر و یاد آوری آنها نشان میداده اند؛ یکی از این سرودهای حماسی کین ایرج نام داشته<sup>۲</sup>، دیگری کین سیاوش<sup>۳</sup>، و امثال آن . داستانهای دیگر در وصف قدرت و ثروت خسرو پرویز بوده است، مثل باغ شیرین، و باغ شهریار، و اورنگیگت<sup>۴</sup> ( اورنگی، یعنی سرود تخت)، و تخت طاقدیس<sup>۵</sup>، و هفت گنج<sup>۶</sup> و گنجی واذ آورد ( «گنج باد آور» )<sup>۷</sup>، و گنج گاو<sup>۸</sup>، و شبدیز<sup>۹</sup>. داستانهای دیگر در وصف جشنهای فصول مختلف، خاصه در نهنیت مقدم بهار، و مناظر طبیعت، و مسرات حیات بوده است، از قبیل : نوروزی و زرگت ( «نوروز بزرگت» )، و سروستان، و آرایش خورشید<sup>۱۰</sup> ( « آرایش خورشید» )، و ماه ابر کوهان<sup>۱۱</sup> (ماه بالای کوهسار)، و نوش ابینان<sup>۱۲</sup> (نوش لبان):<sup>۱۳</sup> و غیره . در اصطلاح موسیقی آن زمان « راست » نام یکی از آوازاها بوده، و امروز

۱- ایرج ، پسر فریدون را دو برادرش کشتند و یکی از اعقاب او منوچهر انتقام خون او را کشید.

۲- سیاوش پسرکی اوس Kay Us ( کسی کاس ) بفرمان افراسیاب I'raasiyah ( افراسیاب ) پادشاه توران کشته شد و انتقام او را پس از جنگهای طولانی پسرش کیخسرو کشید .

۳- Avrangigh

۴- بالاتر ص ۴۸۸ و مابعد .

۵- بالاتر ص ۴۸۷ .

۶- بالاتر ص ۴۸۳ .

۷- Arayishni khvarshedh

۸- Niah abhar kohan

۹- Nosh - labhennan

هم یکی از ۱۲ دستگاه موسیقی ایران و عرب بهمین اسم موسوم است.<sup>۱</sup>  
 در سال‌های اخیر دانشمندان موفق شده‌اند، که آثار منظومی در ادبیات  
 موجوده پهلوی بیابند.<sup>۲</sup> از این نمونه‌ها بنظر من جز قطعه ذیل هیچیک تغزل خالص  
 نیست. این نشیب در میان متن‌های مانوی بوده، که نخست مولر آن را طبع کرد،  
 و بعد زالمان<sup>۳</sup> بطبع آن همت گماشت، ولی هیچ علامتی مشهود نیست؛ که آن را  
 بتوانیم بمانویه نسبت بدهیم، زیرا که نشانه دینی ندارد. آن ابیات دلکش بترجمه  
 بنویست چنین است<sup>۴</sup>:

خسورشید روشن و ماه فروزان

میدرخشند و نور می‌افشانند از تنه این درخت

پرندگان تابناک بشادمانی بر آن چتر می‌زنند

چتر می‌زنند کبوتران و طاوسان رنگارنگ \*

۱- ر. ک. برسانه من نحت عنان «چند یادداشت راجع بنام آهنگهای ایرانی در عهد ساسانیان  
 Some Notes on Persian Melody - names of the Sassanian Period»  
 که در یادگار نامه دستور هوشنگ (بمبئی ۱۹۵۹) مندرج است. آقای هارمر همین مطلب  
 را، در مجله پادشاهی، ۱۹۲۶، ص ۹۳ و بعد، با تفصیل بیشتری مورد بحث قرار داده  
 است و از رساله اینجانب بی اطلاع بوده است. مقایسه شود با مقالات من در مجله کاهوه  
 (سال دوم، دوره جدید، شماره ۵) و ایران‌شهر (سال سوم، ص ۶۱ و بعد) و شاهان، ص  
 ۴۶-۴۷.

۲- ر. ک. مختصراً بنویست، مجله آسیایی، ۱۹۳۵، ص ۱۹۳ و ما بعد، و ۱۹۳۲،  
 ص ۲۴۵ و ما بعد و مجله تاریخ ادیان، ۱۹۳۲، ص ۳۳۷ و ما بعد. مقایسه شود با مقالات  
 من در مجله کاهوه (شماره ۶-۴، ص ۲۶-۲۴)، در بولتن شرقی، ۱۹۳۴، ص ۴۸۳ و شاهان  
 ص ۴۶-۵۶.

۳- قطعه No. 554 V.

۴- مجله آسیایی، ۱۹۳۵، ص ۲۲۲.

\* ترجمه این مضمون ضمناً چنین میشود:

حدس مینوان زد، که امثال این شعر مضمون آوازهای آرایش‌نی خورشید و ماه بر کوهان بوده است.

در پایان این نظراجدالی، که راجع بعشرت طبقه عالیه عهد ساسانی ذکر کردیم، لازم است، که چند کلمه‌ای در باب بازیهای آن زمان هم بگوییم: گذشته از شطرنج (چترنگت) نام چند بازی مجاسی دیگر نیز ذکر شده است مثل: استپدا<sup>۱</sup> (هشت پا)، نیو اردشیر یا نرد، که نوعی از تخته نرد فعلی بوده، و آنرا با ۱۵ مهره سفید ۱۵ مهره سیاه بازی میکرده‌اند، دیگر زب<sup>۲</sup>، که بدو قسم مختلف بازی میشده است.<sup>۳</sup>

\* \* \*

محققاً قول اوتیکوس، که گوید خسرو پرویز آیین نصاری گرفت، اصلی ندارد. ولی روابط این پادشاه با قیصر موریکوس، که او را در گرفتن تاج و تخت

ز روشن درختی نمودند چشم  
درخشان کبوتر بناخ دگر

فروزنده ماه و درخشنده مهر  
بیک شاخ طاوس گسترده پر

(مترجم)

۱- Ichatrang

۲- Ashtaqadh

۳- Zamb

۲- مادبگانی چترنگت. ۹؛ اولانولا، خسرو و غلامش ۱۶-۱۵؛ بارنلمه. تحقیقات هندو ژرمنی. ج ۳۸. ص ۴۵ و ما بعد؛ هر تسفاد. گزارش، باستان ج ۳، ص ۲۸. اختراع نیو اردشیر را در اوساندها بنیزرگمهر نسبت میدهند، که وزیر داستانی خسرو اول است. وایسی همانطور که هر تسفاد اظهار نظر کرده است، نام این بازی میرساند. که در زمان خسرو اول اختراع شده، بلکه در زمان پادشاهی نام اردشیر، که احتمال مینوان داد اردشیر اول بوده باشد، ساخته شده است، استپدا Ashtapadh زبان سانسکریت astapada بمعنی «دایره‌ای هشت‌خانه sheving eight squares» میباشد. بیلی بولین شرقی، ۹، ص ۲۳۳.

۵- نند که. طبری. ص ۲۸۷. یادداشت ۲.

یاری کرد، و مزاجت او با شاهزاده خانم رومی موسوم به ماریا، و نفوذ محبوبه اوشیرین، که کیش عیسوی داشت، او را ادار میکرد که لااقل ظاهراً نسبت بر عیای عیسوی خود نظر مرحمتی داشته باشد. اما شخص خسرو هم ممکن است، بعضی از خرافات عیسویان را بر موهومات سابقه خود افزوده باشد؛ زیرا که بنا بر روایت موجوده، مبنای ایمان او بر خرافات بوده است، و مؤید این قول وجود جماعت کثیری غیبگو و جادوگر و منجم است، که پیوسته در پیرامون او جای داشته‌اند.<sup>۱</sup>

پس عیسویان جلوس خسرو پرویز بآزادی دینی نایل شدند، ولی حق نداشتند که زردشتیان را بکیش خود دعوت کنند، زیرا که هر کس از زردشتیان دین رسمی ملی خود را ترک میگفت، علی‌الاصول مستحق قتل میشد<sup>۲</sup>، اگر چه در عمل غالباً اغماض می‌کردند<sup>۳</sup>. خسرو به کلیسا بخشش بسیار می‌کرد، چندین عبادتگاه<sup>۴</sup> بنام سن سرجیوس، که او را در ایام جنگ یاری کرده بود ساخت، و حاجی از زر بکلیسای سرجیوپولیس<sup>۵</sup> در سوریه عطا کرد<sup>۶</sup>.

اسقفهای نصاری، بنا بر میل شاهنشاه در سال ۵۹۶، سبریشوع را، که اصلاً چوپان بود، و در زجر کردن کفار تعصبی فوق‌العاده داشت، بمقام جانشینی برگزیدند. فرقه‌های قابل تعقیب بسیار بودند. مثلاً مطالبان<sup>۷</sup>، که روحانیان جهانگرد در بوزه‌گر بودند، و نوعی درویش عیسوی شمرده میشدند، و «در زیر پرده زهد ظاهری اخلاقی

۱- بموجب روایت موجوده شماره آنان بعد از ایام سال ۳۶۵ بوده است. (طبری ص ۱۵-۱۰۵۹، نلدکه، ص ۳۵۴).

۲- دینکرد، کتاب نهم، فصل ۵۶، فتره ۴ (بیغ نسک).

۳- ابضا، کتاب نهم، فصل ۳۱، فتره ۲۳-۲۱، موضوع و رشتمان سر نسک یا تفسیر آن در روابط مؤمنین با مرتدان بوده است.

۴- Marjria

۵- Sergiopolis

۶- لا بور، ص ۲۵۹.

۷- Mesalliens

بسیار فاسد مستور کرده، بحکم سمت و شغلی که داشتند، داخل خانه عیسویان شده مرتکب همه قسم فحشاء و منکر میگشتند<sup>۱</sup>. دیگر فرقه حنائیان<sup>۲</sup>، که آنرا قابل بوحدت وجود و جبر می دانستند، طایفه یعقوبی<sup>۳</sup> هم که در این عهد نیرومند شده بود، بشدت هرچه تمامتر طایفه نسطوری را منتهم می کرد. نزاع یعقوبی و نسطوری شعله ور شد، و یعقوبیان برتری یافتند. هواخواه و پشتیبان غیور این فرقه گابریل رئیس پزشکان (دوستبند) خسرو بود، که از کیش نسطوری، بعقیده یعقوبی منتقل شد. میان گابریل سبریشوع شکر آبی رخداد، زیرا که سبریشوع او را بسبب طرز زندگی خصوصی که داشت، تکفیر کرده بود. خسرو گابریل را بسیار گرامی داشت، خاصه پس از آنکه شیرین طالب فرزند بود، و معالجات این پزشک و دعاهاى سن سر جیوس موجب شد، که فرزندى یافت، و او را مردانشاه نام نهاد، مرتبه گابریل بالاتر رفت. وفنى که شیرین تابع عقیده یعقوبیه شد این فرقه کاملاً تسلط یافت. بعد از فوت سبریشوع شیرین از پادشاه درخواست کرد، که گرگوار<sup>۴</sup> معلم مدرسه سلوکیه را مقام جاثلیقی بدهد. انجمنی، که علی الرسم دعوت شد، با نهایت اطاعت امر شاه را شنیده گرگوار را انتخاب کردند. این مردی فقیه و دانا و ای حریص و پرخور بود. پس از چهار سال ریاست، در سنه ۶۰۸ یا ۶۰۹، وفات یافت و مالی بسیار بجا گذاشت، که خسرو آن را بنفع خزانه ضبط کرد. بعد از او مقام ریاست کل نصاری سالی چند بی شاغل ماند، زیرا که خسرو بنا بر نفوذ گابریل و شیرین اجازه نداد، که از نسطوریان کسی بمقام جاثلیقی انتخاب شود. این دو طایفه چندی بمنازعه پرداختند؛ نزاع سابق، راجع باینکه آیا در عیسی يك طبیعت است یا دو طبیعت، مجدداً بر روی کار آمد، و محل بحث قرار گرفت. نسطوریان مهران گنمشب را، که از دودمانی بسیار عالی بود، طرفدار خود کرده و او را بنام گیورگیس<sup>۵</sup> تعیین داده

۱- ایضا، ص ۲۱۲.

۲- Henanians                      ۳- Monophysistes  
 ۴- Gregoire                        ۵- Givargis

بودند، و او حتی المقدور در حمایت آنان می کوشید.<sup>۱</sup>

تاریخ زندگانی این شخص، بنحوی که در اعمال شهدای نصرانی مسطور است، ما را از طرز زندگی طبقه عالیه ایرانیان در عهد خسرو پرویز آگاه میکند. می نویسد: مهران گشنسپ نسب پادشاهان می رسانید. پدرش استاندار نصیبین و جدش حاکم انطاکیه جدید بود، که انوشروان بنانهاد. ملک خاوادگی او قریه پاقریبا<sup>۲</sup>. در بلوک نیشتر<sup>۳</sup> در ولایت بابل بود، و بنا بر رسم امراء و اشراف بزرگتگ قصری زیبا در پایتخت داشت. در عنوان شباب، این جوان اصیل زاده را، که دارای صفات حمیده بود، بدربار فرستادند، تا چندی پیشخدمتی کند و پس از آن بمقامات درباری یا مراتب عالیه کشوری نایل آید. هنگامی که طاعون در ناحوزه افتاد، مهران گشنسپ هم فرار کرد، چه باوجود شکی که داشت، هنوز از دین نیاکان خود دست نکشیده بود ( مؤلف عیسوی در اینجا از روی طنز گوید کفار در این قبیل مواقع فرار می کنند). باری مهران گشنسپ بیکی از املاک خود رفت، و یکی از عیسویان را سرپرست املاک و بندگان خویش قرار داد<sup>۴</sup>. چون بمدین مسیح گروید، خود را به بیابان کشید؛ نادر آنجا حقایق دین جدید را از رهبانان تعلیم بگیرد. روزی از خواهر خود پرسید. که بعد از انتقال من بکیش نصاری در دربار چه می گویند: خواهرش جواب داد: « بیا، برای تو هیچ خطری نیست؛ شاه، وقتی، که خبر فرار تو را شنید، فقط فرمود: « مهران گشنسپ بدوزخ شتافت! ». حال را در خود را پیش گیر، ممکن است پادشاه حتی مقرر فرماید، که املاکت را نیز پس بدهند ». چندی بعد مهران گشنسپ خواهر خود را ملاقات کرد، در وقتی که بعقد یکی از اشراف درآمده بود. پس چند قدمی پیش رفته، با کمال احترام باو نماز برد و تعظیم کرد. خواهر از مسند خود برخاسته با کمال مهربانسی دست را

۱- لا بور، ص ۲۵-۲۵۸.

۲- paqoria

۳- Naneshtar

۴- نسخه بابل: « سایر املاک خود ». رن گیانگر. جلد شرقی وین. ص ۴۲-۱۲۵.



را به جانب او دراز کرد و « این طرزی است که مشرکین هنگام پذیرایی و احترام معمول میدارند ». آنگاه خندان باو گفت : « شاد باش من نیز عیسوی هستم . . . »<sup>۱</sup> . از روی این روایت معلوم میشود ، که در میان اشراف « ظرافت و نزاکتی » شبیه رسوم قرن هیجدهم اروپا متداول بوده است .

اما درست‌بنگابریل، که یعقوبی مذهب بود، برای پامال کردن این نسطوری متعصب تدبیری نمود، و او را متهم بانکار دین زردشتی کرد، و چندان کوشید، که شاه او را محکوم و مصلوب فرمود.

نسطوریان هم در میان خود اختلاف نظر بسیار داشتند . بابهایسی کبیر<sup>۲</sup>، که از روحانیون بزرگی جبل ایزلا<sup>۳</sup> در شمال نصیبین بود و در مذهب نسطوری قدمی راسخ و تعصبی سرشار داشت ، بابهایسی صغیر را تکفیر کرد. این بابهایسی نیز از کشیشان محترم عیسوی بشمار می‌رفت. در کتاب گمانام گویدی<sup>۴</sup> این عبارت در حق آنان آمده است: « ما سخن کوتاه می‌کنیم، زیرا که اعمال آنان درخشان‌تر از خورشید بود، و بسی از مؤلفات آنان گواهی می‌دهد، که دارای ایمان پاک بوده‌اند. »

پس از وفات گابریل، یزدین، و استریوشان سالار؛ که چند بار نام او را برده‌ایم، از عیسویانسی بود، که بعد از شیرین، در حضور پادشاه مهرب‌تر از همه محسوب می‌شد. وی مذهب نسطوری داشت، و سعی بلیغ میکرد، که فرقه خود را یاری کند و اجازه بگیرد ، که نسطوریان جائلیقی انتخاب نمایند ، اما کوشش او در حضور پادشاه بجایی نرسید و ظاهراً علت آن مخالفت محبوبه

۱- هوفمان، ص ۱۰۰-۹۴.

۲- Izla

۳- Babhai

۴- Guidi

شاه یعنی شیرین بوده است<sup>۱</sup>.

روحانیان زردشتی چندان قدرت نداشتند، که از مخالفت این دو فرقه عیسوی با یکدیگر فایده ببرند. درست است، که این طبقه نماینده دیانت رسمی ایران محسوب می‌شدند، و در تعصب شدید خود باقی بودند، ولی چنان وضعی در قدرت آنان راه یافته بود، که در پیش چشم آنها خانواده یزدین نصرانی به بلندترین مقامات عالیه رسیدند. در سابق هم عیسویان را وارد کارهای دیوانی کرده بودند، ولی مشاغل آنها چندان اهمیتی نداشت مثل منصب گروگت بند<sup>۲</sup> یعنی رئیس کارگران سلطنتی و غیره<sup>۳</sup>. همچنین اقدام خسرو پرویز در تعیین یک نفر بیگانه موسوم به فرخزاد برای وصول خراج، چندان موافقتی با سنت باستانی نداشت. انحطاط طبقه روحانی حتی در اخلاق و ایمان و عبادات مسغان و موبدان هم سرایت کرده بود. عسارتی<sup>۴</sup>، که در فصل ۵۹ «مینوگت» ی خرذ، راجع به عیوب روحانیان دیده میشود، خیلی جالب توجه است. آن عیوب از این قرار است: ارتداد، حرص، غفلت، مشاغل تجارتنی، اهمیت بسیار برای مسائل جزئی و بیهوده قائل شدن<sup>۴</sup>، و سستی ایمان در مسائل دینی.

در این عهد علماء دین زردشت سعی جمیل کردند، تا مجدداً اصول ایمانی را

۱- لایبور، ص ۳۵-۲۲۸.

## ۲- Karrogbadh

۳- طبری، ص ۹۶۵، نلد که، ص ۲۴۰ و ۵۵۲؛ لایبور، ص ۶۷. راجع به کلمه گروگت بند karrogbadh ریک بیلسی، بسولتن شرقی، ۱۹۳۴، ۵۱۲ و مسا بعد.

۴- این نکته شایان توجه است، که سواس و قید بسیار برسوم و نشریفات حتی برای فقهی پارسای هم تحمل ناپذیر گشته بود.

نیرویی ببخشند. در دینکرد<sup>۱</sup> اشارت رفته است، که خسرو پرویز هوشیارترین موبدان را فرمود، تا تفسیری نو بر کتاب اوستا بنگارند. مارکوارت<sup>۲</sup> در تفسیر فصل اول و ندیداد، اشاراتی راجع باحوال سیاسی ایران بعد از سال ۵۹۱ یافته است، یعنی پس از آنکه حدود ایران و روم را خسرو و قیصر معین و ثابت کردند. ابدأ نمی توان گفت، که خسرو پرویز شخصاً علاقه نامی راجع بمباحث انهی و مسائل دینی داشته است، ولی ممکن است برای مقاصد سیاسی لازم دیده باشد، که اهمامی درباب دین زردشتی نشان بدهد، و بدگمانی روحانیان را نسبت به اعتقادات خود برطرف کند. طبری گوید<sup>۳</sup> خسرو آشکده‌ها ساخت و در آنها ۱۲۰۰۰ تن هیربذ برای تلاوت ادعیه جای داد، ولی این قبیل اعداد کامل، که مورخان آورده‌اند، مبنای تاریخی ندارد.

هجوم رومیان در زمان هرقل بخاک ایران در احوال عیسویان اثر بخشید. موافق روایت کتاب گمنام گویدی<sup>۴</sup>، خسرو سوگند خورد، که اگر در این جنگ پیروز شود، در سرتاسر کشور کلیسایی یا «ناقوس کلیسایی» را برپای نخواهد گذاشت. در هر حال، هم نسطوریان و هم یعقوبیان، دچار تعقیب و فشار شدند. در اینوقت بود، که بفرمان خسرو یزدین را بدار آویختند، و زنش را شکنجه کردند، و اموالش را بتصرف آوردند. یکی از فرزندان یزدین، شمطا نام<sup>۵</sup>، در شورش، که منتهی بخلع و قتل پرویز شد، از پیشقدمان بود.

۱- هولک، تحقیقات در زبان پهلوی، Haug, Essay on Pahlavi، ص ۱۴۷، که در فقه‌المفقه، ۲، ص ۳۴ نیز نقل شده است.

۲- ایران‌شهر، ص ۱۶۳.

۳- ص ۴۲-۱۰۴۱، نلدکه، ص ۳۵۳.

۴- ترجمه نلدکه، ص ۲۸.

۵- منایسه‌شود با توماس مرگابی، کتاب حکام، ترجمه والیس بوج (لندن ۱۸۹۳)

حوادث طبیعی، که در این ایام رخ داد، بر مصائب جنگگ افزود. سابقاً در زمان کواذ اول، در سد دجله، که در کسکر سفلی، نزدیک ناحیه مسن بود. شکافی عظیم افتاد، و آب شط بسی از مزارع را فروگرفت. چند سال بعد بفرمان انوشروان این سد را مرمت کردند، ولی در اواخر عهد خسرو پرویز در فرات و دجله طغیانی عظیم رخ داد (سال ۶۲۷-۶۲۸)، و چندین سد را در هم شکست. گویند خسرو پرویز خرمنی از زر و سیم بر روی فرش نهد و کارگران را تشویق کرد تا یک روزه چهل سد ساختند. اما این کوشش بیفایده بود و دنباله خسارات قطع نمیشد. چندی بعد هجوم اعراب کار مرمت سدها را معطل گذاشت، و مزارع پهناور مبدل به مرداب و نیزار شد. شکستن سد بزرگ دجلة السعوراء، یعنی شعبه از شط، که از مکان فعلی شهر بصره می گذشت، و کوشش های بیفایده و مخارج هنگفت خسرو برای اصلاح سدها در اذهان خلایق تأثیری عمیق کرد. مقارن این احوال قسمتی از ایوان کسری ویران شد. بعدها مورخان این حوادث را علائم سقوط سلسله ساسانی و پیروزی اسلام شمرده اند.<sup>۱</sup>

بعد از سی و هفت سال پادشاهی، خسرو پرویز همان عاقبتی را یافت، که برای پدر خود فراهم کرده بود. چون از دستگرد بیرون رفت، و پیشنهاد صلح هرقل را رد نمود، بقصر تیسفون درآمد، و بیدرزنگ از آنجا خارج شده از شط دجله گذشت، و با شیرین درویه اردشیر (سلوکیه) مقام گزید. سرداران ایرانی، که از لجاج خسرو در ادامه جنگ بجان آمده بودند، سرکشی آغاز نهادند. شهروراز

۱- ابن خرداد به، جغرافیون، ۶. ص ۲۴۵، ترجمه ص ۱۸۱.

۲- طبری، ص ۱۵۵۹ و ۱۰۱۰؛ نلدکه، ص ۳۵۴ و ۱۰۱۰، مقایسه شود با افسانه

دیگری راجع به لائمی، که در شب تولد حضرت رسول ص در عهد خسروان ظاهر شد،

طبری، ص ۱۹۸۱، نلدکه ص ۲۵۳.

شنید، که خسرو از او بدگمان شده، و یکی از افسران زبر دست او را وادار به کشتنش کرده است؛ پس شرایط احتیاط را بجا آورد و گسردن از زیر پیمان خسرو کشید.<sup>۱</sup> خسرو در این وقت مبتلای اسهال شد، و امر داد که او را به تیسفون باز گردانند، نسا ترتیبی برای جانشینی خود بدهد. شیرین و دو فرزندش مردانشاه و شهریار هم با او بودند و خسرو قصد داشت مردانشاه را جانشین خود گرداند چون کواذ ملقب به شیرویه، که پسر خسرو از مریم دختر قیصر بود و ظاهراً مقام ارشدیت داشت، از واقعه استحضار یافت، مصمم شد، که از حق خود دفاع کند. فرمانده کل نیروی کشور گشنسب اسپاذ<sup>۲</sup>، که بنا بر روایت ثوفانس برادر رضاعی او بود، به یاری او کمر به میان بست و با هرقل وارد گفتگو شد و او نیز حاضر گردید، که با ایرانیان مصالحه نماید. بعضی دیگر از بزرگان نیز به شیرویه پیوستند، از جمله شمطا پسر یزدین و نیو هرمزد<sup>۳</sup> فرزندپادگوسپان مردانشاه که خسرو او را بقتل آورده بود.<sup>۴</sup> پس به فرمان شیرویه «قلعه فراموشی» را گشودند. جماعتی بسیار از زندانیان سیاسی نجات یافته، از هواخواهان شیرویه شدند.

پس شیرویه خود را پادشاه خواند. همان شب نگاهبان سلطنتی از قصری که خسرو با شیرین در آنجا خفته بودند، بیرون رفتند و پراکنده شدند، و سپیده دم از هر سو این بانگ برخاست: «کواذ شاهنشاه!». خسرو، هراسان و بیمناک، پای بگریز نهاد و خود را در باغ قصر پنهان کرد، ولی او را یافته دستگیر کردند و در خانه، که موسوم به گدگ ی هندوگگ «خانسه هندو» بود و انبار گنج محسوب می شد، جای دادند. ساکن این خانسه مردی مهر سپند نام بود.

۱- زک ص ۲۶۸، یادداشت ۵؛ طبری، ص ۱۰۵۶ و ما بعد، نلدکه، ص ۲۹۹ و

ما بعد و ص ۳۵۱، یادداشت ۴.

۲- طبری اسپاذ گشنسب Aspadh-Gushnasp نوشته است.

۳- تاریخ بی نام گویدی؛ طبق طبری نام او مهر هرمزد بود.

۴- بالاتر ص ۴۲۱.

گسوبند یکسی از پیشه‌وران (کفشگری) در راه بسا آن جماعت، که خسرو را می‌بردند، مصادف شد و شاه را در زیر روپوشی، که بر او افکنده بودند، شناخت و با قالب کفشی، که در دست داشت، ضربتی بر او نواخت؛ اما سربازی، که همراه شاه مخلوع بود، از این کار بهخشم آمد و شمشیر کشیده، سر از تن کفشگر برداشت چنانکه سابقاً گفته‌ایم، در روایات ساسانی کفشگر نمونه پست‌ترین افراد طبقات عامه محسوب می‌شده است.<sup>۱</sup>

بنابر قول سبتوس ارمنی<sup>۲</sup> خسرو در بامداد همین روز کشته شد. شیروی فرمود، که دست و پای برادرانش را ببرند و میخواست به همین اکتفا کرده آنان را زنده بگذارد، ولی پس از اندک زمانی مجبور شد، آنان را هلاک کند. تئوفانس گوید شیرویه نخست مردانشاه را کشت، بعد به سایر برادران پرداخت، و خسرو را در انبار گنج‌خانه نگاه داشت، که از گرسنگی بمیرد، ولی چون دیدند، بعد از پنج روز هنوز زنده است، او را بضرب تیر از پای در آوردند، بنابر کتاب گمنام گویدی<sup>۳</sup> شمطا و نیوهرمز با اجازه شیرویه خسرو را کشتند و برادران شیرویه بدست گروهی از بزرگان، که بریاست شمطا طقیان کرده بودند، بهلاکت رسیدند.

در کتب ایرانی و عرب تفصیل بیشتر است. گویند شیرویه در قتل پسر تردید داشت، ولی بزرگان او را در این دو کار مخیر کردند، که یا پدر را بکشد یا از تاج و تخت بگذرد. شیرویه در صدد دفع الوقت برآمد و پرسشنامه ترتیب داد مطالب ذیل<sup>۴</sup>: علت قتل هر مزد شاه؛ سختگیری خسرو نسبت بفرزندانش؛ بد

۱- طبری، ص ۱۰۴۶، ملدکه، ص ۳۶۱ و ما بعد.

۲- سبتوس، تاریخ هراکلیوس، ترجمه ما کلا Maclet، ص ۸۵.

۳- ترجمه تلدکه، ص ۲۹.

۴- طبری، ص ۱۰۴۶ و ما بعد، تلدکه، ص ۳۶۳ و ما بعد. تردوسی،

رفتاری با زندانیان سیاسی، رفتار مستبدانه خسرو نسبت بزنانی، که آنها را جبراً از محل خود آورده، در حرمخانه نگاه می‌داشت، ظلم و تعدی بر عایا؛ وضع خراجهای گزاف؛ جمع خزاین از مال رعیت؛ جنگهای بی‌پایان؛ و بیوفایی نسبت بقیصر روم. صورت استنطاق را گشنسب اسپاذ بخسرو داد و پاسخ مفصلی از جانب او به شیرویه آورد. این جواب شاه مخلوع، اگر چه غرور آمیز بود، ولی با مهارت از خود دفاع کرده، پسر را مسورد ملامت قرار داده بود، که خیانت کرده و از معنسی سؤالهای خود نیز آگاه نیست. بیه اعتقاد نلد که، تفصیل این استنطاق (اگر بتوان آن را به این نام خواند)، بیه نحوی که مورخان شرقی آورده‌اند، چندان قابل قبول نیست، بلکه می‌توان گفت، که این گشتگو را چندی بعد از قتل خسرو و شیرویه یکی از رجالی نوشته است، که کاملاً در قضایا وارد بوده، و میخواست است از خسرو دفاع کنند. ولی با اعتقاد من این روایت کاملاً صحیح است و نمی‌توان باور نمود، که در چنین موضوع بی سابقه، یعنی استنطاق پادشاه مخلوع، یکی از نویسندگان بصرف خیال قلمفرسایی کرده باشد.

باری بنا بر تواریخ عربی، خسرو با رخصت شیرویه بدست مهر هرمزد مقتول (و این همان است که در کتاب گمنام گویدی بنام نیوهرمزد موسوم است) و شیرویه برادران خود را، که ۱۷ تن بودند، بتحریک شمطا و سایر بزرگان هلاک کرد. اما با وجود این مؤلفان شرقی، که مأخذشان کتب پهلوی بود، با کتاب

→  
 ثعالبی، دینوری، صاحب نهاییه وغیره هم با هم اختلافاتی این مطلب را آورده‌اند. مطلب مذکور باغاب احتمالات از کتاب ناج نامگ گرفته شده، که تفصیلی بسیاری راجع بیه مدت حبس خسرو پرویز و روابطی، که با شیرویه پسرش داشته، حاوی بوده است. رک گابریلی، رساله ابن المتفیع (مجله ایتالیائی مطالعات شرقی، ۱۳) ص ۲۱۲ و ۱۶-۲۱۵ و بادداشت ۱ ص ۲۱۶.

گمنام گویدی در این خصوص موافقت دارند، که شیرویه از کشتن پسر پشیمان شد و اظهار ندامت کرد. این حوادث در سال ۶۲۸ اتفاق افتاد.

روایتی جالب توجه در دو منبع مستقل از یکدیگر می‌بینیم، یکی در تاریخ طبری<sup>۱</sup> و دیگری در کتاب گمنام گویدی<sup>۲</sup>، از این قرار که: شیرویه جسد پسر را به مقبره سلطنتی فرستاد (در کتاب اخیر آمده، که خسرو را در آنجا دفن کردند). بنابراین یا باید گفت، که جسد خسرو را بنا بر رسم زردشتیان در دخمه مخصوص خانواده سلطنتی نهادند، یا باید گفت، که او را در مقبره خاصی قرار دادند<sup>۳</sup>.

شمطای جاه طلب چندی بعد از این واقعه متهم بدعوی سلطنت شد، و به فرمان شیرویه دست راستش را بریده بزندانش افکندند<sup>۴</sup>.

۱- ص ۱۰۶۰، نلدکه، ص ۳۸۲.

۲- ترجمه نلدکه، ص ۳۰.

۳- مقایسه شود با متن پهلوی اندرزی خسرو کوازان، جاماسب اسانا، متون پهلوی ۲، ص ۵۵ سطر ۵-۳، که گوید خسرو اول در بستر مرگ چنین گفت: «چون روح من از قالب جدا شد، این بستر را بردارید و مرا با صفهان ببرید، و مرا در اصفهان بنهید». فعل پهلوی و فارسی نهادن که فردوسی هم آن را در هنگام شرح انجام مراسم پس از مرگ پهلوانان بکار برده است، هم «قراردادن» و هم «دفن کردن» معنی میدهد؛ مقایسه شود با روزنبرگ، ص ۹، بوگدانو، مجلد ۱۱، شماره ۳، ص ۳۸-۳۹، و اینوستراتزوف ترجمه بوگدانو، ایضا، ص ۱۵-۱۱ در شاهنامه فردوسی (چاپ مهل، ۴، ص ۵۴۰) آمده است، که خسرو اول هنگام نزاع روان فرمان داد تا مقبره‌ای برای او ترتیب دهند. در باب ضرر معامله و رفتار با اجناد در عهد ساسانیان هنوز مجتولات بسیار است، که شاید روزی کشف شده و موجب حیرت گردد.

۴- تاریخ بی نام گویدی، نلدکه، ص ۳۰.



## فصل دهم

### انقراض دولت ساسانی

سلطنت کواذ دوم شیرویه - پادشاهی اردشیر سوم - شهروراز - خسرو سوم - پوران - آذر میدخت - هرمزد پنجم - خسرو چهارم - پیروز دوم - فرخزاد خسرو - یزدگرد سوم، که آخرین شهریار ساسانی است - انحلال دولت - شاهان خرد - سپاهبند و ستم - هجوم اعراب - جنگ قادسیه - درفش کارگ - تسخیر تیسفون - فتوحات دیگر عرب - فرار یزدگرد سوم و وفات او در مرو - اعقاب او - ایران در عهد حکمرانی عرب .

خسرو پرویز، با وجود معایب و اشتباهاتش، شاهنشاهی با اراده و نیرومند بود، و در مدت سلطنت دراز خود توانست، از حرص و جاه‌طلبی بزرگان جلوگیری کند. اما تعدیات و جنگهای او کشور را فقیر کرد و شکست‌های سنوات اخیر جنگ ایران و روم ضربتی هولناک بر این کشور وارد آورد. مرگ خسرو موجب غلبان هوی و هوس و طغیان حرص و آرز شد، و قدرت دودمان پادشاهی، بعلت سلطنت بی‌دوام و مستعجل جانشینان خسرو ضعیف و بیمایه گشت .

کواذ دوم شیرویه - پس از شش ماه پادشاهی و وفات یافت، بعضی گویند او را زهر دادند، و بعضی مرگ او را بطاعونی نسبت میدهند، که بایران سرایت

کرد و گروهی عظیم از مردمان را بهلاکت رسانید<sup>۱</sup>.

آنگاه پسر شیرویه را، که طفلی خردسال بود، بنام اردشیر سوم بر تخت نشانند و خوانسالار یا رئیس کل آبدارخانه ماه آذر گشنسب بهیمومت او برقرار شد، و در واقع مقام نیابت سلطنت یافت. فرخسان شهروراز، سردار معروف خسرو پرویز، نمیخواست که زیر بار اطاعت یکی از همگنان خود برود، با قیصر هرقل یار شد و سپاه خود را بجانب تیسفون راند. در این شهر دو تن از بزرگان، یکی نیوخسرو، رئیس نگاهبانان سلطنتی، دیگر نامدار گشنسب، سپاهبد نیروز، با او یار شدند. پس شهروراز سپاه خود را وارد تیسفون کرد، پادشاه خرد، ال را، که بیش از یکسال و نیم سلطنت نرانده بود، هلاک کرد، و هرچند از تخمه شاهی نبود، بتقلید و هرام چ-و بین و وستهم، پادشاهی نشست. چون شمطی عیسوی در سابق بیکی از دختران شهروراز اهانت کرده بود<sup>۲</sup>، در این وقت، که شهروراز بسلطنت رسید، فرمان داد، تا شمطارا از زندان بر آورده، در برابر کلیسایی، که مجاور املاک خانواده او بود، مصلوب کردند. اما مخالفان شهروراز بریاست ماهیار، اندرز بداسواران، و زاذان فرخ، که دیگری از بزرگان بود، و پوس فرخ، که از نجبای جوان استخری بود، و دو برادر پوس فرخ، که با او در دسته نگاهبانان پادشاهی (گارد سلطنتی) خدمت می کردند، قیام نمودند<sup>۳</sup>، و این سه برادر شهروراز غاصب را بقتل رساندند.

خسرو سوم، که پسر کواد، برادرزاده خسرو پرویز، بود، در قسمت شرقی

۱- بنوشته نئوفانس، شیروی را شیرین مسموم ساخت؛ بگفته اوتیکیوس و ابن قتیبه وی از طاعون مرد. فردوسی تعابیری را جمع بخود کشی شیرین و مسموم کردن در وی روایتی افسانه آمیز نقل کرده اند.

۲- گمنام گویدی، نلدکه، ص ۳۱.

۳- چنین است طبری (ص ۱۵۶۳، نلدکه، ص ۳۸۹) روایت او نظر صحیح ترین روایات می آید. نام قاتل شهروراز در منابع موجود باختلاف فید شده است.

کشور او را بسلطنت سلام دادند، ولی فرمانفرمای خراسان<sup>۱</sup> او را بقتل آورد. در تیسفون دیهیم شاهسی را بر سر پوران، دختر خسرو پرویز، نهادند، و او در مقابل خدمت شایانسی کسه یوس فرخ بخانواده سلطنتی کرده بود، مقام وزارت را باو سپرد، و پس از عقد مصالحه قطعی بادولت روم جهان را وداع گفت. مدت پادشاهی او تقریباً یکسال و چهار ماه بود<sup>۲</sup>. ایرانیان، پیش از آنکه گفتگوی مصالحه اخیر با دولت روم بجایی برسد، خاج مقدسی را، که در عهد خسرو پرویز از بیت المقدس آورده بودند<sup>۳</sup>، مسترد کردند. جشن بزرگی، که باین مناسبت در بیت المقدس گرفته شد<sup>۴</sup>، تاریخش سال ۶۲۹ است.

گویا در این جاست، که باید عهد سلطنت کوتاه شخصی را ذکر کنیم، که بنام پیروز (دوم) بشاهی نصب شد. بعد از او آذر میدخت، خواهر پوران، در تیسفون تاج بر سر نهاد و چند ماهی پیش سلطنت نراند. بنا بر قول طبری<sup>۵</sup>، یکی از سپهبدان، موسوم به فرخ هر مزد<sup>۶</sup> مدعی سلطنت شد و ملکه را بزنی خواست. چون آذر میدخت نمیتوانست علناً مخالفت کند، در نهان وسایل قتل او را فراهم آورد. آنگاه پسر فرخ هر مزد، که رسته<sup>۷</sup> نام داشت، با سپاه خود پیش راند و پایتخت

۱- رء نلدکه، طبری، ص ۳۹۵، یادداشت ۱.

۲- گمنام گویدی (ترجمه نلدکه، ص ۳۳) گوید، که او را خفه کردند.

۳- رء بالاتر ص ۴۶۸.

۴- نلدکه، طبری، ص ۳۹۲، یادداشت ۱.

۵- ص ۱۵۶۵، نلدکه، ص ۳۹۴.

۶- بنا بر قول سبئوس اوسپاهید آذربایجان بود (مازکوارت، ایران شهر، ص ۱۱۲)،

اما طبری او را سپاهید خراسان دانسته است.

۷- هم نام پهلوان داستانی سیستان. در منابع سریانی هم مانند روایات فارسی

و عربی این نام بصورت رستم ضبط شده است (گمنام گویدی، ترجمه نلدکه، ص ۳۳،

یادداشت ۴).

را گرفته، آزر میدخت را خلع و کور کرد. کسی از کیفیت وفات او آگاه نیست. مقارن این احوال، در حدود سال ۶۳۵ و ۶۳۲، دو تن سلطنت کرده‌اند، هرمزد پنجم، و خسرو چهارم، که جز نامی از آنها معروف نیست. ظاهراً این دو تن فقط در بعضی قسمت‌های کشور پادشاهی پذیرفته شده‌اند. فرخزاد خسرو<sup>۱</sup>، که از اعقاب خسرو پرویز بود، بر پادشخت ایران تیسفون دست یافت.

در فاصله چهار سال، تقریباً کشور ایران ده شاهنشاه دید. عاقبت یکی از اخلاف خسرو پرویز، که پسر شاهزاده شهریار بود و یزدگرد نام داشت، یافتند. یزدگرد در استخر فارس متواری میزیست. بزرگان استخر او را پادشاه خسروانند و در آتشکده آنجا، که معروف به آتشکده اردشیر بود، تاج بر سرش نهادند<sup>۲</sup>. هواخواهانش جانب تیسفون روی آوردند، و بیاری و ستم، سپاهند سابق الذکر، آن شهر را گرفتند و فرخزاد خسرو را هلاک کردند. باین ترتیب همه کشور ایران، برای آخرین بار، در زیر فرمان یزدگرد سوم درآمد، و صورت واحد گرفت. در این زمان رجال مقتدر عبارت بودند از و ستم<sup>۳</sup> و برادرش فرخزاد<sup>۴</sup>، که منصب دریگ‌بند<sup>۵</sup> (ریاست امور دربار داشت)<sup>۶</sup> و زاذویه<sup>۷</sup> رئیس خدمه؛ همین شخص بود، که سابقاً فرخزاد خسرو را بتخت نشاند.

۱- با خوردزاد خسرو؛ فرخو farrukh یا فرخ farrukh صفت فر farr

است. که خود صورتی است از خور khvarr بمعنی «عظمت و شوکت».

۲- طبری، ص ۱۶۵۷. نلدکه، ص ۳۹۷، مقایسه شود با بناتر، ص ۱۱۵.

۳- Rustahm

۴- با خوره زاد Khvarrehzadh.

۵- darighbadh

۶- مارکوارت، ابرانشهر، ص ۱۱۲.

۷- Zadhoc

۸- طبری، ص ۱۵۶۶ و مابعد، نلدکه، ص ۳۹۶ و مابعد.

اوضاع دولت ساسانی بر این منوال بود. که از بیابان عربستان، لشکرها از عرب بادیه‌نشین و وحشی و بی‌تمدن، که تعصب مذهبی و روح غارتگری محرک آنان بود، بفرمان عمر بن الخطاب، که از رجال سیاسی درجه اول بشمار است، بایران روی نهادند. علت اینکه قومی وحشی، چوی عرب بیابانی، را از میان بردارد،



شکل ۵۲ - سکه یزدگرد سوم

( موزه ملی کپنهاگ )

اغتشاش و فساد بود، که بعد از خسرو پرویز در همه امور ایران رخ داد. این احوال نتیجه سیاست نظامی جدیدی بود، که از زمان انوشیروان در پیش گرفتند. تحولاتی، که در طی این مدت رخ داد، کشور را بطرف تسلط سرداران لشکر شوق میداد. هر سپاهبند یا والی ایالت خود را مانند روزگار قدیم، بمنزله قطاع و تیول موروثی تصور می‌کرد و خود را از ملوک الطوائف قدیم می‌شمرد، مخصوصاً پس از آنکه خاندان سلطنتی بانحطاط کامل افتاد، این تصور قوت گرفت. بسی از سرداران، که ز دودمان شاهی نبودند، در صدد گرفتن تاج و تخت برآمدند. سپاهبند فرخ هر مزد میخواست با عقد کردن ملکه آرمیدخت پادشاهی نایل آید، اگرچه این آرزو زندگانی او را برباد داد، ولی پسرش رستم انتقام او را کشید. مورخان ارمنی این پدر و پسر را ایشخان<sup>۱</sup> آذربایجان خوانده‌اند، که در زبان ارمنی بمعنی «پرنس» است.

۱ - Ishkhan

۲ - راجع به این عنوان نگاه کنید بنویسنه، مجله مطالعات ارمنی، ج ۹، ص ۸.

تسلط سرداران و ولات آخرین دوره تحولات سیاسی عهد ساسانیان است، اما این مالوک الطوائفی جدید وقت پیدا نکرد، کسه کاملاً ریشه فروربرد و ثابت شود؛ حمله عرب اساس آنرا برانداخت. با وجود این مرزبانان مرو، و مروالرود، و سرخس، و کهستان، در این موقع تقریباً مستقل بودند.<sup>۱</sup>

حتی از زمان فیروز (اول) هم، ممالکی، که در مشرق مروالرود واقع است، از تسلط دولت ایران خارج بود. هرات هم دیگر جزء قلمرو ساسانی محسوب نمی‌شد. مقارن حمله عرب، ولایات ساحلی بحر خزر در تصرف یکی از سرداران دیلمی بود، که اورا موتا یا مورتا میخوانند.<sup>۲</sup> سلاطین ممالکی، که مجاور سرحدات شرقی و شمالی ایران بودند، اغلب بالقب مخصوصه معروفند. در این جا نام چند ولایت را بالقب امراء آنها ذکر می‌کنیم<sup>۳</sup>: نسا (وراز) - ابیورد (وهمنه) - خوارزم (خسرو خوارزم) بخارا (بخارخوداو) - وردانه (وردانشاه) - سمرقند (طرخان) - اسروشنه (افشین) - سغد (اخشید) - فرغانه (اخشید) - ختل (خطلان‌شاه یا شیر خطلان) ترمذ (ترمذشاه) - جوزجان (گوزگان خودای) - روب (روب‌خان) - طالقان (شهرک) - هرات (ورازان) - غرچستان (وراز بند گت) - سیستان (زنبیل)<sup>۴</sup> کابل (کولشاه)<sup>۵</sup>.

۱- فان فلورن، تحقیق در باب سطره عرب - Rechercher sur la domina

tion arabe، ص ۱۹ .

۲- مینورسکی، تسلط دیلمان (نشریه انجمن مطالعات ایرانی، شماره ۳)، ص ۴.

۳- منبع اصلی: ابن خردادبه، جغرافیون، ۶، ص ۳۹-۴۵، ترجمه، ص ۲۹.

۴- Zunbil بسیاری از این عنوانها با کلمه پهلوی شاه ترکیب یافته است.

۵- اخشید Ikhshedh شکل سغدی کلمه ایرانیست، کسه در اوستا بصورت خش ایت khshaeta دیده می‌شود و آرا معمولاً بمعنای نورانی میدانند چنین بنظر میرسد، کسه آندراس ریشه این کلمه را خشای khshay دانسته و آنرا به «سلطه» و «فرمانروا» ترجمه کرده است (khvarkhshedh - Sonneherr). آندراس - هیننگک، متون

در طخارستای، مشرق بلخ، یبغو<sup>۱</sup> سلطنت می کرد، و امیری بنام شاذ تابع او محسوب میشد<sup>۲</sup>. نیز كطرخان<sup>۳</sup>، که در باد غیس بود، مطیع این شاذ بشمار می آمد<sup>۴</sup>. رسته‌م، که در این وقت نایب السلطنه حقیقی ایران محسوب می گشت، مردی صاحب نیروی فوق العاده و مدبری با تدبیر و سرداری دلیر بود. او کاملاً از خطر عظیمی، که در نتیجه حمله عرب بکشور ایران روی آورده بسود، اطلاع داشت؛ پس فرماندهی کل نیروی لشکری را بعهده گرفت و در دفع دشمن جدید کوششی دلیرانه کرد. سپاهی بزرگ در پیرامون پایتخت حاضر شد. اما خلیفه عمر دست پیش انداخت. در سال ۶۳۶ سپاه ایران، در قادسیه، نزدیک حیره، با سعد بن وقاص سردار عرب روبرو شد. جنگ سه روز طول کشید و بشکست ایرانیان خاتمه یافت. رسته‌م، که شخصاً حرکات افواج ایران را اداره می کرد، و در زیر خیمه نشسته و درفش کاویان را در برابر خود نصب نموده بود، کشته شد، و درفش کاویان، که نمودار شوکت و قدرت ایران بود، بدست عرب افتاد.

→

مانوی بزبان پارسی میانه، ص ۱۵، یادداشت ۶). بعضی از عناوین دیگر با کلمه بهلوی خودای khvadhay یا کلمه سغدی خوداو khvadhav بمعنی «خواجه و بزرگ» ترکیب شده اند. شهرگ Skahragh و شیر Sher از ریشه خشای kshay آمده است (مقایسه شود با کلمات اوستایی خشتر khshathra «پادشاهی» و خشتری Khshathrya «سلطان؛ امیر»)، وراز Vayaz (که ورازان Varzrn و ورازبندگ Varaz - bandagh از آن آمده) بمعنی گراز است، مقایسه نمود با لقب شهر وراز. بعضی از عناوین اصلشان ترکیبات مثلاً آنها که با لقب خان ترکیب شده اند.

۱- Yabghn لقب باستانی امرای کوشانی.

۲- مشتق از خشای تسی khshayathiyn «شاه»، شاید بتوان گفت، کسه

شاذ shadh صورت دیگری از کلمه اخشید Ikhshedh است.

۳- Nezak - Tarkhan

۴- مارکواردت، ایران شهر، ص ۶۹.

ایرانیان این درفش را متعلق بادوار باستانی تاریخ خویش میدانستند. چون هزار سال از دوره ظلم دهاگک (ضحاک) غاصب سپری شد، آهنگری کاوگک نام<sup>۱</sup> پیشدامن، چرمین خود را برنیزه کرد و قدم در میدان شورش نهاد. شورشبان دهاگک را از تخت بزیر آوردند و فریدون را، که شاهزاده جوان از نسل پادشاهان سلف بود، بر سریر پادشاهی نشانند. از آن زمان پیشدامن کاوگک آهنگر درفش سلاطین ایران شد و آنرا بنام کاوگک درفش کاویان نامیدند<sup>۲</sup>. چند تن از مورخان ایران و عرب این درفش را، بصورتی، که در جنگ قادسیه بچنگ عرب افتاد، وصف کرده‌اند. بنا بر قول طبری<sup>۳</sup>، این درفش، که از پوست پلنگ بود، هشت ارش عرض و دوازده ارش طول داشت. بلعمی گوید<sup>۴</sup> ایرانیان در جنگ، که این درفش

۱- بقارسی جدید: کاوه.



۲- در رساله‌ای بزبان دانمارکی تحت عنوان:

Smedan Kevah og det gamle persiske rigsbanner. D. Vld.

Selsk. hist. fil. Medd. II, 4

این داستان را بتفصیل مورد بحث قرار داده‌ام و سعی کرده‌ام ثابت کنم، که این داستان، که در اوستا و سایر کتب دینی زردشتی موجود نیست، در زمان ساسانیان با اقتباساتی از سایر داستانهای کهن برای تعبیر نام درفش کاویان ساخته شده است. معنی حقیقی درفش کاویان « درفش شاهی » است (کاو یان از کلمه اوستایی کوی Kavi آمده است، که بمعنی « پرنس و شاه » است (مقایسه شود با ص ۲۲۲، یادداشت ۵). من با رأی لوی Levy و یوستی و اخیراً زاره (Klio, III, p. 348 sqq) که برچم داریوش سوم در موزائیک معروف « جنگ اسکندر » و درفش و نقش برسکه‌های قسطنطنیه بازس را درفش کاویان پنداشته‌اند، موافق نیستم. راجع بعلم‌های عهد ساسانی در صنایع پوپ، ۳: ص ۲۷۶۸ و ما بعد (فیلیس آکرمان).

۳- ص ۲۱۷۵.

۴- زنتبرگک، ۳، ص ۳۹۵.



را در پیش روی داشتند، مظفر می‌شدند و پس از هر فتح گوهری چند بر جواهر آن درفش میافزودند، چندانکه این درفش غرق زر و سیم و گوهر و مروارید شده بود.<sup>۱</sup> توصیف مسعودی نیز<sup>۲</sup> از این درفش شبیه طبری است، جز اینکه گوید<sup>۳</sup>، این علم پوشیده از یاقوت و مروارید و گوهرهای گوناگون بود. بنابراین خوارزمی<sup>۴</sup>، این درفش از پوست خرس یا بقولی از پوست شیر ساخته شده بود، و پادشاهان در جنگها بآن تیمن و تبرک می‌جستند، و آنرا از زر و گوهرهای گرانبها پوشیده بودند. ثعالبی<sup>۵</sup> نیز حکایت می‌کند، که پادشاهان درفش کاویان را موجب کامیابی خویش می‌شمردند و در تزیین آن بجواهر قیمتی با یکدیگر همچشمی می‌کردند و کمال جهد را در زیور بستن آن می‌نمودند، چنانکه پس از مدتی در یکتای جهان شاهکار قرون و اعجب عجایب روزگار شد. این درفش را پیشاپیش سپاه می‌بردند و جز فرمانده کل سپاه کسی را شایسته نگهداری آن نمیدانستند. پس از آنکه جنگ به پیروزی خاتمه می‌گرفت، پادشاه درفش را بگنججوری، که مأمور نگاهداری آن بود، می‌سپرد. بنا بر روایت مطهر بن طاهر المقدسی<sup>۶</sup>، این درفش در آغاز از پوست بزغاله یا از چرم شیر بود، بعد ایرانیان آن را از زر و پزارچه زربفت ساختند. فردوسی در جلد اول شاهنامه داستان ضحاک چنین گوید:

پوشند هنگام زخم درای  
همانگه بیازار برخاست‌گرد

از آن چرم کاهنگران پشت پای  
همان کاوه آن بر سر نیزه کرد

۱- ابضا، ۱، ص ۱۱۹.

۲- مروج، ۴، ص ۲۵۵.

۳- ابضا، ص ۲۲۴.

۴- مفاتیح العلوم، چاپ فان فلو تن، ص ۱۱۵.

۵- ص ۳۸ و مابعد.

۶- چاپ هوار، ص ۱۲۲، ترجمه، ص ۱۴۸.

چو آن پوست برنیزه بردیدی  
 بیاراست آنرا بسدی-ای روم  
 بزد بر سر خویش چون گرد ماه  
 فرو هشت زو سرخ و ررد و بنفش  
 از آن پس هر آنکس که بگرفت گاه  
 بر آن بی بها چرم آهنگران  
 ز دیبای پر مایه و گسوه-ران  
 که از در شب تیره خورشید بود  
 دیگر از مطالب شاهنامه چنین برمیآید، که درفش کاویان و تاج از جمله  
 علامات شاهسی بود.<sup>۱</sup> در زمان جنگگ اختر کاویان را پیش تخت شاه می زدند.<sup>۲</sup>  
 بفرمان شاه پنج موبد آنرا پیشاپیش سپاه می بردند<sup>۳</sup>، و در میدان جنگگ بزیننده ترین  
 پهلوانان می سپردند.<sup>۴</sup>  
 ابن خلدون گوید<sup>۵</sup>، که صورت طلسمی با اعداد و علائم نجومی بر درفش  
 کاویان درخته شده بود.  
 در جنگگ قادسیه، بنابر قول مسعودی<sup>۶</sup>، این درفش گرانها بدست عربی

- ۱- چاپ وولرس، ج ۱، ص ۴۸، بیت ۲۶۳ بعد.
- ۲- ایضاً، ج ۲، ص ۷۶۲، بیت ۱۴۱۵ و چاپ منل، ۷، ص ۳۸۸، بیت ۳۹۵ بعد.
- ۳- وولرس، ج ۱، ص ۴۷۹، بیت ۷۵۰.
- ۴- ایضاً، ج ۲، ص ۵۵۸، بیت ۶۵۵.
- ۵- ایضاً، ج ۲، ص ۷۶۲، بیت ۱۴۱۵ و بعد. و ج ۲، ص ۸۵۳، بیت ۱۲۲۲ و بعد.
- ۶- چاپ کانرمر، ۱۸، ص ۱۳۵؛ ترجمه دوسلان. de Slane در همان جا، ج ۲۱، ص ۱۵۸.
- ۷- مروج، ۴، ص ۲۲۴.

موسوم به ضرار بن الخطاب افتاد، که آنرا بسی هزار دینار فروخت، ولسی قیمت واقعی آن ۱/۲۰۰/۰۰۰، دینار بود، ( درالنتبیه، همین مؤلف گوید، بهای آن درفش ۲/۰۰۰/۰۰۰ دینار بود<sup>۱</sup>). از طرف دیگر، ثعالبی گوید<sup>۲</sup>، که سعد بن ابی وقاص، سردار عرب « این درفش را بسایر خزائن و جواهر یزد گرد، که خداوند نصیب مسلمانان کرده بود، افزود و آنرا با تاجها، و کمرها، و طرقهای گوهر نشان، و چیزهای دیگر برداشته، بخدمت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب برد. عمر گفت آنرا گشودد پاره پاره نمایند، و میان مسلمانان قسمت کنند. »

پس از این فتح بزرگ، مسلمانان حیره را گرفتند. بعد بجانب تیسفون روی نهادند. در سال ۶۴۷ و به اردشیر بعد از دو ماه محاصره مسخر شد. ساکنین آن، که از گرسنگی جز رمقی نداشتند، خود را به تیسفون انداختند، که در جانب یسار دجله بود. یزدگرد با دربار و حرمسرای خود از پایتخت گریخت، در حالی که «هزار نفر طباخ، و هزار تن رامشگر، و هزار تن یوزبان، و هزار تن بازبان، جماعتی کثیر از سایر خدمه همراه او بودند؛ و شاهنشاه این گروه را هنوز کم مبدانست»<sup>۳</sup>. نخست یزدگرد بحلوان رفت، و در آنجا چون از جمله فارغ نبود، بداخل کشور ماد شناقت. جماعتی بسیار از ساکنان تیسفون همه دارایی را رها کردند تا شاید جان سلامت ببرند.

بهار بود، و دجله طغیانی داشت. ایرانیان جسرها را بریده و قایقها را بر ساحل غربی شط دور کرده بودند. اما لشکر عرب گذاری یافت، و بدون آسیبی خود را بساحل شرقی رساند. افواج نگهبان ایرانی عرصه تیغ شدند و باقی سپاهیان شاهنشاهی رو بهزیمت نهادند، و سعد بن ابی وقاص با فتح و فیروزی وارد پایتخت خالی شد، در برابر ایوان کسری اردو زد، و خود داخل کاخها شد. در آنجا همه

۱- جغرافیون: ۸، ص ۸۶، ترجمه کارادوو، ص ۱۲۵.

۲- ص ۳۹.

۳- ثعالبی، ص ۷۴۲؛ مقایسه شود با حمزه، ص ۳۶، ترجمه ص ۴۷.

خزاینی را، که شاهنشاه نتوانسته بود ببرد، مثل سبدهای مهر شده پر از اشیاء زرینه و سیمینه، جامه‌ها، گوهرها، اسلحه، ادویه و عطاریات لطیف. فوجی از عرب در دنبال همزیمتیان ناپل نهروان پیش رفت، و چند رأس دواب غنیمت گرفت، که گنج‌ها و علائم بسیار گرانبهای سلطنتی را می‌بردند. در صندوقی، که بر شتری بسته بود، چیزهای بسیار نفیس دیدند، منجمه تاج خسرو پرویز، و قبای او، که از پارچه زربفت مرصع بجواهر و مزین بمروارید بود. جامه‌های زربفت دیگر نیز در آن صندوق یافتند. در صندوقهای دیگر زره، و خود، و ران‌بند، و بازوبند، و شمشیر خسرو پرویز، که همه از طلا بود، بدست آمد؛ پس آنگاه زره، و جوشن، و شمشیرهایی، که از هرقل قیصر روم، و خاقان ترك، و داهر<sup>۱</sup> پادشاه هند<sup>۲</sup>، و وهرام چوبین غنیمت گرفته بودند، با اسلحه پرویز، و کواذ اول، و هرمزد چهارم، و سیاوش، و نعمان، بدست عرب افتاد. شمشیرهای خسرو و نعمان را با تاج خسرو نزد خلیفه، عمر، فرستادند. عمر تاج را در کعبه آویخت<sup>۳</sup>. قالی معروف «بهار کسری»<sup>۴</sup>، هم در جزو غنائمی بود، که نزد عمر فرستادند. عمر گفت تا آنرا قطعه قطعه کرده میان اصحاب رسول الله ص تقسیم نمودند. علی (علیه السلام) سهم خود را به بیست هزار درهم فروخت. پس خمس غنائم را، که بخلیفه تعلق داشت، جدا کرده، باقی را در بین شصت هزار تن سپاهیان سعد قسمت نمودند. گویند بهتر تن ۱۲۰۰۰ درهم رسیده<sup>۵</sup>.

### ۱- Dahir

۲- این غنیمت جنگی را ظاهراً خسرو پرویز در یکی از فتوحات خود در هند بدست آورده است (رك مارکوارت، ایران‌شهر، ص ۳۳)، ولی مارکوارت در باب صحت اسم داهر تردید اظهار کرده است.

۳- راجع بتاج خسرو در مکه صاحب نهاده گویا امروز قسم در همانجا است (برون، ص ۴۵۷): راجع بتاریخ کتاب رك بالانتر ص ۸۹.

۴- رك بالانتر، ص ۴۹۶.

۵- ظیری، ص ۲۴۵۲-۲۴۲۶؛ بلعمی، ص ۳، ص ۴۱۴ و ما بعد؛ مقایسه شود با اشتراک، سلوکیده و تیسفون، ص ۴۱-۳۸.

شاهنشاه آخرین کوشش خود را کرد، و از همه اقطار کشور لشکرخواست سرداری سالخورده بنام پیروزان را فرماندهی کل سپاه داد که در سال ۶۴۲ با عرب در نهاوند مقابل شد. جنگی سخت رخ داد، ولی شکست بایرانیان افتاد. پیروزان بدست خصم اسیر و مقتول شد. آنگاه کشور ماد در برابر حمله مسلمانان بیمانع گشت، و اثری از لشکر شاهنشاهی نماند. دفاع ایالات ایران بعهده مرزبانان و سایر امراء محلی قرار گرفت و بعضی از این سرداران مثل هرمزدان<sup>۱</sup>، درخوزستان مقاومتی سخت، ولی بیفایده نشان دادند. همدان وری مسخر لشکر عرب شد، بعد نوبت به آذربایجان و ارمنستان رسید. یزدگرد خود را باصفهان کشیده بسود و در آنجا با گروهی کثیر از واسپوهران می‌زیست. چنین پیداست، که این شهر در پایان دوره ساسانی مرکز واسپوهران ایران محسوب می‌شده است، و واسپوهران آمار کار یا «مستوفی خراج واسپوران» در اصفهان مقام داشته است، یزدگرد سیصدتن، که ۷۰ نفر آنها از اشراف بزرگ و واسپوهران بودند، باستخرفرستاد، و بعد از آنکه اصفهان بدست عرب افتاد، خود نیز باستخر پناه برد. آنگاه واسپوهران را بشوش فرستادند. در این شهر واسپوهران به موسی سردار عرب تسلیم شده، اسلام اختیار کردند<sup>۲</sup>. استخر هم مسخر شد، و همه ایالت فازس، که گاهواره خاندان ساسانی بود، بدست مسلمانان افتاد.

یزدگرد، که جز عنوان شاهنشاهی نداشت، باز هم روبهمزیمت نهاد. سپاهبند طبرستان او را به پناه خود خواند، و اگر این دعوت را می‌پذیرفت، شاید می‌توانست در پناه جبال عظیمه طبرستان قدرت خود را نگاه دارد، چنانکه سپاهبندان بیش از يك قرن استقلال خود را در برابر حملات مسلمانان حفظ کردند. ولسی

۱- نویسندگان ایرانی و عرب او را هرمزان نوشته‌اند؛ در کتاب گمنام گویندی هرمزدان Hormizdan آمده است. بلعمی (زئبرگت، ۳ ص ۴۴۷) او را «شاه‌اهواز» میخواند.

۲- بلاذری، ص ۳۷۳؛ طبری، ص ۲۵۶۱. در مارکوات، ایران‌شهر، ص ۲۹.

یزدگرد سبستان و خراسان را ترجیح داد، و سعی بیفایده کرد، شاید امراء محلی را، که در این وقت کاملاً مستقل بودند، ببرداشتن سلاح و مقابله خصم بکشاند، اما میسر نشد. یزدگرد پیش از این در سال ۶۳۸ از خاقان چین استمداد کرده بود. پس از نیشابور بطوس رفت، ولی کنارنگک آنجا، که مایل نبود او را پناه بدهد، هدیه‌های گرانبها پیش برد و گفت قلعه طوس گنجایش موکب شاهی را ندارد<sup>۱</sup>. پس ناچار یزدگرد بمر و رونهاد. بنا بر روایت بلعمی<sup>۲</sup>، «چون بمر و آمد با او چهار هزار سوار بود، چنانکه حرب را نشایست، همه دبیران، و طبخان، [و بانوان حرم و دیگر زنان، و پیر مردان، و کودکان خاندان شاهی]. با او خواسته نبود، و از جایی چیزی برای او اندر نمی‌آمد».

آنگاه ماهوی مرزبان مرو، که می‌خواست از این میهمان ناخرانده خلاص شود، با نیزک طرخان متحد شد. وی از اتباع (یا فرمانبر یکی از اتباع) یبغوی طخارستان بود<sup>۳</sup>. نیزک فوجی را بگرفتن یزدگرد فرستاد. پادشاه برگشته بخت شتابان رو بفرار نهاد، و تنها در تاریکی شب با جامه زربفت و زیور شاهوار گریزان شد. چون زمانی سرگردان و حیران بمر سوی رفت، خسته و درمانده شده با آسیابی در آمده، از آسیابان درخواست، که مکانی برای گذراندن شب باو بدهد. آسیابان او را نمیشناخت، اما از دیدن جامه‌های زیبا و گرانبهای آنمرد غریب بطمع افتاد<sup>۴</sup>،

۱- نعالی، ص ۷۴۳.

۲- رد بلعمی، ۳، ص ۵۰۴.

۳- رد بالاتر ص ۵۲۵.

۴- در کتابی که مشتمل بر تصاویر رنگین پادشاهان ساسانی بوده ( بقول صاحب مجمل التواریخ کتاب صور) یزدگرد سوم را چنین نقش کرده بودند: «رنگک مخصوص او انواع مختلف رنگ سبز بود. شلوارش آبی آسمانی باقسام مختلف و تاجش سرخ بود. بدستی نیزه‌ای گرفته و بدستی برشمشیری تکیه کرده بود» (مسعودی، تنبیه، جغرافیون، ص ۸ ص ۱۵۶ و بعد کارادو، ص ۱۵۱. مقابسه شود با حمزه. ص ۶۲، ترجمه، ص ۲۶)،

و چون شاه بخواب رفت، او را بقتل رسانید. یا بنا بر روایت دیگر سواران ماهوی، که در جستجوی یزدگرد بودند، او را خفته در آسیاب یافتند، و هلاکش کردند<sup>۱</sup> ثعالبی گریه<sup>۲</sup>، جسد این شهریار وارونه بخت را در رود مرو انداختند. آب او را همی برد، تا بجد ولی که رزیک نام دارد، آنجا بشاخه درختی پیچید، و اسقف نصاری جسد شاه را شناخت، او را در طیلسانی مشک آلود بسته دفن کرد. این در سال ۶۶۱ اتفاق افتاد.

از سرگذشت خاندان یزدگرد اطلاع قلبی داریم. مسعودی فرزندان او را چنین می‌شمارد<sup>۳</sup>: دوسر و هرام و پیروز و سه دختر ادرگک<sup>۴</sup> و شهربانو<sup>۵</sup>، و مردآوند پیروز بچین رفت و کوشش کرد، که بیاری لشکر چین تاج و تخت نیاکان را بدست آورد و شاهنشاهی خاقان را بر خود پذیرفت. ولی کاری از پیش او نرفت و در سال ۶۷۲ بدرود حیات گفت<sup>۶</sup>. اما شهربانو، بنا بر روایت شیعیان که گویا قطعی نیست بعقد امام حسین (علیه السلام) در آمد. شیعیان به این ترتیب اولاد حسین (ع) را وارث خورنه یا فره‌ایزدی شاهنشاهان ایران باستان محسوب داشتند و کریم الطرفین شناختند مسعودی گوید: «اگر اعقاب یزدگرد در مرو ساکن شدند، ولی بیشتر اخلاف سلاطین و اعقاب مجهول چهار گانه<sup>۷</sup> ایرانیان هنوز در سواد (عراق) منزل دارند و نسب و حسب خود را نوشته حفظ میکنند تا همان اهمامی که عرب قحطانی و نزاری در صیانت نسب خویش دارند»<sup>۸</sup>. در سال ۷۲۹-۷۲۸، خسرو نامی از اخلاف یزدگرد

۱- بلاذری ص ۳۱۵ و بهد و طبری، ص ۲۸۷۹ و بعد این مطلب را بچند قسم

آورده‌اند.

۲- ص ۴۸-۷۴۷.

۳- مروج، ۲، ص ۲۴۱.

## ۲- Adragh

۵- در نسخه خطی این اسم فاسد شده است.

۶- در نسخه خطی این اسم فاسد شده است.

۷- چهار طبقه بزرگ جامعه ایرانی.

۸- مروج، ۲، ص ۲۴۱.

سوم با ترکان همدست شد تا سلطنت را بدست آورد ولی بمقصد نرسید  
 ایرانیان را عادت این بود که تاریخ را از سال جلوس در پادشاهی بحساب  
 میآوردند چون بعد از یزدگرد ایران پادشاهی نیافت زردشتیان همان سال جلوس  
 یزدگرد سوم را مبدأ تاریخ خود قرار داده و تا این زمان دنبال کرده‌اند و آن را  
 تاریخ یزدگردی میخوانند.

---

۱- مارکوازت، ایران‌شهر، ص ۶۹؛ مقایسه شود باشاوان. اسناد راجع بنوکیوهای  
 (ترك) غربی. E.Chavannes, Documents sur les Tou-Kiue (Turcs).  
 occidentaux (1953) ص ۲۵۸ و مابعد.



## خاتمه

جهان ایرانی، بصورتی که مورخان غرب مثل آمیانوس مارسلینوس و پروکوپوس آنرا شناخته، و با جنبه‌های نیک و بدش وصف کرده‌اند، بنظر ما جامعه اشرافی محض می‌آید. فقط طبقات عالی‌معرف این جامعه محسوب می‌شده‌اند و بملت ایران جلوه و جهد خاص خود را بخشیده‌اند.

توصیفی، که آمیانوس مارسلینوس از ایرانیان کرده، ما در این کتاب بمناسباتی قسمتهایی از آنرا نقل کرده‌ایم، بسیار زنده و جاندار است، و صرفنظر از چند اشتباه کوچک قابل قبول و باورکردنی است<sup>۱</sup>.

این مطالب فی‌الحقیقه مبین احوال طبقه اعلی است و گوید: همه ایرانیان تقریباً قامتی رسا و رشید، و رنگی گندم‌گون یا سبزه روشن، و نگاه‌های تند مانند نگاه بز، و ابروانی مقوس و بهم‌پیوسته، و ریشی زیبا، و موهای بلند و ژولیده دارند. بی‌اندازه بدگمان و محتاطند، چنانکه در مملکت دشمن، از باغها و تاکستانها می‌گذرند، و از بیم زهر یا جادو، بهیچ میوه دست نمی‌زنند. اهتمام دارند، که برخلاف ادب‌کاری نکنند؛ خیلی کم ایرانیان را میتوان دید، که ایستاده ادرار کنند، یا برای قضای حاجت بجانبی بروند، و اگر چه قبای زیرین آنها را

از جنبین و پیش رو چاك دارد، بقسمی کسه از وزش باد باهتر از مسی آید، ذره از بدن آنان را برهنه نمی توان دید. بازوبند و طوق زرین مرصع بهروارید و جواهر می بندند، و پیوسته شمشیری حمایل دارند، حتی برخوان و در مجالس بزم نیز این سلاح را دور نمی کنند. کلمات بیهوده بی معنی بسیار دارند و چون بیخردان سخن می گویند؟ خودستای و خشن و هول انگیزند، چه در نیکبختی و چه در شوربختی بیم خود را در دل خصم جای میدهند، حبله گری و مغرور و کم رحمند. رفتاری آزاد دارند، با ناز قدم برمیدارند و میخرامند، چنانکه شخص از ظاهر حکم می کند، که این قوم چون زنان سست و ضعیفند، در صورتیکه حفاً دلیرترین اقوام روی زمینند؛ اگر چه خدعه آنان برتهور و شجاعتشان می چسبید، در روز جنگ، خاصه در مصافهای با فاصله، بسیار هولناک هستند. باوجود این، رویه مرفته: مردمی شجاع و چالاکند و همه سختی های روز جنگ را تحمل می کنند. خود را صاحب اختیار جمان غلامان و رعایای زیر دست خویش میدانند، و هیچیک از ملازمانی، که بخدمت مشغولند یا در کنار میز غذا ایستاده اند، جرأت آب گشودن ندارند، نه برای ادای سخن، نه برای انداختن آب دهان. آمیانوس شرحی از میل ایرانیان بمعاشقه زنان ذکر کرده، و گوید، که اغلب آنان بزوجات و سراپای حرم خود اکتفا نمی کنند. در جمای دیگر گوید، ایرانیان از لواط بی اطلاعند، قناعت و صبر آنان در مقابل لذات طعام قابل ستایش است. جز پادشاه، هیچیک از ایرانیان وقت معینی برای صرف غذا ندارند، هر وقت، گرسنه شوند برخوان می نشینند، و هر چه قابل خوردن باشد میخورند، هرگز معده را انباشته نمی کنند، و بسیر شدن خرسندند. اگر چه بنظر اغراق می آید، ولی نسبت بشکم خوارگی رومیان عهد قبصران، مردم ایران را میتوان فانع و مرناض شمرد. اما این قسمت از قول آمیانوس مارسلینوس را نباید عیناً پذیرفت، که گوید؛ ایرانیان از بزم های

۱- مطالب ص ۱۵۸ کتاب « شاهنشاهی ساسانیان »، سطر ۹ - ۸ غلط است

و باید اصلاح شود.

باشکوه و افراط در شراب چنان گریزانند، که گویی از طاعون می گریزند. محققاً تا حدی این مورخ فریفته گفتار ایرانیانی شده، که قولشان مأخذ روایت اوست. دلیل ما اقوال مورخان شرقی و غربی است، که در این کتاب مکرر آورده ایم، و در اینجا هم قصه ذیل را، که بر حسب اتفاق اختیار شده، می آوریم: یکی از مرزبانان میخواست عیسویان را بترك دین وادارد و آنان را بعیش و عشرت بفریبد، «پس برزینت بزمهای هرروزه خود افزود و مدت عیش را طویل کرد و شبهای دراز را با سرودهای مستانه و رقصهای فسق آمیز بسر آورد و کوشید، که موسیقی کفار را در گوش عیسویان مطبوع قرار دهد»<sup>۱</sup>.

سیاح بودایی هیون تسیانک رسوم ایران را موافق ذوق خویش نیافته و گفته است: بالطبع تندخو و پرخشمند و در رفتار خود رعایت ادب و انصاف نمیکنند»<sup>۲</sup>. رویهمرفته بزرگان ایران زندگی پر مشغله و پرهیجانی داشته اند. وقت خود را میان تمرینات جنگی و بکار بردن سلاح و شکار و عیش و عشرت لطیف تقسیم کرده بسرودند. دین زردشتی، که با زهد و ترك مخالف است، هیچ مانعی در برابر آنان قرار نمیداد، ولی زندگانی پر مشغله، که ایرانیان در هوای آزاد داشتند، تا اندازه اثرات ضعیف کننده عیش و تنعم را بر طرف می کرد. البته این قوم از عیب منزله نبودند، اما خصلتی بسیار شریف داشتند، که سایر ملل قدیمه جهان کمتر بآن متصف بوده اند، و آن مهربانی و ادب و بزرگ منشی و آزادگی است. آثار این صفت را از آغاز ادوار تاریخی ایران می بینیم. کوروش سرمشق جوانمردی و بزرگ منشی بلند همتی است، و چه بسیار از یونانیان مطرود و مرء مغلوب خارجی از مهربانی و ادب و حسن پذیرایی ایرانیان استفاده کرده اند! در تاریخ ساسانیان هم، نمونه های بسیار از این خصلت دیده می شود. روزی وهرام پنجم در خالك روم یکی از صاحب منصبان رومی را دید، که برای مذاکرات صلح پیاده

۱- الیزئوس، لانگلو، ج ۲، ص ۲۵۳.

۲- بیل، استاد بودایی، ج ۲، ص ۲۸۷.

وخاضعانه، بسوی او میآید، و چون دانست، که وی آناتولیوس سردار سپاه خصم است، عنان برتافت و با همراهان شتابان بهخاک خود باز گشت و در آنجا از اسب بزیر آمد، و پیاده آناتولیوس را پذیرا شد، و همه شرایط رومیان را برای عقد صلح قبول کرد<sup>۱</sup>. خسرو اول با محبت فوقالعاده حکماء روم را پذیرفت، و با اینکه رنجیده از درگاه او رفته بودند، در حفظ حقوق آنان پانشاری کرد، یکی از شرایط صلح با دولت بیزانس را این قرارداد، که مزاحم حکماء مذکور نشوند، و رخصت دهند، که آزادانه بولایت خود بازگردند<sup>۲</sup>. سیاوش<sup>۳</sup>، بنا بر توصیف پروکوپوس، نمونه نجبای ایران است، اگرچه متکبر، و مغرور، و جبار، و کامکار بود، ولی انصاف و عفاف و عدالتی بکمال داشت. در افسانه وهرام چوبین<sup>۴</sup> نکته ذیل مندرج است، که خصال این مرد فوقالعاده را بنحوی، که در اذهان هموطنانش مرتسم بوده، روشن میکند. وهرام، پس از آنکه دولت مستعجلش بسر آمد و روبگریز نهاد، در راه بهدهمی دوردست وارد شد و با همراهان بخانه پیرزنی فقیر درآمد. عجز در غربالی کهنه نان کشکین پیش او نهاد و چون جام نداشت، شراب را در پوست کلدویی ریخت. پیرزن مهمانان را نمی شناخت، ولی شنیده بود، که وهرام نهزم شده است. چون وهرام از او پرسید، که آیا بنظر تو وهرام در رفتار خود محق برده است یا نه، پیرزن جواب داد « بخدا که بهرام خطا کرد، چه او روی از فرمان خداوندگار و خداوندگازاده خود برتافت و بروی آنان شمشیر کشید ». وهرام گفت « پس جزای او این است، که در غربال چوبین نان کشکین بخورد و در کدویی شکسته دردی بیاشامد ». پیرزن دریافت، که مهمان او وهرام است، هراسان و نرزان شد، ولی آن سردار او را دلداری داد و گفت: مژس آنچه گنتی

۱- پروکوپوس، ۲/۱.

۲- بالانر، ص ۴۵.

۳- بالانر ص ۳۷۲ - ۳۷۱.

۴- ثعالبی، ص ۶۷۲ مابعد؛ مقایسه شود با فردوسی، چاپ مهل، ۸، ص ۱۷۲ و بعد.

حق است، پس چند دینار از کمر بر کشید و باوداده، راه خود پیش گرفت.

دولت ساسانی با وجود معایب و نواقصی که داشت، بنایسی عظیم کاخی باشکوه بود. انهدام آن نشانه ختم دوره قدیم و شروع قرون وسطای تاریخ ایران و آسیای غربی است. نویسندگان عرب دولت ساسانی را، که سرمشق سیاست دول مشرقی بوده، با تمجید و تحسین میستایند، و ملت ایران را بزرگی نام میبرند. ابوالفدا گوید: « همه اقوام متفقدند، که پادشاهان ایران بزرگترین سلاطین جهان بودند، عقل و فکر و تدبیری بکمال داشتند، و از حیث جهاننداری هیچیک از شاهان جهان را با آنان برابر نتوان کرد». و در خلاصه العجایب (۲) این عبارت ستایش آمیز مدرج است: « همه اقوام جهان برتری ایرانیان را اذعان داشتند، خاصه در کمال دولت، و تدابیر عالیه جنگی، و هنر رنگ آمیزی، و تهیه طعام، و ترکیب دوا، و طرز پوشیدن جامه، و تأسیسات ایالات، و مراقبت در نهادن هر چیز بمکان خود، و شعر، و ترسل، و نطق، و خطابه، و قوت عقل، و کمال پاکیزگی، و درستکاری، و ستایشی که از پادشاهان خود می کردند. در همه این مسائل برتری ایرانیان بر اقوام جهان مسلم بود. تاریخ این قوم سرمشق کسانسی است، که پس از آنان بنظم ممالک میپردازند ».

ایرانیان، در طی قرون متمادی، مقام پیشوایی معنوی خود را در میان ملل اسلامی نگاه داشتند، اما نیروی خلقی و سیاسی آنان بعد از سقوط دولت ساسانی خیلی ضعیف شد. سبب این ضعف، چنانکه بعضی پنداشته اند، این نیست، که اسلام از حیث استواری مبانی اخلاقی کمتر از دین پارسی بوده است، بلکه یکی از علل انحطاط ملت ایران وضع حکومت عامه است، که با اسلام برقرار

۱- تاریخ قبل از اسلام. Hist. antecislam، چاپ فبشر، ص ۱۵۰.

۲- ترجمه کارادو و Carra de Vaux، ص ۲۹ - ۱۲۸.

شد<sup>۲</sup>. طبقات نجبا رفته رفته در سایر طبقات توده فرورفته، محو گردیدند، وصفاتی، که موجب امتیاز آنان بود، ضعیف شد تسلط ایرانیان بر آسیای غربی مبنی بر سابقه سیاسی بود، که قرون‌های متمادی طبقه اشراف و روحانیان زردشتی داشتند، و همین سابقه سیاسی و روح بزرگ منشی ایرانیان قدیم بود، که بنیان دولت بنی عباس شد. پاکترین نمونه این اوصاف در دودمان برامکه جلوه کرد. دولت‌های نخستینی، که پس از ضعف عباسیان در کشور ایران برپای نداشتند، همه بنای قدرت خویش را بر پاره‌های سوابق قدیم نهادند، و دوره درخشان سامانیان، که نخستین جلوه روح ایرانی بعد از اسلام بشمار است، در واقع انعکاسی از عظمت ساسانی است در این وقت، اگر چه قسمت اعظم طبقه عالیه نجبای ایران از میان رفته بود، دهقانان، که بمنزله تنه درخت اجتماعی محسوب میشدند، هنوز برجای بودند. این صنف از مردم ایران یادگارهای باستان و سابقه‌های پرافتخار قدیم را، در قلوب خود مشتعل و تازه نگاه میداشتند.

۱- البته، بطوری که بار تولد (مجله آشور Zeitschrift für Assyriologie

شناسی ج ۲۶، ص ۲۵۲ و ما بعد) گوید اهمیت تدریجی شهرهای بزرگ حتی در عهد ساسانیان هم موجب انحطاط طبقه نجبا شده بود. مناسفانه اطلاعات ما راجع بحوادث و تغییرات اقتصادی و اجتماعی در قرون اخیر دولت ساسانی بسیار قلیل است. از این رو کوششی، که برای بیان کیفیت سقوط ناگهانی آن دولت کرده‌ایم، بسیار ناقص است. یقین داریم، که بعضی اسباب مهمه و عناصر عمده این تحولات از چشم ما نهان مانده است.

# ضمیمه اول

## نگارش اوستا

آبه فرانسوانو<sup>۱</sup> در مقاله‌ای که در «مجله تاریخ ادیان»<sup>۲</sup> (ج ۹۵: ۱۹۲۷، ص ۱۹۹-۱۴۹) منتشر کرده، کوشیده است با استناد نوشته‌هایی، که درباره مشاجرات و مناظرات دینی بین عیسویان و زردشتیان، از مسیحیان سریانی باقی مانده است، این موضوع را با ثبات برساند، که متون مقدس مزدیسنان تا اواسط قرن هفتم میلادی سینه به سینه حفظ می‌شده، و زردشتیان تا سالهای آخر سلطنت ساسانیان کتب مذهبی بدون نداشته‌اند. آنگاه در اواخر دوره ساسانی چون موبدان زردشتی بیم آنرا داشته‌اند، که روایات و سنن کهن مذهبی آنان در معرض تباهی و فراموشی قرار گیرد، و نیز خواسته‌اند پیروان خود را از مزایایی، که اسلام برای «اهل کتاب» قائل بود، برخوردار کنند، به تدوین اوستای ساسانی پرداخته‌اند. سپس او فرضیه خود را چنین ادامه می‌دهد: راست است، که لفظ «اوستا» در قرن ششم و شاید در قرن هفتم میلادی معمول و متداول بوده است، ولی معنای این کلمه در آن زمان بطور ساده عبارت بوده از قانونی، که بصورت روایات شفاهی، سینه بسینه حفظ

---

۱- L'abb Francois Nau

۲- Revue de L'histoire des Religions

شود. و بعدها در قرن هشتم میلادی، الفبای اوستایی را اختراع و متونی را، که در حدود سال ۶۳۴ میلادی جمع آوری و بخط پهلوی نوشته بودند، باین الفبای جدید نقل کرده‌اند.

دعوی آبه‌نو در اساس مبتنی بر آنست، که در کتب سریانی، که اطلاعاتی راجع بروابط و مناسبات زردشتیان و مسیحیان در عهد ساسانی بدست می‌دهند، (حتی در روایاتی، که موضوع آن مناظرات و مشاجرات بین پیروان این دو دین است، و در طی آنها مسیحیان بکرات بکتب مقدس خویش استناد می‌کنند) هرگز اشاره‌ای بکتب یا نوشته‌های مذهبی زردشتیان نشده، و فقط سخن از « تلاوت و زمزمه » ادعیه و « احکام دینی » در میانست، و نیز بکرات عبادت مزدیسنان را به از بر کردن روایات مذهبی خود ذکر کرده‌اند.

معدلك از آنچه گذشت، بهیچوجه نمیتوان نتایجی چنین کاسی و وسیع گرفت. بی‌شبهه این مطلب صحیح است، که مغان آن قسمتهایی ز اوستارا، که در عبادات و مراسم مذهبی بکار می‌بردند، از برمی‌کردند، ولی علت آن این بود، که تأثیر اعمال و مراسم مذهبی بارعبایت کمال صحت و دقت در تلاوت بستگی تام داشت. از این گذشته متون اوستایی با کتب مقدس مسیحیان تفاوت کلی و اساسی دارد، و از قراین میتوان حدس زد، که مؤلفان مسیحی، که در مناظرات و مشاجرات خود تعصب بی‌اندازه نشان داده‌اند، عمداً از اشاره به کتب مقدس مزدیسنان اجتناب ورزیده‌اند، تا خوانندگان مسیحی متوجه این نکته نشوند، که دشمنان مذهبی آنها نیز دارای کتب دینی مدون بوده‌اند.

بنابراین، نظریه آبه‌نو فاقد اساس و مبنای صحیح و قبول آن غیر ممکن است. اگر متون کتی زردشتی قبل از سلطنت یزدگرد سوم، آخرین شاهنشاه ساسانی، وجود نداشت، و مقصود فقط این بود، که با شنابزدگی کتاب مقدسی فراهم کنند، تا اعراب مزدیسنان را در زمرد « اهل کتاب » بشمار آورزد، موبدان به تدوین ادعیه و اوراد مراسم مذهبی و عبادات قناعت ورزیده و رنج‌نگارش



مباحث مفصلی مشتمل بر علوم طبیعی و جغرافیا و امور حقوقی و فقهی و غیره را، که موجب تفصیل اوستای ساسانیست، بخود هموار نمی‌کردند. از این گذشته چگونه میتوان باور کرد، که در طی چند سالی که ایران برای حیات و منات خود با تازیان می‌جنگید، موبدان موفق به گسرد آوردن ۲۱ نساك اوستا تدوین آن بالفبای پهلوی شده باشند، یعنی کتابی که طبق حساب وست دارای ۳۴۵/۷۰۰ کلمه بوده است، و سپس، در طی قرنی. که دچار تضییقات مادی و معنوی اعراب فاتح بودند، و هرروز بگوشه‌ای رانده می‌شدند، و از نفوذ و قدرت آنان کاسته میشد، و پیروان آنها دین کهن خود را رها می‌کردند، فرصت اختراع الفبای جدیدی را، که امروز بالفبای اوستایی مشهور است، و نتیجه مطالعه دقیق و عالمانه فونتیک و اصوات زبان مقدس می‌باشد، یافته، و آنگاه ۲۱ نساك اوستا را باین الفبای جدید نقل کرده باشند؟! و نیز با این اوضاع و احوال، چگونه ممکن بود بتوانند در قرن بعد بترجمه و تفسیر کلمه نساك‌ها بزبان پهلوی پردازند، که بحساب وست بیش از دو میلیون کلمه داشته است، و آنوقت از این ترجمه در قرن نهم میلادی، هنگامی که مؤلفان دینکرد خلاصه اوستای ساسانی را در کتاب خود می‌آوردند، قسمت‌هایی مفقود شده بود!

در بین مطالبی، که آبه‌نو از متون سریانی نقل کرده است، فقط در يك عبارت، آنهم طبق ترجمه خود او<sup>۱</sup>، صریحاً گفته شده است، که او را داعیه زردشتیان بخط ثبت نگردیده است. این عبارت مأخوذ از تاریخ شهادت یسوع سبران<sup>۲</sup> است، که در حدود سال ۶۳۵ میلادی، یسوع بیه<sup>۳</sup> نحوشته است، و در آن چنین گوید، که یکنفر زردشتی، که از دین خود برگشته بود و از خاندان موبدان بود، «عادت داشت ادعیه و اوراد مجوسی را از دهان بیاموزد، زیرا سخنان و تعالیم

۱- ص ۱۹۴ - ۱۹۳، یادداشت ۲ از مقاله فوق‌الذکر.

۲- ۱۸۰.

مضر زردشت ( به سریانی زردشت )<sup>۱</sup> با حروف ( یا علامات ) نوشته نشده است». ولی از طرف دیگر این عبارت را میتوان بخوبی چنین ترجمه کرد : « زیرا که تعلیمات خطرناک زردشت با علامات قابل فهم نوشته نشده است»، و از آن چنین استنباط کرد، که اوراد و ادعیه را بخطی، که عامه مردم بتوانند بخوانند، نوشته بودند<sup>۲</sup>. بنابراین کلیه دلایلی، که آبه نو برای نظریه خود آورده است، فاقد ارزش می باشد.

از طرف دیگر، شاید نیرنگ<sup>۳</sup> در این ادعای خود که گوید، اوستای مدون در حیات جامعه و عامه مردم عملاً تأثیر عمده نداشته است و فقط دو یا سه نسخه از آن موجود بود، که در مراکز عمده دینی و سیاسی کشور نهاده بودند، چندان بخطا نرفته باشد.

\* \* \*

در حین ملاحظه نمونه های مطبوعه، با کتاب جدید بیلی موسوم به « مسائل زردشتی در کتب قرن نهم میلادی» آشنا شدم. مؤلف در این کتاب از مسئله نگارش اوستا نیز سخن میراند، و معتقد است، که اوستا را در اواسط قرن ششم میلادی تدوین کرده اند، و ایجاد الفبای اوستایی نیز در همان زمان صورت گرفته است<sup>۴</sup>.

۱ Zaradost

۲- دومناس (p. de Menasce)، بولتن شرقی، ۹، ص ۵۸۷، یادداشت ۲.

۳- دین، ص ۱۴ - ۱۳؛ مقایسه شود با بالاتر ص ۱۷۴، یادداشت ۱.

۴- H. W. Bailey : Zoroastrian problems in the Ninth Century Books (Oxford 1943).

## ضمیمه دوم

### فهرست صاحبان مناصب عالی کشور

آقای ارنست اشتاین در « سالنامه‌های بیزانسی و یونانی جدید<sup>۱</sup> »، سال ۱۹۲۰، صفحه ۵۰ و مابعد، مقاله تحت عنوان « فصلی از احوال دولت ایران و دولت بیزانس » منتشر کرده و در طی آن مناسبات بین تجدید سازمان شاهنشاهی ساسانیان در قرن ششم و تشکیلات جدید امپراطوری بیزانس را در قرن هفتم میلادی مورد مطالعه قرار داده است. در آن قسمت، که مربوط بایران است، نویسنده سه فهرست، صاحبان القاب و مناصب عالی دولت ساسانی، مندرج در صفحات ۳۱ - ۳۵ کتاب مرا، که تحت عنوان « شاهنشاهی ساسانیان » در سال ۱۹۰۷ میلادی انتشار یافته، مأخذ قرار داده و ثابت کرده است، که این سه فهرست متعلق به سه دوره مختلف میباشد. ما در اثر تحقیقات ایشان میتوانیم مراحل مختلف اصلاحات اداری را، که در طی قرن ششم میلادی در ایران انجام یافته است، از یکدیگر تمیز دهیم.

موضوع ضمیمه دوم چاپ اول کتاب حاضر بحث در نتایج حاصله از تحقیقات

---

۱- Byzantinisch - neugriechische Jahrbücher « Ein Kapitel vom persischen und vom byzantinischen Staate »

اشتاین بود، که من آنرا در اصول صحیح یافتیم، ولسی پذیرش عقاید او در باب وضع مرزبانان و سپاهبندان و پادگوسپانان نسبت بیکدیگر برای من دشوار بود و بدینجهت کوشیدم تا مگر راهحل دیگری برای این مسئله دشوار بیابم.

خلاصه مطلب آنکه، آقای اشتاین در نقدی، که برچاپ اول «ایران در زمان ساسانیان»<sup>۱</sup> نگاشته‌اند، و بعلمت اوضاع و احوال کنونی، کمی قبل از شروع چاپ دوم بدست میرسید، موضوع را دوباره از سرگرفته و بیحث و تحقیق دقیقتری در اطراف مسائل مختلف آن پرداخته‌اند. پس از توجه بدلائل جدید آقای اشتاین، من نیز با ایشان هم رأی شدم.

فهرست مورد بحث از اینترار است :

۱- یعقوبی بوزرگ فرمذار (وزیر اعظم) - موبدان موبد (روحانی اعظم) - هیربدان هیربد (حافظ آتشکده) - دبیربد (رئیس دبیران) - سپاهبد (فرمانده لشکر)، که در زیر حکم خود یک نفر پادگوسپان داشت - فرمانفرمای ایالت را مرزبان می‌گفته‌اند.

۲- مسعودی، التنبیه: موبدان موبد (هیربد در زیر فرمان موبد بوده‌است) - وزرگ فرمذار - سپاهبد - دبیربد - هتخش بند، که او را واستریوش [بند] هم می‌گفته‌اند. (این شخص رئیس همه مردمانی بوده، که اعمال بدی میکنند چون غلامان و کشاورزان و سوداگران و غیره). از جمله صاحبان مناصب عالیه مرزبانان بوده‌اند، که فرمانده سرحدات محسوب می‌شده‌اند وعده آنان چهار بوده‌است بر حسب جهات اصلیه<sup>۲</sup>.

۳- مسعودی، مروج الذهب: وزرا - [موبدان] موبد (که قاضی اعظم و رئیس شریعت و مافوق هیربدان بوده‌است) - چهار سپاهبد (که عمال درجه اول دولت بوده، و هر یک بر ربعی از مملکت فرمانروایی می‌کرده‌اند، و هر یک از نایبی برده‌است بنام مرزبان)<sup>۳</sup>.

۱- موزنون، ج ۵۳ (۱۹۴۵). ص ۱۲۳-۱۲۴.

۲- مقصود «مرزبان - شیردار» است.

۳- تفصیلی، که پس از این آمده‌است (راجع بد مقام رامشگران و غیره)، برای

تحقیق در موضوع مورد بحث بی فایده‌است.

بنا بر عقیده آقای اشتاین<sup>۱</sup> فهرست یعقوبی از همه قدیمی تر است، زیرا که اولاً ترتیب درجات و مقامات آن شبیه بترتیب درجات بزرگانی است، که به گفته نامه منسوب به تنسر مأمور انتخاب پادشاه بوده‌اند، و این مربوط بدوره مقدم بر اصلاحات دولت در زمان سلطنت کواذ اول می‌باشد. ثانیاً - در میان سه فهرست فقط فهرست یعقوبی هیربذان هیربذ را از جمله صاحبان مناصب عالی می‌شمارد، که بعدها مقام و شغل او ضمیمه مقامات موبدان موبد شده است. سپس اشتاین به این نکته اشاره می‌کند، که فقط در فهرست یعقوبی از پاذگوسپان، که زیر دست سپاهبذ بوده، سخن رفته است، و چنین نتیجه می‌گیرد، که در دوره مربوط به این فهرست فقط يك نفر پاذگوسپان در کشور بوده، که نایب سپاهبذ محسوب می‌شده است، و سپاهبذ هم تا زمان خسرو اول فقط يك تن بوده، و انوشیروان چهار تن را رتبه سپاهبذ داد. آقای اشتاین برای تأیید این نکته عبارتی از دینوری نقل می‌کند<sup>۲</sup>. در این عبارت اسامی مشاهیر اشراف ذکر شده است، که بعد از وفات یزدگرد اول، برای محروم کردن اخلاف او از سلطنت، با هم اتفاق کردند از این قرار: وستهم سپاهبذ سواد (عراق و بابل)، که لقبش هزارفت بود؛ دیگر یزد گشنسپ، پسادگوسپان<sup>۳</sup> . . .؛ دیگر پیرگک، که مقامش همان مقام مهران

۱- مقاله سالنامه فوق‌الذکر، ص ۵۴ و ما بعد.

۲- گیرگاس Cuirgass، ص ۵۷، نلدکه طبری ص ۹۶، یادداشت ۳ و نیز نلدکه به بالاتر ص ۲۹۸.

۳- کلمه‌ای، کسه در متن پس از پاذگوسپان آمده، ظاهراً تحریف شده و درست خواننده نمیشود. گیرگاس به حدس آنرا «پاذگوسپان الزوایی» خوانده است، ولی معلوم نیست درست باشد. (الزوایی استانیست در مغرب). هر تسفلد در گزارش باستان، ج ۴، ص ۵۷، یادداشت ۲، قرائت الاذرپتی cl-adharpati یا الادر پایی cl-adharpayi یعنی آذر با بجان را پیشنهاد میکنند. اشتاین تصحیح هر تسفلد را درست نمی‌پسندد (موزنون ص ۲۹-۱۲۸)، ولی بنظر من بیش از تصحیح گیرگاس قابل قبول است.

بود؛<sup>۱</sup> دیگر گودرز ناظر سپاه دیگر گشنسپ آذرویش، دبیر خراج؛ دیگر پناه خسرو مدیر صدقات کشور. «سپاهبندوستهم» در روایت طبری<sup>۲</sup> در ردیف موبدان موبد ذکر شده است و او را بلقب هزارفت خوانده‌اند، که بعدها مرد بسیار مقتدری چون زر مهر سوخرابدان خوانده می‌شده است. آقای اشتاین از این مطالب چنین نتیجه می‌گیرد، که فقط وستهم مذکور «سپاهبند» بوده و در این عنوان شریکی نداشته، یعنی ایران سپاهبند بوده است. اما از اینکه دینوری او را «سپاهبند سواد» می‌خواند، نباید حکم بتعدد سپاهبندان کرد، بلکه این مضاف الیه حاکی از «صلاحیت اقرب» او بوده<sup>۳</sup>، که پیش از هر سمتی حکمرانی بر سواد را داشته است.<sup>۴</sup>

۱- اشتباه است، مهران نام خانوادگی است. از آنجا که پیرک تنها شخصی است، از صاحبان مناصب عالیه مذکور، که عنوانش در اینجا ذکر نشده، میتوان حدس زد، که ظاهراً نام خانوادگی بسیار معروف مهران جانشین عناوین غیر مفهوم او در این روایت شده است.

۲- طبری، ص ۸۶۱، نلدکه، ص ۶۹.

۳- عین عبارت اشتاین چنین است:

«Eine engere Immediatkompetenz»

۴- شاهپور پسر وهرام، که بنا بر روایت طبری (نلدکه، ص ۱۳۹)، در آغاز سلطنت قباد اول ایران سپاهبند بود، مانند وستهم در بعضی منابع سپاهبند سواد نامیده شده (نهایه، برون، ص ۲۲۶). به عقیده اشتاین (موزئون، ص ۱۲۸) صاحبان عنوان «ایران سپاهبند» یعنی در عین حال فرمانده لشکر و وزیر جنگ، وظایف درجه دومی را که در سراسر کشور به حکمرانان نظامی خود محول می‌کردند، در سواد خود بهمهده داشتند. این امر نظایر بسیار دارد ولی ما فقط بذكر يك مثال مبادرت می‌ورزیم، اگسار خوس exarkhos راونا Pavenna (ایالت بیزانس، که شامل تمام ایتالیا بود) فرمانده کلید لشکرهای اگسارمات (قلمرو حکمرانی اگسارخوس) خود بود، ولی صلاحیت اقرب او فرمانفرمایی ایتالیا Pimusexercitus Italiae بوده است.

آقای اشتاین فهرست کتاب التنبیه مسعودی را از حیث قدمت تاریخی در درجهٔ دوم می‌شمارد<sup>۱</sup>، و عبارتی از «الیزئوس» نقل می‌کند، که در آن موبدان موبد و در اندرز بد و ایران سپاهبند بعنوان بزرگترین صاحب منصبان در زمان یزدگرد به‌شمار آمده‌اند. به عقیده او در اندرز بد؛ که معنای تحت‌اللفظ آن معلم یا مستشار دربار است، عنوان دیگر وزیرگ فرمذار بوده است. بنابر این تحقیق صورتی، که الیزئوس نقل کرده، با فهرست التنبیه کاملاً یکی می‌شود و در نتیجه باید فهرست التنبیه را متعلق به عهد یزدگرد دوم دانست. پس چهار تن مرزبانسی، که (غیر موروث) لقب شاهی داشته‌اند، در عهد یزدگرد دوم کاملاً برقرار بوده‌اند. مرزبانان دیگر هم بوده‌اند، که حکمران نظامی محسوب می‌شده‌اند و قلمرو هر یک از آنها یکی از ولایاتی بوده، که قسمتهای چهارگانه کشور از آنها ترکیب می‌یافته است.

باعتماد آقای اشتاین فهرست سوم، که در مروج الذهب مسعودی است، از از همه تازه‌تر است، زیرا که فقط در این فهرست از چهار سپاهبند نام برده شده است، و می‌دانیم که نصب چهار سپاهبند کار انوشروان است<sup>۲</sup>. در این فهرست موبدان موبد را بعد از همه وزرا اسم برده‌اند و این حاکی از احوال طبقه روحانی است، که کواذ اول و خسرو اول قدرت آنان را در هم شکستند.

در این فهرست ورزا بطور دسته جمعی ذکر شده‌اند، و آقای اشتاین بر- آنست، که استبذ<sup>۳</sup> را هم باید در زمره آنان بشمار آورد. در منابع بیزانسی عنوان استبذ ذکر شده است؛ یکی در مورد ماهبوز، که از صاحب منصبان دربار کواذ او بوده است<sup>۴</sup>. دیگر فرسخان، که در عهد هرمزد چهارم بوده

۱- مقاله سالامد، ص ۵۳.

۲- رد به ص ۳۹۴ این ترجمه.

۳- ابضاً ص ۱۵۷.

۴- پروکوپوس، جنگ ایران، ۲۵۱، ۱۱، ۲۵؛ منادرس، قطعاتی از مورخان یونان

است<sup>۱</sup>. مقام استبد در زمانی، که دو فهرست سابق الذکر حاکی از آنند، وجود نداشته است.

بنا بر حدس آقای اشتاین<sup>۱</sup> کواذ اول و خسرو اول، برای این که از قدرت وزرگ فرمذار به گاهند، مشاغل و عناوین جدیدی وضع کرده‌اند، و مقداری از صلاحیت او را بصاحبان مشاغل جدید وا گذاشته‌اند. نخست کواذ شغل استبد یا رئیس نشریفات<sup>۲</sup> را ایجاد کرد، و تصدی امور ایالات را از وزرگ فرمذار سلب نمود و کشور را بدست چهار تن پادگوسپان سپرد، که تحت اختیار ایران سپاهبند بوده‌اند. خسرو اول بجای آنان چهار تن سپاهبند در چهار ربع کشور بفرمانروایی برگزید.

نکته مهم و اصلی در تحقیقات اشتاین اثبات وجود يك حالت موازات و تشابهی بین تشکیلات دولت ایران و سازمانهای امپراتوری بیزانس است، بدین معنی که ابتکارات و تأسیسات جدید اداری هر يك از دو کشور در دیگری آشکار می‌شده و تأثیر می‌کرده. اصلاحات اداری امپراتوری بیزانس، در قرن هفتم میلادی تقلید است از تغییراتی که در قرن ششم در تشکیلات شاهنشاهی ایران صورت گرفت (هر چند که در بیزانس این اصلاحات عمیق‌تر و اساسی‌تر بود). اساس و قواعد اقتصادی و اجتماعی، که «خسرو اول» برای سپاه ایران ایجاد کرد، سرمشق آن اساسی است که هراکلیوس (هرقل) سازمان جدید لشگری بیزانس را بر آن قرار داد. باین طریق بین قوای نظامی دو دولت ایران و بیزانس شباهت عجیبی مشاهده می‌شود. چهار سپاهبند تشکیلات انوشروان نظیر چهار استراتگوس در چهارتسم<sup>۳</sup> بزرگ اصلی بیزانس هستند، و مرزبانان اعظم یعنی نایبان سپاهبندان در ایران به

۱- تنوفیلاکنوس، ۲۲۳.

۲- سائامد فوق‌الذکر، ص ۶۵ و مابعد.

۳- Magistes officiorum.

۴- Theme



صورت نابیان استراتگوس‌ها در تشکیلات هرقل در بیزانس مشاهده می‌شوند. از این گذشته طبق ملاحظات مؤلف، این شباهت عجیب در مورد پاذگوسپانان نیز صادق است و چهار پاذگوسپان تشکیلات ایران قرینه پروکونسولهای تمهای دولت بیزانس میباشند.<sup>۱</sup>

\* \* \*

هر چند ملاحظه این نکته شایان توجه است، که مزدک در موقع تشبیه قوای اربعه ملکونی<sup>۲</sup> به چهار شخص عالی مرتبه کشور نام وزرگک فرمذار را ذکر نکرده است، ولی نباید برای این موضوع اهمیت زیاد قائل شد، زیرا که مزدک اشخاصی را اختیار کرده است، که وجه شبه و نسبت بین آنها با قوای معنوی سابق‌الذکر بیشتر بوده است.

علاوه بر مطالبی، که از یعقوبی و مسعودی نقل شده، دو کتاب دیگر یکی بزبان پهلوی و دیگری بفارسی هست، که از آنها اطلاعاتی راجع بترتیب مقامات و مناصب عالی شاهنشاهی ساسانی بدست می‌آید. کتاب پهلوی موسوم است به «سورسخون» و کتاب فارسی «فارسنامه» ابن بلخی است.

از «سورسخون» ساسانی<sup>۳</sup> (۹-۱۴b) فهرستی بدست می‌آید، که با شخص شاهنشاه آغاز میشود و آن چنین است:

شاهان شاه - پس ی واسپوهر<sup>۴</sup> (ولیعهد) - وزرگک فرمذار چهار سپاهبند (سپاهبند شمال ظاهراً بعلمت غفلت کاتب ساقط شده) - داذوری داذوران (داورداوران = قاضی اعظم) - مغان اندرز بند (= موبدان موبد)، در بند ۱۱ چنین آمده است،

۱- موزنون، ۱۹۴۵، ص ۱۳۱-۱۳۵.

۲- بالاتر ص ۳۶۵ را به بینید.

۳- سورسخون ترجمه و چاپ ناوادبا در مجله انستیتوی شرقی کاما، ۲۹.

که ورزگک فرمذار «بزرگک» است در بزرگی، تواناست در توانایی، و نیز بزرگک است و نیک برای مردمان».

حال ببینیم این فهرست، که در آن «بزرگک فرمذار» در مقام اول پس از خاندان شاهی و موبدان موبد در آخر صاحب مناصب ذکر شده است، متعلق به چه زمانی است؟ ذکر چهار سپاهبند دلیل آن است، که این فهرست از زمان خسرو اول قدیمی تر نیست، بعقیده اشتاین این فهرست از فهرست مذکور در مروج الذهب نیز جدیدتر است. در ابتدا من می خواستم تاریخ این فهرست را در آن دوره از سلطنت انوشیروان قرار دهم، که فاصله بین دو اقدام اصلاحی اوست، یعنی فاصله بین زمان ایجاد چهار سپاهبند و موقعی، که خسرو اول انوشیروان، برای کاستن اختیارات «بزرگک فرمذار»، اقدامات مذکور در فارسنامه ابن بلخی را بعمل آورده است (عین عبارت فارسنامه پایین تر بیاید)، ولی آقای اشتاین معتقد است، که بزرگک فرمذار مقام ریاست وزرا را حفظ کرده است، و چنین بنظر می رسد، که تنزل فاحش مقام موبدان موبد در فهرست مورد بحث حاکی از آن باشد، که این متن متعلق به دوره آخر عهد ساسانی است، که تشکیلات دولت رو بزوال می رفت، و ضعف طبقه روحانی بمنتهی درجه رسیده است.

لحن عمومی «سورسخون» نیز مخالف این تصور نیست.

اما راجع به فارسنامه ابن بلخی گوییم، که متأسفانه عبارت مأخوذ از آن، که اکنون موضوع بحث ماست، بسیار مبهم و تاریک است. این عبارت فارسنامه منتهی بیک منبع پهلوی میشود، و من عین آنرا با توضیحات خود از چاپ اول کتاب حاضر نقل میکنم:

«و با همه بزرگی و حکمت بوذرجمهر کی وزیر او بود انوشروان ترتیب وزارت او چنان کرد کی دبیر بوذرجمهر و نایب نزدیک کسری آمد شد توانستی کرد و ما این نایب را وکیل در خوانیم و پهلوی ایرانمازغر گفتندی و نیابت وزیر دارد، و هر سه گماشته کسری انوشیروان بودندی در خدمت وزیر او بوذرجمهر و

وزیر بذات خود از این سه کس هیچ یکی را نتوانستی گماشت، و غرض انوشروان آن بود تا دبیر هر نامی کی بجوانب بزرگ و اطراف نبشتی و خواندندی نکت آن در سر معلوم انوشروان می کسرد و وکیل در از آنچ رفتی از نیک و بد به رستی مشافهه می گفتی و راه وجود مصالح بساز می نمودی و نایب مال و معاملات نگاه داشتی و این هر سه مردمان اصیل عاقل فاضل زبان دان سدید بودندی».

در باب این عبارت فارسنامه نخست گوئیم، که لفظ «وکیل در» تصحیحی است، که طبع کنندگان کتاب حدساً بعمل آورده اند. در نسخه های خطی در مورد اول «و کلیدر» و «کلید» نوشته شده است، و در مورد ثانی «و کلیدار و «کلیدار» آمده است، و بر سیاق کلام عبارت از دو عنوان مختلف بوده اند. اما در باب لفظ «ایرانمازغر» هم گوئیم، که قابل بحث و تردید است، در نسخه های خطی فارسنامه «ایرانمازغر» نوشته شده است.

بدیهی است، که میان آغاز و انجام این عبارت فارسنامه تناقضی است. در اول سخن از «دبیر»، و نایب، و «بودرجمهر» است، در آخر سخن از سه تن گماشته انوشروان می راند، و صلاحیت هر يك را بنابر اصلاحات انوشروان بیان می کند؛ آن سه رتبه عالی منصب «دبیر» و «... دار» («کلیدار» یا «وکلیدار») و «نایب» بوده است.

بمقیده ما اغتشاش و فساد این عبارت از این راه پیدا شده، که در موقع ذکر

۱- آقاسی تاوادبا، در نسامه که به من نوشته، این لفظ را نگه می ریزد. nighiridhar دانسته است. به نظر من حدس ایشان کلاً قابل قبول است. آقاسی تاوادبا گوید: در ازاء حرف یا، که در اصل آمده، در بازند علامت کسره می نویسند، چنانکه در فارسی هم چنین است. هر کسی از اشکال الفبای پهلوی آگاه باشد، می داند که بر فرض، که در این خط حرف یا را در کلمه مذکور نوشته باشند، ساده ممکن بوده است آنرا وکلیدار بخوانند.

عنوان سه تن مزبور، یعنی «دبیر» و «وزرگ مهر» و «نایب» نویسند، کتاب لفظ «وزرگ مهر» را، که در فارسی کنونی «برزجمهر» نویسند، یکبار دیگر داخل این جمله، بغلط جایگزین لفظ دیگری، کرده است. ما گمان می‌کنیم، که بجای «دبیر برزجمهر» باید «دبیر بزرگ» گذاشت و این «دبیر بزرگ» همان است، که او را «دبیران مهشت» و «ایران دبیربند» هم می‌گفته‌اند. بنا بر این جمله مذکور پس از اصلاح چنین میشود: دبیر بزرگ [انگیربذار]... و نایب. اما راجع بنایب، که جانشین وزیر بوده، در عبارت فارسنامه گوید ما این نایب را و کیل در (?) خوانیم و پهلوی ایرانمازغر، ایرانمازغر گفتند، مقصود از «ما» معاصران مؤلف فارسنامه، یا معاصران مؤلف کتاب قدیمی توی است، که مؤلف فارسنامه این عبارت را از آنجا نقل کرده است. در کتاب یعقوبی لفظی است باین صورت «المردم اعد» و در تجارب الامم ابن مسکویه<sup>۱</sup> «نایب بزرگ فرماندار» ایرانمازغر نوشته شده است. بنا بر شرح وظایف «نایب»، که در عبارت «فارسنامه» ذکر شده (نایب مال و معاملات نگاه داشتنی) حدس می‌زنیم، که در پس کلیه این اشکال غلط کلامه ایران آماکلر یعنی «رئیس محاسبات شاهنشاهی» پنهان باشد<sup>۲</sup>.

باری بعد از اصلاحاتی، که بتفصیل ذکر کردیم، میتوانیم عبارت سابق الذکر فارسنامه را بصورت ذیل بنگاریم:

«و با همه بزرگی [معنوی] و حکمت برزجمهر کی وزیر او بود انوشروان ترتیب وزارت او چنان کرد کی دبیر بزرگ و [نگیربذار] و نایب نزدیک کسری آمد شد توانستی کرد و ما این نایب را [در این زمان] و کیل در (?) خوانیم و به

۱- چاپ هونسم، ج ۱، ص ۲۵۲.

۲- تجارب الامم، چاپ لسترانج و غیره (نشریات گیب، سری ۷)، ج ۱، ص ۵۲:

آقای مجتبی مینوی مرا باین مطلب راهنمایی کرده است.

۳- آقای مجتبی مینوی هم مستقلاً این عنوان را چنین خوانده‌اند (اطلاع

کنیی ایشان).

پهلوی ایران آمارکار گفتمندی و نیابت وزیر دارد و هر سه گماشته کسری انوشروان بودند در خدمت وزیر او برزجمهر. و وزیر بذات خود از این سه کس هیچ یکی را نتوانستی گماشت و غرض انوشروان آن بود تا دبیر (بزرگگ) هر نامه کسی به جوانب بزرگگ و اطراف نبستی و خواندندی نکت آن در سر معلوم انوشروان میکرد و نگیربذار از آنچه رفتی از نیک و بد براسنی مشافهه می گفتی و راه و جوه مصالح باز می نمودی و نایب (یعنی ایران آمارکار) مال و معاملات نگاه داشتی و این هر سه مردمان اصیل عاقل فاضل زبان دان سدید بودندی».

با وجود کوششی، که در اصلاح این عبارت فارسنامه کردیم، نمی توانیم بگوییم، که کاملاً عین اصل پهلوی، یعنی کتابی، که مأخذ فارسنامه بوده، بدست آمده است. من تردید ندارم، که در اصل پهلوی بجای وزرگگ مهر، وزرگگ فرمذار نوشته بوده است<sup>۱</sup>، و در واقع انوشروان اختیارات وزرگگ فرمذار را تخفیف

۱- زرگگ ص ۱۵۳ و بعد این ترجمه.

۲- در فارسنامه دو عبارت دیگر هست؛ کتابین فرض را تأیید میکند؛ نخست آن که در ص ۷۹، سطر ۱۶، چاپ تهران دنیای کتاب؛ در ضمن شرح مراتب بزرگان در حضور پادشاه (که گویا قبل از اصلاح مذکور بوده؟) گویند: در جمله آیین بازگذاشته انوشروان آن بود کی... در پیش تخت کرسی زر بودی کی برزجمهر بر آن نشستی و دروتر از آن کرسی در بد موندان بودی و زیرتر از آن چند کرسی از بهر مرزبان و بزرگان. چون در اینجا سخن از کرسیهای صاحبان عناوین و مقامات درجه اول است، ذکر نام شخصی آنها هم نبوده و موردی نداشته. و بهین دلیل هم ذکر نشده است. پس در مورد نام برزجمهر هم، که دارای شخصیتی تاریخی نمیباشد، باید گفت، که نقاطی از رجفرمادار یا بزرگگ کرسی (وزرگگ فرمذار) را گرفته است. اما عبارت دوم در فارسنامه ص ۳۹، سطر ۲۱، چاپ تهران صحیح تر است. در ضمن شرح سلطنت و پشاسب نام، حامی زردشت، اصل و مبدأ انجمنات اجتماعی آخر عهد ساسانیان را باین دوره برانتهجا، قدیم نسبت داده و گویند: وزیر را بزرگگ کرسی خوراندندی و وزیر را نماینی بتمند بودی کسی به هر سخنی و مهمی او را نزدیک ملک فرمذاری و این نایب را از نامزغ (نسخه بدل، ایوانمازغ) خوراندندی».

داده و سه تن از عمال بزرگک دولت شخصاً معین کرده که در کارهای وزرگک فرماندار سهیم باشند.

آقای اشتاین در مقاله اخیر خود (موزئون ، ۱۹۴۰ ، ص ۱۳۲-۱۳۱) ، در توضیح این عبارت فارسنامه ، بحق چنین گوید: که این عبارت فارسنامه بهیچوجه مبین آن نیست ، که خسرو انوشروان از اختیارات وزرگک فرماندار به نفع سه وزیر<sup>۱</sup> دیگر کاسته باشد ، بلکه از عبارت فوق چنین مستفاد می شود ، که او بحق انتصاب این صاحبان منصب را ، که تحت نظر وزرگک فرماندار بودند ، به خود اختصاص داده بود ، و این وزیران اختیار داشتند ، گزارش کارهای خود را مستقیماً بعرض شاهنشاه برسانند ، ولی در مشاغلی ، که آنان به عهده داشتند ، تغییری رخ نداده بود.

به علاوه به عقیده اشتاین ، «نایب» دارای سمتی بوده است ، نظیر معاون وزیر<sup>۲</sup> ، و نیز او «دبیر بزرگک» را با ایران دبیر بند ( که شغل و اختیارات او ظاهراً نظیر مباشر<sup>۳</sup> ، کاخ مقدس و در عین حال<sup>۴</sup> ، امپراتوری سفلی بسوده است ) یکی نمی دانند بلکه دبیر بزرگک را دارای وظائف و اختیاراتی شبیه<sup>۵</sup> می دانند و اضافه می کنند ، که در ایران این امور در اختیار استبداد ، یعنی رئیس تشریفات ، نبوده است ، بلکه وزرگک فرماندار بر آن نظارت داشته است.

بهر حال آقای اشتاین هم اصل مطلب را تأیید میکنند ، که از عبارت فارسنامه چنین بر می آید ، که سیاست تضعیف مقام وزرگک فره-ذار ، «پس از محدود شدن اختیارات او در عهد کواذ اول ، در زمان پسرش خسرو انوشیروان

۱- بنگاهان من وزرای، که در فهرست مسعودی ذکر شده. همین سه تن هستند.

۲- Sous-Secrétaire d. l'état

۳- questeur

۴- primicerius notariorum

۵- Epistolarum Magister memoriae

نیز تعقیب شده است و این بار اختیارات او را در داخل ادارات تابعه 'ومحدود کرده‌اند».

با اینهمه باید دانست، که مقام ورزگک فرماندار، بعکس تصور بارتلند، هرگز از میان نرفت و تا آخر دوره ساسانی باقی بود.







# فهرست اعلام

## فهرست اعلام

		آ	
۱۲۴	آسوليك		آبگيان
۳۶	آشور	۲۱۴	آبه، فرانسوا نو مورخ
۱۷۵	آكادمى پادشاهى علوم	۶۶۷	آيرنبا (نام قوم)
۱۵۱	آكادمى يروس	۳۱۱	آت
۷۲-۸۳-۱۱۲	آكادمى دانمارك	۴۳۴	آتروپاتن (آذربايجان)
۲۶۱	آكادمى سن پترز بورخ	۱۷۶	آتشگاه مهر فارسىيان
۷۶-۸۲-۲۱۵	آكسفورد	۳۷۷	آتن
۲۵	آكينيان (اسم)	۵۶۵	آثارالباقيه - ۲۵۲ - ۲۵۰ - ۲۴۸ - ۲۴۷
۱۲۱	آگانانگك		۲۵۵-۲۶۵-۲۶۰-۴۴۵
۷۵	آگانگل (نام شاه)		آذربايجان - ۱۷۶ - ۱۴۲ - ۱۲۸ - ۱۰۵ - ۸۹
۱۲۵	آگاشا: جلوس (مورخ)		۲۵۴-۲۵۷-۲۴۲-۴۹۲-۴۹۸-۵۲۹-
۵-۱۱۸-۱۱۹-۱۷۶-۱۹۴-	آگانئياس		۵۸۴-۶۴۷-۶۴۹-۶۵۷-۶۷۲
۲۱۲-۲۱۴-۲۵۶-۲۵۷-۳۹۹-۴۵۲-			آذرميدخت ۶۴۵-۶۴۷-۶۴۸-۶۴۹
۴۶۲-۴۶۵-۴۶۷-۴۶۸-۶۴۹-۵۰۱-			آريابى ۵۳-۸۲
۵۲۳-۵۶۵-۵۷۳			آرتسرونى (توماس) (مولى)
۳۱۸	آگوستوس	۱۲۴	آركاديوس (امپراطور)
۲۷۳	آگوت (مورخ)	۴۷۴	آساك (شهر باستانى)
۲۹۹-۳۳۶-۳۴۱	آلبانيها	۲۴۵	آسوكا (شاه)
۷۵-۲۶۲	آلفاريك (نام مولى)	۷۴	

۱۱۱-۴۲۵-۴۵۸	ابن الاثیر	۶۷	آمورائیم (نام طائفه)
۱۱۱-۲۸۲-۴۵۰-۴۵۳-۶۷۷	ابن البخی	۱۸۹-۱۹۰	آمین مارسلن
۶۷۸		۱۸-۲۳-۱۱۴-۱۵۴-۱۶۰	آمیانونس
۱۱۴-۴۹۹	ابن الجوزی	۱۷۵-۱۷۶-۱۸۹-۲۰۲-۲۹۵-۲۹۶	
۱۱۴	ابن افضیه الهمدانی	۲۹۷-۲۹۸-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۳-۳۰۴	
۹۸-۹۹-۱۰۱-۱۰۳-۱۰۶	ابن المتقح	۳۰۶-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۵-۳۳۶-۳۳۸	
۱۰۹-۴۴۳-۵۱۸-۵۱۹-۵۵۴-۵۵۵		۳۴۳-۳۴۵-۳۶۶-۴۱۴-۴۳۰-۴۳۳	
۵۶۲-۶۴۳		۵۰۸-۵۱۱-۵۱۵-۵۴۹-۵۵۲-۶۶۱	
۱۰۶	ابن الندیم	۶۶۲	
۱۱۴-۱۶۶-۶۰۱	ابن حوقل	۱۸۲	آنا تول والد
۱۱۴	ابن خرداذبه	۳۸۰-۶۶۴	آنا تولیوس (نام سردار)
۲۰۰-۳۰۳-۳۵۷-۳۵۸-۵۳۷	ابن خلدون	۴۶۴-۵۰۲	آناستاسیوس
۶۵۴		۱۳۴-۱۳۹	آناستینا
۴۹۹	ابن عبدالسلام الهاشمی	۲۱۹	آناهید (مورخ)
۱۰۶-۱۱۲-۱۹۷-۳۰۷-۳۷۶	ابن قتیبه	۶۶-۲۱۸-۲۲۸	آنتیوخوس (نام شاه)
۳۹۷-۵۹۲-۶۶۶		۲۲۹-۳۵۲	
۱۱۱-۶۸۰	ابن مسکویه	۷۸-۷۹-۸۰-۹۲-۱۳۲-۱۵۵	آندر آس
۱۱۲	ابن سنا	۱۹۹-۲۴۸-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۸-۲۶۹	
۱۱۱-۴۲۷-۴۵۵-۴۸۱-۴۹۹	ابوالفدا	۲۷۰-۲۷۳-۲۷۵-۲۷۷-۲۷۸-۲۸۲	
۱۱۵-۲۸۸-۴۷۹	ابوالمعالی	۲۸۳-۲۸۴-۲۸۷-۲۸۸-۳۰۹-۳۱۳	
۱۱۰	اخبار الضوال دینوری	۳۲۰-۵۲۶-۵۵۹-۶۵۰	
۸۴	ادسا (نام شهر)	۱۱۷	آواگریوس (کتاب)
۱۴۳-۱۷۱-۱۸۶-۱۸۸	ارامنه و ارمنی	۴۴۹	آوگائباس بیزانسی
۱۹۴-۲۰۵-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۳-۲۱۴		۱۴۵	آویدیوس کاسیوس
۲۱۸-۲۱۹-۲۳۲-۳۰۰-۳۳۴-۳۸۶		۵۳	آئورس
۳۹۸-۴۱۲-۴۶۴-۵۶۵-۵۱۸-۵۲۰		۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۱۳	آئین نامگت
۵۲۱-۵۳۸-۵۳۹-۵۸۳-۶۲۳-۶۴۲		۵۳۰-۵۴۱-۵۴۶	
۶۴۹-۶۷۰		۱۲۳	آبلیان (مورخ)
۳۶۹-۶۸۰	اربل		
۱۸۸	ارتری		الف
۱۹۰	ارنکراتا (نام شهر)	۱۰۳-۱۱۵-۴۸۳	ابن اسفندیار

۱۹۰-۱۹۴-۲۰۳-۲۰۴-۲۸۵-۳۰۰-	۳۳۳	ارزننگرس
۳۰۹-۳۱۰-۳۲۶-۳۲۷-۳۲۹-۳۳۰-	۸۴-۱۸۸	ارد اول
۳۳۲-۳۳۳-۳۳۵-۳۴۴-۳۴۸-۳۴۹-	۱۸۱	اردای و پراز (نام موبد زردشتی)
۳۵۴-۳۶۴-۳۷۲-۳۷۴-۳۸۱-۳۸۲-	۶۸-۸۷-۱۰۳-۱۰۴-۱۱۹-	اردشیر:
۳۸۴-۳۸۵-۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-	۱۲۸-۱۲۹-۱۳۱-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶-	
۳۹۵-۳۹۸-۴۱۳-۴۱۴-۴۲۰-۴۷۱-	۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-	
۴۹۱-۴۹۶-۵۸۴-۶۵۷	۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۲-۱۵۵-	
۲۴۲	۱۵۷-۱۶۳-۱۷۷-۱۷۹-۲۴۴-۲۵۷-	
۵۲	۲۵۹-۲۶۴-۲۷۹-۳۱۱-۳۱۸-۳۵۸-	
۳۹	۳۶۱-۳۸۱-۴۸۲-۴۹۳-۵۱۳	
۲۴۰	۸۷-۹۰-۱۰۲-۱۰۵-۱۶۳-	اردشیر اول
۸۶-۸۸-۲۳۳	۱۷۲-۱۹۰-۱۹۸-۲۰۶-۲۳۲-۲۳۴-	
۱۱۴-۱۳۱-۱۳۴-۱۳۶-۱۴۳-	۲۴۲-۲۹۴-۳۰۹-۳۲۱-۳۲۹-۳۵۵-	
۲۳۲-۲۳۳-۲۴۲-۳۱۳-۳۱۸-۴۵۲-	۳۶۳-۳۷۵-۴۹۲-۵۱۱-۵۳۰-۵۳۴-	
۶۴۸-۶۵۷	۵۳۵-۵۳۷	
۱۰۸	۱۶۷-۱۹۴-۲۱۱-۳۴۹-	اردشیر دوم
۱۴۶	۳۵۰-۳۵۱-۴۱۸-۴۳۴	
۴۱-۴۲	۱۴۴	اردشیر نخوره
۲۰	۵۲۰-۶۴۵-۶۴۶	اردشیر سوم
۵۵	۲۴۰-۵۹۵	اردمان (مورخ)
۱۲۴-۱۹۴-۴۰۰-	۵۷-۱۳۶-۵۳۲	اردوان
۴۵۱-۴۵۲-۴۵۴-۴۶۰-۴۶۲-۴۶۴-	۴۵	ارزن (شهر)
۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰	۲۸۸-۲۹۳	ارزننگ
۳۷-۴۱-۵۰-۵۲-۶۶-۸۴-	۲۱۷	ازسطو
۱۳۳-۱۷۱-۶۵۲	۵۲	ارسی (نام قوم)
۷۰-۱۱۰-۶۰۵	۳۹-۴۷-۲۴۰-۲۶۳-۳۳۲-۳۳۴-	ارشک
۱۱۷	۳۴۸-۴۱۳-۴۱۴	
۶۵-۹۶-۹۷-۹۸	۱۵۸	ارشوبر (نام شاه)
۵۶	۴۹	ارقبان سوم (شاه)
۱۹-۲۲-۷۰-۷۶-۷۷-۲۰۵-	۲۴-۴۲-۴۴-۴۵-۴۷-۴۸-	ارمنستان
۲۶۲-۴۷۰-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴-۴۹۵-	۱۲۰-۱۲۱-۱۲۸-۱۵۵-۱۵۶-۱۶۵-	

۶۵۲	انهدانی	۶۷۱-۶۷۲-۶۷۳-۶۷۴-۶۷۵-۶۷۶-
۲۳-۸۲-۱۸۰-۱۸۱-۲۰۹-۲۱۰-	النیرہ	۶۷۸-۶۸۲
۲۱۱-۲۱۹-۲۲۶-۲۹۶-۲۹۸-۳۰۰-		۵۰۷-۵۱۲-۵۱۵
۳۰۶-۳۸۴-۳۸۶-۳۸۷-۳۹۲-۴۱۹-		اشترک
۴۲۰-۵۳۹-۶۱۵-۶۶۳		اشنولنسه (نام مورخ)
۱۸۹	احد (شہر)	اشکانیان ۳۵-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-
۵۵-۵۸	امشاسپند	۴۵-۴۶-۴۸-۴۹-۵۰-۵۲-۶۶-۶۷
۹	امیر مکری (منوچہر)	۶۸-۷۶-۷۸-۸۴-۸۵-۸۷-۹۰-
۱۶	انتظامی (ابوالفتح)	۱۲۲-۱۳۱-۱۳۶-۱۳۷-۱۴۱-۱۴۶-
۷۸-۵۰۷	انجمن شرقی آلمان	۱۴۸-۱۵۱-۱۵۳-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-
۱۹۱	انجمن علمی گونینگن	۱۶۱-۱۷۱-۱۷۴-۲۴۰-۲۲۳-۲۴۴-
۱۰۵	انجمن ہمایونی آسیائی	۲۴۵-۲۶۴-۲۶۵-۲۷۵-۳۰۳-۳۰۹-
۸۰-۲۸۴-۲۹۳	انجیل	۳۱۱-۳۲۸-۳۵۴-۳۵۶-۳۶۳-۴۷۲-
۸۶	انستیتوی شرقی شیکاگو	۵۲۲
۱۹۰	انستیتوی فرانسه	اصغیان ۷۹-۲۰۱-۲۲۳-۲۴۵-۳۹۳-
۱۸-۲۷-۳۸۰-۵۱۰-۵۱۱	انطاکیہ	۵۹۴-۶۰۳-۶۲۲-۶۴۴-۶۵۷
۱۶	انوار شیرازی، یعقوب	افرعت (نام) ۳۶۴
۱۰-۳۷۵-۴۲۵-۴۸۷-۵۰۰-	انوشیروان	افغانستان ۵۰-۷۶-۱۳۸
۵۲۵-۵۲۶-۵۶۱-۵۷۲-۵۷۳-۵۷۵-		اقبال، عباس ۵۵۳
۵۷۷-۵۷۸-۵۸۹-۵۹۹-۶۰۴-۶۴۹-		افراطیوس ۵۱
۶۷۶-۶۷۸-۶۷۹-۶۸۱-۶۸۳		الاذکیا ۱۱۴
۵۶	ایندرا (نام بت)	الاشراف ۱۵-۱۱۰
۱۱۷	اوتر و بیوس	البرز ۱۸۹
۴۵۹-۴۶۰-۴۶۸-	اونو کیوس (مورخ)	البصری، حسن ۱۹۰-۲۶۴
۴۸۶-۶۲۳-۶۴۶		التاج ناقز (کتاب) ۱۰۲-۱۱۳
۵۰	اونیڈمزس	التیبہ ۱۵-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۷-۱۱۰-
۲۱۷	اودموس رودیوس	۶۵۵-۶۷۵
۵۶۰	اورانیوس	الفہرست ۷۴-۱۰۸-۲۸۰-۴۵۴-۴۵۵-
۱۱۶	اورابوس، ویکتور (مورخ)	۴۶۰
۵۸۳	اورشلیم	الکروی ۹۹
۳۰۱-۳۱۸	اورلین (نام سردار)	الملاحفی (شاعر) ۱۰۹
		المحاسن والمساوی ۱۱۳-۱۱۴

۵۱۳-۵۹۳		۱۱۸	اوروسیوس (نویسنده)
۳۲۴	بابون	۱۹-۱۳۳-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-	اورهرمزد
۸۹	بادکوبه	۱۶۳	
۱۴۵	بادیه‌الاشام	۳۴۵	اوژن
۶۲۸-۶۲۹	باربد (موسیقی‌دان)	۱۲-۱۴-۲۶-۲۷-۵۶-۵۷-۵۹-	اوستا
۲۵-۴۱-۹۴-۹۵-۲۲۱-۴۰۷-	بارتلمه	۶۱-۶۲-۶۴-۹۱-۹۳-۹۴-۱۳۲-	
۴۰۸-۴۱۰-۴۳۲-۴۴۰-۴۴۳-۴۴۸-		۱۴۹-۱۷۴-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-	
۵۲۰-۵۴۹-۶۳۳-۶۶۶-۶۸۳		۲۱۳-۲۱۴-۲۱۸-۲۲۷-۲۲۸-۲۳۷-	
۷۷	بارنوس (مورخ)	۲۴۰-۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۳۰۵-	
۱۲۷	بارهراروس، گریگوریوس (مؤلف)	۴۰۵-۴۰۷-۴۳۱-۴۳۲-۴۳۴-۴۳۸-	
۱۳۴	بازرنگیان	۴۵۳-۴۵۸-۵۴۸-۵۴۹-۵۵۱-۶۳۹-	
۲۱۹-۲۲۲-۲۲۶-	بارکفانی (تئودور)	۶۵۲-۶۶۷-۶۶۸-۶۶۹-۶۷۰	
۲۲۷-۲۶۵-۲۶۱-۲۶۷-۲۸۶			
۴۱۳	باستیل (زندانی)	۸۹	اولاف هاترن (نام ناشر)
۷۶	بامیان (شهر)	۱۱۶	اوناپیوس (نام کتاب)
۱۸۹	ببته (شهر)	۲۸۸	اوبغور (نام قوم)
۱۹۱	بحر احمر	۱۳۶-۱۸۹-۳۱۸	اهواز
۱۸۹-۲۹۸-۶۵۰	بحر خزر	۳۹۳	ایس
۱۵۴-۲۰۳	بحرین	۲۶۳	ایشر، هوگو
۶۷	بخت‌النصر	۹۴	اینا لیائی
۷۴	براند (مورخ)	۱۲۳-۳۷۹	ایران‌شهر
۹۶-۲۸۲-۵۵۴-۵۵۵-۵۵۶-	برزوبه	۶۳۱	ایرج
۵۶۱-۵۶۲-۵۷۰-۵۷۳		۱۶	ایزدی
۱۹۰	برسن (نام محل)	۲۶۳	اینایوس
۲۰۹	برصیمی، سیمون	۲۴-۶۴-۱۰۸-۲۵۱-۲۵۸-	اینوسرانتزف
۶۵-۸۶-۲۱۱	بروکسل	۳۰۷-۳۰۸-۴۳۵-۴۹۲-۵۴۶-۵۴۷-	
۷۶-۸۶	برلین	۶۰۹-۶۴۴	
۲۲۲	بروشر، هام (مؤلف)		
۷۴-۶۰۲	بروف، ادوارد		
۶۳-۵۴۲	برهان قاطع		
۱۴۶	بصره		
			ب
		۳۶-۴۹-۶۶-۶۷-۶۹-۷۳-۱۳۷-	بابل
		۱۴۵-۱۴۷-۱۸۵-۱۹۱-۲۱۰-۲۵۱-	
		۲۶۴-۲۷۹-۲۸۵-۲۸۷-۳۶۳-۵۱۱-	

۱۵۶-۳۱۶	بهرام اول	۳۵-۵۱۵-۵۹۲	بغداد
۲۰۱-۲۰۳-۲۹۷-۴۹۳-۵۳۷	بهرام پنجم	۴۶	بکوز (اسم)
۱۰۶-۳۵۰	بهرام چهارم	۴۹۱-۵۱۸-۵۱۹-۶۵۷-۶۵۹	بلادری
۴۲۷-۵۷۵	بهرام چوبین	۶۸-۴۰۱	بلاش (نام شاه)
۳۷۶-۳۸۳-۲۲۴	بهرام گور	۱۳۸	بلخ
۶۴-۴۹۲-۵۱۵-۵۴۶-۵۴۷	بوگدانو	۱۳۸	بلوچستان
۶۰۹-۶۴۴		۹۹-۱۱۲-۲۵۸-۳۰۷-۴۵۰	بلعمی
۱۹۴-۲۹۸-۳۲۹	بولیانوس (پادشاه)	۴۸۱-۵۲۴-۵۲۵-۵۷۵-۵۷۶	
۳۳۲-۳۶۲		۴۸۹	بلیزادیو (نام سردار)
۱۱۵-۲۸۸	بیان الادبایان	۹۱	بمبئی
۵۸۳-۵۸۲-۵۸۸-۴۶۷	بیت المقدس	۳۷۹	بندرعباس
۲۶۳	بیتی، چستیر	۲۴۰	بندر سیراف
۵۶	بیر که لاند	۲۲۰-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۷	بنو بیت
۱۹۱-۱۹۴-۲۰۹-۳۰۸-۳۲۴	بیزانس	۲۲۸-۲۳۱-۲۳۷-۲۷۸-۲۸۴-۲۹۷	
۳۶۷-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۳-۳۹۰-۳۹۵		۳۰۷-۶۳۲-۴۶۹	
۴۰۲-۴۵۲-۴۵۴-۴۶۱-۴۸۴-۴۸۹		۱۱۶	بوالریانوس (نام شاه)
۴۹۰-۴۹۲-۴۹۴-۴۹۶-۵۰۲-۵۲۴		۸۶	بوب (نام مورخ)
۵۷۲-۶۱۸-۶۶۴-۶۷-۱۶۷۴-۶۷۵		۷۵-۷۶-۷۷-۸۰-۲۷۶-۲۸۸	بودا
۶۷۶-۶۷۷		۶۰۴-۶۱۵-۶۶۳	
۳۳۳-۳۳۴	بیزانسی فوستوس (مورخ)	۹۵-۹۶-۱۱۲-۲۶۶-۵۶۵	بوذرجمهر
۹۹-۱۰۳-۱۱۴-۲۵۳-۲۵۵	بیرونی	۵۶۶-۵۶۷-۶۳۳-۶۷۸-۶۸۰-۶۸۱	
۲۵۶-۲۵۷-۲۶۰-۴۴۹-۴۵۸-۵۵۴		۶۲۶	بولتن انجمن فرانسیسی دوستداران شرق
۵۵۵		۲۵	بولتن پاریس
۲۲	بیبی	۲۲-۲۷-۱۵۲-۱۵۶-۱۹۹	بولتن شرقی
۶۷-۶۹-۷۳-۱۴۴-۱۵۴	بین النهرین	۳۱۱-۳۱۷-۳۱۸-۳۹۶-۴۳۵-۴۸۰	
۳۳۰		۴۹۱-۵۱۱-۵۲۱-۵۲۸-۶۱۷-۶۲۳	
۱۲۶	بی نام گویدی	۶۳۲-۶۳۸-۶۷۰	
۴۹۹-۵۰۱	بیهقی	۲۹۸-۳۲۹-۳۳۲-۳۶۲	بولیانوس
۲۵۵	بیوراسپ ظالم (نام پادشاه)	۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴	بوندرس (رهبر مذهبی)
		۴۵۶	
		۴۰	بونکرا

۱۱۸	پرسیکوس		پ	
۵۸۲	پریوگگ	۱۳۱	پا بگگ	
۸۲	پشتو	۱۲۰-۱۲۴-۱۸۸	پا تکا بیان	
۵۶۵-۵۶۶-۵۶۷	پشوتن	۳۷-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۹-۵۲-	پارت	
۱۱۸	پطرس یا طربسیوس	۵۴-۶۶-۶۸-۷۷-۱۳۳-	۱۵۷-	
۳۹-۴۸-۴۹-۲۲۵	پلو نارخس	۱۶۱-۲۸۱-۳۵۵		
۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۸-۱۷۱-	پلوتسکی	۱۲۱-۱۳۲-۱۳۴-۱۳۹-۱۲۳.	پارس	
۲۷۲-۲۷۴-۲۷۹-۲۸۳-۲۸۵-۲۸۶-		۱۴۴-۱۴۶-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۶-۱۷۴-		
۲۸۷-۲۸۹		۱۷۹-۲۰۳-۲۲۹-۳۱۶:		
۱۱۸	پلیاریوس	۱۳۵	پاریس	
۷۷	پلیو (مورخ)	۳۱۷-۳۱۸-۵۱۶	پالمور	
۴۸	پلی نروس	۹۴-۲۳۷	پالیادو	
۵۰-۵۲-۱۳۸-۲۰۳	پنجاب	۸۲	پامیر	
۲۳۸-۵۶۴	پندنامک (زرتشت)	۴۵	پایکولی (کتیبه)	
۲۵-۲۶	پوپ (آرتور)	۳۳۳-۳۳۴-۳۴۸	پپ (شاهزاده)	
۶۴۵-۶۴۷	پوران (شاه)	۷۴-۲۷۵	پترسون (مورخ)	
۲۸۱	پولوتسکی	۴۷۱	پرنو (شهر)	
۴۳۲-۴۴۲-۴۴۹-۴۵۳-۴۵۴-	پهلوی	۶۶-۱۸۶	پرس (ایالت)	
۴۵۸-۴۷۹-۵۸۳		۳۱۲	پرسپولیس	
۱۲۵-۳۳۰-۳۳۳	پتروس، پل (مورخ)	۲۶-۷۸-۲۹۹	پروس	
۱۱۶-۳۰۱-۶۲۳	پیس کوس (مورخ)	۵۴	پرسی نگاردنر	
۵۱	پیشاور	۱۲۰	پرودم (مورخ)	
۱۱	پیرنیا، حسن (مشیرالدوله)	۲۵-۱۱۸-۱۹۴-۱۹۵-	پروکوپیوس	
۱۵۹-۲۸۱-۳۵۴-۳۹۲	پیروز (شاه)	۳۰۴-۳۶۷-۳۶۸-۳۹۶-۳۹۸-۴۰۰-		
۴۶۵-۴۶۷	پیروز دوم	۴۰۱-۴۱۳-۴۱۴-۴۴۹-۴۵۱-۴۶۲-		
۱۵۵-۱۷۷	پیشدادیان	۴۶۳-۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹-		
		۴۷۰-۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۴-۴۷۵-		
		۴۷۶-۴۸۹-۵۰۱-۵۰۲-۵۰۵-۵۱۰-		
۱۰۶	تاج نامگگ	۵۱۱-۵۳۸-۵۴۱-۵۴۳-۶۰۸-۶۶۱-		
۱۲۱	تاروف	۶۶۴-۶۷۵		
۱۱۰	تاریخ ابن قتیبه	۱۸-۶۰۶	پرویز (شاه)	



۲۲۶-۲۲۷-۳۲۹	تروت (شاه)	۱۲۵	تاریخ ادسا (کتاب)
۲۰۲	ترشیز	۱۲۵	تاریخ اردل (کتاب)
۴۸۴	ترکان	۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴	تاریخ ارمنستان
۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۸۰-۱۸۹-	ترکستان	۱۲۴	تاریخ استی لیتس
۲۶۱-۵۵۸-۶۰۵-۶۰۸		۱۲۶	تاریخ الیاس نصیبینی
۳۵۲	تروسکا (نام سلسله)	۱۱۰	تاریخ اونیکوس
۱۲۱-۱۲۲	ترهکرتیمیان (موانف)	۱۱۲-۱۲۰	تاریخ ایرانیان و تازیان آفتاب
۱۸۸-۶۱۵-۶۶۳	تسانگک (هیونن)	۲۴۱	تاریخ بیرونی
۲۴۹	تقی زاده (حسن)	۶۰۵	تاریخ بی نام گویدی
۹۷	تلمود	۱۰۱	تاریخ ثعالی
۴۶۴	تموریان	۱۲۷	تاریخ روحانیت
۲۰-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶	تنسر	۱۲۷	تاریخ سوریه
۱۱۲-۱۵۰-۱۷۹-۲۰۷-۲۰۸-۵۰۰		۴۴۹	تاریخ کواذ
۲۰۳	توران (محل)	۱۰۳-۱۱۵	تاریخ طبرستان
۳۸-۲۸۸-۲۸۹	تورقان (محل)	۱۴-۱۱۰	تاریخ طبری
۴۵	توروس (نام کوه)	۱۲۳	تاریخ لشکر کشی های هرقل
۷۶	توکیو	۱۲۲	تاریخ وردن و جنگک ارمنیان
۸۵	توماس (مورخ)	۱۱۵	تاریخ مازندران
۱۲۰	تیریدات (شاه)	۱۱۰	تاریخ یعقوبی
۳۳۴	تبرگرا نوگرتا	۵۵۳-۵۶۹-۵۷۰-۶۷۷-۶۷۹	تاواریا
۱۸-۳۷-۵۰-۱۱۸-۱۳۶-۱۳۷-	تیمفون	۴۳۵	تاریلی (مورخ)
۱۴۵-۱۸۹-۲۴۲-۲۸۵-۲۸۷-۳۰۰-		۱۲۸	تیبید افراآت (کتاب)
۳۱۹-۳۲۸-۳۳۲-۳۶۴-۳۶۹-۳۷۰-		۱۲۹	تیبید سور انطاکی
۳۷۲-۳۷۴-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۸-۵۰۶-		۱۱۵-۴۵۵	تبصره العلوم
۵۰۷-۵۰۸-۵۰۹-۵۱۰-۵۱۲-۵۱۳-		۹۸۰	تجارب الامم
۵۱۴-۵۱۵-۵۶۰-۵۷۹-۵۸۳-۵۸۴-		۲۰۲	تجدد
۵۸۸-۵۹۰-۵۹۱-۵۹۲-۵۹۹-۶۰۴-		۵۱-۵۲	تخار (نژاد)
۶۰۵-۶۰۶-۶۱۶-۶۴۰-۶۴۱-۶۴۵-		۱۰۵-۳۹۵	تخارستان
۶۴۶-۶۴۷-۶۴۸-۶۵۵-۶۵۶		۳۵-۸۸-۳۲۷-۵۲۶	تخت جمشید
۳۶۸	تیودوسوس دوم	۷۹	تدمسکو (مورخ)
۱۱۷-۳۷۱	تنودور	۱۱۶	تر بلیوس؛ بولایو

۵۴۵-۵۸۹-۵۹۰-۶۰۹-۸۱۶  
 ۱۰۹ جیلده معالم  
 ۸۶-۱۱۹-۲۴۰-۲۴۱- جکسن (مورخ)  
 ۲۴۳-۲۴۵-۲۶۲-۲۶۵-۲۶۷-۲۷۷-  
 ۲۷۸-۵۶۹  
 ۱۰۱ جوامع الحکایات  
 ۱۶۵ جوهری (مورخ)  
 ۱۶ جینانسوز (محسن)  
 ۵۱-۱۲۸-۲۰۲ جیحون  
 ۲۲۴ جیره  
 ۲۹۸ جیشی

ج

۱۱۰ چاچ گیر کاس  
 ۵۱-۵۳-۵۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸- چین  
 ۸۰-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۱-۲۶۱-۲۷۷-  
 ۲۸۸-۳۹۵-۵۰۹-۵۵۸-۶۰۸-۶۱۳-  
 ۶۱۴-۶۱۵-۶۵۹

خ

۱۹۰ خارا سن (محل)  
 ۴۰ خارا کسی. ایزیدور  
 ۶۰۲ خاله الفیاض (شاعر)  
 ۳۴۴-۵۹۳ خاتقین  
 ۳۱-۷۹-۱۳۸-۱۵۶-۱۸۹- خراسان  
 ۲۴۳-۲۸۲-۳۲۰-۳۷۹-۳۸۰-۴۷۰-  
 ۴۹۲-۶۴۷-۶۵۸  
 ۷۹-۳۱۰ خزر  
 ۱۸-۴۵-۹۵-۱۰۳-۱۰۴- خسرو اول  
 ۱۰۵-۱۰۶-۱۱۸-۱۵۰-۱۶۶-۱۸۷-  
 ۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۸-۲۰۴-۲۴۲-

تتوفاتس ۱۱۹-۲۷۲-۲۷۸-۲۷۹-۴۸۰-  
 ۴۸۱-۶۰۷-۶۰۹-۶۴۱-۶۴۲-۶۴۶  
 تتوفیات کتوس ۱۱۸-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-  
 ۲۲۹-۳۵۷-۵۱۰-۵۲۴-۵۲۵-۵۷۷-  
 ۵۷۸-۵۷۹-۵۸۰-۵۸۵-۶۱۸-۶۷۶

ث

تعالی ۲۶-۳۱-۱۰۵-۱۰۹-۱۱۲-۱۹۶-  
 ۳۰۹-۳۷۶-۳۷۷-۳۸۲-۴۴۹-۴۵۹-  
 ۴۶۰-۴۶۲-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۱-۴۸۱-  
 ۴۹۲-۵۰۱-۵۰۶-۵۲۴-۵۳۰-۵۴۸-  
 ۵۸۹-۶۰۲-۶۰۴-۶۰۵-۶۰۶-۶۱۵-  
 ۶۱۶-۶۱۷-۶۱۸-۶۱۹-۶۲۱-۶۲۸-  
 ۶۲۹-۶۳۰-۶۴۳-۶۴۶-۶۵۲-۶۵۵-  
 ۶۵۸-۶۵۹-۶۶۴

ح

۱۹۰ حبشی  
 ۱۹۰ حجاز  
 ۱۶ حکمت (عالی اصغر)  
 ۱۸۹-۳۶۴-۵۹۳ حلوان  
 ۱۱۲ حمدالله مستوفی قزوینی  
 ۶۱۳ حمد بن الفقیه  
 ۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۷-۱۱۰- حمزه اصفهانی  
 ۱۱۲-۴۴۹-۴۶۲  
 ۱۶۵ حیره (شیر)

ج

جاخط ۲۶-۴۹-۱۰۲-۱۱۳-۲۵۱-۳۷۶-  
 ۳۷۷-۴۰۷-۵۰۲-۵۲۰-۵۲۹-۵۳۱-  
 ۵۳۲-۵۳۳-۵۳۵-۵۳۷-۵۴۲-۵۴۳-

۳۸۸ خلیج کرماندک  
 ۲۵۳ خوارزم  
 ۱۱۴-۱۷۹-۱۹۸-۶۵۳ خوارزمی  
 ۳۱۰ خوارزمیان  
 ۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹ خردای نامتک  
 ۱۰۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۳۷-۳۹۶-  
 ۴۰۰-۴۳۸-۴۴۹-۴۵۰-۴۵۲-۴۵۳-  
 ۴۵۴-۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸-۴۷۳-۴۷۸-  
 ۴۷۹-۴۸۰  
 ۴۲-۴۳-۴۴-۴۶-۴۷ خوردنی؛ موسی  
 ۱۲۳-۱۵۸  
 ۵۷ خوردند  
 ۱۳۶-۱۶۱-۱۸۸-۱۸۹-۲۶۴ خوزستان  
 ۲۸۵-۳۱۸-۳۶۴-۳۶۶-۳۶۹-۴۱۲-  
 ۴۷۱-۴۹۲-۶۱۸-۶۵۷  
 ۳۸۳ خویام  
 د  
 ۱۳۳ دارا  
 ۲۴۰-۲۷۹ دارا بجرد (شهر)  
 ۲۰-۲۶-۱۰۲-۱۴۳-۱۵۰ دارمستر  
 ۱۵۱-۱۵۴-۱۵۶-۱۹۲-۱۹۶-۲۱۳-  
 ۴۱۰-۴۱۱-۴۲۴-۴۲۶-۴۲۷-۴۲۹-  
 ۴۳۱-۴۳۲-۴۴۳-۴۴۶-۴۸۵-۴۹۳-  
 ۵۰۱-۵۲۲-۵۵۳  
 ۱۸۸ داریوش اول  
 ۱۵۹-۴۳۴-۶۵۲ داریوش سوم  
 ۱۰-۳۶-۳۷-۳۸-۶۳ داریوش کبیر  
 ۱۴۹-۲۹۸-۴۲۴  
 ۱۱۵ داعی حسنی رازی (سید ارتضی)  
 ۲۱ داتمارک

۲۹۵-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۵-۳۵۷-۳۵۸-  
 ۳۷۵-۳۸۴-۴۲۸-۴۵۵-۴۵۷-۴۷۳-  
 ۴۷۴-۴۷۹-۴۸۰-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۴-  
 ۴۸۹-۴۹۰-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴-۴۹۶-  
 ۵۰۱-۵۰۲-۵۰۴-۵۰۵-۵۰۶-۵۱۵-  
 ۵۱۶-۵۱۸-۵۲۰-۵۲۳-۵۲۵-۵۲۷-  
 ۵۲۹-۵۳۱-۵۳۴-۵۳۷-۵۴۳-۵۴۶-  
 ۵۵۴-۵۵۵-۵۵۷-۵۵۹-۵۶۰-۵۶۱-  
 ۵۶۲-۵۷۲-۵۷۳-۵۷۶-۵۸۱-۵۸۲-  
 ۵۸۳-۵۸۵-۵۸۶-۵۸۷-۵۸۸-۵۸۹-  
 ۵۹۰-۶۱۰-۶۱۸-۶۱۹-۶۲۰-۶۲۱-  
 ۶۲۴-۶۳۲-۶۳۵-۶۴۱-۶۴۲-۶۴۳  
 ۶۴۴-۶۴۴-۶۷۳-۶۷۶-۶۷۸  
 ۴۴۷-۵۳۵ خسرو انوشیروان  
 ۱۰۰-۱۰۶-۳۷۵-۵۲۸ خسرو پرویز  
 ۵۸۰-۵۸۵-۵۸۶-۵۹۰-۵۹۲-۵۹۳-  
 ۵۹۵-۵۹۷-۵۹۸-۶۰۰-۶۰۱-۶۰۲-  
 ۶۰۳-۶۰۴-۶۰۷-۶۰۸-۶۱۴-۶۱۶-  
 ۶۱۷-۶۱۸-۶۲۳-۶۲۸-۶۳۰-۶۳۳-  
 ۶۳۴-۶۳۶-۶۳۸-۶۳۹-۶۴۰-۶۴۵-  
 ۶۴۶-۶۴۷-۶۴۸-۶۴۹-۶۵۶  
 ۶۴۵-۶۴۸ خسرو چهارم  
 ۱۸-۴۷-۱۱۹-۱۲۷-۱۶۶ خسرو دوم  
 ۱۷۹-۲۰۵-۳۲۹-۴۹۰-۵۱۲-۵۲۰-  
 ۵۲۳-۵۲۷-۵۳۴-۵۳۹-۵۴۸-۵۷۵-  
 ۵۷۹-۵۴۸-۵۹۰-۵۹۵-۵۹۶-۵۹۹-  
 ۶۰۲-۶۰۵-۶۰۹-۶۱۲-۶۲۲  
 ۶۶۵-۶۴۶ خسرو سوم  
 ۶۳-۲۹۸ خشا پادشاه  
 ۱۶ خطیبی نوری  
 ۱۳۵-۱۳۶-۱۸۹ خلیج فارس

۱۱۴-۱۸۴-۱۹۳-۱۹۹-۳۷۴- دینوری	۵۹۳	دامغان
۴۰۰-۴۴۹-۴۵۲-۴۵۵-۶۴۷-۶۴۸-۴۶۹-۴۷۲-۲۸۰-۴۹۲-۶۴۳	۲۷۲	دائرة المعارف بولی وی سوا
۱۱۶-۱۸۹-۴۵۲ دیو کلسین	۹	دبیر سیاقی
۱۱۵ دیون کاسیوس	۶۸-۱۴۵-۱۸۹-۱۹۰-۲۶۴-۳۲۸-۳۶۴-۳۷۹-۳۹۱-۴۲۰-۴۵۵-۵۰۶-	دجله
۵۰ دیودوتوس (شاه)	۵۰۸-۵۰۹-۵۱۳-۵۲۳-۵۸۴-۵۹۳-	
۲۶-۱۴۲-۱۴۵-۳۱۲-۳۱۳- دیولایوا	۶۴۰-۶۵۵	
۳۱۶-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۶-۳۵۰-۳۸۷-	۱۳۳-۶۰۲	درفش کاویان
۵۱۶-۵۱۷	۵۴	دروسن
	۲۰۲	دزه اترک
	۴۱۲	دزفول
	۱۱۶	دگری بوسن آنتی (کتاب)
۵۴ زاپسون	۷۷	دلدنبورگک
۲۱ زاسک، ارستد	۵۰-۵۱	دمتریوس
۱۲۶ زالامی (مولف)	۵۹۳-۵۹۷-۶۰۳-۶۱۶	دمرگان (مورخ)
۲۶۴ زالنس	۲۹	دمونولوژی (کتاب)
۸۵ زاونسن (مورخ)	۱۲۸	دوخوا
۲۶-۱۴۵-۱۶۵-۱۹۹-۳۲۹- رتشین	۸۹-۱۳۸	دورا
۳۷۳-۳۷۴-۴۷۰-۴۷۸-۵۸۹	۱۲۲	دوقلوزیوال، لروایات (مؤلف)
۱۹۰ رینو (مورخ)	۱۲۱	دولاگارد
۱۱۸ ردکفار (کتاب)	۶۷۰	دومناس
۲۶۲-۲۶۳ رسالات آکادمی پروس	۱۷۱	دیودور
۲۱۳ رسالات آکادمی ساکس	۲۶۴	دیضان
۴۹۵ رسالات انجمن علوم گوتینگن	۲۹۲-۲۹۹-۳۱۰-۶۲۷	دیلمیان
۳۲۱ رسالات باستان شناسی هند	۹۳-۱۸۱-۱۸۲-۲۰۶-۲۰۷-	دینکرد
۲۸۰ رسالات مانویه	۲۰۸-۲۱۴-۲۲۷-۲۴۷-۳۰۵-۳۰۶-	
۲۸۰ رساله آکا آرکلانی	۳۰۷-۳۶۰-۴۰۰-۴۰۳-۴۰۵-۴۰۷-	
۲۸۴ رساله الاثنین	۴۰۸-۴۰۹-۴۱۵-۴۳۴-۶۳۴-۴۳۷-	
۴۳۸ رستم	۴۳۹-۴۴۰-۴۴۱-۴۴۲-۴۴۶-۴۴۸-	
۲۷-۲۵۷-۲۹۶-۳۱۱-۳۱۸- رسنووزف	۴۴۹-۵۴۶-۵۴۷-۵۴۸-۵۵۰-۵۵۱-	
۳۶۳-۳۶۴-۶۰۰	۵۶۷-۵۷۱-۶۳۸-۶۳۹-۶۶۶	
۶۵۱ رستههم		

ز  
 زاخو ۲۲۶-۲۱۹-۱۲۶-۱۱۴-۹۵  
 ۴۴۳-۴۳۵-۴۰۳-۲۴۱  
 زاره ۱۳۹-۷۲-۲۶-۲۵-۱۵-۱۴  
 ۳۰۷-۳۰۴-۳۰۲-۳۰۱-۲۹۹-۲۶۰  
 ۳۱۸-۳۱۷-۳۱۶-۳۱۴-۳۱۳-۳۱۱  
 ۳۲۵-۳۲۴-۳۲۳-۳۲۲-۳۲۱-۳۱۹  
 ۳۸۹-۳۷۹-۳۲۶  
 زاذوبه بن شاحوبه الاصفهانی ۹۹  
 زالمان (مورخ) ۶۳۲-۴۵۴-۷۸  
 زتبرگت ۳۰۷-۲۵۸  
 زردشت ۵۶-۵۵-۳۸-۲۳-۲۲-۱۹-۹  
 ۶۴-۶۳-۶۲-۶۱-۶۰-۵۹-۵۸-۵۷  
 ۸۷-۸۶-۸۵-۷۸-۷۰-۶۷-۶۶-۶۵  
 ۱۱۵-۱۰۲-۱۰۰-۹۸-۹۶-۹۲  
 ۱۵۶-۱۲۹-۱۲۲-۱۲۰-۱۱۹-۱۱۷  
 ۱۸۰-۱۷۹-۱۷۷-۱۷۶-۱۷۵-۱۷۱  
 ۲۱۲-۲۱۱-۲۰۸-۲۰۶-۲۰۱-۱۸۵  
 ۲۲۲-۲۱۹-۲۱۸-۲۱۷-۲۱۶-۲۱۳  
 ۲۳۲-۲۳۱-۲۳۰-۲۲۹-۲۲۷-۲۲۴  
 ۲۶۸-۲۶۵-۲۶۴-۲۴۶-۲۳۴-۲۳۳  
 ۳۱۸-۲۹۱-۲۸۵-۲۸۴-۲۸۰-۲۷۰  
 ۳۶۳-۳۶۱-۳۵۷-۳۵۴-۳۵۲-۳۴۰  
 ۳۸۷-۳۸۵-۳۸۴-۳۸۱-۳۷۱-۳۶۷  
 ۴۱۱-۴۰۷-۴۰۰-۳۹۳-۳۹۲-۳۸۹  
 ۴۴۸-۴۴۴-۴۳۶-۴۳۵-۴۳۳-۴۳۱  
 ۴۵۹-۴۵۶-۴۵۴-۴۵۳-۴۵۲-۴۵۲  
 ۵۲۰-۴۸۲-۴۸۲-۴۸۰-۴۷۶-۴۶۰  
 ۵۴۷-۵۴۳-۵۴۱-۵۴۰-۵۴۱-۵۲۱

رشر ۵۰۱-۴۹۹-۴۹۱-۱۱۵-۱۱۳  
 ۶۱۸-۵۰۳-۵۰۲  
 رشنو (نام بت) ۵۷  
 رضا زاده شفیق ۶۲۹  
 رضا شاه پهلوی ۵۴۰  
 رفون اوکوک ۷۷  
 رمضانی، ابراهیم ۹  
 روزین بادون (مورخ) ۹۸۱  
 روزبرگت ۲۵۷-۸۱  
 روید ۶۲۳-۲۵۸-۲۵۱-۷۷-۵۳  
 روبینوس (کتاب) ۱۱۶  
 رولینسون (مورخ) ۳۲۲  
 روم ۹۰-۸۷-۷۳-۷۰-۶۵-۵۰-۱۸  
 ۱۴۸-۱۴۴-۱۱۹-۱۱۸-۱۱۷-۱۱۶  
 ۲۸۱-۱۹۴-۱۹۰-۱۸۹-۱۸۸-۱۸۷  
 ۳۰۹-۳۰۸-۳۰۳-۲۹۸-۲۹۴-۲۸۶  
 ۳۱۷-۳۱۶-۳۱۳-۳۱۲-۳۱۱-۳۱۰  
 ۳۳۲-۳۲۹-۳۲۷-۳۲۶-۳۱۹-۳۱۸  
 ۳۴۸-۳۴۴-۳۳۶-۳۳۵-۳۳۴-۳۳۳  
 ۳۸۱-۳۶۸-۳۶۶-۳۶۵-۳۶۴-۳۴۹  
 ۴۷۲-۴۷۰-۴۶۵-۴۶۴-۴۵۱-۴۲۶  
 ۴۶۵-۴۶۴-۴۵۱-۴۲۶-۴۸۱-۴۷۴  
 ۴۹۴-۴۹۱-۴۸۱-۴۷۴-۴۷۲-۴۷۰  
 ۵۲۳-۵۰۹-۴۹۹-۴۹۸-۴۹۶-۴۹۵  
 ۵۵۸-۵۵۴-۵۲۹-۵۴۷-۵۴۱-۵۲۴  
 ۵۸۰-۵۷۹-۵۷۸-۵۷۷-۵۷۵-۵۶۰  
 ۶۳۴-۶۰۹-۵۹۳-۵۸۹-۵۸۴-۵۸۲  
 ۶۶۴-۶۴۷-۶۴۳-۶۳۹  
 رومی ژونین (نام حاکم) ۳۳۵  
 رمزن اشتاین ۲۶۲

س	سایبر	۵۵۱-۵۵۳-۵۵۵-۵۵۷-۵۵۸-۵۶۱-
۴۷۱		۵۶۴-۵۶۵-۵۶۷-۵۶۸-۵۶۹-۵۷۱-
۳۹۵	ساراگور (قوم)	۵۷۲-۵۷۷-۵۸۸-۶۲۴-۶۳۵-۶۳۸-
	ساسانی در اغلب صفحات	۶۳۹-۶۴۴-۶۵۲-۶۶۵-۶۶۳-۶۶۶-
۶۶۶	ساسانیان	۶۶۸-۶۶۸-۶۶۹-۶۷۵
۲۱۳	ساکس	۵۲-۲۵۳
۲۵۴	سالنامه مجموعه‌های آمار پرورش	۲۵۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۲۵-۲۲۱-
۲۵۵		۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۸-
۳۳۶	ساموزات (محل)	۲۲۹-۲۳۱-۲۶۵-۲۶۶-۳۸۷-۵۶۹-
۷۵-۷۷-۵۹۲	سانسکریت	۵۷۱-۵۷۲
۱۲۸	سبری شوع (کتاب)	۵۲-۲۵۳
۲۴۲	سبزوار	۴۵۵-۴۹۵
۱۲۳-۳۵۳-۶۱۸-۶۴۲-	سبوس (مولف)	۲۵۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۲۵-۲۲۱-
۶۴۷		۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۸-
۱۶	سپاسی: محمود	۲۲۹-۲۳۱-۲۶۵-۲۶۶-۳۸۷-۵۶۹-
۲۵۳	سپاهان	۵۷۱-۵۷۲
۱۹۵	سراندیب (جزیره)	۱۱۳
۱۱۸	سرحدوس	۴۳۲-۵۵۳
۵۳	سرمت	۱۲۱
۲۵۳	سرخس	۳۵۱
۵۵	سرو (شهر)	۴۵۲
۳۷۹	سروستان	۱۱۸
۵۷-۵۹-۶۱	سروش (بت)	
۷۸-۱۲۸-۱۵۵-۱۹۴-۲۵۹-	سویانی	ژ
۲۱۸-۲۲۵-۲۳۲-۲۷۱-۲۹۳-۳۴۵-		۷۷
۳۴۸-۳۵۴-۳۶۴-۳۶۶-۳۶۷-۳۷۱-		۴۲۵-۴۲۴-۴۶۳-۴۶۴-۴۶۶-
۲۲۵-۴۳۵-۴۴۹-۴۵۴-۴۶۱-۴۷۹-		۴۶۷-۴۶۸-۴۷۷
۵۵۷-۵۱۱-۵۵۹-۵۶۵-۵۶۱-۵۸۵-		۴۷۳
۵۸۷-۶۴۷-۶۶۷-۶۶۹		۴۷۴
۵۵	سغود	۳۳۶
۱۱۴	سعدالدین وراوینی	
		ژاین
		ژاماسب
		ژم (شاه)
		ژوستن
		ژوبین

سیاوش - ۴۷۵-۴۷۰-۴۶۹-۴۶۶-۴۳۸  
 ۶۵۶  
 ۱۰۰ سیرالمونك  
 سیستان - ۲۴۵-۲۴۳-۱۶۰-۱۵۶-۵۲  
 ۶۴۷-۶۵۸  
 ۲۸۵ سینین  
 ۲۶۳ سی سی نیوس  
 ۸۳ سیلون، لوی  
 ۴۹۴-۴۹۶-۵۰۲ سینجیو

ش

۴۵۴ شابو  
 ۱۲۶ شاپورت (موراف)  
 ۶۸ شاپور ابن اردشیر  
 ۵۴-۱۹۱-۳۱۷ شام  
 شاهپور اول - ۸۸-۸۷-۸۶-۷۶-۲۲-۹  
 ۱۵۲-۱۳۹-۱۳۷-۱۳۵-۱۱۶-۱۰۴  
 ۱۹۸-۱۸۸-۱۶۳-۱۵۹-۱۵۵-۱۵۵  
 ۲۴۴-۲۳۶-۲۳۴-۲۳۳-۲۰۷-۲۰۶  
 ۲۸۱-۲۸۰-۲۶۴-۲۶۳-۲۶۰-۲۵۹  
 ۳۱۱-۳۱۰-۳۰۹-۲۹۴-۲۸۶-۲۸۲  
 ۳۱۷-۳۱۶-۳۱۵-۳۱۴-۳۱۳-۳۱۲  
 ۳۲۹-۳۲۸-۳۲۷-۳۲۴-۳۲۰-۳۱۸  
 ۳۴۶-۳۳۶-۳۳۵-۳۳۲-۳۳۱-۳۳۰  
 ۳۸۴-۳۷۴-۳۷۲-۳۵۵-۳۴۸  
 ۵۲۲-۴۹۱-۴۵۱-۴۵۰-۳۹۸-۳۸۷  
 ۶۷۴-۵۴۰  
 شاهپور دوم - ۹۵-۹۰-۸۹-۸۸-۱۸  
 ۱۷۸-۱۷۶-۱۶۰-۱۵۴-۱۲۵-۱۰۴  
 ۳۲۹-۳۰۳-۲۲۹-۲۰۹-۱۹۴-۱۸۹  
 ۳۵۵-۳۵۳-۳۵۲-۳۴۹-۳۴۵-۳۳۴

۱۱۰ سعید بن بطرق  
 ۱۱۷ سقراط اسکولاسکوس (کتاب)  
 ۵۱-۵۳ سک (قوم)  
 ۴۹۲-۳۹۷-۳۹۵-۱۳۸-۵۲ سکستان  
 ۵۳۵ سلطان محمود  
 ۱۶ سلطانن، سلطانعلی  
 ۱۴۲ سلماس  
 ۱۲۲-۱۳۱-۶۸-۶۷-۳۷-۱۸ سلوکیه  
 ۳۶۹-۳۶۸-۳۶۴-۲۳۳-۱۴۶-۱۴۵  
 ۵۰۸-۵۰۷-۵۰۶-۴۱۷-۴۰۱-۳۷۰  
 ۶۴۰-۶۳۵-۵۱۵-۵۱۳-۵۱۲-۵۱۱  
 ۶۵۶  
 ۷۹ سمان  
 ۲۴-۷۸ سن پترزبورگ  
 ۴۶ سنتروک  
 ۵۲ سن توماس  
 ۲۴۶-۲۰۳ سند (رود)  
 ۶۴ سنصر (ایل)  
 ۱۲۱ سن گرگوار  
 ۱۱۷ سوپلیسیوس، سوروس (کشیش)  
 ۶۷ سورا (مدرسه)  
 ۲۶۰ سورا انطاکی  
 ۶۷۸ سورسخون  
 ۲۰۴-۱۹۴-۵۲-۴۹-۴۸-۳۹ سورن  
 ۳۳۴  
 ۲۰۲ سوره (شعر)  
 ۳۱۷-۲۸۵-۲۷۴-۱۹۲-۶۸ سوریه  
 ۷۳۴-۳۶۴  
 ۱۱۷ سوزمن (کتاب)  
 ۱۱۹ سونکالوس (موراف)  
 ۵۴۶-۵۳۳-۲۹۶-۱۱۴-۱۰۶ سیاست نامہ

۶۴۵

ص

۱۸۷ صفتی نیا، رضا  
 ۳۹۳-۳۹۴-۴۰۲ صوماد (استغف)  
 ۵۱۲ صومعه پشیون

ض

۳۰۳-۶۵۲ ضحاك  
 ۹ ضرابی (حسین)

ط

طاق بستان-۵۹۱-۵۷۵-۳۵۱-۳۵۰-۲۱۱  
 ۵۹۵-۵۹۶-۵۹۷-۵۹۹-۶۱۰-۶۱۲-  
 ۶۱۳-۶۱۴-۶۱۶-۶۲۴-۶۲۸  
 ۵۹۴ طاق کسری  
 ۳۸۹-۳۹۶ طالقان  
 ۱۱۵-۲۰۳-۴۷۲-۶۲۷-۶۵۷ طبرستان  
 ۲۸-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۹-۱۱۲- طبری  
 ۱۳۴-۱۳۷-۱۳۸-۱۴۶-۱۵۶-۱۵۷-  
 ۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۳-۱۶۴-  
 ۱۶۷-۱۷۰-۱۷۳-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-  
 ۱۸۳-۱۸۴-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۹-۱۹۵-  
 ۱۹۶-۱۹۸-۲۰۰-۲۰۴-۲۰۵-۲۴۲-  
 ۲۹۵-۲۹۹-۳۱۰-۳۱۲-۳۲۵-۳۲۷-  
 ۳۲۸-۳۴۹-۳۵۵-۳۶۱-۳۶۳-۳۶۷-  
 ۳۶۸-۳۷۰-۳۷۲-۳۷۴-۳۷۷-۳۷۸-  
 ۳۷۹-۳۸۰-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۹۱-  
 ۳۹۲-۳۹۳-۳۹۷-۳۹۹-۴۰۰-۴۰۴-  
 ۴۰۷-۶۱۳-۴۱۵-۴۳۰-۴۴۹-۴۵۰-  
 ۴۵۱-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۵-۴۵۸-۴۵۹-

۳۵۶-۳۵۷-۳۶۵-۳۶۶-۳۷۹-۴۰۲-

۴۱۳-۴۲۰-۴۹۱-۵۰۰-۵۰۹-۵۱۲-

۵۲۲-۵۳۷-۵۴۱

شاهپور سوم ۸۸-۱۰۶-۱۶۷-۲۹۴-۳۴۹-

۳۵۲-۳۵۳-۳۶۷-۵۹۵

شاهپور گان ۲۸۴

شاهنامه ۹۸-۱۰۰-۱۱۱-۳۰۱-۴۰۹-

۴۲۵-۴۸۰-۴۸۴-۶۰۴-۶۵۳-۶۵۴

شدر ۲۲-۵۵-۶۱-۷۱-۷۳-۷۴-۷۹-

۸۱-۸۲-۸۳-۹۱-۱۰۸-۱۴۶-۱۵۲-

۱۵۳-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۹-۲۱۶-۲۱۷-

۲۲۹-۲۶۰-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-

۲۶۶-۲۶۹-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۶-

۲۷۸-۲۸۱-۲۸۳-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷-

۲۹۳-۳۲۵-۴۶۲-۴۹۵-۵۰۳-۵۴۹

شوشن (نام) ۴۴

شوح زندگی ابن هرمزد ۱۲۸

شطرنج ۹۶-۹۷

شفر ۲۵۵-۴۹۶

شمیدت ۸۶-۱۲۲-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۵-

۲۶۸-۲۷۱-۲۷۴-۲۷۹-۲۸۱-۲۸۲-

۲۸۵-۲۸۶-۵۰۷-۵۰۸-۵۱۴-۶۰۰

شوارتز (ورخ) ۳۷۶

شوش ۱۸۹-۳۴۸-۳۶۴-۶۵۷

شوشتر ۱۸۹-۳۱۲

شهر بانو ۶۵۹

شهر شاپور ۲۲-۲۷-۲۲۴-۲۴۵-۳۰۴-

۳۱۵-۳۱۶-۳۲۲

شیراز ۱۳۴-۲۹۷-۳۷۹

شیروان ۲۴۴

شیرویه ۴۱۳-۶۴۱-۶۴۲-۶۴۳-۶۴۴-



عسویان ۲۷۴-۲۴۵-۱۲۸-۶۸-۱۸  
 ۲۶۵-۲۹۴-۳۵۴-۳۶۲-۳۶۲-۳۶۵-  
 ۳۶۶-۳۶۸-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۷-۳۸۰-  
 ۳۸۱-۳۸۲-۳۸۴-۳۹۰-۳۹۳-۳۹۴-  
 ۴۰۱-۴۰۲-۴۱۱-۴۱۲-۴۱۵-۴۱۶-  
 ۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۰-۴۳۶-۴۷۶-  
 ۴۷۹-۴۸۱-۴۹۴-۴۹۵-۵۰۹-۵۱۲-  
 ۵۵۴-۵۵۸-۵۸۲-۵۸۳-۵۸۷-۵۸۹-  
 ۶۱۷-۶۳۲-۶۳۶-۶۶۳-۶۶۷  
 عیسی ۳۲۹-۲۷۳-۲۷۱-۲۶۱-۲۶۵  
 ۵۴۱  
 عیسی الیکسروی (موسی) ۹۹  
 عیثوبخت (موائف) ۴۳۲  
 عیلام ۳۶  
 عیون الاخبار ۵۴۶-۳۷۶-۱۱۰-۱۰۱  
 ۵۴۷

غ

غرد اخبار الملوك فرس ۱۱۱-۴۳-۱۵  
 غسانیان ۱۴۵-۱۳۱

ف

فانك (پدرمانی) ۲۶۴  
 فارستامه ۴۵۳-۴۵۰-۴۳۶-۱۰۵-۱۰۳  
 ۴۷۱-۴۹۷-۵۴۱-۵۴۵-۵۶۲-۵۸۰-  
 ۶۷۷-۶۷۸-۶۷۹-۶۸۰  
 فارقلیط ۲۶۴  
 فارمز ۶۳۲  
 فان فلوتین ۱۱۴  
 فتاوی انجمنها (کتاب) ۱۲۷  
 فنوح البیدان بلاذری ۱۱۵

۴۶۵-۴۶۱-۴۶۲-۴۶۷-۴۶۸-۲۷۰-  
 ۴۷۱-۴۷۸-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۵-۴۸۶-  
 ۴۸۷-۴۸۸-۴۸۹-۴۹۰-۴۹۱-۴۹۲-  
 ۴۹۴-۴۹۵-۴۹۸-۵۰۴-۵۰۶-۵۰۸-  
 ۵۱۱-۵۱۳-۵۱۹-۵۲۰-۵۲۲-۵۲۳-  
 ۵۲۴-۵۲۵-۵۲۷-۵۲۸-۵۳۴-۵۳۸-  
 ۵۳۹-۵۴۱-۵۴۳-۵۴۴-۵۴۶-۵۴۷-  
 ۵۵۸-۵۷۶-۵۷۷-۵۸۰-۵۸۲-۵۸۵-  
 ۵۸۶-۵۸۷-۵۸۸-۵۸۹-۵۹۰-۵۹۱-  
 ۶۰۱-۶۰۳-۶۰۴-۶۰۶-۶۱۶-۶۱۷-  
 ۶۱۸-۶۳۳-۶۳۴-۶۳۸-۶۴۰-۶۴۱-  
 ۶۴۲-۶۴۳-۶۴۴-۶۴۶-۶۴۷-۶۴۸-  
 ۶۵۲-۶۵۶-۶۵۷-۶۵۹-۶۷۴  
 طخاری ۵۵  
 طخارستان ۶۵۸  
 طوران ۱۳۸  
 طوس ۲۰۳-۳۷۲

ظ

ظهیر الدین مرعشی ۴۸۳-۴۵۰-۱۱۵

ع

عاسیان ۶۶۶  
 عبدالملك بن مروان (هشام) ۱۰۷  
 عبری ۷۸  
 عدی، عمرو بن (شاه) ۲۸۷  
 عراق ۳۴۵-۲۳۳-۲۰۵-۱۳۸-۱۳۲  
 ۴۹۲-۴۹۸-۴۹۹-۵۹۲-۵۹۴-۶۵۹  
 عربستان ۱۳۲-۲۳۳  
 عمان ۱۰۵-۱۳۸  
 عمر بن الخطاب ۶۴۹-۶۵۱-۶۵۶

۵۳۹-۵۴۰-۴۵۵-۴۱۳-۴۱۴  
 ۷۵ فوشه (مورخ)  
 ۵۸۲ فوکاس (سردار)  
 ۱۲۵ فوکس، شرور (مورخ)  
 ۴۵۴ فیثاغورث  
 ۱۱۶ فیرمیانوس  
 ۱۵۵-۲۸۰ فیروز  
 ۱۳۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۷۱-فیروزآباد  
 ۱۷۲-۲۴۴  
 ۲۱۰ فیلیپ

ق

۵۳۹-۶۴۵-۶۵۲-۶۵۴ قادیسید  
 ۳۹-۴۱ قارن  
 ۹۹ قاسم الاصفهانی، هشام  
 ۲۰۲ قاف قهستان  
 ۱۲۵-۲۸۲-۶۷۴ قباد  
 ۲۲۴ قزوین  
 ۱۱۹-۲۴۳-۳۶۵-۳۷۰-۴۰۱-قسططناییه  
 ۴۶۳-۵۵۴-۵۵۸  
 ۳۷۳ قصر خورتق  
 ۳۷۸ قصر سروستان  
 ۲۴۴-۵۹۳ قصر شیوین  
 ۵۳-۲۶۸-۳۹۵-۴۶۵-۴۷۱-۴۹۱-قفقاز  
 ۴۹۴-۴۹۵-۵۸۶  
 ۲۴۶ قم  
 ۵۲-۲۶۴-۳۹۵ قندهار

ک

۵۱-۷۶-۱۰۵-۱۳۸-۱۸۹-۲۰۳-کابل  
 ۲۴۰-۴۹۳

۱۱۶-۱۸۸-۳۰۱-فلوستراتوس  
 ۳۴۴  
 ۱۰۵-۱۳۶-۱۸۹-۱۹۰-۲۶۴-فرات  
 ۳۷۹-۵۰۶-۵۹۳-۶۴۰  
 ۳۸۵-۳۸۷-۳۹۷-۳۹۸-فریبی، لازار  
 ۳۹۹-۴۱۹  
 ۴۶۵ فرخزاد، خسرو  
 ۷۹-۱۰۰-۱۰۹-۱۱۱-۱۱۳-فردوسی  
 ۱۹۶-۱۹۷-۲۵۰-۲۸۸-۳۰۱-۳۷۶-  
 ۳۸۲-۴۰۰-۴۰۹-۴۲۵-۴۲۷-۴۴۹-  
 ۴۵۹-۴۶۰-۴۶۲-۴۶۸-۴۶۹-۴۸۰-  
 ۴۸۱-۴۸۴-۴۹۴-۵۰۶-۶۰۵-۶۰۶-  
 ۶۰۷-۶۱۸-۶۲۸-۶۲۹-۶۴۲-۶۴۴-  
 ۶۴۶-۶۵۳-۶۶۵  
 ۵۲ فرغانه  
 ۳۳۳ فرکین (شهر)  
 ۲۷-۵۶۷-۵۸۴-۶۳۹ فقه ائمه  
 ۱۵۸ فرهاد چهارم  
 ۴۹۹ فریدریش دوم (شاه پروس)  
 ۲۷۵-۶۳۱ فریدون (پهلوان)  
 ۱۳۴-۴۵۲ فسا (شهر)  
 ۲۷-۳۰۴-۳۱۵-۳۱۶-۵۲۶-فلاندن  
 ۶۰۴  
 ۷۴-۲۶۰-۲۶۴-۲۷۴ فلورنگل  
 ۳۶۶ فنک (شهر)  
 ۹۰ فنیقی  
 ۷۶۰ فون اوکوک  
 ۷۱ فون وزن دنگگ (مورخ)  
 ۲۱۹ فوتیوس (مورخ)  
 ۴۱-۴۵-۱۳۱-۱۵۹-فوستوس بیزانسی  
 ۱۶۱-۱۹۴-۲۰۹-۵۲۰-۵۲۲-۵۲۷-

۵۰۳-۶۰۹	کتاب المحاسن	۳۱۷	کاپادوکی
۱۰۳-۲۴-۵۵۲	کتاب الهند	۲۲۹	کاپادوکیه (مجل)
۲۱۷-۲۲۱-۲۳۰-۲۳۹	کتاب بندهشن	۴۶۶	کادیشیان
۲۴۰-۲۴۱-۲۴۴-۵۴۹		۲۰۲	کاسپین
۲۸۴	کتاب پراگماتا یا	۱۰۲-۲۴۲	کارادور (مترجم)
۶۴۴-۶۴۶-۶۴۷-۶۵۷	کتاب تاج نامک	۲۴۹	کردلوئی، هیلد
	کتاب جنگک ایران	۲۳	کزیبرکت (موسسه)
۸۹	کتاب چوودان	۱۹۳-۱۹۵-۱۹۸-۱۹۹-۲۵۷	کار نامگک
۱۲۷-۶۳۹	کتاب حکام	۴۷۲-۵۲۱-۵۲۸-۵۳۵-۵۴۷	
۲۴۳-۲۲۴-۶۲۴	کتابخانه ملی پاریس	۳۱۵	کاروس (قیصر)
۱۰۱	کتاب حمزه	۲۴۰	کاریان
۲۸۶	کتاب خوستوانیفت	۵۵۱-۵۵۴-۵۵۹	کاسارتلی (مورخ)
۱۷۴	کتاب دستورالوزراء	۷۹	کاشان
۵۹۱	کتاب رساله شطرنج	۱۲۴	کالانک واسی (مواف)
۴۷۳	کتاب ریتزن اشناین	۵۸۴	کالسدون (شهر)
۴۳۲	کتاب ساوینگان	۱۹۰	کالی نیک (شهر)
۶۷۷	کتاب سرورسخون	۱۲۱	کانایانس (مورخ)
۲۷۵	کتاب شاپورگان	۳۹۵	کانسو (ایالت چین)
۲۸۱-۲۶۳-۲۶۴-۲۷۱	کتاب کفلا به	۴۴	کانیسکا (شاه)
۶۳۵-۶۴۱-۶۴۲	کتاب گمنام گویدی	۱۰۶-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۸-۴۷۹	کاوس
۶۴۳		۴۸۰-۴۸۲-۴۸۳-۵۰۴	
۱۵۰	کتاب مسعودی	۳۰۲	کاوه آهنگر
۴۲۷	کتاب مینوگک می خرد	۳۰۷	کتاب آئین نامگک
۱۸۱	کتاب نیرنگستان	۱۲۸	کتاب اعمال شهدای ایران
۲۶۱	کتاب هنوخ	۴۹۹	کتاب الازکیا
۳۰۰-۶۶۹	کتاب شیوع	۲۸۴	کتاب الاسرار
۲۲۰	کتاب یوحنا برنیکانو	۴۷۵	کتاب الاصلین
۱۱-۷۴-۹۲-۹۳-۱۰۹	کپنهاک (دانشگاه)	۴۴۹-۵۳۰	کتاب الاثنانی
۱۱۹	کدرنوس (کتاب)	۱۵۰-۳۷۶-۳۷۷-۴۹۰	کتاب الناج
۳۹-۴۸-۸۴-۱۵۹	کراسوس	۵۰۳-۵۲۹-۵۹۰	
۸۵-۲۶۴	کردستان	۳۶۲	کتاب التنبیه

۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۳	کنشانس دوم	۲۳۵	کردوئن (محل)
۳۵۷		۳۶۲-۶۳۹-۵۸۷	کرکوک
۱۸۹	کنگاور	۱۰۵-۱۳۵-۲۰۳-۴۹۲	کرمان
۸۹	کینه جهردان	۲۴۴-۳۴۹-۳۵۰	کرمانشاه
۲۹-۱۶۶-۱۹۵-۳۵۵-۳۹۱-۴۰۰	کواز	۴۹۱-۵۱۹-۱۹۲	کرو
۴۱۳-۴۳۸-۴۵۰-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴-		۳۴۶-۳۴۷	کروگاسیوس (سردار)
۴۵۸-۴۶۰-۴۶۱-۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴-		۱۱۹	کرونیگون باسکاله (کتاب)
۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰-		۹-۱۱-۱۲-۲۱-۲۳-۳۷-۶۵	کریستنن
۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۴-۴۷۵-۴۷۶-		۹۳-۹۶-۹۷-۱۰۳-۱۰۶-۱۰۹-	
۴۷۷-۴۷۹-۴۸۰-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۵-		۱۱۱-۱۱۵-۱۲۴-۱۲۵-۱۴۳-۱۴۶-	
۵۰۵-۵۹۰-۶۴۶		۱۷۲-۱۷۳-۱۷۷-۱۷۹-۲۱۴-۲۱۸-	
۱۹-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۹-۱۱۸	کواز اول	۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۳۶-۲۴۸-۲۵۰-	
۱۲۵-۱۹۳-۱۹۵-۳۴۹-۳۸۶-۳۹۹-		۲۵۵-۲۶۸-۲۷۵-۳۰۹-۳۸۳-۳۹۶-	
۴۰۰-۴۵۰-۴۵۷-۴۸۶-۵۳۳-۵۴۰-		۴۳۸-۶۲۶	
۶۴۰-۶۵۶-۶۷۳-۶۷۶-۶۸۲		۱۵۴	کسرایان
۵۷۵-۶۴۵	کواز دوم	۴۸۴-۴۸۵-۴۹۱-۴۹۲-۴۹۵-	کسری
۱۲۱-۱۳۱	کو تشمید	۴۹۶-۴۹۹-۵۰۲-۵۱۰-۵۱۱-۵۱۵-	
۵۲-۵۵-۱۵۶-۲۰۳-۲۸۲-	کوشان	۵۱۶-۵۱۷-۵۴۲-۵۷۳	
۴۱۳-۵۸۲		۳۶۹	کشکر (اسقف)
۵۳	کوجوله کادفیزس	۶۹	کلدائی
۳۶-۶۶۳	کوروش (پادشاه)	۳۱۲	کلیمان
۶۰۷	کورنوس (مورخ)	۱۱۹	کلمن، و ث (مورخ)
۳۱۱-۳۱۳	کور یادس	۵۵۴-۵۵۵-۵۷۲	کلبله و دمه
۱۲۲	کولاب، از نیک (مولف)	۶۶-۲۱۸-۲۲۵-۲۲۸-	کماژن (محل)
۶۵-۶۹-۲۱۰-۲۶۵-	کومون (مورخ)	۳۳۶-۳۵۲	
۲۶۶-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۸۴-۲۹۳		۶۸-۷۴	کمبریج
۴۵	کوئله سیری	۴۳۴	کموجیه
۲۱۳	کیانریان	۲۴۱	کینازنگان
۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۵-	کیداریان	۴۸۱	کندی، چارت
۳۹۶		۲۸۴	کنز الحیات
۶۳۱	کیخسرو	۵۸۴	کنزک (شهر)

۷۹	گوران	۳۵۹-۵۵۴-۵۵۵	گنابریلی
۳۶	گومات	۵۸-۶۱-۶۲	گنازاجا
۵۲-۵۳	گونند فارسی	۳۲۶	گنالمربوس
۸۷-۱۷۲-۲۳۶-۲۴۴-۲۴۵	گیرشمن	۱۱۳-۳۶۲	گناهدنامگت
۳۱۷		۴۲	گرانونی
۶۷۲	گیرگاس	۹	گرتس
۲۱۲-۲۴۷-۲۹۷	گیرگر، ویلهلم	۱۵۵-۳۲۷-۳۳۳-۳۸۵-۳۸۸	گرجستان
۱۸۵	گیلان	۴۵۱-۴۷۶-۴۹۱	
۵۵	گیلر	۱۶۰-۳۱۰-۳۷۲-۳۸۸	گرتگان
۴۱۳	گیلگرد (قلعه)	۴۷۶	گرتگین (شاه)
۳۱۰	گیلها	۳۳۵-۳۳۶-۳۳۹	گرومبانس
۴۰	گیو (خاندان)	۷۷	گرون و دل
<b>ج</b>		۱۳۱-۱۸۷-۳۷۰-۶۵۲	گری، لوی
۳۰-۶۸-۳۴۵-۳۴۶-۳۴۸-۳۶۲	لابور	۱۹۹-۲۴۸-۲۶۱	گزارش آکادمی بروس
۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱		۳۹۶-۴۰۱	
۳۸۰-۳۸۱-۳۸۳-۳۹۱-۳۹۳-۳۹۴		۳۶۱	گشتاسب
۴۰۲-۴۰۳-۴۱۲-۴۱۵-۴۱۶-۴۱۸		۴۶۳	گلون (سردار)
۴۱۹-۵۵۸-۵۵۹-۵۷۷-۵۸۲-۶۱۸		۱۸۸-۲۷۳-۳۱۱-۳۱۲	گنبد شاپور
۶۳۴-۶۳۶-۶۳۸		۳۶۴-۳۶۹-۵۵۴	
۳۷۷	لازار. فریبی (مورخ)	۷۵	گنداره (محل)
۳۰-۴۲-۴۶-۳۸۸-۳۹۷-۳۹۸	لانگولا	۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۵۶۴	گنوستیک
۳۹۹-۴۰۵-۴۱۳-۴۱۴-۴۱۹-۴۲۰		۲۶۴-۲۶۵-۲۷۳-۲۸۳-۲۸۵	گنومون
۴۸۱	لحمی فندر	۲۸۷-۲۸۹-۳۲۵	
۷۶	لندن	۴۶	گنونی (نام خاندان)
۷۹-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۶	لنش (مورخ)	۱۳۴	گوبانان
۲۷۷-۲۷۸-۳۸۳-۳۸۵		۵۴-۱۰۸-۱۳۳-۱۴۷	گوتشمید
۷۰	لیوز (نام مورخ)	۸۰-۸۱	گوتیبو
۲۵۵	لیونگراد	۵۲۵	گوتوالد (مورخ)
۲۶۱-۲۸۶-۲۸۹-۲۹۰	لوکوک. فون	۲۹-۴۰	گودرز (شاه)
۲۹۱-۲۹۲-۲۹۳		۱۴۳	گور (نام شهر)

۱۱۹-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴- (کتاب)	مالالاس	۵۵-۵۶-۶۰-۲۱۶	لومل
۲۵۶-۴۷۷-۴۷۹-۴۸۰-۴۸۲		۸۲	لوورس
۱۲۲	مالخاسیان (مؤلف)	۱۲۴	لووند
۲۳۴	مامیکونی، مانویل	۸۲	لویمان
۷۴	ماندائی (نام فرقه)	۳۶۱	لهراسب
۴۶	مانویل (سردار)	۱۱۷	لیبانیوس
۱۹-۳۸-۷۰-۷۳-۷۴-۷۷-۷۹- مانی		۶۰۸	لیزیک
۸۰-۹۷-۱۱۵-۱۲۰-۱۲۹-۱۵۳-		۲۱۰	کونس (کشیش)
۱۵۵-۲۰۹-۲۱۸-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-			
۲۴۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-			
۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۹-۲۷۰-			
۲۷۱-۲۷۳-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷			
۱۷۳	ماوردی		
۵۱۵	مجله آثار قدیم		
۶۸۳	مجله آسورشناسی		
۱۸۸-۲۰۸-۲۱۱-۲۱۶- مجله آسیائی			
۲۱۷-۲۲۵-۲۶۰-۲۷۷-۲۷۸-۲۹۷-			
۳۰۰-۳۰۳-۳۰۷-۳۳۲-۶۸۶-۴۰۵-			
۴۱۴-۴۴۹-۴۷۵-۴۹۱-۵۲۰-۵۲۱-			
۵۴۹-۶۳۳			
۶۶۶	مجله آشور		
۲۳۳	مجله آمریکائی زبان و ادبیات شاهی		
۲۱۷	مجله ادبیات آلمانی		
۱۸۴	مجله انجمن علمی آذربایجان		
۲۲	مجله انجمن همایونی آسیائی		
۲۵۱	مجله ایران لیگک بمبئی		
۲۹۳	مجله باستان‌شناسی		
۲۶۷-۲۸۶-۶۰۲-۶۳۰- مجله بادشاهی			
۶۳۲			
۶۶۷	مجله تاریخ ادیان		
۲۶۴-۲۷۲	مجله تاریخ کلیسا		
		۵۱۱-۵۱۲-۵۱۳	ماحوزا (شهر)
		۳۶-۴۸-۶۳-۶۷-۱۳۸-۱۶۰-	ماد
		۱۶۱-۱۷۴-۱۷۶-۲۱۹-۲۴۲-۲۵۵-	
		۶۵۷	
		۴۴۷-۴۴۸	مادیگان
		۱۹۴-۴۱۰	مارسان، آمین
		۱۱۷-۳۳۵	مارسلینوس
		۳۰-۴۵-۹۷-۱۰۱-۱۰۲-	مارکوارت
		۱۰۵-۱۲۳-۱۳۳-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-	
		۱۶۱-۱۶۳-۱۷۱-۲۰۱-۲۰۷-۲۴۰-	
		۲۵۰-۲۹۹-۳۱۰-۳۳۰-۳۳۲-۳۳۴-	
		۳۴۹-۳۶۷-۳۷۰-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۸-	
		۳۸۸-۳۹۱-۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷-۴۲۰-	
		۴۵۱-۴۶۴-۴۶۸-۴۷۱-۴۷۲-۴۸۳-	
		۴۹۰-۵۳۸-۵۷۸-۵۸۲-۵۸۳-۵۸۴-	
		۶۲۲-۶۳۹-۶۴۷-۶۵۱-۶۵۶-۶۵۷-	
		۶۶۰	
		۳۶۸-۳۶۹	ماروئا (استف)
		۲۵۱	مازندلی
		۴۷۹	ماسه، هانری
		۴۴-۶۱۱-۶۴۲	ماکر

مزدک ۱۴۲-۶۹-۶۳-۶۰-۵۹-۵۸-۵۶	۲۲۳	مجلة جهان شرف
۳۵۱	۵۰۰	مجلة روايات غامباه
۱۰۹	۱۶۱-۱۶۵-۱۷۳-۱۷۴	مجلة شرقى آلمان
مزدک نامگ	۲۴۹-۳۸۷-۳۹۲-۴۵۱-۴۶۴	
مزدکى ۴۲۶-۴۲۴-۱۱۵-۱۹-۱۸	۲۴۰-۲۴۲-۲۴۳	مجلة شرقى آمريکا
۴۳۵-۴۳۷-۴۴۸-۴۴۹-۴۵۰-۴۵۲	۲۷۷-۲۷۸	
۴۵۳-۴۵۴-۴۵۵-۴۵۶-۴۵۷-۴۵۹	۹۶-۲۳۸-۲۹۷	مجلة شرقى وين
۴۶۰-۴۶۱-۴۶۲-۴۶۹-۴۷۲-۴۷۳	۴۴۸-۵۱۱-۵۴۷-۵۹۲-۶۲۱-۶۲۲	
۴۷۵-۴۷۶-۴۷۷-۴۷۸-۴۷۹-۴۸۰	۶۳۶	
۴۸۱-۴۸۲-۴۸۹-۴۹۳-۴۹۴-۵۵۷	۸۷-۲۳۶-۲۴۴	مجلة صنايع آسيائى
۵۶۴-۵۷۲-۵۸۹	۲۴۵-۳۱۷	
۴۲۴	۲۷۵	مجلة علوم دينيه
۲۳۲	۲۰۹-۳۰۷-۴۵۴-۴۹۲-۵۱۵	مجلة کاما
مسجد سلیمان	۵۴۶-۵۴۷-۶۰۹-۶۶۴-۶۷۷	
مسطورى	۶۳۲	مجلة کاو
مسطورى المهنيل	۱۸۰-۶۴۹	مجلة مطالعات ارسنى
مسعودى ۱۱۳-۱۰۷-۱۰۳-۱۰۲-۱۰۱	۹۴-۹۵	مجلة مطالعات روم شرقى
۱۶۶-۱۶۹-۱۷۲-۱۷۹-۱۸۹-۲۴۰	۵۵۴-۵۵۹	مجلة مطالعات شرقى
۲۴۲-۲۵۳-۳۰۹-۳۶۲-۳۶۳-۳۷۶	۱۰۱-۵۶۳	مجلة مطالعات شرقى ايتاليا
۳۷۷-۴۰۵-۴۴۹-۴۵۷-۴۹۰-۴۹۲	۶۴۳	
۴۹۳-۴۹۵-۴۹۸-۵۱۰-۵۲۰-۵۳۰	۲۰۲-۲۱۶-۲۶۹	مجلة هنر و ايران
۵۳۱-۵۳۲-۵۸۹-۶۳۰-۶۵۳-۶۵۴	۱۰۹-۱۱۱-۱۱۲-۳۴۹	مجلة التوارىخ
۶۵۸-۶۵۹-۶۷۲-۶۷۵-۶۷۷-۶۸۲	۵۱۷	مدائن
۱۴۶	۱۶	مرآت، اسمعيل
مس (شهر)	۱۴۷	مردوگ
ميجان ۴۱۵-۳۹۴-۳۴۵-۲۴۵-۸۴-۷۷-۷۳	۱۱۴-۴۲۵	مرزبان نامه
۵۰۰-۵۷۵-۶۶۷-۶۶۸	۳۴۶	مرفورىان
مسينا (موانف)	۱۳۷-۶۳۹	مرگائى، توماس (موانف)
مشکور (محمد جواد)	۱۳۸-۱۸۸	مرو
مصر ۲۸۶-۲۸۵-۲۷۴-۱۹۱-۶۹	۳۹۷	مرو الرود (م. شهر)
مطير بن طاهر المتديسى	۱۵-۱۱۰-۶۷۵-۶۷۸	مروج الذهب
مطيار اصفهانى، محمد بن		
مهند ناهينا		
معجم البلدان		

۵۹۳	موزه یونیورسیتی	۲۴۳	مغان
۲۲-۶۷۷	موزئون	۲۶۴	مغزله (ایل)
۳۳۵	موسونیانوس (نام قیصر)	۱۱۴-۶۵۳	مفاتیح العلوم
۳۳۳-۳۳۴	موشل (سردار)	۱۳۳	مقدونیان
۵۵-۷۸-۸۵-۸۱-۲۸۸-	مولر، امانه	۱۵۵-۲۵۳	مکران
۶۳۲		۲۵	مکی تاریکها
۵۲	موتس (شاه)	۳۴۴	ملیتن
۲۹-۵۲	مهرداد دوم	۵۱-۱۱۹-۱۵۹-۵۷۷-۶۷۵	منادرس
۲۸۵	مهرشاه	۳۸۳-۳۷۲-۵۴۷	منذر (سردار)
۳۸۵-۴۱۷	مهرشاهپور	۵۱۵	منصور
۱۶۳-۱۶۴-۱۷۱-۱۸۴-۱۹۵-	مهرنرسی	۹	منظوری
۲۱۹-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۵-۳۸۴-		۲۵۵-۶۳۵-۶۳۱	منوچهری
۳۸۵-۳۸۶-۲۱۷-۴۳۷		۱۱۷	مویسوستی، تودور (نویسنده)
۲۸۷	مهرنامگ	۳۸۷	مویسوستی، تودور
۲۴۳	میاندشت	۳۵۵	مورگان
۵۶	میترا (سردار)	۸۲	مورنلی
۵۶-۵۷	میترا	۲۴۹-۴۹۶-۵۳۹-	موریکبوس (شاه)
۵۵۷	میر، ادوارد	۵۷۹-۵۸۵-۵۸۱-۵۸۲-۶۱۸-۶۳۳	
۱۱۲	میرخوند	۲۵۱-۳۵۳-۳۴۷-۳۷۵-	موزه آرمیتاژ
۱۵۵	میشان	۶۵۸	
۱۲۷-۱۶۳	میشل سربانی	۸۱	موزه بریتانیا
۵۱	میلیندا	۵۹۳	موزه پنسیلوانیا
۴۶	میمنکن (خاندان)	۵۹۴-۶۱۴	موزه حرفه‌های هنری برلن
۴۹۱-۴۹۲-۵۷۸-۶۵۵	مینورسکی	۸۹-۲۶۷-۵۸۳	موزه‌های دولتی برلن
۲۵-۱۵۳-۱۵۵-۱۵۶-		۲۱۱	موزه سنکان‌نر
۲۴۳-۴۸۲-۴۸۵-۴۹۳-۵۵۱-۵۲۲-		۶۱۴	موزه سوت‌کن‌سنگن
۶۸۵		۱۹۹	موزه گیمه بیادریموند اینوسیه
		۵۵۷	موزه متروپولیتن
		۱۳۶-۲۳۴-۳۱۶-	موزه ملی کینهاگ
		۳۲۵-۳۲۴-۳۲۷-۳۲۸-۳۴۹-۳۸۳-	
		۳۹۱-۴۵۱-۵۲۷-۶۴۹	
	ن		
	نامه تنسر		
	۱۵۲-۱۵۱-۱۵۴-۱۵۶-		
	۱۵۷-۱۹۶-۲۴۳-۳۶۱-۴۱۵-۴۲۵-		



۳۶۱-۳۶۳-۳۶۷-۳۶۸-۳۷۰-۳۷۲-  
 ۳۷۳-۳۷۷-۳۷۸-۳۸۰-۳۸۲-۳۸۳-  
 ۳۸۴-۳۹۱-۳۹۲-۳۹۳-۳۹۷-۳۹۸-  
 ۳۹۹-۴۰۰-۴۰۴-۴۱۳-۴۱۵-۴۱۹-  
 ۴۲۹-۴۵۱-۴۵۳-۴۶۱-۴۶۴-۴۶۵-  
 ۴۷۰-۴۷۱-۴۷۲-۴۷۸-۴۸۵-۴۸۷-  
 ۴۸۸-۴۸۹-۴۹۰-۴۹۱-۴۹۲-۴۹۴-  
 ۴۹۵-۴۹۸-۵۰۴-۵۰۶-۵۰۸-۵۱۱-  
 ۵۱۳-۵۱۸-۵۱۹-۵۲۰-۵۲۲-۵۲۳-  
 ۵۲۴-۵۲۵-۵۲۸-۵۳۴-۵۳۸-۵۳۹-  
 ۵۴۱-۵۴۳-۵۴۴-۵۴۶-۵۴۷-۵۵۵-  
 ۵۵۶-۵۵۷-۵۵۸-۵۶۱-۵۶۲-۵۶۴-  
 ۵۷۳-۵۷۶-۵۷۷-۵۸۰-۵۸۲-۵۸۳-  
 ۵۸۵-۵۸۶-۵۸۷-۵۸۸-۵۸۹-۵۹۰-  
 ۵۹۱-۶۰۱-۶۱۷-۶۱۸-۶۳۳-۶۳۴-  
 ۶۳۸-۶۳۹-۶۴۰-۶۴۲-۶۴۳-۶۴۴-  
 ۶۴۶-۶۴۷-۶۴۸-۶۷۳  
 ۲۷۶ نلسن، دیتلف  
 ۲۰۴-۴۲۷-۴۹۷-۴۹۸ نوشیروان  
 ۱۶۰ نیاوند  
 ۴۸۱-۴۸۲-۴۹۹ نهایه  
 ۱۱۱ نهایه الادب فی اخبار الفرس و العرب  
 ۱۴-۲۲-۲۳-۵۵-۵۷-۵۸-۵۹- نیرنگ  
 ۶۳-۸۹-۱۰۱-۱۸۴-۲۰۸-۲۰۹-  
 ۲۱۱-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۲۰-  
 ۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۷-  
 ۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۴۶-۲۴۹-  
 ۲۵۱-۳۶۸-۳۷۸-۴۵۴-۶۷۰  
 ۳۳۰ نیستیاس  
 ۲۰۳-۲۲۱-۲۴۳-۳۱۰ نیشابور

۴۲۴-۴۲۶-۴۲۷-۴۲۹-۴۴۶-۴۴۷-  
 ۴۸۲-۴۸۵-۴۹۳-۵۰۰-۵۰۱-۵۲۲-  
 ۶۷۳  
 ۴۶۵-۴۶۶ نخویبر گتشیپراو کتار ننگ  
 ۴۰۲ نرسس (رهبر مذهبی)  
 ۱۸۹-۲۰۴-۲۸۷-۲۹۴-۳۲۴- نرسه  
 ۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-۳۳۰-۳۳۳-۳۳۴-  
 ۳۵۰-۳۵۴-۳۷۱-۳۷۲-۳۸۰  
 ۱۰۱-۲۵۱ نریمان  
 ۳۵۴-۳۹۳-۳۹۴-۴۰۱- نسطوریزان  
 ۴۰۲  
 ۴۹۲-۶۵۰ نشوید انجمن مطالعات ایرانوی  
 ۴۷۰-۵۸۸-۶۵۶ نعمان  
 ۱۹۰ نصیبین  
 ۴۶۸ نصیبینی، الیاس  
 ۱۰۶-۱۰۹-۴۰۵-۴۰۷-۴۵۰- نظام الملك  
 ۴۸۰-۴۹۶-۵۳۴-۵۴۴  
 ۱۹۸-۵۳۵ نظامی عروضی  
 ۸۷-۸۸-۱۳۹-۲۶۰ نقش رجب  
 ۸۵-۸۷-۱۳۷-۱۳۹-۱۴۰- نقش رستم  
 ۱۴۳-۲۳۲-۲۳۳-۲۵۹-۲۹۹-۳۰۰-  
 ۳۱۲-۳۲۱-۳۲۵  
 ۱۵-۹۷-۹۸-۱۰۰-۱۰۵-۱۰۹- نلدکه  
 ۱۱۰-۱۱۹-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۷-۱۴۵-  
 ۱۴۶-۱۵۴-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-  
 ۱۶۱-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۶-۱۶۷-۱۷۰-  
 ۱۷۲-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۳-۱۸۴-  
 ۱۸۶-۱۸۷-۱۸۹-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۵-  
 ۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-  
 ۲۱۹-۲۲۱-۲۲۲-۲۹۵-۲۹۹-۳۱۲-  
 ۳۲۵-۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹-۳۴۹-۳۵۵-

۳۸۳-۴۸۹-۵۳۱-۶۷۴  
 وهرام پنجم ۱۵۶-۱۶۴-۱۷۲-۱۷۸-  
 ۱۸۴-۱۸۷-۲۳۶-۲۴۲-۳۵۴-۳۷۴-  
 ۳۷۹-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۲-۴۱۷-۵۲۸-  
 ۵۳۴-۵۴۷  
 وهرام دوم ۱۵۵-۲۶۳-۳۱۹-۳۲۰-  
 ۳۲۱-۳۲۲-۳۲۴-۳۲۹  
 وهرام چوین ۱۶۰-۲۴۲-۵۷۸-۵۷۹-  
 ۵۸۰-۵۸۱-۵۸۵-۵۸۸-۶۱۸-۶۴۶-  
 ۶۵۶-۶۶۳-۶۶۴  
 وهرام سوم ۸۷-۱۵۶-۲۹۴-۳۲۴-۳۲۵-  
 ۲۰۹ ریس و رامین  
 ۴۴۲ وبکاندر  
 ۵۳ ویمه کاذبیزس  
 ۱۲۸ وپیلایهای نالت  
 ۳۸۲ وید مهر شاهپور (نام والی)

ی

۹-۱۶-۴۳۷ یاسمی، رشید  
 یزدگرد اول ۱۶۳-۱۶۴-۱۶۶-۱۶۷-  
 ۱۷۱-۱۷۲-۱۹۳-۳۵۴-۳۶۲-۳۶۶-  
 ۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲-  
 ۳۷۴-۴۰۷-۴۱۸-۴۷۴-۵۲۳-۶۷۳  
 یزدگرد دوم ۲۰۹-۲۳۴-۲۴۸-۳۵۴-  
 ۳۶۲-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۷-۳۸۸-  
 ۳۸۹-۳۹۰-۴۱۵-۴۲۰-۵۲۰-۶۷۵  
 یزدگرد سوم ۱۰۰-۱۶۱-۳۹۱-۵۳۸-  
 ۶۴۵-۶۴۸-۶۴۹-۶۵۵-۶۵۷-۶۵۸-  
 ۶۵۹-۶۶۰-۶۶۸  
 ۶۲ پشت  
 یغزوی ۱۰۲-۱۱۳-۱۶۸-۱۷۲-۱۷۹-

و

۴۷ واچه (سردار)  
 ۲۶۲-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶- والدشمیت  
 ۲۶۸-۲۶۹-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸-۲۸۳-  
 ۲۸۵  
 والدیانس (شاه) ۶۷-۲۹۴-۳۱۱-۳۱۲-  
 ۳۱۴  
 ۵۴ واروبک زوت  
 ۲۶۲-۳۳۳-۳۳۴ والنس  
 ۲۲۷ وپلیو، شادان (مورخ)  
 ۵۵ وان ویک  
 ۲۹۹ ورتها  
 ۵۷ ورتراغن (خلد)  
 ۲۴۹ ورزدت  
 ۳۳۷ ورنین  
 ۵۶ ورون (نام سردار)  
 ۳۸۹- وزگ سیونیکی (نام شاهزاده ارمنی)  
 ۳۹۰  
 ۲۶۲-۲۷۷ وزندنگ (مورخ)  
 ۹۳ وسنگارد (مورخ)  
 ۵۸۲ وستهم (نام سردار)  
 ۵۱ وسون (نام قوم)  
 ۳۵۴-۴۶۴-۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸- ولانس  
 ۵۱۳-۵۳۰  
 ۶۷ ولاگاز اول (شاه)  
 ۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶ ولرشک  
 ۶۳-۶۴-۲۵۷-۴۴۹-۴۵۸- وندیداد  
 ۵۵۱-۵۵۲-۶۳۹  
 ۳۱۸ وهب انلات (شاه)  
 ۱۵۵-۳۱۷-۳۱۸-۳۲۰- وهرام اول  
 ۳۲۱-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۵-۳۷۶-۳۸۲-

۲۲۳-۲۶۰-۲۶۸-۲۷۲-۳۱۶-۳۷۰-

۴۰۰-۴۵۲-۴۵۷-۴۹۰-۵۰۴-۵۱۶-

۵۲۲-۵۴۹-۵۵۱-۵۵۳-۵۶۰-۵۶۱-

۵۹۶-۵۹۷-۶۱۸-۶۶۳-۶۷۱-۶۷۵

۲۱۶-۳۹۶-۴۲۵ یونکر

۵۱-۵۳ یوهچیان

۲۲-۶۱-۶۹-۲۱۶-۳۵۲-۳۶۳ یهودی

۵۰۰-۵۰۶-۵۱۱-۵۱۳-۵۸۰

۵۳ بن نسی

۳۷۰ بهنلاها (اسقف)

۲۰۵-۲۸۲-۴۰۴-۴۴۹-۴۵۵-۴۵۷-

۴۸۱-۵۳۵-۶۷۲-۶۷۳-۶۷۷-۶۸۰

۱۰۵-۴۸۴-۴۹۲ یعن

۱۶۶ یوحناى ممبکونى

۳۹-۴۱-۴۸-۱۱۸-۱۶۳ یوستى نیا نوس

۱۹۴-۳۲۷-۳۳۲-۳۵۷-۴۹۶-۵۰۲-

۵۲۴-۵۸۴-۶۵۲

۵۰-۵۱-۵۴-۶۶-۶۹-۷۲-۷۵ یونانى

۸۴-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۴۲-

۱۴۸-۱۵۵-۱۹۱-۲۰۷-۲۱۸-۲۲۰-